DATE D[illegible]

DATE

سیاستگران دورهٔ قاجار

نگاشته

خان ملک ساسانی

هدایت
HEDAYAT

با همکاری انتشارات هدایت

انتشارات بابک

میدان ۲۴ اسفند ۰ بازار ایران. طبقهٔ سوم. شمارهٔ ۹۳- تلفن ۹۲۷۶۱۷

ترجمه احوال

۱- میرزا آقاخان صدراعظم نوری

۲- حاجی میرزا حسینخان سپهسالار

۳- میرزا ملکم خان ناظم الدوله

٤- میرزا یوسف مستوفی الممالك

٥- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

٦- سید جمال الدین اسدآبادی

DATE

فهرست گراورهای کتاب

صفحه

صفحه

مقدمه

سلسله‌هائی که درزمان خلفای عبّاسی بصورت ملوك‌الطوایفی در گوشه و کنار فرمانروائی میکردند مجوّز بقای آنها درمقامات خود دستگاه خلافت بغداد بود این سلسله‌ها با پشتیبانی وضعیت ضعیف و روحانی بغداد چندی سلطنت های محلی میکردند.

دراصل ونسب عبّاسیان و استحقاق آنها برای خلافت همیشه حرفهائی در میان بوده وباین سبب درسراسر ممالك اسلامی سال وماهی نمیگذشت که آشوبی بر پا نشود عاقبت دستگاه خلافت عبّاسی پس ازپنج قرن با جبن وافتضاح بی‌سابقه در تاریخ بدست مغولان ریشه کن شد وغلامان ترکی که حافظ مسند خلافت شناخته میشدند زودتر از دیگران میدان را برای دشمن خالی کردند.

پس از بر افتادن خاندان مغول و گورکانی که خودشان را بر خلاف حقیقت بمغولها منسوب میکردند خاندان صفوی نجیب ترین و محترم ترین خاندانهائی بودند که با نسب صحیح ومقام روحانی درایران بپادشاهی رسیدند. این خاندان مانند خانواده های دوره عبّاسی ومغول ازبندگی ویاغیگری وقتل وغارت بپادشاهی نرسیده بودندبلکه تقریباً دوقرن پیش ازشاه اسمعیل افراد این خانواده محترم وپیشوا وصاحب نفوذدرایران ومخصوصاً شمال غربی ایران بوده‌اند،

شاه اسمعیل صفوی هنگامیکه پا به تخت سلطنت گذاشت دوازده سال داشت این جوان که دارای زیبائی صوری و معنوی وفکر آزاد بلند فوق‌العاده‌ای بود اگر در جوانی نمرده بود یقین‌است که تحوّل فکری درایران ومغرب آسیا بوجود می‌آورد زیرا که زمینه این تحوّلات ازیکی دوقرن پیش ازاوفراهم‌شده بود.

اشخاصیکه در این موضوع تاریخی تحقیق نکرده‌اند و بظاهر حکم مینمایند یاآنکه با ایران وتشیّع دشمنی مخصوص داشته نوشته‌اند که اگرشاه اسمعیل نمرده‌بود خیال داشت که دعوی خدائی بکند واین صحیح نیست .

پس‌ازشاه اسمعیل جانشینان وی آن قدرت‌فکری را نداشتند وتعصبات‌جاهلانه یا وجود اشخاص غیر ایرانی در دستگاه سلطنت اصفهان باعث این شد که بسیاری از روشن فکران وهنرمندان وشعرا حتی معماران و منجّمان از ایران بهندوستان‌مهاجرت کنند ودرآنجا تحولاتی درهر رشته بوجودآورند .

اکبرشاه گورکانی در هند میخواست ازشاه اسمعیل تقلید کند ولی نه سرزمین هند و نه شخصیت اولیاقت پیش بردن آن افکارعالی را نداشت وعاقبت آن کشمکش ها بصورت دین الهی که باعث نفاق تازه‌ای میشد جلوه گر گردید .

درزمان شاه سلطانحسین عده بسیاری ازارمنی و گرجی ویهودی‌وغیره در دربار و دولت دست اندرکار بودند که باعث یاغیگری و هرج ومرج درمشرق ایران گردیدند علت‌آشوب وهرج ومرج چهار پنج ساله یاغیان افغانی و همدستان غیرایرانی آنها وحتی عده زیادی اززردشتیان که با یاغیان افغانی همکاری میکردند همانا سوء سیاست دستگاه سلطنتی اصفهان بود .

خوشبختانه ملت ایران بواسطه غرورملی وسوابق چند هزارساله‌و دین تشیّع موفق شد که نه تنها این فتنه را بزودی خاموش کند ونگذارد یك نفر از یاغیان بوطن اصلی‌خود بر گردد بلکه مرزهای ایران بزرگ رادرشرق‌وغرب وشمال وجنوب ازوجود بیگانگان ومخالفین‌پاك کردوحتی دولتی مثل عثمانی را که تمام اروپا از او میترسیدند شکست ودرهم کوبید .

اشتباه نادرشاه این بود که گمان کرد لشگریانی که گرد اوجمع شده بودند و فتح‌های بی‌مانند کرده بودند برای خاطر او بوده است این فدائیان و قزل باشان همه بستگی بخاندان صفوی و تشیّع ومولائی امیرالمومنین علی صلوات‌اله وسلامه علیه

داشتند ونادرشاه همینکه روش خود را تغییر داد بهترین سربازان و فدائیانش از دوراو پراکنده شدند. همین اشتباه را نیز کریم خان زند کرد.

باری هنگامیکه اروپا درقرن یازدهم ودوازدهم هجری ازسرچشمه معلومات باستانی شرق ومخصوصاً هند وایران بهره‌مند میگردید وپرده‌های اوهام و خرافات را یکی پس از دیگری کنارمیزد ودرعلم وصنعت بتدریج پیش میرفت این حوادث ناگوار واین هرج ومرجهائی که درفوق بآن اشاره کردیم زیان وعقب افتادگی جبران ناپذیری بایران وارد آورد. دیگران ازافکار ایران استفاده شایان کردند وخود ایران نتوانست خود را از گرفتاریها نجات دهد وپیشرفتی سزاوار این دوقرن بنماید.

آقا محمد خان

نظر بخدماتی که فتحعلی‌خان قاجار قوانلو کرده بودشاه سلطانحسین‌صفوی یکی از جواری خود را که گرجیّه ومسمات بخیر النساءِ خانم بود باو بخشید خان قاجار هم آن جاریه را باسترآباد فرستاد پس ازآنکه باسترآباد رفت وبا او عزم زفاف کرد آنزن اظهار نمود که از شاه حمل دارد فتحعلی خان او را بمنزل میر ابوجعفر مفیدیهٔ امام جمعه استرآباد فرستاد میر ابوجعفر صورت حال بشاه سلطانحسین نوشت شاه درجواب با خط ومهرخود اظهارات خیر النساءِ را تصدیق نمود. چندی بعد جاریه گرجیه پسری بدنیاآورد اسمش را محمدحسن میرزا گذاردند طولی نکشید که‌فتحعلی خان بخراسان رفته کشته شد ومحمد حسن خان را برای مصون بودن از دشمنان بمیان ترکمانان بردند تا بسروری و جهانداری رسید.

آقا محمد خان که از نسب خود کاملا مستحضر بود بهمه سادات (اخوی) میگفت چنانکه هنوز درطهران خانواده‌ای باین اسم و سمت باقی است. بعلاوه مطابق نوشتجات وروایات متواتره فتحعلی شاه مکرر میخواسته‌است عمامه صفوی برسر گذارد وامراء قاجار مخالفت کرده‌اند.

مرحوم آقای حاجی زین العابدین خان کرمانی نواده محمد حسن خان در کتاب صواعق البرهان فی ردّ دلایل العرفان که در سال ۱۳۳۱ قمری بطبع رسیده این

موضوع را درصفحه ۲۶۷ به تفصیل نوشته‌اند . ناصرالدین شاه هم کاملا باین وقایع آشنا بوده و میخواسته است نسب حقیقی خود را باجلال واحتشام آشکار سازد . بعلاوه کتاب مذکور درفوق مدارك واسناد دیگر هم در دست است که این مختصر گنجایش ذکر همه آنها را ندارد .

وقتیکه همه این مطالب بطور کلی در نظـر گرفته شود معلوم میگردد علت پیشرفت اصلی آقا محمد خان درابتدای کارخود چه بوده است که سراسر ایران بزودی باو سر فرودآوردند ودر رکاب او بجنگ‌های خونین درشرق وغرب فلات ایران پرداختند .

در زمان آقامحمد خان ایران ازنظر لشکر کشی قوی بود وخیلی ازهمسایکان خودعقب نیفتاده بود ولی درزمان فتحعلی شاه صنایع جنگی دراروپا پیشرفت شایان کرده وایران از آنها عقب مانده بود . برای جبران این عقب افتادگی خواستند با دست خارجیها اصلاحاتی بنمایند دراین کشمکش سوابق قدیمی ما از دست رفت و تعلیمات تـازه هم بما ندادند .

درقرن سیزدهم پس از آن هرج ومرج‌های داخلی وتغییر سلطنت درسه خانواده وخشکسالی وقحطی پی درپی وبیماریهای گوناگون ایران جسماً ومعناً ضعیف ونـاتوان گردید ولی باهمه اینها موقعیّت جغرافیائی وسوابق فرهنگی ایران طوری بوده وهست که هنوزحدود جغرافیائی یکی دوقرن گذشته را خواهی نخواهی حفظ کرده درصورتیکه امپراطورهای عظیم مثل اطریش وعثمانی در زد و خوردهای قرن گذشته از هم متلاشی شدند .

نتیجه این هرج ومرجهای داخلی همینطورتا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت دوره سلطنت این پادشاه که پنجاه سال طول کشید یکی ازمهمترین ایام تاریخ ایران میباشد که کتاب ماروی همین سالها نوشته شده است درآن دوره سیاست خارجی برای از بین بردن کلیه شؤن ملی ما بیشتر ازهروقت وهرعصر بطرف ایران هجوم آورد .

بی اطلاعی درباریان ناصرالدین شاه ازاروپا و ندانستن زبانهای خارجی وتعصبات جاهلانه مردم برای قبول هرچیز تازه که آتش آن را خارجیان دامن میزدند وضعیت بسیار نا مناسبی بوجود آورده بود که بهیچوجه برای آن پادشاه و زمامداران نسبة صمیمی باو ممکن نبود که قدمی بطرف اصلاحات وتجدد بردارند هرکاری حتی روشن کردن خیابانها ونمره گذاردن خانها هم خلاف دین پنداشته میشد .

اگرشاه شخصی درست کار وصمیمی را برسرکار میگذاشت که مصلحت خارجیان درآن نبود از راههای مختلف برای آن شخص کار شکنی میکردند تاآنکه شاه نا امید شده واورا ازکار بر کنار میکرد . واگر شخصی را بمیل خارجیان بکار می گماشت مدتها بسر آن کار می‌ماند وامروز با کمال وضوح می‌بینم که چه زیانها ازاین طرفداران خارجی بروح وجسم این مملکت وارد شده است .

خان ملک ساسانی

طهران دیماه ۱۳۳۸

بنام

کریم خطابخش پوزش پذیر

میرزا نصرالله‌خان‌معروف بمیرزا آقاخان‌نوری اعتمادالدوله‌صدراعظم(۱)

کلنل شیل که درزمان نایب‌السلطنه عباس میرزا بسمت مشاق افـواج ایران در وزارت جنك خدمت میکرد دراین ایام شاژدافر دولت انگلیس در تهران بود . لیدی شیل درسفرنامه‌اش بایران که درلنـدن در۱۸۵۶ بچـاپ رسیده مینویسد : بعد از عزل میرزا تقی‌خان امیر کبیرازصدارت عظمی میرزا آقاخان نوری عریضه‌ای بشوهرم نوشت که چون شاه میخواهد مرا صدراعظم ایران بنماید لذا استدعا دارم مرا ازتبعیت دولت انگلیس‌معاف فرمایند. شوهرم درحاشیه عریضه‌اش‌نوشت (افتخاربا تبعیت دولت‌انـگلیس بیشتر ازتاج کیان است). (۲)

---

(۱) در کتابخانه سلطنتی قریب دویست جـلد انبوخته هائی موجود است که ناصرالدین‌شاه‌ازاوایل‌سلطنت هر نامه‌ای که بعنوان شخص‌پادشاه‌بدر بارمیرسیده درصندوقی نگاه میداشته وهرسال نزدیك عید نوروز آنها رادر کتابهائی باجلد مخمل که هر کدام دارای قریب‌یکصد ورق مقوای سفیدبطول تقریبی پنجاه وعرض‌سی وپنج‌سانتیمتر میباشد بدون رعایت‌تاریخ وصول ومطلب‌آن می‌چسبانده‌اند .

شاه که ازشاگردان خوب میرزا ابوالحسن خان‌صنیع الملك غفاری بوده در بعضی‌ازاین مجلات یادداشت های روزانه‌اش رانوشته و باقلم آهن ومرکب سیاه دراغلب صفحات‌آن صورت‌در باریان یاز نهای اندرون رانقاشی کرده و بمناسبت شعری‌درز یرهر یك ازآن صورتها نوشته‌است .

وقتیکه درزمان مرحوم‌سلطان احمد شاه این کتابها آزادانه دراختیار من افتاد اول‌پشت جلدهریك ازآنها را برای تشخیص علامت فارقه گذاردم واز محتویات مهم‌آنها بقدری که برایم امکان‌داشت استنساخ‌کردم بغیر از مآخذی که درمتن این تراجم احوال مندرج است آنچه که درحاشیه با اعداد ذکرمیشود مربوط بانبوخته‌های کتابخانه سلطنتی است‌که شمارهٔ‌مز بور درپشت هریك ازآن مجلدات چسبانده‌شده است .

(۲) Lady Sheil Glinpes of Iife and Menners in Persia
London 1856

در ۲۵ محرم ۱۲۶۸ میرزا تقی‌خان اتابیك اعظم ازوزارت عظمی ولقب اتابیکی معزول شد ومیرزا آقاخان اعتمادالدوله بجای او به‌تفویض منصب صدارت عظمی انتخاب ومفتخر گردید . همان روزشاه دستخطی صادر کرده لقب امیرنظامی را برای میرزا تقی خان باقی گذاشته وامر کرده که (سوای امورات لشکرونظام بچیزدیگرمداخله نکند) ودراینباب ازمیرزاتقی‌خان التزام‌نامه ذیل را گرفته‌اند : (۱)

۱) این غلام ازروزاول خود را ادنیٰ نوکر قبلهٔ عالم روحنا فداه‌میدانم وهیچ عزتی دردنیا برخود نمیدانم مگر بعد ازفضل خدا بحکم ومرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداه وملتزم هستم که ازقرار فرمایش سرکار همایونی اطاعت حکم همایونی رادر کمال رضا انشاء اله تعالی .

۲) این غلام به منصب ولقب امیرنظامی کمال شکر گذاری دارد .

۳) معلوم است که این‌غلام خوب وبد همه‌را مقدرآسمانی وبسته‌بحکم همایون میدانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم بنوکر های پادشاهی بعداوت رفتار نخواهم کرد .

٤) اعتمادالدوله ومستوفی‌الممالك معلوم‌است با حکم همایون درهمهٔ‌محاسبات بایدمداخله‌داشته باشند وهروقت احضار بحضورهمایون برای‌حساب‌میشوند این بنده هم شرفیاب خاکپای همایون میشود .

۵) این غلام را دراین دولت ابد مدت هرگزاختیاری درعزل ونصب نداشته و وبعد ازاین هم استدعای همچنین اختیاری نخواهم کردآشکار است که این قدرت مختص ذات همایون است .

۶) این غلام را ابداً درکار دول خارجه تحریراً وتقریراً مداخله نخواهم کرد وباید جمیع نوشتجات وسروکارآنها با وزیران خارجه بوده و این غلام را ابداً رجوعی نیست وهمه باید بعرض همایون بتوسط اوبرسد .

۷) هرکرا شاهنشاه روحنافداه بحکومتی مأمورفرمایند یا منصب بنوکرهای

(۱) آرشیووزارت امورخارجه

قدیم یا جدید یا ازدیاد مواحب مرحمتی فرمایند این غلام را عرضی و جسارتی نخواهد بود .

۸) درامورات شهر طهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است باید همه بخاکپای همایون عرض شود وحکم همایون صادر گردد .

۹) وباید انشاءاله مردم عرایض خود را هر روز بی‌واسطه بخاکپای همایون عرض نمایند .

۱۰) این غلام را ابداً تکلیف کرنش سابق بمردم نبوده وحالاهم چنین تکلیفی وخواهشی نخواهد نمود .

۱۱) خدا وپیغمبر شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته وازآداب نوکری که تعجیل جواب وزیارت را باشد کوتاهی نخواهد کرد .

۱۲) این غلام انشاءاله فحش ونالایق بکس نخواهم گفت ومعلوم است مردم‌را ابداً از خود حکم و قابلیتی ندارم بترسانم ترس و واهمه مردم باید با سیاست پادشاه روحنا فداه بوده .

۱۳) معلوم‌است باید جمیع حکام‌مطالب ونظم‌ولایت‌را باچاپاربخاکپای‌همایونی عرض نمایند بشرط حیات بانجام رساند معلوم است حد آن را ندارم که تخلف ازحکم نمایم .

تحریراً فی‌شهرمحرم‌الحرام ۱۲۶۸

چند روزبعد میرزا آقاخان بشاه شکایت کرده که‌میرزاتقی‌خان ازحدود التزامی که سپرده تجاوز کرده است میرزاتقی‌خان بعد ازسلام عید تولد شاه (ششم‌صفر) عریضه ذیل را نوشته است :

درباب عرض جناب صدراعظم بنمك پادشاه همین‌است که فرمایش شده این جان نثارکاری بی‌اذن‌ایشان‌نکرده‌اما منسوبان‌ایشان وساطت مردم‌را زیادمیکنندمردمان بی‌سر وپا را با رشوه میخواهند صاحب منصب کنند چنانچه یك دو نفررا برقرار کرده و ازترس این جان نثارتمکین نموده وحکم داده سلطانی را ازفوج دماوند اخراج کرده‌اند ویکی ازکسان خودشان را درجای او نصب کرده ازلاعلاجی حرف نزد دیروز در سلام

بنظرمبارك رسید که عباسقلی‌خان سرتیپ بالادست مصطفی قلیخان‌میرپنجه ایستاد محمد یوسف خان که دیروزسرتیپ شد بالادست ابوالفتح‌خان سرتیپ پانزده ساله ایستاد و این غلام نمیتواند نظم دهد بی‌نظم هم کاراز پیش نمیرود میرزا فضل‌اله وزیر نظام (۱) هفتصد تومان از ابوطالب خان شقاقی گرفته وحکم سرهنگی داده بجناب صدراعظم هم نوشته که رحمت‌اله خان نباید سرهنگ فوج شانزده باشد وقطعاً تقویت درکاررحمت‌اله خان نخواهد کرد فرمان دیروزصادرشد باید باطل شود وهمه‌مردم باین خیالات خواهند افتاد این درد غلام را می کشد که مردم بگویند آن نظم میرزا تقی‌خان گذشت مردن را برخود گواراترازاین حرف میداند بجناب صدراعظم در کمال کوچکی راه میرود امر امرجهانمطاع است انبوخته ۱۰۸ـ۱۶۱

دراین ایام کنیازدالغوراکی وزیر مختارروس درطهران ازافتادن‌صدارت‌ایران بدست میرزا آقاخان تبعه انگلیس نگران‌بود با چاپارمخصوص ازامپراطور روس استدعا کرد که نامه‌ای بخط خود بناصرالدین شاه بنویسد وتقاضا کند که دوباره میرزاتقی‌خان را بصدارت برگزینند .

ازوحشتی که‌ازمیرزا تقی‌خان داشتند مهدعلیا وهمدستان خارجی‌اش کوشیدند که میرزا تقی‌خان‌را ازطهران دور کنند گویا دراواخرصفرمیرزاتقی‌خان‌را با عزت‌الدوله روانه‌کاشان کرده‌اند وقتیکه قرارشد آنها را ازطهران حرکت دهند مهد علیا آمدمنزل عزت‌الدوله که با اووداع کند همینکه عزت‌الدوله را بوسید برای حفظ ظاهر بطرف امیررفت که اورا هم ببوسد امیرخودش را کنار کشیده و گفت (من هیچوقت عادت ندارم باجنده روبوسی کنم(۲)

دستورالعمل‌شاه‌راجع‌بمیرزاتقی‌خان که‌درروزنامه‌رستاخیزشماره‌اول‌بهمن۱۳۲۷ چاپ شده خط میرزاآقاخان است ووحشت بی‌پایان اوراازمیرزاتقی‌خان میرساند ودرجه دهشتی که از امیر داشته در چندین جای التزام نامه منعکس است خصوصاً که بعد از

(۱) میرزا فضل‌اله وزیر نظام برادرمیرزا آقاخان ومحمد یوسف‌خان سرتیپ برادرزادهٔ میرزاآقاخان است.

(۲) ازخاطرات میرزاحسن خان نایب‌الوزاره

فرستادن امیر بکاشان اول حرفی که میرزا آقاخان با محارم خود بمیان گذارده این جمله بوده « تا میرزا تقی‌خان زنده است من نمیتوانم قلمدان اورا درجیبم بگذارم (۱)

ازعزل میرزا تقی‌خان ازصدارت تا قتلش ٥٤ روزطول کشیده دراینمدت میرزا یعقوب خان ارمنی منشی‌سفارت روس ازمفاد نامه دالغورا کی بامپراطورروس مستحضر شده فوراً میرزا آقاخان را خبرداداوهم بکمك مهد علیا وسایرهمدستان داخلی وخارجی دستخط قتل‌میرزا تقی‌خان‌را بشرحیکه در(کتاب دست پنهان سیاست‌انگلیس درایران) نوشته شده ازشاه گرفتند.

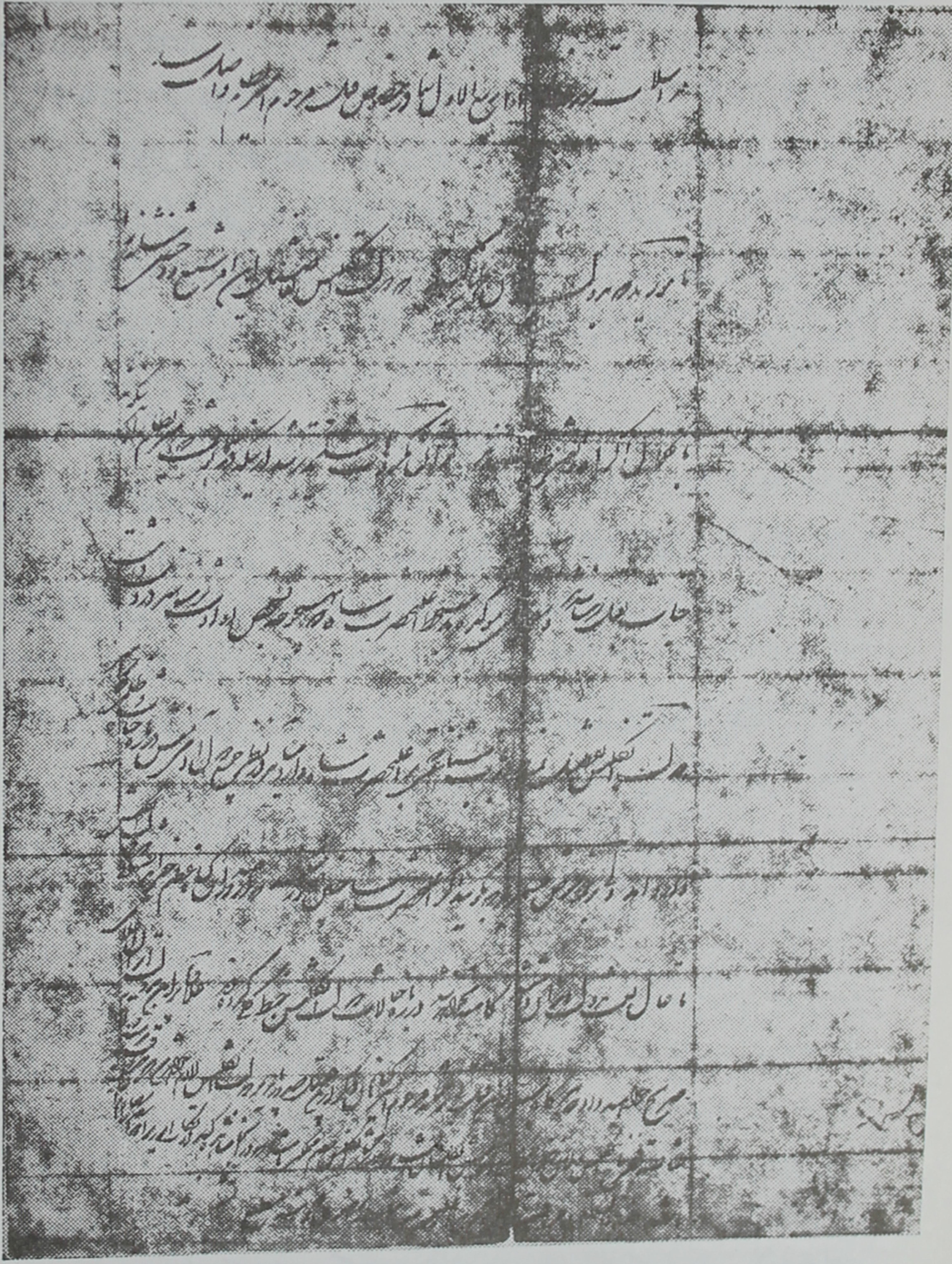
نامهٔ امپراطورروس بناصرالدین شاه وقتی بطهران رسید که امیررا کشته‌بودند (ازخاطرات حاجی‌علیخان اعتمادالسلطنه)

بعد ازقتل امیر کبیر کلنل جستن شیل وزیر مختار انگلیس یادداشت ذیل را که تاریخ ونمره‌ندارد و گوئیا وزیراموزخارجه انگلستان به‌کلنل شیل‌نوشته برای‌میرزا آقا خان فرستاده است :

مراسلات مورخهٔ ۲۱و۲۷ ربیع الاول شما در خصوص قتل مرحوم امیر نظام واصل شد مأمورید که‌بدولت ایران اظهار کنید که دولت‌انگلیس تفاصیل این امرشنیع ووحشی منشانه را باکمال اکراه وتغییرطبع شنیدند وآن مکروهات شدیدتر شد از اینکه درهمانوقت که امیرنظام را بدینگونه خیانت بقتل رسانیدند وثیقه‌های مؤکد بدستخط اعلیحضرت شاه که بهیچوجه بشخص او اذیت نرسانند دردست داشت دولت انگلیس تفصیل نمیدهد درباب شناعتی که براعلیحضرت شاه وارد می‌آید درنظر جمیع دول آدمی‌منش درباره خیانت وظلمی که براميروارد‌آمد ولی برخود فرض میشمارند که بگویند اگراعلیحضرت شاه‌چنین‌تصورمیکنند که ازصدوراین گناه عظیم‌خیراندیشیهائی نسبت بدولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد دربارهٔ خیالات دولت انگلیس خبط کلی کرده‌اند علاوه براین بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس ازاین‌قتل بیرحمانه مرحوم امیر گناهان دیگرازاین قبیل صدوریابد بردولت انگلیس لازم‌خواهد

---

(۱) خاطرات نایب‌الوزاره



یادداشت سفارت انگلیس

شد که بدقت برسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس ولایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که درآنجا مشاهده کندارتکاب اموری را که اینقدر مصادم بانسانیت باشد باقی والسلام.

ومراقب خواهید بود که اعلیحضرت شاه ازمضمون این نوشته مطلع شوند پشت سطر آخرپائین صفحه مهر (جستن شیل).

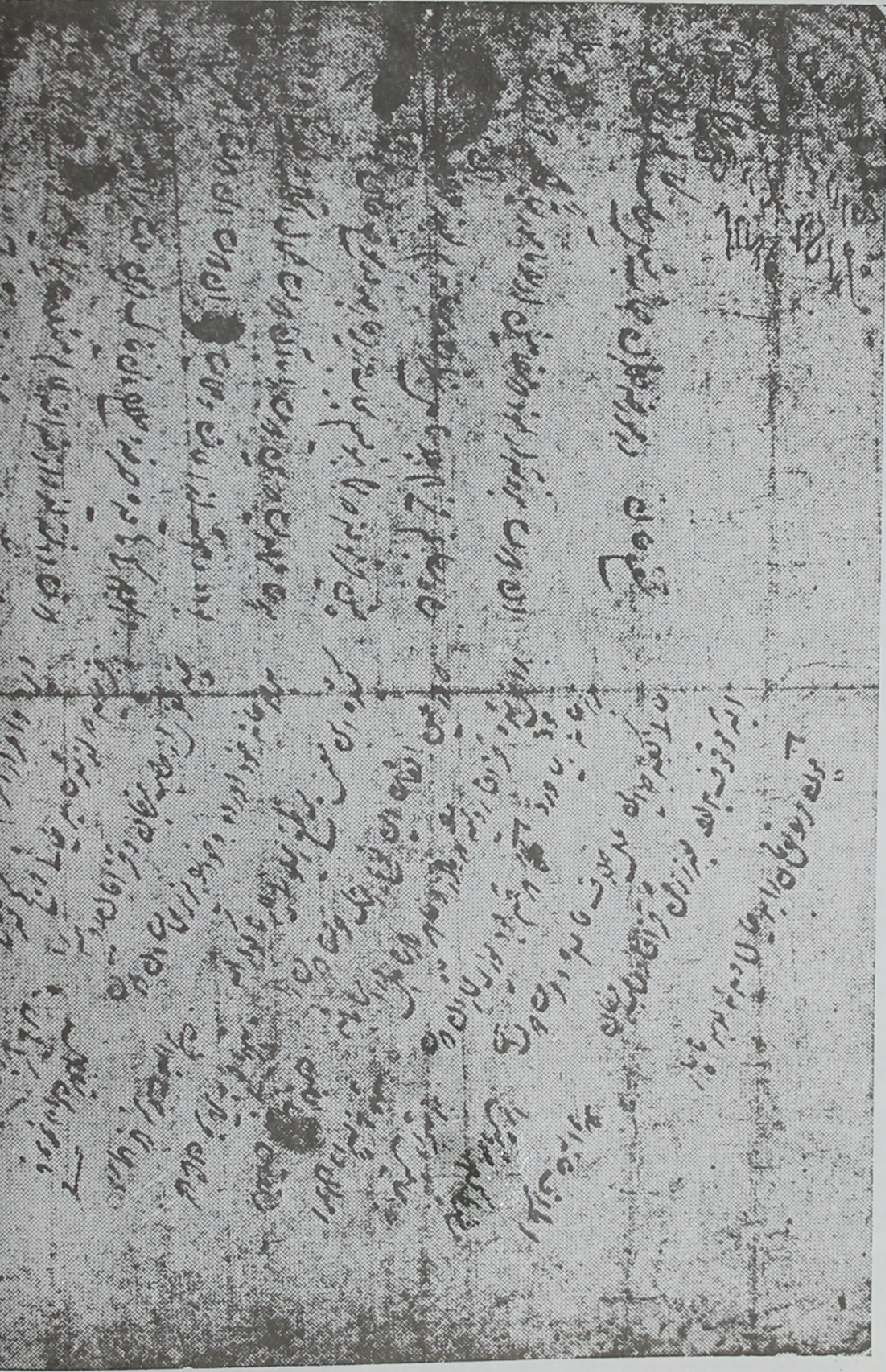
بسیارمشکل است قبول کرد که ازوزارت خارجه انگلستان این جملات سخت بی‌ادبانه صادر شده باشد و تا این اندازه دخالت در اموریك مملکت مستقل کرده باشند البته کلنل شیل مقاصد مرموزی درانتشاراین نوشتهٔ بی‌نمره وتاریخ داشته است و با آن سابقه‌ای که درفوق دیدیم وبسیاست انگلیس واردیم حدسش چندان اشکالی ندارد.

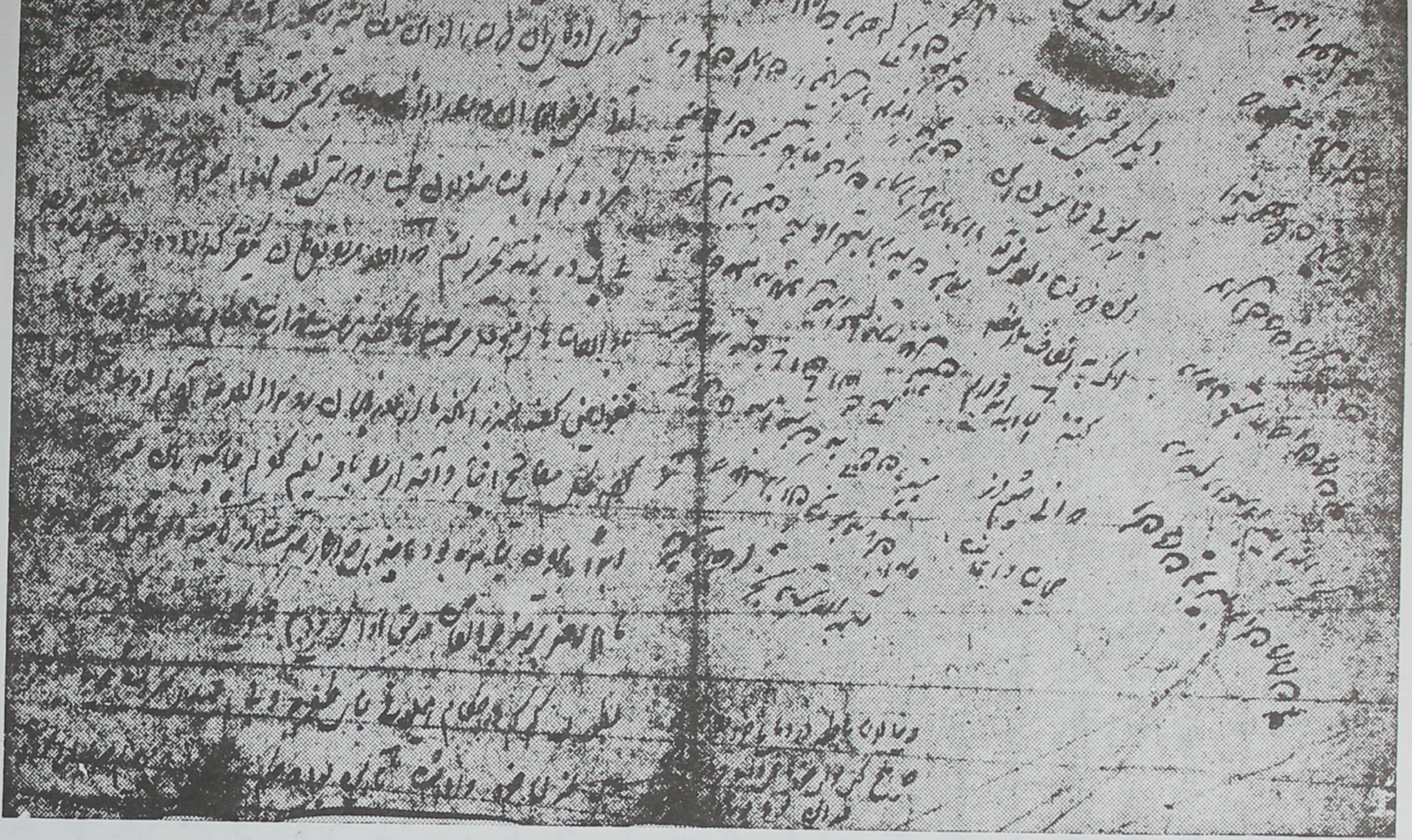
بهرحال بعد ازنمودن نامه بناصرالدین شاه جناب صدراعظم دستخط ذیل را حضوراً بشاه جوان بی‌تجربه تلقین ودیکته کرده ودربرابرآن یادداشت مشکوك عجز و انکسارپادشاه ایران را دربرابرتهدید بی‌اساس دولت انگلیس وقبول دخالتهای آندولت را درامورداخلی ایران وعدم آشنائی بسیاست را با این دلایل بچه‌گانه ابراز داشته و وشاه راکاملا مرعوب کرده است.

بطوریکه مشاهده میشود قسمت اول دستخط باین تفصیل را شاه از طرف میرزا آقاخان نوشته بعد فراموش کرده که ازطرف صدراعظم مینویسد دنباله مطلب را تا آخر قسمت دوم از طرف خودش ادامه داده و قسمت سوم را باز ازطرف میرزاآقاخان نوشته است:

شفیع خان(۱) درمورخهٔ فلان جناب شیل صاحب کاغذی درباب میرزا تقی خان از وزیر دول خارجه آن دولت بدوستدار نمود که مضامین او را مأموریتاً خواهش کرد که بنظرشاه برسانم من هم بلا تأمل بنظرشاه رساندم بعد ازملاحظه آن چنین فرمودند که بشما بنویسم بجناب وزیرخارجه در موقع خاص بگوئید مدت عهدیست که این‌دولت باآن دولت کمال اتحاد ویگانگی ووداد بوده وهمیشه ازاعانت وحمایت آن‌دولت این‌دولت راحتی ها کرده وآسودگی ها دیده صرفه وصلاح این‌خاك واین ملت‌راهمیشه دردوستی

(۱) شفیع‌خان آجودانباشی مصلحتگذارایران درلندن بوده‌است.





دستخط ناصرالدین شاه

آن دولت دانسته‌اند وازخداوند عالم مسئلت مینمایند که روز بروز براستحکام واستقرار آن بیفزاید وابداً خلل پذیر نباشد.

هرچند ازکاغذ جناب آقای وزیردول خارجه چنان دریافتم که ازمقدمهٔ مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام سابق این دولت قدری اولیای آن دولت را ازاین سلطنت سنیه رنجیده گی خاطر بهم رسیده ازبرای اینکه آنی نمی خواهیم آن دولت را ازما رنجشی در قلب باشد که خدای نکرده کم کم باعث خذلان محبت و دوستی گردد لذا لازم است که کیفیت را بی‌پرده برشتهٔ تحریر کشم که اولا میرزا تقی‌خان یك نفر گدازاده بودشاهنشاه مرحوم باو التفاتها فرمودند مرحمت ها کردند وزارت نظام ملك ایران را بـاو تفویض کردند بعدازآنکه از آذربایجان روبدارالخلافه آمدیم اورا شخص اول کرده کل مفاتیح اختیار واقتدارا باوتسلیم کردیم چنانچه بااین قدرت پیشکار ووزیری ابداً بایران نیامده بود تا چندی که آثارخدمت از ناحیه احوالش هویدا بود ماهم روزبروز برالتفات در حق او افزودیم تا اینکه ازشدت کبر وغرور بطوری کم کم دراحکام همایونی بنای طفره وبی اعتنائی گذاشت وخیالات باطله دردماغ خود راه داد که هیچکس سوای خود ما نمیداند ودرست نیست دراین نوع نوشتجات نوشته شود (۱) که ما را لابد برعزل خود وا داشت تا این بود که حکم‌فرمودیم سوای‌امورات لشکرونظام بچیزدیگرمداخله نکند که بلکه ازآن کبروغرور پائین‌آمده موافق قاعده خدمت کند. نشان وشمشیر مرصع درعین بی التفاتی التفات شد وبلافاصله درپهلوی صدراعظم جدید جای نشستن برای او تعیین‌شد **تاآنکه ازشدت غرورقبول این معنی نکرده** بجسارت و هرزگی خود افزود و **ماندن طهران را قبول نکرد.** لابد حکومت کاشان را باو التفات فرمودیم فرمان حکومت‌اودردست‌همایونی بود که بصحه‌ومهر برسد ودر کمال آبرو واعزاز واحترام بمحل مأموریت‌خود برود خبررسید که ازشدت بدخیالی وکج فطرتی چند نفری ازصاحبمنصبان وقزاقان روسیه را بدورخانه خودآورده وخودرا بزیرحمایت آندولت کشیده این‌معنی بر طبع همایونی بسیارناگوارآمد که درعین التفات هتك حرمت دولت را راضی شده قزاق

(۱) یعنی خیال سلطنت داشته است

روسیه که مادروخواهر پادشاه در آنجاباشد بدورخانه‌خود بیاورد. هرقسم بود بوزیر مختار آندولت حالی کردند که این عمل خلاف قاعده وحرمت دولت است البته موقوف بدارد بعد ازرفتن قزاق وصاحب‌منصبان چون میرزاتقی‌خان را بدخیال دیدندلا بد وناچاراطراف خانه اورامضبوط کرده خودش راباعیالش وآنچه‌ازاموال داشتند بی‌عیب ونقص به‌فین‌کاشان فرستادند تااینکه درآنجا برحمت خدارفت.

با وجود این تفصیل واین‌نوع هرزه گیهای او که ازاول الی آخر کولونل‌شیل استحضار دارد دیگر بحثی به سیویلی زاسیون این دولت وارد نمی‌آید اگر به انصاف ملاحظه کنند انشاءالله امیدواریم که آنی چشم ازحمایت واعانت این دولت نپوشند واین دو دولت را حکم واحد دانسته ابداً رنجشی در دل نگیرند که ایـن دولت را سوای آن دولت دوستی و معینی نیست البته خودشان بهتر میدانند که چگونه باید این دولـت را حفظ کرد».

اکثرمطالب این دستخط مبارك یعنی مطالب تلقینی میرزا آقاخان از حقیقت بسی دور است من‌جمله آنجا که مینویسد بعد ازعزل «امورات لشکر و نظام راباو محول کردیم واوازشدت غرور قبول این معنی رانکرد» بموجب عریضه‌ای که میرزا تقی‌خان بعد ازعید تولد شاه نوشته ودرفوق مندرج است می‌بینیم که این مطلب حقیقت نـدارد. ونیز اینکه نوشته است « امیرماندن درطهران را قبول نکرد» ازاین‌قبیل است (۱) چنانکه از سطور آخر دستخط ویادداشت سفارت‌مستفاد میشود شاید همه این آهو گردانیها بامواضعه قبلی برای این‌بوده که ایران را باقلم شاه به‌تحت‌الحمایگی دولت انگلیس بکشانند.

---

(۱) واتسون در کتاب تاریخ قاجاریه ص ۴۰۰ مینویسد شاه درکاغذی بامیرنظام پیشنهاد نمود که ایالت‌فارس یا اُصفهان یاقم‌راقبول کند ولی چون‌اواخلاق هموطنان خود را بیشترازهر کس می‌شناخت ومیدانست‌همینکه ازطهران دورشود دشمنانش بقتل اوقیام خواهند کرد بهمین دلیل بود که‌امیرنظام پیشنهاد حکومت‌وایالت رارد کرد نیزجای‌دیگر مینویسد بواسطهٔ اعمال نفوذ وزیر مختار انگلیس قرار شد میرزا تقی خان را بکاشان بفرستند

میرزا آقاخان چهار روز بعد از قتل امیر کبیر

این ابلاغیه را صادر کرده است

روزنامهٔ وقایع اتفاقیه بتاریخ پنجشنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول مطابق تنگوزئیل ۱۲۶۸ .

اخبار داخلهٔ ممالك محروسهٔ پادشاهی

« سابقاً نوکرورعیت ایران بواسطهٔ سوء خلق وبدزبانی وبیحرمتی میرزاتقی‌خان درکمال دلسردی راه میرفتند چون بقدر امکان ازحق نوکر کم میکرد و بطریق بدعت بر رعیت می افزود و نزدیك بآن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند و کاربجائی رسیده بود که اگراعلیحضرت پادشاهی درباره کسی بذل مرحمت میفرمودند میرزا تقی خان بتدریج برای‌آن شخص بهانه جوئی میکرد ودرمقام آزار اوبر می‌آمد اما ازروزیکه اعلیحضرت قدرقدرت پادشاهی باقتضای مصلحت وحکمت دولت وملاحظهٔ‌حال نوکرورعیت جناب جلالتمآب‌قواماً للدوله‌السنیه نظاماً للشوکة البهیه‌اعتمادالدوله‌العلیه صدراعظم را بانتظام‌مهام دولت مأمورفرموده ازجمیع نوکر ورعیت ازحسن سلوك ورفتار ایشان راضی وخشنود هستند واعیان‌واشراف درخانه وولایات ایران نفر بنفرودسته‌دسته درکمال امیدواری وخوشحالی بحضورهمایون پادشاهی میروند وبهر که بذل مرحمتی از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی میشود جناب جلالتمآب صدراعظم ده‌برابر آن بآن‌شخص لطف ومهربانی میکنند ومردم رابخدمت پادشاه ترغیب میکنند وخدمت وقابلیت مردم‌را درپیشگاه حضوراقدس همایون پادشاهی تعریف وتوصیف مینمایند.

کسانیکه‌با میرزا تقی‌خان حساب ومعامله‌داشتند بجهة تفریغ حساب‌خودشان به اجازه ونوشتهٔ مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین شده بودند ازقراریکه‌آن آدمها مذکورداشتند وخود میرزا تقی‌خان هم‌کاغذ بخط خودش نوشته بود این روز ها بشدت ناخوش است غلامی ازغلامان عالیجاه جلیل‌خان یوزباشی هم که شب یکشنبه نوزدهم اینماه ازفین وارد دارالخلافه شد مذکور داشت که احوال خوشی ندارد صورت و پایش تا زانو ورم کرده‌است موافق این اخبارچنان معلوم میشود که خیلی ناخوش باشدومیگویند

ازز یادی چین واحتیاطی که دارد قبول دواهم نمیکند وهیچ طبیبی‌را برخود راه‌نمیدهد.

وجود شخص میرزا آقاخان با تمام روحیات زشت ورذائل اخلاقی ازبدجنسی ودروغگوئی و لاف زنی ودنائت طبع دراین اعلامیه مثل‌آئینه منعکس است.

چوب خوردن میرزاآقاخان از حاجی میرزاآقاسی

میرزاآقاخان که درسال ۱۲۲۲ هجری‌قمری بدنیاآمده‌مردی بلند بالاوتنومند وخوش سیما بود با وجودیکه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ریش بلند منسوخ شده بود میرزا آقاخان به‌فتحعلی شاه تأسی کرده وریشش به‌پرشال کمرمیرسیده است.

باقیافه مطبوع دلپذیر طبعاً شوخ وخوش صحبت وبذله گو بوده ولی بی‌اندازه مکار وحیله گر وجاه طلب و کینه جوبوده است وازایام شباب بفکروزارت وصدارت‌افتاده وچون لیاقت ذاتی واستعداد فطری نداشته کوشش میـنموده که از راه نو کـری اجنبـی مسخره‌گی وچاپلوسی بمقامات عالیه برسد.

میرزاآقاخان که در خدمت‌آصف‌الدوله اللهیارخان بوده بعد از فـوت پدرش میرزا اسدالله لشکرنویس منصبش باورسیده وبدین مناسبت با دربار سلطنت راهی داشته است.

درزمانیکه محمد شاه ناخوش وعلیل بوده میرزاآقاخان باجهان خانم مهدعلیا روابط سری پیدا میکند حاجی میرزاآقاسی صدرأعظم وقت ازروابـط اوبـا خانم مطلع میگردد و برای‌آنکه صورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه را ندرد منتظر فرصت شده‌است.

روزی بحاجی میرزاآقاسی خبر میدهند که میرزاآقاخان شبها بعد از نصف‌شب با لباس مبدل ازسفارت انگلیس بیرون می‌آید حاجی جمعی را در دور وبرسفارت برای توقیف اومأمورمیکند یك‌شب همینکه ازسفارت بیرون می‌آید دستگیرش می کنند و بـا همان لباس‌عوضی بمنزل‌جناب‌حاجی میکشانندش.

منزل های حاجی میرزاآقاسی‌درست همین نقطه‌ایست که امروزکاخ‌داد گستری بناشده است خانهای مزبور که عبارت ازبیرونی واندرونی ـ تکیه بزرك دوطبقه بـرای عزاداری ـ اصطبل های مفصل برای اسب وقاطروشتر ـ انبارهای علیق وغله بودتازمان



میرزا آقاخان صدراعظم نوری

مظفرالدین شاه دست نخورده باقی مانده بود. (۱)

حاجی میرزا آقاسی میرزا آقاخان را درطویله محبوس وفردای آن روز درحضور امناء وارکان دولت پاهایش بجرم جاسوسی فلك میکنند چوب مفصلی میزنند وبکاشان تبعیدش می‌نمایند. (۲)

این واقعه درسال ۱۲۶۱ هجری قمری بوده است تا محمد شاه درحیات بود وحاجی برمسند صدارت نشسته بود میرزا آقاخان درکاشان میزیست.

ازروز وفات محمدشاه تاروزیکه ناصرالدین شاه باتفاق میرزا تقی‌خان امیر کبیر از تبریز به طهران وارد شد چهل روز طول کشید وجهان‌خانم مهدعلیا در طهران تقریباً نایب‌السلطنه بود یکی ازرفقای مخصوص خود علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه‌را به‌پیشکاری انتخاب کرده مهرچهار گوش بزرگی که رویش کنده بودند (مهین مادرناصرالدین شهم) تهیه دیده وتمام اختیارات رابدست گرفته بود.

میرزا آقاخان نظر بسابقه محرمیت با استظهار بمراحم جهان خانم بی‌خبر از کاشان به طهران واردشده یکسره به عمارت خورشید واقعه درپهلوی قصر گلستان رفته(۳) با کمال بی‌پروائی مهمان خانم شده میزبان را متذکر گردیده بود که درفلان تاریخ باو وعدهٔ صدارت فرموده‌اند و موقعش حالا رسیده است خانم که وعده را فراموش نکرده بود قول داد که برای حصول باین مقصود کوشش کند.

چند روز بعدازاین قول وقرار ناصرالدین شاه باتفاق میرزا تقی خان امیر کبیر وارد طهرن شدندمیرزا تقی‌خان که ازروابط مخصوص خانم با میرزاآقاخان اطلاع‌داشت مشارالیه را طرف عتاب و خطاب قرارداده پرسید:

کی شمارا بکاشان تبعید کرده بود ؟

(۱) این‌همان خانه‌ایست که بعد ازحاجی میرزا آقاسی میرزا تقی‌خان امیرکبیر درآنجا منزل کرد

(۲) واتسون مینویسد حاجی میرزا آقاسی او را بعد ازضرب وجریمه بکاشان تبعید نمود

(۳) عمارت خورشید که این اواخرجزووزارت دارائی بود درشمال باغچه‌شیرو خورشید سرخ وصل بحمام اندرون واقع شده بود

میرزا آقاخان گفت دولت

امیر فرمود پس بی اجازه دولت چرا به طهران آمده اید باید فوراً بکاشان مراجعت کنید .

میرزا آقاخان نظر بخدمات سابقه درسفارت انگلیس متحصن شد که بکاشان نرود هرچه سفارت انگلیس توصیه وتوسط کرد بخرج میرزا تقی خان نرفت سفارت انگلیس هم اظهار داشت که میرزا آقاخان تبعه دولت انگلیس ودرتحت حمایت سفارت است اجازه بدهند بخانه خود نزد کسانش برود وبیرون نیاید.

درجلد دوم مرات البلدان صفحه ٥ میخوانیم « ایامی که مهدعلیا بر تق وفتق امورمشغول بود میرزا آقاخان وزیرلشکر که با برادر خودمیرزا فضل اله نوری امیردیوان بتوقف قم وکاشان محکوم بودند بعد از اطمینان از التفات مهدعلیا وبفرمودهٔ ایشان بدارالخلافه طهران آمده در عمارت خورشید منزل یافت وکار گذاران نواب معزی الیها اورا مهمان پذیرشدند اوبا بزرگان مازندران دست اتحاد داده مردم را بریاست ووزارت خود خواند ودور او ازدحامی پدیدآمد. میرزا نظرعلی قزوینی حکیم باشی(۱) که نیز درقم ساکن بود بقزوین رفت که تقبیل رکاب اعلی نماید هنگام ورود موکب همایون بقزوین میرزا نظرعلی باستقبال موکب منصور مستعدآمد ومیرزا تقی خان امیرنظام بیرخصت آمدن اورا ونیز ورود میرزا آقاخان وزیرلشگررا بدارالخلافه بی اذن جسارتی شمرده هردورا ازاین مبادرت منع وموردمؤاخذه داشت میرزا نظرعلی را به قم بردند ومیرزا آقاخان به بعضی امنا ورجال متوسل شده مقرر گردید که در خانه خود نشسته بیرون نیاید . »

چندی برین منوال گذشت جهان خانم در اول سعی کرد با امیر کبیرهم روابط خصوصی بر قرار سازد ودر زمان صدارت او هم هرچه میخواهد بکند. میرزا تقی خان آدمی نبود که باین قبیل کارها تن در دهد همینکه جهان خانم از او مأیوس شد سعی کرد میرزا آقاخان را بر کشد وبوعدهٔ خود وفا کند .

میرزا آقاخان بهمراهی ودسیسه مهدعلیاافواج رکابی را بر امیر کبیرشوراندند

(۱) بهدست پنهان سیاست انگلیس درایران تألیف خان ملك ساسانی مراجعه شود .

و عزل او را تقاضا کردند درپیشگاه ملوکانه مقبول نیفتاد ولی از این نقشه دست نکشیدند ومدت سه سال با کمك اجنبی کوشیدند وجسارت را باین پایه رسانیدند که بشاه بگویند امیر در فکر تخت وتاج قاجار است (۱) تا میرزا تقی خان را به کشتن دادند.

مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۸۵ از قول محمد حسن خان اعتماد السلطنه مینویسد «میرزاآقا خان برای قبول صدارت دو عهد از شاه گرفت یکی اعدام میرزا تقی خان یکی امنیت جانی در موقع عزل برای خودش» مرحوم غلامحسین خان صاحب اختیار غفاری هم این موضوع را مکرر از ناصرالدین شاه شنیده بود.

بعد از دو صدر اعظم مقتدر یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیر نظام که هردو از بی سروسامانی ایران کشته شده بودند میرزاآقاخان که فاقدلیاقت واستعداد ذاتی هم بود سیاست خود را درتسلیم محض قرار داده و اگر گاهی میخواسته در برابر شاه اظهار حیاتی کند شاه را به عیش ولهو ولعب یا سمعه و ریا ویا بقبول موهومات و خرافات دعوت میکرده و بحدی در عرایضی که بشاه نوشته ومااز هر کدام نمونه‌ای ذکر خواهیم کرد. تملق وچاپلوسی وسبك مغزی وناکسی و فرومایگی بخرج داده که مافوق آن متصور نیست.

در یکی از عریضه‌ها بخط خود بشاه مینویسد «بحمداله که میرزا تقی خان غیر مرحوم بدرك واصل شد خدا جان این چاکر وجمیع اولادآدم و عالم را فدای یك کلمه دستخط مبارك سرکاراقدس شهریاری بنماید این بنده میرزاتقی خان نیست که خود زور داشته باشد وهوائی زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

روزیکه شاه باید برای سان قشون بمیدان مشق برود در عریضه‌ای میرزا آقا خان بشاه مینویسد « هوا سرد است ممکن است بوجود مبارك صدمه‌ای برسد دوتاخانم بردارید ببرید ارغونیه عیش کنید» (۲) انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

---

(۱) دست پنهان سیاست انگلیس درایران

(۲) ارغونیه رادرجنوب قلهك ارغون میرزا پسرحسنعلی میرزا شجاع السلطنه ساخته بعدازآنکه اورا باسایرشاهزادگان باردبیل بردند واملاکش مصادره شد میرزاآقا خان آنجا را تصرف کرده و بعدازچندی باسم پسرش داودیه نامید.

دراینجا بی‌مناسبت نیست این عریضه میرزاآقا خان را با عریضه‌ای که‌میرزا تقی خان راجع بسان قشون به شاه نوشته است مقایسه نمائید.

عریضهٔ میرزا تقی خان امیرکبیر بناصرالدین شاه

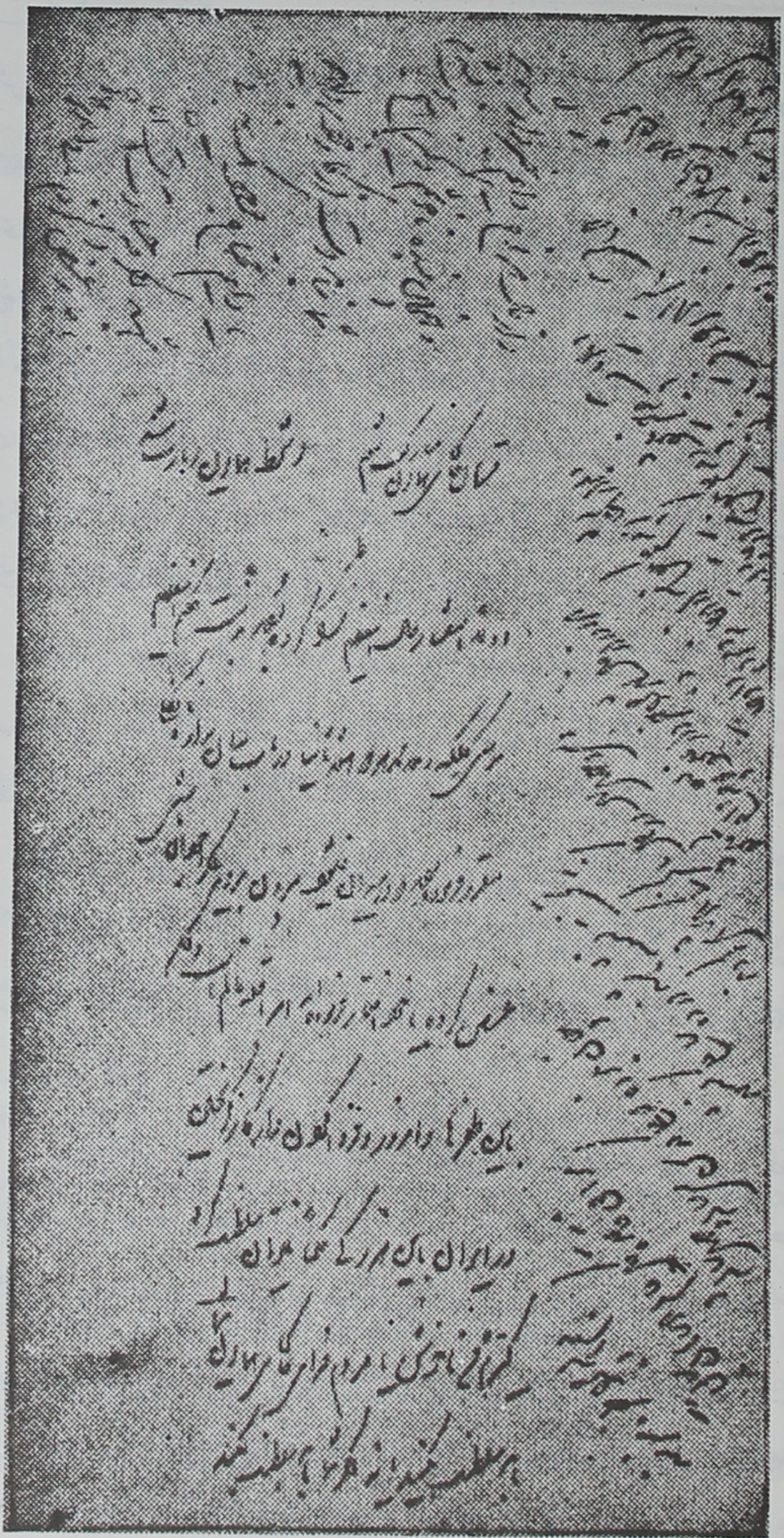
قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد اولا استفسار حال این غلام را کرده بودید حکیم اینغلام موسی کلیکه و ملا محمد هردو هستند ثانیاً در باب سان سواره نانکلی مقرر فرموده بودید که در میدان نمیشود بیرون بروید اگر اجودان باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده‌اید امر با قبله عالم است ولیکن باین طفره‌ها وامروز وفردا کردن وازکار گریختن در ایران باین هرزه گی حکما نمیتوان سلطنت کرد، گیرم که‌من ناخوش یا مردم فدای‌خاك پای‌همایون،شما بایدسلطنت بکنید یانه اگر شما باید سلطنت بکنید بسم‌اله چرا طفره میزنید موافق قاعده کل‌عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی درسن سی‌ساله وچهل ساله به‌تخت نشسته باشند در ده سالگی نشستند وسی‌وچهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند.

هر روز ازحال شهر چرا خبردارنمیشوید که چه واقع میشود و بعد ازاستحضار چه حکم میفرمائید از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر میشود و چه حکم میفرمائید.

قورخانه و توپخانه که بایست باسترآباد برود رفت یانه. قشون که دراین شهر است وسر کرده‌های آنها چه وقت خواهند رفت واز حال هر فوج دائم خبردارشد و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم شما نباید دست ازکار خود بردارید یادائم محتاج بوجود یك بنده‌ای باشیدا گرچه جسارت است اما ناچار عرض کردم باقی الامر همایون.

باری هر وقت که میرزاآقا خان خانم جدیدی برای شاه پیدا میکرده به‌منجم باشی دستور میداده که برای ساعت زفاف طالع وقت تعیین کند منجم باشی مینویسد:

« درباب ساعت زفاف چون رأی مبارك قرار گرفته که شب طالع وقت تعیین و بخاکپای مبارك عرض شود شب جمعه که بهترین شبها است قمر دربرج‌حوت درحدود



عریضه میرزاتقی‌خان امیرکبیر بناصرالدین‌شاه

برج شرف زهره که کوکب غرض و بجهت وشادی است و بخصوصه این کوکب در طالع مبارک مدخلیت زیاد دارد وقمر درنظر دوستی او مقبول ازوی و درجه طالع مبارک اختیاری برج انتها از طالع مبارک اصلی وخانه یازدهم هم از طالع مبارک تحویلی که قوس باشد ودرجه طلوع زحل قنطورس که از کواکب ثابته سعد در قدر اول است ومزاج زهره و مشتری را دارد انشااله تعالی سعادت عظیم متحد بادرجه طالع دهد و شعاع وجرم مشتری در درجه طالع مبارک و سهم التزویج در درجه طالع مشتری و سهم الاولاد دروتد عاشر و نیرین در وتد یعنی پنج ساعت و بیست دقیقه از غروب آفتاب شب جمعه رفته در ساعت زهره انشااله تعالی مبارک ومیمون است» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

دوشنبه عید قربان ۱۲۷۰ شاه در داودیه سلام نشسته و شب همانجا مانده و نیز عید غدیر همانسال شاه در داودیه بوده است میرزا آقا خان در عریضه‌ای مینویسد .

«آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید»انبوخته۱۶۲/۱۰۸

در بهار ۱۲۷۲ شاه یکسره در داودیه منزل کرده و هر شب برایش خانمهای جدید شناس و ناشناس میبرند در ششم صفر جشن تولد شاه در داودیه و زفاف جدیدی واقع شده است. (۱)

کم کم کار تعیین ساعات سعد و نحس بالا گرفته حتی روزیکه شاه باید برای بازدید قورخانه برود منجم باشی مینویسد تحت الشعاع است و حدیثی ذکر میکند که در موقع تحت الشعاع از همه‌کاری باید دست کشید انبوخته ۱۶۳/۱۰۸

حتی برای بریدن لباس شاه وامور ضروری ساعت سعد و نحس تعیین میکنند میرزاآقا خان درعریضه‌ای بشاه مینویسد «استدعادارم فرداروزه بگیرید واحدیهم ندانندحتی عمله خلوت هم ندانند» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

---

(۱) اسامی و هویت خانمهای مزبور در یاد داشتهای روزانه ناصرالدین شاه ضبط است

خود پسندی و خود نمائی

اصولا هرچه لیاقت ذاتی اشخاص کمتر باشد به نشان وحمایل وانگشتری وپول وجواهر والقاب مطنطن خود نمائی کرده وبخود میبالند.

مهراسم صدور ایران پیش از میرزا آقا خان در نهایت سادگی و فروتنی بوده است. مهر قائم‌مقام فقط (ابوالقاسم الحسینی) است. مهر حاجی میرزا آقاسی فقط (آقاسی) است. مهر میرزاتقی خان امیر کبیر (محمدتقی) است اما میرزا آقاخان پس از رسیدن بصدارت دوتا مهر برای خودش درست کرده یکی بیضی شکل بطول پنج سانتیمتر ودیگری چهار گوش بطول شش سانتیمتر که وسطش شیر وخورشید خوابیده کنده شده واطرافش بخط نستعلیق نوشته شده است:

«اعتماد الدوله میرزا آقا خان صدراعظم دولت علیه ایران».

از همان روز اول صدارت خودش را در نوشتجات (شخص اول ایران) وپسرش میرزاکاظم خان را شخص دوم ایران نامیده است.

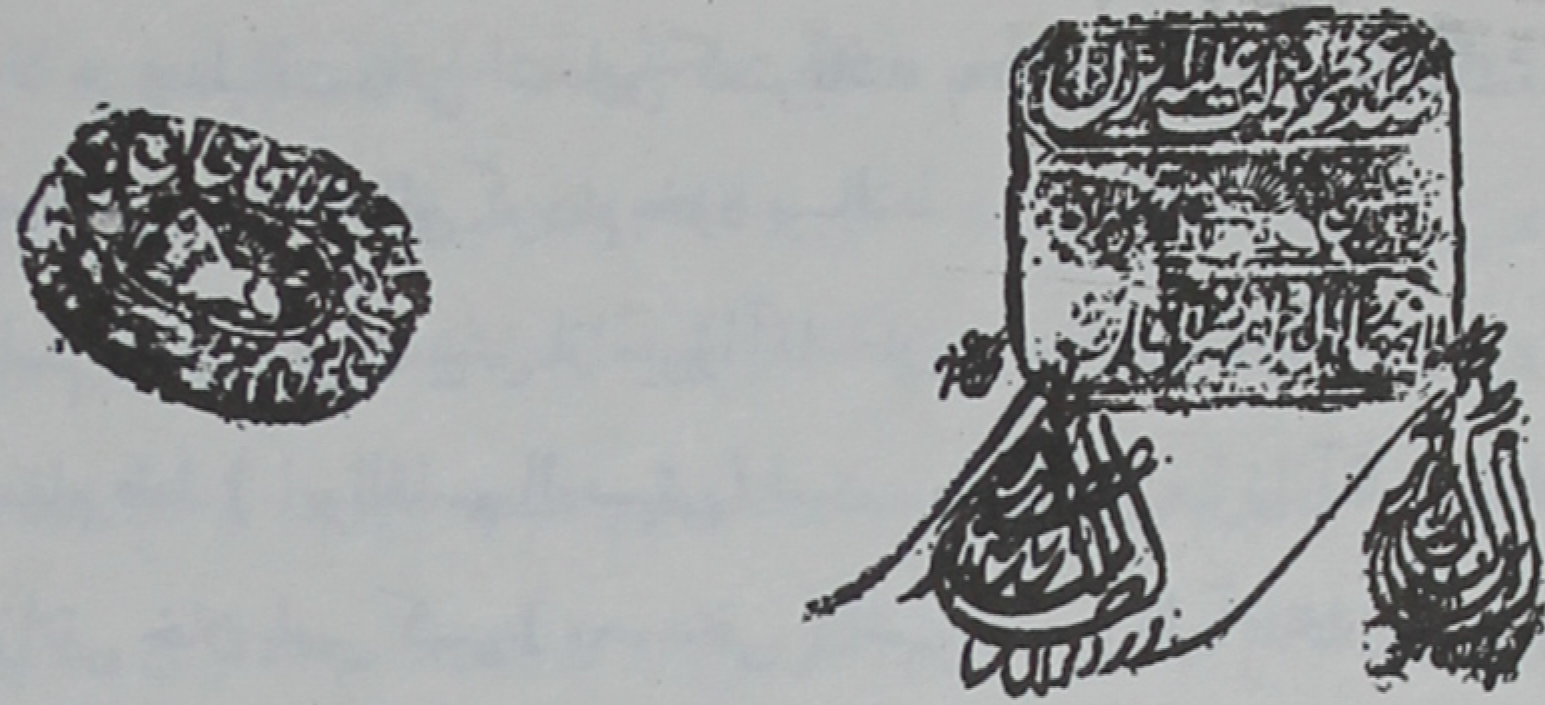
در تواریخ آن ایام میخوانیم درسال ۱۲۶۸ اعتماد الدوله صدر اعظم به‌عصائی مکلل بالماس ویك ثوب جبه‌ترمه شمسه مرصع وبندکاغذ شرابه مروارید نشان‌صدارت عظمی نائل گردید.

شب عید نوروز ۱۲۶۸ بیك‌قطعه نشان تمثال مکلل بالماس برلیان مفتخرشد.

روزیکه اعلیحضرت همایون بعمارت جدید تشریف فرما شدند یك ثوب جبه ترمه‌دوره مروارید دوزبمعزی‌الیه مرحمت شد.

درسال ۱۲۷۰ جناب صدر اعظم بیك قطعه نشان امیر نویانی اعظم و یك‌رشته حمایل سبز که اول نشان‌این دولت علیه ومخصوص شخص اول مملکت است وتا کنون به‌هیچکس از وزراء سابق‌مرحمت‌نشده ویك رشته بندکاغذ مکلل بالماس ومروارید نائل وبه‌لقب (آلتسی) اشرف‌امجدسرافراز آمدند.

شب‌عیدقربان ۱۲۷۲ باعطای‌جبه شمسه‌دار سنگین وعصای مرصع مباهی شد.



مهرهای میرزا آقاخان

ربیع الاول ۱۲۷۲ بجناب صدراعظم یك ثوب کاتبی سمور ابره رضائی چهل بند بسیار اعلی که بندهای آن مرصع بجواهر ثمینه بود از ملابس خاصه همایون مرحمت شد .

اغلب این خلعت‌ها و نشانها پس از مطابقه تواریخ یادداشتهای ناصرالدین‌شاه بعد از شبهای داودیه مرحمت شده‌است .

تواریخ چاپی آن ایام اسم شخص اول ایران را بدون این القاب ذکر نمیکنند « جناب جلالتمآب اشرف امجد نوئین ممجد و صدر معظم اعظم اعتماد الدوله مفخم افخم اعتضاد الشوکة دام مجده العالی » و خود میرزا آقا خان در نوشتجات رسمی القاب خود را اینطور مینوشته « جناب جلالتمآب قواماً للدوله السنیه نظاماً للشوکته البهیه اعتماد الدوله العلیه صدراعظم » (۱)

یکی ازخود پسندیها وخود نمائیهای میرزا آقاخان این بوده که میخواسته است شورش سپاهیان هند را بریش بگیرد مؤلف ناسخ التواریخ مینویسد « لارد کولی ایلچی کبیر دولت انگلیس با فرخ خان امین‌الملك بزبان گله آغازشکایت کرد و مذکور داشت که ازصدراعظم ایران نگارشی چند بهندوستان رفته و سبب شورش هند گشته امین

(۱) به‌جلد سوم منتظم ناصری وجلد دوم مرآت البلدان وجلددهم روضة الصفای ناصری مراجعه شود

الملك بی آنکه صدر وذیل این امررا غور کند جواب گفت که هرگز این حادثه حدیث نگشته و صدراعظم ایران باهالی هندوستان خطی ننوشته و چون مجلس بپای رفت صورت حال را نکار کرده بدست مسرعی سبك سیر انفاد دارالخلافـه داشت چون صدر اعظم این خبر بدانست انکار فرخ خان را عظیم ناخوش داشت وبی توانی بدوخطی نگاشت که چرا درهرقدمی لغزشی کنی ودر هرسخنی اغلوطه افکنی که پس از آن بزحمت تمام جراحات آنرا التیام بایدداد آخر تو بسفارت سفر کردی سخن تورا درپیش دولتین وقعی باید وصدق ترا درمملکتین حجتی واجب باشد چرا سخن را بکذب کنی که هفته دیگراز پرده بیرون افتد وحال آنکه هنگام تحریراین رساله وتهییج این مفاسد ترا آگهی دادم هیچ نگوئی که عنقریب مکاتیب مرا بدست کرده دربرابر چشم توخواهند گذاشت آنوقت چه خواهی گفت وازبرای سفارت چه مکانت خواهی داشت . »

وحال آنکه بموجب رمزهائی که میرزا تقی خان امیر کبیر باراجه‌های هندداشته و اکنون در کتابخانه سلطنتی موجود است خود او برای تهیه شورش هندوستان کاغذ پرانی میکرده است ومیرزا آقاخان چون بهمه چیزمیرزاتقی خان دست تطاول دراز کرده میخواسته است این کار امیر کبیررا هم بخود نسبت بدهد .

جنگ‌های کریمه و بوشهر و هرات

درسال دوم صدارت میرزا آقاخان یعنی درپائیز ۱۲۶۹ که انگلیس وفرانسه‌و عثمانی برای جنگ با روس تهیه میدیدند «یك نماینده مخصوص امپراطور روس بـرای انجام یك مأموریت سری سیاسی بدربار شاه ایران آمد مسافرت ایـن شخص خیلی سری بود توسط پرنس دالغوراکی وزیرمختارروس مقیم طهران ازناصرالدین شاه اجازه خواست محرمانه ازاو دیدن نماید در ضمن تقاضا نمود که در این جلسه جز شخص شاه دیگری حضورنداشته باشد چون ازجانب امپراطور کل ممالك روسیه حامل یك پیغـام سری است باید بعرض شاه بـرسد وبس وصلاح نیست میرزا آقاخـان صدراعظم از آن اطلاح پیدا کند»

« میرزا آقا خان نوری از آمدن نماینده روس مطلع شده بود وازملاقات او با شاه خبردارشد ولی موضوع آن را نتوانست بدست آورد فقط بوسائلی فهمیده بود که این ملاقات برای همراه نمودن شهریار ایران با دولت روس است که درجنك آینده که بزودی دراروپا شروع خواهد شد دولت ایران نیزشرکت کند.

انگلیسها خود نمیتوانستندکاری بکنند اما میتوانستند دولت عثمانی را محرك شوند اوشخصاً بعضی اقدامات نموده پادشاه ایران را تهدید کند که شاه تعهدی علیه دولت عثمانی نکند بنابراین وزیرمختارعثمانی مقیم دربار ایران جداً ایستاد وازدربارشاه خواست که علت آمدن نماینده مخصوص دولت روس بدربار ایران چیست موضوع مذاکره سری بدون تردید علیه دولت عثمانی است هرگاه چنین نیست دولت ایران اطمینان بدهد که دوستی خود را با دولت عثمانی حفظ خواهد کرد واگر بتقاضای اوجواب کافی داده نشود دربار ایران را ترك نموده بوطن خود مراجعت خواهد نمود.

« البته قراراین بود که سرفاش نشود وصدراعظم ازموضوع آن مطلع نگردد اماتهدید وزیرمختارعثمانی طوری بود که شاه ناچارشد موضوع جلسه سری را بصدراعظم خود اظهار کند همینکه میرزا آقاخان ازاین موضوع مطلع شد مثل این بود که همه جهانیان ازاین موضوع مطلع شده باشند.»

در این هنگام پیشنهادهای امپراطور روس بشهریار ایران این بود که دولت ایران در جنك آینده که بین دولتین روس وعثمانی درآتیه نزدیك شروع خواهد شد شرکت کند ویك نمایش نظامی مؤثری در حدود آذربایجان بدهد وبا یزید وارزروم را ازاینطرف تهدید کند ودرطرف کرمانشاه و قصر شیرین قشون آماده نموده بغداد راتحت فشار نظامی قرار دهد و هرگاه لازم شود که دولت ایران علیه دولت عثمانی اعلان جنك دهد بدون اشکال در هر دو نقطه فوراً بعملیات حمله شروع نماید.

در آن ملاقات مقرر شده بود که دولت ایران قطور را بتصرف خود درآورده وشهر بغداد را اشغال کند در نتیجه هنگامیکه صلح دراروپا برقرار میشود دولت عثمانی مجبورخواهد بود که این محل‌ها را بدولت ایران واگذار کند و با دادن مبالغ زیادی

غرامت جنك بدولت ایران انجاها را دوباره بدست آرد علاوه بر این دولت امپراطوری روس باقیمانده قرض غرامت جنك را که بموجب معاهده ترکمان چای باید بدولت روس عاید دارد بدولت ایران خواهد بخشید هرگاه دولت ایران در جنك شرکت نکند دولت روس مخارج این تجهیزات را بدولت ایران خواهد پرداخت یعنی از میزان بدهی که بدولت روس دارد کسر خواهد نمود وهمچنین دولت روس متعهد شده بود اسلحه و مهمات جنگی وپول کافی بدولت ایران بدهد و تا جنك ادامه دارد این مقررات بر قرار باشد».

تا صدر اعظم از موضوع مذاکرات با نماینده مخصوص روس ووزیر مختار اندولت اطلاعی نداشت مطلب فوق‌العاده در پرده استتار بود ولی همینکه میرزا آقا خان ازمطلب مطلع شد دیگر این سرازپرده بیرون افتاد بهر حال با اینکه میرزا آقا خان رأی شاه را زده و عزم اورا تغییر داد با اینحال روسهادست بردار نبودند چونکه‌شاه‌کاملا با نقشه آنها موافقت نموده بود.

با اینکه در ظاهر صدر اعظم درمقابل اصرار شاه تسلیم شد معاهده سری هم بین دولتین ایران و روس بامضا رسیدباز میرزاآقا خان دوست قدیمی خود را از دست نداد.

«میرزا آقاخان راه دیگری بشاه نمود واظهار کرد چه ضرر دارد که شهریار ایران قوای طرف دیگر را هم بنظر درآورد و طرف آن پادشاهان را بگیرد که امور مهمه عالم بسته به تصمیمات آنهاست اگر شاه مصمم است که با دولت روس متحد شده علیه دول مخالف آن اعلان‌جنك کند چه ضرر دارد عکس این قسمت را هم تحت‌مطالعه در آورد یعنی با دول اروپا که مخالفین دولت روس هستند علیه روسها اقدام کند این بهترین طریق عاقلانه‌است که شاه با دولت انگلیس وفرانسه وعثمانی متحد شوداگرشاه بدولت روس اعلان جنك دهد نتیجه آن بدون تردید پاره نمودن معاهده ترکمان چای میباشد وپس از گرفتن ایالات قفقاز علاوه بر اینها تمام‌اماکن متبر که ضمیمه‌ممالك‌ایران خواهد شد.

البته بسامعه پادشاه جوان این عبارات خیلی دلچسب و خوش آهنك بود شاه این دلایل را قبول نمود و برای مدتی از عزم خود باز گشت و تغییر عقیده داد.

اگرچه پادشاه ایران احکام و فرمانهای لازم را برای تجمع قشون در آذربایجان و کرمانشاهان صادر کرده بود با اینحال دیگر با خیالات پرنس دالغوراکی وزیر مختار روس همراه نبود.

چهل هزار قشون در آذربایجان و پانزده هزار در کرمانشاه بزودی حاضر گردید و شاه در اینموقع باین خیال بود که اوضاع جنك را تماشا کند ولی با نقشه روسها موافقت نکند» (۱)

میرزا آقا خان پادشاه را برخلاف میل شخص سلطنت بطرف سلطانیه حرکت داد و رسید یك کرور تومان را از وزیر مختار روس گرفت آنوقت شهرت دادند که در سلطانیه و با ظهور کرده بعد از چند روز شاه به طهران مراجعت کرده و قشون متفرق شد.

دراین وقت میرزا آقا خان این نامه را بخط خود بشاه مینویسد «دستخط مبارك زیارت شد اولا در کتمان این حرف البته باید سعی گردد والا مفاسد عظیم داردتا بحال که گذشته است این حرف درمیان است حتی احدی حتی میرزا عباس (۲) یك کلمه نمیداند بحدس مردم چیزی میگویند اصل مطلب در میان نیست مثلا نظام الملك میداند حرف خوبی است لیکن چه چیزاست نمیداند وتا صد سال هم باید انشا اله معلوم نشودو با انگلیس در کمال اطمینان دردوستی با ایشان واظهارعداوت روس بازی کرد و صرفه برد امیدوارم اگرزنده باشم بقوت طالع شاهنشاه کاری شایسته‌تربکنم اگرچه از این کار بزرگتردردنیا نمیشود بی منت بی‌خرج بی زحمت از دولت روس باج یك کرورباد داده اجداد بزرك سلاطین بگیرند الحمدالله جای اللهم ان ضعفی متحیر بقوتك حالات این کار ها ازخداست والامن لایق نیستم» انبوخته ۱۰۸ـ۱۶۲

---

(۱) اقتباس از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف آقای محمود محمود جلد دوم

(۲) میرزا عباس قوام الدوله آشتیانی است

«اما طولی نکشید که معلوم گردید میرزا آقاخان نوری خیال شاه را تغییر داده است درصورتیکه وزیر مختار فوق الذکر موافقت شاه را با خیالات دولت روس بامپراطور روس رسماً اطلاع داد و گفته بود که قراردادی دراینموضوع بین ایران وروس رد و بدل شده است و دولت روس هم این اقدامات دولت ایران را برضد دولت عثمانی در آسیای صغیر وعراق عرب بجمع خود آورده بود اینك صدراعظم ایران رأی شاه را زده وعقیدهٔ اورا تغییر داده است»

درنتیجه پرنس دالغوراکی احضارشد وازایران رفت وصدراعظم اصرار داشت که شاه قرارداد سری خود را با روسها برهم بزند ولی شاه امتناع داشت و ازصدراعظم نیزظنین شده بود بعدها نیزهروقت صدراعظم با یك نماینده خارجی خلوت میکرد حاجی علیخان فراشباشی درآن مجلس حضورپیدا میکرد.»

دراینموقع انتشارخبرمعاهده سری بین دولتین ایران وروس در روزنامه های لندن طبع شد ودر موقعیکه دولت انگلیس داشت نماینده جدیدی بایران اعزام مینمود روزنامه تایمس لندن این عبارت را نوشت که «این وزیرمختارجدید انگلیس باین نظر به طهران مأمورشده است که رفته پادشاه ایران را باطاعت درآورد»

این خبرروزنامه تایمس لندن ترجمه شده بنظرشاه رسیدوازوقتیکه این مطلب را خواند یك رویه ثابت ومستقلی نسبت بوزیرمختارانگلیس اتخاذ نمود.»

اما میرزا آقاخان کارخود را کرده ونقش خود را خوب بازی نموده بود یعنی رأی شاه را ازموافقت با دولت روس زده آن قرارداد سری را کان لم یکن فرض کرده شاه را **بوعده های دولت انگلیس دلخوش داشت** تا آنکه در ربیع الاول ۱۲۷۳ جنك کریمه بپایان رسید دراول بهار ۱۸۵۶ صلح بین انگلیس وفرانسه و عثمانی ازیك طرف ودولت روس ازطرف دیگر بامضاء رسید حال نوبت ایران بود که انگلیسیها حساب خودشان را با ایران تصفیه کنند» (۱)

---

(۱) اقتباس ازتاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمود محمود

نتیجهٔ جنگ کریمه برای ایران

جنگ روس وعثمانی درحدود بیست وهفت ماه طول کشید نه ماه بعد ازشروع جنگ دولت انگلیس برای حفظ استقلال عثمانی فرانسه را با خود متحد کرده بروسیه اعلان جنگ دادند وبه‌شبهه جزیره کریمه‌دردریای‌سیاه حمله کردند محاصره آنجاهیجده ماه بطول انجامید بالاخره قشون فرانسه همه قلاع آن نواحی را یکی ازپس دیگری فتح کردند اواخرذی‌حجه ۱۲۷۱ پس از تصرف قلعه مالاکف بدست سربازان فرانسوی ودادن ده هزار کشته جنگ کریمه بآخررسید درجمادی‌الثانیه ۱۲۷۲ روسها تقاضای‌صلح کردند کنگره وین تشکیل شد وددرجب۱۲۷۲معاهده پاریس منعقد گردید.

دراین جنگ فرانسه‌ها چه استفاده بردند هیچ - هیچ- هیچ - پس برای چه ده هزارنفرازفرزندان فرانسه را بکشتن دادند وپنجاه ملیون فرانك خرج کردند ؟

جان کلام اینجا است :

درماه دسامبر ۱۸۴۹ که‌لوئی‌ناپلئون رئیس جمهوری فرانسه کودتا کرده رژیم جمهوری را بامپراطوری تبدیل نمود وخود را ناپلئون سوم امپراطور فرانسه نامید اول کسی که اورابابن سمت شناخت پالمرستون صدراعظم‌انگلیس بود ازآن تاریخ ناپلئون سوم مدیون ومرهون دولت انگلیس گردید بعد ازمزاوجت با مادموازل (اوژنی دومونتی ژو) (۱) اسپانیولی که ازخانواده کوچکی بود ویك دفعه بدون مقدمه وسابقه‌امپراطریس فرانسه شده بود ناپلئون سوم‌زنش‌را برداشته بلندن برده بملکه ویکتوریامعرفی کرده خود رامرهون مساعدتهای دولت انگلیس اعلام کرد پالمرستون هم ازاین وضعیت کمال استفاده را نموده درجنگ کریمه اورابدنبال خود کشانیدوآن خسارت فوق‌العاده بفرانسه وارد شد.

سرهانری‌رولنسون درصفحه۱۸۸ کتاب‌انگلیس وروس درشرق مینویسد«جنگ کریمه جنگ آسیائی انگلیس با روس بود وفرانسه درآن هیچ نفع‌سیاسی‌نداشت حتی

(۱) Eugénie de Montijo

افکار عمومی فرانسه نیز برخلاف این جنك بود یعنی میگفتند این جنك آسیائی است و نفع آن متوجه انگلیس میباشد اما چگونه انگلیسها دولت امپراطوری ناپلئون سوم را داخل این جنك نموده بودند این یك معمای بزرگی است.

این معمای بزرگ را (دولاژون کی یر) (۱) مورخ جنك کریمه درجلد دوم تاریخ عثمانی صفحه ٤٥٦ حل کرده مینویسد.

«در جنك کریمه فقط برد با عثمانی و انگلیس بود وباخت با فرانسه سمت انگلیسها معاونت فرانسه بود اما عثمانیها همان سمت نعش تعزیه را داشتند پولها را فرانسه خرج کرد خون فرزندانش را برای این ریخت که ناپلئون سوم وامی را که به پالمرستون داشت ادا کند مگرنه این بوددولتی که از کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱ بوجود آمد پالمرستون برخلاف تمایل ویکتوریا برسمیت شناخت درحقیقت فرانسه رل دون کیشوت را بازی کرد نتیجه سیاست خطای ناپلیون این شد که روسها درروزهای شوم ۱۸۷۰ باآلمانها کمك کردند»

حالا برگردیم بوقایع ایران دررجب ۱۲۸۲ ـ مارس ۱۸۵٦ که روسها تقاضای صلح کردند حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان وبادغیسات و غیره بهرات رسیده بود انگلیسها در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲ چند کشتی جنگی وبادی ببوشهر آوردند وعده ناچیزی سرباز بحری پیاده کردند میرزا آقاخان خود را دست پاچه وحشت زده نشان داد ازبی حساب بودن قوای انگلیس واشغال سرتاسرخاك ایران بعرض شاه رسانید لذا بدون درنك مصمم شدند فرخ خان کاشی را که صندوقدارشاه بود برای عقد صلح با انگلیسها بپاریس بفرستند.

حسام السلطنه قاصدهای باد پیما به طهران فرستاده ونوشت که ازآمدن کشتی های انگلیس به بوشهر نگران نباشید انگلیسها هرگز نمیتوانند ازبرازجان بالاتر بیایند با وجود مراسلات پی درپی حسام السلطنه فرخ خان امین الملك را دریازدهم ذیقعده ۱۲۷۲ ازراه اسلامبول بپاریس فرستادند پیش ازآنکه فرخ خان بپاریس برسد درهفتم صفر ۱۲۷۳ هرات فتح شد حسام السلطنه ضمن فتحنامه عریضه ای بشخص شاه نوشت که شورش

(۱) de la Jonguière Histoure de l'empire ottaman



(سفارت فرخ خان غفاری امین الملک بپاریس) شخص نشسته فرخ خان امین الملک سفیر فوق العاده – از راست بچپ کاز بیرسکی

سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه میفرمائید با همین قشونی که همراه دارم بهندوستان بروم میرزا آقاخان در نزد شاه سعایت‌ها کرد ودلایل وشواهدی آورد که اگر حسام‌السلطنه بهندوستان برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد .

شورش سپاهیان هند بشدت رسید طوری که هر روز هزاران نفر از انگلیسها را مرد وزن وبچه در کمال بی‌رحمی سر میبریدند درین وقت فرخ خان وارد پاریس شد (۲۴ جمادی‌الاول ۷۳) حسام‌السلطنه قاصدها فرستاد فریادها کرد که درهندوستان شورش عظیم برپا شده هرچه از انگلیسها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نبازید بخرج کسی نرفت (۱)

ناپلئون سوم که امپراطوری فرانسه‌اش مرهون کمك‌های پالمرستون بود میرزا آقاخان صدراعظم ایران هم که تبعه دولت انگلیس ونوکر سفارت بود فرخ‌خان را هم انگلیسها آبستن کردند (۲) هنوز هیئت سفارت فوق‌العاده عرق راهشان خشك نشده‌بود که در هفتم رجب ۱۲۷۳ آن معاهده ننگین‌را امضا نمودند وافغانستان را یکسره بدولت انگلیس بخشیدند .

منتظم ناصری‌این وقایع مهم را ضمن تاریخ ۱۲۷۳ در کمال بی‌اعتنائی بطور اختصار مینویسد « عساکر دولتین مشغول محاربه گردیدند چندی نگذشت که رفع منازعه شد وجناب امین‌الملك درپاریس **بخواهش اعلیحضرت ناپلیون سوم امپراطور فرانسه عقد مصالحه بست** »

با انعقاد معاهده پاریس دولت ایران ازحق حاکمیت خود بافغانستان با صلاح وصوابدید میرزا آقا خان نوری صرف نظر نمود .

نتیجه مخارج کمرشکن قشون کشی بافغانستان و کشته شدن هزارها فرزندان ایران **بخواهش ناپلیون سوم برای قرضی که به پالمرستون صدراعظم انگلیس داشت به باد رفت** و میرزا آقا خان یك ثوب کاتبی سمور ابره رضائی چهل بند بسیار اعلی که بندهای آن مرصع بجواهر ثمینه بود ازملابس خاصه همایونی خلعت گرفت وبلافاصله

---

(۱) نوشتجات سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه در کتابخانه سلطنتی

(۲) خوابنامه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در همین ترجمه احوال مراجعه‌شود

برای انگلیسهای بلادیده هندوستان دفتراعانه باز کرد واحکام خیلی سخت بحسام السلطنه صادرنمود که فوری هرات را ازقشون ایران تخلیه نموده بخراسان مراجعت کند.

تاریخ عین الوقایع تألیف محمد یوسف خان هراتی صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ راجع باین موضوع مینویسد « انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را ازضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده بمشهد بر گردد که دولت انگلیس دست ازمحاربه بنادرفارس بردارد مرحوم حسام السلطنه درجواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات‌را تخلیه نماید زیراخسارت فوق العاده‌متحمل شده‌ایم و آنگاه‌بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکا را شده‌اند وخرابی وصدمات کلی ازهر حیث وهرجهة بدولت وملت ایران فراهم میشود ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند درجواب حسام السلطنه نوشت معلوم میشود شما را خیال سلطنت وپادشاهی بسر افتاده که بهرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطورداده‌اید اگرخود را جزء دولت ایران وخیرخواه پادشاه میدانید فوری هرات را تخلیه نموده بمشهد بر گردید »

داستان زن میرزاهاشم خان نوری اسفندیاری (۱)

اولین زن عقدی ناصر الدین شاه که در ایام ولیعهدی در تبریز با او ازدواج کرده گلین خانم دختراحمد علی میرزا پسرفتحعلی شاه است گلین خانم مزبورخواهری بسیار زیبا ودلربا داشته موسوم به پروین خانم که در ازدواج میرزاهاشم خان نوری اسفندیاری پسرمیرزا رحیم خان همشیره زاده محمد اسمعیل خان وکیل الملک کرمانی بوده است.

میرزا هاشم خان در زمان محمد شاه غلام بچه اندرون بوده پس از آن غلام پیشخدمت شده و سپس داخل نظام گردیده است مخدره عیال میرزا هاشم خان باسفارت

(۱) داستان زن میرزا هاشم خان را با سفارت انگلیس (روزنامه‌وقایع اتفاقیه) در سال ۱۲۷۲ به‌تفصیل نوشته است.

انگلیس روابط خصوصی پیدامیکند کم کم درسفارتخانه منزلش میدهند حتی‌هنگامیکه سفارت به‌ییلاق میرفته برای خانم هم چادر مخصوص در سفارتخانه‌قلهك میزنند ومیرزا هاشم خان را منشی‌سفارت میکنند.

ناصرالدین شاه از وضعیت خواهر کلین خانم درسفارت انگلیس سخت عصبانی میشود در ابتدا خودش شخصاً برای سفیر انگلیس پیغام میفرستد سپس بمیرزا آقاخان دستور میدهد که هر طور هست آن زن را از سفارت انگلیس بیرون بیاورند.

مکاتبات صدارت عظمی با سفارت انگلیس راجع بمیرزا هاشم خان و زنش یکی از عجیب ترین پرونده‌هائیست که اکنون در دست است و شاید بیش از صد هزار سطر در اینباب مکاتبه شده است اینك برای نمونه مختصری از آن را درج‌میکنیم:

مسترموره وزیر مختار انگلیس بمیرزاآقا خان مینویسد «درفرنگستان‌مرسوم نیست که شاه با سفارتخانهٔ خارجی شخصاً مذاکره کند» میرزاآقا خان جواب میدهد «اگر به‌مکاتباتی که‌این دولت با سفارت کرده مراجعه کنید می‌بینید که درتمام‌نوشتجات ذکرشده است که حسب الامر زحمت میدهد یا مراسله سفارت بنظر مبارك همایون‌رسید اینطورمقررفرمودند درهرصورت قواعداین‌دولت باقواعد فرنگستان موافق باشد یامخالف علی‌السویه است».

وزیر مختار انگلیس مینویسد «ازوقتی که دوستدار بایران آمده و چند وقت قبل از آن میرزا هاشم خان نه در خدمت دولت بوده ونه‌یك پول مواجب باو رسیده‌است» میرزاآقاخان‌درجواب مینویسد «توقع دارید میرزا هاشم خان در سفارت باشد و دولت مواجبش را هدیه بفرستد قبل ازآنکه بسفارت بیاید هرساله مواجبش راگرفته است».

سفارت مینویسد «شخص ایرانی که آزاد متولد شده باشد و از خانواده درست ومعتبر باشد وقتیکه مواجبش کفایت گذران او را نکند اگر نتواند ازنوکری‌استعفاده نماید ودر جای دیگر نوکری نماید پس فرق میان او وعبد چه چیز است» میرزا آقا خان در جواب مینویسد «حالت رعیت ونوکر نسبت باعلیحضرت شاهنشاه دراین‌مملکت در برخی امور شباهت کلی بحالت عبد دارد واحدی در جنب اختیار کلیه همایونی اختیاری از خود ندارد واگر بنا باشد هرکس بعلت قلت مواجب ومرسوم خودش‌بتواند

از نوکری استعفا نماید وبرود درجای دیگر نوکر شود یا درسفارت بست به نشیند بدیهی است که در اندك مدت رشته نظم این دولت متفرق و پاشیده خواهد شد و طولی نخواهد کشید که یك نفر در نوکری ایندولت باقی نخواهد ماند و سفارتخانه انگلیس یك شهر بسیار معظم خواهد شد وتمکین این کیفیت درقواعد ایندولت نخواهد بود».

وقتیکه سفارت میرزاهاشم خان بسمت منشی گری انتخاب کرده است میرزاآقا خان مینویسد.

«هر مراسله‌ای که بخط میرزا هاشم خان باشد برای سفارت پس خواهد فرستاد» وزیر مختار انگلیس در جواب مینویسد «وقتیکه دوستدار به طهران وارد شدم میرزا هاشم خان را درسفارت دیدم وهمانقدر حق داشته‌ام که او را بنوکری دولت انگلیس بر قرار نمایم که محق هستم در نگاه داشتن هر میرزایا کس دیگر از تبعهٔ ایران» میرزا آقا خان در جواب مینویسد «میرزاهاشم خان با حالت تمرد فراراً از روز اول الی الان در سفارت نشسته است وآن جناب هم موافق هیچ سند ودلیلی حق ندارند که نوکرخانه زاد حقیقی مواجب خور این دولت را بنوکری دولت انگلیس بر قرار نمایند. بلی از تبعه ایران هر کس نوکردیوان نباشد ومیل بنوکری سفارت داشته باشد هم آنجناب میتوانند از برای خدمت ضروریه متعارفی سفارت اورا بنوکری برقرار نمایند وهم خودش اختیار دارد که بمیل خودش نوکر سفارت بشود در هر صورت آنجناب اگر اورا از طهران بطرفی بسمت نوکری سفارت روانه نمائید صریح بآنجناب نوشته میشود که حسب الامر اعلیحضرت شاهنشاهی گرفتار خواهد شد و هر نتیجهٔ عمده‌ای که از آن ظاهر شود بر عهده آنجناب خواهد بود اگر خودش بی مداخله سفارت بیرون بیاید در حقش تفضل ومرحمت خواهد شد».

خلاصه این گفتگوها بهیچ جا نرسید سلطان حسین میرزا برادر خانم که از شهرت این معنی وشماتت مردم به تنك آمده بود اول ازعلمای روحانی برای این عمل استفتاء کرد سپس یکی ازدوستانش را واداشت که خانم را برای ناهار دعوت کند همینکه خانم بآن منزل رفت گرفتند وحبسش کردند.

میرزا آقا خان کلیه این داستان را بعموم سفارتخانه‌های خارجه مقیم تهران

مینویسد که وزیر مختار انگلیس خواهر زن شاه را بسفارت برده ونگاهداشته است. بشارژدافر ایران مینویسد موضوع را بسفیر کبیر انگلیس در اسلامبول اطلاع بدهد.

مراسله میرزا آقا خان بشارژدافر ایران در اسلامبول

«پس از حبس کردن زن میرزا هاشم خان وزیر مختار انگلیس باین موضوع اعتراض نموده سؤال وجوابها کرد و این رشته را بجائی کشانید که ترك مراوده نموده بیرق سفارت را انداخت واولیای دولت از این حرکت سفارت کمال افسوس را دارد در هر صورت از هر راهی که پیش آمدیم و پیغام دادیم چه بتوسط رجال دولت علیه و چه بتوسط مسیو بوره سفیر فرانسه و چه بتوسط حیدر افندی شارژدافر عثمانی مثل اینکه گویا از جانب دولت خودش مأمور به برهم زدگی میانه دولتین است ابداً تمکین نکرد وساعت بساعت تکلیف خود را زیادتر کرد حتی اولیای دولت بخواهش وزیر مختار فرانسه بجهة اصلاح کاغذی هم باو نوشتند که در حقیقت ترضیه داده بودند و آن کاغذ آخر خودرا بازپس خواسته باز قبول نکرد وآن کاغذ ترضیه را پس داد.»

«بهمحض وصول این کاغذ رفته جناب ایلچی کبیر دولت انگلیس را ملاقات کرده کاغذمختصری اینجانب بایلچی نوشتهاست برسانید سواداین کاغذ را هم من البدوالی الختم بدهید سواد کاغذهائی که فیما بین رد و بدل شده است برسانید بعلاوه بگوئید اولیای دولت ایران از حالت مأمور دولت انگلیس حیرت دارند در این وقت که هر دولتی منظور دارد از برای خود دوست زیاد نماید بچه ملاحظه مأمورین شما دوست قدیم وصدیق دولت انگلیس را از دولت خودشان دور مینمایند.

اولیای این دولت تادر قوه داشتند اول در خفاءِ این امر کوشیدند وفوق العاده ازهمراهی با وزیر مختاروانجام این کار مضایقه ودریغ ننمودند هرقدر ازاینطرف ملایمت ونرمی شد از آن طرف تکلیف سخت تر شد حتی اولیای دولت بتوسط وزیر مختار فرانسه باو پیغام دادند که اگر میرزا هاشم خان میل دارد در طهران بماند چهار صد تومان مواجب دوسالهٔ او پیش دیوان است که برات آن صادر شده است اگر چه دراین سال دربست سفارت بوده و خدمتی بدیوان نکرده است که مستحق مواجب باشد اما

محض خواهش سفارت این چهار صد تومـان باو داده میشود بیاید سر خدمت خودش از برای اطمینان او هم من کاغذی بخودش مینویسم و مهرمیکنم وقسم درآن کاغذ یاد میکنم باو اذیتی وارد نیاید بعد از بیرون آمدن از سفارت الزامی بدهد و تعهدی نماید که **زوجه خود را حفظ نماید ونه خودش بجاهای نامناست او را بیـرد ونه بگذارد خود سراو بجای نامناسب برود** باین قرارها وزیـر مختار راضی نشد و ترك مراوده کرد تکلیفی که او میکرد درنظر ملت ایران بقدری سنگین بود که استقلال و امنیت از برای این دولت باقی نمی‌ماند وعمده تکلیف او این بود که زن میرزا هاشم خان با آن تفاصیل وآن شهرتها وآن طور اطلاعـی کـه علمای این بلد از احوال او بهمرسانیده بودندوآن استفتاءِ ها واستشهادها که نوشته ومهر کرده بودند بحکم اولیای دولت بمیرزا هاشم خان‌تسلیم شود که بسفارت ببردچون حکایت گریبایدوف ایلچی‌روس هنوز درنظراولیای این دولت هست. که از برای یك زن گرجیه آن مرارت‌عمده‌بر پا شد قطعاً از برای خاطراین زن که انتساب نزدیك بحریم سلطنت عظمی داردمثل طایفه معظمه قاجاریه ایل‌وطایفه دارد مرارت عمده تر برپاخواهد شد اولیای دولت نتوانستند تکلیف وزیرمختاررا قبول نمایند وزیر مختار هم ترك مراوده کرد».

«خلاصه‌آن عالیجاه حسب الامر مأموریت دارد که جناب سفیر کبیر را ازاین کیفیت مطلع ساخته خواهش نماید که سواد این نوشتجات را عموماً پیش اولیای دولت انگلیس ایفاد نمایند که‌اولیای آندولت از حالت وزیر مختار واتباع سفارت خودشان‌در ایران اطلاع کامل حاصل نمایند ودردوستی دولتین من بعدقراری‌بدهند که‌اینطوراتفاقات ظهور ننماید.

واز جانب سفارت انگلیس مداخله درامورات داخله این دولت نشود فی‌شهر - ربیع‌الاول ۱۲۷۲ » (۱)

اما این قطع رابطه مربوط بزن میرزا هاشم خان نبوده بلکه تمام این بهانـه جوئیهاـ چنانکه خواهیم دید با مواضعه میرزا آقا خانـ دراین تـاریخ مربوط بهرات و افغانستان بود که ناصرالدین شاه را عصبانی نموده است.

---

(۱) رونوشت پرونده‌مذاکرات رسمی‌راجع بزن‌میرزاهاشم خان‌نزدنگارنده‌است .

مراسلهٔ ناصرالدین شاه بمیرزا آقا خان

۲۰ ربیع الاول ۱۲۷۲

شب گذشته ماکاغذ وزیر مختـار انگلیس را خواندیم از بی‌ادبی و بی‌معنی و بی‌باکی او خیلی تعجب کردیم که اینطور جسورانه نوشته است وکاغذی را هم که قبلا



ناصرالدین شاه

نوشته بود خیلی خودسرانه و بی‌ادبانه بوده بعلاوه مکرر شنیده‌ایم که درمنزل خودهمیشه از ما بدگوئی میکند نسبت بما خیلی بی‌ادبانه سخن میگوید هرگز این مسئله را باور نداشتیم اینك جسارت نموده، درکاغذ رسمی مینویسد بنا براین برما مسلم شده است این مرد احمق نادان دیوانه مستر موره دارای این اندازه جسارت و جرئت است که حتی بسلاطین نیز توهین کند از زمان شاه سلطانحسین که ایران درآن تاریخ به منتها درجهٔ هرج ومرج رسیده بود مخصوصاً چهارده سال آخر زندگانی او که بکلی علیل ورنجور وناتوان شده نمیتوانست بکارهای مملکت رسیدگی کند تا بامروز کسی قادرنبوده ولویك دولتی یا نماینده آن بشهریار ایران سوء ادب نشان بدهد حال مگر چه شده است که این وزیر مختار احمق اینطور جسورانه رفتار میکند از دیشب تابحال اوقات مابتلخی گذشته است اینك بشما امرمیکنم تا بدانید وزراء مختار را هم اطلاع دهید که تا خود ملکه انگلیس عذر خواهی کامل از بی‌ادبی وجسارت نماینده خود نکند ما هرگز راضی نخواهیم شد نماینده احمق ملکه را در دربار خود بپذیریم این یك آدم سفیه و نادان است و هرگاه این عذرخواهی صورت نگیرد هیچ وزیری را از دربار انگلستان نخواهیم پذیرفت »(۱)

دوستان ومشاورین میرزا آقاخان

همه‌شان اشخاصی بودند که درقتل قائم مقام ومیرزا تقی‌خان امیردست داشتند ازجملهٔ آنها یکی میرزا یعقوب خان ارمنی بود مومی‌الیه از ارمنی‌های جلفای اصفهان بود که دعوی مسلمانی میکرد ودرسفارت روس طهران سمت مترجمی داشت ودر تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی‌مینمود وبموجب‌اسناد و نوشتجات موجوده دوفقره‌جاسوسی مهم ازمومی‌الیه دردست داریم .

فقره اول هنگامیکه‌میرزا تقی‌خان‌را بکاشان بردند ومیرزاآقاخان صدر اعظم مستقل‌ایران شدپرنس دالغوراکی وزیرمختارروس درطهران ازوضعیت‌سیاسی‌ایران‌بسیار نگران گردیده توسط فرستاده مخصوص ازشخص امپراطورروس استدعا کرده بود که

(۱) ازیادداشتهای سرهانری وروموندولف وزیرمختارانگلیس درتهران .

نامه‌ای بخط خود بناصرالدین شاه بنویسد وتمنا کند که صدارت ایران را کماکان بعهدهٔ میرزا تقی‌خان واگذارند. میرزا یعقوب خان‌ارمنی ازموضوع اطلاع‌حاصل کرده بسفارت انگلیس خبرداده و دشمنان میرزا تقی‌خان تهیه قتل اورا دیدند متأسفانه نامهٔ امپراطور روس پس ازقتل میرزا تقی‌خان به‌طهران رسیده بود (۱)

نظر باین سوابق بعد ازقتل‌امیر کبیرمیرزا یعقوبخان جزء مشاورین مخصوص شخص اول مملکت درآمد درمجموعهٔ مراسلات کتابخانه سلطنتی اغلب باسم اومیرسیم.

پس ازفتح‌هرات بدست حسام‌السلطنه (۱۲۷۲) درسفارتی که‌بریاست فرخ‌خان امین‌الملك غفاری برای مذاکره صلح بپاریس فرستادند میرزا یعقوبخان پسر حلال زاده خود میرزا ملکم‌خان‌را بعضویت سفارت مزبور گنجانده که ازعملیات فرخ‌خان درپاریس با خبر باشددریکی ازمراسلاتی که‌میرزا آقاخان بشاه نوشته است مینویسد «میرزایعقوب خان ازجانب شارژدافرآمده است وبشدت دلتنك هستند ازاعمال فرخ خان با انگلیس دوست شده روس ازدست رفت » انبوخته‌۱۰۸/۱۶۲-(۲)

درمراسله دیگر بشاه مینویسد امشب ظاهراً میرزا یعقوب خان برای مشورت نزد این چاکرباشد.

بعد ازعزل میرزا آقاخان انگلیسها میرزا یعقوبخـان را ملبس بعبا و عمامـه کرده بخوارزم نزد خان‌خیوه فرستاده اورا برای تصرف مروشاهیجان تشویق‌وتحریص کرده ووعده داده بودند که دراین راه با اومساعدت نمایند (۳)

نامهٔ مرحوم صادق صادق مستشارالدوله باینجانب راجع بمیرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب خان که با عبا وعمامه بجاسوسی بخوارزم رفته ووعده کرده‌اندعکس اورا با این قیافه برای درج دراین کتاب لطف فرمایند عیناً گراورمیشود.

---

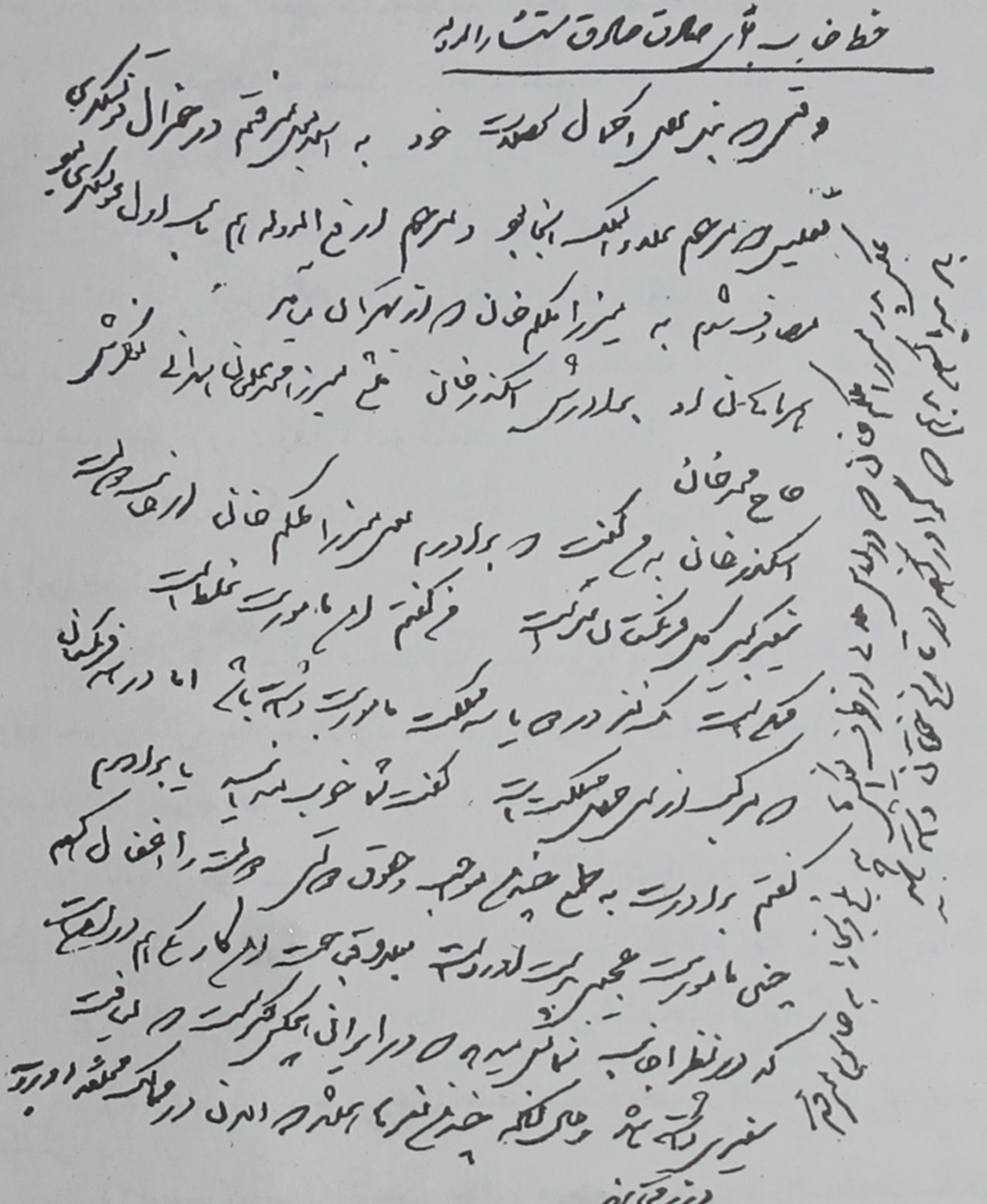
(۱) خاطرات حاجی‌علی‌خان اعتمادالسلطنه خطی و کتاب دست پنهـان‌سیاست انگلیس درایران .

(۲) به‌محاکمه‌میرزا آقاخان‌درخوابنامه‌محمدحسن‌خان‌اعتمادالسلطنه‌مراجعه‌شود.

(۳) به‌تاریخچه جنك مرومراجعه شود .

نامهٔ مرحوم مستشار الدوله

وقتیکه بنده برای اکمال تحصیلات خود باسلامبول میرفتم در جنرال قونسولگری تفلیس که مرحوم علاءِ الملك آنجا بود و مرحوم ارفع الدوله نایب اول قونسولگری بود مصادف شدم بمیرزا ملکم خان که از تهران می آمد همراهان او برادرش اسکندرخان و میرزا محمد علیخان منشی همدانی ونوکرش حاجی محمد خان اسکندرخان بمن گفت


وقتیکه بنده برای اکمال تحصیلات خود به اسلامبول میرفتم در جنرال قونسولگری
تفلیس که مرحوم علاء الملک آنجا بود و مرحوم ارفع الدوله نایب اول قونسولگری بود
مصادف شدم به میرزا ملکم خان که از تهران می آمد

نامه صادق صادق مستشار الدوله

که برادرم یعنی ملکم خان ازجانب دولت سفیر کبیر کل فرنگستان شده است من گفتم این مأموریت غلط است ممکن است یك نفردردوسه مملکت مأموریت داشته باشد اما در همه فرنگستان که مرکب ازسی چهل مملکت است گفت شما خوب میدانید یا برادرم گفتم برادرت به طمع چندین مواجب وحقوق دولتی دولت را اغفال کرده چنین مأموریت عجیبی بدست آورده است بعلاوه قباحت اینکاریکی هم دراین است که در نظر اجانب نمایش میدهد که درایران هیچکس دیگر نیست که لیاقت سفیری داشته باشد وحال آنکه چندین نفرهستند که الان درممالك مختلفه اروپ وزیرمختارند .

عکس پدرمیرزا ملکم خان که درلباس ملائی ازطرف انگلیسها به بلخ وبخارا بجاسوسی میرفته باید پیدا کرده بدهم که گراور کرده درتاریخ خودتان داشته باشید(۱)

داستان میرزا مجید خان آهی و میرزا آقاخان نوری

یکی ازمسائل مهم مملکتی که درمدت هفت سال صدارت میرزا آقاخان خاطر اولیای دولت علیه را بخود مشغول داشته مسئله شوخی ومسخره گی جناب اشرف صدراعظم است با میرزا مجید خان آهی :

میرزا مجید خان آهی منشی سفارت روس ازحیث صورت واندام بی اندازه شبیه بمیرزا آقاخان بوده ولی بواسطه عدم تجانس واختلافات سیاسی واخلاقی همیشه ازمیرزا آقاخان دوری میجسته و ازملاقاتش اظهارتنفر مینموده است میرزا مجید خان آهی مردی بوده بسیارخسیس اما متین وبا عفاف وروس مآب درصورتیکه میرزا آقاخان شخصی بوده است سخی الطبع لیکن هرزه ومسخره وبی عفاف نه تنها انگلیس مآب بلکه درتحت حمایت دولت انگلیس میزیسته است .

خانهٔ میرزا آقاخان درمحله عربها واقع (۲) وخیابان ناصریه خندق دور ارك بوده است روی خندق مزبور برای عبورازمحله عربها بطرف ارك يك پل چوبی بعرض

---

(۱) مرحوم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار در رسالهٔ موسوم به (عبرة الناظرین وعبرة الحاضرین) شرحی ادیبانه راجع بهجاسوسی های میرزا یعقوبخان نوشته که من درضمن شرح حال حاجی میرزاحسینخان سپهسالار درج کرده‌ام بانجا مراجعه شود .

(۲) همین خانه‌ای که اخیراً متعلق بحاجی امام جمعه خوئی بود .

یك متر با نرده های چوبی وجود داشته که جناب صدراعظم هرروزصبح سواره با فراش وغاشیه کش از آن راه بدربارمی آمده است.

یك روزصبح گاهی میرزا مجید خان‌آهی که از ارك به‌محله عربهـا میرفته در روی پل‌چوبی با میرزاآقاخان‌مصادف میشود وچون ازسلام وتعارف با اواحترازمیکرده دستها را بنرده چوبی گرفته پشتش را بمیرزا آقاخان کرده وبطرف خندق نگاه‌میکرده است . میرزا آقاخان که سواره باومیرسد سررا بطرف گوش اوخم کرده آهسته‌میگوید «گوزم بریشت»

میرزامجید خان این بی‌احترامی‌را رسماً بسفارت روس شکایت میکند وجبران این بی‌ادبی را بنحو اکمل خواستارمیشود چه درد سر دهم چندین سال ما بین سفارت وصدارت عظمی راجع باین موضوع مجـالس عدیده تشکیل شده ومکاتبات تلـخ وترش ردو بدل گردیده تا بالاخره میرزاآقاخان تسلیم شده و گفته است هرقسم‌جبران وترضیه که میرزا مجیدخان بخواهد حاضراست انجام دهد بشرطی که میرزا مجید خان بگوید که من بگوشش چه گفتم اما میرزا مجیدخان هر گزراضی‌نمیشود که آن جمله تـوهین آمیزرا خودش با زبان خود تکرار کند وموضوع بهمین‌جا ختم میگردد .

سعی واصرار میرزا آقاخان برای دست‌اندازی بهمه‌چیزمیرزاتقی‌خان‌حتی به‌عیالش

مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین و مدرسه دارالفنون

خانم عزت الدوله

درجنوب ومغرب امامزاده زید خرابه‌هائی بوده که میرزا تقی‌خان بفکرآبادی آنجا افتاده بازارارسی‌دوزهاکاروانسرای امیروبازارخیاطها ومسجد ومدرسه معروف‌بشیخ عبدالحسین را با هم شروع بساختمان کرده قسمتی ازآنها درحیاط خودش باتمام رسیده وبرای اتمام بقیه ساختمانها حاجی شیخ عبدالحسین طهرانی ملقب بشیخ‌العراقین راوصی قرارداده است که ازثلث اموالش همه را باتمام رساند .

مرحوم آقا سید محمد بهبهانی که ازملازمان شیخ عبدالحسین شیخ العراقین بود ودرسن نود سالگی فوت شد ازقول مرحوم حاج شیخ عبدالحسین حکایت میکرد که

میرزا آقاخان صدراعظم اصرار زیاد داشت که من این مسجد ومدرسه را باسم او بکنم ویالااقل اسم امیر را بر آنها نگذارم منهم برای رضای خاطر او آنها را باسم خودم خواندم آنوقت میرزا آقاخان اصرار کرد مدرسه‌ای را که در کربلای معلی وصل بدر سلطانی نیز از ثلث میرزا تقی‌خان ساخته‌ام باسم او بکنم برای اینکه از شر او خلاص بشوم اسم آنجارا مدرسه صدر گذاردم (۱)

مدرسه دارالفنون

موضوع مدرسه دارالفنون که مورخین معاصر افتتاح آن را بسال ۱۲۶۸ نوشته وبزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت داده‌اند در مجموعه مراسلات کتابخانهٔ سلطنتی ۱۰۸-۱۶۱ پنج نامه بخط میرزا تقی‌خان بنظر من رسیده که در این موضوع بناصرالدین شاه نوشته وبدون شك وتردید خود اودرسال ۱۲۶۷ مدرسه را افتتاح کرده است.

نامه‌های میرزا تقی‌خان امیر کبیر بناصرالدین شاه

نامه اول ـ «حاجی میرزا جباررا خواست قرار بیرق مدرسه‌را گذارد که انشاءاله روزیکشنبه درسر درمدرسه بلند شود. به معیرالممالك‌هم گفت‌ازفرداساعت‌راتعمیرنمایند.»

نامه دوم ـ « هفته دو روز صاحب منصبان مسلمان وفرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد »

نامهٔ سوم ـ «درباب شلیك متعلمین مدرسه مقررشده بود این اطفال هنوزمشق شلیك نکرده‌اند خاصه درحضورهمایون‌رعب دیگردارد خدای‌نکرده وقت شلیك‌خودشان را معیوب کنندکارمدرسه منظم است»

نامه چهارم ـ « امتحانات شش‌ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت قرارشد بجهة جنك چندین فوج مشق‌مخبران بکنند چون برای جنك بهترین مشق‌هاست درنزدصاحب منصبی که فردا وارد میشود علم ساختن قلعه و بردن مار پیچ وساختن پل را خواهند آموخت بزودی در ایران صاحب منصبان لایق تربیت خواهندشد»

(۱) هیچ معلوم نیست که مسجد ومدرسه میرزا تقی‌خان امیر کبیرفراهانی بچه مناسبت امروز به مسجدآذربایجانی‌ها معروف شده است. آیا هنوزوقت این نرسید که‌این مسجد ومدرسه را باسم خود امیر کبیر بخوانند؟



عزت‌الدوله

نامه پنجم «فوج خلخال خوب مشق میکند استدعای بارون صاحب هم همین است که بنظر همایونی برسد در امر مدرسه وقت زیاد لازم است آدم معقول و متشخص میخواهد که سررشته ازهمه چیزفرنگی وایرانی داشته باشد علی‌العجالة خوب است اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق میکنند»

ازمرحوم رضا قلیخان هدایت که خود از بدو تأسیس دارالفنون دست اندر کار بوده وهیجده سال ریاست مدرسه‌را کرده تعجب دارم چطورراضی شده که درروضة‌الصفای ناصری افتتاح مدرسه را بزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت دهد.

ملکزاده خانم عزت الدوله

چون میرزا آقاخان بهمه چیزمیرزا تقی‌خان دست انداخت نخواست که زوجه او ازاین تطاول مصون بماند لذا ملکزاده خانم عزت الدوله را برای نظام الملك پسرش بتوسط شاه ومهد علیاخواستگاری کرد. عزت‌الدوله به‌برادروالاگهرش، پیغام فرستاد که معلوم میشود کمینه جزواثاثه سلطنت وصدارتم که هر کس صدراعظم میشود من باید در خانه اوزندگی کنم پس از پا درمیانی مهد علیا بعنوان اینکه میخواهد با میرزا آقاخان محرم باشد !....

با اصرارتمام ازدخترش این تقاضا را کرده است خلاصه پس ازپیشکش‌های متوالی و گفتگوهای بسیارعزت‌الدوله قبول کرد که بظاهرزن میرزاکاظم‌خان بشود ولی هرگزهمخوابهٔ اونباشد.

خصوصیات اخلاقی میرزا آقاخان

ازتمام عملیات ورفتارو کردارو گفتارمیرزا آقاخان خود خواهی حیله‌گری کینه توزی وجاه طلبی وشهرت جوئی هویداست.

شخص اول مملکت ایران بسیار بد خط و از انشاء مراسلاتی که بخط خود بناصرالدین شاه نوشته پیداست که سواد درستی‌هم نداشته است

از رفتاری که با میرزا مجیدخان آهی کرده و مسخره گی و کینه توزی هویداست.

از جملات تملق آمیزی که « جان جمیع اولاد آدم وعالم را فـدای یك کلمه دستخط مبارك کرده» پستی روح وعدم عزت نفس مشهود است .

از دشنامها و کلمات زشتی که نسبت بمیرزا تقی خـان در مراسلاتش نوشته سبك مغزی وفرومایه گی هویداست .

خواستگاری عزت الدوله برای پسرش هزاران مطالب ناگفتنی را میرساند ازعلاقه‌ای که به‌نشان ولقب و خودنمائی داشته حقارت ذاتی شخص اول مملکت پیداست

ازدستوری که بشاه برای روزه گرفتن محرمانه داده ریـا وسمعه مشهوداست. متحیرم دعوت شاه را هفته چند مرتبه بداودیه برای عیش وهرزه گی چه اسم بگذارم

دوستان ومعاشرینش یك دسته جاسوسی اجنبی پرست بی ناموس بی‌وطن بوده‌اند. واین عنصری که مدت شش سال وده ماه شخص اول مملکت ایران بوده فقط آلتی بوده است دردست اجنبی برای خراب کردن ایران .

سعی بسیارداشته که درمدت صدارت اوهر کتاب ورساله‌ای که چاپ میشوداسم اورا باطمطراق تمام پشت جلدآنها بطبع برسانند هرناشری که دراینباب عمداً یا سهواً غفلت می کرده صفحات ابتدا وانتهای کتاب اورا باصرار گماشتگان جنـاب صدراعظم عوض میکرده اند .

میرزا سید جعفرخان خورموجی وقایع نگاردر کتاب حقایق الاخبارناصری در شرح معرفی میرزا آقاخان ضمن وقایع سال ۱۲۷۵ هجری قمری مینویسد :

« چون دررعایت خویش‌وتبار بی‌اختیاربود اولاد وبرادرزادگان ومنسوبان بل همسایگان ایشان‌بلکه اهالی نوزو کجوررا حتی المقدورحاکم بلاد گرداند ومالك الرقاب عباد آنها هم چون سیل سبا وصرصرعاد وثمود روبه ممالك ایران نهادند .

هرجا احمقی بود ازشراب هوش ربای دولت مست آمد وهر کجا ابلهی بـود باعیش ونعمت همدست گردید تعدی را درمملکت لازم و تصرف درماء و رماءِ مظلومین‌را لازم شمردند وهرناحیتی ازایران که بتصرف آن بیدینان بود ویران شد .»

نامه مهد علیا بشاه

مهد علیا که سابقه اورا با میرزا آقاخان دیدیم از هرچه دراندرون ودربار می شده بمیرزا آقاخان خبر میداده وهرچه میرزا آقاخان خودش نمیخواسته بعرض شاه برساند به مهد علیا تلقین میکرده که او بگوش شاه برساند ناصرالدین شاه که باقسام مختلف ازمهد علیا مظنون بوده شاهزاده محمد ولی‌میرزا پسرفتحعلی‌شاه را مأمور کرده که در اندرون مهد علیا بنشیند و کسی بدون اجازه او با نواب ملاقات نکند (۱) درین احوال مهد علیا نامه ذیل را بخط خود شکسته ونستعلیق زیبا بشاه مینویسد :

« قربانت بگردم شما بایددیگرچه وقت مرا بشناسید منچه‌کاردارم باین حرفها چه وقت دخل وتصرف بکارشما وبکار دولت شما کرده‌ام با وجودیکه من ازهمه کس با احتیاط ترراه میروم شما ازهمه کس مرا نامحرم‌تر میدانید ازقصر که آمدم بعضی‌حرفها شنیدم گفتم‌کاهست خدمت شما عرض نکرده باشند خواستم بشما حالی کنم والا بمن‌چه پادشاهید ومختارخدا شاهد است نه با وزیرتان آشنائی دارم نه نوکرهاتان مرامیشناسند نه من آنها را خداوند عالم‌شمارا بسلامت بدارد پیشه من مثل مادراسدالله دعاگوئی است بحق خدا این حرفها را هم که خدمت شما گفتم ازمردم شنیدم همه کس میگفتند اگر میدانستم باید نگفت نمی گفتم من هرگز ازحرف زدن خدمت شما بی‌احتیاط نیستم»

انبوخته۱۶۱/۱۰۸

ایضاً نامه مهد علیا بشاه

« قربانت بگردم قرارشاهزاده‌ها همان است روزیکه ازسفر آمدم دادم البته نکول نخواهم کرد حالا اگرپشت گردن شاهزاده هم بزنند بیقاعده و بی‌اذن نخواهند آمد آن روزراه دیگرداشت ازخدمت شما که محروم بودند میرزا تقی‌هم که اینطایفه را وشاهزاده‌های بیچاره را ازسك کمتر کرده بود اززمین وآسمان دستشان بریده شده بود بجهة اینکه خفیف نشوند یا درد دل خودشان را وعرضشان را ناچارروبمن می‌آوردند حالا بحمدالله این التفات که پادشاه درحق اهل ایران فرمودند همه کارشان را فهمیدند

(۱)ـ ناصرالدین‌شاه بمادرش نواب خطاب میکرد .

عرضشان را بپادشاه میکنند به من دیگر چکار والله من هم بحمدالله آسوده شدم بعلیقلی میرزا هم گفتم کاغذی دراینباب بشاهزاده محمد ولی‌میرزا نوشت که بشاهزاده‌ها کلا اعلام بکند که روزهای عید بدیدن من بیایند دروقتهای دیگر مرخص نیستندکاغذ را هم دادم بنظرشما برسد بفرستیم پیش محمد ولی میرزا والسلام »

انبوخته ۱۶۱/۱۰۸

وقایع دوره هفت ساله صدارت میرزا آقاخان نوری

حال که اندکی میرزا آقا خان را شناختیم به بینیم که در دوره صدارت هفت ساله او چه وقایعی پیش آمده ، چه عملیاتی انجام شده و سیاست دولت چه بوده‌است.

چندماه پس ازصدارتش در ذی‌قعده ۶۸ مریدان باب درنیاوران بشاه تیراندا‌ختند پس ازتعقیب و کشف قضیه‌معلوم‌شد که مرکزفساد درخانهٔ سلیمان خان تبریزی وبتحریك انگلیسها بوده(۱) جماعتی را توقیف کردند وبه‌فجیع‌ترین وضعی آنها را بقتل رسانیدند درنتیجه بابی‌ها تحت حمایت دولت انگلیس رفتند (۲).

درربیع‌الثانی ۱۲۶۹ یکسال بعد ازقتل امیرنظام میرزا آقاخان برای قدردانی‌از همراهی های دولت انگلیس بی مقدمه قباله هرات را مسجل کرده بآنها واگذار نمود حالا معلوم میشود که برای‌چه میرزا آقاخان قتل میرزا تقی خان را اولین شرط قبول صدارت پیشنهاد کرده است.

پنج ماه بعد ازاین معاهده جنك روس وعثمانی شروع شد وچنانکه سابقاً نوشتیم پنجاه وپنج‌هزار قشون ایران دردنباله قرارداد با روسها بسلطانیه و کرمانشاه‌رفت آنوقت برای پریشان کردن خاطرشاه و انصراف دولت از قشون کشی بهرات قضیه زن میرزا هاشم‌خان را پیش‌آورد وآن مکاتبات عجیب بین سفارت انگلیس و میرزا آقاخان رد و بدل شد.

---

(۱) حقایق‌الاخبار ناصری

(۲) دست پنهان سیاست انگلیس درایران تألیف خان ملك‌ساسانی.

همینکه انگلیسها دیدند که حسام‌السلطنه عازم رفتن بهرات است وزیرمختار انگلیس صورت ظاهر برای خاطر زن میرزاهاشم خان بیرق سفارت را خواباند ورفت خلاصه قشون کشی بهرات وبوشهر شروع شد ونتیجه را دیدیم .

حسام‌السلطنه که برای تصرف هرات طرف بی مهری سفارت ومیرزا آقاخان واقع شده بود ازخراسان احضارشد وفریدون میرزا پسرعباس میرزا که دردوستی باجهان خانم ازقبای سرسخت جناب صدراعظم بود عقب نخود سیاه فرستادند یعنی بفرماندهی قشون خراسان روانه‌اش کردند مشارالیه بآخال قشون کشی کرده سی و شش قلعه ازقلاع ترکمانان را خراب کرد دراین جنگ ها خان خیوه محمد امین‌خان مقتول شد . نتیجه این قشون کشی های بی موقع این شد که هم قشون ایران ضعیف گردید و هم امراء ماوراءالنهر از پا درآمدند وسرزمین آنها باالطبع بدست روسها افتاد ویك قسمت ازممالك ایران بر باد رفت .

درکلیه این وقایع بموجب اسناد و نوشتجاتی که در دست است مواضعه با انگلیسها بنظرمیرسد .

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه درخوابنامه یا رؤیای صادقه مینویسد میرزا آقاخان‌نوری درجلسه محاکمه چنین گفت: « دراواسط صدارتم دیدم امورات مختل است و وضع مغشوش وعزل من ازصدارت قریب‌الظهور جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم ومقام خود را محفوظ و این کار براستی برای دولت وملت ایران مضرت داشت جزآنکه من صلاح شخص خودرا درآن دیدم .

درآن واقعه خیلی بایران خسارت وارد آمد هرات را گرفتم ولی بوشهر ومحمره را ازدست دادم ودراینحال برای اینکه فرخ خان امین‌الدوله راهم دور کرده باشم وآخرالامر بعنوان اصلاح امورمقدمه صلح با انگلیس وختم غائله نزاع وی را مأمورفرنك کردم اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد بلکه استخوان را مهماافکن لای زخم میخواستم برخلاف مقصود ومنظور من او خود پولی ازانگلیس گرفته با اتباعش(۱) اینکاررا کردند

(۱)ـ مقصود میرزا ملکم خان است .

وعاجلا کارصلح را پرداختند و مصالحه را منعقد نموده اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هندبروز کرده بود وانگلیسها مضطرب ومستأصل میشدند وکار بدلخواه ما میگذشت هرات راوا گذار نمیکردیم وبنادرخودرامسترد مینمودیم بلکه بقسمت بزرگی ازافغانستان دست می‌انداختیم وخسارت جنگ قابلی هم ازدولت انگلیس می گرفتیم افسوس که‌عجله فرخ خان نگذاشت وآن مقدمه برعکس نتیجه داد هرات ازدست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ گزاف متضرر شد چون درین محضر جز راست گفتن گزیری نیست خود میگویم که این کاربغرض شخصی بود نه ازروی دولت خواهی همینقدرشد که جنك با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد ازمصالحه چیزی نکشید که مسند را اززیرپایم کشیدند ومرا بخاك نشاندند.»

نقل از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (۱)

«در آن زمان حاجی میرزا علی اکبرقوام الملك پسرحاجی ابراهیم خان اعتماد-الدوله شیرازی بیگلر بیگی وپیشکارفارس بود ومیرزا حسنعلی خان نصیرالملك حکومت بوشهرزا داشت ومیرزا آقاخان صدراعظم شجاع الملك راازجانب خود مأموربوشهر کرده بود که درآنجا توقف داشت ومیرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پسرحاجی قوام الملك در طهران میزیست ودردستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت وصدراعظم باو کارهای شخصی ودولتی رجوع میکرد ومیرزا فتحعلی خان مذکور درواقع بجهة تقویم و تقویت کارهای پدرخود حاجی قوام الملك درطهران توقف داشت چون خبررسید که انگلیس بوشهررا تصرف کرده است میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام الملك بواسطه کشته شدن پدرخود حاجی ابراهیم خان دراین دولت تلافی کرده بوشهررا بتصرف انگلیس داد میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان که ازعمله خلوت دوستان داشت برحسب مواضعه باو این سخن را اخبار دادند وی بحضور رفت عرض کرد که بوشهر را صدراعظم بباد داده ونوشته‌ای بآنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را ازایران بگیرید بوشهر را تصرف کنید تا ما ازدرمصالحه بیرون آئیم وهرات را بشما واگذار کنیم وشماهم بوشهر

(۱) تألف آقای محمود محمود جلد دوم صفحه ۵۴۵-۵۴۶

را تخلیه کنید که کار بروفق مراد شود وبازمیرزا فتحعلی خان عرضه داشت که شجاع الملک مأمور صدراعظم دربوشهر توقف دارد واین کارها را صورت داده است برادر من میرزا حسنعلی خان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد اگرچه دراین عرایض اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فتحعلی خان تغیّری فرمودند لیکن این تعریض شان بصدر اعظم بوده است واین عرض درمزاج مبارك اثر کرد واز آن روزاسباب عزل صدراعظم فراهم آمد از خارج وداخل مواضعه میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس درباب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارك همایونی نمودند.

عریضه میرزا صادق نوری معروف بقائم مقام و

ملقب بامین الدوله بناصر الدین شاه

مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات وخطرات صفحه ۸۵ می نویسد « میرزا صادق نوری درعریضه‌ای که بشاه نوشته دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان شمرده و متعهد اثبات میشود منجمله مواضعه اورا با دولت انگلیس درامر بوشهر و هرات ».

متأسفانه هنوز عین عریضه میرزا صادق بدست نگارنده نرسیده ولی ازمطالعه وبررسی نوشتجات آن ایام دوازده فقره خیانت منتسبه بمیرزا آقاخان که بامواضعه انگلیسها انجام شده باید بشرح ذیل باشد.

۱) توطئه درقتل میرزا تقی خان امیر کبیر ربیع الاول ۱۲۶۸

۲) بیرون آوردن شاه ازنیاوران وسوء قصد مریدان باب ۱۲۶۸

۳) درصورت کشته شدن شاه پسر یکساله جیران را شاه کنند و میرزا آقاخان نایب السلطنه شود.

۴) کشتن بابیها بفجیع‌ترین وضعی که ازایران روگردان شوند و به پناه دولت انگلیس بروند ۱۲۶۸.

۵) دادن بندرعباس باجاره بامام مسقط که انگلیسها درخلیج فارس یك تکیه گاه مهم دیگرداشته باشند ۱۲۷۰.

۶) فرستادن قشون بمرو و خیوه وخراب کردن قلاع ترکمانان .

۷) بی اعتنائی کردن بمسیو بوره سفیر فرانسه که برای اجاره کردن پایگاهی درخلیج فارس بمنظور رقابت با انگلیسها آمده بود.

۸) در وقتیکه دولت ایران مشغول تهیه جنك هرات بود برای مشغول کردن شاه داستان زن میرزا هاشم خان را فراهم کردند وهمینکه نتوانستند از قشون کشی ایران بهرات جلوگیری کنند وزیرمختار انگلیس بیرق سفارت را خواباند ورفت۱۲۷۲.

۹) حسام‌السلطنه ازهرات نوشته بود ازآمدن کشتی های انگلیس ببوشهر مشوش نباشید با این قشون که دارند از برازجان بالاتر نمیتوانند بیایندشورش سپاهیان هند شروع شده اجازه بفرمائید بااین قشون که دراختیاردارم بهندوستان بروم میرزا آقا خان پیش شاه یقه پاره کرده که اگرحسام‌السلطنه بهندوستان برود شمارا خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد.

۱۰) فرستادن فرخ خان امین‌الملك بپاریس برای امضای معاهده‌صلح ایران و انگلیس با وجود اینکه شورش سپاهیان هند شروع شده بود معاهده را بی درنگ امضاءِ کند .

۱۱) فرخ خان را درپاریس آبستن کردند وبرای میرزا آقاخان هم معادل یك کرور تومان لیره انگلیسی‌فرستادند وقتیکه معزول شد شاه فرستاد دارائیش را ضبط کنند چنین شهرت کرد که لیره‌ها مس مطلا بوده است.

۱۲) با احضار حسام‌السلطنه ورها کردن هرات شیعیان افغانستان گرفتار بلا شدند صفحه ۲۹و۳۰ عین الوقایع .

اگرعین عریضهٔ میرزا صادق بشاه روزی درآمد و بعضی موادش غیرازاینها بود البته اخلاف تصحیح خواهند نمود .

بعد ازاثبات خیانتهای میرزاآقاخان شاه دربیستم محرم۱۲۷۵دستخط معزولی اورا نوشت ودستخطرا حسینقلی‌خان مافی تفنگدارحسام‌السلطنه (که درزمان محمدعلی شاه صدراعظم شد) درسوهانك شمیران سرچشمه خرگوش بدست میرزاآقاخان داد .

«سپس حسب الامرخسرو گردون غلام مستوفیان عظام به محاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جز ازسالی شصت هزارتومان که از ایوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستمرو برقرار بود دراین ایام صدارت سالی یکصدو ده هزار تومان علاوه ازراتبه استمراری وتعارفات وهدایا وپیشکشی وارتشاء ماخوذی مشارالیه بود وعلاوه بردوازده هزارتومان مقرری میرزاکاظم خان سالی هیجده هزار تومان بقلم درآمد خدیو بلند اقبال زیاده ازمأخوذی یکساله مطالبه نفرمودند وبا سایر کارپردازان وعمال آن جماعت بهمین منوال معاملت رفته» (۱) نظر باینکه در موقع صدوردستخط صدارت شاه به میرزا آقاخان امنیت جانی داده بود به یزد تبعیدش کردند شش سال در یزد بسر میبرد مراسلات شکایت آمیز ذیل را ازیزد بطهران به یکی ازخویشان خود نوشته است:

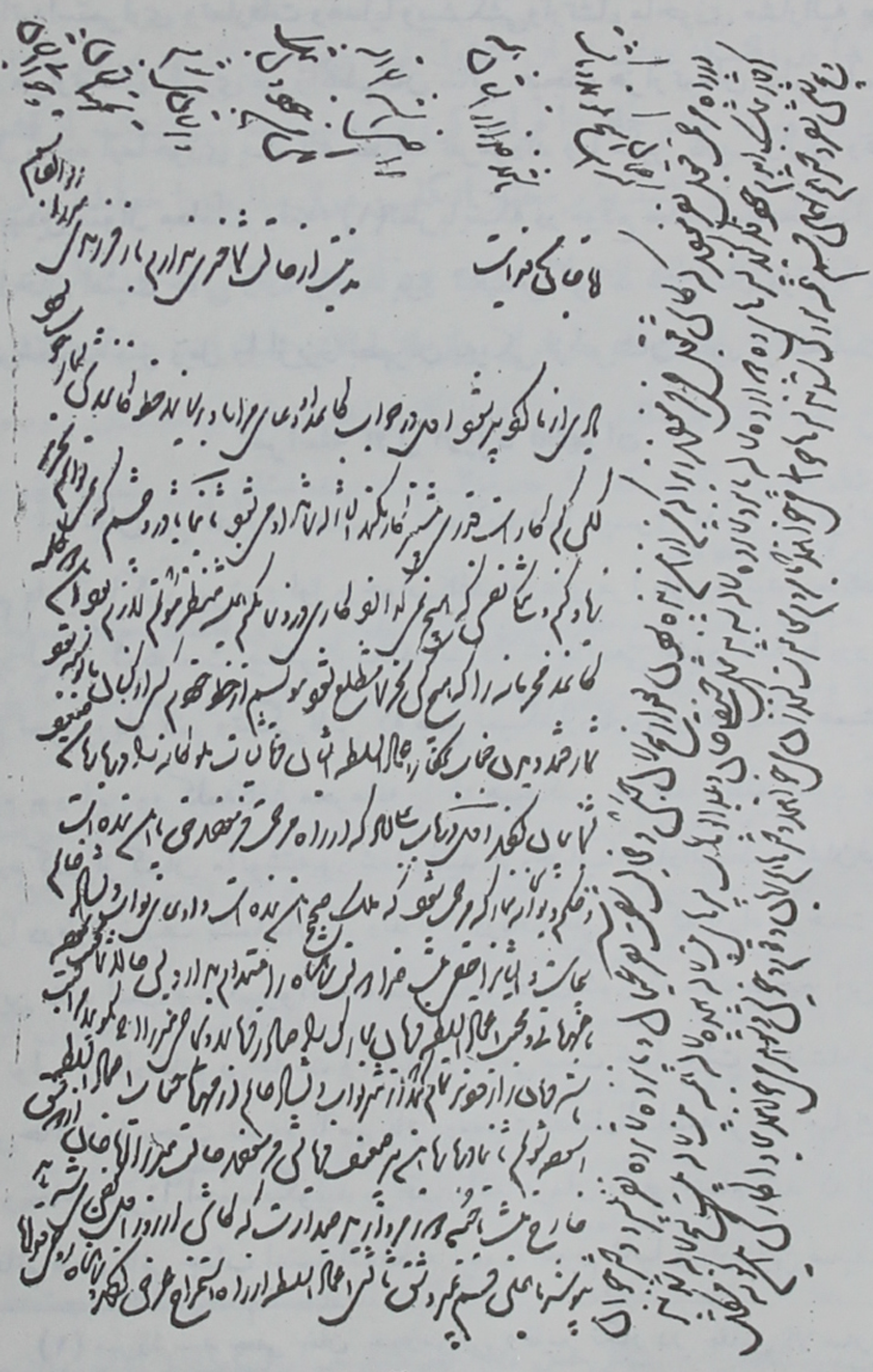
مراسله اول ازیزد بطهران

آقا جان من فدایت مدتیست ازحالات شما خبری ندارم باز فرزندی میرزا ابوالقاسم یاد ازما کرد پیرشود اول درجواب کاغذ اودعای مرا باو برسانید خط کاغذش بسیار خوب بود لیکن کم کاراست بیشتر کاربکند انشاالله شایدآدمی بشود ثانیاً با درد چشم که نمی‌توانم تحریرزیاد کنم وتنگی نفس که هیچ نمیگذاردکاری دردنیا بکنم همیشه منتظر موتم لازم بود این دو کلمه کاغذ محرمانه راکه هیچکس بجزشما مطلع نشود بنویسم از خط خودم کسی از کسان مانوشته بود شما رفتید نزدجناب اعتمادالسلطنه ایشان فرمایشات ملوکانه را دربارهٔ ضعیف بشمابیان کردند اول درباب علی آباد که ازراه مرحمت فرمودند حق با این بنده است وحکم دیوانخانه مبارک که مرحمت شود که ملک صحیح این ذره است وادعای نواب دلشادخانم بی‌جاست و ایشان را حقی نیست خدا دولت شاهنشاه را مستدام بدارد پس حالا شما محبت نموده با مهربانی ومحبت اعتمادالسلطنه فرمان مبارک را صادر فرمائید وبحاجی میرزا احمد بگوئید مراقب باشد فرمان را فوراً تمام کند که ازشر نواب دلشاد خانم ازمهربانی جناب اعتمادالسلطنه آسوده شویم ثانیاً درباره این ضعیف فرمایش

---

(۱) میرزا سید جعفر خان خورموجی وقایع نگار در حقایق الاخبار ناصری چاپ ۱۲۸۵

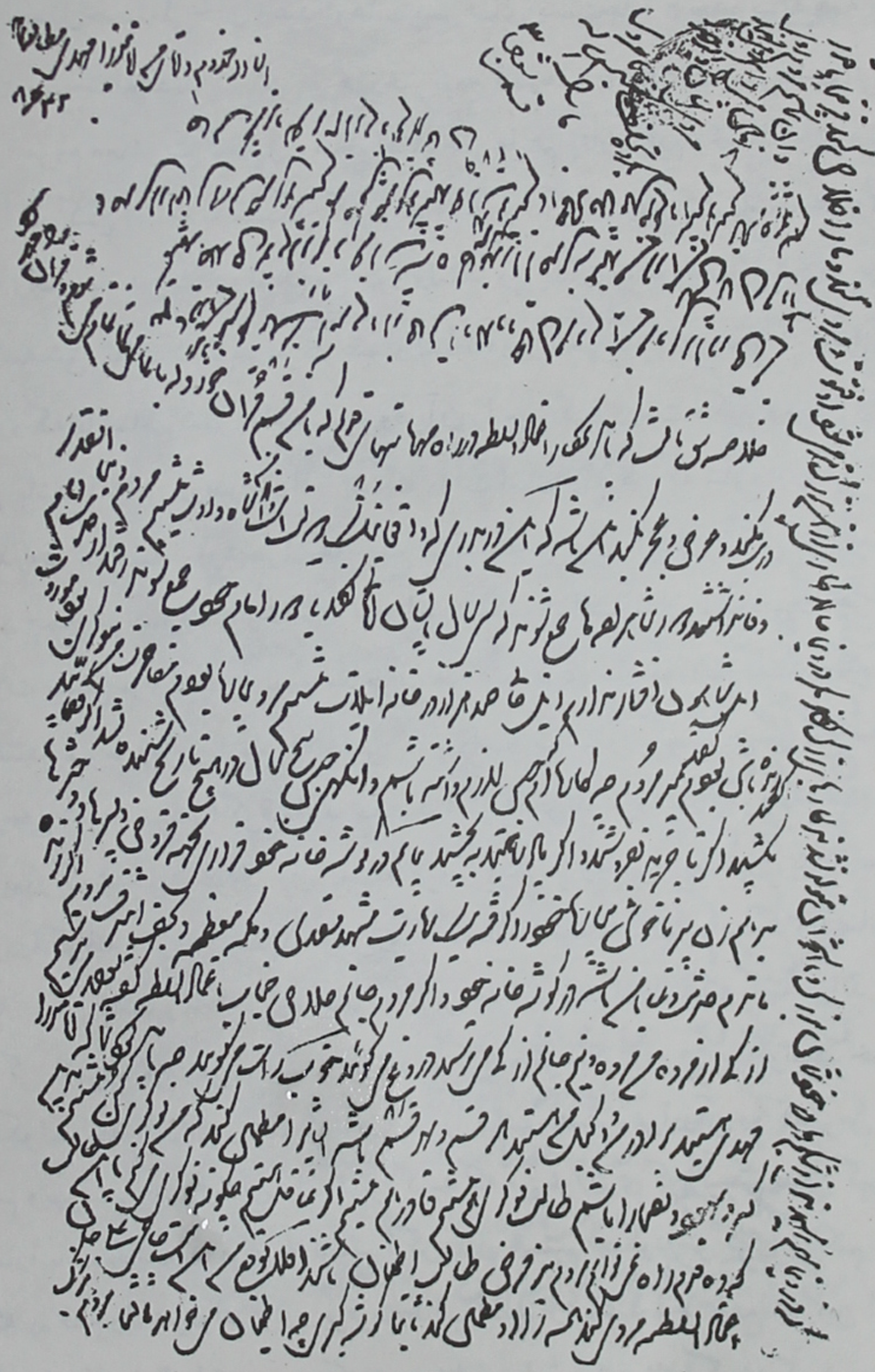
فرمودند حالت میرزا آقاخان ازدوشق خارج نیست یا جبه مروارید دوز صدارت که کاشکی ازروزاول کفی میشد باید بپوشد یا همین قسم بمیردشق ثالثی اعتمادالسلطنه ازراه استمراخ عرض کردندوشاهنشاه روحی فداه ازراه مرحمت قبول نفرمودند که کاشکی قبول میفرمودند



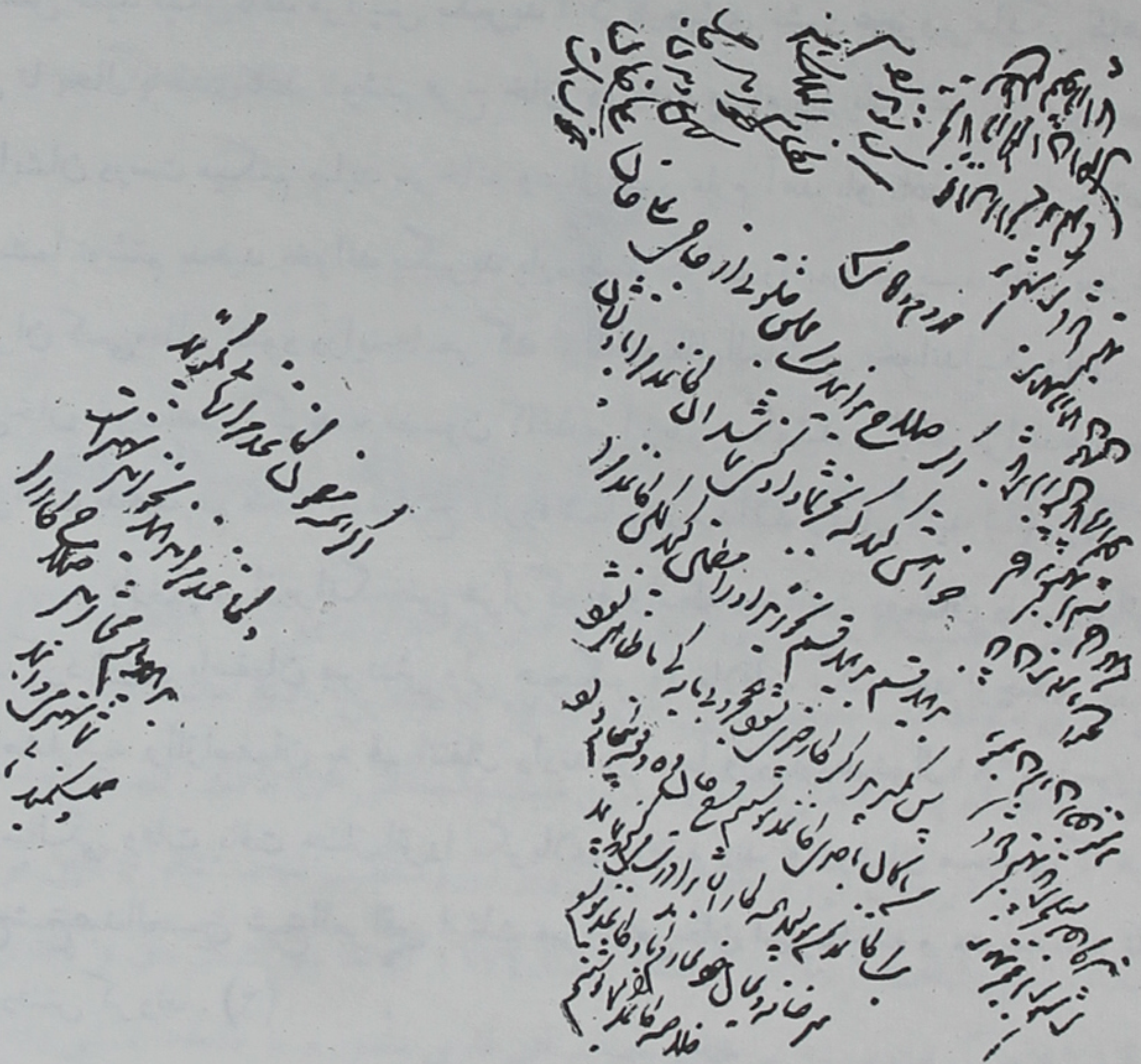
مراسله میرزا آقاخان ازیزد

زیرا که من از این زنده بودن بعد از پنج سال حبس و خجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنك آمدم خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله حالا پانزده شانزده مثل حسینعلی خان و عبدالوهاب پسرهای بیست ساله هیجده ساله همه بیست ساله بیست و پنج ساله شدند پنج شش نفر هم دختر بهمین قسم همه بزرك شدند پسرها جوانی میخواهند که با مردم معاشرت کنند زن میخواهند دخترها هم زنان وقوم وخویش وشوهر میخواهند مبادا کار کس اینگونه مشگل گیرم عیال هیچ نگویند وساکت باشند خداوند از ایشان همه راضی باشد انشاالله لیکن من خود دلتنك و پریشان میشوم بجهة ایشان وجوانی ایشان خلاصه شق ثالث که باید سرکار اعتمادالسلطنه درراه مهربانیهای قدیم که بامن قسم قرآن خورد که با تمامی شما تمام میشوم وقرآن را مهر کرد درست بکند وعرض وعجز بکند این باشد که این دربدری واقعاً ننگك دولت است والا من که شاه وارث نیستم مردم دنیا آنقدر وفا نداشتند دور شاهزاده‌ها جمع شوند که سی سال بایشان آقائی کردند یا دور امام خود جمع شوند رفتند از خدمت امام ایل شاهسون افشار ندارم ایلخانی ده هزار در خانه ایلات نیستم مرد بیچاره بودم مفاخرت من بنوکری بود موروث گفتند زنده باش بودم گفتند بمیر مردم چه کاره‌ام که حبس لازم داشته باشم وانگهی حبس پنج سال در هیچ تاریخی شنیده نشده اگر قصابید بکشید اگر تاجرید بفروشید اگر پادشاهید به بخشید بیایم در گوشه خانه خود قراری بجهته قروض و پسرها ودخترها بدهم زن پیر ناخوش بیچارهٔ خود را گرفته یك زیارت مشهد مقدس ومکه معظمه ونجف اشرف برویم اگر زنده ماندم خدمت دعا با من باشد و اگر مردم جانم خلاص جناب اعتماد السلطنه گفته بودند می ترسیم از کی از مرده من مرده و نیم جانم از کی میترسید دروغ میگوئید خوب راست میگوئید چه باید کرد شما که آقا میرزا مهدی هستید برادر من ووکیل من هستید هر قسم وبهر قسم باشد ایشان را مطمئن کنید که من نوکری کن نیستم بدین گبر و یهود و نصارا باشم طالب نوکری هم نیستم اگر عاقل هستیم چگونه نوکری میکنم با این حالت که ده قدم راه نمیتوانم بروم برفرض طالب اطمینان باشند اولا توقع من این است حاجی علی خان اعتمادالسلطنه مردی کند همه را اومطمئن کند ثانیاً گوشه گیری چه اطمینان

میخواهد ثالثاً مردم بزرگ که در دنیابهم رسیدند ازشکم مادرخودشان بزرگ با استخوان متولد نشدندکارهای بزرگ کردند مگردر دنیا حالاکاری ازاین بزرگتر میشود اوفتوت



مراسله میرزا آقاخان ازیزد



مراسله میزا آقاخان ازیزد

ومردی کند ومارا خلاص کند من بیچاره قدردان نباشم مردم‌روی زمین میدانند ومی‌فهمند مردی ایشان را واگرخدای نکرده تخلف بکنم نامردی ما را پس قسمی بشود ما دراین یزد نمیریم تنگ آمدم وازخجالت عیال واولاد مردم این‌مردی را درحق من بکنند خلاص شوم ازیزدخراب شده کاغذ را احدی نه‌بیندمن دراین شش سال که میدانی باحدی ازامناء دولت چیزی ننوشتم مگرحکمی چیزی نوشتند جواب لابدی نوشتم تا .... مثل قدیم داشتم نوشتم زیاد چه نویسم حالت تحریروتقریر ندارم دهم شعبان ۱۲۷۹»

نامهٔ دوم ازیزد بطهران

مخدوم وآقای من اگر صلاح بدانید یك مجلس خلوتی از حاجی علی خان خواهش کنید که بجزشما واو کسی نباشد آن کاغذ مرا باونشان بدهید قسم بخوریداورا

مطمئن کنید لیکن کاغذ مرا پس بگیرید اگر کارچیزی نشود عجز و بی مایگی ظاهر نشود من تا بحال باحدی کاغذ ننوشتم فرخ خان ده دفعه پیغام داد یك کاغذ بمن بنویسید همه کارایشان درست میکنم بیاید سرخانه وعیال خود عارم آمد باو کاغذ بنویسم خلاصه کاغذ را بشما نوشتم بدهید بخواند بگیرید پاره کنید جواب را بمن بنویسید باید بجز شما در طهران کسی مطلع نشود دراینجا بمرک تو ندادم نظام الملك هم بخواند لیکن دیدن حاجی علی خان خوب است اگرهمه مضمون کاغذ مرا زبانی بگوئید و کاغذ مرا ندهید بخواند بهتراست بدهید هم مختارید صلاح کاررا شما بهترمیدانید وعمل کنید (۱)

باری پس ازبرانگیختن هزار گونه واسطه و شفاعت دوستان درباری‌اش شاه قبول کرد ازیزد باصفهان ببرندش ولی هیچکس را ملاقات نکند بعد ازچندی نیز بامر شاه مشارالیه رااز اصفهان به قم انتقال دادند درآنجاروزدوازدهم شوال ۱۲۸۱ درسن پنجاه ونه سالگی وفات یافت جنازه‌اش‌را بکربلای معلا بردند و درهمان مسجدی که مرحوم حاج شیخ عبدالحسین شیخ العراقین ازثلث میرزا تقی خان امیرساخته و مدرسه صدر نامیده بود دفنش کردند . (۲)

---

(۱) این نامه که درروی یك قطعه کاغذ کوچك بطول ده سانتیمتر وعرض ۵ ۱/۲ نوشته شده جنس ورنگ کاغذ عین همان نامه اولی است همچنین مرکب وقلم همان‌است باحتمال نزدیك به‌یقین درجوف همان نامه اولی برای آقامیرزامهدی فرستاده شده‌است.

(۲) به صفحه ۴۲ مراجعه شود .

۲

حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالاراعظم

میرزا حسینخان پسرمیرزا نبی‌خان امیردیوان قزوینی است که درسال ۱۲۴۳ هجری قمری متولد شده پدرمیرزا نبی‌خان مرسوم به عابدین دلاك خاصه تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسرفتحعلی‌شاه بوده بدین سبب دشمنانش اورا دلاك زاده مینامیدند.

میرزا نبی‌خان مردی کدخدا منش ودر دوره سلطنت محمد شاه چندین مرتبه ابرازنکته سنجی‌ولیاقت کرده بود ازجمله درسال ۱۲۷۴ که ما بین‌لشگریان و کشوریان درشیرازنزاع درگرفت میرزا نبی‌خان بحکمرانی فارس مأمور و با کدخدا منشی رفع‌آن غائله نمود. و درسال ۱۲۶۱ بامر محمد شاه مأمور تهیه جشن عروسی ناصرالدین میرزا ولیعهد باکلین خانم دختر احمد علی میرزا گردیده وبخوبی ازعهده برآمده بود.

میرزا حسینخان هم بواسطهٔ خدمات پدر دردربار تقربی داشته وپدروپسربا دو دخترفتحعلی‌شاه که هردو ازیك مادر بودند ازدواج کردند. ماه نوش خانم زن میرزا نبی خان‌بود وماه تابان خانم ملقب به قمرالسلطنه درازدواج میرزا حیسنخان درآمد.

درسال آخرصدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیرمیرزا حسینخان بکارپردازی بمبئی مأمورشد سه سال درهندوستان بود وآقا خان محلاتی ملقب بعطا شاه نسبت بـاومحبت بسیارکرد. ازجمله درشرط بندی اسب دوانی بمبئی مبلغ یکصد وپنجاه هزار روپیه باو داده وگفته بود درشرط بندی برای‌او بلیط خریده وباسم اواصابت کرده است.

پس از مراجعت ازهندوستان مأمور جنرال قونسولگری تفلیس شد سه‌سال هم

درآنجا بود درسال آخرصدارت میرزا آقاخان نوری بمنصب وزیرمختارایران دراسلامبول وخلعت همایون سرافراز گردید (۱۲۷۵)

هیئت سفارت میرزا حسینخان باسلامبول

شخص نشسته میرزاحسینخان ـ ایستاده ازچپ براست۱) اسدالله بیك ترجمان ۲) میرزا احمد خان مستشارسفارت ۳) یحیی خان (معتمدالملك) برادرمیرزا حسینخان حامل نشان برای سلطان عبدالمجیدخان ٤) سلیمان خان نایب اول سفارت پسرمیرزا سعید خان انصاری وزیرامورخارجه ٥) میرزا حسن خان کاتب اسرارسفارت میرزاحسینخان در اسلامبول دوازده سال طول کشید . ده سال وزیرمختاربود دوسال آخرسفیر کبیرشده و ملقب بمشیرالدوله گردید .

درآن ایام تازه جنگ کریمه تمام شده روسها شکست خورده ودولت عثمانی کاملا تحت نفوذ انگلیس وفرانسه افتاده وبرای اجرای تنظیماتی که سلطان محمود خان مقرر کرده بود و خط شریف گلخانه که سلطان عبدالمجید خان داده و در عهد نامه وینه عثمانیها اجرای آن را متعهدشده بودند (۱) عالی پاشا و فواد پاشا که هر دو ازعمال سیاست انگلیس وبنوبه یکی ازآنها صدراعظم ودیگری وزارت جنك ویا وزارت امور خارجه را عهده‌دارمیگردید درتمام مدت مأموریت میرزا حسینخان درسرکار بودند .

هردوی این صدور طرفدار اجرای قوانین جدید و اصلاحات بودند و سبب هم مسلکی سیاسی وارادت بحاجی میرزاصفا وتمایل به تشیع ظاهراً ازدوستداران ایران محسوب می‌شدند .

مرحوم حاجی میرزا صفا که ازاجله عرفای ایران بود آن ایام در اسلامبول میزیست وبواسطه بینائی ودانائی وپرهیزکاری وشیرین سخنی جمع کثیری از وزراء و درباریان واعیان عثمانی را به تشیع ودوستی ایران کشانیده بود . میرزا حسینخان که اظهار ارادت بجناب حاجی میکرد بزودی با همه مریدان حاجی آشنا شده وما بین آنها

---

(۱) بتاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی تألیف خان ملك ساسانی مراجعه شود .



سفارت میرزا حسین خان

یك صمیمیت وصفای طریقتی حاصل گردید وچون اغلب آنها همیشه درسرکار ودرامورات دولتی دخالتی تمام داشند میرزا حسینخان باعاده نفوذ مادی ومعنوی ایـران در ممالك عثمانی موفق میشد ودرهمه جا مساعدت میدید (۱)

(۱) چون قسمت عمده موفقیت میرزا حسینخان درمأموریت اسلامبول مرهون نفوذکلمه مرحوم حاجی‌میرزا صفاست وکلیه مشکلات ومعضلات دوره سفارت اوازبرکت وجود حاجی میرزا صفا مرتفع میشده لازم است که ترجمه احوال آن مرحوم نیزمختصراً نوشته شود.

رضا قلی‌خان سواد کوهی معروف بحاجی میرزا صفـا درسال ۱۲۱۲هجـری قمری متولد شده ودرنهم رمضان ۱۲۹۱قمری مطابق‌اول آبان درتهران وفات یافته ودر صفائیه قرب چشمه علی‌ری مدفون شده است.

پدرش محمد حسن خان بن محمد خان‌بن دادوه ازخوانین سواد کوه مازندران ومادرش ازاهالی‌سمنان‌است.دراوایل عمر برای تحصیل علوم عزیمت عتبات عالیات‌نموده ودرخدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام وبعضی‌علمای دیگرتحصیل علوم دینیه و الهیه و ادبیه نموده پس ازچندین سال از آنجا با لباس درویشی عزیمت زیارت بیت‌الله کرده سالهای سال درمکه معظمه ومدینه منـوره وطائف اربعین‌ها بریاضات نفسانی و ترك حیوانی مشغول بود.

مدتی نیز بمصروسودان وسایرنقاط افریقا رفت وازآن پس در دمشق و بیت ـ المقدس ساکن شده درهمه جاوهمه حال درکارارشاد بود چندین‌هزارنفرازمذاهب‌مختلفه را به‌تشیع‌دلالت وهدایت نموده وروزگاری دراز نیز دراسلامبول مقیم بود.

« ازتاثیرصفای نیت و خلوص طویّت ومناعت مقام و متانت کلام و طیب انفاس وحسن اخلاق خلقی حلقه ارادت ایشان درگوش کشیدند ولی ایشان همواره ازپیرایـه خود بینی وخود پسندی وحب جاه ومقام‌عاری وازهرچه رنگ تعلق پذیردآزاد بودبهیچ جا و هیچکس دلبستگی‌نداشت ودرهرکجااقامت میفرمود زود بدرود میکرد تاپای بست الفت خلائق وکلفت علائق نگرددچنانکه مولوی فرماید:

در زمین میشد چو مه بـر آسمان	شبروان راگشته زو روشن روان
در مقامـی مسکنی کـم ساختی	کم دو روز اندر دهی انـداختی
گفت دریك خانه گر بـاشم دوروز	عشق آن مسکن کند درمن‌فروز»

(اقتباس ازشماره۸۵۰ روزنامه شرف)

وقتیکه میرزاحسینخان باسلامبول‌رسید قدوةالعرفا وقطب‌الاصفیاء حاجی‌میرزا

←

در آن ایام دولت ایران مسائل لاینحل عجیب وغریبی با دولت عثمانی داشت از قبیل منافع حیاتی ایران در عراق ـ مسئله مادر عرب ـ مسئله بحرین مسئله ازدواج سنی وشیعه ـ تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی ـ سب مولای متقیان بالای منابر ـ سنگ باران کردن افراد ایرانی در مکه ومدینه ـ قرار داد مواد عشره ـ تحدید حدود ایران و

→

صفا آنجا بود وچنانکه درفوق گذشت بواسطهٔ بینائی ودانائی وپرهیزکاری وشیرین سخنی جمعی ازوزراء ودرباریان واعیان ممالک عثمانی را به تشیع کشانیده بود از آنجمله بودند عبدالرحمن سامی پاشا ازاعاظم وزراء وشعرا وفضلا ونویسندگان عثمانی محمود ندیم پاشا صدراعظم سلطان عبدالعزیزخان ـ عالی پاشا وزیرامورخارجه ـ رضا پاشا وزیر دربارسلطان عبدالحمیدخان ثانی ـ مصطفی رشید پاشا وزیرامورخارجه ـ ضیاء پاشاسفیر کبیرعثمانی درواشنگتن ـ عون الرفیق شریف مکه معظمه وهزاران نفرازبزرگان و دانشمندان آن سرزمین همه ازمریدان دلباخته حاجی بودند وهروقت دشمنان ایران از اروپائی ویا عثمانی برعلیه ما تحریکاتی میکردند حاجی میرزا صفا جلوگیری میکرد و با یک نامه یاملاقات همه‌را اصلاح میفرمود .

وقایع ذیل که ازپرونده‌های سفارت کبرای ایران دراسلامبول اقتباس‌شده همه شاهد خدمات آنمرحوم بایران وایرانیان است :

۱) درماه رمضان که وعاظ عثمانی بعادت معمول در مساجد موعظه میکردند ازجمله تبلیغاتشان برعلیه ایران یکی این بود که ایرانیان هنوز بعادت مجوس با خواهر ومادر خود ازدواج میکنند حاجی میرزا صفا توسط شیخ الاسلام هر کس چنین نسبتی بالای منبر بایرانیان داده بود ازاسلامبول وسایر بلاد عثمانی تبعید کرد .

۲) پیش از رفتن حاجی میرزا صفا بممالک عثمانی ایرانیان اسلامبول جرئت نداشتند درماه محرم برای سیدالشهدا سلام‌الله‌علیه عزاداری کنند و اگر کسی میخواست این شعائر تشیع را مجری دارد درخانه یا دکان خود را بسته پس ازنصف شب بعد از آنکه قالی واشیاء دیگر پشت درها میگذاشتند ازروی کتاب روضه میخواندند واگراحیاناً عثمانیها این مسئله‌را کشف میکردند ازاذیت وآزار بایرانیان هیچ مضایقه نداشتند. اما ازهمت حاجی دراسلامبول مثل شهرهای ایران مجلس روضه‌خوانی برپاشد وبزرگان عثمانی هم درمجالس حاضرمیشدند .

۳) درآن ایام درمکه ومدینه بدعت های عجیبی نسبت بایرانیان معمول بود و

←

عثمانی-تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله از ایران بخاك عثمانی وغیره وغیره همهٔ اینها را میرزا حسینخان با کمك حاجی میرزا صفا سرو صورتی میداد و یا هر جا که دست رفقای طریقت نمیرسید وبه بدخواهی عثمانیان مصادف میشدبه مساعدت انگلیسها متوسل میگردید.

→

برای خفت وآزار آنان همه چیزرا جائزمیدانستند مثلا بعد ازادای نمازپنجگانه بشیعه لعن میکردند وبعد ازهردعائی بلند میخواندند : اللهم اهلك الکفرة والفجرة والرفضه ودرتمام مدت حج بایرانیان اجازه دخول به کعبه را نمیدادند آنها هم با قیافت افغانی یا هندی وارد کعبه میشدند واگرخدام می‌فهمیدند بصورت‌خفت‌آمیزی بیرون‌نشان میکردند

٤) در مدینه منوره اطفال اهالی‌آن شهر که ناخوش میشدند مادرهاشان نذر میکردند که‌اگرطفل بسلامت برخاست اقلا سریك ایرانی رافضی را بشکنند لذا درحین ورود حجاج ایرانی بمدینه رسول همان اطفال نذرمند جمع میشدنـد وایرانیان را سنك باران میکردند .

٥) همچنین ایرانیان را از دخول بروضه خاتم‌النبیین‌صلی‌الله‌علیه والـه منع میتمودند واموات آنها را اجازه دخول ونمازگذاری درمسجد نبوی نمیدادند .

غیرازاینها نیز بدعت‌های بسیاربود که موجب اطناب کلام میشود حاجی میـرزا صفا که سی وپنج نوبت سفر بیت‌اله کرد درهرسفری موفق برفع چندین بدعت‌گردید.

ناصرالدین‌شاه هم بنا به پیشنهاد مرحوم حاجی‌چندین مرتبه لیره‌های طلاقالیچه های ابریشمین‌طاقهٔ شالهای کشمیری برای حکام ورؤسا وخدام مکه ومدینه میفرستاد تا این بدعت‌ها کلیه موقوف گردیدازآن به‌بعد ایرانیان بی‌پروا باکلاه وارد مسجد الحرام میشدند ودرهنگام سجود پیشانی روی تربت سیدالشهدا میگذاشتند وپادشاه ایران هـر ساله بخدام حرمین شریفین دو هزارتومان انعام میداد .

٦) هریك از مأمورین عثمانی که درایران بسبب سستی حکومت مرکزی ویا بی‌لیاقتی مأمورین وزارت امورخارجه بد هوا میشدند وتکالیف خود را فراموش ویا از حدود خود بیشتردرازمیکردند بیك‌اشاره حاجی میرزا صفاباب‌عالی آنها را احضارمیکرد اما دشمنان ایران هم دردسیسه وتحریکات کوتاهی نداشتند ازجمله بتحریك حیدر افندی سفیرعثمانی جلال‌الدین‌خان افغان درتهران زنی گرفت میرزا صالح کربلائی بدستورسری

←

در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان (۱۲۷۸) که سیاست روس دراسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری زندگی کرده بود. (بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملك ساسانی مراجعه شود) این ایام سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول بود و با میرزا حسینخان که در آن زمان از طرفداران سیاست انگلیس بود نهایت دوستی داشت.

→ سفارت عثمانی استفتائی کرد که ازدواج یك زن شیعه بمرد سنی چه صورت دارد. آقاسید صادق مجتهد طباطبائی درحاشیه استفتاء نوشت «جایز نیست» آن استفتاء را سفارت عثمانی بوسیلهٔ زنی که با اندرون شاه آمد وشد داشت درموقع غیرمعمول بنظرشاه رساند و استدعای تصدیق کرد پادشاه هم بدون مراجعه به متن استفتاء همینکه خط ومهر آقا سید صادق را دید دستخط کرد «حکم جناب آقا سید صادق صحیح است» ←



حاجی میرزا صفا

دربار عثمانی و بابعالی چندی بود که سبب دوستی فوق‌العاده با روسها نسبت بانگلیسها وایرانی‌ها توجهی نداشتند وکارهای مربوط باتباع‌دو دولت متوقف مانده بود.

لرد لایارد در آن ایام متجاوز از هشتاد سال داشت طبیب سفارت انگلیس تجویز کرد که باید به‌محل مرتفعی برود وچندی‌راحت کند‌چون بنای‌سفارت ایران‌ازمرتفع‌ترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه باتمام رسیده بود اطباءِ چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزینند تا بهبودی حاصل کند.

دراین صمیمیت و یگانگی عثمانیها بخیال افتادند که شاید بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا از طرف سلطان هر روز باحوالپرسی لردلایارد

←

استفتاء بدین تفصیل را حیدرافندی باآب وتاب چند به بابعالی‌فرستاد وشرحی راجع به بدخواهی وبد بینی ایرانیان نسبت به‌عثمانیها نوشت حاجی‌میرزا صفا ازقضیه مطلع شد وبیاد عثمانیها آورد که چند سال‌قبل‌شیخ الاسلام اسلامبول رسماً ازدواج شیعه وسنی‌را منع کرده بود لذاگزارش حیدرافندی بی‌نتیجه ماند.

همینکه سفیرعثمانی درتهران ازاین دسیسه نتیجه نگرفت‌کتاب اسرارالشهاده ملاآقای دربندی وفقه‌الرضا وعین‌الحیات را با یک‌گزارش بالا بلند به بابعالی فرستاد وخاطر کارگذاران دولت عثمانی‌را بمندرجات آنها جلب کرد.

دولت عثمانی‌امر بجمع‌آوری‌این کتب داد. حاجی میرزا صفا مطلع‌شد ودستور داد تاریخ مصطفی‌افندی سالونیکی که باتصویب مجلس عالی معارف اسلامبول درمطبعه دولتی‌چاپ‌شده ورساله قزلباشیه حاجی‌حسن روسی‌را که نسبت‌بایرانیان هرزگی کرده و ناسزائی‌چند گفته‌اند به بابعالی‌فرستاد.

در تمام مدت عمر تأهل اختیار نفرمود وعمر گرانمایه‌را صرف ارشاد وخدمت بسرزمین ایران ودین ایران و مردم ایران نمود درزمان صدارت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار بایران آمد ودرنهم رمضان ١٢٩١هجری درسن هفتاد و نه سالگی در تهران بدرود زندگانی گفت.

برحسب استدعای سپهسالار واجازهٔ مخصوص ناصرالدین شاه جنب مقبره امام زاده هادی واقع درچشمه‌علی‌ری بخاکش‌سپردند ومقبره عالی‌وصحن وسیعی بامرملوکانه برسرقبراو بنا کرده موسوم به صفائیه داشتند کشف و کرامات بسیار ازآنمرحوم حکایت میکنند که‌انشاءاله‌درجای خود نوشته‌خواهدشد رحمة‌اله علیه.

می آمدند ودر مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بوحشت افتاده وکارهای عقب افتاده دولتین را انجام دادند .

وزراء عثمانی هم اغلب از سفیر کبیر دیدن میکردند. میرزا حسینخان هم مهمانیها مفصل میداد و پذیرائی شایان میکرد درآن مدت هفتاد فقره کارهای عقب افتاده دولتین را عثمانیها انجام دادند .

پیش از مأموریت میرزا حسینخان باسلامبول سفارت ایران در خانه‌های کرایه‌ای بود مشارالیه در بهترین نقطه اسلامبول مشرف بدریای مرمره و بغازها سفارت آبرومندی ساخته و بعدها مخارجی که کرده بود از دولت دریافت نمود.

در مدت دوازده سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرفنظر از نتایج سیاسی آن ایرانیان سربلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد.

در نامه‌هائی که از اسلامبول بحضور شاه معروض داشته وحاکی افکار وعقاید او در آن تاریخ است چون بی‌مناسبت با وضع فعلی ایران نیست شمه‌ای را عیناً درج مینمائیم :

قربان خاکپای مبارکت شوم چنانچه خداوند قوه باصره را در چشم آفریده ومقرر داشته است که انسان با آن قوه اطراف خود را ملاحظه واز قصد و خیال سایر امثال خود مطلع و مستحضر گردیده در صدد حفظ خود برآید مأمورین دولت هم همان منزله قوهٔ باصره را دارند وباید آنچه که می‌بینند واستنباط میکنند بدون تأخیر به‌هیئت دولت که در منزله جسد است عرض واستحضار بدهند واگر کتمان کنند و ملتفت نسازند از تکلیف و وظیفه خدمتگذاری خود قصور نموده‌اند و باعتقاد بنده قصور از وظیفه خدمتگذاری بدولت از جمله معاصی کبیره است لهذا جسارت نموده عرضه میدارم :

ایامی که مأموریت باسلامبول حاصل نمودم اهالی خارجه در اظهار میل بدولت و ملت ایران بی‌اختیار و یك آتیهٔ بزرگ با عظمتی در ناصیهٔ دولت و ملت ملاحظه میکردندواکثر اوقات خیالات عالیه دولت ایران وترقیات منظوره ایشان را وسیله شماتت دولت عثمانی قرار میدادندو بیشتر روزنامهای فرنگستان مملو ازمدح و توصیف ماومذمت

عثمانیها بود وهر کس درمعامله و مراوده با ایران به‌یکدیگر سبقت میگرفتند حالا با کمال تأسف‌وملالت ملاحظه مینمایم که‌آن افکار کلیه منعکس گردیده و از آتیه‌دولت و ملت‌ما مأیوس‌ازترقی‌ومدنیت مارامحروم‌و از مراوده‌با ایرانی‌منزجر و از معامله‌باآن متنفر و هیچوقت ما را قابل ولایق همسری با دول اروپا نمی‌شناسند .

خلاصه کلیه ما را از دایره اهمیت خارج و از نظر توقیر و احترام انداخته‌اند واگر هر کس غیر از این عرض نماید مداهنه و تملق و دروغ گفته است پس بر اولیای دولت واجب ولازم است که‌هر قدر زودتر داخل جاده ترقی شوند و دقیقه آرام را برخود حرام دانندشاید از ارائه فعلیات توانیم رفع‌شبهه از عامه ملل نموده حسن‌ظن آنها را دربارهٔ خود جلب کرده اگرچه این قبیل عرایض وعبارات در ایران کمترعرض و نوشته شده است وبجز ذات مقدس شاهنشاهی روحنافداه و اولیای دولت علیه اهمیت و لزوم استحضار از این‌مراتب بردیگران مجعول ونامعلوم و بدرجه وضوح رسیده‌است که حسن ظن ملل و دول خارجه و بالعکس تنفرآنها بجهةیك دولتی موافق سلیقه عصر حاضر خیلی مؤثراست مشاهدات خودم را جسارت ورزیده از روی صمیمیت عرضه داشتم .فدوی‌حسین

و نیزدر عریضه دیگرمینویسد

میزان ترقی و تربیت و استعداد یك ملتی در انظار دول خارجه منحصر بچهار فقره است .

اول انتظام روزنامه جات و کثرت اطلاع دادن از اخبار داخله و خارجه -

دوم ترغیب و تحریص اهل حرفت‌وصنایع و ترویج تجارت .

سوم فرستادن سفرای‌وطن پرست باتربیت با اطلاع از حقوق دول و ملل که هم حفظ شأن و حقوق دولت متبوعه خود را نمایند و هم بکثرت مراوده ورفتارحسنه قلوب ملت و تحصیل دوستی آن دولتی که در دربار او اقامت دارد بتواند بعمل بیاورد .

چهارم داشتن قشون قادر قاهر منظم مسلح باسلحه جدید که‌بتواندحقوق مملکت

را در برابر هر پیش آمدی حفظ نماید.

اعلیحضرت که اینقدر زحمت برای ترقی میکشند جای تأسف است روزنامه که درپای تخت دولت معظمی منحصر بفرداست درحالتی باشد که بهیچوجه در داخله مملکت منافعی که از روزنامه مطلوب است و باید بااطلاع و وقایع دنیا بوده اسباب ترقی یك ملتی واقع بشود حاصل نشده و در خارجه اسباب مسخره است.

درسنه ۱۲۶۷ ابتدای ایجاد روزنامه در دولت ایران است درظرف این مدت وقایع بزرك دنیا را ملت ایران اطلاع حاصل ننموده و روزنامه یك کلمه از این تحولات عظیم اروپا درج نکرده تاچه رسد بوقایع اتفاقیه که برسبیل استمرار در دول خارجه حاصل میشود وهروقت روزنامه دارالخلافه اخباری از دول خارجه خواست درج نماید تفحص نمود یك حکایت مضحکی که بهیچوجه دخل باخبار ندارد درج نمود.

ثانیاً یك وقتی بود ایران بابت حرفت وصنعت محسود سکنه جمیع دنیا بود ارمغان و تحفه دنیا از امتعه وصنایع داخله ایران بود که بیکدیگر تعارف میدادند و جمیع اهالی ایران ازهم جنسهای خود مقدم تر بودند. بتدریج اهالی فرنگستان میل درتحصیل وتکمیل صنایع نمودند و ازهرطرف ملت ایران دراستقبال وازجانب دولت در ترویج وتشویق بقدری که باید سعی نشد بنحوی که اگر چندسال دیگر بگذرد بتدریج این نمونه هم که باقی است متروك شده و ابواب تجارت ایران باخارجه بکلی مسدود و درجمیع اسباب زندگی محتاج بامتعه خارجه خواهد گردید و حال انکه باندك توجه ومراقبت اهالی ایران میتوان از امتعه خارجه صرفنظر نمود.

ثالثاً و رابعاً هویت سفرائی که اخیراً بخارجه فرستاده میشود همچنین وضعیت عساکر ایران را به قضاوت اعلیحضرت همایونی تفویض میکنم. (۱)

ونیز درعریضه دیگر مینویسد: «اگر یك رشته تدبیر بکار برده شود نه دول همجوار درصدد بهانه جوئی ومخالفت برمی آیند ونه دولت علیه به آنها اجازهٔ بهانه جوئی وخلاف عهود میدهد.

(۱) آرشیو سفارت اسلامبول

اولاً آنچه که الان از کیسه رعیت بیرون می آید بدون حیف و میل تماماً داخل خزانه دولت شود ثانیاً آنچه که از خزانه دولت خارج میشود بدون حیف و میل عاید عسکر و نوکر و مصارف لازمه مملکت شود ثالثاً ریشه این ناخوشی مهلك که رشوه مینامند از ایران کنده شود. » (۱)

درسال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه بمنظور زیارت مشاهدمشرفه واعاده نفوذ ایران به عتبات عالیات میرفت میرزا حسین خان نیز از اسلامبول به بغداد رفته در ۲۹ رمضان همان سال وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف باو محول گردیده و در رکاب شاهانه به طهران آمده است .

درمدتی که این سه وزارتخانه رااداره میکرد بتمام معنی داد گستری کرده وریشه رشوه خواری را برانداخته ولی بیشتر از همه چیز بامور نظام اظهار دلبستگی مینمود وهمیشه درحضور شاه از تهیه اسلحه جدید - مشق روزانه نظامیان - اردو کشی جنگی - آسایش سرباز - شرافت سپاهیگری سخن میراند تا آنکه در روز ۱۳ رجب ۱۲۸۸ شاه هم لباس نظام پوشیده در سلام عام تخت مرمر نطق زیررا ایراد فرمودند.

« البته امروز خیال میکنید که چرامن ملبس به لباس اهل نظام شده ام علت آن است که چون امروز روز فرخنده ومبارکیست ریاست کل قشون رابعهده خود گرفته ام ازامروز به بعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بودسبب این است دراین سنوات گذشته آنطوریکه شایسته دولت ایران است وآن قسمی که منظور نظرما بود ترقیات در شعب نظام وغیر نظامی حاصل نشده بخصوص آن ترقیاتی که دراسلحهٔ جدید یوروپ ودرقواعد مشق ودرس علم نظامی که اناً فاناً در تزاید است سرایت بایران نکرده وصاحب منصبان ازبزرك و کوچك تکالیف حدود خدمات خودرا کم کرده شأن واحترام نظامی از میان رفته بود وسر کردگان ورؤسا و کسانیکه داخل در خدمت عسکریه بودند ببعضی اعمال ناشایسته عادت کرده قوانین نظامی را فراموش نموده بودند واردوهائیکه دائم در مشق و حرکت باید باشند چه در سرحدات و چه در داخله و نقاط معینه بیحرکت مانده کم کم فراموش شده بود و همچنین بعضی معایب دیگر که رفع آنها الزم امور دولت



میرزا حسینخان

است این است که ریاست نظامی را به‌نفس نفیس لازم دانستم درکار قشون و انتظام آنرا بعهده خود گرفتم وچون یك نفر نوکر صدیق دولتخواه قاعده دان لازم است که واسطهٔ میان ما وامورقشون باشد لذا حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله را که حاضر حضور است ازجانب خود نایب کرده ملقب به سپهسالار اعظم ووزیر اعظم عسکریه میفرمائیم و این دو کتاب قانون نظام را که سابق نوشته شد و هنوز اجرا نیافته بود بدست خودمان باومیدهیم که انشاءالله تعالی الی نقطه‌آخرمجری دارد ونکته فرونگذارد» (۱)

چهل و هفت روز بود در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ همینکه به منصب صدارت عظمای دولت علیه برقرار گردید فوراً ملکم خان را ازاسلامبول به طهران احضار کرده‌وبمعاونت صدارت‌منصوب نمود.(۲)

(۱) مرات‌البلدان ناصری جلدسوم
(۲) بترجمه احوال ملکم خان درهمین کتاب رجوع شود .

در اواخرسال هزار ودویست وهشتاد ونه گزارش یکسال واندی مدت صدارت خودرا که حاکی تشکیلات ومؤسسات ذیل بود بعرض شاه رسانید: تشکیل‌دارالشورای کبری - تأسیس دارالترجمه ودارالطباعه‌دولتی واهمیت‌دادن بروزنامه ومطبوعات-انتظام وزارت جنك و امورعسکریه - تشکیل هیئت وزراء تأسیس وزارتخانه ها بسبك اروپا - تقسیم‌کار وزارتخانه‌ها ومسئولیت هریك-تعیین ساعات کار ادارات‌دولتی وترتیب‌مراجعات مردم- تشکیل دربار اعظم ووظایف آن- تأسیس مشورت خانه وزراءِ - ترتیب استخدام ومیزان حقوق مستخدمین .

شاه درجواب گزارش مزبور دستخط زیررا صادرفرموده است :

جناب صدراعظم کتابچه راپورت یکساله صدارت خودتان را که نوشته بودید بدقت ملاحظه کردم‌مکررهم خواندم اشهدباله تماماً خدمات عمده بود که بدون‌یك‌نقطه زیاد واغراق که با کمال صداقت ودرستی و کفایت و عقل بعمل‌آورده انجام داده‌اید ومی توانم بگویم که هزارخدمت وکارهای دیگررا که کرده‌اید ننوشته ملتفت نشده‌اید که من خودم میدانم که هریك ازآنهاراهم سایر وزراء بسیار بسیار عمده میشمرده‌اند و شما قابل نوشتن ومذاکره ندانسته‌اید وازهمهٔ خدمات بالاتر آسودگی خیال شخص مابوده است. خلاصه همانطوریکه نوشته‌اید ازخداوند عالم مسئلت مینمایم که عمری بدهدوماوشمارا موفق کند که آنچه ازخدمات واصلاحات وخیالات‌عمده که برای ترقی‌ملت ودولت‌درنظر است‌کاملا بانجام واتمام برسد.

اینکه نوشته‌اید اگر خبطی یاخطائی‌یارفتاری کرده باشید که‌مایهٔ دلخوری ما شده باشد وبیادشما بیاورم که‌درآتیه ترك‌آن بشود خدا شاهد است بجزخدمت وصداقت و دولتخواهی مفرط وعشق بخدمات دولت ودرستکاری چیزی ازشما نه‌تنها دراین یکسال بلکه از اول نوکری شما الی حال که صدارت اعظم دارید ندیده‌ام نه شنیده‌ام الحمدلله بجزخوبی چیزی نیست که نوشته شود زیاده فرمایش نبودسنه ۱۲۸۹ چهارم شهررمضان پچی ئیل (۱) .

(۱) جلدسوم مرات البلدان ناصری صفحه۱۶۲

بعدازاین تقدیرنامه باین تفصیل میرزا حسینخان هم درکارها چیره شده در ۱۲۹۰ امتیاز انحصار کشیدن راه آهن و ترامموای در تمام ایران بعلاوه انحصار استخراج تمام معادن وامتیاز جنگل ها ـ انحصار آباد کردن کلیهٔ زمین های بایر ـ انحصار حفرقنوات در تمام ایران ـ کندن مجاری آب ـ ساختن شتر گلو و تمام مسائل مربوط بآبیاری ـ ساختن آسیا وکارخانجات ـ امتیاز دایر کردن بانك دولتی ـ امتیاز ساختن هر گونه راه ـ کشیدن خط تلگراف درسرتاسر ایران را به بارون دورویتر انگلیسی واگذار کرد که بقول لرد کرزن بعدازانتشاراین امتیاز «بنظردنیا عجیب ترین امتیازی آمد که دولت تمام منابع ثروت خودرا باجنبی واگذار کند».

بعد ازدادن این امتیاز ملکم خان راوزیرمختارلندن کرده اعلان عزیمت موکب اعلی رابفرنگستان برد.

بطوریکه میرزا حسینخان درنوشتجاتش مدعی است مقصودش از بردن شاه بفرنگستان این بوده که ترقیات اروپا وعقب ماندن ایران را از آن ترقیات بنظر او برساند عاقبت وخیم این سستی وفتور ایران را درشاه ـ راه ترقی بشاه بفهماند باروپائیها ایران را مملکتی زنده وقابل حیات معرفی کند وشاه را به تقلید عثمانیها بقبول عادات و رسوم اروپا آشنا سازد.

در طی این ترجمه احوال خواهیم دید که توقف دوازده ساله در اسلامبول و دوستی با عالی پاشا وسایر وزراء عثمانی چقدر در روح میرزا حسینخان تأثیر کرده و میخواسته است درهمه چیز از آنها تقلید نموده و براثر آنها برود ولی در اصل موضوع اشتباه کرده بوده و آن این است که وضعیت ایران در همه چیز بکلی غیر عثمانی است.

۱) از راست بچپ یحیی خان معتمدالملك برادرمیرزا حسینخان

۲) امامقلی میرزا دولتشاهی عمادالدوله

۳) عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدین شاه

۴) فیروز میرزا فرمانفرما



عکس سفر اول شاه بفرنك

۵)

۶) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار صدراعظم

۷) حسنعلی خان گروسی وزیر فوائد عامه

۸) علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم

۹) سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات

۱۰) میرزا ملکم خان ناظم الملك وزیرمختار ایران درلندن

شرح مسافرت شاه بفرنگستان واحتراماتیکه در آن سفر از معظم‌له شده در سفرنامه شاه وروزنامه‌های ایران واروپا مفصلا نوشته شده است.

در آن سفر شاه باتمام تاجداران و فرماندهان اروپا آشنا شده ودرمیان آنها

دوستانی پیدا کرد که با او درنهایت صمیمیت بودند. ازجریان سیاست دنیا تا حدی باخبر شد - ترقیات محیر العقول اروپارا بچشم دید. اروپائیان فهمیدند که پادشاه ایران غیراز امیر بخارا ومهاراجه هندی است. مردم عثمانی گمان میکردند که سلطان عثمانی نسبت به پادشاه ایران برتری و مهتری دارد مشاهده کردند که سلطان عبدالعزیز خان تا انتهای داردانل از ناصر الدین شاه استقبال کرد و او را در همه جا و همه چیز برخود مقدم داشت.

***

بعد از دادن امتیار کذائی رویتر. وانتشار قواعد و قوانین جدید چندین دسته مخالف که منافعشان بکلی با یکدیگر متفاوت بود بر ضد میرزا حسینخان تشکیل شد بخصوص که او را در تحت نفوذ و تأثیر ملکم خان ومشارالیه‌را باسوابقی که در ترجمه احوالش ذکرشده اورا مرتد وآلت انجام مقاصد دولت انگلیس میدانستند.

دسته‌های مخالف عبارت بود اول از وطن پرستان صمیمی که تجدد در کلیه شئون ورسوم مملکت را رخنه‌ای دراستقلال کشور می پنداشتند - دوم روحانیون قبول عادات ورسوم اروپا را مخالف شریعت تلقی میکردند - سوم حکام ومأمورینی که‌افسار گسیخته و بدون هیچگونه مجازات دست‌اندازی بمال رعیت میکردند وعایدات‌دولت راچپاول‌مینمودند. چهارم‌متفکرینی که پایهٔ عملیات میرزا حسینخان را برروی‌شارلاتانی و بهوا وهوس وجاه طلبی وبی‌ثباتی میدیدند.

- چهارم عمال سیاست خارجی که بصورت حق بجانب برای استقلال ایران دلسوزی میکردند.

- دولت تزاری روس هم که از دادن امتیازات فوق ناراضی بود همهٔ مخالفین را تشویق مینمود.

سردسته مخالفین عبارت بودند از جناب آقای میرزایوسف مستوفی الممالک - میرزا سعید خان‌انصاری مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه - دوستعلیخان معیر الممالک - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه - فیروز میرزا نصرة الدوله - احمد میرزا عضدالدوله -

احمد میرزا معین الدوله- میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله شیرزای - میرزا قهرمان امین لشکر و غیره و غیره .

کنکاش و توطئه شبها در منزل میرزا قهرمان امین لشکر محل فعلی بانك بازرگانی در میدان سپه برپا میشد آتش این مسئله بقدری شعله‌ور گردید که موقع مراجعت شاه از فرنگستان در هنگام ورود بانزلی (۱٤ رجب ۱۲۹۰) مستقبلین بعرض رسانیدند که اگر میرزا حسینخان در رکاب همایون بطهران بیاید شورش عظیم بر پا خواهد شد شاه هم میرزا حسینخان را در رشت گذارده خودش به طهران آمد.

عمدهٔ اعتراض مردم وطن‌پرست خیر خواه راجع بامتیاز رویتر بود آنهم که بخودی خود ملغی گردیده بود چون در امتیاز نامه قید شده بود که اگر تا ششماه بعد از امضای آن کمپانی نتوانست شروع بکار کند امتیاز نامه ملغی است متخصصین اروپا هم برای انجام یك همچو عملیاتی اقلا یکصدو پنجاه ملیون فرانك پول لازم میدیدند ودر آن تاریخ فراهم آوردن این مبلغ در اروپا افسانه بنظر می‌آمد و چون بارون دورویتر موفق بجمع آوری سرمایه نشد دولت انگلیس هم در اینموضوع بیطرفی اختیار نمود لذا امتیاز نامه بخودی خود ملغی شد پس قسمت عمده عدم رضایت مردم مرتفع گردید و مخالفین صورت ظاهر دست از فتنه و فساد کشیدند تا وقتی که کتابچه تنظیمات حسنه منتشر شد.

نظری بوضعیت ممالك مجاور ایران

در این‌ایام بسبب شکست فرانسه از پروس موازنه سیاسی اروپا بهم خورده روسها هم عهد نامه وینه راکان لم‌یکن پنداشته عیسویهای بالکان را برعلیه عثمانی به سر کشی‌وطغیان وامیداشتند ودر عین حال‌ژنرال اغناتی‌یف سفیر کبیر روس دراسلامبول با کمال تر دستی منظرهٔ دلربای اتحاد مسلمانان دنیارا درتحت ریاست عثمانیها از نظر سلطان عبدالعزیز خان گذرانیده و با کلیه آرزوهای خام و مستبدانه سلطان همراهی میکرد تا بجائی که سلطان علنی گفته بود غیراز ژنرال اغناتی‌یف دوستی در دنیاندارد .

انگلیسهاهم بسبب تسلیم شدن‌سلطان عبدالعزیزخان بسیاست ژنرال اغناتیف

تهیه خلع سلطان و روی کار آمدن مدحت پاشاو کمیته موسوم به ژون ترک را امیدیدند.

قریب بیست سال بود که انگلیسها از اوضاع آسیای مرکزی بی اطلاع بودند یك وقت بیدار شدند که روسها دشت قیرقیز را تصرف کرده امارت خوقند را مطیع خود ساخته به امارت خیوه قشون فرستاده به بخارا و حدود افغانستان رسیده‌اند.

ورود روسها به بخارا انگلیسها را بوحشت انداخت از یك طرف با روسهامشغول مذاکره گردیدند که از راه دوستی با آنها نزدیك شوند و با آنها قراری بگذارند که این تجاوزات واین پیش آمدها بسمت هندوستان حدودمعینی داشته باشدازطرف دیگر برای ترساندن روسهامشغول اقدامات شدند که یك جبهه متحدی از انگلیس وایران وعثمانی وافغانستان درمقابل هجوم روسها تشکیل بدهند.

رالنسون سیاست مدار معروف انگلیس میگوید با معرفی واصرار دولت انگلیس میرزا حسینخان بصدارت ایران رسید

پس از نشستن بمسند صدارت بلافاصله ملکم خانرا از اسلامبول احضار کرده مستشار صدارت عظمی تعیین نمود مشارالیه هم با مواضعه انگلیسها بشاه و میرزا حسینخان چنین حالی کرد که روسها دارند نزدیك میشوند عنقریب بساط شاهنشاهی ایران بر چیده خواهد شد.

راه تجارت و جای امن فقط در داخل انگلیس است اگر ایران خود را بلا- شرط بدامن آندولت اندازد مملکت شاهنشاهی برای همیشه باقی میماند واز تجاوزات دولت روس مصون خواهد بود. (۱)

در موقع تعیین میرزا حسینخان بصدارت انگلیسها برای چهار فقره از تقاضاهای خودشان از او قول گرفتند اول قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان دوم قبول حکمیت مأمورانگلیس راجع به حدود سیستان، سوم دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر ایران به بارون ژولیوس دو رویتر، چهارم بردن ناصرالدین شاه بلندن برای دیدن جلال

(۱) به کلیات ملکم مراجعه شود

وعظمت امپراطوری انگلیس. صدراعظم دست نشانده هم هر چهار فقره را موافق دلخواه آنها انجام داد.

راجع به حدود بلوچستان هر چه میرزا معصوم خان انصاری کمیسر ایران بوزارت امور خارجه نوشت و تلگراف کرد که کیچ و تمپ و بلیده و جالق و ندك و مند و کوهك واسپندار و پیشین سرباز ودشت و باهو مطابق اسناد ثابته که دردست‌داریم همیشه متعلق بایران بوده و هست و چابهار وطیس و کوادر بنادر مسلم ایران‌اند که کلداسمیت نماینده انگلیس میخواهد آنها بخان کلات واگذار شود کسی گوش نداد و میرزا حسینخان توسط کلداسمیت بمیرزا معصوم خان تلگراف کرد که «موافق رضای مأمور انگلیس عمل‌نمائید» « انبوخته ۹۷ر۱۵۳ (۱) »

مدت زمامداری میرزا حسینخان قریب ده سال طول کشید دردو ثلث اول این مدت از روی عقیده وایمان باسیاست انگلیس موافق بود و هر تقاضائی که‌دولت‌انگلیس داشت با خلوص نیت آن را قبول میکرد وانجام میداد.

لارد کرزن دشمن خونی ایران میگوید شوق و ذوق برای دوستی با انگلیس صمیمیت ووفا داری نسبت بدولت انگلیس هیچوقت باین درجه در ایران بالا نگرفته بود که در زمان‌میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت.

در زمانی که این نمایشهای سیاسی درایران برای ترساندن روسها داده‌میشد انگلیسها بطور خیلی محرمانه با روسها راجع بآسیای وسطی و ایران مشغول مذاکره بودند مقصود انگلیسها ازاین مذاکرات ونمایشات این بود که روسها از افغانستان‌صرف نظر کنند هر گاه این تقاضا مورد قبول واقع شود دولت انگلیس حاضر خواهد بود پیشرفت روسها را در ممالك آسیای مرکزی که عبارت از خیوه و بخارا وممالك مجاور آنها تا سرحدات افغانستان باشد مخالفت نکند.

---

(۱) به کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملك ساسانی رجوع نمائید

این مذاکرات ومکاتبات بین لندن و پطرزبوغ قریب چهار سال طول کشید همینکه پرنس کورچاکوف صدراعظم روس به تقاضای انگلیس روی خوش نشان داد در همان زمانی که شاه وصدراعظمش در لندن مشغول عیش و تفریح بودند قرار دادی بین ارل گرانویل صدر اعظم انگلیس و پرنس کور چاکف صدر اعظم روس بامضا رسید.

دراین قرار داد صدر اعظم روسیه صریحاً تعهد میکرد که دولت امپراطوری روسیه افغانستان را بکلی از دایره عملیات خود خارج میداند وقشونی را که به خیوه فرستاده بعد از تنبیه‌خان خیوه مراجعت خواهند داد.

حقوق دولتین در ممالك آسیای مرکزی که برضایت طرفین تعیین گردید آنوقت مسلم شد که تمام این نمایشات سیاسی برای ترساندن روسها بوده که پیشنهاد دولت‌انگلیس را قبول کنند. مقصود که‌انجام‌شد وعده‌های مساعدت مادی ومعنوی دولت انگلیس با‌یران، ایجاد دوستی‌ویگانگی بین ایران وعثمانی، رفع اختلافات باافغانستان امتیاز بالا بلند رویتر همه در مقابل قرارداد گرانویل کورچاکوف از بین رفت.

بعد ازاین معاهده دیگر انگلیسها بایران اهمیت نمیدادند و بمیرزا حسین خان اعتنا نمیکردند او هم در همان ایامی که در لندن بود دریافت که دولت انگلیس با روسها در حل مسائل ایران کنار آمده است لذا از ارل گرانویل در اینموضوع سؤالات کرد او هم جوابهای سر بالا داد. زیرا دولت ایران حکمیت کلد اسمیت را راجع به‌ بلوچستان که خود دولت انگلیس محرك ادعای‌خان کلات شده بود قبول کرده بود ونیز حکمیت دولت انگلیس را درموضوع ادعای امیر شیر علی خان به سیستان که محرك اصلی خود دولت انگلیس بود پذیرفته بود امتیاز بالا بلند رویتر که کلیه منابع ثروت ایران یکجا تسلیم یکی از اتباع انگلیس شده بود دولت ایران امضا کرده بود.

اما دولت انگلیس در برابر اینهمه صمیمیت و خدمتگذاری باز از همان سیاست کهنه پوسیده که عبارت از ضعیف کردن ایران بانواع واقسام مختلف باشد دست بر نداشتند.

بازهم در گزارشهای رسمی‌مینوشتند که‌ایران‌ضعیف‌برای‌نگاهداری‌هندوستان بهتر از یك ایران نیرومند قوی است چون مقصود نهائی‌ما حفظ وصیانت‌حدودهندوستان میباشد در اینصورت بهترین سیاست ما این خواهد بود که کشور ایران را در حال ضعف وتوحش و بربریت بگذاریم وسیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم.

در دنباله همین سیاست باز هم امیر شیرعلی خان را محرك میشدند که به سیستان دست اندازی کند، بخان کلات اشاره میشد که به بلوچستان‌تخطی نماید. شیوخ سواحل خلیج فارس‌رامشوق میشدند که دم‌از خود سری بزنند‌بدولت‌عثمانی اشاره میشد که بسرحدات غربی ایران دست اندازی کند، تراکمه را مشوق میشدند که نواحی خراسان را غارت نمایند.

باری چندی بعداز امضای قرار داد گرانویل کرچاکف‌روسها مجدداً به‌تجاوزات در آسیای مرکزی افزودند قشوق روس خیوه را برای همیشه جزو امپراطوری روس نمود همینکه متن معاهده دولت روس با خان خیوه در روزنامهای لندن انتشار یافت صدای انگلیسها درآمد (۱۲۹۰) ومتوجه شدند که از روسها فریب خورده‌اند و بی‌جهة شاه و صدر اعظمش را از خود رنجانده‌اند فوراً در صدد بر آمدند از شاه تحبیب کنند واز میرزا حسینخان حمایت نمایند‌این بود که میرزا حسینخان دوباره وزیر امورخارجه شد و اختیارات امور قشونی با القاب و عناوین سابق در حق او بر قرار گردید. ملکه ویکتوریا یك شمایل خود را درقاب بسیار زیبائی برسم یادگار برای ناصر الدین شاه فرستاد (۱۲۹۱)

در این تاریخ حقیقة انگلیسها از تجاوزات روس در آسیای مرکزی متوحش شده بودند ومیکوشیدند بهر وسیله که بدست آرند از روسها جلوگیری کنند ایران باز طرف توجه قرار گرفت چون اعتماد دولت انگلیس بقول و قرار روسها متزلزل شده بود و علانیه میدیدند که هر روز روسها از قرارداد گرانویل کرچاکف تجاوز مینمایند مکرر به عملیات خلاف قرار داد مزبور اعتراض کردند اما پرنس کرچاکوف صدراعظم

روس هر دفعه به پروتست آنها جواب سربالا داد.

«اینك میتوان دریافت چگونه میرزا حسین خان باین سرعت صدر اعظم ایران شد با چه وسائلی اختیارات تامه بدست آورد با چه جرئتی حکمیت کلداسمیت را راجع به بلوچستان وسیستان قبول نمود با چه نیتی این امتیاز عجیب و غریب را بیکی از اتباع انگلیس واگذار کرد وباچه منظوری شاه را بلندن برد» (۱)

چطور با سرزمین خورد ودوباره بلند شد وچرا در آخر زمامداری با روسها ساخت وفیروزه وآخال وماوراء خزر را بروسها واگذار نمود.

مراجعت ناصرالدین شاه از سفر اول فرنك مصادف با این ایام بود که میرزا حسینخان‌را دررشت گذاشته وبه پای تخت آمد. درتهران با کمال تدبیر دهان سردسته‌های مخالفین را باقسام مختلف بسته وازهریك بفراخور حالشان دلجوئی کرده بصدور دستخط مرحمت آمیز ورجوع شغل ودادن انعام ولقب وخلعت ونشان وغیره ساکتشان کرد.

ازجناب حاج ملاعلی کنی مجتهد متنفذ پای‌تخت شاه دیدن کرد- بمستوفی-الممالك که مدتی قهر کرده بود نوشت که «وجود جناب آقا درب خانه دولت لازم است ازآمدن ایشان کمال خرمی وخوشحالی مارا دست داد.

فیروز میرزا نصرة‌الدوله وزیر جنك‌شد - میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك عهده‌دار نیابت تولیت آستانهٔ رضوی گردید - باعتضادالسلطنه یك ثوب سرداری تن‌پوش خلعت مرحمت شد- امین لشکر به لقب جنابی‌مفتخر گردید.

یکماه بعد ازورود شاه به‌طهران میرزا حسینخان به پای تخت احضار گردیده وزیر امورخارجه شد اینك برای روشن ساختن این‌وقایع ودریافت‌کلیه این اوضاع‌واحوال لازم است مراسله‌ای‌را که‌میرزا حسینخان وزیرامورخارجه بخط خود به ملکم‌خان وزیر مختارایران درلندن نوشته‌است درج نمائیم.

---

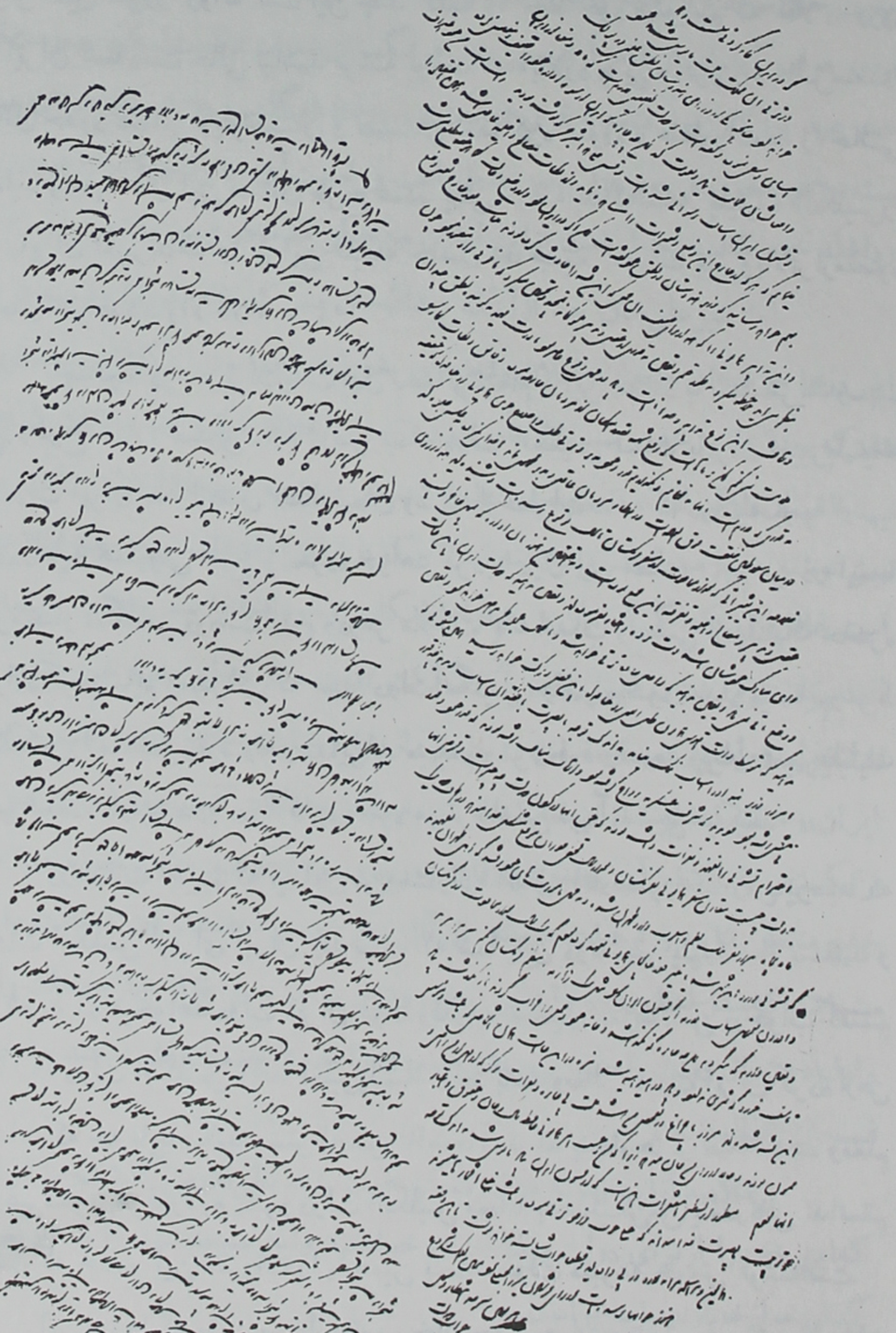
(۱) اقتباس ازجلد سوم تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمودمحمود.

نامهٔ میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر امورخارجه به ملکم خان ناظم الملک وزیر مختار ایران در لندن سوم جمادی الاول ۱۲۹۱



بقیه درصفحه بعد

بقیه نامه از صفحه قبل



پاکت مورخه ۲۷ ربیع‌الاول گذشته شما درنمره ۶ دیروز رسید چون چاپار سفارت انگلیس همین امروز روانه است این چند کلمه را بخط خود مینویسم که اقلا در ورود پست ایران شما دست خالی نباشید نوشته بودید که «بالارد در بی مکرر درمجالس متعدده درمسائل حدود عثمانی و بلوچستان و سیستان مذاکره نموده و منظورات ما را حالی کرده‌اید و بجهة حل این مسائل طرح عمده پیش گرفته‌اید که اساس پلیتیک انگلیس را نسبت بایران تغییر بدهد و اگر این نتیجه حاصل شد جمیع امورات بهتر و بالاتر ازمقصود ما حاصل خواهدشد والا فلا»

چنانچه درتحریرات پست قبل بشما نوشته‌ام دراین اعتقاد با شما شریک وسهیم میباشم وطرح شمارا تصدیق دارم درصورتیکه دولت انگلیس نسبت بایران تغییر پلیتیک بدهد دولت ایران بعد ازفضل خدا بهمان وسیله ازخطرات عمده که درآتیه بجهة او مهیا میشود درسایهٔ همایونی فارغ وآسوده خواهد گردید ذیل این مطلب راهم من در اینجا با وزیرمختار انگلیس دردست دارم ودرهر ملاقات یك اسباب وحشتی از پلیتیك حاضره هم جوارن کرمینمایم ومضراتی که بجهة دولت انگلیس حاضر میشود تعداد مینمایم وشرط بقای کلکته را منحصر بقوه وقدرت ایران میکنم وشرط قوه وقدرت ایران تغییر پلیتیك انگلیس نسبت باومیشمارم ودرا کثری خود مسترطامسن قویاً تصدیق میکند.

درملاقات اخیره که فیمابین من ومشارالیه اتفاق افتاد بطور جد ازمن پرسید که حالا دولت انگلیس ازبرای ایران چه بکند که شما یقین درتغییر پلیتیك او بنمائید و مطمئن شوید که میخواهد دولت ایران قوت وقدرت تحصیل نماید. من درجواب گفتم بعد ازآنکه دولت انگلیس واقعاً تغییر پلیتیك داده باشد وطالب قدرت ایران گردد ازمن بهترمیداند که چه باید بکند مسترطامسن تااینجا آمد که پنجاه هزار تفنك بدهد ومعلم قشونی وغیرقشونی هرقدرلازم بشود دولت انگلیس مجاناً بدهدلیکن من اینقدرکافی ندانستم یقین است که جمیع این مقررات را با همین پست بدولت متبوعه خودش نوشته‌است.

این روزها که مابین سرداریعقوب خان حاکم‌هرات وپدرش امیرشیرعلیخان ازبابت ولیعهدی عبدالله‌خان پسر کوچك مشارالیه آثار برودت ونقار ظاهرشد وزیرمختار

وحشت کرده بود که شاید دولت علیه ایران ظاهراً یا باطناً تحریك و تشویق از سردار یعقوب خان نماید ویا آنکه درظهور مخاصمه آشکارا بسردار مشارالیه تقویت وحمایت کند. من در جواب گفتم ایران ظاهراً از بعضی دول فرنگستان ضعیف تراست لیکن دردرست قولی و حسن عهد ازاکثر دول متمدنه قوی تراست وبا دولت انگلیس درباره افغانستان عهدی بسته درعهد خودباقی وبرقول خود صادق است و امنیت آن ها را جهة حفظ امنیت حدود وداخله خود طالب ومایل است ازاین اعلان من خیلی مشعوف ومسرورشد.

اما شیرعلی خان بعد ازآنکه عبدالله خان پسر کوچك خودرا ولیعهد قرار داد اینروزها عریضه‌ای مشعر براعلان ولیعهدی بخاکپای همایونی نگاشته وسیدنورمحمد شاه که بجهة تعیین حدود سیستان مأموربود ودر دارالخلافه مکرراورا ملاقات کرده بودید درافغانستان دارای لقب ومنصب صدراعظمی شده مهری شبیه بمهرصدارت من کنده وکاغذی بمن نوشته ومرا صدراعظم میدانسته است و گویا ازاین وقوعات بهیچوجه اطلاع نداشته است غافل ازاینکه اگرآسمان و دنیاواهل انگلیس وخودافغانها سعی واهتمام مینمایند که افغانستان ترقی نموده امیر ورئیس آن مملکت تعیین صدر اعظم بجهة خود نماید جمعی دولتخواه وملت پرست وبیغرض وبی طمع وازدنیا وپلیتیك مطلع وبصیرجمع میشوند در ایران درحالتیکه شاهنشاه آن مملکت با آنهمه عظمت وجلالات که بتصور احدی نمی آمد در فرنگستان با سلاطین آن سامان ملاقات نموده و معاودت میفرمود و جمیع دنیا با چهار چشم منتظر نتایج و ترقیات حاصله از آن سفر بودند شاهنشاه آن مملکت را مجبور مینمایند که صدر اعظم خود را تغییر بدهد وعزل نماید و درانظار خارجه ملت را وحشی واولیاء ورجال دولت راجسور وبی عقل ودولت را جبون وضعیف قلم بدهند وثابت نمایند فسبحان الله العظیم !

خلاصه ازاین زمینه هرقدرممکن است باید بطی الارض گذشت وسزای اشخاصی که این خفت را ازبرای دولت وملت ایران خواستند واین صفحه سیاه را در تاریخ ایران گذاردند ازخداوند بایدخواست.

نوشته بودید «دولت انگلیس حاضرشده است که دولت ایران را بهرقسم ممکن

است تقویت نماید ازتقویت پولی وامداد مادی ازبرای استحکام سرحدات وترتیب لشکر وبخصوص ضمانت تمامیت ایران باتفاق کل دول فرنگستان لیکن ما باید خودرا قابل وطالب این همه تقویت ها قراربدهیم اخباروارده ازایران وتغییراتی که هر روز در وضع مشاهده میشود وضعی که در ادارهٔ امور مشهود میگردد باز باعث یأس انگلیسها خواهد گردید وباعتقاد سابق خود که درایران کار کردنی نیست وباید ازترقی آن مملکت وملت مأیوس شد عود خواهد کرد چنانچه یکی ازوزرای هندوستان نطق علنی درپلیتیک آسیای وسطی نموده و گفته است دولت انگلیس لازم است که مآلا و معناً از ایران و افغانستان حمایت نماید وتقویت کند لیکن چه چاره که ایران ازسوء اداره خودرا ضعیف و مفلس کرده وقشون ایران اسباب رسوائی شده است وقس علیهذا».

شرحی که نوشته بودید راست استمن خوداعتراف مینمایم که هر کهازخارج این وضع وتغییرات رامشاهده نماید وازنکات ومصالح داخله غافل باشد همین اعتقاد را بهم میرساند که وزیرهندوستان درنطق خود گفته است.

لیکن اگردرایران بود وازوضع وحالت کما هوحقه مطلع میشد و این تدبیر همایونی راکه همه ازبرای ضعف آن جمعی که اینفتنه را حادث کرده بودند میباشد ودر خارج تغییروضع بنظرمی آیدملاحظه میکردبطور حتم ویقین بقدری ازعقلوتدبیرملوکانه تمجید وتحسین میکرد که مافوقی برآن متصور نبودچون دریافت این نوع تدابیروجدانی است وباید درمحل وقوع حاضر بود تا درست فهمید بگویندهٔنطق چندان ملامت نمیکنم لیکن برماهاست که رفع شبهه بقدرامکان ازمردمانخارجه نموده دقایق ونکاتکاررابقدری که لازماست بآنها بفهمانیم ونگذاریم قدروجود مدبر وترقی طلب واصلاح جویهمایونی که حقیقتاًدرمیانسلاطین خلقتفوقالعاده است درانظار مردمان عاقل ومدبرمجهول بماند یاخدای نکرده بعکس جلوه کند.

خلاصه این تغییراتی که بعد ازمعاودت ازسفرفرنگستان تابحال بوقوعرسیده است وشنیدهایدهمه ازروی عقل وتدبیر ومصالحداخله وتفرقه این جمع بوده استوباعتقاد من هنوز بآن اراده که بمیل خاطر وپسند رأی مبارك خودشان بوده دست نزده و اختیار

نفرموده‌اند ویقین بدانید که دولت ایران باین حالت ووضع باقی نمی ماند ویقین بدانید که داخل جاده ترقی خواهد شد و با کمال عجله طی مراحل خواهد نمود ویقین بدانید که بتوسط ذات اقدس همایون باین فیض وبرکت خواهد رسید همین قشونی که امروز وزیرهندوستان اورا اسباب ننك می‌نامد باندك توجه با فقدان اسباب دیدید چقدر پیش رفته بود ودیدید که‌شرف‌عسگریه‌رواج گرفته‌بود وارباب مناصب رفته بودند که قدرخود وقدراحترام‌قشونی‌را بفهمند ونفرات دانسته بودند که حق آنها در گردن دولت چه چیز است وقرض آنها بدولت چیست .

مقارن سفر همایون بفرنگستان وبعد ازسال قحطی ودرآن موقع مشکل خدا میداند درظرف یکماه پنجاه هزارنفربیك نظم واسلوب وارد طهران شده وبمحل های مأموریت خودرفتند که اهل طهران نفهمیدند که قشونی وارد این شهرشده یا خیر و در خاکپای همایون تعهد کرده بودم که یکسال بعد ازمعاودت ازفرنگستان وآوردن بعضی اسباب لازم دیگرقشون ایران مثل یك (آرمه) منظم فرنگستان نکنم سر مرا ببرند و یقین دارم که میکردم لیکن چه چاره نگذاشتند و خانه خود وجمعی را خراب کردند . باز بگذشته نباید تأسف خورد که ثمری ندارد و باید در امیدآتیه شد مزه در اینجاست همان اشخاصی که باعث ومؤسس این فتنه شده‌اند امروز با چراغ در تفحص من هستند ملت بیچاره ونفرات نوکر که ازاول ازمن راضی وممنون بودند وحالا ازبرای من جان میدهند زیرا که برحسب امر همایونی حافظ مال وجان وحقوق واعتبارآنها بودم.

منظور ازتسطیر این فقرات این است که از قشون ایران نباید مأیوس شد باندك توجه تربیت و بابصیرت خدامیداند که خیلی خوب وزودترقی نموده وباعث‌خیلی افتخارها میشوند .

در فقرهٔ رویتر والله آنچه شما میدانید من هم میدانم ویقین داشتم که عجله در داینفقره مایه ضرراست‌واگرما نخواهیم هم که‌عمل سربگیرد باز بایست سکوت‌وتقویت ظاهری بنمائیم اوخود ازعهده نمی‌توانست برآید وجمیع تقصیرات بگردن خوداو وارد بود لیکن آنچه شد وآنچه کردیم مجبوربودیم و از بابت اکل میته بود چون حضور

نداشتید ودر مملکت منظم و با مردمان تربیت شده ومعقول دره‌راوده هستید نمی‌توانید تصور نمود که این اشخاص متدین ماچه قسم اذهان علما وملت ومردم را مسموم نموده بودند و وزیر امور خارجه سابق ما (میرزا سعیدخان انصاری) که خداوند سزایش را بدهد چه جور ترجمه های جعلی ودروغ ازقرار نامه ساخته وبه مجتهدین داده بود مثلا نوشته بود عبورراه آهن ازشاهزاده عبدالعظیم میشود بقعه مطهر ومقابر مسلمین را باید خراب کرد وقس علیهذا معلوم است جناب حاجی ملاعلی که این فقره را بشنوند چه خواهند گفت.

خلاصه آنچه شده است اگر درخارج بنظرها درست نمی‌آید لیکن بجهة داخله واجب ولازم بودچون دستی ازدور بر آتش دارید این است که گاهی درلباس پخته‌مارا ملامت میکنید خلاصه اعتقادمن این است که رویتر نبایدکاملا مأیوس گردد و بقدری هم نباید امیدوار نمود که اسلحه تازه‌ای بدست اوبیاید.

نوشتنی خیلی دارم لیکن ازشب مدتی گذشته است وهزارخیال دیگر در مغز دارم وخسته‌شده‌ام تتمه انشاءالله درپست آینده مینویسم.

ازوزارت خارجه میرزاحسینخان چندماهی بیش نگذشته بود که شاه برای اجتماع ضدین چندین نفر از مخالفین را باتفاق میرزا حسینخان برای اداره کردن کلیه امور ملکیه انتخاب و هیئت مجتمعه را وزرای دربار اعظم نامیده و بهمین مضمون مهر کندند یکماه بعدشاه کلیه امورقشون ایران‌را بعلاوه منصب وزارت امورخارجه بعهده جناب حاجی میرزاحسین‌خان موکول واو را مجدداً ملقب به‌سپهسالار اعظم فرموده ویك قبضه شمشیر مرصع باومرحمت کردند.

در۱۲۹۲ انتظام مملکت خراسان ومملکت فارس‌را بعهده او واگذارفرمودند در همین ایام کتابچه (تنظیمات حسنه دولت‌علیه وممالك محروسه ایران)منتشرشد (۱).

کتابچه مزبور در۴۷ ماده تنظیم شده بود از ماده یك تا پانزده ترتیب وصول مالیات وجلوگیری ازاجحافات مالیاتی وسرخط و ممیزی وتخفیف وغیره است.

(۱) یکی ازرسائل ملکم خان راجع به تنظیمات است

از ماده ۱۶ تا ۲۸ ترتیب سربازگیری و قرعه عسکری- خدمت تحت‌السلاح- خدمت ردیف - کمك خرج سرباز- محاکمات عسکری- وضعیت ایلات مستخدم دولت وغیره‌است.

مواد ۲۹ و ۳۰ ترتیب تشکیل مجلس تنظیمات و تکالیف حاکم ومجلس راجع بمرافعات شرعیه است.

ماده ۳۱ قانون سرشماری ممالك محروسه ایران است.

مواد ۳۲ تا ۳۴ تکالیف حکام راجع به تعقیب اسرا و فراری و غـرامت امـوال مسروقه است.

۳۵ و ۳۶ تنظیف شهرها ودهات وکلیه وظایف شهرداریهاست.

ماده ۳۷ ترتیب گمرك مال التجاره تبعه داخله‌است.

مواد ۲۸ تا ۴۲ ترتیب پرداخت مستمریات ووظایف است.

۴۳ قانون موقوفات است.

۴۴ تعمیر رباطات وجاده‌هاست.

۴۵ تا ۴۷ ترتیب دریافت اقساط مالیاتی وتحویلداری وغیره‌است.

پس از انتشار کتابچه مزبور بازهم صدای مخالفین بلند شد و مشغول دسیسه شدند این بود که شاه فیروزمیرزا نصرة الدوله را لقب فرمانفرمائی داد، محمد رحیمخان علاء الدوله را بریاست قشون آزربایجان فرستاده ولقب امیرنظامی‌مرحمت فرموده میرزا سعید خان‌انصاری مؤتمن‌الملك را متولیباشی خراسان کرد وبـرای استحکام‌کار میـرزا حسینخان ایندفعه هم شاه دستخط ذیل را بافتخار اوصادرفرمود.

«جناب سپهسالار اعظم‌اختصاص شخص شما بمقامات خدمت ما واینطورروابط معنویه که بحسن صداقت و دولتخواهی خود در نزد مـا حاصل کرده‌اید سزاوار علائم مخصوص است که بالانحصار مایهٔ امتیاز آنجناب میشود دو قطعه طغرای‌مکلل بالماس که باسم همایون ماست برای وضع آن درروی شانه و تزئین لبـاس نیم رسمی خود را بآن طغراها مرحمت کردیم که این نشانه لطف وعنایت ما منحصراً مایهٔ امتیاز وافتخـار

آنجناب بوده همیشه توجهات ما را نسبت بخود یاد آوری کند شهر رمضان بارس ئیل ۱۲۹۰ (۱)

سفر دوم ناصر الدین شاه بفرنك

در فروردین ۱۲۹۵ هجری قمری هنگامیکه جنك روس وعثمانی بشدت رسیده بود میرزا حسینخان برای دفعه دوم شاه را بفرنگستان برد در مرآت البلدان جلدسوم نوشته شده «هنگام عبور موکب همایون از روسیه چون وضع سوارهٔ قزاق روس خیلی مطبوع طبع مبارك افتاد اراده فرمودند یك قسمتی از سوارهٔ ایران بوضع قزاق مرتب و متشکل شود وازامپراطور روس خواهش کردند که صاحب منصب ومشاقی بایران بفرستند پس ازورود مشارالیه بایران جمعی ازسواره مهاجر باوسپرده‌شده»

«هم درآن سفر از امپراطور اطریش چند نفر صاحب منصب نظامی خواستند بجهة تکمیل وضع قشون ایران وتبدیل آنها از وضع قدیم بوضع جدید دولت اطریش هم چهارده نفر صاحب منصب بایران فرستاد ومقرر شد که چند فوج برای نمونه بآنها بسپارند و اسلحه که در فرنگستان از توپ و تفنگ جدیدالاختراع خریده بودند بآنها بدهند.» (۱)

کنت دو مونت فرت را نیزاز اطریش برای تشکیلات نظمیه‌وامنیه واحتساب بایران آوردند ، دایر شدن چراغ برق و چراغ گاز هم در ایران یادگار سفردوم شاه به فرنگستان است.

محال قطور که عبارت از سی‌ونه قریه وجزء ولایت خوی بود وسی و سه سال بود که عثمانیها درموقع فتنه سالار غصب کرده بودند بموجب شصتمین ماده‌عهد نامه‌برلن بایران پس دادند ولی اینکار برایشان بسیار گران آمد و این مسئله در دل سلطان عقده‌ای شده بود در این ایام باتفاق انگلیسها فتنه شیخ عبیداله را در آذربایجان بر پا کردند. (۲)

(۱) مرآت‌البلدان جلدسوم

(۲) قسمتی ازمحال قطورهنوزدرتصرف عثمانیها باقی‌است

در این ایام میرزا حسین خان بواسطه چشم پوشی از حقوق مسلمه ایران در آخال و ماوراءِ خزر و کوك تپه و دشت ترکمان با روسها سازش کرده بود شاه او را معزول کرده

عزیزاله میرزا ظفرالسلطنه‌وزیر جنك سابق در روز یکشنبه ۹فروردین۱۳۰۹ شمسی برای نگارنده حکایت کرد «من درفوج اطریش نایب سرهنگ و مأمور باغ و منزل میرزا حسینخان سپهسالار بودم همینجائی که حالیه مجلس شورای ملی است یك روز میرزا علی خان منشی حضور (امین‌الدوله) دستخط معزولی سپهسالار راآوردناصر-الدین شاه خود او را مأمور کرده بود که آنجا به‌نشیند ونگذارد که سپهسالار اقداماتی بکند یا کسی او را ملاقات نماید وخیال داشتند او را بقتل برسانند چند دقیقه بعد از آمدن امین الدوله زینا ویف سفیر روس فرستاد که میخواهد بملاقات سپهسالار بیاید میرزا حسینخان گفت که من دیگر اختیار پذیرائی ندارم اختیار با امین الدوله است امین‌الدوله گفت بیاید وملاقات درحضور من باشد سفیر روس که آمد من حاضر بودم‌با حضور امین‌الدوله ملاقات کردند معلوم‌است حرف محرمانه‌ای نتوانستندبزنند سفیرروس از آنجا که بیرون رفت تقاضای ملاقات وزیر امورخارجه را کرد چون شاه بعد از صدور دستخط عزل سپهسالار دستخط کرده‌بود که تاتعیین وزیرامورخارجه جدیدکارهای‌وزارت خارجه را خودم عهده دارخواهم بود سفیر روس را نیزخودش پذیرفت‌درآن ملاقات‌سفیر روس بشاه گفته بود که ما نمیدانیم میرزا حسینخان نوکرخوب شما بود یا نوکر بد و آیا شماازاوراضی هستید یانه ودرباره‌اوچه میخواهید بکنیدولی‌من فقط بخاطراعلیحضرت همایونی می‌آورم که میرزا حسینخان ازدولت روس دارای نشان خیلی بزرگی‌است.

پس ازاین ملاقات ازخیال کشتن میرزا حسینخان درگذشتند وقرارشد خودش بحضورشاه رود ومهرهای‌سپهسالاری‌ووزارت امورخارجه‌راتسلیم کند وقتیکه‌مهرها رابشاه میداد قسم خورد که من نسبت به مملکت وشاه خیانتی نکرده‌ام واین مهرها را هرگز بر خلاف مصالح شاه و مملکت استعمال ننموده‌ام شاه امر کرد که بقزوین برود و در آنجا باشد.»

چند هفته بعد از ورود میرزا حسین خان بقزوین شاه دستخط کرد که برای خاموش کردن فتنه شیخ عبیداله بآذربایجان برود بلکه در آن گیرودار کشته شود وقتیکه آنجا رسید بسبب اختلافاتی که بین اتباع شیخ افتاده غائله تمام شده بود هنگامیکه به طهران مراجعت کرد خبر قتل امپراطورروس رسید شاه هم اورا برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تهنیت جلوس الکساندر سوم بروسیه فرستاد،

در آن سفر روسها بجهة خدماتی که بآنها درواگذاردن آخال وتأسیس قزاقخانه کرده بود بمیرزا حسین خان خیلی احترام گذاشتند من جمله امپراطورروس بدست خود نشانی را که در گردن داشت بگردن مشارالیه انداخت وقتیکه به طهران مراجعت کرد شاه کاملا ازاومظنون شده ونمیخواست که درطهران باشد لذا اورا والی ونایب التولیه خراسان فرمود. معروف است مرحوم حاجی میرزا صفا که شمه‌ای از ترجمه احوالش در فوق نوشته شدکلیه سرنوشت میرزا حسینخان را پیش بینی کرده وخبرداده بود که در خراسان وفات خواهد کرد این بود که بمحض رسیدن به مشهد برای خود مقبره ساخت و هر روز تأکید میکرد که زود تمامش کنند که عنقریب رفتنی است چندی بعد مختصر کسالتی پیدا کرد طبیبش میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباءِ کرمانی بود درروز ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۸ قمری درمشهد مقدس درسن پنجاه وهفت سالگی وفات یافت ومعروف شد که بامر شاه مسمومش کرده‌اند.

روزیکه برای اجازه مرخصی بحضوررفت شاه فرمود چرا موضوع نیم دانك بهارستان ومسجدرا تمام نمیکنی میرزا حسین خان عرض کرد پس ازمراجعت انشاءاله تمام خواهم کرد.

وقتیکه ازحضور بیرون آمد شاه فرمود مردیکه خیال میکند تا آخردنیا زنده خواهد ماند ازاین جمله معلوم میشود شاه ازهمان موقع خیال تلف کردن میرزاحسینخان را داشته‌است.

دراینجا لازم است که موضوع نیم دانك بهارستان ومسجد توضیح داده شود:
باغ بهارستان وزمین‌های مجاور آن‌را حاجی علی خان اعتمادالسلطنه ازمحمد حسن‌خان



سفارت میرزا حسینخان بروسیه

سردار ایروانی به‌مبلغ هشت هزار تومان خریداری کرده و آنجا منزل داشت در سال ۱۲۸۰ یك مرتبه سه دانك و یکمرتبه دودانك و نیم آنرا نزد پاشا خان امین‌الملك گرو گذارده بود در ۱۲۸۵ حاجی علی‌خان وفات کرد و آنجا بدست ورثه افتاد در ۱۲۸۹ پاشا خان

قسمتی را که گرو گرفته بود بمیرزا حسین خان فروخت اما مشارالیه بر خلاف قباله واگذاری پاشا خان هر شش دانك را تصرف کرده قصر بهارستان ومسجد سپهسالار را بنا کرد عبدالعلی خان ادیب‌الملك پسر بزرك حاجی علی خان وسایر وارث بناصرالدین شاه مکرر عریضه نوشته تقاضای قیمت نیم دانك مشاع اززمین باغ بهارستان ومسجد را رانموده بودند (۱) درموقع‌مرخصی که این سؤالوجواب بین‌شاه و میرزاحسین‌خان رد و بدل شدنظر بهمین مذاکرات بود وپس ازآن تاریخ اشخاص آگـاه ومتقی از ادای نماز در این دو محل پر هیز میکردند وبعد ازفوت میرزا حسینخان این‌موضوع بهمان‌ترتیب تا کنون مانده است .

انتقادات

جمعی اورا سبب آن امتیاز کذائی رویتر درتحت تأثیرات و نفوذ کامل ملکم خان و خدمتگذار صمیمی دولت انگلیس میدانستند . گروهی سبب واگـذاری حقوق مسلمه ایران بروسها در آخال و ماوراء خزر و کوك تپه و دشت تـرکمان اورا لـعنت میفرستادند .

شرذمه‌ای با اومخالفت میکردند زیرا برای هرچیزی ظاهراًقانونی‌تنظیم کرده و میخواست اختیاراتشان را محدود کند وبخود اختصاص دهد. برخی که حرفشان‌مردم پسند تربود میگفتند پای اروپائیان را بایران اوباز کرد وهربلائی که درآینده برسرما بیاید ازاین راه خواهدآمد .

جماعتی میگفتند عیب بزرگش این است که بسیار دروغگوست مثـلا بفلان آدم میگفت که شما برای حکومت فارس بسیار مناسب هستید ودر فکر اینکار برای شما هستم آنوقت‌شش ماه میگذشت بدون‌آنکه دقیقه باین خیال افتاده باشد یاهرگز چنین خیالی داشته باشد آن بیچاره ازآن دقیقه که‌آن حرف را شنیده بود خودش را حـاکم فارس میدانست .

گروهی‌تمام‌کارهای اورابشارلاتانی‌وتظاهر وشیادی‌حمل میکردندوبه‌صمیمیت ولیاقت اوبهیچوجه معتقد نبودند، عیب بزرگی که از او میگرفتند این بود که با امارد

---

۱ آرشیو مجلس‌شورایملی

سروکاربسیار دارد و آنها را بی‌اختیار درادارات دولتی ترقی میدهد چنانچه چندتن‌ازاین طبقه‌آنهائی که طرف توجه ومنظورنظربودند بوزارت وامارت وسفارت رسیدند واینکاردر آن زمان بسیار قبیح ونادربود .

جمعی دیگرکلیه کار های اورا تقلید ازعثمانیها میدانستند مثلا میگفتند سپهسالاری ازمختصات‌صدور عثمانی است که‌اوهم به‌آنهاتقلید کرده- تنظیمات حسنه‌همان موادی است که پس ازفشاراروپائیها دولت عثمانی انتشار و رواج داد- ساختن مسجد و مدرسه وتأسیس کتابخانه بضمیمه‌آن تقلیدعثمانیها است حتی گنبد مسجد سپهسالارتقلید گنبد مساجد اسلامبول است چون گنبدهای‌ایران شبیه خرمن‌آتش شعله‌وراست و گنبد های عثمانی شبیه‌آتش بی شعله است.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب خوابنامه نظریه وانتقادات عموم را نسبت بمیرزاحسینخان بشرح ذیل خلاصه کرده است (۱)

درمحا کمه‌ای که سرسلسله های سلاطین ایران ازصدور دوره قاجارمیکنند استنطاق میرزا حسینخان بانوشیروان ساسانی محول شده است « انوشیروان از میرزا حسینخان پرسیدتودردوره ریاست وصدارتت چه کردی‌اعمال خودشماره کرده‌بیار. میرزا حسینخان گفت پدرم میرزا نبی‌خان امیردیوان وجدم عابدین دلاك بود وقتیکه علینقی میرزا رکن‌الدوله حکومت قزوین داشت چون جدم دلا کی اومینمودآن شاهزاده پدرم را تربیت کرد، مختصر خط وسوادی‌آموخت وازآنجا که مردی چرب زبان‌وشیرین سخن بود وازهیچ چیز عارونگی نداشت و برای نیل به مقصود تمکین هر کاری مینمود کم کم ترقی کرده درسلطنت محمد شاه‌باحاجی میرزاآقاسی ساخته امیردیوان عدلیه‌شد. طبعی باذل وخوانی گسترده داشت واین صفت درایران زود مردرا مشهور ومعروف میکند دراواخرپادشاهی محمد شاه حکومت فارس واصفهان یافت وخوب سلوك کرده در کلیه مأموریت‌هاازاوراضی بودند. فرزندان‌خودرا حتی‌المقدور تربیت‌مینمود من‌ولد ارشدش‌بودم بفرنگستانم فرستاد درآنجا زیاد نماندم چون بر گشتم وکیل‌کارهای پدر گشتم از ابتدا

(۱) خوابنامه اخیراً درمشهد بچاپ رسیده است . بترجمه احوال‌اعتمادالسلطنه درهمین کتاب مراجعه‌شود .

خیال صدارت در کله من بود میرزا تقی‌خان امیرنظام مرا بقونسولگری بمبئی فرستاد در آنجا بختم کمك کرده یك دونفر ازتجارایرانی مردند ومبلغ گزافی از مال آنها نصیب من شد .

آقاخان محلاتی نیز بامن‌خصوصیت ومودت بهم رسانید درنذربندی‌اسب‌دوانی که درهندوستان متداول است وبردوباخت میشود مرا سهیم قرارداده طالع اویا بخت من آورده می بردیم مبلغی هم ازاینراه اندوختم بعد ازچندی به طهران آمده پدرم با میرزا آقاخان صدراعظم دوستی داشت رشوتی باودادیم قونسولگری ایران درقفقازرا گرفتم جنك روس با عثمانی در گرفت درمملکت قفقاز قحط وغلا شد اسباب مشقت گردید با میرزا صادق نوری قائم مقام که‌آنوقت درآذربایجان‌بود ساختم اوازحدودآن مملکت به قیمت ارزان غله‌خریده به‌قفقاز میفرستاد من بنرخ گران میفروختم ومنفعت‌را برادرانه قسمت میکردیم قریب یکصدهزارتومان ازاینراه فایده بردم.

بعد ازعزل میرزا آقاخان به طهران آمده چون مایه بهم بسته بودم بوزیر مختاری اسلامبول نایل شدم مدت توقف در پایتخت‌عثمانی بواسطه خصوصیت با صدورو وزرای آندولت فایده گزافی عایدم شد در اسلامبول بودم که اعلیحضرت ناصرالدین شاه بزیارت عتبات عالیات میل فرمودند راضی کردن دولت عثمانی باینکارکار آسانی نبود با تدبیرات امنای آندولت رابرآن داشتم که‌موکب همایون رادرعراق‌عرب بپذیرندچنانکه پذیرفتند برادرم یحیی‌خان که‌معتمدالملك لقب‌داشت درآنوقت درحضرت سلطنت‌اعتباری داشت وخدمت‌کلی بمن‌مینمود اورا فریفتم وچنان معلومش داشتم که اگربصدارت برسم اسم بامن ورسم بااوخواهد بود .

در بغداد وزارت وظایف واوقاف وعدلیه را بمن دادند در رکاب شاه به طهران آمدم دروزارت عدلیه بیغرض ودرست رفتار کردم وعدل‌عمررا چنانکه شعرا در مدح من میگفتند تجدید کردم .

درآنوقت نصرةالدوله فیروز میرزا وزیرجنگ بود و کفایتی بخرج نمیداد واز آنطرف رشدی که‌ازمن بظهور میرسید سبب‌شد که وزارت جنك را هم بمن‌دادند و مرا

ملقب به‌سپهسالار اعظم نمودند یکماه وزیر جنك بودم بعد صدراعظم مستقل دولت شدم اهل خبرو آگاهی دانند که‌عثمانیها خیلی ناقابل‌وتنبل وپرادعامیباشند مطلقاً ازاستعداد و کفایت ولیاقت بهره ندارند اگر ظاهراً جلوه ازآنها دیده شود ازآنست که پای تخت آندولت درقلب فرنك واقع شده واشعه تمدن وتربیت ازهرجهت بدان نقطه می‌افتد و می تا بد پس آنچه‌ازعثمانیها دیده شود ازخارج است خود ازهمه اقوام عقب مانده نادان‌ترند ودربی حمیتی‌وجهل ازهرغول وحشی پست‌ترمنجمله معلومات واطلاعاتم این بود که در عثمانی‌تحصیل کرده بودم‌وازعالی‌پاشا وفوادپاشا صدورعثمانی وامثال آنها که درظاهرقابل مینمودند ودرباطن هیچ‌نبودند اطلاعاتی فراگرفته چه دیری باآن وزرای خائن وجاهل محشوربودم وتقلیدکارهای آنها را مینمودم.

درایام صدارت خودآن سبك و رویه راکه جزخرابی وخسران نتیجهٔ دیگر ندارد پیشنهاد کردم وبقدم جدآن راه را می‌پیمودم وصدارت من درحقیقت آغاز وشروع بدبختی‌ایران بود اول شکستی که بسلطنت مستقله صدارت من وارد آورد تاعهد صدارت من دولت ایران دختربکری بود که دست اجنبی اصلا بدامن چادرعصمت اونرسیده‌بود یا مثل سفره نگشوده‌ایکه بقول عوام بوی مشك میداد من به‌عقیده خودم خواستم‌قواعد جدیده را مجری دارم وکارها را بسبك وترتیب نوظهور تازه بپردازم عیب‌کلی من این بود که علم واطلاع من عمقی نداشت افواهی بعضی چیزها شنیده بودم اماکارها را درست‌نمی دانستم که همیشه علم ناقص واطلاع غیرکامل چون بنیان سست مایهٔ خرابی است این است که هرچه در زمان صدارتم وآنچه بعدنمودم همه اسباب زیان وضررشد مقدمات‌کلیه بعکس نتیجه داده وتیشه وتبر برداشتم وریشه دولت وملت ایران راکندم.

لعنت خدای‌برمن که بوطن خود خیانت کردم‌اول کارنابکاری من آوردن ایلخانی هرزه لوطی مردود مطرود بود اورا ازاسلامبول خواستم ومواجب گزاف ازدولت درحق‌او برقرارنمودم حکومت قزوین را باودادم بعد ملکم خان حقه بازنادان که جزشارلاتانی‌و ادعا هیچ نداشت پس‌ازآنکه مدتی دولت وملت ایران ازشراوآسوده بودند بایران‌طلبیدم وچندی مستشارمخصوص خود نمودم آنگاه اورا بوزیرمختاری بلندن فرستادم.

برای اغراض شخصی با معیرالممالك دستگاه او یعنی خزینه دولت ایران را بهم زدم وخواستم بانك درایران دایر کنم وراه‌آهن بکشم ملکم محیل طماع هم چون ازخیالات من باخبر بود دراین مقاصد بلکه دراین مفاسد بامن همدست شده باشخصی که آنوقت ازجانب دولت ایران درلندن مأموریت داشت بساخت ورویتر نامی ازصرافان معتبر یهودی انگلیس را تطمیع نموده آن خام طمع مبلغهای گزاف بمن وملکم وآن مأمور و جمعی دیگرازرجال دولت ایران درطهران رشوه داد وامتیازنامه راه‌آهن را بگرفت در آن امتیازنامه هم دایر کردن بانك بود هم استخراج معادن هم همه چیز هنوزشروع باینکار نکرده بودند که میل شاه را بسیاحت فرنك دیدم بزودی اسباب اینکار را فراهم کردم و ازاین مسافرت شاه دوچیز درنظر داشتم یکی آنکه خود را دردول فرنك معروف سازم و اعتباری حاصل نمایم دیگر آنکه بشاه معلوم کنم دولت ایران نسبت بدول فرنك چقدر بی‌قوة واستعداد است وبرأی‌العین این تفاوت را مشاهده نمایند.

اسباب این سفر که فراهم آمد برقدر و حشمت من افزود چون مردی بد گهر وفرومایه و کم‌ظرف بودم این‌شوکت وتوانائی نخوت و غرور مرا بدرجه کمال رسانید باهر کس بنای بدرفتاری را گذاشتم و بزخم زبان دل عالمی را خراشیدم و نمك ها پاشیدم تازه بخاك فرنك یعنی حاجی ترخان رسیده بودیم که درمسئله نا قابلی خاطر پادشاه را نیز آزرده ساختم لیکن آن اعلیحضرت از کمال خود داری و شرح صدر بروی خود نیاوردند (۱)

در اروپا که می گشتیم بهمه همراهان خیلی بد وسخت گذشت وجهتی نداشت جز خوی زشت وسوء رفتارمن در آنوقت هنوز تنی‌چند از امرای بزرك ایران باقی بودند و

---

(۱) غلامحسین خان غفاری‌صاحب اختیار برای‌نگارنده حکایت کرد درسفراول شاه بفرنگ انیس الدوله‌وچندزن دیگرهمراه بودند درباد کوبه میرزا حسینخان عرض کرد یا یك‌زن‌همراه ببریدواورا همه‌جا ملکه معرفی کنید یاهیچ زنی همراه نبرید شاه فرمود پس‌هیچکس نباید هیچ‌جورزن‌همراه بیاورد اشاره شاه بامردسوگلی‌میرزا حسینخان بود که در آن‌سفرهمراه خودآورده بود. درعکس سفارت‌میرزا حسینخان بروسیه‌هم این‌امرد سوگلی دیده میشود که همه جاهمراه بوده است.

شاهزاده‌های معتبر بکلی تمام نشده بودند چون سفر بآخر رسید وپای درخاك ایران گذاشتم در ورود بانزلی شاهزادگان وامراء برمن شوریدند وآنهاهم که درطهران بودندهمینکار را نمودند و عزل مرا جداً درخواست کردند اگرچه بد کرداری من وبی التفاتی باطنی شاه بی وقوع این واقعه مرا باقبح وجوه معزول مینمود بلکه این اتفاق بزرگان و استدعای عزل من از اثرات خوش بختی من بود چون شاه را برسرلجاج آورد وکار را در حقیقت وارونه کرد خلاصه در اینموقع باید من مغرول شوم در گیلان مرا ازصدارت انداخته حکمران آن سامان کردند پادشاه کاردان بعد از ورود به طهران تامردم جری نشوندو وبامثال این کارها نپردازند به تدبیر پرداخته مفاسدرا اصلاح فرمود و ضمناً تزلزلی که صدارت من اسباب آن شده بود مرفوع گشت و دوباره دولت محکم و استوار گردید (۱) بعضی ازشورشیان راطرد وتبعیدو بعضی راعزل وحبس کردندو کارهااز نوقوامی گرفت وبرغم انف متمردین و تنبیه وعبرت ناظرین یکماه نگذشته بود که مرا از گیلان بطهران احضار کرده و وزیر امورخارجه نمودند .

از وزارت عدلیه وصدارت برحسب ظاهر غرض وطمع را کنار گذاشته بودم درمراجعت از گیلان که حکم مار زخمی داشتم وفهمیده بودم که این تدلیسها وتلبیسها وحقه بازیها بخرج نمیرود باید علانیه رشوه گرفت و اشکارا خیانت کرد سبك سابق را متروك داشته این مسلك را اختیار کردم و از حسن اتفاق وزارت جنگی که ازمن منتزع شده بدست چهار نفر آدم ناقابلی افتاده وآنها از نادانی وغرض رانی درپوستین یکدیگر افتادند اگر باهم اتفاق میکردند دور نبود اینکار برای آنهادوام داشته باشدو هریك در رشته‌ای که بدست داشتند مسلط شوند وباقی باشند اما در بدبختی آنها و دولت ایران وخوش بختی من این بی‌عرضه گان باهم نساخته بهم زدند و فسق یکدیگر را بروز دادند درحضرت سلطنت از یکدیگر بد گفتند و سعایت کردند و آن مختصر نظم ظاهری که من درکار قشون داده بودم ازمیان رفت وعمل مغشوش گردید پادشاه ناچار وزارت جنك رابمن دادند و آن شغل عظیم علاوه بروزارت خارجه من گردید و بار دیگر باستقلال رسیدم اما باز خود راخوب

(۱) اشاره بروابط ایران وانگلیس است که درفوق مرقوم افتاد

نمیدیدم پنج سال از سفر اول فرنك گذشت حیلتی انگیخته از داخل وخارج اساب چینی کردم که اعلیحضرت سفر دیگری بفرنك نمایند از ابتدای عزیمت وتصمیم تامراجعت اقلا یکسال طول میکشد و این مشغولیت غنیمت بود .

خلاصه سفردوم فرنك سر گرفت این دفعه ازشاهزادگان و امراءِ بزرك کسی همراه نبود باروسها هم چون ساخته بودم پر بد نگذشت نسبت بسفر اول خوب بود اما از آنجا که انگلیسها ازمن رنجیده بودند هرچه کردم که درلندن پذیرفته شویم قبول نکردند خفتی که در این سفر کشیدیم همین بود پس از عود سفر دوم فرنك بازکار و بارم چندان عیب نداشت .

هروقت استشمام رایحه تزلزلی مینمودم اردوئی تشکیل میدادم درحوالی قصر قاجاریا اسب دوانی پادشاه را باردوآورده طمطراق ظاهری بنظرمیرسانیدم و باین ترتیب خیال خسروانه رامشغول کرده سدباب ضعف وسستی خودم را مینمودم خرج رادولت میداد و دخل آن از دو راه عاید من میشد یعنی از آن نقود چیزی میبردم و هم کارخود را چهره میساختم وجلوه میدادم .

در سفر اول که در رکاب اعلی بفرنك رفتم در توقف لندن با انگلیسها خوب ساختم این بود که پس از مراجعت از آن سفر بتحریك روسها بزرگان ایران بمن شوریدند ومعزول شدم این بلیّت برای من تجربتی بود بمآل کار نظر کردم تغییر پلیتیك دادم انگلیسها را رها نمودم و با روسها راه موافقت پیمودم در وزارت خارجه بعضی تکالیف روسها را که برای ایران مضر و برای روسها نافع بود قبول نمودم از جمله خدمات من بدولت روس دست کشیدن دولت ایران بود از حقوقی که در ماوراءِ خزر و کوك تپه و دشت ترکمان و عشق آباد داشت و قسمتی از حدود خراسان را بروسها واگذار کردم زیناویف که در آنوقت ایلچی روس و وزیر مختار زیرکی بود مرا فریب داده بمن وعده داد که درزمان شدت دولت متبوعه او ازمن حمایت نماید واز آنطرف انگلیسها که ازمن مکدر شده و میخواستند صدمه بایران بزنند شیخ عبیداله کرد را محرك شدند که حمله بحدود این مملکت نماید من این مطلب را میدانستم و بشاه عرض نمیکردم وبرمماطله میگذراندم

و تعلل مینمودم وحال آنکه دولتخواهی آن بود که اقلا مهمات مدافعه را در آذربایجان حاضر ومهیا کنم نکردم تافتنهٔ شیخ غریب بظهورشد دشمنان من قبایح وسیأت احوال مرا درسفر نورو کجور بآستان همایون گوشزد نمودندچون مو کب خسروانه از آن سفر باز گشت وبسلطنت آباد ورود فرمود بیمقدمه خودرا معزول وحاکم قزوین دیدم دراین حیص و بیص نایره فتنه شیخ عبیداله که نتیجهٔ اعمال من بود روباشتعال گذاشت این آتش روشن شده و من مخذول منتظر تقویت وحمایت روس اصلا اثری از آن نمی بینم باز فتنه انگلیسها که اگر عدوی من بودند سبب خیر من شدند درآنوقتیکه شبها از وحشت مژه برهم نمیگذاردم و ستاره میشمردم یك وقت چاپاری وارد قزوین شد و دستخطی آورد که برای رفع شر شیخ عبیداله واصلاح مفاسد که باعث شده‌ای باید بآذربایجان بروی

معاندین من درطهران که قرعهٔ این مأموریت را بنام من درآورده بودند موجد دو خیال بودند یکی آنکه میخواستند مرا از پای تخت مملکت دور کنند مبادا در این سختی شاه مرا احضار کند و چارهٔ کار را از خود من بخواهد دیگر آنکه یقین داشتند کار شیخ عبیداله بجاهای بدمنجر میشودخواستند اینکار رابگردن من اندازند تا وخامت عاقبت آن مرا یکباره منفور و رانده نمایدطول نمیدهم رفتم تبریز بختم یاری کرد درمیان تبعه شیخ نفاق افتاد و این اختلاف کار او را ساخت من این خدمت را بریش خود گرفتم بعد از چند ماه توقف در آذربایجان بطهران احضارم کردند پیش از آنکه دارالملك ایران برسم اسکندر دوم امپراطورروس کشته شد مرا به تعزیت امپراطور مقتول و تهنیت جلوس امپراطور تازه مأمور پطرزبورغ کردند در باطن بمن وعده دادند که چون باز گردی مسند وزارت ترا باشد .

از خیانتهای بزرك من بسلطنت و ملت ایران که سرمنشاء جملهٔ عیب هاست و مبدأ کل فسادها اینکه امردی را دوست میداشتم و در کل مایملك خود او را مختار کرده بودم این بذل من عیبی نداشت از مناصب و امتیازات بناحق درحق او آنقدر مبذول داشتم که اسم اورا باید تبذیر گذاشت وازآنجا که هیچ شأن ورتبه را ازاومضایقه نمیکردم اگر بدیگران هم نصیبی نمیدادم بصدا در می آمدند پس برای اینکه یك کار بیقاعده در پرده

اختفا بماند چندکار بیقاعده دیگرمیکردم یعنی برای یك نشان افتخار که‌از روی محبت بآن‌شاهد شیرین کار میدادم باید صدنشان دیگر بمردم ناقابل دهم تا نگویند امتیازات دولت دستخوش هواوشهوت شده‌است وعاقلان دانند که‌مزایای دولت واعتبارات سلطنت نقود بسیار و گهرهای شاهوار نیست و صرافان اروپا و سرمایه داران دنیا بمراتب ازسلاطین باثروت ترند جواهرهای‌بازار لندن وپاله روایال پاریس وبعضی از نوابهای‌هند که‌درتحت‌حکومت نایب‌السلطنه هندوستان میباشند وبمالداری ومکنت معروف ازاغلب تاجداران و شهریاران درجمع جواهر ونقود پیش اندوبیش و همه را ناز بدارائی خویش پس خرانهٔ‌معتبر سلاطین و دول امتیازات آنهاست از قبیل مناصب والقاب ونشان وغیره وباید این‌جمله را چنان معزز و محترم و گرامی دارند و از بذل آن مضایقه یا ملاحظه کنند که مردم برای تحصیل‌یکی ازآن مزایا جان بدهند واز هستی خود بگذرند مگر جان بازی‌کارآسانی است یا انسان را ازجان عزیز تری است یك نشان نقره یا مطلا یا طلا باید چقدرشأن و افتخار داشته باشد که سرباز یا صاحب منصب سردر راه حصول آن بدهد.

باری قدر امتیازات را نفس پرستی من عزیزین چیزی‌را خوار کرد مگر خدا از سر تقصیرهای من بگذرد وبرمن رحم آرد هوای نفس غالب بود ومعشوق‌کار افتاده مراتب ومناصب را طالب برای بذل یك رتبه باو جمعی‌را که لیاقت سرهنگی نداشتند امیرتومان کردم وآنها که تمثال همایون را بخواب نمی‌دیدند سینه خود را در بیداری آویخته دیدند اما این یك حسن هم درکاربود معشوق من از طراز اول بود و درحسب و نصب از هر کس اشرف واجل بعد از من هرخسی کسی شد و بچوکان هوس گوئی زد نشان ومنصب گرفتند و مقام و رتبت یافتند ولی باز خیانت بمن راجع است که قاروره را اول من‌شکستم وشیرازه را نخست من گسستم سخن‌کوتاه ظلمی که من بناموس ملت ایران کردم بنی‌امیه به‌بنی‌هاشم نکردند.

مطلب بآخر رسیدملول نشوید وعده صدارتی که بمن دادند و گفتنددرمراجعت از پطر زبورغ تو صاحب مسند خواهی شد اثری ازآن به ظهورنرسید باز مشغول تفتین

شدم برای اینکه‌ازشرمن محفوظ باشند بوالیگری بخراسانم‌فرستادند ودر آنجابواسطهٔ دوستی با دولت روس یا بعلت دشمنی با ایران درکار افساد بودم یا بقول معروف بزهر کارم را ساختند یا خداوند تبارك و تعالی هنوز یکباره فنای ایران را نخواسته بود مرا بسرای دیگر برد تا سرزمین این مملکت را بیش ازاین پای حوادث لگدکوب ننماید وباز چندی بیاساید این بود زشت وزیبای من‌و کرباس ودیبای من.

* * *

میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار که از مورخین و دانشمندان و نویسندگان بنام دورهٔ قاجاریه است رساله‌ای موسوم به (عبرة‌الناظرین‌وعبرة‌الحاضرین)درقدح وذم میرزا حسین خان وانتقادات وارده باو بسی فاضلانه ومنشیانه نوشته سبب روی کارآمدن مشارالیه وعزل وازعاج و قبایح اعمال او را کلیه بقلم آورده است ما برای تکمیل این ترجمه احوال رساله مزبور را تلخیص کرده وذیلا درج مینمائیم. (۱)

درآغاز سنه هزار ودویست وهشتاد هفت درعموم ممالك ایران دور آسمان بازگونه گشت ووضع جهان بگردید وجهانیان را روز ادبار سخت ووقت بدآمد روزگار فرا رسید و از منعم و درویش آدمئی را فراغ امن وامید راحت‌نماند چه در سنین‌متوالیه در فصول چهارگانه باران آسمانها منقطع گشت و سرچشمه های قدیم نجوشید ورود باران قاع صفصف ووادی قصر شد و تخوم ارض از مجاری میاه و ودایع عیون صفرماند وزرع وحرث لب تر نکرد و کشت زارها بسوخت وروان پاك از تاب عطش درتن‌بتفسید وهوا بربوتهٔ التهاب بگداخت وباغ وراغ را طراوت‌نماند ودرختان رابار وبرگ‌فروریخت و نوای مرغان درکام فروشد ومردم افاق را دلها درواکشت و گدایان کوی و خواجگان معیل‌بهم‌برآمدند وخاطرهاپریشیدوضمایر بیراکند.

و با چنین وضع وبدینگونه حال طبع اقدس پادشاه جهان را صدق و خلوص‌و نصوح عقیدت دراهتزازآورد نشاط وصل یاران کرد طواف کوی جانان بخاطر گذرانید وزیارت‌حائر شریف وخاکبوس عتبات عالیاتش گریبان شوق بگرفت و این نیت جمیل

---

(۱) نسخهٔ‌اصل بخط میرزا رضاکلهر‌متعلق باقای حسین‌نواب است

وخاطر الهی را اسرار غیب بدرقه گشت وافاضات جزیل پذیره آمد وهرچند بزرگان قوم ورجال دربار گرد معاذیر بر آمدند و چاره گریها کردند و یورشها نمودند که در چنین وقت که عموم ممالك را گرد بلا برخاسته است وقحط وغلاهمه افاق را فرو گرفته ودست تعذر برپاساق نهضت همایون و تهیه برك وسازمرکب اعلی گره‌ها برده خانه خلافت و مقر سریر سلطنت را از شخص همایون خالی نتوان گذاشت و تاج و تخت اعلی را از جلوس اقدس عاطل نتوان دید وهرآینه خلوّ عرصه ملك وفراغ ساحت سلطنت از شخص اعلی وجلوس همایون مظنه تشویش وقت واضطراب امرو انتشارکلمه خواهد بود وباشد که مفسدتهای عظیم بدان پیوندد ودرحدود ممالك ثلمه‌ها حادث گردد البته بسمع قبول اصغا نرفت وخاطر اعلی را ازامضاءآن عزیمت مبارك باز نتوانستند داشت.

در ماه جمادی الاخره ازاین سال بسیج راه کرد وازانجادخدم وامجاد حشم جمعی بنام دررکاب اعلی منظوم افتاد بروز آدینه بیستم شادروان سلطنت بیرون کشیدند وسرای پرده‌ها راست کردند شخص اول دربارمستوفی الممالك میرزا یوسف آشتیانی که درینوقت صدر دولت وجمال حضرت بود بخواند مقالید ملك بدو سپرد و خاتم سلطنت فرا دست اونهاد ودست او درحل وعقد اموروضبطوربط مهام جمهور گشاده کرد ودرحفظ حدودامن و پاس شوارع انصاف واقامت موازین خیر بهرمایه مبالغت فرمود وباکلمات صدق ومعانی جزل ذرایع اکید وودایع نیکو نهاد روزانه دیگر موکب همایون بجنبید و لواءِ اعلی در اهتزاز آمد با ذوق وشوق فراوان وخضوع وخشوع بی‌پایان احرام کعبهٔ مقصود کرد و ازخزانه‌عامره زروسیم بیرون فکندوسرمایه‌ها بپرداخت وازبر وآغوش عقودجواهر ونقودنواضر بیرون کرد واینجمله را درهدیت خدمت ونثار حضرت امامان دین و پیشوایان یقین که معادن‌جودند ومفاتیح وجود ومصابیح ظلم ومجادیح امم ناچیز انگاشت و بضاعتی مزجاة دانست وبدان سان که بنان گهربار سلطنت یادداشت فرموده آن سفر بپایان رسید و در عشراول ذی‌حجه همان سال با امداد بدرقه فضل واعداد پذیره اقبال بخانه خلافت و مقرسریرسلطنت تشریف بازگشت ارزانی فرمود. وخود درین چندگاه صدر دولت میرزا یوسف درنظم ممالك ورخص اسعار وتوفیت موازین ورفاه اهل فقرو مسکنت وتکثیرمواد

غلات وتوفیر انواع حبوبات مبالغتها رفت وبرحسب مجهود خویش بسی‌رنج بردوازغایت
وسع وامکان قدرت خویش چیزی فرو نگذاشت وازهیچ جای آوازی برنخاست و کس‌از
طرفی آشوبی نشنید وهرآینه هیچکس را بخاطر نمیگذشت وازحوصله ظنون بیرون‌بود
که روزگاری فضای سلطنت‌خالی ماند ورواءِ ملك‌ازدیدار همایون عاطل گردد وباآنکه
عهد قحط وغلا بودکار ملك براینگونه رود وآرام خلق بدان مثابت باشد الاّآنکه دریك
مسئلت لختی ازشرایط حزم غافل ماند ودرعواقب امور بامعان نظر ننگریست و تدبیر
کاروتهیه روزکارسنه‌آتیه وعام‌قابل را وقع ننهاد وبرك معاش و مـدد انتعاش خلق را از
بلاد شاسعه وممالك خارجه ذخیرتی نطلبید وهمت بررواج وقت گماشت وعیش عاجل را
مغتنم دانست وحالی برعمله زرع و اهل احتکار ومتموله بلدودهاقین روستا حملی گران
نهاد ونه در خوروسع وامکان طاقت ایشان مطالبت غلات بل‌مصادرت وجوه آغاز کرد و
بدانوقت که غله را اگر خرواری پانزده دینار زر صیرفی تسعیر رفتی هنوز فروشنده را
زیان بودی وی الزام کرد که شش دینار بایستی فروختن تا رضای خاطر اقدس حاصل
آید و اصحاب فقرو مسکنت رادعت وسکونی باشد وخانهٔ خلافت از غوغای عام و نفیر
ارامل و ایتام برنیاشوبد.

برینجمله قریب سی هزار خروار جنس بر ذخایر غلات و ودایع حبوبات
هر کس توزیع رفت واز مستاکله قوم وعوانان درگاه جمعداران جلف و محصلان جافی
گماشته‌آمد و در دیگر بلاد ایران سایر حکم گذاران نیز همین رویه را اختیار کردند
و صلاح حال ونجاح آمال خویش دراین معاملت سوء دیدند،

و بیچاره مردمی که چهار بدست زمین بیش بدست نداشتند ویا مسکه عیش و
بلغه حیوة مشتی عیال وخویشاوندان را صاعی کندم‌ومـدّی جو ذخیره می‌پنداشتندیازرع
و حرث سنه‌آتیه وعام قابل را دانه وبذری مُعد کرده بودند آنچه داشتند با رهاقی
هرچه تمامتر ازایشان بستدند وبرزیادت مزاحمات‌عنیف روا داشتند وفی‌المثل اگریکی
را ده‌خروار غله بودی وبناواجب سی‌خروار براوتوزیع رفته‌بود وآنمایه‌فاضل را باضرب
شکنجه وزخم چوب ودیگر گونه مزاحمات بایستی‌با نقدی گزاف ازدیگر جای بازخرد

وبا صعب تروسیله بدست آرد و یا مبلغی بعنوان رشوت و یا تفاوت قیمت تقبل کند تا لختی ازمقاسات آن شدت ومعانات آن محنت بیاساید.

وخبر این یاساء موحش ووضع ناستوده باطراف رسید وشوارع کاروانها وطرق قوافل مسدود گشت وبرگ عیش ومؤنت وقت خانه خلافت را ازهیچ جای مددی نرسید و بذرودانه که سال آینده را بکارود نفاد و کساد یافت وثلثی از آن بکار نرفت ودلها اززرع و حرث برمیدواین عمل نامتناسب برخاطرها بسی گران نمود و گوئی قعود وخط وخمود اقبال پیرامن او فرا گرفته بود وآن بزرگ را بدین بدعت عظیم وسیره نامحمود دعوت کرده و کسی نیز ازاعاظم ملك و اعیان ملت برین رأی اعتراض نکرد و برین مناوشات حجتی نخواست.

و این ببود تا طلیعه موکب همایون بدمید و وقت بازگشت رکاب اعلی فـرا رسید مقربان حضرت بـرحسب ایثار هـوا و ولای خویش خاطر اقدس را بهصدر دولت برآشفته بودند و در تضریب و تثریب حواشی و کارکنان او مبالغت کرده و او را بفرط طمع و ذهول رأی و عدم مبالات بمناظم ملك و ملت التفات بمصالح دولت موسوم داشته وخاطر نشان اعلی کرده بودند که اورا درتقریر مناصب و تقدیر رواتب آحاد حذ و افراد حشم شرط لیاقت و شمول استحقاق ملحوظ نیست بل درحضرتش با هدیتی نازل مزیتی فاضل توان یافت وبا رشوتی حقیر مبلغی خطیر توان برد و گفته بودند که غالباً بامشتی متپلسپه قوم و متصوفه عهد مأنوس است وبخرافات و تمویهـات ایشان معتقد و پیوسته ازانفاس انقاس مانند این قوم استفاضت همیکند وازامداد مداد آثار این جمع استعانت همی طلبد وبرمزیت پادشاه جهان در تصاریف این رکضت همـایون و نقل و تحویل بقاع وسیر و گشت بلاد بمعاینت اعلی دیده بود که رعـایای بلدان بجملگی از حلیت تمدن عـاطل شده‌اند وکار کردید وفایدت آو وکاورا باطل گذاشته واز شدت فقر وکمال مسکنت غالباً بترك مسقط رأس وخانه نماء خویش گفته‌اند و زن ومرد خرد وبزرك حائر وبائر سر به بیابانها گذاشته ونوای بینوائی بآسمان رسانیده وهمیدید که بهرجای وهر بلدموکب همایون را جوقی مردم گدای بی‌سروپای پذیره‌اند و بجای نعل بهای رکاب اعلی نفیر و عویـل

نثار کرده و فغان و فریاد نان ونان بتحیت آورده و صفوعیش و نشاط خورد وخواب بر حشم منصور منغض داشته و با اینهمه پریشانی و نا بسامانی از جور حکم و اجحاف عمل دیوانیان همی نالند و بخدای سبحانه مستغاث همی برند.

واز این روی خاطر اعلی نیك متبرّم شده بود و بر صدر دولت سخت برآشفته واینهمه خلل وپریشانی که درمناظم ملك ومراسم سلطنت مشاهدت میرفت برعدم کفایت و قصورکاردانی واهمال حقوق ومسامحت مفرط او حوالت میشد و علم اله نه چنین بود و هیچکس را بر اوحجتی نباشد ودراینمعنی براطلاق جرمی براو نتوان نهاد که سلطنت ایران را هم از عهد نخست وروزگار قدیم براصلی معیّن و قاعدتی مبین ننهاده‌اند و هنوز بر سیره اجحاف ورسوم جاهلیت میرود معالم علوم مدروس است و شوارع آداب مطموس وآئین تربیت نوع مهمل وسر رشته امور ملك و ملت غالباً دردست مشتی جوانان جلف و عوانان جافی بوده است همه خود ستای خویشتن آرای یاوه گوی گزافه جوی غارتگر آوارگان خانه برانداز بیچارگان مقناطیس دست رنج بیوه زنان شوخ چشمان محیل مالداران بخیل بدان ثبات که هنوز احاد ملت وضعفاء امت بزرگان ملك واعیان دولت را ظلمه خوانند واشیاع واتباع ایشان را بجهالت وضلالت نسبت کنند و صلحاء امت مناکحت و مواصلت ایشان را درشرع رسول جواز ندهند واز معاملت و مجاملت ایشان بر حذر بوند واینمعنی را معاونت براثم نام گذارند ور کون بظالم پندارند و هر دولت وملت راکه بر اینمایه مباینت بود و بهرگونه مناقشت ومنافست رود امید فلاح وصلاح ازان نتوان داشت.

ووقتی پادشاه جهان را این معنی دقیق بر حاشیهٔ خاطر اعلی گذشت تا بر موافقت و مواحدت دولت وملت وضع مجلس عالی فرمود وآن را مصلحت خانه نامید و با دستخط همایون همه کس را خط جواز نوشت و بارعام فرمود تا هر که باشد رأی خویش درکار انتظام دین و دولت بدان انجمن بی مضایقتی تواند گفت و اگر مقرون بشهادت قبول و گواه ایجاب بود از او پذیرفته آید و کس را بر او اعتراض نرسد و دریغا که‌مینگذاشتند ورأی اعلی را ازاین اختیار فاضل برتافتند.

وبر مزید سلطنت ایـران را هم از عهود قـدیم و قرون سالف یاساء ملك و شریعت دولت برآن نهاده شده است که بر داعیهٔ تن آسانی ونشاط عیش وفراغ خـاطر تنی چند از احاد حشم را اگر چنـد بحلیت تجربت آراسته نبود و درمنصب‌کار گذاری آزمون نیامده تـا که بود و چگونه افتد و وسائل قربت و دلایل معرفتش از چـه باشد . شخص اول دولت گویند و زمام مهام ملك بدست او نهند و کفایت مهم خطیر سلطنت از رأی و رؤیت او طلبند و چشم و گوش بگفتار و کردار او باز بندند و ایـن کس چندانکه به نسب پست تر بوده است و بحسب فرومایه تر از حلیه معارف عاطل واز فنون علوم بی نصیب ودر حلبه معالی حرون صدر وزارت را ارزانی ترآمده وشخص سلطنت را نشاط خاطر بدیدار او فزون تر شده وبمکان او آسایش ضمیر بیشتر بوده که با فضول منطق و بلادت معانی، وسماجت آداب او دلهـا بدو نگراید و خاطرها از او نشکیبد و هر چه برآید وفزونی یابد داعیهٔ ملك وردعت سلطنت را بر نتابدواین هوس بر خاطر نگذراند وبدین هوی شیفته نگردد.

وهرآینه نگاهداشت حدود ملك واقامت مراسم‌سلطنت ومراقبت شئونات‌خلق را نظری باید عالی وذیلی‌عفیف و عدلـی شامل وعطائی واسع وخاطری رزین واستقرائی وافی و سیاستی بکمال واگر با این جمله و قوف بر دقایق علوم و اشراف بر حقایـق معارف یار شود وآداب و رسوم ملل خارجه ویا ساءِ واصول دول بیگانه نیك داند عهد دولت را جهان پیر جوان بود ونهال‌آمال‌برومند شود و غرس امانی مثمر گردد وخداوند ملك و سزاوار حکم آن تواند بود که با همهٔ فزونی با خلق خدای قرطاس عدل نهد وبا همهٔ بر تری خویشتن را از جملهٔ فرو تر بیند وهمان رجحان وفزونی که خویشتن را طلبد دیگران را ایثار کند و با بندگان خدای شرع مواسات بکار برد وباهمگان از درمساوات درآید و همت برتربیت نوع گمارد و سیره وحش وآئین جاهلیت را ازمیان بر گیرد و کمالات صوری و صناعات اکتسابی را نیك اعتبار کند و فضایل معنـوی و مواهب الهی را مهمل نپسندد.

وخود درممالك ایران این عادت مستمربوده و این سیرت شایع کـه صدور

عهد و ورزاء دربار برمراد نفس و ایثار هواء خویش جانب اهل هنـر فروگذاشته اند خداوندان دانش را وقع ننهاده و برحشمت خویش غالباً فرومایگان را بر کشیده اندو بی پدران را نواخته و در اهانت اشراف خلق و اذیال بیوتات صالحه مبالغتهـا کرده و برینجمله برامتداد شهور وایـام و کروردهوررواعوام دولت علیه ایران ازمردم دانشمند ورجـال کافی پشتوانی نمانده است خاندانهـای قدیم برچیده شده است و دود های کریم برانداخته معاقد امورملك منحل و مناظم دربار سلطنت مختل ومراتب ورواتب ذوائب قوم و ازناب حشم مختلط و خود قوام ملك ونظام مملکت بی موافقت ومعاونت آراءِ کامله و عقول فاضله صورت نبندد وآرامش بلاد وآسایش عباد بیرون از مشایعت ومتابعت رجال کافی ومردم کارگذار امکان نپذیرد .

و با اینهمه حقاً صدردولت میرزا یوسف خواجه کریم بود واز خاندانی بزرگوار ومآثر اسلاف ونیاکان او از شماره فزونست وخود وزیری چنو درحسن سیرت و نقاء سریرت ومخاضرت مألوف ومحاورت مأنوس و عفت بنان وطهارت لسان وبسط ید و سماحت خاطر و جناب امن و ادب خدام بر دست وزارت ننشست و چشم دولت صدری صافی ضمیـر دولت پژوه درویش نواز پادشاه پرست نیکو خوی آهسته گوی موّقر موّفر مؤدب مهذب چنو ندید .

واگر دورآسمان بیاشوبید و خواست خدای برکات فیض وشآبیب رحـمت از خلق جهان باز دارد و بخاصه ضبط شوارد امور و ربط او ابدثغور در حـوصله امکان نیاید وتراحم عوائق و تراکم موانع ازاصلاح مهام خلق وانجام حوائج جمهور حاجز وحائل آید از یکتن بنده ناچیز ضعیف چه آید واگر چند با دانش بوزرجمهر بود وبـر رأی فلاطون وروان رسطالیس طعن ودق گوید چه تواند کرد.

برینجمله روزی دو برنیامد تا برعزل واعتزال او مثال دادند و بـا آ شتیان و خانهٔ موروث خویش اجلا کشت ومناظم دربار سلطنت بر چند تن ازاولیاء نعمت واغذیاء دولت موزع کشت واین جمع تدبیر معاش خلق وتهیه انتعاش قوم را درچنان غلائی هایل وبلائی نازل ازپس پشت نهادند ودر یکدیگر افتادند وزبان طعن ودق بر یکدیگر بگشودند

وبرجای وجاه یکدیگر حریص آمدند ودرحل معاقد امور ونقض مرائراحکام یکدیگر سعی پیوستند وپیداست که ازتضاغن قلوب چه آید ومشاخت صدور چه نتیجه دهد مگر آنکه معظمات امور مهمل ماند و غرائم فتن بارور شود و جلائل مهام در عهده اهمال و عقده اشکال فروماند و از این روی همانقدر سر رشته عمل و سلك انتظام که در ترتیب و یاساق امور و نظم و نضد مهام بدست بود باز گسیخت و وجوه تحصیل ارتفاعات و اشراف بر نظم و نسق رزاعات و استکشاف مخازن و محازر غلات مختل گشت و رفاه ضمائر و آسایش خواطر را از عالم غیب لطیفه ظاهر نشد و آسمان نیز بر بخل خود بیفزود و بر زمین باران فضل نبارید و آب کاریزها فروشد و سواقی میاه تشنه ماند وابشخور جانوران باطل گشت و لجج بحارو اوازی انهار فرو نشست وزرع وحرث سنه ثمان و ثمانین را نقصان فاحش پدید آمد درنشوغلات ونماء حبوبات بر اطلاق ریع نماند ونه بس مدت بر آمد تاشراره بلا متطایر شدونایره قحط وغلا بالا گرفت وازمردوزن فغان برخاست وفریاد نان نان بآسمان رسید وعموم خلق بهم شوریدند وفتنه عظیم برخاست هیچ نمانده بود که اقطار اطراف متزلزل گردد واعطاف ممالك درهم بیا شوبد وقوائم سلطنت متداعی شود ودر حدود وثغور مملکت خللها پدید آید و هر آینه پادشاه جهان را بضرورت از آن ورطه هایل و واقعه مشکل وجه خلاص و طریق مناص میبایست جست و یاساء ملك و مهام سلطنت را بر اصلی معتدبه و اساسی معتمد علیه بایست نهاد.

لاجرم در دفع این قلم و رفع این مهم بهرمدخل فروشد و ازهر کس استشارت کرد و بخدای سبحانه استخارت برد عاقبت تقدیر باری عزاسمه فراست ملوکانه را! که کیمیای نقد بینش وجام جهان نمای آفرینش جز آن نتوانست بود وارباب الدول ملهمون فرا روی پرده پندار فروآویخت ودست صدارت وصدر وزارت قاعده شرك واصل نفاق وبدیهه شر وطلیعه اضلال سلیل المخازی ابوالفضایح والقبایح مشیرالدوله میرزاحسینخان قزوینی خزله اله تعالی را مسلم داشت وزمام مهام ملك دردست اهتمام و احتشام او نهاد و جمال حال و منشور آمال او را بطراز القاب فاخره و خطابات بارعه موشح ساخت. جناب مستطاب فرمود اشرف امجد خواند صدراعظم افخم نکاشت کهسالهادر دول

معاهد و ایالات مجاور طراز سفارت داشته وآداب ملل بیگانه ورسوم دول خارجه نیك آموخته ومحاسن اطوار وبدایع افکار دانشمندان غرب وحکماء اروپا را درترقیات ملك و ملت وانتظامات دین و دولت فرا گرفته و او نیزدرآن رکضت همایون التزام رکاب اعلی داشت وبه‌ادای تشریف رکاب اعلی واحتشام موکب همایون درآنحدود خدمات پسندیده کرده‌بود وخاطر اعلی‌را شیفتهٔ معانی‌وفریفته آداب خویش ساخته و بفضل کفایت و جمال درایت موثوق به‌آمده وهم دروقت مقام عراق عرب وجلوس همایون درخطهٔ بغداد رتبت جلیل‌ومنزلت‌نبیل وزارت‌عدلیه‌اعظم وبازپرس وظایف واشراف وجوه استمراریه و اوقاف ممالك برحسن‌رأی و رؤیت وصدق‌درایت و کفایت اوتفویض رفته بود واوبیك چند گاه به نفس غیرنفیس‌متصدی این‌شغل‌جسیم‌ومنصب عظیم بود واشهدالله‌تعالی‌هم‌از روی ریا و فریفتن‌دلهای‌خلق وبدست‌آوردن‌خاطر اقدس پادشاه دقایق عدل‌ولطایف‌فضل‌درفصل‌دعاوی واحقاق حقوق بکاربرد وجهانیان را شیوه معدلت گستری وآئین رعیت پروری‌بازنمود و در وقت اقامت حکم و اجراءِ حقوق عاجز ضعیف را با توانای قوی بیك زانـو نشانـد بیچارگان‌رابنواخت و چیره دستان را منقار ها بکوفت و رسوم منکر و بدع مذموم از مداهنت‌درفتاوی ومداجات دردعاوی بازپس‌نماند وآئین‌رشوت‌وسیره‌ارتشاء ولعن‌الله‌راشی ومرتشی‌یکباره برافتاد و رسوم تعشیر وجوه وتسهیم حقوق که‌از دیرگاه در ضمیرارباب حکم وجبلّت اصحاب دو اوین شریعتی مبتدع و طریقتی متبع بود وآنرا حقی روا وباز یافتی واجب الاداهمی‌پنداشتند بحذا فیرهامنسی و منسوخ گشت لاجرم رویت نیکو و روش محمود او درحسن‌صنیع بابندگان خدای‌وایثار عدل ومواتات‌ذوالحقوق بررأی‌اقدس ملوکانه عرض افتاد و درجت احماد یافت او را ازآن مایهٔ عزت جای وجلالت بارلختی برکشید و ریاست حشم منصور وسپهسالاری اعظم‌نظات نصرت فرجام بدو داد و نه بس مدت برآمدتا بمقام جلیل صدارت بزرك و وزارت اعظم نائل گشت وباوج معانی وذروه معالی ارتفاءِ جست و رتبت مساهمت‌در ملك و درجت مشارکت سلطنت دریافت و او بر اقالت این‌عشرت و ازالت این وحشت‌حالی خزانه‌دولت را دربگشود واز ذات الیدخویش مبلغی گزاف بریخت‌ومردمان ملی‌وخواجگان متمول‌طوعاً او کرهاً با او معاون شدند و

فقیران کوی و آوارگان اطراف بپذیرفتند و چند تن ازاعاظم دولت کفاف وقت طایفه از اهل فقر وفاقت‌را بیرون‌از وسع وطاقت‌خویش‌درعهده گرفتندوشرذمه از زن ومرد وخرد و بزرك‌اینطایفه راجایهاوسرایهامعین داشتند ویکدیگر ‌را ومجارات ومبارات‌همیدادند و بر رقابت‌یکدیگرخصل‌سبق‌همی‌ربودند ونردمعالی‌همی‌باختندو بهر انجمن‌ازاین‌معنی‌سخنها داشتند ومناشدتها ومفاخرتها همیکردند و شگفتا که طایفه در روی و موی ایشان همی نگریستند و درهر کدام لطیفه از زیبائی‌همی دیدند و روئی خوب و موئی دلاویز تفرّس میرفت بخاص خدمت وصحبت خویش اختیار کردندی واختصاصی جداکانه دادندی و بهر کس ننمودندی وشنیدم که‌بودی که‌بهدیت باین وآن‌فرستادندی ومحافل انس ومجالس عیش را وسیلت قربت وذریعت زلفت شناختندی و خود صدراجل بهرهفته‌دو روز بشخص شخیص وحیداً فریدا درعرصه‌فسیح و فضائی وسیع‌عجایز قوم وارامل وعجائز گشاده روی پریشان موی بیرون کریاس اوصف برزدندی ومقدم نـا مبارك او را انتظار داشتندی و یکدیگر رامزاحمت کردندی‌وبرسرو روی‌یکدیگرفتادندی‌و درهلاك‌خویش‌بکوشیدندی و روز بودی که‌تنی‌چندلگد کوب فناشدندی وپایمال مذلت وعناآمدندی‌وآوارکان اوطان ومساکین بی‌خانمانان را خانها و سرایها فرمود و برتعهد حال ایشان ازیهود و مجوس و رومی و روس مجلسی مخصوص وضع کرد و آنرا مجلس اعانت نامید و بر مؤنت وقت و کفاف روزگار وتهیه کسوت ونفقت‌ایشان‌فزون ازپنجاه هزاردینار سیم و زر ومطعوم و ملبوس برمالداران بلد و رجال دربارحوالت کرد و در رخص اسعار و تکثیرغلات وتوفیر حبوبات مبالغتهانمود و مردم تهی دست وسوداگران قلب ازجهة تحصیل غلات وجمع حبوبات بزمعات ممالك دور دست‌برانگیخت وآنچه فرا رسیدی وبسی‌اندك بودی تفرقه میکردویاعجزه ومساکین ویتامی و ارامل‌را برایگان‌میدادباآهك وخاك درآمیخته‌وخس و خاشاك دراو فروبیخته وهر که ازآن فطیر لقمه دو تناول کردی بیچاره درسکرت خمار وضجرت دوارفروماندی وبررنك زریر کشتی .

و برینمعنی روزنامها ساخت و انتشارنامها باطراف‌ممالك پراکند و از دراجاف وارجاف سخنها راند واز افاضات ومبرات خویش بباطل شروح پرداخت و اینمعنی بر

اختلال حال وانتشار امروضیاع نفوس وهلاك مواشی و اشتداد مصائب وانسداد وجوه مطالب بیفزود واو باهمه دهاءِ رأی ازلطیفه نازك و دقیقه بارع غافل ماند آری درعنفوان حکم ونشاط مقام صدارت باتزاحم امور ملك وتراکم مهام سلطنت پیرامن خاطر میشوم او نگشت که در چنین وقت که فقرمدقع عالمی رافرو گرفته وتوانگران کوی خاك نشین شده و روستایان بادیه وصناعت گران امصار باذّل حاجت وهوان مسئلت تن فراداده خوان عطا نهادن ودست سخا گشودن و جهان فقر راصلای عام در دادن و با طراف جهان و اقطار امصار منهیان دوانیدن و اعلان نامهاپرا کندن هرآینه داعیه ازدحام وفود اطراف واجماع طوایف خلق و عطلت اعمال واشغال ولایات وفرو بستگی وجوه و طر ق معاملات و کسادسوق تجارات وفساد حال صناعات وزراعات خواهدشدن.وبود که خانه خلافت نیز باهمه مکنت و ثروت وودایع غلات وذخایر حبوبات مزاحمت این جمع را احتمال نکنندوکار برمرادنیاید وبر خانه داران بلدومتوطنین این ناحیت نیزمجال تمدن وتمکن متعذر گردد وباشد که محال نماید وهردوطایفه ناچیز شوند وهمگان باطل وضایع مانند.

وهمانا درسنت متبعه رسول حسنه مبروره وصدقه فاضله آنرا گفته اند که پوشیده دهند وازانظارنهان دارند و کس را برآن وقوف نیفتد ومردمنفق خویشتن ننماید واهل حاجت رانیز روی نه‌بینند تا مردم مسکین و زمره حاجتمندان را ناموس نرود و حرمت بندگان خدای برجای ماند ونیزفرومایگان برمردم منفق نیاشوبند واو را مزاحمت نکنند برعملی ستوده اورا رنجه ندارند و ازشیمتی نیکو اورا دل برنتابند.

برینجمله چون فقرا اطراف واهل بادیه وروستایان بلد را ازجودی شایع وبری مستفیض خبرشده وبندی ازارزانی غلات وفراوانی حبوبات درین حدود شنیدند از آفاق بلاد و اصقاع ممالك وشایعات بقاع رجالاونساء ازاطفال مرضّع ومشایخ رکّع خانه وسامان بگذاشتند وبخانهٔ خلافت روی نهادند وای بسا مردم گدامنش که با حصول مکنت وعدم حاجت در کسوت اهل فقربرآمدند وبدیشان پیوستند وازمسئلت ومسکنت فرازشدند و درتضاعیف اینحال موسم دیماه دررسیدوازپس چندسال جدب ازمنه وازمات سنین زمستانی سخت وبردی شدید فرازآمد مغزها دراستخوانها بیفسرد ونفسها درکام بسته گشت وبرف

های گران افتاد وبارانهای شدید غریز ببارید و راهها مطموس گشت و شوارع و طرق انباشته شد وطرق آمد وشدکاروانها وقوافل مسدود ماند وبیشتر مردم بیچاره و گدایان عور ازشدت برد وحدت هوا درراه وبیراه جان بدادند ویا درمخاضات ووحول بگل‌ولای فروشدند ودرخانه خلافت اشراف قوم واعیان جمع را بلغه حیات نایاب گشت و کفاف وقت نماند وطریق امدادواعداد ازسایر بلاد متعذر و متعسر گشت مردمان بگوشت‌وپوست یکدیگر آویختند وبالحوم اموات و اعیان خباثات وجیف حیوانات ترجی و تعذی می کردند وبدان رسید که دردارالخلافه ومضافات قرب صدهزار نفس محترم ازدست بشد و درمغاکها زیرخاک شدند ودربیغولها فروماندند که کسی برشست وشوی ایشان دست نمی گشود وبه تجهیز وتکفین ایشان تنی مسامحت نمیکرد وشنیدم که دردیگر بلاد ایران چون قم وصفاهان وکاشان وهمدان برانواع جانوران ابقا نکردند و گربه و سگ نایاب شده بود وموش ازسوراخ سربدرنمیکرد وبرتفاریق اعضاء جانوری بر سرو روی یکدیگرریختندی ولقمه ازدست‌ودهان یکدیگر ربودندی وبر کودکان خرد واطفال‌رضیع رقت نکردندی ودرمراجل وقدور بجوشانیدندی برادربرادر میخورد ومادروفرزند گوشت تن یکدیگررا همی‌خائیدند و بسیار مردم را در مکامن سرای استخوان آدمی می‌یافتند چندانکه میگرفتند و میکشتند و سیاست‌های بلیغ میکردند فایدتی نمیکرد وهر کس را برحال دیگری رقت نبود و حامهٔ کبری و طاقه عظمی بطّم ورمّ صورت حقیقت یافته بود .

ومن قرب سی‌سال ازاین پیش فصلی از ترجمت یمینی املاء ابوالشرف ناصح بن مظفر جرفادقانی رحمةالهٔعلیه درقحط خراسان عموماً و غلاءِ نیشابور خصوصاً خوانده بودم ودرآن معانی موحش وقرائن فاحش که ازآن ادیب اریب برزبان خامه یاد رفته بود ونامه باستانی شده والحق صحیفه آسمانی آمده همی نگریستم وهمی‌پنداشتم که آن‌معانی موجع ومضامین مفجع از روی مبالغت بیان واغراق بنان‌وتمحّل ادیب وتکلف‌شاعرست وهمی گفتم با چنین حالت تمدن نوع صورت نتواند بست ولاشك شور نشور وقیام‌ساعت وانقراض دور زمان براثر دارد تا درین سال آنحالت بچندین درجت فظیعتر بدیده

معاینت بدیدم و بچشم مشاهدت در نگرستیم که در کوی و برزن از ایتام و ارامل و اعزه و اما ثل و زن و مرد و وضیع و شریف و خرد و بزرگ جز از نام نان سخنی نبود و جز از خوف مرگ و التهاب جوع اثری نه همه خاطرها فسرده و رخسارها پژمرده و چشمها در مغاک شده و مرگ را خواستار آمده و از غایت گرسنگی از زندگی سیر شده و برامید لقمه نان نقد روان درباخته.

و همانا صدر دولت میرزا یوسف بدان وقت که از درگاه اعلی اجلا گشت و مناصب و اشغال دربار بر تنی چند از ابناءِ حضرت و انشاء دولت تودیع یافت گفته بود که دولت قویم فرانس را از مزاحمت خصمی چونان پروس این خسارت و زیان نرسید که سلطنت ایران را در باز گشت موکب همایون و عزل و نصب نامتوقع و خفض و رفع نابهنگام و این سخن اگرچه بصورت طیبت را همی ماند ولی او را معنی دقیق و باطنی عمیق است و گوئی آن بزرگ بر مصائر امور واقف بود و بر مزلات آراء مشرف و سوء عاقبت و وبال خاتمت آن وضع ناستوده و اختیار نابهنجار را مشاهد اگرچه دولت قویم فرانس را از دستبرد دولتی بزرگ دو هزار کرور زر عیار زیان رسید دولت علیه ایران را بتبعت آراء مضطر به قوم و اهواء مختلفه جمع دوچندان زیان حاصل آمده است و اگر استقراءِ وافی شود و بامیزان حقیقت سنجیده آید و شمار خلایق از سر گیرند دیده آید که بروزی چند معدود بیرون از چهار کرور نفس محترم از دست رفته باشد و خاندانها برافتاده و هر یک تن را در شرع رسول با هزار دینار زر سرخ برابر نهاده‌اند و بر دیت آدمی صد اشتر مقرر گشته و خود لطیفه هستی و ودیعه نفس انسانی را بها نتوان کرد که بیّنتی از ید صنع است و آیتی از عالم قدس در کالبدی حقیر عالمی کبیر تعبیه کرده‌اند و در مشتی گوشت و پوست یکجهان دشمن و دوست بودیعت نهاده و ایعجب نوعی بدین شرافت و خلقی بر این مایه گرامی چنان خوار مایه ماند و بهوان و مذلت نامزد افتاد که صد مردار از ایشان در یک مغاک بر زبر یکدیگر بریختندی و پنج و ده در یک تابوت بنهادندی و بر پای مردگان ریسمان به بستندی و چون جیفه حیوانات بر خاک راه بکشیدندی و کلاب و ذئاب را از شحوم و لحوم ایشان ای خدای اگر داشتندی انتهاش و ارتیاش آمدی و ارتفاع و انتجاع بودی.

واین واقعه عظمی وداهیه کبری بدیر گاه همه خلق ایرانرا مستمر بود و دلها دربوته التهاب منزجر تا طلیعه بهار تسع وثمانین وماتین بعدالالف بدمید وباد نوروزی وزیدن گرفت وابر آزاری‌شادروان بر کشید و دست فروردین بر بسیط زمین بساط زمردین بگسترد و روی هوا بشگفت و باد بهاران بر کنار جویباران مشك تتاری و عود قماری بسائید و سروآزاد قامت بر افراخت و بید مولد بر حشمت اوپشت دوتا کرد و گلهـای گوناگون جمال دلارای بازنمودند وبر عذبات اعضان مرغان خوش‌الحان درنای وکام نوای باربد وسرود نکیسا ساز کردند وروزگاری اعز وبهاری مجلل برآمد. الحمدالله شکرا که عهدآن محنت بپایان رسید وسعرغلات وحبوبات باسرها روی‌بانحطاط نهاد و خاطرهای پریش مجموع گشت ودلهای ازجای شده بازجای شد.

وهنوزنکته مطلوب نگفته مانده است وشاهد مقصود نهفته.

اینهمه گفتیم و حل نگشت مسائل	با کـه بگویم حـکایت غم عشقت
که نه‌پوشیده توان‌داشت نه گفتن‌یارند	بلعجب واقعه باشد و مشکـل کاری
سوزان ومیوه سخنش همچنان ترست	همچون‌درخت بادیه‌سعدی زبرق‌شوق
وز سوز غافلند که در جان مجمرست	آری خوشست‌وقت عزیزان‌ببوی عود

آری فرا روی آدمی دراختیار نگشاده‌اند وکس را بر مراد اوفیروزی نداده و آنرا که بصورت برمراد خویش دست رس است چون نیك بنگری بحقیقت هیچکس‌است وخود مگس نحل به برك نیلوفر نشیند وباشمایم عطرآمیزآن متنسم باشد و از مطاعم شهدانگیز آن متنعم گردد وخیال بندد که کمال خویش یافته باشد ودرعیش صافی ونعیم جاوید فیروز گشته ناگهان آن برك لطیف دروی پیچد وکام بفشارد وامان ازاوبر گیرد و او درمختنق آن الم فروماند ودر مضیق فنا ناچیز گردد و چندانکه بر امید نجات وطمع حیاة بکوشد بند اوسخت تر شود وکام اوبیشتر فشارد واو بطمعی خام وهوائی باطل‌جان شیرین بر باد داده باشد وآن عیش بارد ونعیم مهنا بزوال رسیده.

وآن‌مبلغ از آوارگان بلادوبینوایان اطراف که‌خویشتن بهر گونه عجزافتان وخیزان بخانه خلافت کشیدند بیچارگان بپای خویش اسیر کمند بلا شدند وبدست

خویش حلق آویز ابتلا گشتند چه صدر اجل چون رخام وازدحام ایشان بدید و الجاء و اضطرار ایشان میدانست بدانست اگر آن جمعرا بحال خویش گذارد ودربارهٔ آنها عنایتی فوق العاده کار نفرماید وهر آینه بردیگرخانه داران بلدبیاشوبند و بازارها غارت کنند و سرایها بتاراج دهندوفتنه عظیم برانگیزند که بهیچ روی چاره پذیر نیستند وتلافی نتوان کرد و کفاف مؤنت ایشان نیز درحوصلهٔ امکان خویش نمیدید و برقلع وقمع مبلغی بندگان خدای بیکبارگی هیچ عقل رخصت نمیداد بفرمود تا ایشان را به مطموره های شهر و خانات غیرمألوف تفرقه کنند و راه آمد وشد برایشان فروبندند ودرمطعوم و مشروب آنقدر که حفظ رمق تواند کرد بریشان مجری دارند وملبوس ومفروش ایشان درقلم آرند وپیداست بدان هوا که زمهریر از آن بقشعریره بودی وآن قحط موحش که نان هریك من بده درم سیم ساو آسان آسان بدست نیامدی ودیگر مردم همگی بخویشتن مشغول واز دهشت ووحشت آن داهیه دهیا بی آرام برفوجی مردوزن خردوبزرك گرسنه وبرهنه درمحوطه تنك ومطموره تاریك چه گذرد ودر چه مایه محنت و شدت از عیش باشند همه فرادوش یکدیگر برآمده و عوارض مزمنه وروایح منستنه فضاء هوا را فرو گرفته خاصه آن بیچارگان را امکان گریز و یارای ستیز نباشد و شنیدم چون یکی گران جانی کرد دیگران از گرانی او بجان رسیدندی حالی او را قهراً وقسراً بفضای مطموره انداختند و نکباء نکبت بر او بوزیدی دقیقهٔ بر نیامدی که از سردی هوا وضعف بنیت بر جای خشك ماندی و عوانان او را بر زیر جیف دیگر نهادندی ودر هر کناری از آن مطموره جیفها بودی و بر زیر یکدیگر نهاده بودی و چون باد بهاری بوزید و ابر آزاری بخروشید و اطراف دشت و کنار جویباران از انواع ریاحین و گلهای گوناگون جوشیدن گرفت زنان و کودکان ایشان را سی تن و چهل تن درعرابه‌ها برزبر یکدیگر ریختند وازشهر بچند فرسنك مسافت دور میکردند ودرفراخنای دشت می‌پراکندند ومردان ایشان را هم برین صفت فوج فوج میراندند و بهر سو از عاج میکردند وشگفتی آنکه بر پیشانی هریك خطی صلیب وار چون هندوان از سیم محلول رسم میکردند که آن راآسان نتوان سترد و علامتی واضح باشد که نتوان بازگشت و قریب سی هزار تن نفس محترم بدین لطیفه

معجب و دقیقه‌شگرف در شعال جبال واخادیدارض پراکنده شدند پدر و مادر را ازفرزند خبر نبود برادر حال برادر ندانست زن ازشوی بیگانه ماند وشوی را پروای زن نبودو کس ندانست که سرانجام این قوم چه شد و کجا شدند.

وچون این غلای مهلك و بلای مدرك لختی فرو نشست و سعر غلات و بهای حبوبات بانحطاط گرائید بحکم کلمت لکل قحط وباءِ در عموم قری وبلدان بل‌تمامت ممالك ایران اعراض مختلف و امراض متنوع دست فراهم داد سموم هوائی درمکنونات امزجه و مزدوجات اخلاط اثر کرد قهرمان روح و پزشك طبیعت از تألیف قوی و محافظت ارواح باز ماند دیدار چون ماه وآفتاب در نقاب تراب بنهفته و با خلعت دیبا وطلعت زیبا بالین از خشت خام کردند وبربستر خاك آسان بخفتند سرائی نماند که‌در او نوحه سرائی نبود وخانه نه که ازآن افسانه برنخاست و ازحام باس ومرارت‌کاس آن حادثه شتعا وواقعه عظمی تنی بی‌نصیب نماند.

و ثالث ثلاثه این قحط حائل ووباء شامل ولاتثنی الاوقد تثلث

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار	آن‌سیم دفتر که سنت‌شد سه‌بار
بر گشا گنجینه اسرار را	در سیم دفتر بهل اعذار را

سوء اختیار وشأمت‌روزگار و قبایح‌آداب وفضایح القاب‌این‌مدیرشوم ومدبّر غشوم جهان دیده بلیدکافر عقیدت پلید هرزه گوی هرزه لای یاوه سنج یاوه سرای گشت وچون لختی زلال قحط ونوازل محن بیارمید وصورت‌آن وبای شنیع وبلای فظیع‌اند کی فرو نشست و بهار نوآئین روی زیبا بنمود وجهان فرتوت دیگر باره دلفریبی‌آغاز کرد آنهمه افاضت رحمت وفضل کرامت که حق جل وعلاسعت رحمت‌کامله و مزید کرامت شامله بندگان گنه‌کار تبه روزگار خویش را ارزانی داشت از نماءِ عهد وزارت و برکت روزگار صدارت خود دانست و توسن حرون چرخ را زبون آمال وامانی خویش دید و آداب ردیه و سرائر خبیثه که در مدت اقامت اروپ و معاشرت ومراودت تامه با طوایف ارامنه ویهود وزنادقه وهنود فراگرفته بود وبرطول ایام و توالی شهور و اعوام درنهاد او جای گیر شده وملکه راسخه کشته‌اینوقت بر رای قاصر و خاطر فاتر او جلوه گشت وشیطان مریدآن عقاید سوءِ و ضمائر قبیح در دیدار بلید او بیاراست اینوقت انجمن‌ها

ساز کرد و با تنی چند از خواص حضرت و بطائن سلطنت ووجوه متجنّده باز گشت و بااقاویل مکذوب ومواعید عرقوب ایشان را بفریفت و بر قطع ارزاق حشم و رواتب خدم وادرارات طوایف امم دست یازید ومواجب ورواتب مبلغی وظیفه خواران دولت وچاکران حضرت بیش و کم مقطوع داشت و برین پسنده نداشت وهر که بمرد وچه بسیاربودند سپس جامکی و نان پاره او مجری نکرد و برمرسوم وراتبه او خط ترقین کشید و گفت هر که بمرد راتبه او نیز بمرد وازفئی دولت آنرا نصیب باید بود که زنده بود و تواند خدمتی کرد و هیچ نیندیشید که بود این کس را پس پرده از ارا مل و عجایزپردگیان باشند و یا اورا کودکان خرد و فرزندان عاجز بود که جمله بمکان او معاش وانتعاش داشته‌اند واینوقت که او نمانده است وبازماندگان او بیچاره فرو مانده‌اند هرآینه تعهد و تفقد هر گونه حاجت و مسئلت آنها بر ذمت دولت بود زعیم ملك وعظیم مملکت را واجب بود درباره اخلاف واعقاب عموم چاکران دولت و منتسبان حضرت مزید اعتنا بکار بردن و رعایتها و تربیتهای بلیغ فرمودن و برمراقبت حال و ملازمت روز کارایشان قهرمانی مشفق و امینی عدل کماشتن و با این همه

گر این تیر ازتر کش رستمی‌است. نه برمرده برزنده باید گریست.

بیچاره مردمی که بسمت چاکری موسوم بودند وروز گارها گذاشته ونام و نشانها اندوخته و بهمان قدر مرسوم دیوان و راتبه دولت سالها گذران وزندگانی کرده جمعی خویش و خویشاوند وزن و فرزند وخدم و حشم همگی چشم بدو داشته وریزه خواران خوان او بوده‌اند یکباره بی‌جهتی بیّن و حجّتی قاطع مرسوم او زدن و نام او بر انداختن و حشمت و مزلت اوکاستن کار مرد خردمند نبود و آدمی دیندار خداپرست چنین کار نکند وازاین روی عموم خلق را دل برین پادشاه بگردید و رجال دولت رابامکان سلطنت بازپس ثقت نماند و حشمت تاج وتخت این پادشاه از دیدها برخاست وجملگی از لطیفهٔ خدمت و داعیه دولتخواهی نفور شدند و برحیات وممات خویش بترسیدند تا خود از این رأی باطل چه زاید و این سوء عشرت چه نتیجه دهد اخلاق حسنه و آداب فاضله را وقع نگذاشت و شرایع دین حنیف و شعار ملت شریف را عظیم نشمرد بهار

فضل و فضایل را طراوت نماند وعلوم دینی و معالم اسلامی را رونق برفت و شعر رائق وحظّ فائق را بود ونبود یکسان گشت ومتبع درفنون ادب و تمرّن دراسالیب بلاغت حشو ولغو نمود گوئی خصم آفرینش بوده است وبسی مراحل بیگانه از منازل دانش وبینش بی سابقه معرفت ولاحقه استیجاب خاطرها بخست و خانها برانداخت از دیوان اعلی خرجها بکاست و بر عموم رعایا حملها بفزود با اصول مالیه فضول خراجیه و فروع اجحافیه ضمیمه کرد و گفت از این پیش مباشرین اعمال و متصدیان اشغال بانواع هدایا ومبرّار گوناگون و عراضات متظاهر و تنسوقات متوافر بدربار اعلی تقرب می‌جستند وکار گذاران دربار را بهرمایه رشوت و عشرت میفریفتند و طرائف ظرائف و اسبان فاره و ستوران را هوار متظافر ومتواصل میداشتند وایدون من نخواهم ودیگران نیز نصیبی نباید بود واینجمله که اینقوم همی پرداختند لاشك ضعف آن از جوق رعایا و اتباع وحواشی همی‌ستدند و حال برین آئین بستانند ولی خزانه عامره را عاید دارند وازآن بیش برای خویش بدر هم و دانگی مزاحمت نکنند و مناقشت نمایند و نیندیشید که درینگونه معاملت بیچاره رعیت باز پس طاقت نماندو بضرورت بفقرو فاقه دچار شود وهر آینه جمع اشیاع واتباع همگی روی از خدمت بر تابند و بتفرق و تشتت گرایند وآنمردم که رنج اسفاربینندو تحمل اخطار کنند و خرجهای گزاف وتکلفات فوق‌العاده را برذمت گیرند بضرورت نیاسایند و دو چندان از بهر خویش طلبند وتا رعیتی مظلوم از ناحیتی شاسع و ولایتی دور دست اینحدیث بدرگاه اعلی رفع کند و تظلم نماید ودادطلبد وشواهد صدق اقامت کند زیانی دگر برده باشد وعمری بباطل ضایع گذاشته و رؤیت عدل وطریقت محموده را آن اولی که نخست مردمی مشفق بر گزینند و مهندسان و اهی وممیز ان امین بر ـ انگیزند و جاسوسان عدل وعیون مؤتمن بر گمارند تا معمور وخراب هرجای بدیده ایقان درنگرند ولیاقت و استعداد هر خاك و آب از روی حقیقت اعتبار کنند ودرسود و زیان مکاسب و رنج وخسران تجارات ونفاق و کسادصناعات بواجب خوض فرمایندآنگاه خراجی لایق آن بدان باز بندند و حملی درخورآن برآن نهند وبهر چند گاه درینمعنی تجدید نظری کنند و بهرمایه درآبادانی ملك بکوشند که درقریه معموره چندین‌هزار

تن زندگانی ومعاش توانند کرد و بر خوردار توانند بود وازمملکتی خراب تنی راتمتع نبود ونفس را آرام وسکون صورت نبندد و چون اینمعنی را بواجب تقدیم فرمایندمؤنث عمال ومباشرین اعمال ومتصدیان اشغال را بدان صفت که لایق روزگار او بود و کفایت و درایت او را درخورباشد هم از اصل خراج موفردارند و یا ازخزانه عامره بپردازند.

ودر جمله یکباره کار ملك دگرگون گشت و قاعدت سلطنت باژگونه نمودو طوایف خلق آنهمه کوارت حوادث ونوائب مصائب که ازین پیش بچند احتمال همی کردند و درکام فرومی‌شکستند چون این روی وخوی مشاهدت کردند حائر وبائردست توبت وانابت بدرگاه حق جل وعلاء برداشته واز درضراعت وابتهال خویشتن در طلال جلابیب رحمت وپناه سرادقات کبریاء آه کشیده وبگاه وبیگاه کلمت ربنا ادفع عنا العذاب انا مؤمنون ورد زبان ساخته وهیهات نفرین ودعای بد را اثر نماند واحقاء مسئلت و انابت مفرط را اجابت نبود واو هرروزبدین وسائل از حضرت سلطنت حطابی تازه یافت و حشمتی بی‌اندازه دید ولقبی بارع گرفت ونشانی فائق آویخت فیلسوف سخن حکیم بزرگوار ابوالقاسم فردوسی گوید.

چپ و راست هر سو بتابم همی — سر و پای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیك پیش آیدش — جهان بنده وبخت خویش آیدش
دگر جز به نیکی جهان نسپرد — همی از نژندی فرو پژ مرد

تعظیم شعار دین مبین که شعارمردم پاکیزه عقید تست دیگر سونهاده وسنت متبعه رسولرا وقع نگذاشته وافرادحشم وافرادخدم واصناف امم راطوعاً او کرهاًمحرض است که بزی فرنکان درآیند وبدیشان تشبه کنندومطعوم‌ومشروب برسیره ایشان ترتیب دهندو آداب‌محاورت ورسوم‌معاشرت‌ازایشان‌فراگیرند وعرض مطالب برلغت‌ایشان کنند وبرخطایشان‌نویسند.

وبهرماه‌چهارشب مجلسی‌طراز کرده‌است و آن انجمن را سواره همی‌خوانند و طبقات مردم را ازمسلم‌ومشرك بدان‌مجلس بار بود ونظاره گاهی باشد و سادها گسترده‌و میزها ترتیب داده وبدان مجمع در صدور و ورود وقیام‌قعود برسیره فرنکان بایست بود

برهنه سر بایست نشست باموزه بایست بود وحاضران این محضر همه آزاد باشند هر نوع نشینند وخسبند وخیزند وازتعرّض دیگری مأمون ودرخمار وقمار مختار وشنیدم که پادشاه جهان بر کارقمارش نکوهش فرموده بود ونه گمانم که بصدق باشد واگر صدق بودی نکوهش برخمار اولیتر بودی بل وضع چنین مجمع ازخمار وقمار هردو نکوهیده ترست .

چشم چه داند که پس پرده کیست

عقل چه داند که درین خانه چیست

وهمانا دراخبار ولایت وسیر امامت آمده است که وقتی ابوهاشم محمد بن علی باپدرش امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه برآئین استزادت گفت ظهور این امر بدازا کشید و کدام وقت روی باز خواهد نمود امیرالمؤمنین علی از این پرسش شگفتی گرفت وسرمبارك بجنبانید و بفرمود چگونه این امر وقوع یابد وهنوز روز گار شدت و محنت خویش باز ننمود وبرادران برعقوق یکدیگرخیره نشده‌اند و پادشاه وقت ظلم و بیداد خویش اشکارا نکرده **و هنوز زندیقی از قزوین بریاست برنخاسته** تا پرده ناموس مردم بدرد و بزرگان قوم را براندازد بدان‌مثابت که نامی از ایشان بازنماند و سور وقصور آنحدودرا بگرداند وبهاروبهجت آن نواحی را ببرد و بدانوقت هر کس‌از او بگریزد ناچار در دست او افتد و هر که بدودر اندازد البته نابود ماند و هر که از او گوشه گیرد بضرورت ناچیز شود و هر که با وی دمساز شود هرآینه‌کافر گردد بدان‌مثابت که‌مردم بر دوفرقه شوند گروهی بردین‌خویش بزارندو طایفه‌بر دنیای خویش بنالند .

وخود دراین‌روز گار برصدق این خبر گواهی‌امین وشاهدی‌عدل بود که‌محنت وشدت‌از این بیش درحوصله اوهام نگنجدو کس یادنکرده وجفای اخوان وقلت التفات یاران بمصالح ومناحج یکدیگرخود مشهود است و پادشاه‌عادل بمکان این‌ظالم مدبر در حق بندگان‌خدای‌شرط‌ظلم وبیداد بادارسانید وخود روزگار برنام‌این‌مخذول‌همی‌گردد وکارهای دشوار بکام اوآسان همی گذردو بداندیشان اوجملگی در زاویه‌خمول‌خزیده‌اند وبفقر وتنگدستی ممتحن‌شده و از اعیان‌ملك‌و اشراف مملکت هر که با او در انداخته

است برافتاده است ویابانواع آلام و اسقام مبتلا گشته چنانکه ازجای برخاستن نیارند وازخانه بیرون‌شدن‌نتوانند وهنوز عنفوان روزگار وآغازایام اقتدار و اختیار راوست و خدای داند که در روزگار او سپس‌آفرینش‌را چه خللها رسد ودین ودولت را چه زللها پدیدآید.

و این‌جملت‌از اختیارات قبیح و انتظامات ناسودمند او درین رسالت برآئین نمودار ایراد گردید واگر در فضایح آثار وقبایح اطوار او ازکمال بی‌حفاظی و ردائت ذیل و وقاحت وجه وسماجت طبع وخساست‌نفس و شکاست خلق و دیگر خلال سوءِ و خصال ناشایست که‌آن‌مخبرزشت ومنظر کریه بدان‌مخصوص است خوض کرده‌آیدنامها بدان‌وفا نکند وبیچاره مردی که در روزگارچنین کس‌افتندوزبون اقتدار و اختیارچنین کس‌شوندعقل داند که درچه مایه رنج وشکنج باشند ومن درنامه خسروی فصلی مشبع آورده‌امو یعلم‌الله هنوز ازمعایب‌ومثالب این‌شوم پلید بنام حسین‌وبفطرت یزیداندکی از بسیار ومشتی ازخروار یاد نکرده.

اینقدر هم گر نگویم ای سند　　　شیشه دل از ضعیفی بشکند

با وجودیکه رساله مزبور بی اندازه طولانی دارای حشو و زوائد بسیار بوده و کلماتِ غیرمصطلح زیاد استعمال کرده‌است‌معهذادر درج آن‌بچندین‌نظر اقدام کردیم‌یکی آنکه‌سال قحطی۱۲۸۸ ونتایج رقت بار آن که‌منجربصدارت میرزاحسینخان‌شده بخوبی ترسیم‌شده‌است دو دیگرروحیه‌میرزاحسینخان‌را دراین بدبختی‌عام بجزوتشریح کرده سه دیگرچون‌این نسخه‌منحصر بفرد وممکن‌است‌بکلی‌مفقودشود لذاذکرقسمتی از آن را که مربوط بموضوع مابود دراینجامغتنم‌شمردیم.

بنا بآنچه گذشت‌میرزا حسینخان از خود رأی ثابت ومسلك مستقیمی نداشته و بآسانی در تحت تأثیر معاشرین و اطرافیان قرار میگرفته‌است چنانکه در زمان‌توقف در اسلامبول ایامی که در تحت تأثیر انفاس قدسیه حاجی میرزا صفا واقع میشده مردی وطن پرست ودرست‌کار بوده و درعریضه‌ای کـه بشاه نوشته و در اول این ترجمه احوال درج کردیم چقدر از مضرات رشوه خواری و زیان‌آن برای مملکت بحث کرده است در

ایران هم تا وقتی که ملکم خان بتهران نیامده بود در ایام وزارت عدلیه‌اش همین مسلك و روش را معمول میداشته سپس خود نیز بصورت دیگران درآمده است.

مثلا در اوایل مأموریت اسلامبول برای حفظ حدود وثغور ومنافع ایران سخت میکوشیده اما درایران آن قرارداد کذائی را با رویتر بسته بلوچستان را بانگلیسها داده وحدود خراسان را بروسها بخشیده است.

میرزا حسینخان به‌تمام معنی مردی متظاهر- جاه طلب- پول پرست وخسیس بوده است.

در بزرك کردن کارهای کوچك یدطولائی داشته در عین پول پرستی خود را نسبت بآن بی‌علاقه نشان میداده وبا داشتن تمول سرشار چنان با خست ولئامت زندگی میکرده که معتمدالدوله فرهاد میرزا دریکی از نوشتجاتش مینویسد «خربوزه و هندوانه که برایش تعارف می‌آورده‌اند آنچه زائد برمصرف خانداش بوده بفروش میرسانیده و همچنین آنچه نان ازسفره باقی می‌مانده جمع‌میکرده وپس ازخشك کردن میفروخته است.»

با بی‌سوادی بعلم و دانش و سیاست مداری متظاهر بوده و برای کسب اطلاعات سعی میکرده بااشخاص که داعیه سوادداشته‌اند محشورومأنوس باشد شاید یکی ازجهات دوستی و رابطه‌اش با ملکم خان از همین لحاظ بوده است.

بدین و مذهب و اصول مسلم شریعت اسلامی توجهی نداشته لیکن بکرامات ومغیبات‌می گرویده ومعتقد بوده که بادعا وافسون ممکن است جریان گردش روزگار را بر گردانید.

تمول سرشار میرزا حسینخان ازچندین راه گردآمده بوده اول چنانچه دربالا دیدیم آقا خان محلاتی یکصد و پنجاه هزار روپیه باسم اینکه میرزا حسینخان در اسب دوانی بمبئی برده است تسلیم مشارالیه نمود.

دوم درزمان صدارت میرزا آقاخان نوری وقتیکه جنرالقونسول تفلیس بوده‌از آذربایجان گندم وارد روسیه میکرده و بروسها که مشغول جنك کریمه بوده‌اند بقیمت گزاف میفروخته است.

سوم روزی در حضور ناصرالدین شاه صحبت از تمول میرزا حسینخان بمیان آمده که از کجا بدست آورده‌است خودش اظهار داشته در سفری که از اسلامبول باروپا میرفتم بیکی از متمولین عثمانی تهمت قتل زده بودند ازاویکصد هزار لیره طلا گرفتم وجزو نوکرهای خودم با کشتی باروپا بردم.

میرزا حسینخان بلا عقب از دنیا رفت قسمت عمده اموالش را صرف ساختن مدرسه و عمارت بهارستان کرده بود وبقیه بعد از وفاتش بدست برادرش یحیی خان مشیرالدوله افتاد .

۳

پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله

میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان از ارامنه جلفای اصفهان است که‌در سال ۱۲۴۹هجری قمری دراصفهان متولد شده درسن ده‌سالگی بپاریس رفته ودرمدارس آنجا به تحصیل علوم پرداخته است.

چون مزیدتوضیح‌احوال‌مشارالیه توقف برترجمه پدربد کردارش داردبنگارش شمه‌ای ازآن می‌پردازیم.

میرزا یعقوبخان نامبرده که‌ارمنی بود دعوی مسلمانی مینمود در سفارت روس سمت مترجمی داشت ودرتمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد وبموجب اسناد و نوشتجات موجوده دو فقره جاسوسی از او در دست میباشد که در ترجمه احوال میرزا آقا خان صدر اعظم نوری ذکرشده است (۱)

میرزا یعقوبخان پسرش را بآداب اسلامی بزرك کرده کوشش نموده بود که زبان فارسی را بخوبی فراگیرد. ملکم پس از فراغت از تحصیلات متداوله‌آن زمان در سال۱۲۶۸ بایران مراجعت کرده بود.

منتظم ناصری جزو وقایع۱۲۷۳ مینویسد «میرزا ملکم سرهنك اتاماژور و مترجم مخصوص مأمور سفارتخانه دولت‌علیه دراسلامبول گردید».

در همان سال اورا جزو سفارت فرخ خان امین‌الملك غفاری بدربار ناپلئون

---

(۱) به‌ترجمه احوال میرزا آقاخان صدراعظم نوری درهمین کتاب مراجعه شود

سوم که در دنبالهٔ جنك هرات و اشغال بوشهر پیش‌آمده بود می بینیم(۱).

ملکم در این سفر وارد فراموشخانه شده و پس از مراجعت بایران در سال ۱۲۷۴ هجری قمری سال آخر صدارت میرزا آقا خان در طهران فراموشخانه که آنرا فرامیسن می‌نامیدند دایر کرده ومردم را به‌آزادی وجمهوری طلبی دعوت میکرده‌است.

ازهمهٔ داوطلبان ورود بلژ و اعضای جمعیت مبالغی وجه نقد باسامی مختلف دریافت میداشته ونگاهداشتن راز را مخصوصاً تأکید میکرده است

لژ مزبور را در خانه جلال الدین میرزا پسر فتحعلی شاه واقع درمحله‌مسجد حوض طهران بطور سری وپنهانی دایر نموده است پروفسور برون انگلیسی در کتاب (انقلاب ایران) اورا از پیشقدمان مشروطه دانسته ومینویسد «برای اصلاح نوع بشر مجمعی بااعضای سری تشکیل داد»

دوره اجلاسیه این لژ فرامیسن که پیر مردان خاطرات اسرار آمیز آن رابا هزاران آب و تاب حکایت میکردند هفت سال طول کشید در این ایام میرزا یعقوبخان با پسرش در تشکیلات فراموشخانه و تبلیغات جمهوری همکاری میکرد کم کم این راز پنهانی علنی شد «درسال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان وآزادگان بر دولت بشوریدندو شاه‌را سخت‌نگران‌ساختند بامر دولت‌جمعی از اصحاب‌او را بگرفتند عده فرار اختیار کردند و دسته بروضات مطهره التجا بردند» (۲)

میرزا یعقوبخان بآسیای وسطی فرار کرد وملکم‌خان را تحت الحفظ به‌خانقین برده و درآنجا آزادش کردند ملکم پیاده و بی‌پول از راه دیار بکر خود را باسلامبول رسانیده پس از رفع خستگی بدیدن میرزا حسینخان قزوینی (مشیرالدوله) وزیرمختار ایران رفته واظهار داشته است که‌مجلس فراموشخانه را بامرو دستور شخص ناصرالدین شاه باز کردم وراپورتش را هر روز بحضور همایون میدادم بعد از مدتی رأیشان به‌فسخ ولغو مجلس قرار گرفت و امر بحرکت من فرمودند (۳)

(۱) ضمن ترجمه احوال‌میرزا آقاخان نوری‌ملاحظه‌شود
(۲) رساله عبرة الناظرین وعبرة‌الحاضرین تألیف آقا ابراهیم نواب بدایع نگار
(۳) عریضه میرزا حسینخان بشاه آرشیو سفارت‌اسلامبول سال۱۲۷۹

میرزا حسینخان حقیقت اظهارات ملکم را از طهران تحقیق میکند وزارت امور خارجه درجواب مینویسد که اعلیحضرت همایونی سر سوزنی از ملکم مکدر نیستند (۱) میرزا حسینخان هم نوازشش مینماید و به طهران مینویسد تکلیفی برایش معین کنند که در اسلامبول بیکار نباشد دولت هم او را مأمور جنرالقونسولگری مصر مینماید درجمادی‌الثانیه ۱۲۸۰ بمصر میرود و پس‌ازچندماه باسلامبول‌مراجعت‌میکند .

یك روزبمیرزا حسینخان خبر میدهند که‌ملکم خان برای ازدواج باهانریت دختر آراکل بیك‌ارمنی معروف به توپچی باشی‌به‌پطرق خانه ارامنه رفته ازمسلمانی بقانون دین‌مسیح ابا واستغفار کرده و بآئین عیسوی درآمده در شب یکشنبه ۲۹ جمادی الاول۱۲۸۱ درکلیسای ایا استفانوس‌مراسم‌نکاح‌را بقانون مذهب عیسی‌انجام داده است .

میرزا حسینخان ملکم را احضار کرده ومیگوید سالیان‌دراز دعوی مسلمانی کرده با خود من بمشاهد متبر که عراق بزیارت آمدی وددرمعابد ومساجد مسلمانان نمازها کردی حالا بقانون‌اسلام مرتد میشوی و تکلیف مشکل خواهد شد ملکم خان در جواب میگوید که من همیشه معتقد باین مطلب بودم که امور دنیا بسته به عقل وتدبیر است‌لیکن امروز میگویم که‌کارهای دنیا بسته دست تقدیر میباشد وتقدیربرای من اینطور پیش آورده است . (۲) بعد از چند روز نامه‌ای بمیرزا حسینخان مینویسد که اگر دولت ایران اورا وزیر مختار لندن نکند اسرار دولتی را که درنزد اوست به عثمانیها خواهد فروخت. میرزا حسینخان‌هم مراتب‌را به طهران مینویسدلیکن پیش ازآنکه جوابی ازطهران برسد یك روزملکم را دراسلامبول می‌بینند که بافینه‌قرمز عثمانی‌میگردد وسفارت تحقیق میکند معلوم میشود تبعه عثمانی شده وباماهی چهل‌لیره در وزارت امورخارجه‌اسلامبول‌مستخدم گردیده‌وهرچه‌دلش‌میخواهدبایران‌میگوید (۳)

---

(۱) معمای این‌تضادهنوز برای نگارنده حل‌نشده‌است .

(۲) گزارش میرزا حسین خان بوزارت امور خارجه شماره ۸۸ هفتم جمادی الاولی ۱۲۸۱

(۳)گزارش میرزا حسینخان بوزارت امورخارجه

در این هنگام میرزا یعقوبخان که باسیای وسطی رفته بود اوز بکان را برای حمله بخراسان وپیکار با ایران تحریك مینمود وکاغذ پرانی میکرد تاآنکه حکومت بخارا دستگیرش کرده وپس ازمدتی که درزندان مانده بود آزادش کردند او هم دیگر بایران نیامده یکسره نزد پسرش با سلامبول رفت . (۱)

ملکم خان همینطور در خدمت دولت عثمانی میبود و بایران ناسزا میگفت تا میرزا حسین خان مشیرالدوله درسال ۱۲۸۷ ازاسلامبول بطهران آمده صدراعظم و سپهسالار و وزیرامور خارجه گردید .

جناب سپهسالاراعظم یا گذارشهای خودرا که درباب حرکات و رفتار ملکم از اسلامبول بطهران داده بودفراموش فرموده ویا آنکه بدستوردیگران ملکم رابطهران احضار نموده برایش لقب ناظم الملکی گرفته مستشارصدارت عظمی کرده بنشان تمثال همایون از درجه اول افتخاریافته . میرزا یعقوبخان هم درسفارت اسلامبول مشیرومشار گشته وعلناً برای دولت انگلیس جاسوسی مینموده است .

دراین ایام است که امتیازمعروف بارون دورویتر که نه تمام منافع ایران بلکه تمام ایران باو واگذار شده بود بامضا رسید این امتیاز بقدری شور بود کـه بقول لرد کرزن عجیب ترین امتیازی بود که یك دولتی کلیه منابع ثروت خود را باجنبی واگذار کند .

اعتمادالسلطنه محمدحسن خان در کتاب خوابنامه راجع بامتیاز رویترمینویسد ملکم خان پنجاه هزارلیره هم برای حاجی میرزاحسین خان مشیرالدوله ازبارون دو رویتر گرفته بود (۳) .

« بعداز دادن امتیاز رویتر ملکم خان درمبادی سال هزارو دویست و نود بسفارت فوق العاده مأمور اروپا گردید که لوازم سفرهمایونی را مرتب ومهیا نماید بعد ازمراجعت

(۱) رساله عبرة الناظرین بقلم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار
(۲) گزارش سفارت اسلامبول بوزارت امورخارجه
(۳) دست پنهان سیاست انگلیس درایران تألیف خان ملك ساسانی

موکب همایون به‌سمت وزیرمختاری مأمور باقامت‌دربارلندن وویته وبرلن‌شد ودرسفرثانی موکب صاحبقرانی باقلیم اروپا ملکم خان بسمت وکالت مختاری دولت علیه مأمور کنگره برلن گردید پس از ختم این مأموریت بمنصب جلیل سفارت کبری و رُتبت والای(پرنسی) وخطاب نبیل‌جناب اشرف که مرادف با التسی‌است نائل‌ومفتخرآمد»(۱)

ناصرالدین‌شاه در ۲۱صفراسفندماه ۱۲۹۰ روانه‌فرنگستاشد درعکسی که شاه وملتزمین رکاب درلندن انداخته‌اند ملکم‌خان رامی‌بینیم که بایك کپه ریش‌پشت سرشاه ایستاده وبرای‌سلطان‌مرادمیرزاحسام‌السلطنه حریم گرفته است (۲)

معتمدالدوله‌فرهاد میرزا که ازملتزمین رکاب همایون‌بوده درنامه‌ای که‌ازلندن به‌طهران فرستاده مینویسد « این‌مردك ارمنی در کمال‌وقاحت وبی‌شرمی‌در نزد اروپائیان خودرا از احفاد پادشاهان اشکانی ارمنستان معرفی مینماید وبخودلقب پرنس‌رفورماتور داده است » ؟

یکی از خدمات برجسته ایشان در سفارت لندن این بود که هر وقت وضعیت میرزا حسین خان در نزد شاه متزلزل بود ملکم یك تلگراف رمز وحشتنا کی از لندن مخابره میکرد شاه هم در عزل میرزا حسینخان دست نگاه میداشت (۳) .

منتظم ناصری جزو وقایع ۱۲۹۹ مینویسد « جناب میرزا ملکم خان وزیر مختار از لندن به تهران آمده علاوه برسفارت دربار دولت انگلیس سفارت درباردولتین آلمان وهلند را نیز بعهده کفایت‌اوموکول ومعزی الیه را به‌لقب نبیل‌ناظم‌الدوله ملقب وهنگام مرخصی و حرکت او از دارالخلافه به‌یکثوب‌سرداری‌ترمه‌ازملابس خاصه‌مخلع ومباهی فرمودند »

درهمین سفر است که از اوحقه‌بازیها وچشم بندیهای عجیب حکایت‌میکنند یکی‌از پیشخدمت‌های ناصرالدین شاه حکایت میکرد روزی که ملکم خان برای باراول شرفیاب شد از جیبش یك‌چترزمستانی ویك‌جفت کفش درآورده تقدیم کرد دیگری گفت

(۱) روزنامه شرف سال۱۳۰۳
(۲) بعکس سفراول ناصرالدین شاه بفرنك درهمین کتاب مراجعه شود
(۳) بترجمه احوال میرزا حسینخان درهمین کتاب مراجعه شود

که‌ساعت شاه درجیبش نبودملکم‌خان گفت دروسط‌هندوانه‌است . معاصرینش ازاین‌قبیل حقه بازیها از اونقل میکنند .

ملکم خـان در مراجعت بصوب مـأموریت یك کارت ویـزیت چـاپ کرد که موجب سخریه همگانی شد . روی کارت مزبور چنین نوشته شده بـود .

پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله سفیر کبیر ایران در کل ممالك فرنگستان (۱)

ملکم‌ازطهران‌برای دیدن پدرش که‌پس ازعملیات خائنانه‌آسیای‌وسطی‌ساکن اسلامبول شده بود بکنار بسفر رفته وچند ماهی انجا ماند میرزا یعقوب خان پس از یك‌سلسله بیماریهای‌طولانی دراسلامبول بفلج مبتلا گردیده در گذشت و اورا باسم‌اینکه مسلمان وشیعه است در گورستان‌ایرانیان دفن کردند و بدستورملکم‌یك‌معجرآهنی دور قبرش نصب نمود .

در ۱۳۰۶ هجری قمری هنگام سومین سفر ناصرالدین شاه بفرنك ملکم خان شانزده سال‌بود که وزیرمختار لندن بود درآن‌سفرامتیاز لاتری درایران را ازشاه گرفت بعد از مراجعت شاه بایران روحانیون‌آن امتیاز را خلاف شرع اعلام نموده شاه هم توسط میرزاعباس‌قوام‌الدوله وزیر امورخارجه‌الغاءآن را تلگرافاً به‌ملکم‌خان اطلاع داد وقتیکه تلگراف را درسفارت به ملکم‌خان دادند پس از خواندن‌درپاکت رامجدداً بسته **به پورن موث** از شهر های جنوبی انگلستان عزیمت نموده وبه پیشخدمت سفارت گفته بـود تلگراف را به نامه رسان مسترد داشته بگوید جناب وزیر مختار بمسافرت رفته است .

قرارداد لاتری مذکور بشرح ذیل بود

« امتیاز کل معاملات یعنی قرعه بالاتاری و استقراضهای عمومی بالاتاری و ترتیب کمپانیهای لاتاری وفروش‌بلیت‌های‌لاتاری وبازیهای عمومی بالاتاری ازقبیل‌چرخ

(۱) به‌نامهٔ‌مرحوم صادق‌صادق مستشارالدوله به‌نویسنده‌این‌سطور درضمن‌ترجمه احوال میرزا آقاخان‌نوری مراجعه شود



پرنس میرزا ملکمخان ناظم الدوله

دولت در کل ممالك ایران از تاریخ ۱۳۰۶ الی هفتادوپنج سال مخصوصاً ومنحصراً باشرایط ذیل واگذار میشودند.

درجمیع این معاملات هرسال ازمنافع خالص که بعداز وضع مخارج وادای صد پنج منفعت سرمایه مصروف شده حاصل میشود صدی بیست بخزانه دولت کارسازی خواهد

شد ایران حق خواهد داشت که بتوسط یکی از مأمورین خود هر سال حساب منافع خالص صاحب امتیاز را تحقیق کند.

بتاریخ ۲۲ « ذی‌قعده ۱۳۰۶ درملك اکوس »

ملکم‌خان که از الغاء امتیازمزبور مستحضرشد از (بورن موث) توسط بورس لندن‌امتیاز لاتاری را بمسیو بوزیك دوکارداوال بمبلغ چهل هزار پوند انگلیسی فروخت میسوبوزیك هم تشکیل یك کمپانی انگلیسی داده و همینکه خواسته بود وارد عمل شود دولت ایران که قبلا امتیاز را ملغی کرده بود اجازه نداد کمپانی هم مطالبه چهل هزارلیره‌را نمود.

پس از مکاتبات و گفتگوی بسیار امر شاهانه صادر شد که ملکم باید چهل هزار لیره کمپانی را مسترد دارد همینکه‌مشارالیه ازاسترداد وجه بمسیوبوزیك‌استنکاف کرد شاه از سفارت لندن معزولش فرموده از تمام امتیازات و القاب و مناصب محرومش داشته میرزا محمد علی‌خان معین الوزاره (پرنس علاءالسلطنه) را وزیر مختار لندن کردند.

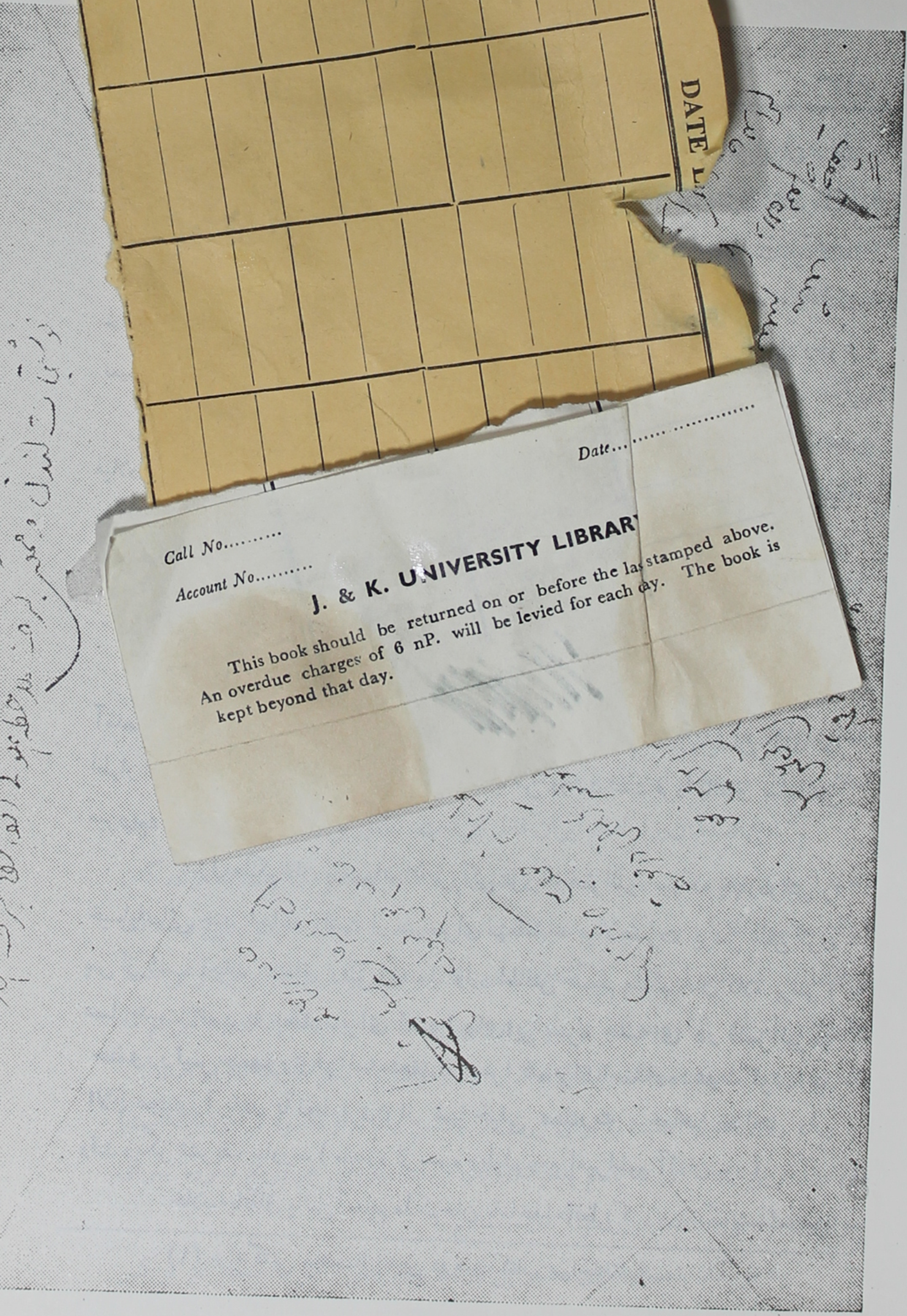
در ۱۶ مارس ۱۸۹۰ اعلامیهٔ عزل و الغاء تمام القاب و مناصب ملکم خان ازطرف دولت در روزنامه های لندن منتشر گردید ملکم خان هم دربیستم مارس مذکور جواب‌هیجان‌آمیزی باعلامیهٔ‌دولت‌ایران درمطبوعات پای‌تخت انگلستان‌مندرج‌ساخت.

از آنطرف کمپانی نامبرده درفوق در محاکم دادگستری لندن برعلیه ملکم خان اقامه دعوی نمود ملکم خان ادعای افلاس کرد محکمه هم او را محکوم به کلاه برداری نمود.(۱)

ملکم خان مردی‌سیاه چرده و کوچك اندام‌بود با دماغ بسیار بزرك وچشمان سیاه گیرنده در ایام تحصیل پاریس مان تیسم و هیپنوتیسم هردورامشق کرده و در این باب اطلاعات اروپائی‌را با شعبده‌بازی شرقی توأم ساخته بود دراین رشته کارهای‌عجیب و غریب از اوحکایات میکنند اغلب مردم هم او را فقط باسم حقه بازمی‌شناسند.

---

(۱) آرشیو سفارت لندن



دستخط شاه بقوام الدوله

بعد از آنکه سید جمال الدین اسد آبادی در سال ۱۳۰۷ از ایران تبعید گردید (۱) او نیز به‌لندن رفته در محله (هایدپارك) باملکم خان هم منزل شدند ملکم در روزنامهٔ قانون و سید جمال الدین در عروة الوثقی هرچه دلشان میخواست میگفتند و از دادن هر نسبت ناسزائی بایران مضایقه نداشتند تا ناصرالدین شاه زنده بود ملکم خان هم روزنامه نویس بود و بایران دشنام میداد از طرف دولت هم خدمتی باو رجوع نمیشد .

مظفرالدین‌شاه که به سلطنت رسید درسال ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق ۱۹۰۰ میلادی برای دیدن نمایشگاه پاریس بفرنك رفت چون درآن دوران هم مثل امروز کلیه خیانت‌ها و دشنامها بزودی فراموش میشد پرنس ملکم‌خان که بعدازآن محاکمه لاتاری دیگرباره نمیتوانست بلندن بر گردد . بسمت وزیر مختاری مأمور دربار ایطالیا گردید و مفاد دستخط شاه و اعلامیه‌های دولت ایران کان لم یکن‌شد .

در سال ۱۹۰٤ که من در پاریس بودم ملکم خان هم از ایطالیا بآنجا آمده بود روزی با یکی از محترمین ایران صحبت از ملکم خان بمیان آمد من اظهار اشتیاق بملاقاتش کردم آن شخص گفت با من دوست است فردا باتفاق بملاقاتش میرویم .

منزل ملکم‌خان درمهمانخانهٔ بزرگی نزدیك قصرالیزه بود که چهارطرفش را خیابانهائی چند احاطه داشت از سر سرای مهمانخانه بوالاحضرت پرنس تلفن کرده پس از کسب اجازه باتفاق رفیق راهنما وارد اطاقش شدیم ملکم خان کلاه برسر و عصا بدست **گفت به بخشید برای فضولیهای این پسره جلسه‌ای در قصرالیزه با حضور رئیس جمهوری فرانسه منعقداست مرا هم برای استشاره دعوت کرده‌اند الان مجبوراً باید بآنجا بروم از شما خیلی معذرت میخواهم** خواهش دارم وقت دیگر تشریف بیاورید (مقصود از پسره ویلهلم دوم امپراطور آلمان بود) .

خلاصه باتفاق پائین آمدیم ملکم‌خان باماخداحافظی کرد ودرشکه‌نشست رفیق

(۱) بزندگانی سیدجمال‌الدین درهمین کتاب مراجعه شود

من که اوراخوب می‌شناخت ومیدانست که‌تمام‌کارهایش حقه‌بازی وبلوف‌است‌برای اینکه اوراکاملا بمن بشناساند‌بدکان‌سیگارفروشی روبروی‌مهمانخانه رفتیم ومتوجه درمهمانخانه شدیم بعدازچند دقیقه‌ملکم‌خان رادیدیم که‌باهمان‌درشکه‌پس‌ازچرخیدن دورساختمان‌جلو درمهمانخانه پیاده شد.

والاحضرت پرنس تا زنده بود هر ساله فصل تابستان از ایطالیا بسوئیس می‌آمد و نویسندهٔ این سطور که در آنوقت دردانشگاه **لوزان** مشغول تحصیل بودم نظر بسابقه آشنائی ایشان با خانوادهٔ من چندین سال متوالی اغلب روز های یکشنبه بملاقات او میرفتم.

اما نوشتجات ملکم خان عبارت است ازروزنامهٔ قانون ورسائلی چند که‌باسم کلیات ملکم دراوایل مشروطیت درطهران بطبع رسیده است.

اولین شمارهٔ روزنامه قانون دربیستم فوریه ۱۸۹۰ـ رجب ۱۳۰۷ درلندن منتشر شد وشخصی که دراسلامبول موقع ازدواج باهانریت ازمسلمانی توبه و استغفار کرده و عیسوی شده بود روزنامه خود را بایک صلوات بلند شروع میکرد وبهمهٔ مطالبش جنبه اسلامی میداد ودرتحت این تذویرمینوشت.

امین‌السلطان‌وزیراعظم ایران قاطرچی‌است. مأمورین دولت‌ایران نادان‌و شیاد وهمه ازخانواده‌های پست متولد شده‌اند. قشون‌ایران‌مایهٔ تمسخر دنیااست. شاهزادگان ایران همچون فقرا و مساکین مستحق شفقت‌اند. مجهتدین ایران نسبت بدین و عدالت بی‌اعتقادند. شهرهای ایران‌مرکز کثافت‌است. قانون وداد گستری درایران‌شوخی‌است. جاده های ایران ازآمد ورفت چارپایان بوجودآمده است وقس علیهذا دررسائلی‌هم که بتدریج نشرداده همین مطالب را تکرار کرده و دوموضوع دیگر علاوه نموده است.

اول اصول آدمیت را برای ایران لازم‌حتمی دانسته (مقصود فراموشخانه‌است) دوم درآخرین رساله ای که باسم پلیتیک دولتها ازسیاست بافی هم دریغ نکرده برای نمونه صفحهٔ آخررسالهٔ مزبوررا عیناً نقل مینمائیم.

« هرگاه بنده ازعقلای معتبراین دولت بودم یعنی اگر با پنجاه نفر نوکر



ملکم خان

گرسنه راه میرفتم واگرچند رأس یابوی کثیف درپیش روی من یدك مـی کشیدند و اگرسالی بیست هزارتومان پول دولت را میخوردم واگرازجمیع علومی که‌لازمه تربیت است بکلی‌عاری بودم واگراجدادمن‌ولایات‌ایران‌رانوبت بنوبت‌غارت کرده بودندواگر ازهنرهای بسیارمشکل .. شخصی آراسته بودم واگر غمزات مـردم فریبـی را سند

علوخیالات خود قرارداده بودم آنوقت باعتباراین نوع اعتبارات عرض میکردم دولت ایران دو قسم پلیتیك دارد یکی کوچك وضعیف محقر وموقتی بی‌مآل بی معنی و دیگری بزرك عالی ملی باشأن با معنی وقابل هر نوع پلیتیك .

پلیتیك کوچك آن است که دولت ایران بدون تأمل و بدون تخلف با دولت روس موافقت نماید و کمال اهتمام را داشته باشد که بهیچوجه بهانه‌ای بدست روسها ندهد وبقای خود را بانسانیت وترحم آن دولت واگذارد .

پلتیك بزرگ را بروز نمیدهم زیرا که بجهة یافتن این پلتیك سالها زحمت کشیده ام وباعتقاد خودم طرح نجات ایران را پیدا کرده ام ولی چون یقین دارم که بواسطهٔ عدم اعتبارات مذکوره طرح من محل اعتنای اولیای این دولت نخواهد شد باینجهة منتظر خواهم شد انشاالله بواسطه تحصیل اعتبارات شخصی طرح بنده درنظر اولیای دولت قابلیت ظهور بهمرساند ولی میترسم پلتیك بخصوص بعضی ازوزرای ما مرامهلت ندهند وآخرالامر مجبور شوم طرح خود را در آرزوی اعتبارات مذکوره دفن کنم »

علاوه برآنچه در فوق گذشت چند سوره ازقرآن کریم وچندحکایت از گلستان شیخ سعدی را با حروف مقطع چاپ کرده وبرای تغییرخط فارسی بحروف مقطع وحذف بعضی ازحروف ابجدجدیتی وافی بخرج داده است .

هرچند نگارش بعضی ازمطالبی که ملکم برشته تحریردرآورده سودمند است وحقیقت دارد ولی ازقلم کسی کاملا مؤثرواقع میشده که بایك ایمان خلل ناپذیری بنگارد نه فقط برای عوام‌فریبی وبدست آوردن پول واعتبارومقام بهرحال قسمتی از آنها تا حدی موجب روشن شدن افکار گردیده است .

نامه ملکم خان بوزارت امور خارجه مورخ ۱۲۹۸ هجری قمری

«به لارد گرانویل (۱) در مذاکرات مفصل گفتم که تمام سیستان حق ایران است شما برای خاطر اینکه شیر علی خان نرنجد نصف سیستان را باو واگذار کردید حالا که شیر علی خان در میان نیست باید تمام سیستان را که حق ایران است بایران

(۱) لردگرانویل صدراعظم انگلیس

واگذارند خیلی در اینباب مذاکره کردم هنوز نتیجه معلوم نیست انشاءاله سیستان‌مال ما خواهد شد.

راجع به کردها اصل این فتنه و نتایج آن را به لرد گرانویل حالی کردم دستور العمل مؤکد برای سفیر انگلیس دراسلامبول فرستادند.

انگلیسها درکابل‌مکاتبات روس را باشیرعلی‌خان بدست‌آوردند و چاپ کردند اگر کنگره برلن منتهی بجنك میشد دولت روس باتفاق شیر علی خان در سر حدات هندوستان مشکلات گوناگون بر پا میکرد.

درمیان بزرگان وروزنامه‌های لندن شهرت کرد که دولت روس بوزرای سابق دولت انگلیس تکلیف کرده بود که افغانستان وایران را میان خود تقسیم کنند وزرای انگلیس باین معنی تن در ندادند مباحثه به پارلمان کشید وزرای حاضر گفتند دردفاتر رسمی آثاری نیست پس در دفاتر غیر رسمی بوده است.

درباب قندهار دسته‌ای از وزرای انگلیس طرفدار این هستند که قندهار را تخلیه کنند ودسته دیگر که مخالف‌اند میگویند بیست‌ملیون لیره برای حفظ‌سرحدات هند خرج کردیم حالا چطور دست بکشیم.

کارهای ایران را باید از اساس واصول شروع کردنه از فروع بعضی‌ها وقایع‌را تا بچشم نه‌بینند درفکررفع آن نمی‌افتند سلیقه و استعداد بنده بکلی برعکس است‌بنده حوادث آینده را بطور عجیب مثل اینکه واقع شده باشند قبل از وقت آشکار وروشن میبینم وهر حادثه که قبل از وقوع درنظرم مجسم میشود عظمت و خطرات آن هرقدر هم زیاد باشد چارهٔ آن قبل از وقت برای من ممکن و سهل مینماید باینجهة رفع هر حادثه‌آینده را باکمال جرئت برعهده میگیرم. برخلاف آن همینکه حادثه ظهور کرد دیگرآدم از من بیکاره تر در دنیا نیست. آن وقوعات افغانستان واین حرکات کردها و عثمانی وآن اقداماتی که سمت خراسان ظهورمیکند همه را مثل روز روشن بیست‌سال قبل‌میدیدم وبنظر بنده چارهٔ همه خیلی آسان می‌آمد اماحالا بجهة اصلاح این‌حوادث واقعه حقیقةً بنظر بنده هیچ چاره‌ای نمی آید.

نوه امپراطور آلمان کـه نوه ملکه انگلیس است «مقصود ویلهلم دوم است» اینروزها عروسی میکند من که نماینده و مظهر دولت ایران هستم و در نزد آلمانها ایلچی میباشم بایستی در آن مجالس حاضر باشم ولیکن وقتی فکر کردم که پول زیست خود را و پول این پاکت را بچه تدبیر تنك آور جا بجا کنم وقتی حساب کردم علاوه بر مرارتهائی که بجهة تحصیل مخارج گذشته دارم برای مخارج تازه تا چند ماه و تا چند سال باید در درگاه خیر خواهان دولت بخاك سجده بیفتم دیدم با چنان سلیقه و خیر خواهی اولیای دولت در اینموقع بهترین خدمات در نظر ایشان این خواهد بود که ازاین مطالب هیچ حرفی نزنیم.

مقرری پارسال هنوز نداده میگویند مال امسال است من چه کار دارم که سال گاو است یا شتر ازهرسالی که حساب میکنند بکنند بمن نصف مقرری بیشتر نرسیده است .(۱)

ایضاً نامه ذیل را ملکم خان در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۸۸۷ «۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۴» در مراجعت از ایران بلندن بوزارت امور خارجه تهران نوشته و آنچه که در حوصله شارلاتانی بوده معمول داشته است:

«از برای کشف اوضاع فرنگستان این سفر بنده وسیله کاملی شد در اسلامبول با اغلب وکلاء «وزراء» وبا اکثر سفرای دول بزرك دوست قدیم بودم ودرآن یکماه توقف موقع هر نوع محرمیت وصحبت بمیان آمد. وقتی هم از بلغارستان عبور میکردم چون مأمور بلغار از اسلامبول حرکت بنده را قبلا خبر داده بود مأمورین و حکام منازل راه آهن باستقبال آمدند و از کلیه اوضاع ملك خود بنده را مطلع ساختند.

وقتی برومانی رسیدم دیدم عموم سفرای دول بزرك دوست قدیم بنده هستند وچون این روزها پای تخت رومانی بجهة امور بلغارستان ومسئله شرق یك مرکز عمده شده است دو روز درآنجا ماندم و با همهٔ سفرا دید وباز دید و کسب اطلاعات مختلف نمودم در ویانه باز هم از حسن اتفاق جمیع سفرای دول بزرك دوستان سی ساله بنده بودند کنت

---

(۱) این مراسله ۲۳ صفحه درکتابخانه ملی ملك جزو مجموعه نوشتجات ملکم ضبط است .

نیکرا سفیر ایطالیا را ازعهد کنت کاووز درایطالیا و فرانسه و بعد مدتی ازلندن خوب می‌شناختم

پرنس لیانوف سفیر روس از وقتی که مستشار بود در اسلامبول تا مدتی که درلندن‌سفیر شد با بنده دوست بوده است. همچنین سعداله بك سفیر عثمانی.

سفیر آلمانیها پرنس رویس که از وقت نیابت او درپاریس و بعد درسفارت‌او درپطرزبورغ ودراسلامبول‌همیشه با هم‌خصوصیت داشته‌ایم بنده را بشام‌دعوت کرد اغلب وزرای اوستریا «اطریش» وسفرای خارجه بودند چهار روز درویانه ماندم وباهمه اینها دید وبازدید کردم.

از ذکر این اسامی و از ملاقات این اشخاص بدیهی است مقصود افتخار بنده نیست میخواهم اولیای دولت ایران‌ازمأخذ اطلاعات بنده هم اطلاعی داشته باشند.

دور نیست اولیای دولت ایران از بنده بپرسند که چه باید کرد. تکلیف را مدتی است عرض کرده‌ام تادولت ایران سالی اقلا هفتاد کرور تومان مالیات نداشته باشد هر چه بگوئیم وهر چه بکنیم ابداً هیچ فایده وهیچ معنی نخواهد داشت خطر ایران حاصل دو خبط بزرك است یکی آنکه اولیای دولت علیه واقعاً چنان میدانند که با این مالیات حالیه ما میتوانیم دراین عهد یك دولتی نگاهداشت خبط دیگر اینکه چنان میدانند که از ممالك ایران نمیتوان هفتاد کرور مالیات تحصیل کرد این دو خبط معظم در ایران امکان هیچ‌کار ومجال هیچ حرفی باقی نگذاشته است.(۱)

چنانکه‌ملاحظه‌میشودمطالبی که‌دراین‌نامه‌هانوشته‌شده‌مسائلی‌است که کنترول آنها بهیچوجه میسرنیست راجع بمذاکرات لرد کرانویل در باب سیستان راجع بمذاکرات با دولت انگلیس‌درباب کردها وعثمانیها. راجع به‌تقسیم‌ایران وافغانستان. راجع به پیش بینی هائی که مدعی است هرحادثه ای را قبل ازوقوع میدانسته بالاخره اظهاربانیکه مخارج زیستن وحتی‌پول‌فرستادن این‌پاکت رانداشته‌است پس ازمستشاری صدارت‌عظمی‌و گرفتن‌پنجاه‌هزارلیره ازبارون‌دورویتربابت رشوه آن‌امتیاز کذائی(۲)وبعد

(۱) این‌نامه درنزد نگارنده میباشد.

(۲) به خوابنامه اعتمادالسلطنه مراجعه‌شود

ازهشت سال وزیر مختاری ایران درلندن اینقدر گداومفلس بوده که پول فرستادن یك نامه را هم نداشته است .

با عطف یك نظرسطحی بنامه مزبورملاحظه میشود تمام آنچه که نوشته غیر قابل کنترول وفقط شارلاتانی است گویند دراوایل سلطنت ناصرالدین شاه شهریزد وزیری داشته موسوم به میرزا محمد هروقت ورثه مقتول برای قصاص قاتل باو مراجعه میکرده مشارالیه باکمال جدیت میگفته است اگراین شخص کشته نشده بود حتماً بیست روزبعد میمرد کنترول حرفهای ملکم خان هم ازهمان ردیف است .

کلیهٔ نامه های ملکم خان بوزارت امورخارجه باین ترتیب تنظیم میشده است .

۱) یکی ازمسائل مهم درجه اول که ایران بآن علاقه مند بوده نامه را با آن شروع میکرده وازمذاکرات خود با دولت انگلیس درآن باب شرح مبسوطی مینوشته و برای حل آن درباغ سبز نشان میداده است .

۲) راجع بمسائل مهم درجه دوم هم برای اظهارخود نمائی وحسن روابط شخصی با کارگذاران دولت انگلیس چند سطری بچشم وزات خارجه ایهامی کشیده است .

۳) ازنرسیدن مقرری سفارت بموقع شکایت های بی ادبانه میکرده ومینوشته است گرسنه وتشنه ام وبسال گاویاشترکاری ندارم .

٤) پس ازچند جمله بی ادبانه می بیند که خیلی تند رفته است آنوقت یك موضوعی راپیش میکشد که باعث وحشت اولیای امور ایران باشد بآن موضوع مشغول شوند وبی ادبی های او نادیده بماند .

٥) اطلاعات سیاسی را دست آویز کرده دربرابرمردم محجوب فروتن وبی خبرآن ایام پرده ازروی خود پسندی وخود بینی برداشته مقاماتی برای خود فوق استعداد بشری قائل میشده است .

٦) بعد ازچندین سطر که ازپیش بینی ها و بصارت درکارها و محاط بودن بر کلیه مسائل سیاسی دنیا مینوشته دو باره از افلاس و گدائی وبیچارگی خود شکایت میکرده وبانیش های آبدار که بایران ودولتش میزده نامه راخاتمه میداده است .

***

درایامی که پرنس ملکم خان وزیر مختار رم بود درمهمانی‌های درباری با یك خانم بیوه سوئیسی اهل زوریك آشناشد که دروجاهت وطنازی بی‌نظیر بود وعکس او را روزنامه‌های مصور اروپا مثل نمونه خوشکلی وزیبائی جهانی منتشرمیساختند. شوهرخانم مزبور که یك نفر میلیونر امریکائی بودپس ازدوسه سال ازدواج فوت کرده و کلیه ثروتش باین خانم رسیده بود.

خانم مزبور آزاد و افسار گسیخته هر روز جائی و هرشب به تماشا گاهی بسر میبرد میرزا ملکم خان مشارالیها را برای پسرش فریدون خان خواستکاری کرد خانم این ازدواج رابدوشرط قبول نمود اول آنکه پادشاه ایران به فریدون ملکم هم لقب پرنس بدهد که خانم بتواند درمجالس تاج زرین برسر بگذارد وپرنسس باشد دوم آنکه فریدون ملکم هر ماهه مبلغ هنگفتی از خانم بگیرد و دخالتی در ملاقاتها و رفت و آمد های او نداشته باشد.

تقاضای اولی خانم که کارمشکلی نبودزیراپادشاهی چون مظفرالدین که دستخط پدرش را راجع بالغای لقب پرنسی ازملکم خان کان لم یکن پنداشت وبرای خوردن چلو کباب در سفارت بطرز بوزع باصدور دستخط جهانمطاع لقب پرنسی بارفع الدوله داده بود (۱) دربرابر تقدیمی یك انگشتری برلیان بطریق اولی این لقب رامرحمت میفرمودندلذا ملکم خان بدواً درسفراول فرنك ۱۳۱۸ برای فریدون خان لقب پرنسی گرفت سپس نور چشمی را مجبور باین ازدواج نمود.

پرنس فریدون ملکم باندازهٔ پدر همه چیز رافدای پول نمیکرد و تحمل شرط دومی خانم رانداشت لذاپس ازمدت قلیلی باخانم بهم زد ملکم خان طماع هم برسر رها کردن این شکار ملیونر از پسر ناخلف رنجیده و او را از پیش خود براند و میانشان مفارقت ابدی افتاد.

ملکم خان در تابستان ۱۹۰۸ مطابق ۱۳۲۶ هجری قمری درسن هفتاد و

(۱) دیوان گوهرخاوری صفحه ۱۵۷

هفت سالگی در شهر لوزان بدرود زندگانی گفت طبق وصیت خودش او را به شهر برن که دارای دستگاه سوزاندن اجساد است منتقل کردند و خاکسترش را برای تسلیم بوراث در کوزه‌ای ریختند.

دختران ملکم خان در بیمارستان های انگلستان پرستار بودند وقتیکه خبر مرگ پدر راشنیدند بشهر لوزان شتافتند وصیّ پدرشان اسناد بانکها را که از آنجمله سند چهل هزار پوندلاتاری بود که دست نخورده در بانك دو فرانس گذارده بود بانضمام کوزه کوچکی محتوی خاکستر مرحوم ابویشان را که رویش شئونات و القاب و خدمات و تألیفات و آثار پدرشان با آب و تاب فراوان نوشته شده بود تسلیم دختران نمودند.

ابوالقاسم خان ناصر الملك قراگوزلو که محمد علیشاه باروپا تبعیدش کرده بود باجمعی دیگر از هم مسلکان ماسونی وعده از ایرانیان جزو مشایعت کنندنعش بودند نویسندهٔ این سطور نیز در تشریفات مزبور حاضر بود بعد از ختم مراسم که برای استراحت به قهوه‌خانه‌ئی رفتیم یکی از حضار گفت.

حقش این بود که بجای آنهمه القاب نارروا مینوشتند: این کوزه محتوی خاکستر مردی است بی ایمان- بی وطن- طماع جاه‌طلب- پول پرست- بی عار وننك- حقه بازوهوچی.

اما پرنس فریدون خان که ملکم او را بجهة طلاق دادن خانم ملیونر زوریخی ازپیش خود رانده واز ارث محرومش کرده بود بالقب پرنسی درنهایت تنگی زندگانی میکرد چون درجنك بین‌المللی اول درروزنامه‌های انگلستان مثل مرحوم ابوی نسبت بایران ناسزاهای ناهنجار مینوشت دولت ایران هم لقب پرنسی او را ملغی کرد و او را از این فریب غم وناموس مستخلص ساخت.(۱)

حالا به بینیم مرحوم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار که از فضلای نامی دوره قاجار است در رساله موسوم به «عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین» راجع به ملکم خان چه نوشته است:

(۱) آرشیو وزارت امور خارجه

«همینکه دست صدارت وصدر وزارت قاعده شرك واصل نفاق وبدیهه شر وطلیعه اضلال سلیل المخاذی ابوالفضایح والقبایح میرزا حسین خان قزوینی خذله‌الله‌تعالی را مسلم شد از بیست کرور خلق ایران مخذولی از ارامنه جلفا ملغم بنام که شلغم خام را همی ماند و گوئی هم ازعهد ازل با او رضیعی لبان بوده است ودریك ریان تك وپو داشته بخاص خویش بر گزید . جر بزی عیار مشعودی طرار لختی ازالسنه مختلفه آموخته و درفنون شعبده و شجون مجون رغبتی صادق فرانموده ازلطیفه دانش وادب بی‌نصیب و ازشماره حقگذاری و رشاد بر کنار ویکچند ازاین پیش بگونه گونه لهو ولعب وبازیهای شگفت با تنی چند از اولیای دولت جاوید راه یافت ودرخاطر اقدس همایون نیز بجمال هوش وذکاء و کمال فطنت ودها جای گرفت ودرخانه خلافت طراز نظاره گاه فرامیسن کرد و جوقی از اراذل قوم وسفلگان جمع بدو بگرویدند واودرنهان ازایشان یکان یکان بیعت همی ستد و بشرایط ایمان موثق میداشت وعقد مواحات می‌بست واز لطیفه مساوات و مواسات دقایق بلیغ بازمیگفت وهر یك‌را برحسب حالات وموجب خیالات او همی‌ستود و برجوع مهمی از مهمات و کفایت شغلی از اشغال و زعامت ایالتی از ایالات دل گرمی میداد .

شر ذمه از رجال دولت ومردم بنام نیز بدان نظاره گاه شتافتند واورابستودند وبااقاویل سوء واضالیل محظور وممنوع او مفتون شدند واو بصورت همی‌نمود که آئین سلطنت وروِیّت ملك داری که ازدیر گاه رسم معهود و عادت مألوف ایران‌بوده است و با فرط غلبه و شمول اقتدار درمال و جان وناموس بندگان خدای بواجب ونا واجب حکم میرانده اندو خوض فرموده‌اند ازسنن عادله خارج است وبیدیهه عقل و برهان شریعت محظور و همیگفت برپاساءِ بیشتراز ممالك اروپ آئین جمهوریت بایست نهاد و احاد حشم را بر تفاصیل مراتب وتفاوت مناصب درحقوق‌مملکت وحدود سلطنت مشارکت بایست بود.

سر انجام‌کار او بالا گرفت و فتنه او عظیم گشت وجمعی غفیر وجمعی کثیر بر دولت جاوید بیا غالیدند وپادشاه را درسراین مهم آرام برفت و اندیشها فزود و

عاقبت بمزاحمتی شدید ومدافعتی سخت اوراو پدرش عقوب را از خاك ایران از عاج کردند وتنی چند از تبعه سوء و متمرده اصحاب او بگرفتند و سیاستهای بلیغ کردند طایفهٔ بگریختند و جلاءِ وطن نمودند و شرذمه بروضات مطهره التجا کردند و همانا عقوب درسفارت بهیه روس سمت ترجمانیداشت وبدان دولت بزرك مستظهر بود وهمین معنی وقایه جان ومال ومایهٔ آسایش ورفاه حال ایشان گشت وگرنه کجا جان بسلامت بردندی و بچه روی بدین زخارف اقدام نمودندی و عقوب از آن پس که بخاك روس اجلاءِ گشت هم برطریق دشت به بخاراپیوست وبر مبادات شرع شریف الحاح وابرام عنیف بکار برد واز فتنه نیاسود و در اختلال‌کار وپریشانی روزگار وعدم عدت وعتاد و حرب وقصور اداب طعن وضرب دولت جاوید برازبکان آنحدود بر آئین فضول فصول می‌پرداخت وایشان را بر عزیمت این سوی جیحون وانتزاع قلاع وبقاع خراسان و مقاتلت دولت علیه ایران اغرا واغوا همی‌نمود وبدین معنی هم بماوراءِالنهر روزنامه‌ها ساخت وکاغذپاره‌ها پراکند ومکاتیب نگاشت و هم برآن سر بود که بافغانستان رود وافغانان را برانگیزدکه بردولت قدیم وشوکت قویم ایران بیاغالند و بدان غایت درانجام مامول خویش مبالغت کردکه طوایف‌اوزبك که مبلغی مسافت از مراسم‌تربیت و شؤنات عادله و ملکات فاضله برکنارندد غل باطن و خبث ضمیر او بدانستند واورا مسخره گرفتند ودر مطموره‌ای باز داشتند وراه آمد وشد بر او باز بستند و سرانجام وثیقه ازاوبستدند واورا از آن حدود بدوانیدند واو امکان بسیج افغانستان نیافت و بخاك روس بازگشت.

وایدون چنان شده است که‌کلیه مهام دین ودولت و مناظم ملك وملت‌بارای و هوای ایشان باز بسته است وبرحسب صلاح دید ایشان همی رود وخود در دولت اسلام ملغم ارمنی‌ناظم الملك لقب یافته ومصلحت دید خود را بسمت وزارت اختیاریه در دربار دولت بهیه انکلتره موسوم گشته وعقوب در دربار عثمانی مقیم است وسفارت علیه ایران را بحقیقت او مرجوع الیه (۱)

(۱) رساله‌عبرة‌الناظرین وعبرة‌الحاضرین تألیف‌آقا ابراهیم‌نواب‌بدایع نگار.

۴

میرزا یوسف مستوفی الممالک

میرزا یوسف پسر میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی و پدر مستوفی الممالک اخیر است میرزا حسن نامبرده از اوایل سلطنت فتحعلی شاه مستوفی الممالک ایران و مصدر خدمات بزرگ دولتی شد. خواهر میرزا یوسف عیال قائم مقام شهید فراهانی بود و میرزا تقی خان امیر کبیر بمناسبت اینکه میرزا یوسف خدمت قائم مقام رسیده و با او قرابت داشته او را همیشه مورد الطاف مخصوص قرار میداده است.

وقتیکه میرزا حسن فوت کرد میرزا یوسف بسیار جوان بود لیکن نظر بسوابق فوق کلیه مشاغل پدررا باو رجوع کردند بطوریکه از نوشتجات قدیم برمی‌آید از زمان سلاطین صفویه کلیه مشاغل دولتی در تحت ریاست چهار نفر اداره میشده است.

اول- صدر الممالک که امور شرعیه و اوقاف وحسبه باو مرجوع بوده

دوم مستوفی الممالک که کارهای مالیه وداخله را اداره میکرده است.

سوم منشی الممالک که روابط با دول خارجه وامور سرحدی و صدور فرامین واحکام با او بوده است.

چهارم معیر الممالک که خزانه و ضرابخانه ونقاره خانه و کلیه امور مربوط بدربار پادشاه باو محول میشده است .

در ۱۲۷۵ هجری قمری بعد از عزل میرزا آقا خان نوری از صدارت عظمی میرزا یوسف شخص اول مملکت شد وبعد از فوت میرزا محمد خان سپهسالار قاجار

بمنصب صدارت سرافراز و با عطای قلمدان مرصع وجبه شمسه‌الماس کـه از علامات این منصب‌است مفتخر گردید.

در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین‌شاه به‌عتبات عالیات میرفت میرزا یوسف در غیبت شاه بکلیه مهام ملکی رسیدگی میکرد بعد از سفر کربلا کـه میرزا حسینخان سپهسالار بصدارت رسید میرزا یوسف اعراض کرده ودیگر بدربارپادشاه نیامد. میرزا حسینخان هم همیشه اورا رقیب قوی پنجه خود میدید وسعی داشت که بوسائل‌مختلف بی‌مهری شاه را نسبت باو جلب نماید.

در۱۲۹۰ که شاه از فرنك بازآمد و میرزا حسینخان موقة مردود شده ودر رشت بماند میرزا یوسف خانه نشینی را ترك کرده در روز سلام عام بدر بارآمد و در جایگاه خویش قرار گرفت و پس ازآنکه بمنزل مراجعت کرد شاه دستخط زیـر را برایش فرستاد:

«وجود جناب‌آقا درب خانه دولت لازم است واز آمدن جناب ایشان کمال خرمی و خوشحالی بما دست داد انشاالله تعالی امور متعلقه وسپرده بخـود را مجدداً به‌تحت قاعده ونظم «خواهدآورد»

باین ترتیب میرزا یوسف وزیرداخله- رئیس کل دفاتر ومحاسبات وخزانه و رئیس دارالشورای کبری وناظم دارالخلافه وخالصه جات شد.

در سال ۱۲۹۰ شاه‌کلیه امور مملکت را به شش نفر محول فرموده وآنها را وزراءِ مختار دربار اعظم لقب داد وهیئت وزراء را (وزارت مختار دربار اعظم) نامیدند. مقام اول این هیئت را بمیرزا یوسف مستوفی الممالك واگذار کردند.

وقتیکه وزارت مختـار دربار اعظم بهم خورد میرزا یوسف وزیر اول کشور ومیرزا حسینخان قزوینی را وزیرامور لشکرخواندند.

در سال ۱۲۹۵ که ناصرالدین شاه برای دفعه‌دوم بفرنگستان میرفت مصدر کلیه‌کارهای دولتی میرزا یوسف بود.

در سال ۱۲۹۵ که شاه از فرنك برگشت و کارهای دولتی را بترتیب جدید

تقسیم کردند کلیه امور ولایات جنوبی و مرکزی و غربی ایران با نظم دفتر استیفا و محاسبات - دیوان عدالت عظمی - وزارت وظایف واوقاف - ایشیکخانه - انتظامات درب خانه - تلگرافخانه - کمرك - بیوتات سلطنتی - صندوقخانه - رختدار خانه وزین خانه و قنوات وباغات وعمارات دولتی - امور خزانه - نظم وترتیب حواله‌جات - عمله خلوت - تفنگداران - جارچیان - کالسکه خانه - اصطبل خاصه - چاپارخانه همهٔ اینها با میرزا یوسف مستوفی الممالك بود.

در ۱۲۹۸ بعد از فوت میرزا حسینخان سپهسالار درمشهد ومراجعت شاه از سفر خراسان میرزا یوسف صدر اعظم مطلق شد. ودرسنه ۱۳۰۳ هجری قمری در ماه این جهان را بدرود گفته در صحن عتیق قم درمقبره پدرش مدفون گردید.

میرزا یوسف مردی متوسط القامه بود باریش بلند وچهره متین ونگاهی موقرانه وآرام بسیار کم حرف میزد کم مینوشت میخواست همانطوریکه ایران ازاسلاف باو رسیده بدون کم و زیاد تحویل اخلاف بدهد وحاضر نبود قدمی بطرف تجدد بردارد. تا آخر عمر طولانی خود بهیچوجه تغییر لباس نداده صورتاً ازقبای بلند سجاف دار و کلیجه ترمه حاشیه دار وشلوارهای قصب قرمز وسورمه‌ای و کفش صاغری سبز دست نکشید ومعناً هم ازاخلاق واطوار آزادگان قرون گذشته ایران انحراف نجست. حب ریاست بسیار داشت. باملاك مرغوب مردم بی‌طمع نبود همینطور که از گرفتن پیشکش و تعارف وهدیه خود داری نداشت در دستگیری از افتادگان نیز همینطور بود وهمواره این دستور خواجه شیراز را بکار می‌بست.

با دوستان مروت بادشمنان مدارا

هرروز صبح گاه که ازاندرون بیرون می‌آمد کنارحوض قلمدانی حیات بیرونی باشب کلاه ترمه حاشیه دار قدم میزد و خوش داشت که هر کس تعارفی برایش بیاورد ولو یك پشقاب شلغم پخته باشد اشخاصی که با اوکار داشتند درآن ساعت هدیه برایش میفرستادند مثل یك قلمتراش راجز - یك جفت ملکی آباده‌ای - یك کشکول درویشی کار هندوستان - یك جلد کتاب خطی - یك قلمدان - یك شانه عود منبت - یك شال کمر



میرزا یوسف مستوفی الممالك

وغیره‌وغیره چنانکه چند سال پیش بعد از فوت مستوفی الممالك اخیر که فرزندانش صندوقخانه اجدادی را بحراج دادند چندین جعبه قلمتراش و قلمدان و شانه عود و ساعت مکب و چندین صندوق ملکی شیراز و کشکول و تبرزین و عصا و غیره بیرون آمد

بالجمه همینکه پیشخدمت سینی هدیه رابحضورجناب آقامی‌آورد مجموعه‌پوش

راپس میکرد وعرضه میداشت جناب آقا که اند کی توی دماغی حرف میزد فقط میفرمود «بدهند اندرون»

شبهائی که بفقرا شام میداد هر کدام که عیال واطفال داشتند برای بچه‌هاشان هم شام میفرستاد وبهر کس که لباسش مندرس بود عبا وقبامی بخشید.

در عفو و اغماض نظیر نداشت از پدرم شنیدم کـه میرزا شفیع مستوفی شیرازی عریضه‌ای بناصرالدین شاه نوشت که مستوفی الممالك هر ساله یك کرور تومان از مال دولت برای خود ما خوذی دارد اگر مالیه مملکت را بمن رجوع فرمایند هـر ساله این مبلغ‌را بخزانه دولت‌عاید خواهم داشت‌شاه عین عریضه‌را برای مستوفی الممالك فرستاده در حاشیه‌اش دستخط کرده کـه «اختیار باجناب آقاست»

وقتیکه دستخط راآقا علی امین حضور برای مستوفی الممالك آورد جناب آقا عریضه موشح را داد بدست میرزاعباس‌قوام‌الدوله که سمت معاونت داشت‌او از خواندن عریضه برآشفت وعرض کرد بفرمائید بیاورندش ریشش‌را اره کنند.

فوراً دونفر فراش قرمزپوش با یك‌دهباشی‌مأموریت یافتند که‌بروند میرزاشفیع را بیاورند همه منتظر بودند که مشارالیه بانواع عقوبت گرفتار شود. ماه رمضان بود مستوفی‌الممالك افطارمیداد سرسفره بودیم که فراشها میرزاشفیع رابارنك پریده لرزان و هراسان آوردند همینکه چشم جناب آقا باوافتاد گفت.

«پسر این فضولیها چیست بنشین شام بخور» منتهای تنبیهش همین بود.

از مرحوم غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار شنیدم که دزدی پس از چندین دفعه که ازخانه میرزا یوسف‌اسباب دزدیده بود گرفتارشد پس‌ازتحقیقات‌همینکه جناب‌آقا فهمید از راه ناچاری بسبب داشتن عیال و اطفال و کمی مئونه دزدی میکند مبلغ‌معتنی بهی باو پول داده روانه خراسانش کرد که درآنجابکسب وکار مشغول شود.

میرزا یوسف ادعای درویشی میکرد وبه‌باباقلندر شاه که درباغ ونك شیمران مدفون است حسن اعتقادی داشت و دونفرمهمان دائمی که‌سمت ندیمی داشتند همواره در منزلش بسرمیبرندیکی ازآنهامیرزاحسن معروف بدیوانه ودیگری‌سیدهندی‌معروف

بدرجه که باایشان اغلب ایام به کیمیا گری مشغول بود .

جناب آقا باقسام سگها علاقهٔ بسیار داشت همیشه چهل پنجاه سك نگاه داری میکرد که هر کدام جیره ودفتر مخصوص داشتند ویك نفرسگبان موسوم بدرویش سگی داشت که هرروز با پنجاه قلاده سك شرفیاب میشد جناب آقا همه سگها را فرد آفرد نوازش میکرد و نان میداد وساعتی با آنها میگذرانید .

بواسطه حشر با دراویش و عشق مفرطی کـه جناب آقا باین حیوان وفا دار داشت و هیچگونه پرهیزی از آنها نمیکرد مقدسین نسبت بی دینی باومیدادند .

میرزاحسینخان سپهسالارقزوینی ودوستعلی خان نظام الدوله معیرّ الممالك که هردو باهم دشمن خونی بودند درعین حال ازرقبای نامی ودشمنان پا برجای جناب آقامحسوب میشدند وهروقت میخواستند ناصرالدین شاه را ازاودلسردوبری کنند سك بازی و درویش بازی و کیمیا گری او رامطرح میکردند چونکه پادشاه ازاین کارها علی الخصوص از درویش بازی بسیار بدش می آمداما ازآنجائیکه ناصرالدین شاه بخانه دانهائی که پدر بر پدر از خدمتگذاران صدیق دولت بودندحق شناسی واحترام فوق العاده منظورمیداشت این سعایت ها دراوتأثیر نمیکرد و درجه احترام جناب آقا نه آن اندازه بود که شاه رابتوان با این حرفها از او روگردان کرد .

در زمانیکه میرزا حسینخان صدراعظم شد و میرزا یوسف اعراض کرده دیگر بدربارقدم نگذاشت معیرّ الممالك موقعی بدست آورده برعلیه صدارت مشغول دسیسه شد میرزاحسینخان بشاه عریضه‌ای نوشت که میرزا یوسف مستوفی الممالك و دوستعلیخان معیرّ الممالك بعلاوه املاك وقنوات وخواسته فراوان ثروت هنگفتی ازپول نقداندوخته‌اند اگراجازه فرمایند ازهر کدام هفت کرورتومان بعنوان مصادره برای خزانه دولت دریافت شود . شاه که هم خودش شعر خوب میگفت و هم اشعار مناسب بسیار بخاطر داشت عریضه میرزا حسینخان را در شهرستانك بدستش دادند او درحاشیه فقط این شعر سعدی رانوشت وپس فرستاد .

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد   صحبت یوسف به از دراهم معدود

کار قابت و دشمنی این سه نفر بجائی رسید که بشعرای مشهور ایام پول میدادند که رقیب راهجو کند از جمله میرزا حسن افشار متخلص بمایل را که از شعرای هجوسرای آندوره است میرزا حسینخان برای این منظور در تحت حمایت خود گرفته بود از این است که دیوان مایل پر است از قطعات و رباعیات در هجو میرزا یوسف که اکثر آنها از نزاکت وادب خارج میباشند.

از آنطرف دوستعلیخان معیر الممالک میرزا مشتری خراسانی را در تحت حمایت خود گرفته بود که میرزا حسینخان را هجو کند متأسفانه دیوانهای این دوشاعر پر است از اشعار هجوآمیزی که این دوصدر اعظم را هدف قرار داده‌اند.

میرزا یوسف سه زن داشت که هر کدام از دیاری بودند یکی از پرده گیانش خانمی ازچرکس های مصر بود که از اویك دختر داشت. زن دیگرش که مادر میرزا حسن مستوفی الممالك اخیر باشد ترکمان بود. زن سومی او خانمی بود از اهالی ایرلند که در فرانسه نشوونما کرده و جز معدودی از محارم کسی واقف براین راز نبود. عجب این است که جناب آقا در تمام مدت زندگانی خود از ملاقات با اروپائیها پرهیز داشت و هیچگاه نمیخواست با آنها روبرو شود و از میرزا حسینخان قزوینی برای همین بدش می آمد و با او مخالفت میکرد که او پای فرنگیها را در ایران باز کرده است. با این وصف سالیان دراز محرمانه بایك خانم اروپائی بسر برده بود.

بهترین املاك فراهان و آشتیان متعلق بجناب آقا بود. مزرعه حسن آباد که در شمال غربی شهر طهران واقع بود و اکنون یکی از بزرگترین محلات پای تخت شده واستخر بزرگش در سفارت ایطالیا واقع است از مستحدثات میرزا حسن مستوفی الممالك بزرك میباشد و یوسف آباد و بهجت آباد از بناهای خود اوست.

چنانکه در فوق ذکر شد میرزا یوسف در مدت بیش از پنجاه سال بزرگترین مقامات دولتی ایران را اشغال کرده وصلاح خود را در این دیده بود که با مردم مدارا نماید - نان کسی را قطع نکند باطرافیانش استفاده برساند دزدیها را اغماض کند - دسیسه‌ها و تفتین‌هارا ندانسته پندارد - دشنامها را نشنیده بگیرد.



ناصرالدین شاه در شهرستانك

شاید این حسن خلق برای زندگانی خصوصی اشخاص بسیارپسندیده باشداما برای کسیکه‌مدت پنجاه سال ریاست کلیه اموریك مملکت با اوبوده‌البته مناسب نباشد لذا جمعی که‌ازسستی وخمودگی ومحافظه کاری و کهنه پرستی جناب‌آقا وزندگی یك نواخت ایران ولاا بالیگری‌درامورد‌ولت به تنگ‌آمده ومیخواستند مملکت‌ازاین جمود بدرآید و با قدمهای بلند بطرف مدارج تجدد پیش برود میرزایوسف را هدف سرزنش وملامت قرارداده وازاوانتقاد میکردند .

از آنجمله رساله مجدیه که منسوب است بحاجی میرزا محمد خان سینکی ملقب به مجدالملك (۱) پدر میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم که درسال ۱۲۸۷ هجری قمری تألیف شده است رساله مزبور بسیار فصیح و بلیغ پر از استعاره و تلویحات منشیانه نوشته شده و از هر حیث قابل طبع و انتشار میباشد زیرا که حاوی وضعیت دولت و روح و زندگی کامل قرن گذشته ایران است بخصوص که اکثر مطالب آن چنان تازگی دارد که گوئیا شرح احوال امروزی ماست (۲)

چون مقصود ما از ترقیم تراجم احوال روشن کردن وضعیت قرن گذشته ایران است برای آنکه بیطرفانه قضاوت شده باشد بعد از ذکر صفات برجسته جناب آقا لازم دانست انتقادات وارده هم گفته شود لذا آنچه که در رساله مجدیه راجع بمیرزا یوسف نوشته شده ملخص کرده وذیلا درج مینمائیم.

« تنزلات محسوسه وامراض مزمنه که از این ریاست بی حرکت اناً فاناً عارض دولت ایران میشود بقاطبه اهالی مملکت وعده میدهد وقوع یك امر عظیمی را که احدی از آحاد خلق نتواند از آلایش آن مستثنی بماند ، رسم عدل وانصاف همه متحسن وفواید آن که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت ونیکنامی دولت است ظاهر وهویداست . در ایران این رسم متروك شده بجای آن آتشها از ظلم وبدعت روشن است وشراره های این آتش بمرتبه‌ای بالا گرفته که در همه جای دنیا پیداست ونزدیك است هنگامه بزرگی گرم شود یعنی در طبیعت محروری مزاج ایران مرضی تولید کند وعلاج آن از قوه طبیعت خارج باشد. آثار مرض از همین تشریح جزئی که از اعضای رئیسهٔ این دولت شده است استنباط خواهد شد.

خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه امید ها را از مردم سلب کرده ریاست کلیه بیك لفظ نیمه تمام مهمل تعطیل همه امور را فراهم میسازد.

---

(۱) حاجی میرزا محمدخان مجدالملك خواهرزاده میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده است

(۲) نسخه خطی متعلق باینجانب است

جلوس رئیس کل با شب کلاه وپوستین برروی صندلی از دور فریاد میزند که ای مردم ازمن چه میخواهید هیچ امری از من ساخته نیست جزاخذبی زحمت و کبری معنی واستغنای جبلی واستعفای دروغی .

ریاست کلیه هرروزمنتظرمرك یکی ازمحترمین دولت است که ازمواجب ومرسوم آنمرحوم مداخل نماید دراطراف اویك دسته ازمتملقین چرب زبان ورندان عالم سوز ایستاده فواید فقه طهماسب میرزا وفسق فیروز میرزا وفتح فرهاد میرزا بحسن کفایت او راجع مینمایند .

منشیان دست آموز قلمی تیز کرده که برای خرابی وبی نظمی ایران فرامین منصب واضافه مواجب ونشان وحمایل وخلعت بنویسند ومرسومی بگیرد .

شاهنشاه ایران سلام عام را برای رفع مزاحمت مردم ازایستادنهای طویل به تقلیل قائل شده وجناب آقا با آن سابقه درویشی وخاك ساری وقلندری وتجرید بهمین سلام وقیام وقعود را بیك امتدادی ازامتداد سلام پادشاه بیشتر درحضورخود علی الاستمرارمنعقد میخواهد .

باوامرپادشاه هرچه مخالف دخل اونیست تسلیم است وهرچه مانع دخل اوست اگرچه مانع حبه ودیناری باشد آنقدرها ایستادگی میکند تاحکم همایون را عاطل وباطل گذارد .

خود رائی ونخوت اونمیگذارد رو بقبله بر گردد وآن احترام که ازمیرزا حسن دیوانه وسید هندی معروف بدرجه میشود هزار یك آن درحق رؤسای ملت مرعی نیست .

فقرا وضعفای ایران که بار حکومت بیشتر برآنها وارد است از ولایات فریاد میکشند و با زبان عجزاز ریاست کلیه میپرسند که تعدیات حکام که در آخرسال باسم تفاوت عمل موسوم میشود بحکم کیست . پادشاه بهمه جا سرخط میفرستد پس تخطی حکام ازچه بابت است . درآخرسال حکام و مباشرین همین تعدیات را درکمال جرئت باسم مأخوذی و تفاوت عمل خود جناب آقا قلمداد میکنند ودراین تفاوت عملی که به بی رحمی وظلم از رعایا بدون هیچ‌حق‌وحساب گرفته شده ریاست کلیه بطرفداران خود

مواجب واستصوابی تقسیم میکنند وباین ترتیب هرساله مبالغی برمالیات ولایات افزوده میشود .

اشخاصی چند درملاء عام ایستاده قیمت منصب ومقدارمقرری را و آنچه باید خدمت جناب آقا تحویل شود درلوحی تحریرمیکنند حاکم رد وقبول ومنع وعطا مبلغ ثمن است اگر اعتبارثمن اقتضا کند نصب مالیات یك ولایت درحق یك نفربرقرارو یا مناصب متعدده متضاده داده میشود . اگر کریم شیرهٔ از اجزای نقاره خانه تابحال رئیس نظام یا شیخ الاسلام نشده ومقررات و فیات اعیان را نبرده ازشیرینی عقل اوست یا ازبی شأنی شغل و عمل والا متصدیان بازار حراج ریاست کلیه برای پذیرائی بوجه اکمل حاضرند .

عده مستوفیان ازحساب گذشته وبدرجه رسیده که جزسید درجه کسی بشماره آنها احاطه نخواهد داشت .

هرچه املاك مرغوب متعلق بمردم بابضاعت بود ومداخل آن بمالیات دیوانی مساعدت میکرد برشوه وتعارف بلاجمع وموقوف الحواله‌نموده ومالیات آنها را براملاك اشخاص بی بضاعت که ازتقدیم تعارف و پیشکش عاجزند تحمیل کردند وکار بجائی کشیده که مالیات این املاك لاوصول وجزوبقایا میرود .

این بی‌اعتنائی‌ریاست کلیه باحوال رعیت سبب شده که سکنه ولایات‌سرحدی ایران متفرق گردیده بخارجه مهاجرت کرده اراضی مسلوب المنفعه‌مانده وادی غیرذی ذرع شده است .

نظربا اینکه قوه‌کاذبه(۱)درشخص‌شاه نفوذ حاصل کرده ریاست کلیه عزت‌الدوله خواهرشاه را برای اوخواستکاری و کد خدائی کرده این وصلت را انجام داد .

اما شخص قوه‌کاذبه بصوابدید آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاه است بعد از آنکه عزت دولت را برد وآبروی خانواده سلطنت را بخاك ریخت باصل خود رجوع کرده با همه کس گرم گرفت که در این گرمابه جدید مردم را خوب سرو کیسه کنند

(۱) قوه‌کاذبه مقصودیحیی‌خان‌مشیرالدوله برادرمیرزا حسینخان سپهسالاراست

ونگذارد یك مشتری از حمام بی‌سرو کیسه بیرون رود. (۱)

این جوان کامجو وکامیاب بعد ازاین آبرو وانتساب درحضرت همایون‌بحدی جسارت و جلافت کرده که گویا آورده اوست یا وقتی در پرده اوبوده و کسی رامجال منع نیست زیرا که پادشاه محجوب است و او بی‌حجب و پیشگاه اعلی بی‌حاجب.

قوه‌کاذبه در انظار خارجه چنان جلوه داده که رأی صوابنمای شاهنشاه تابع رأی ناصواب اوست‌وجمعی از متمولین رابالغای این شبهه‌به بیراهه کشیده و لخت‌نموده است ازابلاغات بی‌باکانه چه اخذها که نکرده و به‌پیغامات شبهه ناك چه مؤاخذه‌ها از هر کس نشده همه اینها ازبرکت نیّت جناب آقاست.

اختیار نانواهای شهر بتوسط میرزا عیسی وزیر دارالخلافه بدست ریاست کلیه است.

صنف خبازها هر چه میخواهند از کیل میکاهند و بر نرخ می‌افزایند وبیشتر این اعتبار را ریاست‌کلیه ووزیر شهر ازتسعیر نان حاصل کرده‌اند. هر وقت شاه بخواهد آقا را مجبور باستعفا کند میرزاعیسی جلو نانواها راسست میکند نرخ نان بالامیرود وناله مردم بسریر اعلی میرسد این معترضه وقیل وقال‌سیاست اعمال را پا مال باسکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه اولیای دولت را مشغول مینمایند.

ریاست‌کلیه برای خاطر طایفه خباز از جمیع دهات اربابی که صاحب آن‌معین است وجمع دیوانی آن مشخص صورت عمل میخواهند که صاحب ملك حاصل زرع را بدیوان تحویل کند ومخارج خود را ازمحل سؤال تحصیل نماید در این تدبیر وجهی متصور نیست جز اینکه میخواهند که دهات آباد مردم را به تعجیل ویران ولم یزرع کنند تا شبیه خالصه شود وبه ضبط دیوان درآید.

***

حالا که انتقادات میرزا محمدخان مجدالملك را شنیدیم رشته سخن را بدست محمد

---

(۱) اشاره بعابدین دلاك قزوینی جدیحیی‌خان مشیرالدوله است.

حسن خان اعتماد السلطنه میدهیم که سخنان او را هم نسبت بمیرزا یوسف مستوفی-الممالك بشنویم .

اعتماد السلطنه در کتاب خوابنامه یا رؤیای صادقه که شأن و نزول آن را درضمن ترجمه‌احوال میرزا حسینخان سپهسالار ذکر کردیم در مجلسی که میرزایوسف را اشك اول پادشاه اشکانی در حضور شاهنشاهان بزرك ایران محاکمه میکند چنین مینویسد .

میرزا یوسف باطمأنینه گفت پدر من میرزا حسن در نیمه سلطنت فتحعلی‌شاه ودر تمام مدت پادشاهی محمد شاه مستوفی الممالك ایران بود عمل استیفاءِ این دولت را بخوبی اداره مینمود چون راه جهان جاودانی پیمود با وجود جوانی شغل و منصب‌پدر را بمن تفویض نمودند ودارای اختصاص فرمودند اجداد من نیز تا پنج شش پشت از نجبا و اعیان آشتیان محسوب میشوند و از خدمتگذاران سلاطین ایران بشمار می‌آمدند .

وقتیکه ریاست استیفا یافتم مردی صاحب حسب ونسب بودم ودارای مال و منصب برحسب ظاهر بی‌طمعی را شعار خود نمودم ودر صدارت میرزا تقی خان امیر-کبیر لطف مخصوص بمن داشت ومرا وقعی میگذاشت همیشه میگفت چون میرزایوسف درآذربایجان تربیت شده ودر کت‌خدمت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وصحبت‌محمد خان‌امیر نظام زنگنه و امرای معتبر نایب السلطنه را نموده مرا باو اعتماد و اعتقادی است.

طوری من حفظ ظاهر کرده بودم که بعد از عزل میرزا تقی خان با آنکه زیاده از سی سال نداشتم مسند صدارت را بمن تکلیف نمودند و من قبول نکردم .

عوام را عقیده این است که مرشدبمن گفته بود اگر قبول منصب صدارت‌نمائی خود را هلاك مینمائی از اینجهة من بانکار پرداختم و خود را در آن مخمصه نینداختم اما نه چنین است با وجود امراءِ بزرك که درآن زمان وجود داشتند من خود را قابل آن مقام منیع و شغل رفیع نمیدیدم واین بی‌انصافی را برخود نمی‌بستم.

میرزا آقاخان نوری مرا دراول صدارتش ازاکفاء خود میدانستودرباطن بامن عداوت میورزید.

اگر بظاهر تکریم مینمود ولی از من حساب میبرد اما پسرش نظام‌الملك که بر پدر مسلط بود بریاست دفتر استیفا میل مفرط داشت لذا سعی کرد بواسطه میرزا شفیع مستوفی شیرازی‌از دخل و خرج مملکت ربط واطلاعی حاصل نمود خواستپادشاه را تطمیع نماید وازاین راه منصب مرا گرفته خود صاحب آن‌منصب شود بعرض آستان حضرت رسانید که من سالی یك کرور بر دخل دولت می‌افزایم واز مواجب و مرسوم و وظایف مردم تومانی دو هزار کسر میکنیم فقط نه همین کار بود بدعت های دیگر نیز آورد مثلا آنوقت هرچه خلعت از صندوقخانه داده میشد همه شال کشمیری بود بشال کرمانی مبدل نمود و نشانها که بنوکر میدادند از رتبه یاوری به‌بالا طلا بود آنهم نقره شد.

مخارج عید نوروز هشتاد هزار تومان به بیست هزار تومان رسید. هفتاد هزار تومان مخارج آشپزخانه سی هزار تومان گردید. از مخارج اصطبل خاصه و سایر بیوتات سلطنتی بهمین نسبت‌کاست در حقیقت از خرج کم نمیشد غیر ازاینکه بنا برمثل مشهور از ریش برداشت وروی سبیل گذاشت.

طوماری نوشت و بنظر همایون رسانید با این‌نفع کثیر که خیلی جلوه‌میکرد بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی برعایت شخص من وحقوق پدرانم اجرای فقرات طومار او را ابتدا از من خواستند من از مجری داشتن این انتقاص ولعن وطعن عام و خاص چندان مضایقه نداشتم. فرضاً اگر این صرفه جوئی نظام‌الملك را هم برای دولت‌میکردم بهانه دیگری بدست آورده والبته مرا عزل میکردند وباز بدنامی ورسوائی سنگین‌تری بدوشم میگذاردند لذا ازآن کسرونقص‌تن زده و به نیکنامی در حضور همایون استعفا نمودم وبخانه خود رفته راه اعتزال پیش گرفتم.

میرزا آقا خان که طبعاً جبون بود از بودن من در طهران تشویش نمود اسباب طرد مرا باشتیان فراهم آورد چون مرا از اینجا بآنجا فرستاد ومنصبم را مستقلا

بنظام‌الملك دادهمینکه طومار صدارت میرزا آقا خان پیچیده شد مرا به طهران احضار نمودند به تشریفم پرداختند وبه‌منصب موروثی نائل ساختند.

درآنوقت با امراء سبك وسلوك مخصوص داشتم نه کسی‌را میرنجاندم ونه حتی الامکان شأن ورتبهٔ خود را ازدست میدادم. هر کس از دولت وظیفه و مرسوم میخواست مبلغ معینی میگرفتم وخواسته‌او را میدادم تکلیف مردم مشخص وشاخص بودن من‌معین بود وطبایع را این رویه قانع‌مینمود.

چون اعلیحضرت اشك دراین مملکت سلطنت کرده‌اند وپی‌بعادات و حالات قاطبین‌آن برده میدانند که‌من کار بدی‌نمیکردم وراه خلافی‌نمیرفتم برآن حضرت‌پوشیده نیست که پادشاهی ایران را طبعاً رویتی است غیراز رویه شهریاری سایر ممالك. ازعهد قدیم یعنی از زمان سلطنت کیخسرو حاضر که بزرگترین شاهنشاهان این مملکت‌است پادشاهان‌ایران نسبت برعایاونوکرهای خودحکم پدر داشته‌اند وآنهانسبت‌بسلاطین‌خود را فرزند می‌پنداشته خالصاً مخلصاً تابع و مطیع وخدمتگذار بوده اوامرونواهی ایشان‌را بجان ودل پیروی مینمودند و مسلم است که اولاد باید به نفقه آباء و امجاد زندگی کنند و درعیش‌وکامرانی زیند پس صدوروورزاءِ این سر زمین نباید برعیت ونوکرسخت گیری نمایندو راه مضایقت‌پیمایند تا رشته‌مهر ابوت و بُنوّت‌محکم ماند وتابع‌ومتبوع بآسایش وبی‌خیال بگذرانند. بزرگان به فتنه جوئی وطغیان برنخیزند و خردان‌بجان یکدیگر نیفتند. اقویا دم از خود سری‌نزنند. وضعفا سب ونفرین نکنند ومن اینهمه‌را چنانکه گفتم سد نمودم وخودم درمیانه منتفع وکامیاب گردیدم بریاست خاصه‌وقبول‌عامه نائل آمدم و مقبول قاصی‌و دانی شدم. چند سالی که‌کار بتعدد وزراءِ میگذشت و هر یك در کار خود مستقل بودند من هم در مستوفی الممالکی خود مستقل و استقلال تمام داشتم.

روزی پادشاه از بسیاری‌کار و زحمت بیشمار که در مهام ملك و دولت متحمل میشدند بکسالت وملالت افتادند باز براین شدند که صدر اعظمی مستقل تعیین فرمایند تخفیفی در زحمات شخصی‌دهند وقدری از آن بار سنگین را بردوش شخصی‌بنهند. این

بنده وفرخ خان‌کاشی امین الدوله ومیرزا محمد خان سپهسالار را بباغ‌نگارستان‌احضار فرمودند من آنروز بجهات عدیده یقین داشتم به‌منصب صدارت میرسم وخود نیز برخلاف موقع عزل میرزا تقی خان خواهان این رتبه جلیل بودم چه از امرای آن زمان جز معدودی نمانده و آنها هم که مانده بودند چندان لیاقت و قابلیتی نداشتند و سنك راه من نمیشدند ندانم چه شد که تشریف این شأن شریف را بمیرزا محمد خان سپهسالار دادند واز میان ما سه نفر او را مزیت نهادند بعضی پیشکش زیاد را سبب دانستند ـ برخی عداوت چند تن عمله خلوت را با من جهة پنداشتند ـ زمرهٔ گفتند حکم استخاره بوده که ثالث ثلثه را اختیار نمود و از آنجا که من دوامی دراینکار نمیدیدم نه‌چیزی در اینباب میگفتم نه می‌شنیدم خود در وزارت داخله و مستوفی الممالکی مقتدر ومسلط بودم و دایره خود را باستقلال اداره مینمودم. حدس من صائب شد و بزودی میرزا محمد خان مغزول و مأمور خراسان گردید وبر اعمال و مشاغل من چند شغل افزودند و از آنجمله بود اتابیکی کامران میرزا نایب السلطنه که میبایست آنرا بحکومت طهران و عمل املاك خالصه تعبیر نمود.

سفر اول که موکب همایون تشریف فرمای خراسان شد درغیبت اعلیحضرت مقر سلطنت طهران بلکه ایران رابرأی صائب وحسن تدبیر منظم نگاه داشتم ازخراسان که معاودت فرمودند باز مبلغی پایه مرا بالا بردند اسم صدارت نداشتم ولی رسم‌تماماً بامن بود.

سفرعتبات‌پیش‌آمد تدارك‌این سفرمهم‌را بخوبی دیدم واردوی معلی‌راباشوکتی لایق بعراق عرب فرستادم در غیاب پادشاه مستقلانیابت سلطنت نمودم دوست علیخان معیرالممالك که‌خود را پسر خوانده من میگفت بجهتی بامن بد شد دراین سفر در عرض راه ازمن بد گوئی کرد وبسعایت پرداخت شاه هم درینوقت به تغییروضع میل فرمودند و طرح تازه درامورودولت میخواستندمیرزا حسینخان مشیرالدوله قزوینی که درعراق عرب بشرف التزام رکاب اعلی مستعد گشته چیزها بعرض اقدس رسانید و گفت من بحسن تدبیروکاردانی اگردولت ایران را بعظمت دولت انگلیس‌نرسانم‌یقیناً بعثمانی میرسانم.

قحط وغلا نیز درطهران وسایر بلاد ابتلاشد این جمله دست‌بهم داده اسباب معزولی مرا فراهم آورد بعد از ورود موکب مسعود بدارالخلافه اتفاقات مزبوره این بنده را عزل کرد وامانم دادند ومحرمانه باشتیآنم فرستادند. درتمام صدارت میرزا حسینخان آنجا بودم ابواب مراوده را برای خود بسته با دور ونزدیك گفت وشنودنمی نمودم بزراعت و فلاحت زایدالوصف میل داشتم ودرمزرع توکل تخم میکاشتم.

بعد ازسفرفرنك میرزا حسینخان درگیلان ازصدارت افتاد ازهمانجا بریدی فرستادند وبمن خبردادند قبل از وصول موکب معلی بپای تخت حاضر شوم روز ورود بندگان همایون بمقرسلطنت لباس رسمی‌خود را پوشیده درسلام‌درهمانجائیکه عادتاً می ایستادم ایستادم ازآنروز هرشب وهرروزبمقام من افزوده شد و برپادشاه معلوم گشت که هرچه باشد ازجوان‌کارپیر نیاید وهرنا اهلی‌جاه ومنصب را نشاید. تغییروضع کارهرکس نیست مقنن و مؤسس را نشانهٔ دیگر است هر گوینده فردوسی نشود هرنویسنده سعدی نگردد وچون چنین است پس بهم زدن سبك قدیم امری نا صواب است و بفرموده شیخ برخلاف رأی الوالالباب.

شاه طهماسی بودن بهترازهیچ بودن‌است ورویه ناقص‌به ازپیروی سبك مجهول فرنگی‌نمودن چنانکه میرزا حسینخان‌دست بآن‌کارزد ودرماند وازآن‌دفترحرف بهبودی نخواند.

مختصرریش سفید وشأن وجلالت من جوانی ونادانی وبی‌تجربگی وقلت ربط دیگران در امور داخله مرا ذیحق داشت که در دورهٔ وزرای اربعه یاسته در مجلس صدرنشین باشم.

چون درثانی‌موکب همایون تشریف فرمای فرنك شد نایب‌السلطنه حقیقی ایران من بودم ودرغیاب شاه طوری حرکت نمودم که ازهیچ جا صدا بلند نشد پس از مراجعت ازآن سفرخیریت اثرمیرزا حسینخان ازسپهسالاری معزول شد وانحطاط او بیشتر اسباب اعتلای من گردید.

بعد ازمدتی‌سفرخراسان سرگرفت وتا اینوقت یعنی‌درظرف یکسال چند نفر

ازمعتبرین ازقبیل میرزا حسینخان سپهسالار ـ محمد رحیم خان علاءالدوله وآقا ابراهیم امین السلطان در گذشته ودست وپای من بازشد وازآنجا که درمدت مسافرت اعلیحضرت بارض اقدس تمام مملکت را منظم نگاه داشته بودم بعد از معاودت چند مرتبه بمن تکلیف صدارت نمودند چون میدانستم مدعی وحریفی در مقابل نیست باطناً میل داشتم ظاهراً قبول نمیکردم تابا التماس برسر تمکینم آوردند وصدر اعظم کردند .

غیب گوئی مرشد بود یا کوکب عمر من میل افول می‌نمود بعد از دو سال و اندی صدارت بدرود جهان فانی گفتم و بسرای جاودانی آمدم باحرمت وافتخاری تمام و جلال و عظمتی لاکلام از اینکه خیانت بدولت وملت نکرده بودم وهمواره راه خدمت و صداقت می‌پیمودم ازعنفوان جوانی تا اوان پیری وناتوانی بحسن سلوك با مالك ومملوك راه رفتم عبارات مستهجن و الفاظ رکیك بـر زبان نیاوردم برای کار ها حتی دوستی حـدی قرار دادم در عنوان مراسلات و حفظ شأن هر کسی تخطی و تجاوز نمی‌نمودم بالطبع سخی بودم بحفر انهار و غرس اشجار و آباد کـردن قراء و مزارع میلی مفرط داشتم .

نسبت حمقی اگر بمن توان داد ازبابت رغبت من بکیمیا گری بود پول زیاد در این راه تلف کردم ازشنیدن لفظ زیبق شرقی وغربی وتکلیس مجرد مقطر زیاده ازحد محظوظ میشدم که از دیدن یاچشیدن خمر احمر وشراب اصفر درحقیقت ناخوش یادیوانه اینکار بودم بااینکه خودم هم نمیدانم برای چه اینکار را مینمودم .

آن اعتقادها که مردم گمان میکنند بدراویش داشتم نداشتم چون این سلسله خلقی بی‌قیدند و کمتر اهل زرق وشید مصاحبت شان راطالب بودم بااین جماعت حسب المناسبه اظهار محبت مینمودم .

بسیار از چیز ها را خوب می‌فهمیدم ولی صلاح خود را در تجاهل میدیدم مخصوصاً از مداخله در امور خارجه و مسائل پلتیکی اجتناب میکردم وخود را مسئول فرنگیهای ناپاك نمی‌نمودم . خلقی راعقیده انکه من بکلی ازاوضاع عالم بیخبرم مرا باطناً این عقیده خوش می‌آمد و برآسایش من می‌افزود .

در مجالس کاملا ساکت بودم خیلی کم حرف میزدم و بندرت تحریر میکردم صرفه خود را در کم گفتن و کم نوشتن می‌دیدم، درحضور همایون ازاحدی بدنگفتم و سعایت نکردم مگر باعظمی فوق تصور ووقعی بیش ازتدبّر چنانکه فوراًکار گرمیشدوچون سم قاتل مؤثر.

بفرنگی وفرنگی‌بازی معتقدنبودم اما برای اصلاح مزاج از ادویهٔ آنها صرف مینمودم از صنایع و بدایع اروپاهم بدم نمی آمد اما پول برای تحصیل آنها مایه نمیگذاشتم چون میدانستم هرچه خوب است برای من می‌آورند و باتملق بمن تعارف میدهند. خرج کلی‌من‌خرج باغبانی وزراعت بود وفقط باغبان وفلاّح از دست من‌دشت مینمودند.

ظاهر شرع را خوب حفظ میکردم یعنی اگر نماز کردنم را کسی ندیده بود شراب خوردنم را هم ندیده بودند شاید انواع فسق و فجور را مرتکب شده باشم اما احدی نمیتواند شهادت بدهد که من از فلان شخص فلان کارراديدم و در حال‌فلان باو رسیدم.

بعلماو صلحا ومساکین وفقرا زیاده ازحداحسان نمودم و گوئی از این میدان بردم چنانکه پس ازمرگم همه کس از پادشاه تا رعیت از برای من‌طلب مغفرت کردند و روحم راشادنمودند وآنها که برای من مضمون میگفتند ومراهیکل ومجسمه میخواندند دانستند اگرمجسمه هم بودم مجسمه جلالت بودم و در هیکل حجری کار انسانی نمودم ذکرم‌همه جابخیر است اگر مسجد یا دیراست.»

خلاصه بغیر از میرزا محمدخان مجدالملك ومحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه و میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار که ضمن ترجمه احوال میرزا حسینخان مذکور شد دیگران‌هم‌مطالبی راجع بمیرزا یوسف‌مستوفی الممالك آشتیانی نوشته‌اند ازقبیل اقبال‌الدوله شاهزاده هندی ساکن کاظمین که در زمان ریاست وصدارت میرزا یوسف دومرتبه بایران‌آمده و در رساله موسوم بلطائف و ظرائف شرحی راجع بایران نوشته و از میرزا یوسف انتقاد کرده است.

ونیز در روزنامهٔ مترقی هندوستان ودر روزنامه زورا (۱) که در همان ایام در بغداد چاپ میشد در چندین شماره شرحی انتقادآمیز راجع بمیرزا یوسف نوشته‌اندولی همه آنها سست وبی‌سند ونارواست که از نقل آنها خود داری میشود وتصور میکنم که برای شناساندن میرزا یوسف وافکار قرنی که در او زندگی میکرده همین اندازه که نوشتیم کافی است.

(۱) روزنامه (زورا) رامدحت‌پاشا والی عراق در بغداد تأسیس کرده بود که بایران وایرانیان دشنام بدهند .

۵

محمد حسن خان مقدم صنیع الدوله اعتماد السلطنه

محمد حسن خان مقدم در شب بیست و یکم شعبان ۱۲۵۹ هجری قمری مطابق ۲۷ مرداد ۱۲۲۲ هجری شمسی در طهران متولد شده و درروز جمعه ۱۹ شوال ۱۳۱۳ قمری مطابق ۱۳ نوروز ۱۲۷۵ شمسی درطهران درسن پنجاه و سه سالگی در گذشته ودروادی السلام نجف اشرف مدفون گردیده است.

معزی الیه پسر چهارم حاجی علی خان ونوه حسین خان مقدم مراغه ایست در اوایل سلطنت فتحعلی شاه که احمد خان مقدم بیگلر بیکی آذربایجان بود حسین خان مقدم که از بنی اعمام مشارالیه است سمت پیشخدمت با شیگری نایب السلطنه عباس میرزا را داشت وواسطه کارهای اونزد اولیای دولت بودسپس بهطهران آمده وبحکومتهای مختلف منسوب میشد.

حاجی علیخان ملقب به ضیاء الملك واعتماد السلطنه دردربار محمدشاه وناصر الدین شاه منصب خوانسالاری وحاجب الدولگی داشت چندی والی خوزستان ولرستان وزمانی وزیر عدلیه ویا وزیر وظایف واوقاف بود.

طایفه مقدم که در مراغه و زنجان وسرحدات ترکیه سکونت دارند از زمان صفویه در جنك ها پیشرو لشکر بوده ورؤسایش مصدر خدمات بزرك شده و همیشه خدمتگذاردولت بوده اند علی خان مقدم با سوار وپیاده مراغه در رکاب نادرشاه بهندوستان رفته پسرش احمد خان مقدم پس از قلع و قمع صادقخان شقاقی بیگلر بیکی آذربایجان

شد ودرشورشی که ارامنهٔ ایروان در زمان سلطنت فتحعلی شاه کردند مشارالیه بوالیگری ایروان مأمور شده و غائله آنجا را با حسن وجه خاتمه داد. پسرش حسین پاشا خان با سه فوج پیاده مراغه و دویست و پنجاه سوار مقدم و یکصدو بیست توپچی مراغه در رکاب سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه هرات را محاصره کرده‌واولین سر کرده‌ای بود که با افواج وسواران‌خود وارد قلعه‌هرات شد. پسر حسین‌پاشاخان‌اسکندرخان‌مقدم که پدر فتح‌الله خان ظفرالدوله‌است در ایامی که با سواران‌مقدم مراغه مأمور سر کوبی ترا کمه بود درصحرای کو کلان کشته شد ودراستر آباد مدفون گردید. ظفرالدوله سردارمتخلص بظفرعلی صاحب سیف و قلم بودوشعر نیکو میگفت.

حسین خان مقدم آجودانباشی ملقب بنظام الدوله فرمانفرمای فارس که در ۱۲۵۳ بسفارت پاریس ولندن رفت از این طایفه وخوانین مقدم زنجان نیز ازبنی اعمام این خانواده هستند.

بالجمله‌محمدحسن‌خان اعتماد السلطنه در سال اول تأسیس مدرسهٔ دارالفنون یعنی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری وارد آن مدرسه شده وپس از دو سال در یکشنبه ۲۶ ذی‌قعده ۱۲۶۸ بموجب‌حکم‌عزیزخان مکری‌سردار کل‌در قسمت پیاده نظام‌منصب‌و کیلی گرفته و از آن تاریخ تا آخر عمر متوالیاً داخل خدمت دولت بوده است.

در سنه ۱۳۰۸ قمری یعنی سی سال بعد از صدور حکم و کیلی پیاده نظام حکم‌مزبور را بنظر ناصرالدین شاه رسانیده وشاه در صدرآن‌دستخطذیل را کرده‌است:

این حکم نظامی که اوایل سلطنت باعتماد السلطنه داده اند بحکم ما این اوقات بنظرما رسید بسیارمشعوف شدیم ازاعتماد السلطنه ازآنوقت طفولیت الی حال که بمراتب عالیه رسیده است همه را ازخدمات وصداقت ودرستکاری اوبوده است که بعمل آورده وخاطر ما را راضی‌داشته است سنه ۱۳۰۸ بارس ئیل».

پس ازآنکه در۱۲۷۵ بمنصب سرهنگی‌ارتقاء یافت بریاست قشون خوزستان ولرستان ونیابت‌حکومت آنسامان مأمور شد. درسال ۱۲۷۸ بمنصب جنرال آجودانی حضورهمایون مفتخر گردید درسال. ۱۲۸۰درزمان وزیرمختاری حسنعلی‌خان امیر نظام

گروسی درفرانسه وابسته نظامی سفارت ایران درپاریس گردیده ودوسال نایب دوم سفارت نامبرده شده درضمن مأموریت به تکمیل تحصیلات پرداخته است .

درسال ۱۲۸٤ که ازپاریس مراجعت کرد بمنصب پیشخدمتی ومترجمی حضور همایون سرافراز آمد در۱۲۸۷ اداره روز نامجات وسال بعد ریاست دارالترجمه دولت با اوشده ملقب بصنیع الدوله گردید .

در۱۲۹۰ معاون وزات عدلیه و مقدم السفرا شد .

در۱۲۹۸ ادارهٔ تالیفات نامه دانشوران بهمعزی الیه تفویض گردید .

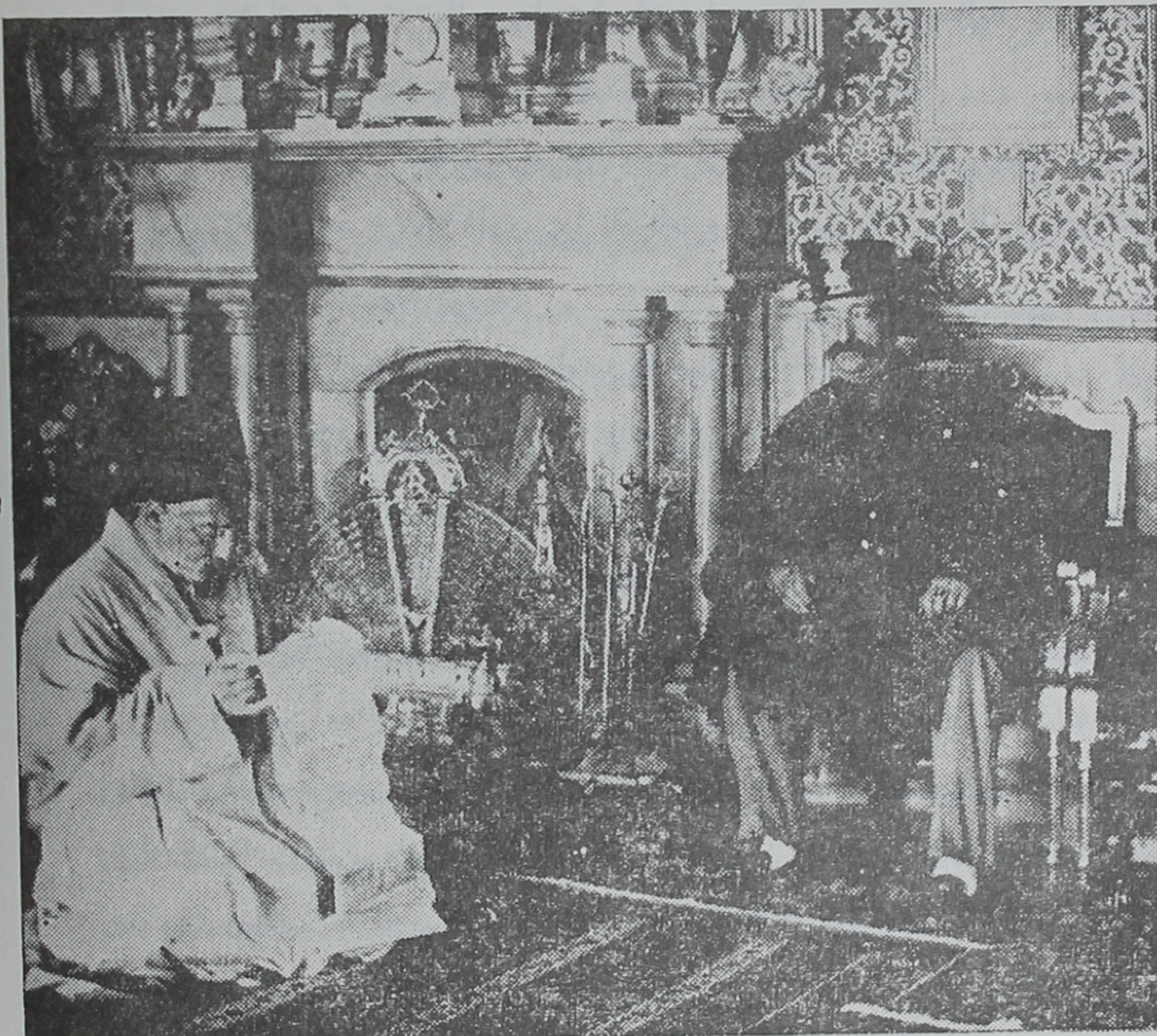
در۱۲۹۹ عضومجلس شورای دولت و در۱۳۰۰ وزیرانطباعات و دارالترجمه دولتی گردیده درسال ۱۳۰٤ ملقب باعتماد السلطنه شد .

در۱۲۹۵ بعضویت انجمن جغرافیائی پاریس ودر۱۳۰۳ بعضویت انجمن آسیائی فرانسه وانجمن آسیائی روس وانجمن آسیائی لندن انتخاب گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه بسیارحساس وخرده بین بود عفاف و ادب بی اندازه داشت متین وباوقاربودهر گزدشنام وناسزا بزبان نمی آورد - با زیر دستان بعطوفت وملایمت رفتارمیکرد - فرائض دین راکاملا مواظب بود ومستحبات را از قبیل زیارت وقربانی وغیره انجام میداد .

خودش درخوابنامه مینویسد « محمد حسن خان دارای همان صفات است که معاویه درتعرفه عبداله بن زبیر به پسربد گهرخود یزیدپلیدبیان کرده و گفته مثل روباه فرارمیکند ومثل شیرحمله مینماید . »

بسیار وطن پرست وآزادی طلب بود وبرای ترقی ایران آرزوهائی داشت که تاکنون هیچیك ازآنها برآورده نشده است . هرروز صبح گاه ازخانه خود که در خیابان نظامیه درجنوب مدرسه سپهسالارجدید بودبسلام مادرش خورشید خانم میرفت معزی الیها نواده مصطفی قلیخان برادرآقا محمد خان قاجاربود . پسرش اورا بسیارمحترم میداشت وتا اول روزاورانمیدید هیچ جا نمیرفت وهیچ کارنمیکرد بعد از ملاقات مادر مرتباً بدر خانه سلطنت میرفت .



روزنامه خوانی اعتمادالسلطنه در حضور ناصرالدین شاه

مدت بیست وپنج سال بعلاوه مشاغل مهم دیگر خواندن روزنامه های اروپا برای شاه ودادن هر گونه اخبار اروپا بعهده او بود . درزبان فرانسه چنان مسلط بود که روزنامهای فرانسه را دست میگرفت وبدون تردید ولکنت وتکرار بفارسی میخواند مثل اینکه روزنامه فارسی است . همیشه طرف مشورت شاه بود اما چون پادشاه او را آزادی طلب ودارای غرور ملی میدانست حرفهای اورا چندان بکار نمی بست .

روزنامه شرف مینویسد «از مبادی نوکری پیوسته لیلا ونهاراً سفراً و حضراً ملتزم رکاب اعلی و مراقب خدمات حضور همایون و مورد الطاف کامله شهریاری بود . »



درسرسرای موزه روزنامه خوانی اعتمادالسلطنه

اگر یك روزنا خوش میشد پشت سرهم پیشخدمت و فراشخلوت می‌آمد که به‌بینند حقیقة ناخوش است یا قهر و تمارض کرده.

هنگام شب که ازدرخانه بمنزل برمیگشت روی یك صندلی راحتی می‌نشست و قهوه می‌طلبید و یاد داشت‌های روزانه‌اش را مینوشت اگر گاهی خیلی خسته شده‌بود خانم اشرف السلطنه زنش در جلوی او روی زمین می‌نشست و قلمدان می کشید وهرچه اعتماد السلطنه تقریر میکرد او مینوشت. هفت‌جلد یادداشتهای روزانه دربار ناصرالدین

شاه که در کتابخانه آستان رضوی است باین ترتیب نوشته شده .

پس از صرف قهوه و رفع خستگی و خوردن شام به کتابخانه‌اش میرفت که دارای چهار هزار جلد کتاب نایاب و کمیاب بود وتا قریب به نصف شب در آنجامی خواند و می‌نوشت.

با نویش خانم اشرف السلطنه دختر امامقلی میرزا عمادالدوله دولتشاهی بود و اولادی از او نداشت‌لیکن از زنی که قبلا گرفته بود دختری باسم عذرا خانم داشت که عروس احمد خان نوائی بود و در روز یکشنبه سوم رجب ۱۲۹۹ در سن بیست و چهار سالگی وفات یافت واز رفتن اولاد منحصر بفردش بی‌اندازه متأثر وغمگین وملول گردید و هیچگاه این داغ را فراموش نکرد .

در قرن اخیر ایران هیچکس باندازهٔ اعتماد السلطنه در راه دانش و بینش عموم زحمت نکشیده است در ایامی که ایرانیان ازسایر ممالك‌دنیا اطلاعی نداشتند و روابط با خارجه بسیار محدود بود و کس جرئت نمیکرد که از ترقیات اروپا و اوضاع آنجا صحبت کند واگر چندنفر روشن فکر دور هم جمع میشدند باسم آزادی طلبی آنها را پراکنده مینمودند- در ایامی که کتابخانه‌های مملکت همه بتاراج رفته اهل علم در زوایا مأیوس و بینوا افتاده نام بزرگان و آزادگان و فضلا و شعرا و نویسندگانی که باین‌مملکت خدمت کرده‌اندازخاطرها محو شده. درایامی که دور شاه را جمعی درباریان متملق جاهل حسود گرفته دائماً برعلیه اشخاصی که لایق خدمتگذاری باین آب وخاك بوده و میخواسته‌اند بااین‌اشکالات بی‌حد چشم و گوش هموطنانشان را باز کنند دشمنی میکرده و هم‌بسبب نادانی و بی‌سوادی خویش آلت دست بیگانگان شده وبرای‌خاموش کردن چراغ علم وادب در این مملکت هزار گونه دسیسه میکرده‌اند در چنین ایامی اعتماد السلطنه چهار جلدمرآت البلدان- سه جلد تاریخ منتظم ناصری- سه جلدمطلع الشمس- سه‌جلد خیرات حسان- التدوین‌فی احوال‌جبال‌الشروین- مآثر والاثار- دوجلد درالتیجان‌فی‌احوال‌بنی الاشکان - منطق‌الوحش‌وغیره وغیره نوشته است اسامی دیگر



اعتمادالسلطنه

تألیفات او که متجاوز از سی مجلد است در شماره هشتاد و یکم روزنامه شرف منطبعه ۱۳۰۸ قمری مشروحاً درج شده است .

از کتب اعتمادالسلطنه نه تنها ایرانیان و فارسی زبانان استفاده بسیار کرده‌اند بلکه مستشرقین اروپا و امریکا همه از تألیفات او بهره مند شده و امروز اکثر آنها سندیت تاریخی دارند .

ازجمله نوشتجات اعتمادالسلطنه یکی وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه است ازسال ۱۲۹۸ قمری تاسال ۱۳۱۲ که درهفت مجلد خطی در کتابخانهٔ آستانه رضوی است وسه سال آن اخیراً منتشر شده است (۱)

(۱) وقایع سه ساله دربار ناصرالدین شاه را اخیراً کتابخانه ابن‌سینا منتشر نموده است .

و دیگری خوابنامه یا رؤیای صادقه است که در سال ۱۳۰۸ قمری نوشته و بطوریکه در مقدمه آن مینویسد درآن سال شاه بسفر عراق میرفته در ساوه قم باعتماد السلطنه امر کرده که برود مسجد ساوه که از بناهای شاه طهماسب صفوی‌است معاینه کرده کتیبه و سایر مزایای آن بنا را بنویسد پس از اجرای او امر شاهانه بواسطهٔ گرمی هوا خوابش گرفته و درمقصورهٔ مسجد خوابیده وسیصد صفحه خواب‌سیاسی و اقتصادی دیده است.

اصل موضوع این رساله چنانکه سابقاً هم نگاشته‌ایم این است که یازده تن صدور قاجاریه را برای ضعف و انحطاطی که در سلطنت آن خاندان پدیدار شده‌سرسلسله پادشاهان‌ایران بدرخواست‌آقامحمد خان قاجارآنهارا محاکمه‌میکنند.

۱ـ حاجی‌ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی‌را کورش‌شاه‌محاکمه‌میکند.

۲ ـ میرزا شفیع‌صدراعظم مازندانی‌را کورش شاه محاکمه میکند.

۳ ـ حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی را داریوش بزرك.

٤ ـ میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را داریوش بزرك.

۵ ـ حاجی میرزا آقاسی را شاه اسمعیل صفوی.

۶ ـ میرزا تقی‌خان‌امیر کبیررا نادرشاه.

۷ ـ میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری را اردشیر بابکان.

۸ ـ میرزا محمدخان‌سپهسالار قاجار را اردشیر بابکان.

۹ـ میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی را خسرو نوشیروان.

۱۰ ـ میرزا یوسف‌مستوفی‌الممالك آشتیانی‌را اشك‌اول.

۱۱ ـ میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را آقا محمد خان قاجار.

اهمیت خوابنامه در این است که آنچه از وقایع سرّی ایران که اعتماد السلطنه از پدران در باری خود شنیده و یا از طفولیت در لوح خاطر ثبت کرده و نمیتوانسته است در تألیفات علنی خود انتشار دهد دراین رساله گنجانده است.

مثلا درمحاکمه‌میرزا تقی‌خان امیر کبیرمینویسد سیاست خارجی را از میرزا

ابوالقاسم قائم مقام و سیاست داخلی را از محمد خان زنگنه امیرنظام سر مشق گرفته بود . مثلا مینویسد میرزا تقی‌خان خیال داشت ناصرالدین شاه راخلع کند وعباس میرزا ملك‌آرا برادر صغیرشاه را بتخت نشاند وخود نایب‌السلطنه ایران شود سپس با روسها بسازد وعثمانیها رابرای‌توهینی که‌درارزنته‌الروم باو کردند‌تنبیه کند‌بعدازآن باانگلیسها برعلیه‌روسهاسازش‌نمایدوهمینکه‌آنهارا سرجای‌خودنشاندباایشان‌بسازدولشگربهندوستان بکشد وهمه جا براثر نادرشاه برود همهٔ ممالك انیران را (۱) ضمیمه شاهنشاهی ایران بنماید .

بخاطردارم وقتیکه اعتماد السلطنه دراینموضوع با پدرم صحبت میکردمیگفت هنگامیکه میرزا تقی‌خان امیررا بکاشان بردند کلیه نوشتجاتش را ضبط کرده و نزدشاه آوردندا کثرنوشتجاتی که ازمنزلش بدربارآوردندمرموزبود شاه امرداد آنها را درخزانهٔ اندرون نگاه داشتند درزمان صدارت میرزا یوسف مستوفی‌الممالك یك نفرازاهالی مازندران پیدا شد که هرگونه رمزی را کشف میکرد شاه آنشخص را احضار فرموده و امر کرد نوشتجات میرزا تقی‌خان را دراختیاراو بگذارند مشارالیه جملگی را کشف کرد وبعرض رسانید . اکثرنوشتجات مزبور رمزهائی‌بود که امیر کبیرباراجه های هندوستان ومتنفذین آن سامان داشت تماماً دستور شورش هندوستان برعلیه دولت انگلیس بود چنانکه از کشته شدن میرزا تقی خان چندی‌نگذشت که شورش‌سپاهیان هند شروع‌شد .

باری بر گردیم بخوابنامه و اسراری که جای دیگرنتوانسته است ذکر کند مثل تغییرمسلك دادن میرزا حسینخان سپهسالار که تا چندی‌علمدار سیاست انگلیس‌در ایران بوده بلوچستان را بانگلیسها داده سپس خود را بروسها بسته فیروزه وسرحدات خراسان را بآنها واگذار کرده ودرخاتمه بامرشاه درمشهد مسمومش کرده‌اند .

مثل اخلاق‌خصوصی میرزا یوسف مستوفی‌الممالك از کیمیا گری‌ودرویش‌بازی وغیره وبالاخره عجیب ترازهمه وقایع پنهانی دسیسه هائی است که برای گرفتن امتیاز بانك شاهنشاهی درایران بکاررفته است .

---

(۱) ممالکی که خارج ازحدودجغرافیائی ایران ومتعلق بشاهنشاهی ایران‌بوده (انیران) گفته‌اند .

یك صفحه‌هم راجع بمساوی اعمال شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه بوده که در نسخهٔ اصلی عمداً سیاه کرده‌اند شاید بعد ازفوت اعتماد السلطنه بانویش اشرف السلطنه که شاهزاده خانم قاجار بوده عرق خویشاوندی محرکش شده که آن صفحه سیاه‌کاری را سیاه کند ولی‌زحمت بیهوده کشیده زیرا که سیاه‌کاری همه کس‌دربرابر تاریخ محفوظ است وهروقت باشد بیرون خواهدآمد .

این نکته نیزنا گفته نماند که محمد حسن خان‌اعتمادالسلطنه ترجمه احوال بعضی‌ازاین صدوریازده گانه را کوتاه آورده وحق‌انتقاد را ادانکرده شاید حقایقی که در این پنجاه سالهٔ اخیربرما معلوم شده براومجهول بوده است .

خلاصه معاندین اعتماد السلطنه که روزی جـزواجزای دارالطباعه او بـودند میگویند که این کتابهارا دیگران نوشته‌اند واوباسم خود منتشر کرده است باطل‌بودن این ادعا ازیادداشتهای روزانه دربارناصرالدین شاه که سابق شرح‌آن گذشت وخوابنامه که بسبب انتقاداتی که ازشاه ودربار سلطنت وسیاست خارجی‌ایران شده و قطعاً درایام حیات خود بکسی‌نشان نداده ثابت ومسلم است .

اعتمادالسلطنه البته‌بافضلاوهنرمندان نامی‌عصرمثل‌طبیب عیسی‌دم واستادفنون فضائل میرزا ابوالفضل ساوجی پدر آقای ذبیح بهروز ومثل حاجی میرزا محمد حسین ملك‌الکتاب پدر (۱) نگارنده محشوربود و ازمحضرآنها استفاده میکرد اما نه این است که کتابها را آنها نوشته باشند واوباسم خود انتشارداده باشد .

اروپائیها هم اعتماد السلطنه را خیلی دوست ندارند زیرا کـه حتی‌المقـدور بازیچه دست‌آنها نمیشده بحرفهای‌آنهاچندان وقعی‌نمیگذاشته واعتباری برای تحقیقات آنها خصوصاً راجع بمشرق‌زمین قائل نبوده است .

آنان که درایران میان هرجمعیتی‌نفاق انداخته وبرای پراکنده کردن آنها میکوشند همیشه سعی داشتند که میان اعتماد السلطنه ورفقای فاضلش جدائی بیندازند تاکاری ازپیش نرود حالیه هم این اعمال غرض از طرف همانهائی‌است که در یادداشتهای

---

(۱) صاحب کتاب حالت ـ رساله آداب‌السرور ـ سفرنامه مکه معظمه ـ آداب سلطنت ووزارت ومنشآت .

وقایع روزانه دربار ناصرالدین‌شاه یا در خوابنامه اسرار آنها را فاش کرده است .

باید دید آقایان منتقدین که هر روز بنوعی درصدد تحقیر اعتماد السلطنه هستند دراین قرن علم واطلاع دراین ایامی که وسائل تهیه اسناد ومدارك ومطالعه در کتابخانهای دنیا باحسن وجه فراهم وروابط روز افزون ما با اروپا وامریکا ازهرجهة آسان تر ازایام اعتمادالسلطنه است چه تألیف وتصنیفی ازخود بیادگار گذارده که بخود حق این گستاخی ها را میدهند .

آیا جز تحقیق دردیوان خواجه حافظ یاانتخاب اشعار فردوسی یا ترجمه‌غلط ونفهمیده تألیفات فلسفی اروپائیان یاتعلیقات غیروارد مجعول یا تجدید چاپ کتب بعضی ازقدما دراین قرن طلائی چه آثاری ازخود باقی گذاشته اند .

سردسته های منقدین مزبور برای خوش‌آمد اروپائیان که تحقیقات ونظریات اعتماد السلطنه برخلاف میلشان بوده است خوش خدمتی بخرج میدهند وديگران هم از آنها تبعیت مینمایند .

بالجمله باوجود اینکه اعتمادالسلطنه سعی بسیار داشت که تألیفاتش مطابق اصول علمی و کشفیات وتحقیقات علمای بی‌غرض معاصرین درهیچیك ازنوشتجاتش اعتراض فنی وارد نیاید معذلك انتقاداتی که بر کتب او وارد می‌آید بنظرما دو چیزاست اول راجع بدرر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان است که باوجودپرهیزی که‌دراین زمینه‌داشته تحت‌تأثیر تاریخ رولسنون مورخ انگلیسی قرار گرفته اشکانیان را ترك دانسته وخاندان قاجار را منسوب بآنها کرده است . غافل ازاینکه منسوب کردن‌اروپائیان این خاندان سلطنتی‌را به ملل بیگانه برای مقاصد سیاسی‌است و گرنه همیشه محقق بوده که هیچك از آنها بیگانه نبوده اند واما راجع بسلاطین قاجاربموجب اسنادی که اخیراً بدست‌آمده محمد حسنخان پسرشاه سلطانحسین صفوی بوده نه فرزند فتحعلی‌خان قاجار .

دوم راجع باصل و نژاد طایفه مقدم است که در جلد سوم مرآت‌البلدان بروایت خیلی ضعیفی آنها را مغول پنداشته است واکنون با اطلاعات جدید ظن نزدیك به یقین براین شده است که دراصل ونژاد این طایفه ازاکراد بوده اند چنانکه هنوزهم

یك تیره از ایشان در حدود ترکیه وایران ساکن و کردی حرف میزنند . انسان از نقص‌واشتباه مصون نیست شاید نواقص‌واشتباهات دیگری هم داشته باشد .

اماتفصیل کتاب منطق الوحش که اسم‌آن را درضمن تألیفات اعتمادالسلطنه ذکر کردیم بقرار ذیل وموضوعش چنین است : یك الاغی که صاحبش با وجـو وکاه نمیدهدو هرگز تیمارش نمیکند طویله و بهاربند برایش تهیه نکرده باجودیکه همیشه پشت ریش‌وگرسنه است ودرسرما وگرما زیرآسمان بی‌حائل زندگی مینماید صاحب بی‌انصاف هرروز بیشتربارش میکند تابدرجه‌ای که شکیبائی وتحمل ازالاغ بیچاره سلب میشود یکباره جفتکی شده بار را می‌اندازد ودندهٔ صاحب خررابا لگدمی شکند وازاین بدبختی‌خلاص میشود .

دشمنانش بشاه عرض کرده بودند که اعتماد السلطنه خواسته است شرح حال مردم ایران رابنویسد وآنها را بشورش‌وانقلاب برضدسلطنت برانگیزاند . اعتمادالسلطنه ازاین تعبیروتفسیر که دشمنانش ازمنطق الوحش درنزد شاه کـردند نگران‌شده هـرروز منتظربود که بجرم‌آزادی طلبی‌حبس وتبعید شود لذا از راه احتیاط عریضه‌ای دایر بشاه پرستی خود کرده دراولش خطاب بناصرالدین شاه نوشته بود :

«العبدومافی یده‌کان لمولاه چون هرچه که‌این ذره بی‌مقدار دارم برحسب قدر ولیاقتم نیست بلکه باقتضای پرورش و تفضل و عنایت شخص همایون سلطنت دارای‌همه چیزشده لذاتمام اموال خودم را از منقول و غیر منقول تقدیم خاکپای مبـارك می‌نمایم که خداوند تعالی‌همواره اقبالش را پاینده و وجودآفتاب بی‌مثالش را تا بنده بدارد .

جهان تا جهان باشد او شاه باد — بلند اخترش افسر ماه باد »

و به بانویش اشرف السلطنه گفته بود عریضه‌ای بشاه نوشته در پـاکت لاك کرده ودر فلان نقطه کتابخانه گذارده‌ام هر وقت برای من مرك مفاجاه‌یا اتفاق غیـر مترقبه روی داد شما آن عریضه را بشاه برسانید.

همینکه نگرانی از بابت انتشار منطق الوحش رفع شد درسال ۱۳۱۲ قمری اعتماد السلطنه خاطرات ماد موازل دومونت پـانس یررا ترجمه و چاپ کرد مادموازل

مزبور از شاهزاده خانم‌های دربارلوئی چهاردهم و بسیار با سواد وحساس و منقد و از سیاست مطلع بوده و شوخ چشمی‌ها وهرزه گیها و کثافت کاریهای دربار سلاطین فرانسه را در یادداشتهای خود ذکر کرده‌وسخت انتقاد نموده و درباریان‌فرانسه‌را رسوا کرده‌است.

ترجمه و نشر خاطرات مادموزال دومونت پانس یر بفارسی موضوع جدیدی بدست معاندین اعتماد السلطنه داد ودر نزد شاه سعایت‌ها کردند ولی چون شاه اعتماد السلطنه‌را قلباًدوست میداشت شبانه‌محمد باقرخان ادیب‌الملك برادر زاده‌اش‌را در اندرون احضار کرده و گفته بود « پسر از طرف من برو بعمو جانت بگو که این کتاب‌مادموزال دومونت پانس یررا جمع کند . اماپسر! طوری نگوئی که برنجد و اوقاتش تلخ بشود .»

هروقت اروپا قدمهای‌بلندی بطرف ترقی‌وتعالی برمیداشت واین پیشرفت‌مورد توجه شاه واقع میشد اعتماد السلطنه در نزد شاه‌محبوبیت فوق‌العاده پیدا میکرد‌ودرامور معضله با او مشورت میشد. شاه پیشنهادات او را برای تغییر اوضاع بادقت گوش‌میداد .

امابسبب عوامل مختلف کـه این مختصر جای بحث آنها نیست هم پیشرفت اروپا در راه ترقیات و هم پیشنهادات اعتماد السلطنه راجع به بهبودی اوضاع ایـران بزودی فراموش میشد وعکس العملش این بود که شاه گاه گـاهی سربسر اعتمادالسلطنه میگذاشت وبا او انواع شوخیها ومزاح‌ها میکرد.

بطور مثال یکی‌ازآن شوخیهارا ذکرمیکنیم. در۱۳۰۷ قمری درسفرسوم‌فرنك در پاریس عزیز السلطان معروف به ملیجك که یادداشتهای روزانه اعتمـاد السلطنه از قبایح اعمال وزشتی رفتار او پـراست از شاه استدعا کرد که بـا اعتماد السلطنه عکس بیندازد. ناصرالدین شاه هم چون مـیدانست که اعتماد السلطنه چقدر از میلجك بدش می‌آید باوامر کرد که با عزیز السلطان درجلو دور بین عکاسی بنشینند. اعتماد السلطنه هم امر شاه را اطاعت کرده وعکس زیر را با هم انداخته‌اند که از وضع نشستنش قهر و بی‌اعتنائی وازلبخندش تمسخرعجیبی هویداست.



اعتماد السلطنه و ملیجک

مرگ اعتماد السلطنه

روز سیزده نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ هجری قمری بود اعتماد السلطنه بزیارت شاهزاده عبدالعظیم رفت پس از بازگشت بخانه بعادت معمول قهوه خواسته و ساعتی پس از صرف قهوه از دنیا رفت، همان ایام شهرت کرد که میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم بواسطه‌دشمنی فوق العاده که با او داشت‌او را مسموم کرده‌است.

پس از فوتش شبانه خانم اشرف السلطنه آن عریضه سر بسته لاك شده معهود را بحضور شاه فرستاد فردای آن روز که شنبه بود امین همایون صرف جیب دارشاه بمنزل اعتماد السلطنه آمد دارائی متوفی عبارت بود از چهل هزار تومان پول نقد-قریه اسمعیل آباد واقعه در بلوك غار چندین دست خانه واثاثیه مجلل وجواهرات گرانبها و چهار هزارجلد کتاب بعلاوه یك مجموعه ازسکه‌های طلای کهنه نایاب که روی چندین میز بلند بشکل شیروانی مخمل مشکی کشیده وبرای هر یك از آنها سوراخی تنظیم کرده وبالای هر سوراخ اسم پادشاه وتاریخ سکه را نوشته بود.

خانه و اثاثیه و صندوقخانه و جواهراتش را شاه بخانم اشرف السلطنه بخشید خانم هم همه را فروخته به مشهد مقدس رفت وهفت جلد یادداشتهای روزانه که درنزد او بود تقدیم کتابخانه رضوی نمود. برای قریه‌اسمعیل آباد از طرف دربارمباشر فرستادند چهار هزارجلد کتاب را که هر کدامش زینت افزای یکی از کتابخانه‌های‌دنیا شده درچهارهزار تومان حراج کردند.

مجموعهٔ سکه‌ها را بموزه گلستان بردند و بعد از ناصرالدین شاه سوگلی‌های درباری هر کدام یکی ازآنها را برای آویزان کردن سربند ساعت برداشتند و چهل هزار تومان پول نقد راکه دربانك داشت برای شاه تصرف کردند.

از شگفتی‌های روزگارآن است بعد از فوت اعتماد السلطنه(۱۹ شوال۱۳۱۳ مطابق ۱۳ فروردین ۱۲۷۵) بفاصله بیست وهشت روز ناصرالدین شاه را کشتند (جمعه ۱۷ ذی‌قعده۱۳۱۳- مطابق دهم اردی‌بهشت ۱۲۷۵) ودرآن وقت در خزانه سلطنتی یك شاهی پول موجود نبود.

چون کلیه موجودی خزانه صرف جشن پنجاهم سلطنت شاه شده بود و آن چهل هزار تومان ارث اعتماد السلطنه مخارج کفن و دفن و مجلس ترحیم ناصرالدین شاه شد.

از مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالك واز میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن الملك شنیدم که ناصرالدین‌شاه مصمم بود بعد از برگذاری جشن پنجاهم سلطنتش امین السلطان را مخذول ومنکوب نموده واعتماد السلطنه را صدر اعظم کند اما این اطلاع از طرف کی وبتوسط کی بامین السلطان رسیده بود از اسرار اندرون شاه و وقایع مهم تاریخی است که در موقع خود از رویش پرده بر خواهیم گرفت.

بهر حال چون دریاد داشتهای معاصرین و روایات آنها به تو اتر رسیده که امین السلطان از ورود میرزا رضای کرمانی بشاهزاده‌عبدالعظیم ودسیسه قتل ناصرالدین شاه بی خبر نبوده موضوع مسموم کردن اعتماد السلطنه هم قابل قبول است.

۶

سید جمال الدین اسدآبادی

ترجمهٔ احوال سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف بافغانی را جمعی‌ازمشرق زمینی‌ها واروپائیان نوشته‌اند،

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مآثر والاثار - شیخ محمد عبده مفتی مصر درمقدمه ترجمه الرد علی‌الدهریین- پروفسورادوارد برون انگلیسی درتاریخ‌انقلاب ایران- پروفسور گلد زیهر آلمانی در دایرة‌المعارف اسلام- جرجی زیدان در کتاب مشاهیر الشرق- بطرس البستانی‌در دایرة المعارف عرب مقاله بابی- پروفسور ماسین‌یون فرانسوی درشماره دوازدهم سال ۱۹۱۰ میلادی درمجله عالم اسلام- مجله‌کاوه چاپ برلن در شماره سوم ونهم سال دوم- میرزا لطف‌اله جمالی همیشره زاده سید جمال الدین در ایرانشهر- غلامحسین نراقی‌در کتاب مردان نامی‌شرق - چرچیل بلنت انگلیسی در کتاب گردون در خرطوم- سلیم العنحوری‌الدمشقی‌درشرح قصیده سحرها روت منطبعه بیروت- مجله المقتطف منطبعه قاهره در شماره پنجم شوال ۱۳۴۳ قمری- مجله آینده چاپ طهران درشماره پنجم وششم جلد دوم مرداد وشهریور ۱۳۰۶- مجله ارمغان سال دوازدهم شماره هشتم طی مقاله لذائذ نفسانی- مجلهٔ ارمغان سال پانزدهم شماره ششم طی مقاله انتقاد برتفسیر قرآن - مقالات جمالیه چاپ طهران- زندگانی سید جمال الدین بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی لیکن نویسندگان مزبور که نمیتوان اغلب آنها را در نوشتن‌این ترجمه‌احوال بدون اغراض ومقاصد خصوصی دانست‌ازآنچه منظورماست‌بحث

مثبت صریحی ننموده بعلاوه اختلافاتی که در نوشتجات آنها مشاهده میشود نکات مهم بر جسته را عمداً یا سهواً مبهم و سر بسته گذاشته و مسائل بی اهمیت عادی بی سند را اکثر از یکدیگر اقتباس نموده و گاهی مبالغه واغراق هم علاوه کرده‌اند فقط در مجله عالم اسلام ومجله کاوه و شرح قصیدهٔ هاروت جسته جسته نکاتی هست که دیگران متعرض نشده‌اند.

بعلاوه مدارك و مآخذ فوق در آرشیو دولت و سفارتخانهای ایران درخارجه و نزد اشخاص متفرقه اسنادی بدست آمده که ما در موقع خود ذکر خواهیم نمود.

مقصود ما از نگارش این ترجمه احوال این است که حقیقة سید جمال الدین را کماهوحقه بشناسیم زیرا جماعتی اورا افغانی الاصل وحنفی مذهب میدانند دسته‌دیگر او را اهل اسد آباد همدان و شیعه اثناعشری مینویسند، طرفدارانش‌او رابزرگترین فیلسوف شرق و وطن‌پرست سترك می‌نامند و مخالفینش‌او را یك آشوب طلب خطرناکی میخوانند پس برای شناختن این مرد غیر عادی باید بدواً مسافرتها وافعال و اعمال‌و نوشتجات و گفته‌های خود او راذکر کرده وسپس بشرح و تبیین‌آنها مبادرت ورزید.

همه نویسندگان متفق القولند که سید جمال الدین درشعبان ۱۲۵۴ هجری قمری متولد شده است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در ماثر و الاثار ص ۲۴۲ مینویسد سید جمال الدین اسد آبادی پسرسید صفدر علوم شرعیه را در قزوین تحصیل کرده به طهران‌آمد.

مجله‌کاوه‌می‌نویسد درهیجده سالگی بهندوستان رفت. کتاب مردان نامی‌شرق چاپ بیروت در صفحه ۱۸۷ می‌نویسد در سن دوازده سالگی جزو شاگردان مرحوم‌شیخ مرتضی انصاری بود درسنه ۱۲۷۵ درسن نوزده سالگی مرحوم شیخ مرتضی باو اجازه اجتهاد داد وروانه هندوستانش کرد(۱).

(۱) مشکل‌میتوان قبول کرد که مرحوم شیخ‌الطایفه شیخ‌مرتضی انصاری‌بکسی درسن ۱۹سالگی اجازه اجتهادبدهد وانگهی اگر سیدجمال‌الدین چنین اجازه‌ای داشت سندباین‌مهمی را اقلاچندین‌جا عکس‌می‌انداختند ومنتشرمیکردند.

چند ماهی در آنجا توقف نمود و همان سال بمکه رفت آنوقت از مکه بعراق و ایران آمده خویشانش را در اسد آباد دیدن کرده و از راه مشهد مقدس بافغانستان رفته است.

لیکن میرزا محمد علیخان سدیدالسلطنه کبابی برخلاف روایت (مردان نامی شرق) ازبوشهر به مجله کاوه می نویسد که درسنه ۱۲۷۲ قمری سید جمال الدین از همدان بشیراز وبوشهر آمده بهند رفت.

اکثر نویسندکان از یکدیگر نقل میکنند که سید جمال الدین از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ یعنی ازسن بیست ویك سالگی تاسن ۳۱ سالگی مدت ده‌سال درافغانستان بوده است ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچکدام سندی در اینباب ابراز نداشته‌اند وهیچ روایتی‌هم نیست که‌خودسید گفته‌باشد درافغانستان‌ساکن‌بوده‌ویامصدرخدمات دولتی‌شده است‌لذا ممکن‌است این مدت ده‌سال را درهندوستان بسرمیبرده است. ونیز مجله کاوه مینویسد در۱۲۸۵ ار راه هندوستان عازم زیارت مکه شده ولی از راه دریا بمصر رفته و از زیارت‌حج منصرف گردیده‌است وپس‌ازچهل روز توقف‌درمصر باخطابه های آتشین خود مسلمین را بر علیه اروپائیان باتحاد دعوت میکرده است بدین سبب انقلابی بر پا کرده و به‌بهانه زیارت‌حج خارج شده‌لیکن بمکه تشرف حاصل ننموده وباسلامبول رفته است.

در اسلامبول بعضویت انجمن دانش انتخاب گردیده در ۱۲۸۷ در دارالفنون اسلامبول کنفرانسی راجع بـاقسام صنایع داده ازجمله خبردادن ازآینده یاغیب گوئی را جزو صنایع‌محسوب داشته‌بود (کاوه شماره‌فوق الذکر) شیخ‌الاسلام ومتعصبین‌تکفیرش کردند درآخرسال ۱۲۸۷ بعد ازدو سال توقف‌دراسلامبول بفرمان سلطان ازخاك عثمانی تبعیدش کردندبعزم‌سفرهندوستان‌بمصررفت‌در ذی‌حجه ۱۲۸۷ (نوروز ۱۲۴۹ شمسی) وارد قاهره شد در آنجـا با ریاض پاشا وزیر مصری (جهود جدیدالاسلام) آشنائی پیدا کرد مشارالیه از دولت مصرماهی ده لیره حقوق برایش مقرر گردانید. در جامع‌الازهر تدریس مینمود وفلسفه ابن‌سینا را ترویج میکرد متعصبین‌از الازهر اخراجش کردند در اینجا باید گفت که در مصر مثل ایران حـوزه هـای تخصصی برای تـدریس فلسفه

ابن سینا یافت نمیشود ودر ممالك عربی ازفلسفه ابن سینا باندازه ایران اطلاع ندارند.

باری اقامتش درمصر قریب نه سال طول کشید درآنجا بانی ومؤسس لژ فراماسونی(۱) بوده و لژ مزبور سیصد عضو داشته است (مجله کاوه شماره ۳ سال دوم صفحه ۷) ونیز مجله کاوه درهمین شماره مینویسد چون مردم را برعلیه حکومت برمی انگیخت مسترویویان نماینده سیاسی انگلیس توفیق پاشا راکه تازه خدیو شده بود بر آن داشت که سید را از مصر تبعید کند.

درشوال ۱۲۹۶ ازمصر اخراجش کردند اوهم مجدداً بهندوستان رفت و درحیدر آباد دکن ساکن شده رساله ردنیچریه را درآنجا بفارسی نوشت.

چندی نگذشت که شورش سپاهیان مصر بسر کردگی عرابی پاشا شروع شده منجر به بمباران اسکندریه وجنك تل الکبیر و اشغال نظامی قشون انگلیس شد در آن ایام حکومت هند سیدرا از دکن به کلکته احضار کرده بعداز رفع غائله مصر در ۱۲۹۹ سیداز هندوستان بامریکا رفت که درآنجا ترك تابعیت کند چند ماه بعد یعنی در رجب ۱۳۰۰ سید درلندن بوده وبعدازتوقف مختصری بپاریس رفته است. (مجله کاوه شماره فوق)

خلاصه چهارسال بعداز تبعید سیداز مصر شیخ محمد عبده را از مصر بسوریه تبعید کردند شیخ محمد در سال ۱۲۸۹ درجامع الازهر باسید جمال الدین آشنا شده بود از سوریه بپاریس رفت درآنجا باسید بهم رسیدند وهم منزل شدند و جریدهٔ العروة الوثقی را در ۱۳۰۱ بسردبیری محمدعبده بزبان عربی انتشاردادند. درآنجاسید باچرچیل بلنت سیاست مدارمعروف انگلیسی که بعدها وزیرهندوستان شدآشنا گردید بلنت که خیال مسافرت بهندوستان داشت ازسید جمال الدین سفارشنامهائی برای رؤسای مسلمین هند گرفت و بطوریکه خود بلنت در کتاب کردون در خرطوم مینویسد بسیار مؤثرواقع شد.

در ۱۳۰۲ مستر بلنت پس از مراجعت از هندوستان بخیال اتحاد اسلام افتاده سید را از پاریس بلندن دعوت کرد مشارالیه سه ماه درخانه بلنت مهمان بود رفقای بلنت

---

(۱) درشرح حال سید بقلم مرتضی مدرسی نوشته شده که انجمن وطنی تابع شرق فرانسه راتأسیس کرده **Grand Loge d'orient**



سید جمال‌الدین در لباس استادی فراماسون

«نقل از کتاب زندگانی سید جمال‌الدین بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی»

مثل سردرااماند ولف که چند سال بعد وزیرمختار انگلیس در ایران شدولردسالزبوری صدراعظم انگلیس وسیاست مداران دیگرانگلیس درخانه‌بلنت باسیدآشنا شدند (مجله کاوه شمارهٔ فوق)

در آن ایام مقرر گردیده بود که مستر ولف بسمت نمایندگی انگلیس بمصر برود ومسئلهٔ مصررا که میان دولت عثمانی و دولت انگلیس مایه نزاع بود تصفیه کند وسید راهم با خود بمصر واسلامبول ببرد ولی باوجوداینکه برای سیدهم بلیط کشتی و راه‌آهن گرفته بودند مستر ولف تنها باین مأموریت رفت و سید را همراه نبرد .

سید درلندن اقرارمیکرده که وی درفتنه معروف قشون مصری برضداسمعیل پاشا خدیودست‌داشته و باعرابی‌پاشا رئیس شورشیان مصرمربوط بوده است (مجله‌کاوه).

در مکتوبی که خود سید بزبان فرانسه بمستر بلنت سابق الذکر مینویسد ادعا کرده که خیلی از اصحاب متمهدی سودانی از تلامذه او هستند (۱) کاوه .

کتاب مردان نامی شرق متمهدی سودانی را از شاگردان سید میداند .

باری اظهارات سیدجمال الدین درلندن این بوده که **قصدرفتن به‌یمن و نجد داردو میخواهددرعربستان خلافت اسلامی برپاکند و امام یمن را بخلافت بنشاند** مستربلنت وعده داده بوده که قشون انگلیس مصررا تخلیه کند و اسباب اتحادی بین‌دول اسلامی‌عثمانی‌و ایران و افغانستان‌بادولت انگلیس برای جلوگیری روس فراهم‌آورد .

مجله کاوه مینویسد دوسه هفتهٔ پیش ازحرکتش‌ازلندن سید بـا بلنت درباب رفتنشان با هم به‌یمن وبلند کردن علم خلافت عربی برای امام یمن مذاکره کردند (۲) ولی‌بدون‌آنکه به‌یمن برود پس‌ازسه سال توقف درپاریس به بوشهرآمده است اردیبهشت ۱۳۰۳قمری .

ناصرالدین‌شاه که‌شرح‌تبلیغات‌وعملیات‌سید را شنیده‌بود توسط اعتمادالسلطنه

---

(۱) این‌نامه مورخ۲۴ جمادی‌الاخره ۱۳۰۱ ازپاریس بلندن نوشته شده ودر ذیل کتاب بلنت‌موسوم‌به کردون در خرطوم نشر گردیده است

(۲) پیغام سلطان‌حمید بناصرالدین‌شاه درهمین رساله مؤیداین موضوع است

محمد حسن خان اورا به طهران دعوت کرد درذی قعده ۱۳۰۳ پس ازسه ماه توقف در بوشهرعازم طهران شد.

دراصفهان شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان پذیرائی شایانی ازاونموده و تقاضا کرد که سید برای ولیعهدی او کوشش نماید (۱).

سید چهارماه درطهران منزل حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی منزل کرد مردم را بآزادی خواهی و مشروطه طلبی دعوت مینمود. سپس بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویس مشهورمسکوبا اولیای‌دولت روس تماس حاصل کند یکی‌ازمقاصد مسافرت بروسیه این بوده است که نظرمخالف دولت روس را نسبت‌بولیعهدی ظل‌السلطان تعدیل نموده وخاطراولیای دولت روس‌رابوی‌متمایل گرداند(۲)وسعی کرده‌است که‌ازدولت‌روس مأموریتی‌درآسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد ولی موفق نشده است (۳).

بالجمله سید سه سال درپطرز بوزغ بماند ولی‌موفق بملاقات امپراطور روس واجرای‌مقاصد خودنگردید وازروسیه باتذکره ایرانی که بیگلربیگی‌روس‌درتاریخ بیستم ژوبه۱۸۸۸ (ذی قعده ۱۳۰۵) تحت شماره ۸۸/۸۱۰۸ ـ ۷۴۵ ویزا کرده است بآلمان مسافرت کرد. (٤)

درآن ایام ناصرالدین شاه برای‌دیدن اکسپوزیسیون ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ قمری) بپاریس میرفت درشهر مونیخ سید را ملاقات کرده وبایران دعوتش نمود.

سه روز بعد ازحرکت شاه ازوینه سید جمال الدین تذکره‌ای راکه درپطرز بورغ گرفته ومدتش سرآمده بود درقونسولگری‌ایران دروینه تجدید کرده بطرف‌ایران حرکت نمود ودراواسط سال۱۳۰۷ که‌شاه ازسفرسوم فرنگ بازآمدسید هم‌بطهران‌رسید

---

(۱) مجله کاوه سال‌دوم شماره۳۰

(۲) بعدازمعاهده۱۹۰۷ وقرارتقسیم ایران برای آنکه دولت‌روس نیابت‌سلطنت ظل‌السلطان رادرجنوب تصویب نمایدنیز کوشش بسیارمرعی گردید (خان ملك ساسانی دوازده سال) باسلطان احمدشاه قاجار

(۳) روزنامه قفقازهفتم‌ماه مطابق ذی‌حجه ۱۳۱۳.

(٤) آرشیوسفارت پطرزبورغ

مجدداً درخانه‌امین الضرب سابق الذکر منزل کرد. بعلاوه تبلیغات سفراول که ایرانیان را بمخالفت ظلم واستبداد و کمك بازادی طلبان دعوت مینمود ایندفعه مردم را باتحاد مسلمین برضد اروپائیان و اطاعت ازخلیفه واحد تشویق میکرد.

شاه‌ازرفتار اورنجیده وامر کرد که‌درطهران‌نماند سیدهم بشاه زاده عبدالعظیم نقل مکان کرده و چندین ماه درآنجا علناً برعلیه شاه صحبت میکرد النهایه تحت‌الحفظ بخانقینش بردند.

سید جمال الدین ازخانقین به‌بصره رفت ازآنجا با مرحوم حاجی میرزا حسن شیرازی برعلیه امتیاز دخانیات مکاتبه کرد.

چون دربصره‌برعلیه شاه سخنرانی وکاغذ پرانی میکرد از طهران باسداله‌خان دیبا ناظم‌الدوله‌سفیر کبیر ایران دراسلامبول دستور دادند که ازدولت عثمانی‌تبعید او را از بصره بخواهد. ناظم الدوله در سلخ ربیع الاول ۱۳۰۹ بوزیر اعظم امین السلطان می‌نویسد:

«درباب تبعید شیخ جمال الدین با وزارتخارجه گفتگو نموده که او را از بصره و قرب سرحد ایران تبعید نمایند حکم بعهده والی بصره نوشتند اما سلطان‌اراده صادر کرد که او راآورده دراسلامبول توقیف نمایند. بصدر اعظم اظهار داشتم توقف اودر اسلامبول برای دولتین‌خوب نیست گفت اینجا تحت نظارت خواهد بود بقراریکه‌فهمیدم دولت عثمانی اندیشه دارند اورا بجای دیگر بفرستند اسباب اغتشاش بشود ویا خود را به یاغی‌های یمن ملحق کرده مصدر فتنه گردد.» (۱)

بالجمله از بصره پیش‌ازآنکه حکم تبعیدش از دربارعثمانی برسد برای دفعه سوم رهسپار لندن شد.

درلندن منزل میرزا ملکم خان که‌بواسطه تقلبات او در مسئله امتیاز لاطاری از وزیر مختاری ایران در لندن و تمام القاب و شئون معزول شده بود منزل کرد(۲) عبدالحسین خان فخرالملك پسر خانباباخان سردار ایروانی که علمای‌طهران

(۱) آشیووزارت‌امورخارجه (۲) بترجمه احوال ملکم‌خان درهمین کتاب نگاه کنید

او را فقط بجرم اینکه زن انگلیسی گرفته تکفیر کرده بودند واو هم ازایران ناراضی باروپا رفته بود ملکم‌خان اورا اسباب دست قرارداده درمهرماه۱۳۰۹ در روزنامها ازقبیل پل‌مل گازت لندن ولاکرونیکل بروکسل ازقول اوچیزها نوشتند ونسبت بشاه وایران هتاکی بسیار کردند (۱) و همچنین در مجله عربی و انگلیسی موسوم بضیاء الخافقین که در سال۱۳۰۹منتشرمیشد.

در روزنامه مذکورسیدجمال‌الدین بامضای السیدالحسینی‌مکتوبی بعموم‌علمای شیعه‌نوشته‌وخلع ناصرالدین‌شاه را ازسلطنت‌ایران تقاضا کرده‌بود.ممکن‌است‌یکی‌ازجهات احضار سید باسلامبول همین مقاله باشد.

درمدت توقف در لندن که مقالات آتشین بر ضد شاه می‌نوشت سلطان حمید توسط سفیر کبیر عثمانی در لندن او را دعوت کرد که باسلامبول بیاید ودرآنجاسکونت اختیار کند او هم‌قبول کرده باسلامبول رفت. بعد ازورود او باسلامبول‌میرزا اسدالله‌خان دیباناظم‌الدوله سفیر کبیرایران بامین‌السلطان وزیر اعظم می‌نویسد:

«مدتی است که دولت انگلیس باطناً درخیال این است که خلافت سلطان را
« متزلزل کرده و مردم را از این عقیده منصرف سازد برای این مقصود شیوخ اعراب‌را
« محرك شده آنها را بمقام یاغیگری می‌آورد وبآنها خیال میدهد که خودشان خلیفه
« انتخاب کرده‌ودرمکه معظمه بگذارند ویا شریف مکه را که از اولاد زیدبن علی است
« خلیفه‌بدانند یکی از اسباب‌کار انگلیسها وجود سید جمال الدین بود که درلندن‌بعضی
« اخبار منتشر کرده‌مشوق ومحرك شیوخ‌اعراب میشد وآنها را دریاغیگری دولت‌عثمانی
« ایستاده و پایدار میکرد و عوام را از سلطان که خلیفه روی زمین میدانند معرض و
« بی‌اعتنا مینمود تدبیری که دولت عثمانی در رفع این محذور کرد بسفیر خود مقیم‌لندن
« نوشت سید جمال‌الدین را تطمیع و تحریص کرده باسلامبول بیاورد سفیر معزی‌الیه‌هم
« بر حسب دستورالعمل خود تأمینات لازمه‌را باو داده باسلامبول فرستاد در اینجا اورا

(۱) آرشیوسفارت‌ایران درپاریس نامه‌نظرآقا وزیرمختار ایران با مین‌السلطان وزیراعظم مورخ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹

« مهمان کرده‌اند. بعد از رسیدن تلگراف حضرتعالی بصدراعظم اظهار کردم گفت حبس
« سید جمال الدین امکان ندارد اعلیحضرت سلطان باو قول داده اینجا آورده چطوراو
« را حبس کند. بسلطان توسط صدراعظم پیغام دادم فرموده بودند که من در این فقره
« بخیال خود خدمت بزرگی باعلیحضرت همایونی کرده اورا از ملکم ملعون جدا کرده
« اینجا آورده‌ام که دهان او را به‌بندم که ننویسد ومنتشر نکند، مادامیکه اینجا است
« مراقب خواهم شد دربارهٔ ایران چیزی ننویسد بعد او را بجائی فرستاده مشغول تدوین
« کتب میکنم که‌ازاین خیالات خود دست بکشد چون‌او را متعهداً اینجا آورده‌ام‌حبس
« او منافی شأن سلطنت است.»

چندی بعد ناظم الدوله برای سلطان پیغام میفرستد که به عقیده شاه شما او را بر خلاف منافع و مصالح ایران جلب کرده‌اید سلطان حمید درجواب میگوید.

« عقیده من هم در باره سید جمال‌الدین همان عقیده شاه است ولی برای
« جلوگیری از تحریك و فساد بین اعراب که به تحریك انگلیسها میکرد او رادعوت
« کرده و اینجا آورده‌ام یقین داشته باشید که نمیگذارم بر ضد منافع ایران چیزی
« بگوید وبنویسد. ۸ صفر ۱۳۱۰» (۱)

باری بعداز ورود باسلامبول سلطان ماهی هفتادو پنج لیره مقرری برایش قرارداد و در عمارت قشنگی درمحله نشان طاش نزدیك سرای یلدیزمنزلش دادند قریب پنجسال آنجا بود در ۱۳۱۳ میرزا رضای کرمانی به تلقین او برای کشتن ناصر الدین شاه مأمور ایران شد (۲) در ۱۳۱۴سید را بامر سلطان مسموم کردند ونزدیك سرای ییلدیز بخاکش سپردند.

پس از ذکر اسفار و تبلیغات لازم است که هویت و ملیت و وطن سید را تشخیص دهیم:

۱ـ مطابق ترجمه احوالی که میرزا لطف‌اله همشیره زاده‌اش ساکن اسدآباد

---

(۱) آرشیووزارت امورخارجه
(۲) آرشیودولت

همدان از او نوشته و درمجله ایرانشهر و سایر مجلات سابق الذکر چاپ شده وبعضی نویسندگان هم اقتباس کرده‌اند سید جمال الدین پسر سید صفدر در قصبه اسد آباد همدان در یک خانواده شیعه متولد شده و خویشانش هنوز در آنجا ساکنند و همه اهالی اسد آباد خانواده او را می‌شناسند و اجدادش در قرب امامزاده احمد درمحله سیّدان اسد آباد مدفونند.

۲- درسال ۱۳۰۵ و ۶ که سید در روسیه بوده وموعد قانونی تذکره‌اش سرآمده ازسفارت ایران در پطرزبورغ تذکره گرفته وبامضای بیگلربیگی روس رسانیده‌است (۱)

۳- در ۱۳۰۷ در قونسولگری ایران در وینه برای آمدن بایران تذکره‌اش را تجدید کرده است.

٤- بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه که دولت ایران میخواست سیّد را برای محاکمه بایران بیاورد عثمانیها به بهانهٔ اینکه سید ایرانی نیست وافغانی است شانه خالی میکردند کاغذهائی که سیّد جمال الدین از هرجا بمرحوم سلیمان‌خان صاحب اختیار مالك عمده اسدآباد نوشته خودرا مرهون الطاف او دانسته وسفارش خویشانش را نموده بود اولاد مرحوم سلیمان خان در دست رس دولت گذاردند و دولت هم آن‌مکاتیب را باسلامبول فرستاد (۲)

۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنه که از دوستان سید جمال الدین بود و اسم او را در مآثر و الاثار باحترام تمام ذکر کرده داعی نداشته که بر خلاف حقیقت تحصیلات اورا درقزوین وطهران بنویسد واین مسئله هم مسلم است که از افغانستان در آن سنوات شاگرد برای تحصیل بقزوین نمی‌فرستاده‌اند.

٦- مطابق روایات مختلف مندرجه در مجلات سید جمال‌الدین ترکی اسد آبادی حرف میزده نه زبان ترکمنی کنار جیحون وانگهی در بلوك کنار نزدیك کابل که خود سید مدعی بوده در آنجا بدنیا آمده است زبان ترکی‌معمول نیست (۳)

---

(۱) بصفحه ۱۹۱ همین کتاب مراجعه شود

(۲) آرشیو سفارت ایران دراسلامبول

(۳) مجله کاوه شماره فوق الذکر

۷- میرزا محمد علیخان سدید السلطنه کبابی که سید جمال الدین در ۱۳۰۳ در بوشهر منزل او وارد شده درمجله کاوه می نویسد که سید درسال ۱۲۷۲ ازهمدان بشیراز و بوشهر آمده و بهندوستان رفت توصیه چند از همدان به حاجی عبدالنبی آل صفر از تجار بوشهر داشته ودرخانه او واقع درمحله کوتی منزل کرده‌است.

۸- سدید السلطنه درمجله نامبرده مینویسد که حاجی غلامحسین بندر ریگی که داماد حاجی عبدالنبی آل صفر بود و خود از فضلا وشعرای بوشهر محسوب میشددر مدت توقف سیّد در بوشهر با اومعاشرت داشت و با سیّد از زمان ۱۲۷۲ اولین مسافرت او از ایران بهند رابطه داشت یکروز ازسید پرسید شما که از اسد آباد همدان هستید چرا خود را بافغانی معروف کرده‌اید سید درجواب گفت افغانی تخلص شعری من است.

با این اسناد و دلایل مسلم شد که سید جمال الدین اهل اسدآباد همدان است ودرخانواده شیعه بدنیا آمده است لیکن شخصاً سعی داشته که او را ایرانی وشیعه ندانند وبرای این منظور یك قسمت از احوالات خود را پنهان میکرده است بشیخ محمد عبده میگفته که اهل اسعد آباد واقعه دربلوك کنار نزدیك کابل است(۱).

در اسلامبول میگفته که اهل ترمذ کنار جیحون است. بمستر بلنت سابق الذکر میگفته است که خانواده‌اش همه حنفی مذهب اندو در افغانستان سکونت دارند. (۲)

در ایران و بین النهرین عمامه سبز یا سیاه برسرمیگذاشته ودرسایر ممالك اسلامی عمامه سفید برسرداشته است جمعی نیز او را وهابی میدانسته‌اند چنانکه‌عاکف افندی درروزنامه شوری منطبعه اورنبورك وهابی بودن سیّد راتکذیب کرده و از اودفاع نموده است. نقل از مجله کاوه

برای تکمیل مطالب فوق لازم است به‌بینیم نویسندگان اروپائی درباره سید جمال‌الدین چه می‌نویسند.

---

(۱) مقدمه‌عربی الرد علی الدهریین

(۲) «کتاب کردون درخرطوم» تالیف چرچیل بلنت



عکسهای سید جمال الدین در ادوار مختلفهٔ زندگی وکسوتهای مختلف.

«نقل از مجله کاوه»

پروفسور برون انگلیسی در کتاب انقلاب ایران می‌نویسد: سید جمال الدین سر دسته آزادیخواهان شرق و یکی از مسببین انقلاب ایران بود وجملاتی اغراق آمیز انشاء کرده که خلاصه آنها ازاینقراراست.

«ازسن هشت سالگی تاهیجده‌سالگی درظرف‌مدت ده‌سال تمام علوم‌متداوله «عالم اسلام را فراگرفت عربی صرف ونحو ومعانی بیان زبان شناسی وتمام شب آن «تاریخ وعلوم دینی وتمام شعب آن تصوف منطق حکمت الهی و حکمت عملی فیزیك «علوم ریاضی‌ونجوم طب وتشریح»

ودرجای دیگر می‌نویسد «این شخص بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت «خودشان بلرزه درآورد ونقشه‌های رجال دول اروپائی که خوب تهیه شده بودند بهم زد «و قوتهای غیر معلومی را بکار انداخت که کس از سیاسیون مغرب ومشرق ملتفت‌اهمیت «آنها وامکان استفاده ازآنها نشده بود»

و نیز درجای دیگر همین کتاب می‌نویسد «بعد از آنکه سید بنا بدعوت «سلطان حمید باسلامبول رسید سلطان باو گفت که ناصرالدین شاه از تو خیلی میترسد

«خواهش دارم او را به بخشی سید هم دو دفعه گفت بخشیدم بخشیدم (۱)

از فحوای کلام پروفسور برون یك نکته دیگری بین السطور مستفاد میشود. وآن این است که پروفسور مزبور میدانسته که سید جمال الدین اهل اسدآباد همدان است وسعی داشته که او را عمداً افغانی قلمداد نماید. (۲)

پروفسور ماسین یون فرانسوی می نویسد: «پروفسور برون انگلیسی درمقدمه «کتاب انقلاب ایران که در سال ۱۹۱۰ میلادی در کمبریچ چاپ شده می نویسد که من فقط اسناد و نوشتجات مربوط بانقلاب ایران را که اهمیت فوق العاده دارد وعاقبتش پیش بینی نمیشود. منظماً جمع آوری کرده ام **ولیکن بنظر من خواننده کتاب مزبور «بغیر از اسناد و نوشتجات منظم چیز دیگری در این کتاب خواهد دید».**

سپس در قسمت راجع بسید جمال الدین می نویسد «تنها کتابی که سید نوشته «ردنیچریه است که اصلش بفارسی است وشیخ محمد عبده آنرا بعربی ترجمه کرده اما «کتاب تاریخ افغان موسوم به تتمه الدهر که در ۴۵ صفحه چاپ شده هیچگونه اهمیت «تاریخی ندارد و شاید محمد عبده نوشته باشد. اما راجع به مجله عروة الوثقی که مدت «سه سال در پاریس منتشر میشد شیخ محمد عبده در ترجمه احوال سیّد که در مقدمه «ردنیچریه چاپ شده میگوید که استاد تحریر هیجده شماره العروة الوثقی را بمن واگذار کرده بود پس آن مقالات هم بقلم سید جمال الدین نیست» (۳)

پروفسور گلدزیهر آلمانی در دایرة المعارف اسلام می نویسد: «پروفسور ادوارد برون سیدجمال الدین را فیلسوف و نویسنده وخطیب وروزنامه نویس میداندولی «بعقیده من او یك مرد سیاسی است بطوریکه خودش اظهار میکرده از اخلاف محدث «بزرك سیدعلی ترمذی است که او ازاولاد حسین بن علی بن ابیطالب بوده است ونیز خودش **«مدعی بوده که در اسعد آباداز ناحیه کنار از ولایت کابل در ۱۲۵۴ هجری «قمری متولد شده و خانواده اش همگی حنفی مذهب بوده اند** ولی روایات

---

(۱) متأسفانه جناب پروفسور مأخذ این گفت وشنود راذکر نکرده است

(۲) تاریخ انقلاب ایران چاپ کمبریج سال ۱۹۱۰

(۳) مجله عالم اسلام چاپ پاریس شماره دوازدهم سال ۱۹۱۰ میلادی

«دیگر هست که سید اهل اسدآباد همدان بوده وافغانی بودن را جعل کرده که از زور
«گوئی و استبداد دولت ایران رهائی یابد.
«عملیات سید در شورش لشکری مصر که منجر به بمباران اسکندریه و تل
«الکبیر و اشغال انگلیسها شد بی‌تأثیر نبودآنوقت بپاریس‌رفت وروزنامه عروة الوثقی‌را
«با محمد عبده می‌نوشتند سردبیر محمد عبده بود و از پول مسلمانان هند چاپ میشد
«وبدخالت انگلیس‌ها درامور مسلمانان اعتراض شدید میکرد. جمال الدین باطرافیانش
«میگفته که ورود عروة الوثقی را انگلیسها بهندوستان و مصرمنع کردند وجوف پاکت
«سربسته باین دو مملکت میفرستاده است.
«با وجود ابراز احساسات ضد انگلیسی از طرف جمال الدین دولت‌انگلیس
«باصرار بلنت سیاست مدار معروف با سیّد داخل مذاکره شدند که شورش متمهدی و
سودان را توسط اوخاتمه دهند ولی بهیچ نتیجه نرسید.
«قدری بعد که آشوب طلبی سیّد برای بیداری ممالك اسلامی شهرت کرد
«ناصرالدین شاه اورا تلگرافاً بطهران دعوت نمود. چند ماه طهران بود خیلی بااحترام
«واردش کردند و بعد از مدت کمی‌شاه باوبی‌مهر شد وراهش انداختند او بعذر کسالت
«مزاج بروسیه رفت درآنجا بود تاآنکه شاه برای دیدن اکسپوزیسیون پاریس ۱۸۸۹
«اورا درمونیخ‌ملاقات کرد وبایرانش‌دعوت نمود اینداده‌سیّد‌راجع باصلاحات‌عدلیه‌اقدام
«کرد میرزا علی اصغر خان امین السلطان خاطر شاه را از اومظنون نمود سید فهمیدو
«بحضرت عبدالعظیم رفت هفت ماه هم آنجا بود تا آنکه پانصد سوار او را تحت الحفظ
«بخانقین بردند از آنجا بانگلستان رفت و برعلیه ناصرالدین شاه مقالات آتشین نوشت
امتیاز رژی‌دخانیات‌را که شاه درآن اوان بانگلیسها داده بود وسیله قرارداده بشاه‌حمله‌
های سخت کرد ومکتوبی بعنوان علمای شیعه‌نوشته‌احساسات مذهبی‌آنهارا محرك شد.

« آشوب‌طلبی‌سید نتایج بسیار داشت از آنجمله کشته شدن ناصرالدین
«شاه بدست میرزا رضا بود

«درمدت توقف لندن در۱۸۹۲ (۱۳۱۰) که مقالات آتشین برضدشاه مینوشت

«سلطان حمید توسط سفیرش او را دعوت کرد که ترکیه را مسکن دائمی خود قرار دهد
«جمال الدین قبول کرد سلطان ماهی هفتاد وپنج لیره مستمری برایش قرار داد درعمارت
«قشنگی در محله نشان طاش نزدیك سرای یبلدیز منزلش دادند پنج سال آخر عمر
«آنجا بود چندین دفعه اجازه مرخصی خواست اما سلطان اجازه نداد یك آلمانی میگوید
«در مدت توقف دراسلامبول در حبس طلائی بود.

«خود سید برای یك مسافر آلمانی حکایت کرده است که عباس حلمی ثانی
«خدیو مصر دفعه اول که باسلامبول آمد خواست با من ملاقات کند سعی کردند کهاین
«ملاقات واقع نشود من هر روز عصر برای گردش بکاغذ خانه میرفتم نمیدانم کی بخدیو
«این مطلب را گفته بود خدیو آنجا آمد یکدیگر را ملاقات کردیم و یك ربع ساعت
«حرف زدیم این ملاقات اتفاقی را بسلطان خبر دادند که از پیش قرار گذاشته بودیم و
«اضافه کردند که موضوع صحبت این بوده که من خدیو را خلیفه کل مسلمین بشناسم.

«بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه وضعیت سیّد در اسلامبول مشکل ترشد
«دشمنانش شهرت دادند که بتحریك او این قتل واقع شده ابوالهدی سر دسته دشمنان
«سید بود در نهم مارس ۱۸۹۷ جمال الدین بمرض سرطان که از چانه شروع شده بود
«**فوت شد بابوالهدی سوء ظن رفت که اوسیدرا مسموم کرده باشد** درقبرستان
«نشان طاش دفنش کردند.

«سید با داشتن تعلیمات عالیه دینی و فلسفی چیزی ننوشته فقط رد نیچریه را
«بفارسی ویك تاریخ مختصر افغانستان بعربی ومقاله بابی در دایرة المعارف بستانی از
«قلم اوست مقالاتی که در روزنامها می‌نوشته معروف تراست بعلاوه مقالات عروةالوثقی
«درمجلهٔ ضیاءالخافقین که بعربی وانگلیسی منتشر میشد با امضا السید یا السید الحسینی
«مقاله مینوشت و بهمه مسلمین خلع ناصر الدین شاه را از سلطنت پیشنهاد میکرد.» (۱)

برای احاطه یافتن باحوال سید جمال الدین لازم است روابط اورا با شیخ محمد
عبده مفتی مصر ومحمداحمد متمهدی سودانی که نویسندگان سابق الذکر ازشاگردان

(۱) دایرةالمعارف اسلام چاپ لیدن در کلمه جمال الدین

و مریدان وتلامذه‌سیّد میدانند از نظر بگذرانیم.

شیخ محمد عبده

«درسال ۱۲۸۹ در جامع الازهر باسید جمال الدین آشنا شد سیّد تازه وارد مصر شده بود محمد عبده در ۱۲۹۷ بمعلمی علوم دینی در دارالفنون قاهره انتخاب شد ولی درهمان سال چندی بعد ازخدیوشدن توفیق پاشا ازمعلمی دارالفنون معزول گردید وسیدجمال‌الدین‌هم ازمصر تبعیدشد سبب‌این‌عزل و تبعید هنوز معلوم نیست‌سال بعد در ۱۲۹۸محمد عبده مدیرروزنامه رسمی‌الوقایع‌المصریه شد که از‌کان ملیون مصربود.

برنامه شیخ محمد عبده با برنامه سید جمال الدین اختلاف کلی داشت‌عقیده او این بوده که ممالك اسلامی باید باشورش و انقلاب‌اصلاح شود ولی‌عقیده محمد عبده این بوده که اصلاحات باید تدریجی و تکاملی باشد وفقط ازاین راه ممکن است مشرق زمینی‌ها ترقی کنند ومعتقد بوده که تغییرات‌ظاهری اوضاع که از شورش وانقلاب‌حاصل میشود نمیتواند موجب‌تغییرات عمیقی در افکار مسلمین گردد و قبل از همه چیزبایستی تعلیمات اخلاقی و دینی عموم مسلمین را یك نواخت کرد تا بتوانند با هم اتحادمعنوی داشته باشند.

این‌اختلاف شیخ با سیّد درموقع شورش عرابی پاشا که ملیون میخواستند با قوه قهربه‌دست باصلاحات بزنندواضح ترشد چون محمد عبده با عملیات ملیون موافقت نداشت ولی سعی میکرد که جلوی تند روی شورشیان را بگیرد وافکار انقلابی رؤسای شورش را تعدیل کند.

باری بعد از بمباران اسکندریه و شکست عرابی پاشا در اواخر سال ۱۳۰۰ هجری‌قمری‌محمد عبده‌را هم‌ازمصر‌تبعید کردند او به‌بیروت رفت‌ودر اواسط ۱۳۰۱ باسید جمال‌الدین درپاریس بهم رسیدند و باتفاق یکدیگر انجمنی باسم عروة الوثقی تأسیس کردند روزنامه‌ای هم بااین اسم انتشار دادند که فقط هشت ماه منتشرشد.

شیخ محمد عبده‌چون دید که عروةالوثقی آلت شورش طلبی سید جمال‌الدین شده از سید دست کشیده بتونس رفت سپس در اواسط ۱۳۰۲ به بیروت رفته معلم

یکی از مدارس دینی آنجا شد. دراین ایام رساله ردنیچریه را که سید جمال الدین بفارسی نوشته بود او بعربی ترجمه کرد در ۱۳۰۷ به محمد عبده اجازه دادند که بمصر مراجعت کند بقاهره بازگشت و به بزرگترین مقام دینی وطن خویش نائل گشته مفتی قطر مصر شد و دوباره وارد تعلیمات عمومی گردیده برای اصلاحات فرهنگ اسلامی خدمات بسیار کرد ودر ۱۳۲۳ فوت شد.

محمد عبده قبل از همه چیز یك عالم دینی و یك مسلمان متعصب بود تمام آنچه که گفته ونوشته دفاع ازاسلام است برضد حملات اروپائیان وبدیگر مسائل اهمیتی نمیداده است.» (۱)

اما محمداحمد متمهدی سودانی درجزیره ضرار آنگولا متولدشده در خرطوم ازدواج کرده و درجزیره اماّواقع در نیل سفید ساکن شده بود در شعبان ۱۲۹۸ ادعای مهدویت کرد جم غفیری بدور او گرد آمدند و او هم برای بر کندن ریشه جور وفساد در کمال خلوص نیت خود را مهدی منتظر میدانست و برای برقراری عدل و داد درمیان مردم صمیمانه میکوشید حکومت مصر فوجی برای پراکنده کردن آنها فرستاد نظامیان مصری شکست خوردند کم کم از کردوفان تا بحر الغزال وسودان بتصرف مهدیون درآمد جنرال گردون انگلیسی مأمور قلع و قمع آنها گردید در ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۲ خرطوم بتصرف محمداحمد درآمد و جنرال گردون بقتل رسید چهار ماه بعد محمداحمد بمرض تیفوس درگذشت و شیخ عبداله جانشین وی گردید تاآنکه درسال ۱۳۱۶ لارد کیچنر بساط آنهارا درنوردید محمداحمد در کجا با سیدجمال الدین ملاقات کرده بودمعلوم نیست.

اینك برای تکمیل شناسائی سیّد تشریح وضعیت روحی و ذکرسجایاوصفات مخصوص اونیز بیفایده نیست :

اول ـ مقالاتی که اروپائیان در روزنامهاشان راجع بسید نوشته بودند همه را جمع آوری کرده وهمیشه همراه داشته وباین وآن نشان میداده است. (مجله کاوه شماره ۳ سال دوم)

(۱) نقل ازدایرة المعارف اسلام

دوم- به‌چرچیل بلنت میگفته که اتباع متمهدی‌از تلامذه او هستند. (کاوه)

سوم- درلندن‌اقرار کرده که‌درفتنه برعلیه اسمعیل پاشا خدیو مصردست داشته وباعرابی پاشا مربوط بوده است. (کاوه)

چهارم - در لندن میگفته که قصد رفتن به یمن و نجد دارد و میخواهد در عربستان خلافت اسلامی برپا کند. (کاوه وآرشیو دولت ایران)

پنجم- بروایت جمعی از ثقاط درمدت توقف درطهران ودر اروپا که سیدخلع ناصرالدین شاه را از سلطنت پیشنهادمیکرده هر کس ازاومیپرسیده که‌اگر ناصرالدین شاه را برداریم‌چه کسی را جانشین او قرار دهیم سید درجواب میگفته خودتان بگردید و پیدا کنید همینکه‌آنها در پیدا کردن جانشین شاه اظهار عجز وبی‌اطلاعی میکرده‌اند سید میگفته است «یك کسی مثل من»

ششم- بسلطان حمید قول‌داده است که‌کلیه مسلمین حتی ایران شیعه را تحت امراودرآورد (استنطاق میرزا رضا)

هفتم- آن مسافر آلمانی که‌پروفسور گلدزیهر مذاکرات‌اورا باسید جمال‌الدین راجع بملاقات با عباس حلمی ثانی خدیو مصردر دائرةالمعارف اسلام ذکر کرده شاید حرفهای‌سیّد را درست دریافت نکرده باشد چون عباس حلمی خدیو مصر با نگارنده این سطور درمدت نمایندگی‌من دراسلامبول دوست صمیمی بود در مهرماه ۱۲۹۸هجری شمسی در قصر بیك کنار بسفر در حالیکه از سلطان حمید وسید جمال الدین اثری‌نبود که بتوان حمل برغرضی کرد این واقعه را برای من اینطور حکایت کرد.

«من برای گردش باکالسکه بکاغذ خانه رفته بودم درمراجعت بین راه سیّدرا دیدم که بملاقات من می‌آمد قریب نیم ساعت با هم صحبت کردیم بمن پیشنهاد کرد که بیا تو را خلیفه کل‌مسلمین کنم من استنکاف کردم و گفتم لایق این مقام نیستم.»

این‌روایت‌ازهرحیث‌با سابقه‌موضوع‌خلافت که درفوق‌ذکر کردیم بباوروحقیقت نزدیکتراست تاآن روایتی که شخص‌آلمانی حکایت کرده‌است‌زیرا موافقت دارد باآنچه

که درلندن میگفته که میخواهم به‌نجدوحجاز بروم و در آنجاخلافت اسلامی برپا کنم. اینکه سلطان عبدالحمید هم درپنجسال آخرعمرسیّدباو اجازه نمیداده که ازاسلامبول خارج شود برای همین‌حرفها بوده است.

هشتم- چون سیّدمی‌پنداشته برای منظوری که دارد؟ زبان عربی برفارسی رجحان دارد بعربی سخن میگفته ودر موقعی که میخواسته به حسنعلی خان امیر نظام گروسی نامه بنویسد اظهار کرده که نمیتواند بفارسی مکاتبه نماید (مجله کاوه سال دوم شماره ۳) وحال آنکه آثاری که مسلماً ازاوست رساله ردنیچریه بفارسی‌است و مراسله بحاج سید مستان داغستانی که از پاریس باسکندریه نوشته (۱) و مقالات جمالی بفارسی معمولی پسندیده است علاوه بر همه اینها شیوه خط سید شیوه کسی است که حتماً در ایران بزرك شده وخط را در اینجا یادگرفته شیوه خط عربی و عثمانی و افغانی نیست (۲) وانگهی اگرحقیقة سید افغانی بوده در افغانستان که فارسی حرف میزنندنه‌عربی.

باری‌تمام‌اختلافاتی که‌در روایات‌مشاهده میشودناشی‌ازخوداوست که‌نمیخواسته است اصل‌و نسب و ملیت و مکان تولد و زبان مادری و دین حقیقی خود را آشکارسازد.

ازاین‌رفتارچه‌مقصودی داشته؟آیامیخواسته‌است‌خلافت عثمانیان‌را تحکیم کرده ویا ازبین‌ببرد ؟ آیامیخواسته‌است عباس‌حلمی خدیومصررا بخلافت بنشاند؟آیا میخواسته است دریمن وحجازخلافت‌عربی‌تأسیس نماید؟آیا میخواسته‌است با کمك روسها یا کمك انگلیسها خود شخصاً بروش‌صفویه پیشوای مسلمین شود؟ درهرحال بیدار کردن‌مسلمانان را از هر راهی که بنظرش ممکن می‌آمده و جهه همت خود ساخته بوده است این‌نکته نیز قابل دقت است که در قرن سیزدهم هجری ادعای مهدویت در اغلب ممالك‌اسلامی رواج کامل داشته و هر طرف که سید سفر میکرده بمدعیان ظهور بر میخورده است.

۱ـ سید احمد بن محمد عرفان را جمع کثیری از مسلمین در هندوستان

---

(۱) مجله آینده چاپ‌تهران شماره ۵و۶جلددوم مرداد وشهریور۱۳۰۶ شمسی

(۲) مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات نامه سید جمال‌الدین رابه رکن الدوله عیناً گراور کرده است.

خلیفةاله ومهدی منتظر میدانستند ودر۱۲۴۶ قمری جهاد فی‌سبیل‌اله میکرد ومولوی محمد اسمعیل شاگردش دراینموضوع کتاب صراط المستقیم مینوشت.

۲ـ درایران میرزا علیمحمد شیرازی در۱۲۶۴ دعوی مهدویت میکرد.

۳ـ میرزا حسینعلی نوری معروف بـه بهاء الله در ادرنه در سال ۱۲۸۳ من یظهراله میشد.

۴ـ سیداحمدخان بن سید متقی‌خان درهندوستان تجدد دینی می آورد ودرسال ۱۳۰۶ دولت انگلیس اورا نشان عالی ستاره هند میداد.

۵ـ درسودان محمد احمد متمهدی درسال ۱۲۹۸ این ادعا را مینمود.

۶ـ درسومالی محمدبن‌عبدالله حسن‌الهدی درسال۱۲۷۸ مدعی مهدویت‌میشد.

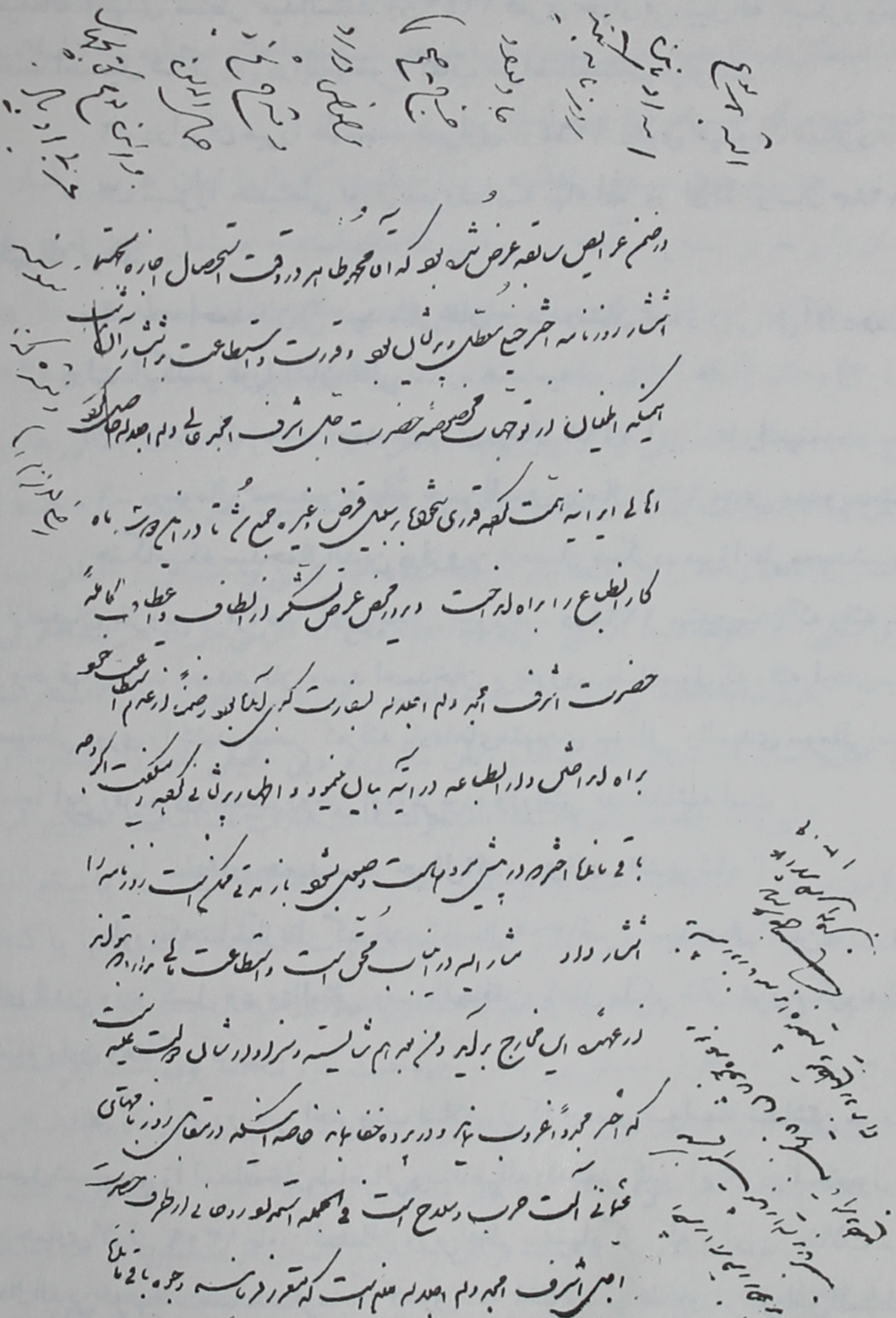
هنگامیکه سیدجمال‌الدین درقزوین تحصیل میکرده میرزا علی‌محمدشیرازی را ازاصفهان بقزوین و ازآنجا بآذربایجان میبردند. در۱۲۶۴ بهندوستان که رفته بادعاها وحرفهای سید احمدعرفان وسید احمدخان برخورده. باسلامبول که رفته ادعای‌میرزا حسینعلی نوری را شنیده بمصر که‌رفته بادعاهای‌متمهدی سودانی والمهدی سومالی‌رسیده وقطعاً این وقایع دروضعیت روحی اومؤثربوده وآرامش نمیگذاشته است.

سلطان حمید سید جمال‌الدین و ناصرالدین‌شاه

بطوریکه سابقاً ازنظر گذراندیم درسال۱۳۰۹قمری سیدجمال‌الدین درروزنامه های لندن وبروکسل وعروةالوثقی وضیاءالخافقین باتفاق ملکم خان شروع کردندبشاه دشنام دادن وهتاکی کردن.

درآن ایام روزنامه اخترچاپ اسلامبول که چندی بـواسطه نـداشتن سرمایه تعطیل‌شده‌بودمیرزا اسدالله‌خان‌طباطبائی‌دیباناظم‌الدوله‌سفیر کبیر ایران در اسلامبول در ۱۴جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ بامین‌السلطان وزیراعظم پیشنهاد کرد که برای رد مقالات سید جمال‌الدین‌خوب‌است‌مساعدت‌فرمایند که روزنامه اخترمجدداً طبع‌ونشرشودامین‌السلطان هم مراسله‌ناظم‌الدوله را بعرض شاه رسانیده ناصرالدین شاه درحاشیه دستخط کرده‌است.

« البته هرنوع امداد باین روزنامه بکنید جادارد وخرج صحیح است بخصوص



نامه ناظم‌الدوله و دستخط شاه

در رد وقدح شیخ‌جمال‌الدین واین نوع کتابچه‌های عربی اوباید بنویسند ومنتشر کنند خیلی لازم است . »

درسال ۱۳۱۲ سیدجمال‌الدین و میرزا حسنخان خبیرالملك که سابقاً قونسول بصره بود بعلمای شیعه عراق برای‌خلع ناصرالدین شاه و کشیدن ایران زیرلوای‌خلافت عثمانی کاغذپرانی بسیار میکردندآن کاغذ هارا میرزا آقاخان کرمانی و دونفر دیگراز دوستان سید از اسلامبول بعراق نزد علمای شیعه بردند وتلگرافات ساختگی در کوچه وبازاربغداد بدرودیوار می‌چسباندند که ایرانیان ومذهب تشیع را درنزد عراقیهاخفیف ولغو جلوه دهند . (۱)

بعضی ازعلمای عراق مکاتیب واصله وتلگرافات جعلی را برای‌شاه فرستادند شاه هم جداً تقاضای تبعیدآنها را ازاسلامبول بایران نمود .

دررجب ۱۳۱۲ ناظم‌الدوله سفیر کبیر بامین‌السلطان مینویسد « در باب میرزا آقاخان کرمانی عجالة اقدام را مناسب نمیدانم زیرا که حسین رضاپاشا وزیر عدلیه و یوسف رضاپاشا هردوحامی اوهستند اولی خون ایرانیان را مباح میداند ودومی‌باوجود اینکه شیعه است‌باعث هتك حرمت شیعه‌است عیب‌کاراین است که پدرسوخته طرف آسیا می نشیندوازاسلامبول عبورنمیکند و الا میگفتم قواصهای قونسولگری اورا گرفته روانه سرحد میکردم » .

در اواسط رجب ۱۳۱۳ که میرزامحمودخان دیبا علاءِ الملك سفیر کبیر بود سفارت‌موفق شد که‌حاجی‌میرزا حسن‌خان‌ومیرزاآقاخان وشیخ‌احمد روحی‌را از اسلامبول بطرابوزان‌تبعیدنمایند که‌ازآنجا بایران ببرند(۲) در۲۶رجب۱۳۱۳میرزا رضای کرمانی

---

(۱) میرزا آقاخان درسال ۱۳۰۵ دراصفهان بشیخ احمد روحی رسیده و باتفاق یکدیگر باسلامبول رفته بودند ودرآنجا هردو بادختران صبح‌ازل ازدواج نمودند . میرزا آقاخان‌درآنجا چندین‌رساله نوشت وشیخ احمد کتاب حاجی بابای اصفهانی‌را ازانگلیسی بفارسی ترجمه کرد ومیرزا حبیب‌اصفهانی متخلص بدستان‌آن را انشاء نمود .

(۲) آرشیوسفارت اسلامبول

به تلقین سیدجمال‌الدین از اسلامبول عزیمت طهران کرده آنها را درطرابوزان ملاقات نموده ودر دوم شوال همان سال وارد طهران شده است .

دراواسط شعبان ۱۳۱۳ دولت عثمانی میخواسته‌است آنها را دومرتبه باسلامبول عودت دهد در ۲۳ شعبان علاءالملك بامین‌السلطان مینویسد :

« درفرستادن شیخ جمال و همدستانش بایران عثمانیها اهمال مینمایند ووعده تسلیم آنها را امروزو فردا میکنند میرزا آقا خان ومیرزا حسن‌خان و شیخ احمد روحی را که فرستادند بسرحد درثانی حکم صادر کردند که درآنجا نگاه دارند وبسرحد ایران نفرستند اگردولت ایران نسبت بسوءِ حرکت والی بصره بکار پرداز دولت علیه و ممانعت از تعمیر گنبد عسکریین و تسلیم نکردن شیخ جمال و همدستانش عده قشون بسرحد عثمانی بفرستند بی‌تأثیر نخواهد بود» ناصرالدین شاه درحاشیه دستخط کرده « عیب ندارد که قشون بسرحدات آذربایجان و کرمانشاه فرستاده شود» . (۱)

حاجی سید ابوطالب زنجانی ازعلمای دینی ساکن طهران بسیدجمال‌الدین کاغذ پرانی میکرده یکی ازمراسلاتش در ۲۸ رجب ۱۳۱۳ بدست سفارت ایران دراسلامبول می‌افتد علاءالملك مراسله مزبوررا توسط امین‌السلطان صدر اعظم بحضور شاه میفرستد ناصرالدین شاه در حاشیه دستخط کرده است .

« جناب صدراعظم حقیقة که ازاین نوع اشخاص واین نوع بد ذاتی هاوفضولیها وجسارتهای آنها بطوری شخص کج خلق میشود که بتصور نمی‌آید این مرد که فضول خمسهٔ را چه افتاده که اینطورکاغذها آنهم بسیدجمال‌الدین که بد ذاتی او مشهور آفاق است بنویسد دولت چرا همچه‌اشخاص را درپای‌تخت خود نگاه میدارد ازبس دراین‌کار ها اهمال شده است اینطور شده‌اند ولایت این شخص خمسه است البته او را روانه کنید فوراً برود بولایت خودش ماندن این شخص درطهران بسیاربداست گویا ماهانه هم باین مرد بدذات داده میشود اورا هم قطع کرده به بعضی بیچاره‌های خوش‌ذات بدهند اهمال بداست بداست . » (۲)

(۱) آرشیو دولت
(۲) آرشیووزارت امورخارجه

درشعبان ۱۳۱۳ قمری درمصر واسلامبول راجع بگفتار ورفتارسیدجمال الـدین یك رساله بزبان فارسی منتشر گردید موسوم به (معمی درمقدمات شریفه ونتایج خسیسه) روزنامه معروف مصری المقطم درشماره ۲۰۸۳ مورخ ۱۲ شعبان ۱۳۱۳ جواب آن رساله را داده‌است اولا سید را همدانی نوشته وشرح حال اورا مفصلا بیان کرده است سپس مـی نویسد « سید جمال الدین باعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان عریضه‌ای نوشته بود که قرب عراق با ایران و اعتقاد ایرانیان بمقدس بودن آن سرزمین وسکنای شصت هزارنفر ازبزرگان وعلمای ایران درآن ایالت و گرویدن نصف اهل عراق وقبائل عرب بمذهب تشیع وچشم گماری ایران دائماً وابداً ومذهباً وسیاستاً بدان اراضی واهمیت موقع جغرافیائی عراق و اطماع دولت انگلیس بعراق وسایربلاد عرب لذا از آنجائیکه من حریص به بقای خلافت عثمانیه هستم اسامی علمای عراق را نوشتم واستحقاق هر کس را ازانعام وخلعت ومواجب عرض نمودم که بدین‌سبب ازایشان استمالت شود که درحین حاجت بکارآیند.

این عریضه را تقدیم حضور سلطان نمود سلطان بچشم نهائی درآن نگریسته از کنه آن باآنچه که نویسنده‌آن ازسوء نیت درخمیره داشت دریافت فرموده وعریضه‌را بی‌ثمر گذاشتند اما محاصره خانه سید جمال الدین و التجای او بسفارت انگلیس بحثی است که اکنون مناسب نیست که بدان پردازم مصر ۲۷ ژانویه ۱۸۹۶ مطابق ۱۲ شعبان ۱۳۱۳ » (۱).

نظام‌العلماء از عتبات عالیات ، بامین السلطان صدر اعظم مینویسد . « جناب حجةالاسلام آشتیانی دراینجا مشرف ودعا گو بودند سه روزاست بااولاد ومتابعان روانـه شدند دراین ایام ازاسلامبول بجهة آقایان علماءِ عتبات بعضی خطوط و تحریرات مهمله مجمله میرسد بامضای سیدجمال الدین ومیرزاحسن‌خان جنرال قونسول که سیدجمال را درنزد سلطان تقرب زیاد است و درجه رفیعه ومسموع‌الکلمه ومقبول‌القول است شمارا هر مهم ومشکلی باشد بواسطه اوعرض کنید وازاینواسطه انجاز وانجام مطالب و مـقاصد را بخواهید الحال صورت یکی ازخطوط را ارسال میدارم.» (۲)

(۱) آرشیووزارت امورخارجه
(۲) آرشیووزارت امورخارجه

مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری برای نویسنده این سطور حکایت کرد که درمحضر مرحوم میرزای شیرازی درسامره نشسته بودم مراسله از طرف سیدجمال الدین برای مرحوم میرزا آوردند که خلع ناصرالدین شاه را ازسلطنت و کشیدن ایران را زیر لوای خلافت عثمانی خواستارشده بود مرحوم میرزا پس ازمطالعه مراسله را بآورنده رد کرده وفقط فرمودند «بمن مربوط نمیباشد» بعدازخارج شدن قاصد موضوع مراسله را برای مابیان کرده وفرمودند « این شخص آشوب طلبی بیش نیست .»

دریازدهم شوال ۱۳۱۳ سفارت عثمانی در طهران بسلطان حمید تلگراف کرده که جشن پنجاهم سلطنت ناصرالدین شاه را در ۲۲ ذیقعده خواهند گرفت سلطان هم بسفیر ایران گفته که منیف پاشارا باآتش بازی بطهران خواهد فرستاد وباودستورالعمل میدهد حضورشاه توسط کند که میرزا حسن خان خبیرالملك ومیرزا آقاخان وشیخ احمد روحی که درطرابوزان توقیف میباشند مرخص نمایند ولی حرکت منیف پاشا رابه بهانه هائی چند بتأخیرانداخته ومنتظر نتیجه مأموریت میرزا رضابوده است. (۱)

شب یکشنبه هیجدهم ذیقعده تلگراف کشته شدن ناصرالدین شاه بسلطان رسیده است فردای آن روزاداره پلیس اسلامبول ازاکثرایرانیها راجع بسیدجمال الدین و میرزا رضا تحقیقات کرده و گزارش مفصلی بسلطان داده است که خلاصه‌اش ازاینقراراست.

« سیدجمال الدین ایرانی است ومیرزا رضا بتحریك اوبایران رفته و مرتکب قتل شاه شده‌است احمد روحی ومیرزا حسن وعبدالحسین الشهیر آقاخان چندی قبل بسفرای اجنبی استدعانامه نوشته واخص آمال عالم اسلام را وحدت قرارداده وبرای رسیدن باین منظوراعلم علما شیخ جمال الدین افندی را بخاکپای شاهانه فرستاده بودند حتی شاهزاده شیخ الرئیس وحاجی شیخ علی را دراین منظورمقدس با خود همراه کرده‌اند.» (۲)

ازسرای سلطان چند روزی شهرت دادند که سید جمال الدین را توقیف کرده ودرحبس است تا وضعیت اتهاماتی که ایرانیان باومیزنند روشن شودسپس شهرت دادند که چون تقصیرش معلوم نشد سلطان مرخصش فرمودند.

(۱) آرشیو سفارت اسلامبول
(۲) آرشیو ضبطیه اسلامبول



روزنامه فرانکفورترزیتونك مورخهٔ ۱۳ذی‌قعده۱۳۱۳ مینویسد :«سه‌سال قبل در اطاق ناصرالدین شاه وشاهزادگان کاغذها یافتند که درایران اصلاحات جدید مطالبه کرده میشد درکاغذها نوشته‌بودند این‌کاغذ را شما دراطاق خود تان‌می یابید وباور کنید که‌کاغذ نویسان بدربارراه دارند هرگاه اصلاحات جدید بکارندارید آنوقت قتل شمادر دست ما آنطور آسان‌است‌شاه‌شهیدفی‌الفورفرمودند استنطاق کنید مقصرین‌ده‌نفرازمریدان جمال‌الدین بودند ازجمله میرزا رضای کرمانی بود». (۱)

روزنامه قفقاز ٤ذی‌حجه۱۳۱۳ مینویسد: «ازاسلامبول بروزنامه‌مشاق‌مینویسند که بعدازرسیدن خبرقتل پادشاه‌ایران دولت‌عثمانی میخواهد بهروسیله که هست بتوسط روزنامها وفات شاه را ازوقایع طبیعی بنمایاند » .

پنجم ذی‌حجه۱۳۱۳ امین‌السلطان صدر اعظم تلگراف ذیل را بمیرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیرمختارایران درلندن مخابره کرده است :

« از اظهارات لارد سالزبوری ممنونیت حاصل شد موکب همایون امروز که دوشنبه پنجم ذی حجه است ازتبریز روانه طهران میشود درباب انتشار اخبارنویس طیمس درمسئله جمال‌الدین صحیح واین مسئله مسلم‌است که‌این شخص قاتل‌ازاسلامبول وازپیش جمال‌آمده وچند روزی درلباسهای مبدل خود را پنهان داشته تاکارخود راصورت داده است .

دربارهٔ جمال‌الدین آنچه بکنید صحیح است اومذهب وعقیده آنارشیت دارد ولی با طایفه بابیّه هم‌محض اینکه جمعیتی دارند وقوتی پیدا کنند در این دوساله اخیر متحد شده وبا جمعی از رؤسای بابیه مقیم اسلامبول بهم ساخته وقتیکه اتحاد شیعه و سنی را عنوان کرده وکاغذها بایران فرستاده‌اند که بعضی ازآنها بدست‌آمده وموجود است وازهمه این تفصیلات بدولت عثمانی هم اظهارات لازمه شده‌است ولی قدری‌مسامحه

(۱) درهمین‌مقدمه است که حاجی‌سیاح محلاتی ومیرزامحمدعلیخان‌همدانی‌منشی ملکم خان ومیرزا نصراله خان برادرزن صاحبدیوان را ازطهران بقزوین تبعیدنموده در آنجا هیجده ماه حبس کردند

(۲) آرشیوسفارت لندن

میکنند وشهادت شاهنشاه شهید. یقین است که از بی دینی جماعت بابی و مریدهای جمال وملکم ناشی شده است که تمام اینهاروبهم رفته آنارشیست هستند وعداوت مخصوص آنها با شاه شهید برای همین بود که بکلی بر ضد پیشرفت خیالات آنها بود صدر اعظم» (۱)

در ۲۵ ذی قعده ۱۳۱۳ امین السلطان بسفارت لندن تلگراف میکند «درباب عدم حمایت انگلیسها ازشیخ جمال با وزیرمختار انگلیس صحبت کردم دیشب تلگرافات مؤکد بجاهای مقتضی کرده است» (۱)

درهمین تاریخ امین السلطان بعلاءالملك سفیر کبیر ایران دراسلامبول تلگراف میکند که ازدولت عثمانی جداً فرستادن سید جمال الدین را بایران تقاضا کند علاءالملك هم با سلطان حمید وبابعالی برای دستگیر کردن سید و تسلیم کردنش بدولت ایران داخل مذاکره شده است نظر باینکه این مسئله اهمیت تاریخی دارد عین مکاتبات و تلگرافات را مرتباً بی کم و زیاد از آرشیو وزارت امورخارجه و مجموعه اسناد متفرقه جمع آوری کرده وعیناً درج مینمائیم وسپس بتوضیح وتفسیر آنها میپردازیم .

مراسلات وتلگرافات ذیل از طرف علاءالملك سفیر کبیر ایران دراسلامبول بعنوان امین السلطان صدراعظم صادر شده است :

نامه یکم

۱ ۲۷ ذی قعده ۱۳۱۳ نمره ۱۷۲ تلگراف رمز در باب شیخ جمال امروز زیارت‌شد
۲ فدوی نیز دیروز با سفیر انگلیس که بدیدن فدوی آمده بود مذاکره لازم نمود
۳ حالا که میفرمائید وزیرمختار انگلیس درباب عدم‌حمایت شیخ جمال دیشب تلگراف
۴ مؤکدبجاهای مقتضیه کرده است فدوی همینقدر منتظرخواهم بود که‌از لندن بسفیر
۵ کبیر انگلیس در اسلامبول حکم عدم حمایت برسد تا آنوقت جداً در گرفتن و
۶ فرستادن شیخ جمال ورفقای‌او اقدامات مؤکد نمایدوبا اعلیحضرت سلطان دراینباب
۷ هنوز دنباله مذاکرات را ار دست نداده است .

(۱) آرشیو وزارت امورخارجه

نامه دوم

۱ دهم ذی حجه ۱۳۱۳ در باب شیخ جمال اصرار تمام دارم که او را بسرحد داران ایران
۲ تسلیم نمایند و مفاسدیکه از او بظهور آمده و می آید همه را باعلیحضرت سلطان
۳ بتوسط صدراعظم ووسائل دیگر معلوم داشته است و بصدراعظم صریحاً گفتم که شما
٤ موافق بند چهارم مقاوله نامه اخیر که در ۱۲۹۱ ما بین سفارت وبابعالی منعقدشده
۵ است مجبورید باینکه هروقت سفارت یکنفر از تبعه ایران را بخواهد طرد ونفی
٦ نماید لدی الاظهار معاونت لازمه ومقتضیه منظوردارید برای دولت عثمانی ابداً حرف
۷ وعذری درحمایت اونمانده است اعلیحضرت سلطان هم به تسلیم اوراضی شده ولی به
۸ بعضی ملاحظات که دارد مثلا میخواهد معلوم دارد که ازهم مذاق و دوستان او از
۹ عثمانیها کی ها هستند وبرای وجود خودشان محل ملاحظه نباشدقدری تأمل دارد
۱۰ که اطراف کارامحکم کرده آنوقت قرارتسلیم اورابدهندازقرارمذکور بیست نفرپلیس
۱۱ دورخانه شیخ جمال کشیك میدهند.

نامه سوم

۱ عزّت بیك که در مزاج سلطان تسلط کامل دارد حامی شیخ جمال است تلگراف
۲ به بابعالی مصرف ندارد به منیف پاشابگوئید بکاتب سلطان مستقیماً تلگراف کند
۳ ازقراریکه محرمانه فهمیده ام مقصود عثمانیها این است که شیخ جمال را در خارج
٤ بگردانند بلکه یکی ازایرانیها او را بکشد هردو دولت ازشراوخلاص بشوند این
۵ خبرازجای موثق است اراجیف نیست. درحاشیهٔ این مراسله مظفرالدین شاه دستخط
٦ کرده است. «جناب اشرف صدر اعظم مشیر الملك را بفرستید (۱) جداً دراینباب
۷ بامنیف پاشا حرف بزند خود اوراهم خبر نمائید یك روز بیایدحضوراً فرمایشی که لازم
۸ است بکنم خیلی واجب است.»

(۱) مقصود میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی است که در آنوقت مشیرالملك و کفیل وزارت امورخارجه بوده است.

نامه چهارم

۱ دوشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۴ نامه تجدید مأموریتم را نزد سلطان بردم سلطان با پیغام

۲ گفت دلائلی که درشرکت سیدجمال الدین بقتل شاه دارید بنویسید جواب دادم داخل



سرای ییلدیز نماز جمعه و سلام درمسجد حمیدیه

---

۳ اینمسئله نمیتوانم بشوم درتبعیدتبعه طرفین بخاك یكدیگر تاحال دلیل اقامه نشده

٤ است به بنده فرمودند روز جمعه شرفیاب شوم آنجا شور كرده بودند صدر اعظم بمن

۵ گفت تسلیم خواهیم کرد ولی فلانی هشت روز بمن مهلت بدهد بعض ملاحظات هست

٦ باید آنها را منظورداشت که این خبیث نگریزد سلخ محرم ۱۳۱٤ – نمره ۷

نامه پنجم

۱ سلخ محرم ۱۳۱٤ درمسئله شیخ جمال صدراعظم میگفت درسرای همایون میگویند

۲ ما هم بقدرهزار نفر اشقیاء از سابق درایران داریم آنها را هم باید دولت ایران بما

۳ مسترد کند. درحاشیه مظفرالدین شاه دستخط کرده
۴ «جناب اشرف صدراعظم هر وقت سفیر کبیررا ملاقات کرده باوحالی نمائید که تا سید
۵ جمال را دولت عثمانی رد نکند مسلم است صفا ومحبت میان دولتین نخواهد بود
۶ زیرا که باهمچه خلاف بزرگی که سید جمال کرده واینطور اسبات فسادشده ودولت
۷ عثمانی اورا بایران نمیدهد ممکن نیست که صفائی درمیان باشد.»

نامه ششم

۱ سلخ محرم نمره ۸ شیخ جمال ازقراریکه حالا معلوم میشود دراوایل ورود خیلی سعی
۲ می کرده است که ملکم خان را سلطان آورده وزیر مالیه کند ولی هر چه جمال
۳ تلاش نموده بود نگذاشته بودند. بآرزوی خودش موفق شود آمدن جمال بایران
۴ بعضی ازعلمای بی اطلاع وخام طمع را که تصورمیکردند بواسطهٔ اوازطرف سلطان
۵ نتیجه وبهره بدست خواهند آوردازآن خیالات خام خواهدانداخت چند نفر از شیوخ
۶ را هم که طرف اعتماد سلطان هستند در این کار واسطه کرده است.

تلگراف رمز محرمانه

۱ سلخ محرم ۱۳۱۴ اجازه میفرمائید وا دارم ایرانیان جمال را بکشند. محمود
۲ مظفرالدین شاه درحاشیه دستخط کرده « اینطور صلاح نمیدانم»

نامه هفتم

۱ سلخ محرم نمره ۹ به تحسین بک باش کاتب سلطان گفتم من هرجمعه بسلاملق می آیم
۲ و با شما مثل خودی رفتار میکنم منتظرم که شما نیز با من موافقت کرده واحترام
۳ مرا حفظ نمائید نه اینکه مرا مثل اطفال بازیچه قرارداده درمسئله جمال به بابعالی
۴ رجوع کنید واز بابعالی بسرای رجعت دهند ودراین میانه تکلیف من غیرمعلوم بوده
۵ وحیران بمانم. دیروز بصدراعظم گفتم مسئله جمال بکجا رسید جواب داد تسلیم
۶ جمال عهداً ومقاولا حق با شماست ولی باید ازسرای سلطان بوزیرضبطیه حکم شود
۷ که او را تحت الحفظ بسرحد ببرند گفتم شما بوزیر ضبطیه امر دهید فرستاد وزیر

۸ ضبطیه را آورد باو گفت بشما چنین حکمی خواهد نوشت باید مجری دارید
۹ جواب داده‌است تا ازسرای همایون‌حکم نشود من نمیتوانم‌جمال را بسرحد ایران
۱۰ بفرستم من نمیدانم اگراحکام‌واوامر صدراعظم‌اوامر سلطان‌است‌چگونه‌وزیرضبطیه
۱۱ اجرانمیدارد واگرنیست مرا چرا نزد اومیفرستید حقیقةً اگراینطورها باشد من
۱۲ استعفا میکنم واسباب‌نقارفیما بین دودولت‌اسلام نمیشوم زیرامیدانم اگرجمال را
۱۳ ندهید حوادث ناگوار بروز خواهد کرد گفت تفصیل را بعرض میرسانم جواب
۱۴ تحصیل کرده‌بشما میگویم‌بنده باطاقی که سفرا منتظر بیرون آمدن ورفتن‌سلطان
۱۵ بمسجد میشوند رفتم اعلیحضرت سلطان‌بعد از نمازجمعه بنده رابحضور خواسته
۱۶ بعد از تلطفات زیاد فرمودنددر فقره سید جمال‌من خودم‌نمیخواهم حکم‌بدهم و
۱۷ جهتی دارد لذا امر کرده‌ام که درلزوم تبعید او وزرای دولت مشاوره کرده رأی
۱۸ خودشان را بعرض‌برسانند تا قرارآن داده شود امروزمیگویم نوشته رأی‌آنها را
۱۹ بخواهند تا حکمی که لازم‌است صادرشود مرخصی حاصل کردم .

نامه هشتم

۱ یازدهم صفر ۱۳۱٤ شیخ جمال وقتیکه پطرزبورغ آمده بود با تذکره ایرانی
۲ آمده بود تذکره اوهم دردفترخانه سفارت‌آنجا ضبط است وهم دردفتر کدخدای
۳ محله روس‌نوشتم صورت ازروسها گرفته بفرستند که اینهم یك دلیل بتبعیت اوباشد
٤ حالا این‌مسئله را سست کرده‌اندبنده هم‌سخت گرفته بودم لیکن چون مقررفرموده
۵ انداستعفا ندهد و منیف پاشا مسئله جدید بمیان انداخت و نوشت که بشیخ
٦ جمال اهمیت نمی‌دهند. بهمان اظهارات ومکاتبات قدیم اکتفا کرده منتظر است
۷ چه بروز کند و رأی حضرت عالی چه اقتضا فرماید .

تلگراف رمز

حضرت اشرف صدراعظم اعلیحضرت سلطان راضی شدند که شیخ جمال الدین را تسلیم نمایند میفرمایند گرفته تحت الحفظ بایران بفرستند حبس شود جمعیت دور او متفرق شوند جواب این تلگراف زود مرحمت شود محمود ۱۳ ربیع الاول ۱۳۱٤

نامه نهم

۱ دو تلگراف ازمنیف پاشا آمد که کار شیخ جمال راسست کرد یکی اینکه ازاستنطاق
۲ قاتل تقصیری بگردن جمال الدین وارد نیامده بشرکت اودرقتل شاه شهید دلیلی
۳ نیست ولی بنده از اول داخل در این مسئله نشده بود که آیا او در قتل شریك
۴ است یا نه بلکه مطابق مقاوله نامه تبعیداورا بدون اقامه حجت ودلیل میخواست.
۵ دیگر تلگرافی بود که بندگان همایون بهیچوجه اهمیت باین مسئله نمیدهند و
۶ بابی نیستند در اینجا بهمه چنین معلوم شده که فقط بنده بشیخ جمال بابی هستم
۷ اینکار بدتر ازهمه شد بوزیر امورخارجه نوشته بودم که حضور سید جمال معجلا در
۸ طهران لازم است که با قاتل رو برو نمایند ازقرار تلگرافی کدفرموده بودند قاتل
۹ را هم در سوم ربیع الاول بقصاص رسانیده‌اند سواد مراسله خود را که بوزیر
۱۰ خارجه نوشته بودم ارسال میدارم که قدری درقصاص قاتل تأخیر شود حقیقت پشت
۱۱ سر آنهمه اهتمامات و اقدامات و سخت گیریها اگر این مسئله اینطور متروك
۱۲ بماند بسا بر امورات و بشرف ونفوذ دولت خلل میرساند باین شروط اقدام خواهم کرد
۱۳ اولا به بنده اجازه و اطمینان بدهند هر طور مقتضی دید رفتار نماید حتی موقه
۱۴ اگر لازم دید ترك اسلامبول را بکند ثانیاً درآنجا بسفارت عثمانی مساعدت نشان
۱۵ نداده کله نمایند سخت بگیرند وا دارند تلگرافهای مصرانه بفرستند و اصرار
۱۶ دولت علیه را در تسلیم جمال اظهار بدارند و هر چند روزی به بنده تلگرافهای
۱۷ ملامت آمیز و سخت بفرمایند که وعده تو بکجا رسید دیگر آنکه اگر مقتضی
۱۸ شد وعرض کردد بسرحد قشون وسوار جمع کنند اگر بیکی دونقطه قشون بفرستند
۱۹ کار گذاران عثمانی باغراق باینجا را پورت میفرستند یا سلطان از شخص همایونی
۲۰ خواهش میکند دراینباب اصرار نفرمایند بازدراینجا ناموس دولت بجای می‌ماند
۲۱ وجمال را هم جائی محبوس میکنند یا کاری میشود که به نفوذ دولت بر نمیخورد والا
۲۲ مقصود عمل نخواهد آمد ۱۲ ربیع الاول ـ ۱۳۱٤ نمره ۲۲۳.

نامه دهم

۱ تلگرافهای مبارك كه رسيد بصدر اعظم و وزير خارجه سخت حرف زده و گفتم
۲ اگر جمال را ندهید درصورت غیر رسمی حالا میگویم دولت ایران لابد مراودات
۳ خودرا قطع خواهد کرد درصورتیکه عهد نامه را بهم زدید بعد از روی‌چه عهدی
٤ وچه قراری معامله خواهد شد صدراعظم گفت که رعیت ایران بودن جمال محقق
٥ نیست چون به پطرزبورغ نوشته بودم جناب ارفع الدوله سندی محکم در بودن
٦ جمال در پطر زبورغ با تذکره ایران فرستاده بود درآوردم نشان دادم ساکت
۷ شد ولی گفت شرکت او در قتل شاه شهید معلوم نیست ربیع الاآخر ۱۳۱٤

نامه یازدهم

۱ جمال بطورخیلی بدی که می‌توان قطع امید از او کرد گرفتار ناخوشی سرطان
۲ شده جراح واطباءِ یك طرف چانه او را با دندانهایش تماماً بریده و همین روزها
۳ خواهد مرد باطن‌شاهنشاه شهید انارالله برهانه او را گرفت و سزای عمل خود را
٤ دید با وجود این‌حالت دیگراقدامات مجدانه درتسلیم او لازم ندید مردن او باین
٥ وضع بعد از آن‌مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهد کرد ۲۵ رجب ۱۳۱٤ نمره۷۸

* * *

از اسناد فوق چنین برمی‌آید که پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه در همان زمانیکه حکم دستگیری وتبعید میرزاآقا خان و شیخ احمد روحی و خبیرالملك از اسلامبول صادرشده رجب ۱۳۱۳ اسم سید جمال الدین هم در جز وآنها بوده ولی در فرستادن اواهمال شده است

شاید این اهمال بواسطه حمایت سفارت انگلیس شده باشد (نامه یکم سطر۳ و٤)

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه سلطان حمید دریك وضعیت روحی فوق‌ـ العاده واقع شده بوده ازیکطرف چون خودش محرك ومشوق اینکار بوده با قولهائی که

بسید داده (استنطاق میرزا رضا) چطور او را تسلیم دولت ایران کند این است که بعذرهائی چند متوسل شده وازاین سوراخ بآن سوراخ فرار کرده است.

ازطرف دیگرخودش با کم زهره گی مشهوری که داشته ازسید بوحشت افتاده که آنکس که بتواند دستش ازاسلامبول تا بطهران برسداگر بخواهد چطورازنشان‌طاش تاییلدیز نخواهدرسیدازجوابهای سست ودرهم پیچیده که سلطان‌ازاول تاآخر بمذاکرات علاءالملک‌داده رویه مزبور که نتیجه زد و خورد درونی سلطان میباشد محسوس است. شاید کشمکش مابین عزت‌بك‌کاتب سلطان که دوست سید وابوالهدی که دشمن سید بوده هم دراین تردیدها ذی مدخل بوده است.

در دهم ذی حجه سلطان به‌تسلیم سید راضی شده ولی گفته است که بعضی ملاحظات دارد (نامه دوم سطر ۷ و ۸ و ۹) بعد هرچه‌صدراعظم بسرای مینوشته سلطان جواب نمیداده ولی از سید جمال الدین وحشت داشته که بیست نفرپلیس بدورخانه‌اش گذاشته (نامه دوم سطر ۱۰ـ۱۱)

سپس خواسته که سید را بدست خود ایرانیها تلف کند. (نامه‌سوم سطر۳و۴) که‌ازهمه محذورها برهد وبه علاءالملک هم این‌مسئله راتلقین کرده که ایرانیها را وادارد اورا بکشند (تلگراف رمز سطر ۱و۲) خوش بختانه مظفرالدین شاه صلاح ندیده‌آنوقت سلطان‌مستأصل شده واز تصمیم اولیه که برای تسلیم سید گرفته بوده برگشته‌است.

در۲۳ محرم دلایل شرکت سید را درقتل شاه تقاضا کرده وخواسته است‌قضیه را ازمجرای سیاسی بطریق قضائی بکشاند (نامه چهارم سطر۱و۲) سه روز بعد در۲۵ محرم برای تسلیم سید بدولت ایران مجدداً تصمیم گرفته وهشت روز مهلت خواسته و گفته است که بعضی ملاحظات دارد (نامهٔ چهارم سطر۵) شاید میخواسته در اینمدت سید را مسموم کند ولی موفق نشده پس از این تعهد دوباره تردید کرده و گفته است خودم نمیخواهم حکم بدهم و جهتی دارد (نامه هفتم سطر ۱۶) دراثنای این مذاکرات مظفرالدین شاه ازتعقیب سید جمال‌الدین دست کشیده شاید در اثر اقدامات دوستان و طرفداران‌سید درطهران‌بوده است. که میرزا رضارا با تعجیل تمام بدار آویخته‌اند فقط

برای عثمانیها یك راه فرار باقیمانده بوده که در تبعه ایران بودن سید تردید کنند آنهم بموجب اسناد مسدود شده (نامه دهم سطر ٤و٥) دیگر مستمسکی برای سلطان باقی نمانده بوده که هم خودش ازوحشت بدر آید وهم مسؤل ایران را اجابت کند وهم از روی سید که برای جاه طلبی و هـوا و هوس او بچاه افتاده شرمسار نگردد جز آنکه سید را مسموم کند.

راجع بمرگ سید جمال‌الدین مفاد نامه رسمی سفارت مورخ پنجم رجب این است که سید گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح واطباء یك طرف چانه اورا بادندانهایش تماماً بریده وهمین روزها خواهد مرد. (نامه یازدهم مهر ۱و۲و۳) چون این روابط با آنچه که پروفسور برون وپروفسور گلدزیهر مینویسند مطابقت دارد معلوم میشود که روایت رسمی همین است که درآنموقع از طرف سرای ییلدیز شهرت داده شده است اما نکته قابل توجه این است که فوت سید درپنجم شوال ۱۳۱٤ مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷ واقع شده یعنی سه ماه بعداز تاریخ مراسله سفارت پس سرای ییلدیز سه ماه پیش از فوت سید این موضوع را شهرت داده‌است درصورتیکه بزودی خواهیم دید که درروزهای سوم وچهارم شوال سید جمال‌الدین صحیح وسلامت بوده است.

یك موضوع مهم دیگر در روایت گلدزیهر هست وآن سوء ظنی است که درآن هنگام راجع بمسموم کردن سید برده شده است گلدزیهر مینویسد «وقتیکه جمال‌الدین در نهم مارس ۱۸۹۷ (٥ شوال ۱۳۱٤) بمرض سرطان که از چانه شروع شده وهر روز بیشتر میشد وفات کرد بابوالهدی سوء ظن رفت که او را مسموم کرده باشد.

اما نتیجه تحقیقات خصوصی را قم این سطور از اینقرار است.

اولا یکی از شعرا وادبای آسیای وسطی موسوم به سید برهان‌الدین بلخی(۱) که‌ازدوستان سید جمال الدین بود ودرمدت توقف سید دراسلامبول همیشه نزداومیرفت درسنوات ۱۲۹۸ و۱۲۹۹ و۱۳۰۰ هجری شمسی که من دراسلامبول بودم متجاوز از نود

(۱) سید برهان‌الدین بلخی که درشریطه اشعارش پیر قندوزوقتغن تخلص میکرد پسر سید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینابیع الموده ازصاحبدلان ودوستان سیدجمال‌الدین بود وسید جمال‌الدین عکس متن‌را باو یادگارداده‌است

سال داشت و اغلب با من محشور بود برای من چنین حکایت کرد که روز قبل از وفات سید بدیدنش رفتم حالش بسیار خوب بود دراطاق قدم میزد وسیگار بر کی میکشید.

ثانیاً ـ چند نفراز نزدیکان سلطان برای من حکایت کردند که چند ماه پیش از فوت سید جمال الدین سلطان امر کرده بود که از خانه بیرون نیاید او هم بجائی نمی‌رفت.

ثالثاً ـ یکی ازمریدان وفادار سیّد موسوم به عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سیّد باسلامبول رفته و تا روز آخر با او بود ودرهنگام توقف من دراسلامبول دلالی قالی میکرد میگفت که سید جمال الدین تا روز آخر صحیح وسلامت بود شب آخر عمرش درد دندان گرفت صبح بمن گفت یك طبیب دندانساز بیاورم یکی ازنوکرها که ازطرف سرای سلطان مأمورخدمتش بود دوید رفت وجمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر کرد جمیل پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش که درد میکرد با دست گرفته دراطاق راه میرفت با جمیل پاشا نشستند سید از درد دندان شکایت کرد جمیل پاشا از نوکر خودش کیف دوا خواست او هم بلافاصله آورد آنوقت دوائی درآورده بدندان سید زد هنوز جمیل پاشا از درخانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد ولختی نگذشت که دهان و حلق سید بقدری ورم کرد که خفه شد باوجود اینکه پیش از ظهر وفات کرد جنازه‌اش را شب شستند و دونفر لالای سیاه (۱) ازسرای آمدند تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی افندی که وصل بباغ یلدیز است بخاك سپردند.

بنده نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی و نوشتجات دیگران ومرور به یادداشتهائی که از تحقیقات خصوصی در اسلامبول گردآورده‌ام از آنچه گذشت اینطور نتیجه میگیرم که پس از اصرار فوق العاده سفیر ایران برای دستگیری و تبعید سید جمال الدین سلطان غدغن کرده که سید ازخانه بیرون نیاید ودرهمان وقت شهرت داده است که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها و چانه‌اش را بریده‌اند و بزودی خواهد مرد این شهرت برای این بوده که ازتعقیب سفارت ایران خلاص شود از قضا همین تأثیر را

(۱) لالا غلام های سیاهی بودند که زبانشان را برای حفظ اسرار بریده بودند



سید جمال الدین

هم کرده است (نامه یازدهم) ضمناً بسبب وحشت خصوصی که داشته منتظر وقت بوده که سید را مسموم کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهرحال برای اجرای این نقشه سه ماه موقع مساعد نشده (تاریخ نامه یازدهم علاءالملك ۲۵ رجب وفوت سید پنجم شوال است) همینکه فرصت بدست

افتاده بتوسط طبیب مخصوص خود سید را مسموم کرده وچون جلوگیری از افشاءِ مسئله ممکن نبوده همانوقت بازهم ازطرف سرای سلطان شهرت داده شده که شاید ابوالهدی سید را مسموم کرده باشد و نویسندگان اروپائی هم این شهرت را ذکر کرده‌اند اما باتشکیلات جاسوسی سرای باقدرت بی‌نهایت سلطان آیا هرگز ابوالهدی زهره این‌راداشته که درپشت دیوار ییلدیز آدم مسموم کند یاچنین تهمتی‌را بدون‌دلخواه خداوندخانه بگردن بگیرد؟

باری درهمان ایام توقف اسلامبول در صدد بر آمدم که مدفن این هموطن را جستجو کنم‌از آقای اسدالله ممقانی وزیرسابق دادگستری که درآنوقت ساکن اسلامبول بودند تقاضای مساعدت کردم‌ایشان گفتند جز عبدالحسین همدانی‌مرید وفادار سید کسی ازمدفن اواطلاعی ندارد بناچار روزی باتفاق‌ایشان وعبدالحسین بتربت یحیی افندی‌رفتیم عبدالحسین درکنار قبرستان مشرف به تنکه بسفر پای درخت سروی را نشان داد من هم بتوسط خود عبدالحسین دادم قبر راباآجر پاگرفتند وسنگی انداختند ومعجر آهنی دورش نصب کردند. (۱)

با این سوابق متحیرم که این‌تبلیغات مجعول از کجاست وبرای چه منظور به برادران شرقی ما تلقین کرده‌اند که سید جمال‌الدین افغانی است وآنها هم باور کرده بر خلاف قوانین مقدس اسلامی نبش قبر نموده ومشتی استخوان را پس این مدت طولانی با سر و صدای بسیار وهیاهوی بیشمارازاسلامبول بکابل حمل کردند.

ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین (۲)

سرای ییلدیز پس از خلع سلطان حمید

ازدر بزرگ ییلدیز که‌وارد شویم پس ازپیمودن یك‌فضای مسحطی بعرض بیست متربه باره ای بلند و تپه ای مستحکم میرسیم که منزلگاه مخصوص و قلعه گاه سلطان

(۱) اینکه‌در بعضی نوشتجات ورسائل مینویسند«هرگاه یك‌جوانمرد امریکائی آرامگاهی برای سیدنمی‌ساخت نشانی ازاو نمی‌ماند» شایداخبارنگاران حقیقت نویس بنده حقیررا امریکائی‌فرض نموده‌اند

(۲) سوره مبارکه توبه

حمید آنجا بود بالای این تپه پهناور باغ بزرگی است که در آن کاخها و کوشکها وقفس های بسیار برای سکان وپرندگان ساخته شده است .

در طرف دست چپ این تپه میانه قصری که سلطان عبد العزیزخان بنام ییلدیزسرای ساخته وآلتون قاپو که منزلگاه سلطان حمید بود یك کوچه دیوار بلندی است که در کنارش عمارات بی ترتیب بدشکل محقرواقع شده است .

درایام سلطان مخلوع بغیرازسفرای خارجه کسی حق دخول در باغ ییلدیز نداشت وسایرین جزاین کوچه دیوار بلندچیزی ازییلدیزنمی دیدند .

دفترهمایون که کلیه کارهای دولت از آنجا میگذشت مجلس سران سپاه و جولانگاه عزیز کرده های درباری همه درهمین بناهای زشت محقربود . تحریکات ناروا وعملیات ناسزای پلیس سرای دراینجا انجام میشد دراز منه گذشته به مجلس وزراء که بر درچادر خوندکار روم منعقد میگردید بابعالی میگفتند درزمان سلطان حمیدآن عالی قاپودر همین عمارات محقر بود که امروز (مابین همایون) میخواندند .

اما درطرف دست راست تپه در میان حصاری چون باره قلاع جنگی یك راه پر گردوغباری بطرف پارك ییلدیزمیرفت که درانتهایش جنگل وچمن وآبگیردریاچه مانندی با کوشکهای سفید نمایان میشدند سپس در تیزهٔ یك سر بالائی دری ظاهر میگردید که بدرون محوطه ای دلپذیر میرفت (مراسم کوشکی) اینجابود که سلطان حمیددرسال ۱۳۱۷ مخصوصاً برای پذیرائی ویلهلم دوم امپراطور آلمان ساخته ومظفرالدین شاه را هم در آنجا منزل داده بود (۱۳۱۸)

بنای این کوشك خیلی به مهمانخانهای کوهستانی سوئیس شباهت داشت گل کاریش معمولی لیکن منظره اش بی نهایت قشنگ و تا آخر تنگه بسفر و دهنهٔ دریای سیاه را در زیرچشم داشت اما منظره طرف خیلج رایك مهتابی خیلی بلندی گرفته بود که در رویش ایامی که سلطان حمید بسلاحهای آتشین عشق داشت یك تالاری برای آماجگاه ساخته وهرقسم تفنگ وپیش تاب که در آن زمان یافت میشد درون گنجه های شیشه دار چیده وهر گونه لوازم تیر اندازی را در آنجامهیا کرده بود. آماجگاه مزبور



سرای ییلدیز

متصل بکوشك دیگری بود که در کنار باغ ساخته شده وپنجره هایش بمیدان مشق پادگان ییلدیز نگاه میکرد .

همینکه از آما جگاه بیرون میرفتی داخل خیابانهائی چند میشدی که حاشیه‌شان را پرچین شمشاد کاشته و به بلندی اندام انسان آراسته بودند خیابانهای مزبور که تماماً مانند هم بود درچندین دایره به یکدیگر میرسیدند وبازازهم میگذشتند .

یك قدری دورتر قفس های جانوران وپرندگان رنگارنگ بود درایام توقف سلطان حمید صد ها سگ شکاری درباغ میگشتند و کبوترخان ییلدیز فقط بیست هزار کبوترداشت .

درپشت مراسم کوشکی یك در کوچك مخفی درلای درختان ظاهرمیشد که بحرم سرای همایون میرفت اول داخل یك هشت کوچکی میشد و از آنجا بدرون باغچه ای پراز گل ودرخت اغاقیا میرفت حرم سرای سلطان که دویست نفرخانم سرایلی درآنجامنزل داشتند اینجا بود . (۱)

(۱) بخانم‌های حرم‌سرای سلطان سرایلی میگفتند .

ازپله های عالی قاپویا (مابین‌همایون) که بالا میرفتند یک‌سر سرای بزرگ تاریکی بود که ازآنجا داخل آن اطاق تاریخی‌میشد که رسولان پارلمان در روز هفتم ربیع‌الثانی۱۳۲۷ فتوای خلع سلطان را برایش خواندند. منشی ها و درباریان‌مخصوص هم دراین اطاق بحضور می‌آمدند ودرهمین اطاق بود که خداوندخانه آمد وشدییلدیزرا زیرچشم داشت .

درگوشه این اطاق یك تخت راحتگاه با چند بالش مخمل ویك جفت‌پاپوش گذاشته بود وبعلاوه پیانو وجعبه‌های خودکارموسیقی یك پرده نقاشی‌قابل‌توجهی بدیوار آویخته شده بود که نظرواردین رابخود جلب میکرد . موضوع پرده مزبور این بود که مؤسسین‌مشروطه ۱۲۹۲ لباس‌آبایسوعیین (۱) دربر کرده‌با وضع مضحکی‌در کرجی‌نشسته بعضی ویولون وبرخی‌نی‌لبك میزدند و کرجی‌بی‌سکان بدون مقصد و مقصود در روی آب دریاچه حیران وسرگردان می چرخید

دریکی‌ازکناره های دریاچه سلطان‌حمید باین اوضاع‌تماشا میکرد وورساحل دیگرزنان لخت بامرشیطان رقص های شهوت انگیز میکردند .

یکی دیگر از راههای ورود بحرم درون همان سرسرای‌تاریك بود . نخستین وارد تالارپذیرائی حرم میشد که ازمیزوصندلی و نیمکت و گنجه وجعبه موسیقی وآئینه قدی وپیانو مملو بود . بقدری این تالار ازصندلیهای مختلف بی‌سلیقه و مخلفات معمولی بی‌مزه انباشته بود که‌آدم حیرت میکرد ،

بعلاوه این همه اسبابها دورتا دور تالار مزبور پراز گنجه‌ های شیشه‌دار بود که درونشان اقسام تفنگ ها وشش لول‌ها و زره هائی که سلطان در روز سلاملق (۲) ازترس جان خود میپوشید چیده بودند .

میزبزرگ‌وسط تالار پرازمجموعه‌های عکس واعلانات کارخانجات اروپا بود

---

(۱) آباءیسوعین فرقه‌ازعیسویانند که معروف بریاکاری وموذی گری‌میباشند.

(۲) سلاملق : روزهای‌جمعه‌سلطان باجلال وجبروت بسیار بمسجدمیرفت ودرآنجا تالاری بود که بعدازنمازجمعه سفرای‌خارجه رامی پذیرفت

بعد ازآنکه سلطان حمید را تحت الحفظ بسالونیك بردند خانمها را درچهل درشگه بسرای کهنه که درطرف استانبول واقع است انتقال دادند همه زنها درهنگام خلاصی اززندان یلدیز چنان شادمان بودند که سرازپا نمی شناختند زیرا که بعضی‌ها در یلدیز متولد شده از طفولیت بشباب رسیده و هنوز بیرون را ندیده بودند برخی دیگر کـه در ایام جوانی درآنجا اسیرشده بودند حالا باموهای سپید بیرون میرفتند.

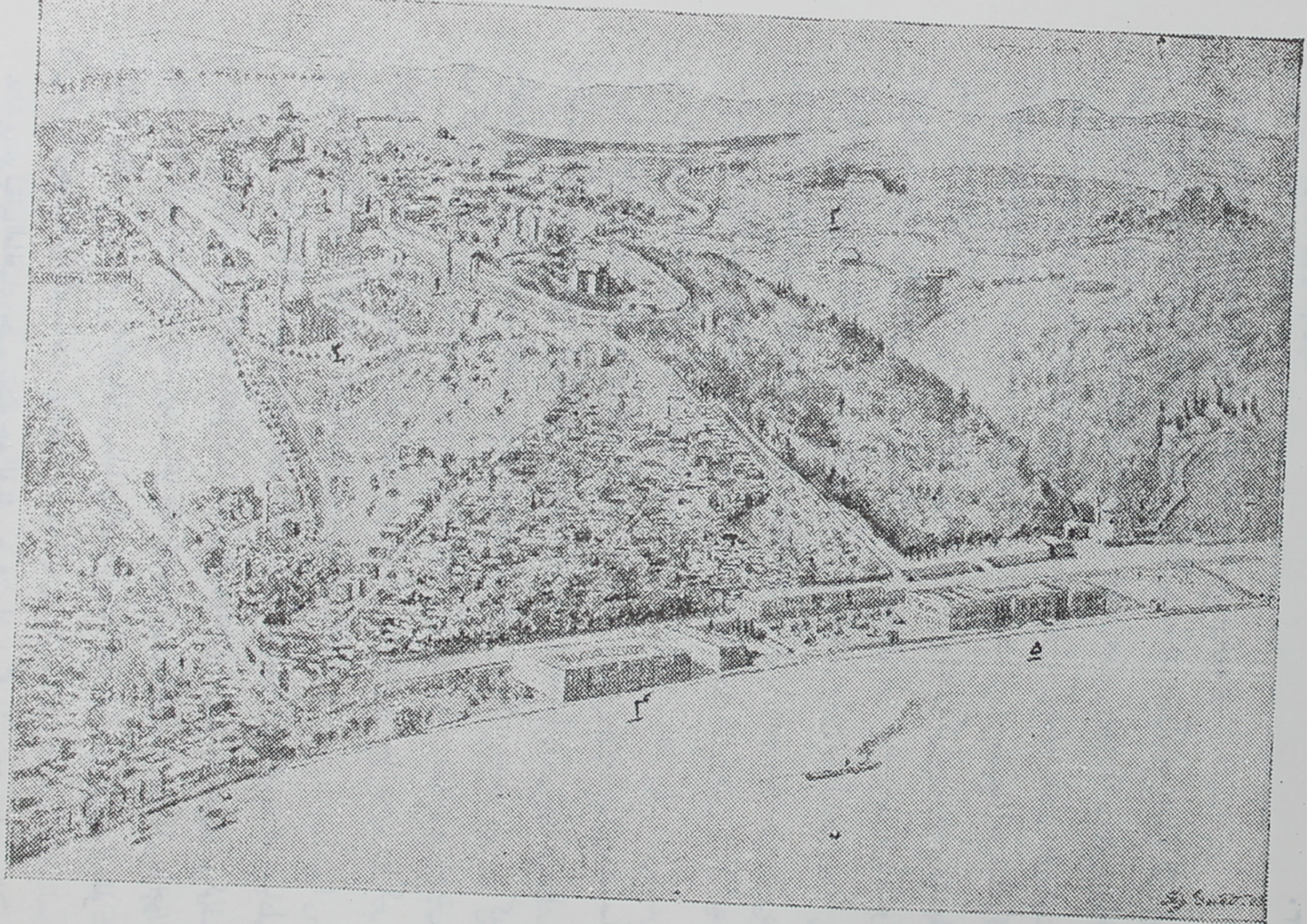
ازآن باغچه به‌یك هشت دیگروبیك ردیف بنا های کوتاه بد ترکیب میرسید که خداوندیلدیزهر شبی دریکی ازآنها بسر میبرد وباغچه حرم که سلطان درظـرف چندین سال اقسام درختهای معطر نایاب را در آنجا جمع کرده بود پشت این بناهـای زشت واقع بود.

درمیان درختان انبوه جنگل‌مانند یك آبگیرطولانی‌شبیه رودخانه پهنی باپیچ وخم بسیارساخته بودند که روی‌آن پر ازقایق وبلم و کرجی‌های بخاری بود که زنها و بچه های حرم هنگام تفرج در آنها نشسته و می گشتند.

منازل همه خواجه سرایان حرم هم درهمین باغ بود وحدود منازل هریك از آنها را پل های عجیب وغریب وراههای پرپیچ وخم معین میکرد. عموماً هر دو یا سه نفرازآنها دریك کلبه کوچك زندان مانندی با حدود معین‌منزل داشتند واگر گاهی یکی ازآنها پا از حد خود بیرون میگذاشت‌خونش هدر بود.

درون باغ یلدیزشش‌فرسنگ ونیم راه درشکه روداشت ودر دره‌ای که بطرف اورته کوی میرفت یك آبشاری دلپذیر و سهمناك بود که صدایش تا یك کیلومتر بگوش میرسید.

منزلگاه خصوصی‌سلطان پشت‌همان دربزرگ طلائی‌بود که‌عالی‌قاپو میگفتند با وجود اینکه درهرطرف بیلدیز کوشکهاو قصرهای نوسازو نقطه‌های با صفای دل‌آویز یافت میشد معذلك سلطان مخلوع جایگاه روزانه خود را در پای این باره بلند و پشت این‌در زرین‌قرار داده بود همانطوریکه دلش میخواست صدراعظم عثمانی‌هم خودش باشد دربانی‌بیلدیزرا هم‌خویشتن بعهده گرفته بود که بشخصه‌مواظب آمد وشد سرای باشد.



۱ـ سرای یلدیز ۲ـ پارك یلدیز ۳ـ جامع حمیدیه ٤ـ قصر دلمه باغچه ٥ ـ قصر چراغان ٦ـ دریای مرمرهٔ و تنگه بسفر

وروی بخاریها هم ازهمین‌کاغذ ها و اعلانات بی‌مصرف پرشده بود .

مابین میزچوب صندل بزرگ میان‌تالار ونیمکت ها و گنجه های‌لاکی سفید اطراف‌فقط یك راه باریکی‌بازمی‌ماند که‌منتهی‌بیك‌تخت خوابی میشد که درجلویش‌تجیر کشیده بودند وپهلویش یك میزروشوئی بـا یك جفت پاپوش گـذارده بودند . ازیکی از گوشه های تالاربدین تفصیل‌چندتا پله که‌پائین‌میرفت بیك سردابی‌وسیع داخل‌میشد که بعینه مثل همان تالارپر ازاسباب ومخلفات‌بی‌معنی‌بود از گوشه دیگراین سرداب چندپله که بالا میرفتند بیك اطاقی میرسید که درآنجا یك صندلی بلور و یك میز گرد بلـور گذاشته وچنین معروف بود که در وقت غرش‌آسمان سلطان سراین صندلی می‌نشسته و دستهایش را روی‌آن میزمیگذاشته وبدین وسیله کلیه علائق را بازمین قطـع میکـرده است ازآنجاداخل صندوقخانه سلطان میشد که دورش پرازصندوق های‌آهنین بود ازآنجا دیگرانسان خودش راگم میکرد ومعلوم‌نبود کجا بکجاست

ازراهی‌تنگ وتاریك داخل‌دالانی‌درازوباریك میشد که بعلاوه‌باریکی‌مخصوصاً دوسمتش‌راگنجه های گوناگون چیده بودند بطوریکه درروز مبادا دونفرنتوانند برابر بگذرند ،ازاین دالان که میگذشت باطاقها وحمامهای خیلی‌بچه گانه ومحقر میرسید که همه کوچول مچولو وبرای عروسك بازی مناسب بودند گوئیاپناهگاه روزهای پرتشویش سلطان اینجا بود پس ازاین سوراخهای‌بی‌تناسب دوباره تالارهای پراسبات‌دست وپا گیر شروع میشد ویکی ازآنها نبود که پیانووجعبه موسیقی نداشته باشد .

اطراف حمام ومستراح مخصوص سلطان را تماماً شیشه کرده بودند که مبـادا دروقت قضاءِ حاجت کسی قصد جانش کند همچنین‌کارخانه‌ای که درآنجا نجاری میکرد اطرافش جملگی شیشه بود . بیشتراین بناها یك طبقه در روی‌زمین نمناك ازگل وآجر بنا شده بودند مگرعمارتی راکه اغلب سلطان‌آنجا می‌ماند که برای جلوگیری ازخطر زمین لرزه ازچوب وسنگ ساخته بودند .

درسقف اطاقهای حرم نقشه جغرافیائی جهان را رسم کرده بودند همان جهانی را که زنهای بیچاره‌سرای بغیرازچند مترمربع چیزی از آن ندیده بودند .

بعد ازهمه این عمارتهای بی‌معنی بی‌مزه پله‌هائی عریض ووسیع و محتشمانه نمایان میگردیدهمینکه بالامیرفتی واردیك قصری دلکش میشد که درآنجا تالاری مجلل وخوابگاهی شایسته سلاطین بود امااینجا را برای صورت ظاهر وفریب دادن بینندگان ساخته بودند چونکه سلطان هرگز دراین قصر نمیخوابید وپیش خود چنین تصور کرده بود که اگر شبا هنگام قصد کشتنش کنند با لطبع قاتلین بآن خوابگاه شایسته مجلل خواهندرفت واوجانی بدرخواهد برد.

درنزدیکی این خوابگاه محتشمانه ازیك در کوچکی چند پله‌میخورد وهمینکه پائین میرفت بیك محوطه پر درخت سایه داری میرسید که دور تا دورش را قفس‌های آهنین گذارده و طوطی‌های رنگا رنگ درون آنها انداخته بودند چونکه سلطان شنیده بود که هروقت طوطی‌ها چهره ناشناس به بینند فریاد میکشند باین جهة این مرغان را خریده در نزدیکی اقامتگاه روزانه‌اش نگاهداشته بود که پا سبانش باشند.

بالاخره ازطوطی خانه بوسیله یك راه پله تنگ و باریکی که بالا میرفت وارد یك تالار وسیعی میگردید که اطرافش تماماً شیشه و به گلخانه شباهت داشت در آنجا چهل تجیردر برابرچهل نیمکت کشیده بودند دربرابرهرنیمکتی یك بخاری کاشی گذارده شده وپهلوی هربخاری یك نشیمن گاه طوطی درزمین کار گذاشته بودند.

درمیان کم زهره گیهای سلطان چیزی که بیشتر ازهمه بجنون شباهت داشت ترس ازمسموم شدن بود شربت آلات و مرباجات ودواخانه مخصوص در این گنجه‌ها بود کلیه دوا جاتش را ازکارخانهای انگلیسی وهلندی خریده بودند اما از همه عجیب تر مسئله پیراهن‌های سلطان بود که بعد از تخلیه قصر بیلدیز هزاران پیراهن نپوشیده در اطاقهایش پیدا کردند که ازبهترین مغازه‌های پاریس ولندن خریده شده بود. همیشه‌با یك ولع مفرطی بتوسط هریك ازسفرا که باروپا میرفت پیراهن سفارش میداد ولی از آنجائیکه تصورمیکردشایدآنهارا بزهرآلوده باشند هیچوقت غیر ازپیراهن‌های کرباسی کارگران نمی‌پوشید وآنها را بعنوان اینکه میخواهد یك مسکین برهنه‌ای را بپوشاند مخفیانه ازبازاراسلامبول برایش میخریدند.

بیشتر گزارشهای جاسوسان مخصوص درجامه خانه سلطان بدست آمد اما از کتابخانه واطاق‌کار درسرای بیلدیزاثری نبود وسلطانی را که همه دنیا تصورمیکردند تا نیمه شب بدفاتردولتی وامور مملکتی مراجعه و کتب تاریخی و سیاسی مطالعه میکند یك اطاق‌کار نداشت که بتوان گفت برای‌کار کردن‌آماده شده است یعنی درجلو یك میز شایسته یك صندلی کار گذاشته شده باشد وجائی باشد که دروقت خواندن و نوشتن‌پاها سرما نخورد وسر درجریان هواواقع نشود وبآسانی دست باسباب‌کار برسد اما برخلاف در هراطاقی یك نیمکت برای چرت زدن ومنقل گاهی براهی زمستان پیش بینی شده‌بود که وقتی سودا بسرش میزند وهر ساعت ازاین عمارت بآن عمارت فرارمیکند وخود را پنهان میسازد درهر گوشه یك خوابگاهی حاضر باشد که فوراً منقل آتش را پهلویش بگذارند تا آنکه چند دقیقه درآنجا چرت بزنند و مجدداً باطاق دیگر فرار کنند.

همین کلبه‌های زشت‌چه‌چیزها که بخاطرنداشتند : ازهمین‌سرای بیلدیزسلطان حمید شیخ عبیدالله را برای تاخت و تاز وخرابی و غارت آذربایجان فرستاد. ازهمین سرای بیلدیز به‌تقی‌الدین پاشاوالی بغداد دستور قتل‌عام شیعیان سامره صادرشد- ازهمین سرای بیلدیز به‌حسن رفیق پاشا والی بغداد دستور قتل وغارت ایرانیان عراق عرب‌صادر گردید وشیعیان را بالای‌منا برتکفیر کردند ازهمین‌جادستورصادرشد که درتمام مجامع بعد ازنمازپنجگانه با صدای بلند بگویند.

اللهم اهلك الكفرة والفجرة والرفضه از همین سرای بیلدیز امرشد که در منابر مولای متقیان را سب کنند. مرکز ستاد اتحاد اسلام هم درهمین سرای بیلدیز بود به صفحه ۶۳مراجعه شود

در۱۲۸۷ هجری‌قمری که سیدجمال‌الدین‌ازمصر باسلامبول رفت درخطابه‌هائی که راجع باتحاد اسلام ایراد میکرد امکان جمع آوری تمام دول اسلامی حتی ایران شیعه رابدور یك خلیفه وایجاد یك امپراطوری مسلمان که بتواند باهرحمله اروپامقاومت کند پیش انداخته بود سلطان حمید که همه گفتارهای سید را از دورشنیده بود این‌نقشه عظیم کاملا درمغزش‌جا گیر شده وروحش را مسخر میداشت همینکه بسلطنت رسیدبواسطه



سلطان عبدالحمید خان ثانی

خودبینی وبلند پروازی فطری بامیدهای دور ودراز افتاده سعادت خود وعظمت مملکت عثمانی را درتعقیب این نقشه دانسته تعصب دینی عوام واساس حکومت مذهبی را وسیله پنداشته خود را خلیفه کل مسلمین و سلطان همه مسلمانان دنیا میدید و بزودی ازاغلب ملل اسلامی جماعتی بدورخود گردآورد که بمنزله ارکان عرب اتحاد اسلام بودند: از عرب و کرد و شامی وآرنا نود وبسنوی سرای سلطان پرشد و درهای ییلدیز از صبح تا شام برای واعظ شهر و شیخ مدرسه و مرشد تکیه و پیشقدم خانقاه و پیر پوست نشین باز بود وهر کجا که ازاین‌قبیل‌اشخاص یافت میشد بدورسلطان جمع شدند وخلیفه هم‌بدست آنان اداره اتحاد اسلام باز کرد.

اجرای‌این‌نقشه درهمه‌جا بنظرسلطان آسان می‌آمد مگر در این ایران کهن سال که وجود شاهنشاه ونفوذ سلطنت‌را مخل این‌نقشه میدید لذا از روزاول تشکیل‌اداره اتحاد اسلام ازبین بردن ناصر الدین‌شاه و کشیدن‌ایران بزیر لوای خلافت عثمانی‌جزو برنامه بود (۱).

از مقالاتی که سید جمال الدین در روزنامها مینوشت سلطان دانست که سید از ناصرالدین شاه رنجیده و کینه او را در دل گرفته است لذا او را باسلامبول احضار کرده ودرهمین سرای ییلدیز برای قتل پادشاه ایران باو سوگند داد سپس بجهة کم زهره گی وسبب‌های دیگر از سیدوحشت کرده امرمسموم کردن اورا نیز ازهمین سرای ییلدیز صادر کرد (۲).

همین سرای‌ییلدیز زایجه کشیدن‌شیخ ابوالهدی بجهة تعیین‌قران سعد ونحس برای تبلیغات اتحاد اسلام.

دستورالعمل‌های عزت پاشای شامی برعلیه ایران و هزاران چیزهای دیگر

---

(۱) استنطاق میرزا رضای کرمانی (۲) شرح‌مفصل همه‌این وقایع در(تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی) تألیف خان ملك ساسانی نوشته شده است بآنجا مراجعه شود.

را گواه بود و آخرین شهادتش که حاصل ۳۳ سال خود پسندی و کم زهره گی و بی‌رحمی و ناجوانمردی بود و افسوس کردن جهانیان را حکایت میکرد این بود که خلیفه کل مسلمین اعلام خلع خودش را از دست یك ارمنی و یك یهودی دریافت کرد(۳).

(۳) اعلام خلع سلطان حمید را از طرف کمیته اتحاد و ترقی آرام افندی وکیل ارامنه وکاراسون افندی یهودی وکیل سالونیك بدستش دادند

فهرست اسامی

ط

ظ

ع

سیاستگران دورهٔ قاجار

جلد دوم

خان ملک ساسانی

انتشارات بابک

تهران ـ میدان ۲۴ اسفند ـ بازار ایران طبقه سوم شماره ۹۳۰ ـ تلفن ۹۲۷۶۱۷

۱ - حاجی میرزا آقاسی ایروانی

۲ - میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم

۳ - میرزا نصر اله خان مشیر الدوله نائینی

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه

فهرست عکسها

بسم الله الرحمن الرحیم

حاجی میرزا آقاسی

حاجی وصوفی و ملا سه‌گروه عجب‌اند — که بهر شهر از ایشان بودی غوغائی
شهر ایران را ایزد ز بلا حفظ کناد — که توهم حاجی وهم صوفی وهم ملائی

قسمت اول پیش از صدارت

ملاعباس ماکوئی‌معروف به‌حاج میرزاآقاسی‌اصلش ازطایفه بیات ایروانست که درسال ۱۱۹۸ هجری قمری درماکو متولد شده . پدرش بنام میرزا مسلم در سلك ملائی بوده است . ملا عباس در سال ۱۲۱۳ باتفاق پدرش به زیارت مشاهد مشرفه عراق رفته در آنجا نزد حاج ملا عبدالصمد عارف کبود راهنکی مشغول تحصیل شده است.

درسال۱۲۱۷ ملاعبدالصمد درفتنه وهابی‌ها بقتل رسید ملاعباس ترك تحصیل کرده عیال و اطفال استادش‌را برداشته بهمدان رفته واز آنجا چندی بعد به‌آذربایجان مراجعت‌کرده است . درسال ۱۲۲۵ حجه یکی از تجار ایروانی را خریده وبزیارت حج رفته است . درآن سال عزت نساء خانم دختر هجدهم فتحعلی‌شاه عیال موسی‌خان پسرحسینقلی‌خان برادرخاقان‌که شوهرش‌فوت‌شده‌بود نیز باخدم وحشم بسیارازراه نجد

بزیارت خانه خدا میرفت در راه ملاعباس نیز بآنها ملحق شده و درهر منزل بانوکران شاهزاده خانم که همه آذربایجانی بودند معاشر و مصاحب گردیده است . چون طبیعتاً لوده بوده و بمسخره‌گی تمایل تمام داشته گماشتگان شاهزاده خانم اورا بچادر خویش دعوت می‌کردند و از شوخیها و مثلهای مضحك او بی‌پروا می‌خندیدند چند دفعه که صدای خنده‌های زننده‌شان بگوش عزت نساء خانم رسید چاکران راطرف عتاب وخطاب قرار داد پیشکاردرب خانه عرض کرد که یکنفر ماکوئی مسخره درقافله هست حرفهائی میزند که شنوندگان ازخنده بیتاب وتوان میشوند .

شاهزاده خانم که ازطول مسافرت خسته شده بود امر کرد که اورا بچادرمجاور او بیاورندکه رفع ملالت خاطر بنماید .

ملا عباس را بچادر مجاور شاهزاده خانم آوردند او هم ازهمان ساعت اول هر چه در چنته داشت از اشعار ترکی و امثال عوامانه وشوخیهای زشت همه را روی دایره ریخت و شاهزاده خانم را چنان سرگرم کرد که بعد از پیمودن چند منزل او را بخیمه خویش فراخوانده خود چادر بسر در کنار نشسته لاطایلات او را می‌شنید و می‌خندید .

این وضعیت چندین هفته ادامه داشت تا از مکه معظمه بعتبات عالیات مراجعت کردند روزی در کربلای معلا ملاعباس که از ملاطفت‌های شاهزاده خانم در طول مسافرت به جسارتش افزوده شده بود عزت نساخانم را برای خودش خواستکاری کرد . این معنی چنان بر طبع شاهزاده خانم گران آمد که فرمان داد درازش کرده گاوسرش زدند . حاجی بعد از التیام جراحات باکسوت درویشی و شیدالیهی بآذربایجان رفت (۱) .

جهانگیر میرزا پسر نایب‌السلطنه عباس‌میرزا درخاطرات خود مینویسد(۲) .

---

۱ ـ از خاطرات غلامحسین غفاری خان صاحب اختیار

۲ ـ تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا چاپ تهران صفحه ۱۳

« چون حاجی میرزا آقاسی ماکوئی را پس از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملاعبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور درفته وهابی در کربلای معلی عیال حاجی را برداشته. و بهمدان آمده و بعلاوه سبك ملائی ارادت بحاجی مشارالیه پیداکرده خودرا درطریق سیر وسلوك و معرفت قطب دهر میدانست باگیسوان پریشان بهیات درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده ودرطریقی بطریقی بمیرزا بزرگ قائم مقام برخورده بود . میرزا بزرگ مردی کامل اخلاق بود و باهرطایفه انسی داشته اورا بمنزل برده با او طریق محبت پیش گرفته واز لباس درویشی به لباس ملائی درآورده و تکلیف تربیت میرزا موسی خان را نمود (۱) حاجی نیز قبول این معنی را کرده مشغول تدریس بود گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ میرسید فی الجمله معروف بود».

« بعد از وفات میرزا بزرگ (ذی‌قعده ۱۲۳۷) ووقوع نزاع درمیان برادران میرزا ابوالقاسم ومیرزا موسی خان پسران میرزا بزرگ درمنصب وزارت وتسلط میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او باکسان میرزا موسی خان نقار ورزیده و مایه ترغیب وتحریص میرزا موسی خان درامر وزارت حاجی مزبور را دانسته و بدستیاری علی‌عسکرخواجه بسبب علاقه‌ای که حاجی مزبور در قریتین گروس و قراقاج من محال سراب تبریز پیداکرده بود سیصد تومان مال دیوانی برحاجی باقی نویسانده و محصل مطالبه بر او گماشته بود . (۲) »

« چون امیرخان قاجار از امرای بزرگ و خالوی نایب السلطنه مرحوم به حکومت (خوی) سر افراز و با میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کمال بی‌صفائی میبود

۱ ــ میرزا موسی خان پسر کوچك میرزا بزرگ قائم مقام بود که در زمان صدارت حاجی متولیباشی استان رضوی گردید

۲ ــ دراینجا باید متذکرشد که جهانگیر میرزا هم قائم مقام را سبب کور کردن خودش میدانسته و نسبت باو نظر خوبی نداشته است .



میرزا ابولقاسم قائم‌مقام فراهانی

حاجی مشارالیه خود را از چنك محصل گریزانده بخوی رفته بود و بخدمت سردار رسیده بود .

« یك دوسال بودکه در آن ولایت میبود با نایب‌السلطنه خوی بودیم بامیر خان قاجار فرمودند معلمی مهذب الاخلاق پیدا کند که بعد از عرض و قبول مشغول تدریس مادام توقف خوی آید سردار حاجی میرزا آقاسی را معروض خاطر مبارك ساخت وبجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرموده درآن اوقات مشغول بتدریس

وتعلیم امیرزادگان التزام رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده درسلك معلمان برقرار آمد.»

حاجی ازروز اول شناسائی میرزا ابوالقاسم نسبت باو حسود بود ودرهر محفل ومجلس از او انتقاد میکرد دراین ایام که امیرخان سردار قاجار خالوی نایب‌السلطنه پشت وپناه حاجی و دشمن قائم مقام وفات کرد حاجی بساط فال‌گیری و رمالی دایر نمود سر کتاب باز میکرد و کف میدید رمل میانداخت ماسه میکشید بزنهای حرم دعای سفید بختی و آبستنی میداد عزیمه میخواند جن حاضر میکرد و از میرزا ابوالقاسم قائم مقام بد میگفت . وقتی که قائم‌مقام این عملیات آقاسی را می‌شنید این غزل را ساخت .

زاهد چه بلائی توکهٔ این رشته تسبیح — از دست تو سوراخ بسوخ گریزد
خلق ازهمه دنبال توافتند عجب نیست — یك گله ندیدم که ز سلاخ گریزد
در مذهب من از سك گر باشد کمتر — شیری که چو گاوش بزند شاخ گریزد

جهانگیر میرزا مینویسد « درسال ۱۲۳۹ حاسدین برقائم‌مقام حسد بردند و نزد نایب‌السلطنه از وی سعایت کردند نایب‌السلطنه نگرانی خودرا از عملیات او بشاه نوشت وتقاضا کرد اورا بتهران طلبیده آنجا معزول سازند ».

دراین سال نفوذ انگلیسها در ایران افزون گردیده وعبداله‌خان امین‌الدوله که سردسته طرفدارانشان بود بمقام وزیر اعظمی رسیده بود چون قائم‌مقام را خار راه نقشه های خود میدانست و میخواست او را از عباس میرزا جدا سازد فتحعلی شاه قائم مقام را همراه خود بطهران برد و دشمنانش بدست حاجی میرزا ابوالحسن‌خان خواهرزاده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله جدید الاسلام طوماری از خطاهای قائم‌مقام تهیه کردند .

نایب‌السلطنه ازاین توطئه آگاه بود ولی فقط به‌قائم‌مقام گفت لازم است دررکاب شاه بطهران بروید. در تهران معلوم شد که مقصود جدا کردن او ازنایب‌السلطنه بوده

است درتهران درحضور شاه برسر سیاست ایران باعبداله‌خان امین‌الدوله طرف شد و چنانکه عادت او بود بی‌محابا سخن‌گفت .

در این اوقات حاجی حیدر علی خان خواهر زاده دیگر حاجی ابراهیم فوق‌الذکر مأمورشدکه پیغام هائی ازطرف نایب‌السلطنه برای‌شاه (۱) ببرد. قائم مقام وقایع و تأثیرات آن سفر را در قصیده ۱۵۰ بیتی که مطلعش اینست ای بخت بد ای‌مصاحبِ جانم مشروحاً یادکرده است وما در اینجا چندشعر ملخص‌از قصیده مزبور که روحیه واخلاق و سجایای قائم‌مقام را بخوبی میرساند درج مینمائیم .

زانسان‌که‌سگان‌به‌جیفه‌گردآیند — با سك صفتان نشانده برخوانم
من منظر مار و اژدها دارم — از عقرب کور خود متوسانم
این خامه شکسته باد اگر باشد — کمتر ز عصای پور عمرانم
پنداشت‌که بس گران خریدستم — آن‌خواجه‌که‌خوش‌فروخت‌آسانم
داند که گریز پا نیم ور نه — هر بار چرا کند گریزانم
من بنده ولی چگونه بپذیرم — حکمی که بود و رای‌امکانم(۲)
این بود سزای من‌که بفروشی — گاهی بفلان و گه به بهمانم
ای خواجه بیا بهیچ بفروشم — ور مفت دهند باز نستانم
چون شمع بخواهش دلجمعی — در شعله جان خود بسوزانم
ای شاه جهان نه حد من باشد — کاین گونه سخن به بزم تو رانم
لکن بخدا نمانده با اینجال — امکان سکوت و جای کتمانم
صد گریه نهفته در گلو دارم — در ظاهر اگرچه شاد و خندانم

---

۱ ـ این نکته قابل ملاحظه است که حاجی حیدر علی خان و حاجی میرزا ابوالحسین خان و میرزا محمد علی خان هرسه از خانواده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله میباشندکه همگی سر سپرده سیاست انگلیس و دشمنان قائم مقام بوده‌اند ،

۲ ـ نایب السطنه پیغام‌فرستاده بودکه بانوکران انگلیس‌که در دربارش هستند مماشات کند .

گررای تو بود اینکه یك چندی — زان تربت آستان جدا مانم

بایست بمن نهفته فرمائی — زان روز که بود عزم تهرانم

نه آنکه بکام دوستان سازی — رسوای فرنك و روم وایرانم(۱)

من کیستم آخر ای خدا کارند — طومار خطا بشاه کیهانم

وانگاه رسول نا امین باشد — یك ناکس ناسزای کشخانم

او ما شطه‌گی نکوهمی دانم — زو واسطه‌گی نگو نمی دانم

مپسند بمن که ناکسی رقاص — تشنیع کند ببزم شاهانم (۲)

حاشا نکنم که کردهٔ سی سال — سیراب ز بحر جود واحسانم

من نیز بسفره کیست کو گوید — با همت تو کم از سلیمانم

یا آنکه بصدر ثروت و سامان — کمتر ز صدور آن سامانم

یاآنکه بکاخ و غرفه و ایوان — در چاکری تو کم ز نعمانم

هم‌خوردم وهم‌خوراندم ازجودت — آنقدر که از شماره و امانم

زاینان که‌چوگرگ‌خون‌من نوشند — آن کیست که نیست گربه خوانم

تامن باشم که خار گلخن را — در گلشن خاص شاه ننشانم

امروز ز هر چه کرده‌ام تاحال — وز هر چه نکرده‌ام پشیمانم

افسوس که پیر گشتم و هم باز — درکار جهان چو طفل نادانم

از بس‌که ز همرهان جفا دیدم — از سایه خویشتن هراسانم

بعد ازچهل وهفت سال عمرآخر — روی از توکدام سو بگردانم

من قحبه نیم که هرزمان جائی — بنشینم و یك حریف بنشانم

---

۱ ــ از اینشعر معلوم میشود تبعید اوبتهران سیاسی بوده است بعداز روانه‌کردن قائم‌مقام بتهران عمال سیاست انگلیس ازخطاهائیکه باونسبت میدادند طوماری تنظیم‌کرده توسط میرا ابوالحسین‌خان ایلچی‌بتهران فرستادند.

۲ ــ اشاره بحاجی حیدر علی‌خان است

بالجمله بعد از قریب دو سال که در دربار تهران بود نایب‌السلطنه به تبریز احضارش کرد و فتحعلی‌شاه هم اجازه داد که به تبریز برود در آن هنگام این نامه را برای میرزا موسی خان برادرش نوشته است .

برادر عزیزم از اینکه من با وصف اوضاع آنجا که امسال همه کس دید و بالفعل به هیچکس مشتبه نیست باز عازم رکاب والا هستم دو خیال بخاطر ها میرسد اول اینکه اینجا مبتذل و بیکار مانده‌ام و نمی‌توانستم بمانم لابد و ناچار تن برفتن داده‌ام دوم آنکه شیره کارگزاری درخانه و مداخل بیحساب آذربایجان را در زیر دندان داشته و ببوی هریسه دربادیه افتاده‌ام توقع من این است که هرکس چنین داند مجاز است اقلا آن برادر چنین نداند چرا که اگر شاهنشاه خود من جانب‌اله مشفق و ملتفت من نبود از دهخوارقان و باسمج در رکاب نمی‌آورد و صحبت صبح و عصر و مسوده‌کاری اینطرف و آنطرف اگر بالفرض هیچ کار دیگری بمن رجوع نشود وهیچ حرف دیگر از من نپرسند بفضل خدا کسی از من نمیتواندگرفت که بیکار بمانم یا مبتذل‌شوم نوکر بی‌جیره ومواجب همه‌طور قانع تافضول‌کیست ونخواهد یقین‌بدان که هرگاه بالفعل اصرار و غرض‌خودم نباشد هم شاهنشاه‌که جان عالم فدای خاکتایش باد یك قدم مرا از آستانـه خود دور نمیکند شیره کار گذاری آن در خانه را هم اشهد باله از تاریخی که مطلب خان بطهران آمد از زیر دندان بیرون کرده‌ام یقین دارم مداخل آذربایجان اگر چند برابر اینکه هست باشد یکدینارش بخود صاحبکار نخواهد رسید تا بمن دور از کار چه رسد پول شاهنشاه و هند وانگلیس هم با جان خود بازی نمی‌توان کرد شوخی ندارد هر راهی براهداری سپرده است هر کاری کارگذاری دارد اگر بالفرض نایب‌السطنه روحی فداه بخواهد که بمن کاری رجوع فرماید انصاف آن است‌که بر زمین نیست‌که بفرماید من بردارم چرا که نه درحسن تدبیر مثل میرزا محمدعلی‌هستم ونه درسرعت تحریر مثل میرزا عبدالعلی واشهدباله که درکل روی زمین مثل حیدرقلیخان برای تقلیل‌خرج ومثل میرزاتقی برای تکثیر

خراج بهم نمی‌رسد کارهای حاجی آقا در وثوق و محرمیت و امیر نظام و سایر شمشیر بندها در وظایف خودشان دخلی بامثال من ندارد و نایب السلطنه فراغتی ندارند که در سلام و خلوت صحبتی بدارند مثل محمد صادقخانی در بیرون و مثل معتمدی در خلوت ضرور داشته باشند یکنفر مثل من در این میان راهی تواند رفت شعر و تاریخ تبریز حرف توپ و سرباز است و آیه وحدیثش جهاد وغزای قزاق و صالدات و خلوت و سلامش شکر لوماافروزلو که تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یقین است مثل من عاجزی را آنجاها نمیبرند و اگر ببرند هم بخدا پناه برعدد شهدا یا اسرا یا فراریان خواهد افزود و یك کافر سوار و یك برهنه دشمن پوشیده خواهد شد کاش سید خطیب را گنجه نبرده میرزا احمد مرحوم را بارگوان نفرستاده بودند سرتیپ فقیر هم اگر پی این جنك رفته بود بی این ننك میرفت بنده ابوالامه شاعرم و ابوحیه نمیری رحم اله امراء عرف نفسه ولم یتعده طوره استاد من که معتمد است ازاین میدان رفتنی‌ها چه نفع برد که شاگردش ببرد و آنگاه در این روزگار که ذوالفقار خان هم نیست شیرخدا و رستم دستانم آرزوست . الغرض نتیجه این مقدمات آنست که تو لااقل بدانی که من ملجاء و مضطر باین آمدن نبوده‌ام گمان جاه ومنصب و حاجتی هم نداشته‌ام بلکه علم و یقین دارم و جزم و صریح میدانم که در ورود به تبریز باز بعینها همان مخمصه است که بسه سال دیده بودی و داشته‌ام هر گاه بخواهی بدانی احوال آینده خود را بی رمل و نجوم و فال خواجه حافظ ومثنوی ازروی تجربه و امتحان و بلدیت اوضاع آن سرکار میدانم پارچه کاغذی جداگانه نوشته‌ام همانرا نگاهدار تا بعد از این همه آنها را بر من وارد خواهی دید بدانی که از روی نادانی مبتلا نشده غافل نفتاده‌ام بدامت بلکه همه این چاهها را در این راهها میدانسته‌ام معهذا باختیارخود نه باجبار غیر محض اطاعت و تحصیل رضای صاحب کار و ولی نعمت خود تا دو کلمه خط مبارك را زیارت کرده‌ام برخاسته و آمده‌ام و هر بلائی که بر من وارد شود باز بهتر از آن دانسته‌ام

که بی رضای نایب السلطنه از آن در خانه بیرون بیایم ننك و عار من است و بدنامی صاحب‌کار . (۱)

پس از ورود به‌تبریز گوشه نشینی اختیارکرده بشعر ادب پرداخته است.

مکتب خانه

یکروز در ایام انزواز بعادت مرحوم میرزا بزرگ پدرش‌که بسر کشی درس و بحث امیرزادگان میرفت قائم‌مقام نیز بمکتب خانه شهزادگان میرود حاجی میرزا آقاسی عروض درس میداده و در هرفنی چندین غلط بیان میکرده است . قائم مقام باغلاطی‌که حاجی درس میداده اعتراض‌کرده ومطابق قواعد عروضیان آنها را گوشزد نموده‌است. امیرزادگان قول حاجی میرزاآقاسی را بردلایل قائم‌مقام ترجیح داده‌اند. فردای آنروز حاجی توسط مدرسین مدارس‌دینی استشهاد تمام‌کرده از طلاب برنقض و رد ایرادات قائم‌مقام استمداد جسته ودرضمن دفاع‌ازخود قائم‌مقام را به‌سستی عقاید مذهبی متهم کرده وضمناً وانمودکرده است‌که قائم‌مقام شاهزادگان قاجار را بی‌سواد وبی‌اطلاع وعامی خوانده است . چون خاطر عباس‌میرزا از این‌اجتماعات مکدرشده بود قائم مقام برای استمالت نایب السلطنه از این حرفها و نسبت های ناروائی که باو داده شده بود رساله غروضیه را نوشته وتقدیم عباس میرزا کرده وحاجی میرزا آقاسی را مورد طعن وضرب قرار داده است .

« چاکران اعتاب دولت را که پرورده خوان انواع نعمت‌اند منتهای ناسپاسی‌وحق‌ناشناسی است‌که هرچه بینند ودانند عرض‌آنرا فرض ندانسته تأمل‌جایز شمرند فدوی دیدم‌که شاهزادگان عظام درعلم عروض از نو شروعی‌کرده‌اند ومسائلی چند آموخته‌اندکه نه‌درهیچ‌کتابست ونه‌بروفق صواب لاجرم التزام فراموشی را نوعی

---

۱ ـ اصل نامه در مجموعه اسناد خان ملك ساسانی است

ازفراموشی حق نعمت دیده به‌تکلیف و اصرار امیرزاده سیف‌الملوك میرزا همین‌قدر عرض‌کردم‌که بالمثل لفظ همه درشعر شهدی وتدمجموع است نه‌سبب ثقیل وکنیه در بیت‌ابن‌مالك بروزن فعلن است نه‌منفعل و تساوی چهار مصراع رباعی در اوزان بیست و چهارگانه لزوم مالایلزم است نه واجب و لازم غافل از اینکه قول حق همه‌جا مایه طعن و دق خواهد شد.

همانا معروض خاطر خطیر والاگشته باشد که از آنروز تاحال‌ثقل این‌غلام نقل مجالس وسرعشر مدارس شده گاه و بیگاه ازفرقه طلاب وحلقه‌کتاب برنقض ورد این‌غلام درکار استمدادند ومشغول اشتشهاد » سپس‌ازاطاله لسان نسبت بخاندان قاجار تبرئه جسته مینویسد « به‌فر و شکوه دولت والا شاید ظرف لغو ولفظ حشو نباشم که بعد ازچهل سال رنج بردن و دود چراغ خوردن باز درعلوم مساوی وامانم یا عروض و قوافی ندانم اگر قومی از ابنای زمان چنانم جلوه دهندکه فلان در کار دین بغایت کاهل است ودرکار دنیا بسیار جاهل چه غم‌که طائفه درویشان را با دنیای ایشان‌کاری نیست واگر کاری درباب مذهب وکیش‌است باخدای خویش‌است وبس‌کس چه داند که پس پرده‌که خوبست وکه زشت .

بلی‌درباب حفظ وروایت وفن‌فضل وبلاغت اگرتأکید امعان وتجدید امتحان درکار است بحمدالله‌کوی وچوگان موجود است واسب ومیدان حاضر بنده‌کمترین که دایماً چون بخت ولیعهد خرم وشگفته است نه‌چون قلب حسودان درهم و آشفته از این است‌که غایت بضاعت ومایه استطاعتش همین‌کلك شکسته است و نطق فروبسته‌که هیچ‌آفریده را از فضل خدا بیمن توجه و الا امکان قدرت نیست‌که تواند این بضاعت را از من و استاند . . . . . لکن تصدیق طایفه متعلمان برکمال فضل معلم‌چنانست که امام جماعت را سلسله اجازت منتهی بماموم گردد و جناب شیخ از عوام شهر بر ثبوت فضایل و اجتهاد خود در مسائل فتوا و امضا ستاند و عرض عرفان و افضال نزد صبیبان واطفال‌نیز بعنیها مثل اسب تازی ونیزه بازی حق‌نظرمافی درمدرسه چهارباغ

اصفهان است وتصدیق شجاعت خواستن از طلاب رشت ومازندران . تیمور گورکانی که سید جرجانی را با فاضل تفتازانی بمعارضت نشاند قومی از تلامذه بوالفضول بتعییر فاضل برخاستند که چرا اظهار عجز کردی نه‌انکار قول‌خصم حال آنکه تیمور پادشاهی بود درکشورخویش ودرعالم علم درویش فاضل گفت کدام عجز والزام بالاتر ازآن باشد که چون منی را عالمان جاهل شناسند وجاهلان عالم .

شیخکی مدعی(۱) را که‌کودکی مبتدی زیرك و منتهی گوید اگر فی‌الفور باورکند وسبلت مالد جای خنده عقول والباب است بل وقت‌گریه برعلوم وآداب‌معنی علم و فضل نه‌تنها سپیدی جامه و سیاهی نامه و هامه کردکانی وعمامه آسمانی است و بس بل‌چندان مایه تمیز ضرور است که لااقل معده خویش را از معدن علم فرق کند بخار فضول را از بخور فضایل باز شناسد .

غافل ایدل منشین گر بودش رحم بسی نه چنان هم که دهد بی‌طلبی‌کام کسی

گوهرعلم‌نه چندان خار وبی‌مقدار است‌که بی‌زحمت وریاضت مورد افاضت گردد وهرکس‌را به‌نیل آن امکان دسترس باشد وآنگاه مشتی‌سفله ناچیز ابله بی‌تمیز غافل هرزه‌گرد فتنه خواب وخور بدگوی تندرو و پرگوی‌کم شنوکه غایت کسبشان قیل وقال است وحاصل علمشان مراء وجدال باده درد آلوده گر مجنون‌کند صاف اگر باشد ندانم چون‌کند خصوصاً وقتی که با سلیقه کج طریقه لج پیش گیرند و هرچه را فرضا ادراك‌کنند عمداً انکار نمایند راه‌گریز وجای تردید نخواهد بود جز پناه بردن بخدای خود و داوری آوردن بحضرت ولیعهد .

اینك این غلام بخدای خویش پناه برده و بدیوان عزیز داوری درآورده آنچه در مسائل عروضی مایه غوغا وآیه دعوا بود درضمن چند باب نگاشته است و چند فصل درمقدمه مرقوم داشته چشم آن داردکه اگر خطائی رفته مربی وستار باشند واگر صوابی‌گفته از تربیت آن سرکار دانند بلبل ازفیض‌گل آموخت سخن ورنه

۱ ـ اشاره بحاج میرزا آقاسی است

نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش امید که تاجهان است خدای جهان عز و شان و سایه این جهان بان را برمفارق جهانیان پاینده بدارد و یك طرفةالعین این بنده ضعیف را بی‌شمول عنایت وشکوه حمایت خدام این استان باقی نگذارد و یرحم‌اله عبدا قال آمینا یارب تونگهدار وجودش راکامروز در عالم اگر دادرسی هست همانست یك لحظه معاذاله اگر عدلش نبود ظلم است‌که بگرفته کران تاکران است .

رساله عروضیه

فصل اول ــ در بیان این مطلب کــه هیچ عروضی بی‌وجود سه صفت استاد فن نگردد اول آنــکه خود بالطبع موزون باشد ثانی آنــکه اخذ علم از حضرت استادکند بعد ازآن‌دعوی تعلیم وارشاد نه‌آنکه استاد ندیده خودرا استاد بیند وازکس نیاموخته آموزگار کسان گردد یوسف عروضی کــه در پارسی اولین استاد عروضیان است گوید .

این علم اگرچه آسان رسد بدست برااین امید فارق نتوان همی نشست
زیرا چون ببحر و قوافی فروشوی بازی خوری وهرچه نه‌ازشیخ بشنوی
گرعلم یادگیری از استاد یادگیر ورجهل‌محض‌خواهی‌ازخویش‌یادگیر

ثالث ــ آنکه در تتبع دواوین شعرا و روایت اشعار عرب وعجم ماهر باشد چراکه اصل وضع این علوم از روی اقوال شعراست و استشهاد واضع باشعار آنها پس هرکه در روایت وحفظ قادربود بردقایق این‌علم واقف‌تر باشد وقومی‌که آن بضاعت‌را فاقدند دراین صناعت فایق نیایند .

فصل دوم ــ در بیان این مطلب که استشهاد باقوال فصحا واشعار فحول شعرا در قواعد عروضی مناط است بچندین دلیل : دلیل اول آنکه هر که را در این علم

اقتداری است یا ادعائی بالضروره خوشه چینی از خرمن خلیل خواهد بود و محتاج دانه وخوشه را نشایدکه بر دارای خرمن وتوشه سبقت گیرد خلیل که خود واضح این علم است هیچ قاعده اعم از جزئی و کلی وضع نکرده مگر آنکه از روی اقوال شاعران بوده وهمه جا استشهاد باشعار آنها نموده است.

درمنشآت قائم‌مقام فصل اول این رساله بطور ناقص چاپ شده و نوشته است که فصل دوم بدست نیامده .

اهل تحقیق میدانند که جناب حاجی میرزا آقاسی نوشته‌جات قائم‌مقام را طعمه آتش کرد واهل فضل و ادب درمدت ۱۳۰ سال بیهوده در صدد پیداکردن بقیه این رساله بودند و بدست نیامد خوشبختانه این نعمت در سال گذشته نصیب نگارنده شد بقیه فصل اول را باتمام فصل دوم بانضمام هفتاد نامه منتشر نشده و یك قصیده نود بیتی درمدح مولای متقیان سلام‌اله علیه از قائم‌مقام بدست من افتادکه اینك مقداری ازآن قصیده راکه درهیچ‌جا دیده نشده برای تیامن وتبرك و شناسائی عقاید قائم مقام دراینجا درج مینمائیم.

ای که در دیباچه حسنت ازل انشاستی
صفحه رخسارت از خط ابد طغراستی

مهر و مه از نور حسنت هریکی یك ذرهٔ
نه فلك در بحر اجلالت حباب آساستی

عقل‌وفهم‌ازدرك کهنت درچه جهلست وعجز
زانکه ذات کبریایت لیس کالاشیاستی

علم مشگل‌جهل دشواراست برذات توزانك
مختفی ظاهر عیان مخفی نهان پیداستی

کل مافی‌الکون فی التسبیح کل فی فلك

هر یکی از بحر و بر بر ذکر تو گویاستی

بر حریمت عقلها را راه باشد بس محال

گرچه برعنوان ذاتت هر دلی ماواستی

مفتقر بر درگهت سلطان و درویش و گدا

معترف بر عجز درکت جاهل و داناستی

غایب الوصف لذالك کان فی‌نفس الصفات

پس بیان وصف فعلت انسب و اولاستی

پادشاهان مظهر شاهیت باشد عالمان

آیت آگاهیت ای آگه از ولاستی

نی همین حیران اسیر طره طرار تو

شور تو در هر سرو در هر سرا غوغاستی

هر دلی دیوانه و شیداست از عکس رخت

و از شمیم زلف تو در هر سری سوداستی

خسرو وشیرین بخوان وصلچون شیروشکر

کوه کن آواره کوه و بیابانهاستی

لیلی و مجنون گهی ناز و نیاز آرند سر

عشوه‌ها گاهی میان وامق و عذراستی

بلبل و قمری همی دستانسرای حمد تو

گلستان بر ذکر وصفت صفحه خواناستی

تا تجلی کرد مهر رویت از صبح وجود

بزم ذرات وجود ..... آراستی

متصل در یك نقط گردیده قوسین وجود
که مقام دلپذیر شاه او ادناستی
از ملاقات دو قوسی گشته حاصل دایره
میم احمد وه که براین دایره اسماستی
احمد از یك میم گشته مظهر نور خدا
هست میم آن میم و عالم غرق‌آن دریاستی
گشت صادر یکنقط از نور پاکت در ازل
ز امتدار این نقط وصف الف برپاستی
فی‌الحقیقه چون الف باشد احداحمد چوبا
بالبدیهه صورت با از الف پیداستی
در عیان چون بانگیرد بی‌نقط وصف کمال
خط تعلیم ولایت نقطه آن باستی
پس ولایت مظهر نور نبوت شد از آن
هر دو تا از پرتو یك نیر بیضاستی
احمد و حیدر یکی اما بچشم احولان
از دو بینی امرشان در معرض اخفاستی
جسمك جسمی و من کنت ز قول مصطفی
نزد اهل معرفت شاهد براین دعواستی
یا ولی‌اله توئی مقصود از خلق جهان
علت غائی تو از دنیا و مافیهاستی
گر نبودی ذات پاکت مظهر نوراله
کی ز انجم صورت خود را فلك پیراستی

چرخ اطلس از مهاب شصت دستت از ازل
تا ابد سرگشته و غلطیده و رسواستی
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار
از سما نازل بشانت در صف هیجاستی
اله اله من کجا اندیشه مدحت کجا
ذره را مداحی خورشید کی یاراستی
نیک چون نی از دم نائی دمد دم دمبدم
طوطی نطقم بمدحت از دمت گویاستی
پس همیگویم نهٔ اله از وی هم جدا
نیستی بل مظهر آن ذات بیهمتاستی
دست تو دست خدا و عین تو عین‌اله
لی معاله شاهد این قول باشد راستی
هم توئی مشاطه حسن عروس لامکان
هم تو جشن با سواد ماصور آراستی
هست قرآن مادح‌شان تو جبریل امین
رافع مداح ذاتت خالق یکتاستی
از ید بیضات بزم تیره بختان روشن است
در کف تو چاره درد همه دلهاستی
چاره‌ای فرما بدرد مستمندی از کرم
کو ز اولاد تو ای هلال مشکلهاتی

در سال ۱۲۳۹ زمان وزارت عبداله‌خان امین الدوله که قائم مقام را از

آذربایجان تبعید کردند بکار های ادبی میپرداخت تا در سال ۱۲۴۱ هجری قمری بواسطه اختلال امور آذربایجان دولت مجبور شد او را از گوشه انزوا درآورده شئون و مناصب سابق را بوی عطا نماید. درآخر این سال بسبب کشمکشهای کوچك که درسرحدات مابین قشون روس و ایران اتفاق میافتاد فتحعلی شاه بخیال افتاد کار خود را با دولت روس یکسره نماید بدخواهان و تملق سرایان هم این اندیشه ویرا تقویت و اورا تشویق میکردند بالاخره برای جلب نظر رؤسا و عشایر آذربایجان که نزدیك میدان‌جنك بودند شاه به‌آذربایجان سفر کرد و درتبریز مجلسی‌آراسته سران سپاه و رؤسای عشایر و رجال آگاه وناآگاه را جمع کرده قصد خود را اظهار نمود و از آنها رأی خواست همه برای دلخوشی شاه از روی بیخبری و خود نمائی رأی بجنك دادند وسخنهای‌لاف و گزاف گفتند تنها کسی که درآن مجلس‌ساکت ومخالف جنك بود قائم مقام بود شاه ملتفت سکوت دانا شده احتمال داد مخالف بوده باشد از او رأی خواست وجواب شنید مردی دبیرپیشه‌ام سران سپاه بیش ازمن دراظهارعقیده صلاحیت دارند شاه عذر قائم‌مقام را نپذیرفته جداً از وی رأی خواست قائم‌مقام گفت اعلیحضرت چه مبلغ مالیات میگیرند شاه جواب داد قریب شش کرور قائم‌مقام گفت دولت روس چه مبلغ مالیات میگیرد شاه گفت میشنوم ششصدکرور قائم‌مقام عرض‌کرد بقانون حساب‌کسی‌که شش‌کرور مالیات میگیرد باکسیکه ششصد کرور عایدات دارد از درجنك در نمی‌آید (۱) .

مقارن این‌ایام سید محمد مجاهد که یکی‌از روحانیون مقیم عتبات عالیات بود و سالهای دراز توسط قنسول انگلیس مقیم بغداد از موقوفات قلابی هندوستان متنعم بوده بود برای روشن کردن آتش‌جنك مأمور ایران کردند (۲) .

---

۱ ـ کنفرانس حاجی‌میرزایحیی‌دولت‌آبادی چاپ قاهره مصر ۱۳۵۰هجری قمری

۲ ـ بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران نوشته خان‌ملك ساسانی صفحه ۱۰۳ مراجعه شود

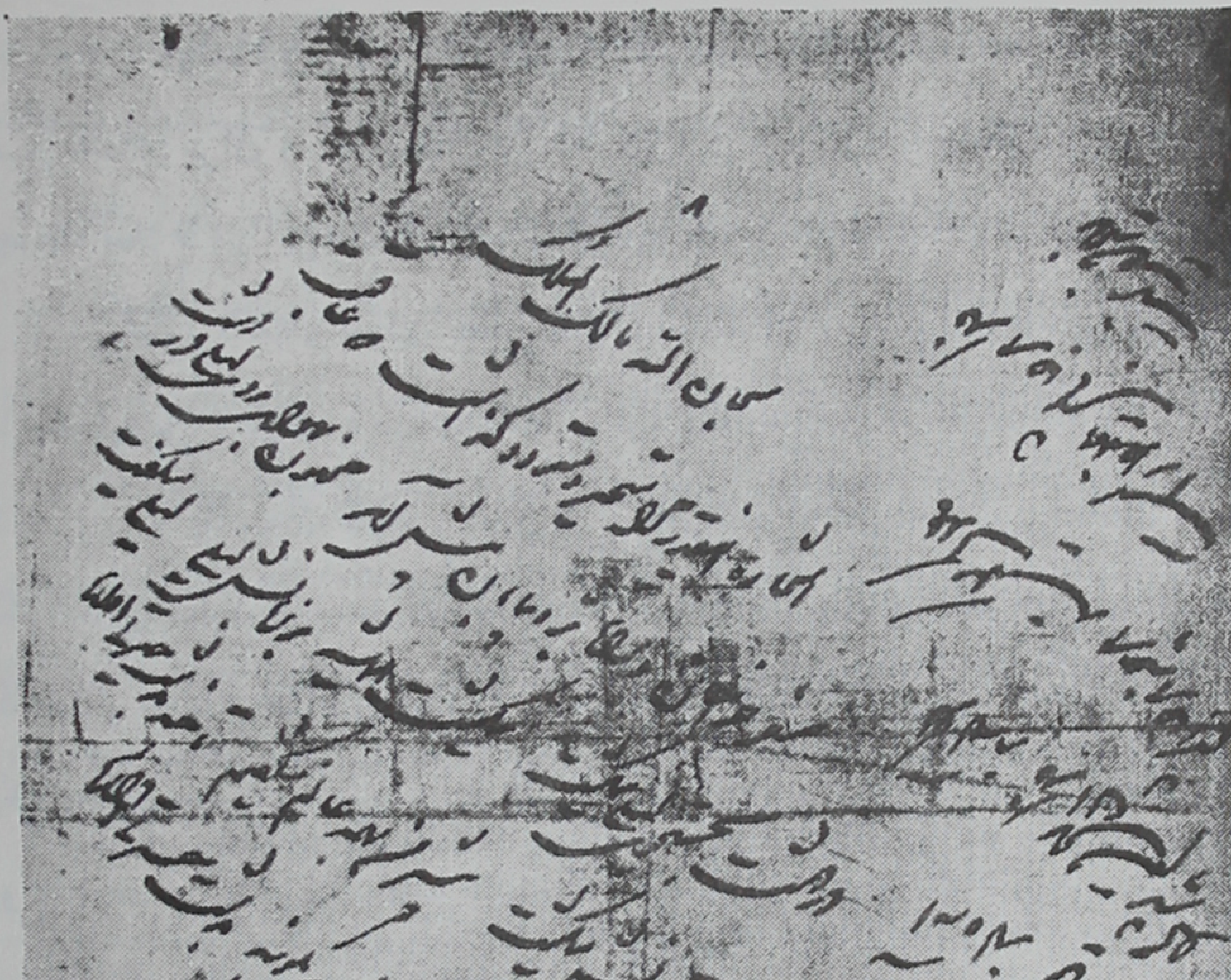
« سید محمد مجاهد اصفهانی از کربلای معلا با سایر علمای عراق عرب بعزم جنك با دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور باینکار روانه عراق عجم شدند وجمیع علمای عراق و آذربایجان را کلاً در این عزم شریك ساختند نایب السلطنه بهیچوجه صلاح در این جنك و جدال نمیدید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل‌را نمی‌نمود . امنای دولت شاهی مثل عبداله‌خان امین‌الدوله وسایرین درخدمت علما ومجتهدین ازطرف نایب‌السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند وعلما و مجتهدین را واداشتندکه فتوائی بدین نوع صادرشود که هر که براین مصلحت دراین جنك انکاری نماید ازجمله کفار وملحدین میباشد نایب‌السلطنه مرحوم از این حال آگاه شد و اجماع خواص وعوام را مشاهده نمود لابداً تمکین این مسأله نمود وجز تمکین وتسلیم چاره‌ای ندید و سفرای روس را از تبریز روانه سرحد کردند و جنك شروع‌شد خودمن‌ازنایب‌السلطنه شنیدم‌که سفیر روس‌متعهد واگذاشتن مملکت طالش ومغان تاکنار سالیان و قزل آقاچ‌شده بود» (۱) .

حاجی میرزا آقاسی هم که در سلك ملاها درآمده بود علیرغم قائم مقام با سید محمد مجاهد و اعوانش همدست شده و با دسته عبداله‌خان امین‌الدوله بیرقدار سیاست انگلیس همکاری میکرد . این دار و دسته همه‌جا قائم‌مقام را مخالف آزاد کردن مسلمانان قفقاز شهرت میدادند و مخالفین جنك را کافر و مرتد و نامسلمان میخواندند هرچند نایب‌السلطنه و قایم‌مقام برای جلوگیری از این تبلیغات‌کوشیدند مفید نیفتادچون‌اظهارعقیده قائم‌مقام مخالف رأی علما ومجاهدین بود دشمنانش‌فرصت یافته او را به‌دوستی با روس متهم کرده معزول ساختند و بودن او را در آذربایجان صلاح ندانسته وبمشهد مقدس تبعیدش‌کردند واز غیبتش‌استفاده نموده خانه واملاکش را غارتیدند اینست‌که در رساله شکوائیه میگوید نه تنها براملاك ونقود وحقوق من

---

۱ ــ تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا

حمله وطمع کردند بلکه قصد عرض وناموس وجان مراهم نمودند (۱) .



درمجموعه اسناد خان ملك ساسانی بخط قائم‌مقام

۱ ـ فهجموا علی ارضی بل علی عرضی وطمعوا فی نقدی بل لی نقدی وطلبوا املاکی بل اهلاکی و قطعوا اقطاعی بل اضلاعی

وقتی که از تبریز بخراسان میرفت نامه ذیل را از شاهزاده عبدالعظیم به میرزا مهدی ملك الکتاب نوشته است . هو سبحان الـه مالك الملك استخاره آنقدر مرا متحیر و متردد گذاشت تـا عاقبت سفر خراسان و راه بربیابان پیش آمد مجنون بهوای روی لیلی دردشت دردشت بجتسجوی لیلی میگشت میگشت همیشه برزبانش لیلی لیلی میگفت تـا زبانش میگشت پیشتر من بهمه عالم میگفتم تـا چند بدشت حیرتی آواره حالا بمن باید بگویند بدشت حسرتی آواره چون راه زیارت است حیرت نیست اما حسرت دیدار ها هست خدا بحرمت همین امام که قصد زیارتش را کرده‌ام از این حسرت مرا بخوبی وخوشی برآرد . بچه‌ها بامادرشان همه تا اینجا بمشایعت آمده‌اندگویا تا قم‌هم همراه باشند اگرآمدند فکر آنسال قم بیشتر مراهلاك میکند هرچند هرجا باشم فکر هرجا باشی همین‌طور است زیاده فرصت نیست .

در اینجا معرفی میرزا مهدی ملك‌الکتاب بطور اختصار لازم می‌آید : وقتی که میرزا بزرك قائم‌مقام درسال ۱۲۱۹ بوزارت عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به‌تبریز رفت ومیرزامهدی فراهانی‌متخلص بعشرت‌راکه بعلاوه عموزاده‌گی‌عمه‌زاده وهمشیره زاده‌اش نیز بود بمصاهرت خویش مفتخرکرده با خود به تبریز برد .

در سال ۱۲۲۵ بنا باستدعای میرزا بزرك وزارت عباس میرزا بمیرزا حسن فرزند ارشد معظم‌له واگذار شد . در محرم ۱۲۲۶ که میرزا حسن در تبریز وفات یافت میرزا بزرك فرزند دیگر خود میرزا ابوالقاسم راکه در تهران نایب مناب او بود بوزارت نایب السلطنه خواست پس‌از تفویض‌این مقام بمیرزا ابوالقاسم ورفتن او به تبریز میرزا مهدی عشرت را بـرای وکالت امور عباس میرزا به تهران فرستاد و بحضور فتحعلیشاه معرفی‌گردید .

در۱۲۳۵که میرزا مهدی منصب ملك‌الـکتابی یافت بضمیمه این خدمت و رسائل خاصه وکالت عباس‌میرزا را نیز متکفل بود .



میرزا مهدی ملک‌الکتاب فراهانی با شال و کلاه سبز درحضور نایب‌السلطنه عباس‌میرزا

باری جنك دوم با روس شروع شد در شکست گنجه وغیره حاجی میرزا آقاسی باسم‌معلم بهرام میرزا وجهانگیر میرزا همراه اردو بود خاقان‌مغفور نایب‌السلطنه را درچمن‌طویله شامی احضارکرده حاجی همراه محمد میرزا وبهرام میرزا بآنجارفتند.

« زمستان که رسید چون پاسکیویچ به‌تفلیس رفت نایب‌السلطنه هم بخیال اینکه آسودگی در این زمستان برای طرفین خواهد بود به‌تبریز آمد دراین اوقات‌که مصادف باایام تبعیدی‌قائم‌مقام بود حاجی آقاسی درخدمت‌شاه مرحوم راه نیافته ومیرزا

نصراله اردبیلی راکه معلم شاهزادگان بود به‌بی‌ربطی و بی‌سررشتگی در امر تعلیم در نظر نایب‌السلطنه جلوه داده نایب‌السلطنه حاجی‌را اذن دادکه هفته‌ای دوبار بخدمت شاه مرحوم رسیده متوجه امـر تعلیم ایشان نیز بشوند . دراین اوقات دخل کلی در مزاج شاه مرحوم بهمرسانیده واز طریق عرفان ومعرفت وخداشناسی و زهد و ورع چنان برآمدکه درخدمت شاه مرحوم محقق شدکه حاجی یکی از اولیاء اله است واز آنجائی‌که طینت پاك شاه مرحوم مایل باخذکمالات صوری ومعنوی بود حاجی‌مذکور را در این باب مصداق داشتند وتخم محبت اورا برخاطر شریف کاشتند پادشاه مرحوم نیز بنای سلوك خود را بزهد و ورع گذاشتند چنان شدکه در اکثر لیل ونهار بنان و سرکه قلیلی درآن ایام قناعت میفرمودند واز مأکولات وملبوسات که از ولایت فرنك میاوردند مجتنب شدند واز آن تاریخ مادام‌العمر قند روسی میل نفرمودند وملبوسات از اقمشه فرنك را بدون شستن نمی‌پوشیدند و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور آمد ونایب‌السلطنه دانست‌که این احوال از آثار سلوك حاجی میباشد وبعضی اموررا بـا سلطنت ظاهر منافی میدانستند مثل ترك سیاسات وسایر اسباب ملك داری ازشاه مرحوم نمی‌پسندیدند واز اینجهت گاهی بپادشاه مرحوم عتاب فرموده باکل لحوم و دسوم شاه مرحوم را مضطر میساختند .

در این اوقات حاجی در خلوت از احوالات خود و عداوت بیجهت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و هرزگیهای علی عسکر خواجه و آقا محمدحسن برادرش‌که با او کرده بودند در خدمت شاه مرحوم بیان مینمود وچنان مشغول این‌کار بود تاکی نتیجه ظاهر شود . » (۱)

بالجمله برگردیم باستادی‌حاجی‌وشاگردی محمدمیرزا دروقتی‌که پاسکیویچ

۱ ـ تاریخ نوتألیف جهانگیر صفحه‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۶۴ و ۶۵ و ۹۰ و ۹۲

بکنار ارس رسیده قلعه عباس آباد را تصرف کرده بود حاجی بمحمد میرزا مشق ریاضت میداد وآن ابله نالایق تن بسواری حاجی در داده بجای جنبش دربرابردشمن نان وسر که میخورد وسواری میداد حاجی‌هم رکاب میکشید و به قائم‌مقام هزار گونه نسبت ناروا میداد که ناگهان جنرال ارسطوف باسه‌هزار نفر سالدات باغوای‌خوانین مرند بطور شبیخون به حومه تبریز رسیدند و میر فتاح پسر میریوسف مجتهد که از همکاران سیدمحمد مجاهد بود با روسها همدست شده آنها را به تبریز دعوت نمود. حرم نایب السلطنه بطرف تهران فرار کرد روسها تبریز را گرفتند وزنهای مردم را بزور کشیدند.

« جمعی از ریش‌سفیدان تبریز دراین باب با آقا میرفتاح در جزو گفتگو کرده بودند بزبان ترکی گفته بود که سالداتها بجای فرزندان منند چگونه به اذیت عزوبت ایشان راضی شوم الیعاذ باله . » (۱)

بزودی مقدمه قشون روس تا ترکمان‌چای پیشرفت ونایب‌السلطنه فرمانده کل قشون وسید محمد مجاهد هردو متواری‌گشتند وحاجی میرزا آقاسی روانه مکه معظمه شد ایرانرا با روس بجنگ کشانیده خود بزیارت خانه خدا رفت سید محمد از ترس ووحشت اسهال‌گرفته و مرد نایب‌السلطنه سرگردان در کوهها میگشت اینجا شاه خودرا درشرف مات شدن دید بخبط و خطای خویش پی برد و فرخ خان کاشی پیشخدمت خاصه را بعذرخواهی ازقائم‌مقام وتقاضای اغماض از گذشته بمشهد فرستاد واورا استمالت نموده بتهران آوردند.

فتحعلیشاه بعداز شور باقائم‌مقام وکالتنامه‌ای بااختیارات تام درعقد صلح با دولت‌روس بنام نایب‌السلطنه نوشته بدست قائم‌مقام داد واورا روانه‌آذربایجان نمود. نایب‌السلطنه در کوههای اطراف ترکمان‌چای مخفی بود قائم مقام اورا پیدا کرده به اردوی روس‌برد وعهدنامه ترکمان‌چای که سالها اساس سیاست روس‌وایران‌بود هرچه

۱ـ تاریخ نو تألیف جهانگیرمیرزا

دربر داشت آنجا بسته شد چون روسها اصرار بلیغ داشتندکه تا هرجا قشون آنها پیش‌رفته آنجا سرحدآینده روس وایران بوده‌باشد یعنی تمام مملکتِ آذربایجان بروس واگذارشود قائم‌مقام کوشش بسیارکرد تاآنهارا ازاین‌خیال منصرف ساخته رود ارس را سرحد قرار دادند .

مراسله قائم‌مقام ازترکمان‌چای بمحمدخان‌زنگنه امیرنظام

۱ ـ مخدوم من اجرکم علی‌اله خداوند ازشما راضی‌باشد تلافی‌این‌زحمت های شما با خداست رقیمجات شما رسید با کاغذهای ایلچی وهمه عرض‌شد جوابها را حالا که ساعت ده شب میشود نوشتم فردا تا ظهر بمهر میرسد با آدم ایلچی‌انشاء اله خواهم فرستاد حالا چاپاری که میامد لازم دانستم مجملا شمارا مستحضر کنم دوشرط پسقویچ را درباب تخلیه تبریز مقبول داشتند دستخطی جداگانه درآن باب به ایلچی صادر شد که پسقویچ را مطمئن‌کند هرچه بیمار دارد صاحبمنصبی برسرآنها بگذارد معتمدی‌هم ما میگذاریم‌که تابیمارند درپرستاری مضایقه نکنند چاق‌که شدند سالماً غانماً بسرحد میرسانیم.

ارامنه را موافق شرط عهدنامه قبول فرمودند که بی‌تفاوت حضور و غیاب پسقویچ هرکه بالطبع مایل برفتن باشد ایلچی ضامن شودکه ممانعت نشود اما این خواهش را فرمودند که ازجانب روس وتابعان روس یعنی خلیفه ومهر ایلاها تحریك وتهدید وتطمیع بارامنه نشودکه باادعای دوستی منافات دارد همچنانکه اسحق‌مایور باچهارصد نفر در ازامجی نوشته است که خواه مخواه بکوچاند و این خلاف دوستی وصلح است . فرمودند خواجه داود را بگوئید واسطه لازف توبودی و محرك ارامنه ازامجی بخصوصی اوشده تبریزراهم مذکورمیشود اومحرك‌است نشان او دراینصورت داده نخواهد شد واگرترك‌کند مع‌شئی زائد داده میشود .

از ارامنه سلماس خبرهای بدمیرسد مقرر است که آقالوبیك برود آنجا را متوجه باشد شماآقالوبیك را خیلی گرم بگیرید.

در باب میر فرمودند از ما این است که او را براه هدایت بخوانیم و تکلیف خود را در استمالت بعمل آوریم هرگاه مؤثر نشود خود داند و خدای خود دیگر معلوم است که شما راهی بدست اونخواهید داد که اگر نرود مایه اعتبار اونزد روس بشود .

محمدخان وعلی بیك وباقرهم همین‌حال‌را دارند لیکن کاغذها از حاجی ملا حسین ومحمدشریف رسیدکه جمعی ازاهل مرز باآنها میروند فرمودند من‌حسب‌الامر چندکاغذ نوشتم‌لای‌کاغذ اسکندر گذاشتم‌که بنظرشما برسد اگرصلاح بدانید اسمعیل بیك غلام ببرد برساند .

میرزا جعفر را میفرمایند هرگاه خدمتی درباب مرندی بکند بسیار بسیار باواطمینان ونوید عنایت ومرحمت بدهید .

مصطفی‌قلیخان را هارت واسطه است مضایقه نفرمودند محمد قلی بیك‌هم کاغذ بمن نوشته بود من واسطه شدم نوید عنایت دادند صلاحش را در این میدانم بگوئید اسبش را سوار شود بیاید غیرمرحمت هیچ نسبت باونخواهد شد درباب‌همین مقصرین محصوب پسرمیرزا علی‌اصغر رقمها نوشته شد ولیکن تصریح درملفوفه میرزا علی‌اصغر شدکه هیچ‌کار بی‌استصواب شما نکند منهم خاطرجمعی ازاو داشتم‌که بی‌پایه کارنیست وتاشما نگوئید هیچ‌اقدامی نخواهد نمود بکاری .

از مرخصی حاجی امامعلی بسیار مشعوف شدم نواب والا فرمودند فکری باصل‌کار بکنید کرور هفتم را شاه شفقت فرمودند علی مردان شادلو آمد رقم و کاغذ صریح آورد حکیم هم البته بایلچی نوشته‌گواه دادم فرمان هم بایلچی صادر شده یك مردانگی از ایلچی ضرور است که تعهد کرور هفتم را بوعده معینی کند که بعباسیه برسد وروسیه خوی و ارومی را انشاءاله خالی کنند ماآنها اعتماد‌کردیم قبل‌ازآنکه

خالی کنند شش‌کرور ونیم دادیم چه‌میشودکه آنهاهم اعتمادکنند این رهن‌را نگیرند وبعد ازعید رمضان ایلچی‌ضامن‌باشد پول‌را ایران درعباسیه تحویل کند یکصد هزار تومان پیشکش‌شاه‌راکه شمانوشته بودید درست شده صدوپنجاه هزارتومان باقی‌میماند بعداز ورود تبریز طلا و نقره مسکوك و غیر مسکوك جواهرشال هرچه بتوانیم‌میدهیم انشاء اله تعالی ازاین قروض خلاص‌شویم.

ناخوشی نایب السلطنه را حکیم بدون بریدن ممتنع‌العلاج میداند رمضان و عبد میرسد در دهات نمیتوان بسر برد لطفی از شما اقدامی از ایلچی ضرور است بفضل خدا .

درباب تعمیرات فراشباشی را فرستادند .

آقاکریم را فرمودند راه ببرید و در دست نگاه دارید تا احضار شود یا خود انشاء اله میائیم درباب‌لسان ساکنین ودو کمانداست مقررشد من باامبورگرحرف بزنم هرچه قرار گرفت بشما عرض‌میکنم .

امبورگر درباب اسرای ملك شوره کل نوشته بود (از اینجا بقدر یك سطر محو شده) .

میرزا احمد سوادها را نفرستاد هرروز مطلعی حاصل میشود .

خانه بنده که بیمارخانه‌است مضایقه نیست یاخود شما شرط‌کنیدکه خراب نکنند ولازم نیست‌که همه حیاطها در بند باشد یکی‌هم بخودم واگذارند خیال‌کنند منهم روسم‌نه مسلمان و بیمارم نه صحیح .

ازتاریخ مصالحه مال هرکس درامان باید باشد لهذا هرچه از میرزا موسی خان تا حال‌نبرده باشند کاغذ بگیرید بمیرزا آقاسی بدهید وهرجه‌در دهات خوی و ارومی ازمن و احمد و میرزا موسی خان برده شده مشهدی محمد خدمت شما میرسد کاغذ بگیرید باو بدهید درتر کمان‌چای بتوسط جاندرال بالشف حرف زده بودم‌قبول کرده بودند .

(مراسله ناقص است و تـا اینجا بیشتر معلوم نیست شاید بقیه‌اش درپشت نوشته شده باشد چون قطعه کرده وچسبانده بودند خوانده نشده) (۱) .

خلاصه از امضای معاهده صلح یکسال بیش‌نگذشته بودکه قتل گریبایدوف وزیرمختار روس درتهران اتفاق افتاد (۲) .

الهیارخان آصف‌الدوله‌خالوی نایب‌السلطنه سالار بارفتحعلی‌شاه که بانقشه وکمك انگلیس ها می‌خواست خراسان را از ایران مجزا کرده و حکومت مستقلی در آنجا برای خود تأسیس کند همواره برای رسیدن باین مقصود در ضعف و ناتوانی ایران‌کوشش‌میکرد ومشکلاتی برای‌دولت مرکزی‌ایجادمینمود ازجمله درسال‌قبل‌از جنك. بااغوای استادانی‌که برایش‌نقشه میکشیدند بعنوان‌اینکه نایب‌السلطنه درجنك باروسها تغافل دارد تصمیم‌گرفت که عده‌ای قشون برداشته بکمك عباس‌میرزا بقفقاز برود بعداز شنیدن این‌خبر نامه ذیل را عباس‌میرزا نوشته‌است.

فدوی میرزا بزرك بداند که معروض‌افتاد ارجمندی‌آصف‌الدوله‌داوطلب آوردن‌لشگروقشون به‌رکاب‌وحضورماست این‌چه‌خواهش‌وخیال‌خام‌است‌آمدن‌اوباقشون ازبرای ماهیچ حاصلی ندارد مگرملالت خاطر مصلحت دولت وقوام خدمات ولشکر کشی ما در این سرحدات باطمینان بودن ارجمند مذکور در دربار همایون است‌که مشغول نظم اُمور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکپای مبارك همایون حرام است شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته‌ایم که هرگاه حسب‌الامر مأمور است نوشته مارا دست‌آویز‌کرده عرض‌کند و الا خود داوطلب است

---

۱ ــ اصل این نامه کـه بصورت یك قطعه درآمده در نزد آقای سلیم ایزدی نماینده سابق کاشان است

۲ ــ به کتـاب دست پنـهان سیاست انگلیس در ایران نوشته خان ملك ساسانی مراجعه شود

از این داوطلبیها بگذرد آن فدوی هم از محسنات التزام و اقامت دربار همایون ارجمندی را آگاه نماید ماهرگز راضی نیستیم بآمدن اودرعهده شناسد. باوجود این مراسله وتأکیدات دیگر که عباس میرزا بدربار فتحعلیشاه کرد والتماس نمودکه اورا برای جنك بآذربایجان نفرستند بخرج نرفت بفرمان شاه هجده هزار سپاهی و۱۱۰ عراده توپ باوسپردند وهنوزصلح بهم‌نخورده بود که مشارالیه بدون اجازه عباس‌میرزا از رود ارس‌عبور کرده وبطرف‌شهر گنجه ورود زکم‌رفت و بدین ترتیب دولت ایرانرا بآنجنك کمرشکن‌وتجزیه قفقاز وعهدنامه ترکمانچای‌وتأدیه‌هشت‌کرور تومان‌خسارت جنك کشانید ونخستین کسی‌که درجلوی قشون روس فرار کرد همو بودکه ازرود زکم در حوالی شهر گنجه تاقریه دیزج حومه تبریز عنان‌ریز آمده و در آنجا پنهان شد چنانکه قائم‌مقام درآن قصیده معروف فرماید.

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
رو درپی‌جان باش که جان‌سخت عزیزاست

آن صلح بهم برزن از جنك بدر زن
نه مرد نبرد است زنی قحبه و حیز است

آن‌آهوی رم‌کرده‌که در یك شب ویك‌روز
از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

سختم عجب آیدکه تو را با صدو ده توپ
رکضت به ستیز آید و نهضت بسه‌تیز است

بعد از رسیدن روسها بترکمانچای و قرار معاهده صلح وتعیین رود ارس برای سرحد دولتین ژنرال پاسکویچ بلادرنك بعثمانیها اعلان جنك داد و قشونی که در ایران داشتند بجبهه عثمانی برد - کوششهای آصف الدوله برای سلطنت خراسان ونقشه‌استادانش برای نجات عثمانی بی‌نتیجه ماند بفکرنیرنك جدید افتادندکه شاید بدان وسیله‌ایرانرا بجنك‌سوم باروس بکشانند وعثمانی‌را ازحمله روسهانجات بخشند

لذا بساط کشتن گریبایدوف وزیرمختار روس را فراهم آوردند.

خبر کشته شدن گریبابدوف که به‌تبریز رسید قائم‌مقام درنامه‌ای می نویسد :
خداوندا چه ناسپاسی ماراگرفتار چنین نسناسی کرده وازما خود چه کفران در وجود آمده‌که‌کیفر آن میبریم عامه وخاصه اهل ایران ازدانی‌وقاصی ومطیع وعاصی ازبادی و حاضر مقیم ومسافر مسلمان و کافر هر یك بشری از شرور این دزد زن بمرد هتاك بیباك درمانده‌اند منجمله یکی از مفاسد قتل وزیر مختار روس است با چند نفر از صاحبمنصبان وکسان او وهشت‌کرور وآنچه مقدور بود ازتفنك وتوپ و بد و خوب باز بهوا وهدر رفت معادات ومخاصمات یك برهزار افزود وچنان میماند تاسختی دراهن است وچربی‌در روغن نعوذ در عرق مذکر و نفوذ درعرق سعتر واتساع‌در روزن فروج است و ارتفاع در سد یا جوع و انبساط در نشاط و باده است و التذاذ در لواط ساده تیغ انتقام آمیخته وعوض هرقطره دریائی‌ازخون ریخته خواهد شد اکنون درتسکین فتنه وآشوب بحضرت نایب‌السلطنه مشروحی نوشته و دستور العمل خواسته‌اند ضعف‌ـ الطالب والمطلوب تااندیشه صواب نمای ایشان در جواب چکنند اگر بگذارند بعقل سلیم و رای مستقیم چاره اینکار را خواهند فرمود که برودت بخصومت نینجامد به سلم و سداد ازپیش ببرند ونه‌غزا و جهاد البته مراقب باشید بخلاف عرض و فرمایش حضرت ولیعهد روحی فداه رفتار نکنند سهل است کـه اینکار را بالکلیه بایشان واگذارند واگر از روز اول هم میگذاشتند هرگز باینجا ها نمیکشید و این خسارتها داده‌نمیشد واین‌ضررها بدین ودولت نمیرسید امیداست‌که انشاءاله رأی رزین ولیعهد عزم متین شاهنشاه اسلام اینکار را بخوبی بگذارند و الا توبه از معاصی گوناگون ومداومت نماز کن فیکون وختم انا لله و انا الیه راجعون چاره نخواهد بود .

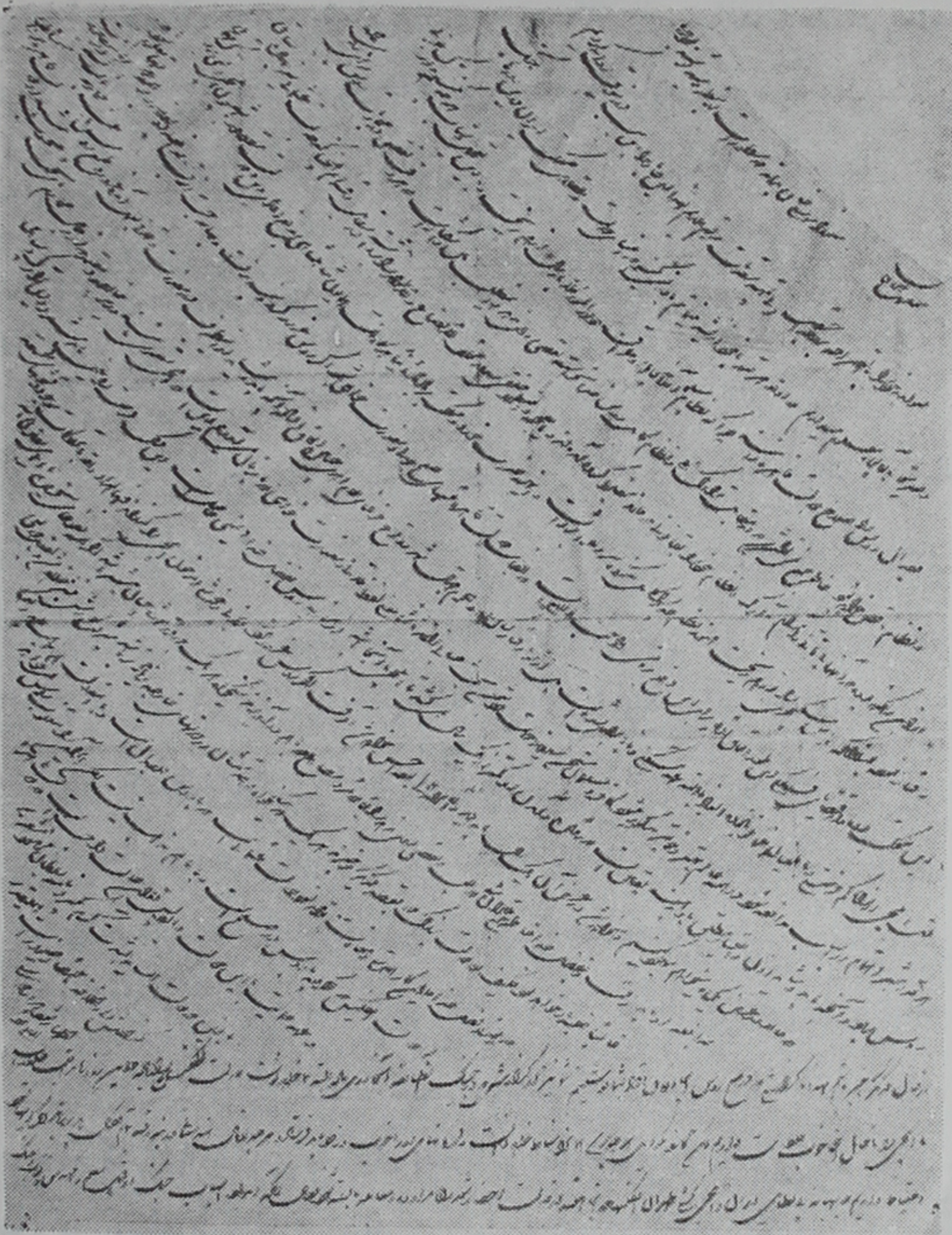
در تهران بازهم‌عوامل سیاست خارجی‌که بمحو ایران کمر بسته بودند در شهر و دیار آشوب و ولوله راه انداختند که حالاکه سر روس درجنك با عثمانی گرم است باید بروسیه حمله کرد شهرهای قفقاز را پس گرفت و مسلمانان را ازقید کفار

خلاصی بخشید و برای نجات عثمانی از زیر چنگال روس باید با عثمانی متحد شد و بدولت روس اعلان جنگ داد و برای حفظ جهة جامعه اسلامی باید بکمک عثمانی شتافت معلوم است این حرفها از حلقوم لندن درمی‌آمد و قائم مقام را چندان تحت تأثیر قرار نمیداد.

اینست نامه‌ای که قائم‌مقام ازقول عباس‌میرزا درجواب استمزاج فتحعلی‌شاه برای شروع جنگ بمیرزا موسی‌خان نوشته است.

مقرب الخاقان میرزا موسی‌خان بداند که مسطورات او بنظر رسید نوشته بود که صوابدید خودمان را بالصراحه بروجه‌اختصار بی‌تمهید ومقدمات مرقوم داریم‌لهذا این‌چاپاررا باین سبب دراین وقت روانه کردیم وصریحاً بآن‌عالیجاه معلوم میداریم که هر قدر با خود اندیشه مینمائیم باور نمیکنیم که امنای دولت و عقلای مملکت ایران دراین‌روزها جنگ وجدال روس را صلاح دولت قاهره دانند چرا که نظام سپاه آذربایجان و عراق و دارالمرز کلا پارسال از هم ریخت و با این تعجیل وشتاب هر چه بکنیم تدارک جزئی ونظام ناقص خواهد بود خاطر جمع نمیتوان شد که درمقابل تدارک کلی ونظام کامل روس خدای نخواسته نقص روی ندهد و این مطلب بیّن وآشکاراست که هروقت نقصی‌درمحاربات روس برای ما روی داده ازاین رهگذر بوده که آنها با تأنی و آرام تدارک و نظام خود را بقانونی که دارند مضبوط کرده‌اند و ما بعجله و اضطرار خلقی بسیار مختلف الاوضاع والاطوار را برداشته در مقابل رفته‌ایم همچنانکه دولت عثمانی نیز بهمین سیاق رفتار نموده ـ بعد از آنکه اساس ینگیچری را ازهم ریخت هنوز نظام جدید را کامل‌نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضرب خورد ومملکت برباد داد.

ثانیاً هرگاه همت همایون شاهنشاهی بدفع ادعای دین و دولت مقرر باشد چون ایلچی دولتی بزرگ مهمان این مملکت بوده و از قضایای فلکی اینطور اتفاق افتاده برای این رفع بدنامی واجب و لازم است که از جانب دولت قاهره منتهای



نامهٔ قائم‌مقام از طرف نایب‌السلطنه به میرزا موسی‌خان از مجموعهٔ اسناد نگارنده

صلح جوئی و معذرت خواهی بشود اگر روس غرور کرد و نپذیرفت و بهانه جست آنوقت بمدافعه او پردازند وبرهمه دولتها معلوم شودکه قتل ایلچی از راه کم فرصتی وباطمینان عثمانلو نبوده العیان بالله عهد شکنی‌وناپایداری نشده‌است بل از سوء رفتار کسان او وهجوم جهال شهر و وقوع غوغای عام امری چنین اتفاق افتاده آنچه باید و شاید از اینطرف در معذرت و تلافی بعمل آمده غرور و طمع روس باعث محاربه

ثالث گشته در اینصورت هر قدر بیشتر اهتمام در اسباب مدافعه شود در همه عالم بهتر و خوبتر مذکور میشود کافر و مسلمان مستحسن میدارند دوست و دشمن بحث حسابی ندارند.

ثالثاً معنی لفظ تلافی و معذرت خواهی که ما بزبان میاوریم این است که ایلچی معتبری مانند وزیر خارجه ومعتمدکه از رجال محارم پایتخت محسوب باشند از دولت قاهره نزد امپراطور روس برود و آنچه باید و شاید اذن و اختیار مطلق باو بدهند یقین است که رفتن و آمدن کمتر از یکسال نمیکشد تا ایلچی ما آنجا باشد از محاربه روس بفضل خدا ایمنی حاصل است این یکسال فرصت را غنیمت باید شمرد واین تدارك و سپاهی که حالا درعرض یکماه میخواهیم موجود کنیم ونخواهد شد در عرض آن یکسال باید دید وانشاءاله تعالی بوجه احسن خواهد شد آنوقت اگر روس غرور نکرد بخوبی وخوشی امر خون ایلچی را گذراند فبها المراد والا با تدارکات موجود و قشونای مستعد بمدافعه او باید رفت و بفضل خدا خاطرجمع میتوان شد که عیب ونقصی روی ندهد.

رابعاً ـ دومرد مصارع که باهم درآویزند نیکخواه هریك که درتماشاچیان بیشتر باشد اگرهمه بهغوغای تحسین یا ایمای هم باشد غالباً غلبه باو خواهد بود فکیف دو دولت بزرگ که بقصد یکدیگر برخیزند هریك که نیکخواه وهمدستشان در دولتهای خارجه زیادتر باشد پیشرفت کارشان بیشترخواهد شد وبالفعل دولتی که بعد ازفضل خدا در اینکار همدستی ومعاونت توانند نمود دولت عثمانی‌است که باروس در جدال وبااین دولت هم مذهب وبعد ذلك دولت انگلیس که اگرچه باروس درصلح است وباما هم مذهب نیست لکن ایرانرا مغلوب روس نمیخواهد وعهد حمایت بااین دولت دارد پس در اینحالت واجب است که دولت قاهره با این دولت همسایه بشدت گرم بگیرد ونامه‌ای بسلطان محمود مشعر برگزارش دارالخلافه باختصار ضروراست همین قدر اظهار شود که در دوستی لازم بود از حال یکدیگر باخبر باشیم لهذا ما

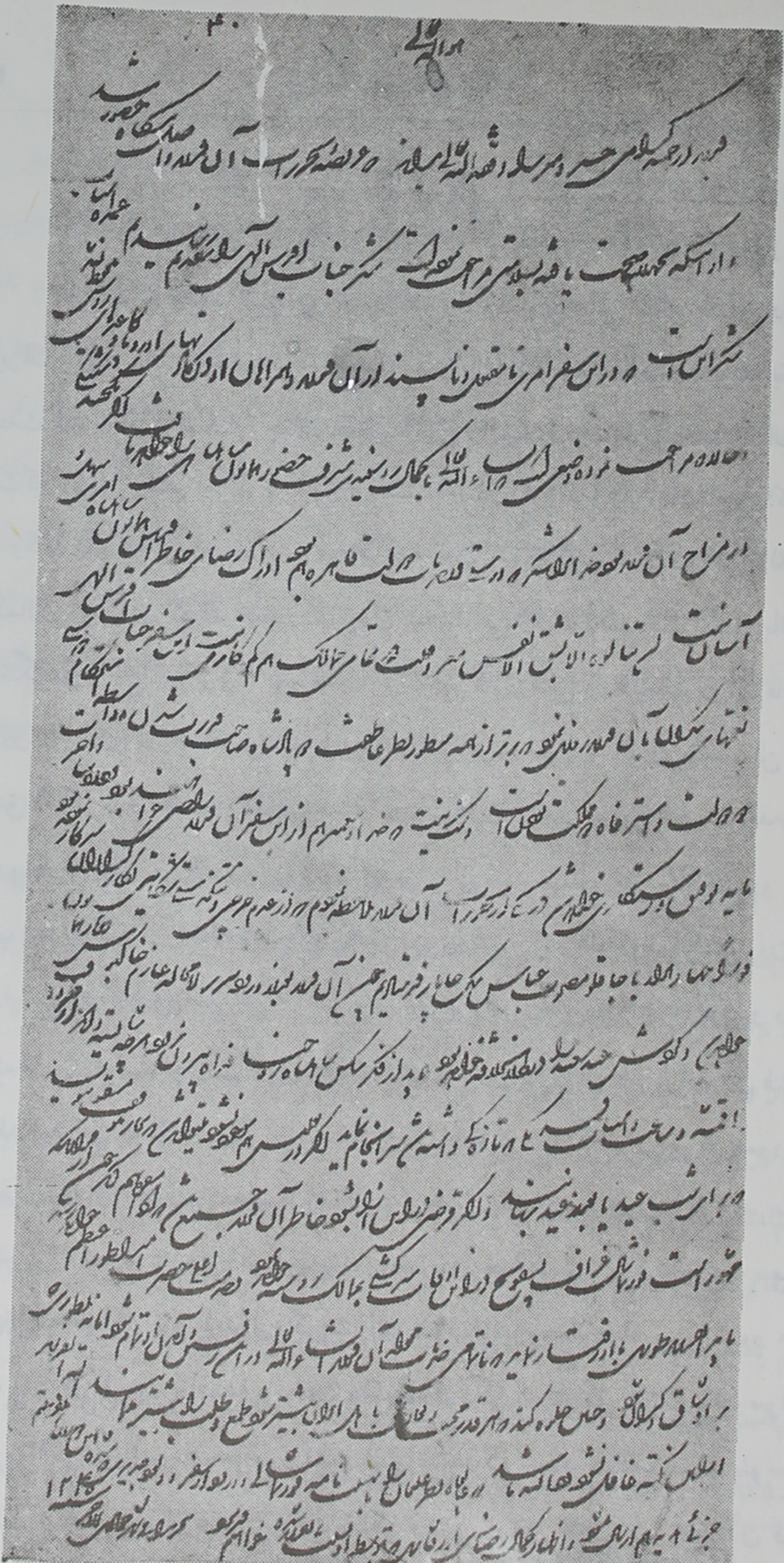
گزارشی که درصلح روس اینجا اتفاق‌افتاد بشما نوشتیم شما نیز ازگزارشی که درجنك آن طایفه آنجا روی داده البته بما خواهید نوشت.

دولت انگلیس را زیاده در این روزها مراقبت ضرور است ما ایلچی را تا حال اینجاخوب در دست داریم لکن کاغذ ماکدونل هرچه برسد همانرا منات‌خواهد دانست و فرمانهای او را خوب و زود باید فرستاد و هرچه از مال هندوستانی دربند رفته تمام و کمال باید رساند اگر اینها نشود احتیاط داریم که ببهانه بی‌نظامی ایران و ایلچی کشی تهران انگلیسها که اینجا هستند از دولت احضار شوند و راه مراوده ومعامله مابسته شود وحال‌آنکه امداد اسباب جنك ازقبیل معلم ومهندس وتوپ وتفنك و غیره همیشه از این دولت بما شده بالفعل هم عین ضرورت است برای همین اسباب وآلات و ادوات . (۱)

بعداز رسیدن نامه میرزا موسی‌خان قائم مقام بتصویب عباس‌میرزا باژنرال باسکیویچ که درتفلیس بود برای عذرخواهی ومصلحت اندیشی داخل مذاکره ومکاتبه شد ژنرال باسکیویچ بعد از تبادل نظر با پطرزبوغ برای ترمیم این قصه اسفناك سه تقاضاکرد اول فرستادن یکی از فرزندان پادشاه برای عذرخواهی نزد امپرطور روس دوم قصاص یکنفری‌که جنایتش دراین واقعه مسلم است سوم تبعید یکی از روحانیون‌که در این واقعه ذیمدخل بوده است . دولت ایران هرسه تقاضا را قبول کرد در اول بنابود خود نایب السلطنه برای عذرخواهی به پطرزبوغ برود بعداً بواسطه کسالت مزاجش با موافقت باسکیویچ قرار شد فرزندش خسرو میرزا را بفرستد . از نامه های عباس میرزاکه بخط قائم مقام بخسرومیرزا نوشته شده چهار قطعه در مجموعه اسناد نگارنده موجود است و برای اینکه این ترجمه احوال بیش از این بدرازا نکشد فقط یکی از آن نامه‌ها را در اینجا درج مینمائیم .

نامه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بعنوان فرزندش خسرومیرزا به‌تفلیس

۱ ــ درمجموعه اسناد خان ملك ساسانی بخط قائم‌مقام .



تعلیقه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بخسرو میرزا بخط قائم‌مقام

هو اله تعالی

فرزند ارجمند گرامی خسرو میرزا وفقه‌الله تعالی بداند که عریضه و تحریرات آن فرزند واصل پیشگاه حضور شد وازاینکه بحمدالله صحت یافته بسلامتی مراجعت نموده است شکر جناب اقدس الهی را بتقدیم رساندیم عمده اسباب شکر اینست‌که در این سفر امری نامقبول وناپسند از آن فرزند وهمراهان او در کاذتهای اروپا وکاغذهای روس ملحوظ نشد وحالا مراجعت نموده وضعی‌است‌که انشاءاله تعالی با کمال روسفیدی شرف حضور همایون شاهنشاهی را خواهد یافت اگر یك چند شکستگی درمزاج آن فرزند بود خدای را شکر‌که درستی درخدمات دولت قاهره‌هم بود ادراك رضای خاطر اقدس همایون شاهنشاه امری سهل و آسان نیست لن تنالوه الا بشق الانفس معروفیت در تمامی ممالك هم‌کم‌کاری نیست این‌سفر جناب اقدس‌الهی نعمت بیکران بآن فرزند روزی نمود که برتر از همه منظور نظر عاطفت دو پادشاه صاحب قدرت شدن ووسطه استحکام دوستی دو دولت و استرفاه دومملکت بودن است وشك نیست‌که خدا وپیغمبر هم از این سفر آن فرزند راضی خواهند بود و دنیا و آخرت مایه توفیق و رستگاری خواهد شد در یکی از تحریرات آن فرزند ملاحظه نمودیم که از عدم خرجی و تنك دستی شکایتی بکارگذاران سرکار نموده بود فوراً چهار هزار باجاقلو مصحوب عباس بك چاپار فرستادیم چون آنفرزند بعد از ورود تبریز لامحاله عازم خاکبوس در بار همایون خواهد شد و گردش عید سعید را در دالخلافه خواهد بود باید ازفکر پیش‌کش شاهنشاه روحناه فداه بیرون‌نرود هرچه شایسته داند از ظروف واقمشه و ساعت واسباب فرنگی‌که تازگی داشته باشد سرانجام نماید اگر درتفلیس هم موجود نشود میتواند شدکه بتجار متوقف مسقو بنویسدکه برای شب عید یا بعد از عید برسانند و اگر قرضی دراین ازا بشود خاطرآن فرزند

جمع باشد که ادا میفرمائیم دیگر چون از قراری که مشهور است فورتمارشال غراف پسکیویچ در این اوقات سرکشی بممالك روسیه خواهد نمود و خدمت اعلیحضرت امپراطور اعظم خواهد رسید باید آن فرزند طوری با او رفتار نماید که تاتمامی خدمات محوله بآن فرزند انشاءاله تعالی در این رفتن و آمدن او تمام شود اما نه بطوری‌که بر او شاق و گران شود و چنین جلوه کند که هرقدر محبت وتعارف باهل ایران بیشتر شود طمع و طلب را بیشتر مینمایند البته آن فرزند از این نکته غافل نشود و دانسته باشد که عالیجاه نظر علی‌خان را با تهنیت نامه فورتمارشالی و ورود از سفر جدیدی‌که شده این دو روزه میفرستیم جزئی هدیه‌ای هم ارسال میشود و اظهارکمال رضامندی از رفتاری‌که بتوسط اونسبت بآن فرزند شده خواهیم فرمود.

(۱) تحریراً فی شهر جمادی‌الاخر سنه ۱۲۴۵

باز گردیم بحاجی میرزاآقاسی وافکار واعمالش بطوریکه از نوشتجات ایام برمیآید ملاعباس‌آقاسی ازروزیکه میرزا بزرگ قائم مقام اورا از کسوت درویشی بدر آورد وعمامه سرش گذاشت با آن قیافه ناموزون و نداشتن استعداد طبیعی و حافظه سرشار و عدم تحصیلات کافی نسبت به‌میرزاابوالقاسم قائم مقام حسود بوده و میخواسته است در تمام شئون زندگی بااو رقابت‌کند . مدتی مشق خط کرده که بتواند مثل قائم‌مقام بنویسد همینکه مأیوس شده دیگر قلم روی کاغذ نگذاشته چنانکه از او نوشته‌ای باقی نیست . چون قائم‌مقام رساله شکوائیه و جهادیه وغیره بقلم‌آورده بوده اوهم یك رساله درعرفان ودستورجهانداری برای محمد میرزا نوشته که فاقد ارزش ادبی‌است چون قائم‌مقام درشعر ثنائی تخلص میکرده‌اوهم برای خودش فخری راتخلص قرارداده سپس خواسته‌است درعروض اظهارحیات نماید که قائم‌مقام دررساله عروضیه

۱ـ ازمجموعه‌اسناد نگارنده

سرجاش نشانده آنوقت خواسته است در شاعری خودنمائی کند اما از قائم‌مقام خجالت میکشیده باسم دیگران شعرمیگفته است از آنجمله است این قطعه که آقاسی از کسی تقاضای بره کرده است .

رهی راهست عرضی برجنابت — که بالاتر از آن زرین‌قباب است
برای برهٔ موعود دیروز — دلش درآتش حسرت کباب است
نمیداند تمنای وصالش — دراین ایام تعجیل وشتاب است
پس از یکسال میباید رسیدن — که گویا این حمل آن آفتاب است

این قطعه را شعرای مجلس قائم‌مقام مطرح کردند بعضی گفتند اصلا غلط است امیرزادگان باسم شاعر عراقی نزد قائم‌مقام فرستادند که او تصدیق کند قائم‌مقام در دفترخانه درپشت آن قطعه مرتجلا این قطعه رانوشته وفرستاد .

قطعه‌ای را که اوستاد عراق — در تقاضای بره فرماید
قطعه‌ای آنچنان که بادل وجان — کار سوهان و اره فرماید
نه همین دودمان آدم را — قطع عیش و مسره فرماید
بلکه قطع حیات عالم را — کرة بعد کره فرماید
توپ عباس شاه را ماند — که به کیهان مضره فرماید
خاصه وقتی که بانگ جوش وخروش — مرة بعد مره فرماید
گراجازت بود جوابش را — حاضرالوقت ذره فرماید (۱)
سزد ارقطعه چنین را شاد — صله از سوط و دره فرماید
یاباوآنچه کرده است نقیب(۲) — باادیب معره فرماید
دره وکوه دردو کاهد — گربکوه وبدره فرماید
یادهان جناب شاعر را — مملو از لای وخره فرماید

۱ـ ذره میرزاعبدالنبی تفرشی ازشعرای مجلس قائم‌مقام است .

۲ـ نقیب اشاره بسیدرضی علم‌الهدی وادیب معره‌ابوالعلا است .



میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی

درسنه یکهزارودویست‌وچهل‌وهشت ازطرف حکومت هرات بخراسان تجاوزات شد نایب‌السلطنه وقائم‌مقام مأموربه‌تسخیرهرات شدند ومحاصره بطول انجامید نایب‌السلطنه که ازغصه شکست اصلاندوز ومعاهدهٔ ترکمانچای کم‌کم مرض سل دروجودش رخنه کرده بود و از درد کبد نیز ناراحت بود در این اردو کشی بیماریش شدت کرد ناچارمحمد میرزا فرزندارشد خودرا درارد و گذارده برای معالجه بمشهد مقدس آمد چون معالجه نتیجه نبخشید محمد میرزا و قائم مقام را بمشهد طلبید قائم مقام دستور

محاصره را بامرای لشگرداده باتفاق محمد میرزا بمشهدآمد که وصایای عباس میرزا را بشنود .

نگارنده این سطور با میرزا شمس‌الدین پسر میرزا جعفر که او هم ملقب به حکیم الهی و از فضلا و از دانشمندان عصر بود دوست بودم روزی مرحوم میرزا شمس‌الدین ازقول پدرش که این حکایت راشخصاً ازقائم‌مقام شنیده بودبرای من‌چنین روایت کرد .

در سال ۱۲۴۶ هجری قمری قائم مقام باتفاق نایب‌السلطنه عباس‌میرزا و پسرش محمد میرزا برای سِر کوبی عبدالرضاخان پسر محمدتقی‌خان یزدی به‌یزدو کرمان میرفتند درنائین قائم‌مقام باتفاق محمد میرزا خدمت حاجی محمد حسن که ازمشایخ عرفا بود رسیدند در وقت خداحافظی حاجی محمدحسن یك رقعه کوچك به قائم‌مقام داد وگفت این را نگاهدار (چون قائم مقام بحاج محمد حسن ارادت میورزید) روی آن رقعه نوشته شده بود « تو بدست محمد میرزاکشته خواهی شد » .

حاجی محمد حسن یکسال بعد در نائین در سن ۹۶ سالـگی فوت کرد (۱۲۴۷) قائم‌مقام درتهران باجمعی از دوستان نشسته بود صحبت از فوت حاج‌محمد حسن بمیان آمد زمستان بود در این خانه که بعد از قائم مقام میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان خرید آنجا بودند از جمله حضار میرزا جعفر حکیم‌الهی بزرگ بودکه با قائم مقام دوستی نزدیك داشت قائم مقام بعد از مردن عباس میرزا نایب السلطنه نظر بوصیت عباس میرزا وقولی‌که برای ولیعهدی محمد میرزا داده بود بتهران‌آمده وتلاش میکرد آنشب از نزد فتحعلی‌شاه بخانه بازگشت خیلی سرما خورده وبرف‌آلود بود جلوی بخاری ایستاد که دستهایش را گرم کند حکیم الهی گفت چرا آنقدر بخودت زحمت میدهی شب وروز راحت نداری قائم مقام گفت غافل نفتاده‌ام بدامش میدانم که بدست او کشته خواهم‌شد ولی برای قولی که بمرحوم عباس‌میرزا داده‌ام و

سوگندی که درحضور امام هشتم خورده‌ام تاآخرین نفس می‌کوشم. آنوقت محوزه‌چرم بلغار خودرا خواست ورقعه حاجی‌محمدحسن را نشان داد .



میرزا محمد جعفر حکیم الهی از ادبا و شعرای دورهٔ فتحعلی‌شاه که از دوستان ومعاشرین میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود

داستان وصیت کردن عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بقائم‌مقام‌را هم مرحوم میرزا جعفر چنین حکایت کرده است : همینکه نایب السلطنه ازحیات ناامید شد محمد میرزا و قائم‌مقام را از هرات بمشهد طلبید قائم‌مقام دستور محاصره را بصاحبمنصبان لشکر داده باتفاق محمد میرزا بمشهد آمد نایب السلطنه بقائم مقام وصیت کرد که

محمدمیرزا را بسلطنت برساند زیرا میدانست برادرانش که چندین تن داعیه سلطنت داشتند بآسانی راضی نخواهند شد برادر زاده آنها صاحب تخت و تاج ایران بشود و سلطنت درخانواده عباس‌میرزا استقرار یابد قائم‌مقام راضی نبود سلطنت بمحمد میرزا برسد چون اورا لایق این مقام نمیدانست از تقدس خشك و عرفان مآبی او اندیشه داشت از اینرو به‌نایب‌السلطنه عرض کرد بهتر اینست دیگری از اولاد خودرا ولیعهد نمائید۔ نایب السلطنه نپذیرفت قائم مقام مجبور شد آنچه در دل دارد بگوید گفت بمن معلوم‌است که محمدمیرزا مرا خواهدکشت وکسی قاتل‌خودرا نمی‌پروراند نایب‌السلطنه قائم‌مقام را بامام هشتم صلوالله علیه قسم داد که از این بد گمانی درباره محمد میرزا درگذرد و به‌محمد میرزا امر کرد باتفاق قائم‌مقام بحرم مطهر حضرت رضا رفته سوگند یاد نمایند که محمد میرزا خون قائم مقام را نریزد و تیغ را بروی وی حرام کند قائم‌مقام‌هم سوگند یادکندکه بمحمدمیرزا خیانت نکرده درخدمتگذاری بوی کوتاهی ننماید تحلیف مزبور از دو طرف بجای‌آمد و عباس‌میرزا دست محمد میرزا در دست قائم‌مقام گذارده گفت دیگر آسوده خاطر خواهم مرد .

قائم‌مقام و محمدمیرزا به اردوی هرات باز گشتند و بکار فتح هرات مشغول بودند که شب دهم جمادی الثانیه ۱۲۴۹ مطابق سوم آبان نایب السلطنه وفات یافت قائم مقام بمحض شنیدن وفات نایب‌السلطنه با هراتیان از درصلح درآمده اردو را با انضباط کامل بمشهد رسانیده از یکطرف باتمام کار صلح پرداخت وازطرف دیگر برای ولیعهدی محمد میرزا باب مکاتبات را با دربار تهران گشوده آرام نگرفت .

قائم مقام‌که درحضور امام هشتم سوگند خورده بود محمدمیرزا را بسلطنت برساند برای ولیعهدی او توسط الهیار خان آصف الدوله وزیر دربار و میرزا مهدی ملك الکتاب وکیل نایب السلطنه در تهران مشغول اقدامات شد . از آنطرف دسته مخالفین قائم مقام بریاست عبداله‌خان امین الدوله اصفهانی برای ولیعهدی علیخان ظل‌السلطان مشغول‌عملیات شدند. بدواً ظل‌السلطان نامه‌ای به‌قائم‌مقام‌نوشت خلاصه‌اش

آنکه «عباس‌میرزا طفلی بود که بدست قائم‌مقام مرحوم دادند او را بمرتبه ولیعهدی رساند بعدازآن مرحوم شد شما بهتر وخوبتر کار را گذراندید و آقای خودرا پادشاه مقتدری کردید حالا میخواهم از همت بلند و تدبیر شما نان پخته ماکه در حقیقت خودت و پدرت پختی از دست ما نرود با خدای خود و جدت رسول هاشمی عهدکردم که بی‌مصلحت ومشورت شماآب‌نخورم وتاجان دارم ازگفته شما تخلف نکنم فرمایشات همین است‌که ملك راگفتم نوشته‌است درست حواست راجمع‌کن وجواب‌صحیح بنویس

مهر علی ز شاه ملقب به‌ظل‌سلطان شد .(۱)

عبدالله خان امین الدوله و وزیر خارجه بانظر وزیر مختار انگلیس بشاه پیشنهاد کردند که میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه را برای موافقت با ولیعهدی ظل‌السلطان به پطرزبوغ ولندن بفرستند وبشاه عرض‌کردندکه ظل‌السلطان چهل‌هزار تومان هم بشاه تقدیم خواهدکرد شاه را باین‌ترتیب برای ولیعهدی ظل‌السلطان‌راضی کردند و ده هزارتومان باهدایای بسیارتحویل وزیرخارجه‌کردندکه بعد ازعید نوروز بسمت اروپا حرکت کند .

دراین بین مراسلات قائم‌مقام بتهران رسید « آصف‌الدوله بشاه عرض کرده بود که خبراینکه ظل‌السلطال وملك آرا وشجاع‌السلطنه وفرمانفرما ازخاکپای مبارك طالب منصب وولایات موروث محمدمیرزا شده‌اند بشه‌زاده رسیده است محمد میرزا و قائم‌مقام میگویند که چرا دیگران باید طالب منصب موروث ما باشند و چرا باید وزیرخارجه بدولتها برود وکاربراکه گذراندن‌کرور باشد و بعهده مرحوم ولیعهد بود بگذرانند ما هر گز راضی نمیشویم‌که اینکار را دیگری بکند مستدعی این مطلب از شاه هستیم که نه‌منصب ما را بدیگری بدهد نه‌خدمت ما را بدیگری محول فرماید بعداز این حرفها شاه فرموده بود پدر قائم‌مقام را خدا رحمت‌کندکه نان ونمك شاه‌را

---

۱ ـ نامه ظل‌السلطان به‌قائم‌مقام آرشیو وزارت‌امورخارجه‌کتاب ۲۲۱/۸ .

بخود حلال کرد کمر خدمت بست طالب منصب آقای خود شد از برای آقازاده‌اش صد هزار آفرین برقائم‌مقام . (۱)

« شاه به‌آصف فرموده بود توضامن میشوی که این عرضی را که محمد میرزا و قائم‌مقام کرده‌اند از عهده برآیند آصف عرض کرد بلی شاه فرمود ضمانتنامه بنویس آصف درهمان حضورشاه التزامی نوشت باین‌مضمون که اگرقبله عالم منصب ولیعهدی را بشاهزاده محمد میرزا مرحمت بفرمایند بنده درگاه جهان پناه از جانب شاهزاده محمدمیرزا وقائم‌مقام ضامن است که نقل‌کرور را با دولت روس بگذراند شاه هم‌قبول فرمودند و منصب ولیعهدی را بشاهزاده مرحمت کردند (۲) آنوقت ده هزار تومان خرج سفر و هدایائی که برای سلاطین اروپا میفرستادند از میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه پس گرفتند و فرمان ولیعهدی محمد میرزا را میرزا مهدی ملك بخراسان فرستاد .

سپاسنامه محمدمیرزا از فرمان ولیعهدی بخط قائم‌مقام

عرضه داشت کمترین غلام جان‌نثار محمد قاجار موقف عرض واقفان حضور اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت ناهید عشرت کیوان رتبت خسرو فریدون‌فر دارای اسکندر درسایه رحمت یزدان مایه امن‌وامان شاهنشاه جمجاه عالم‌پناه روحی وروح- العالمین فداه میرساند.

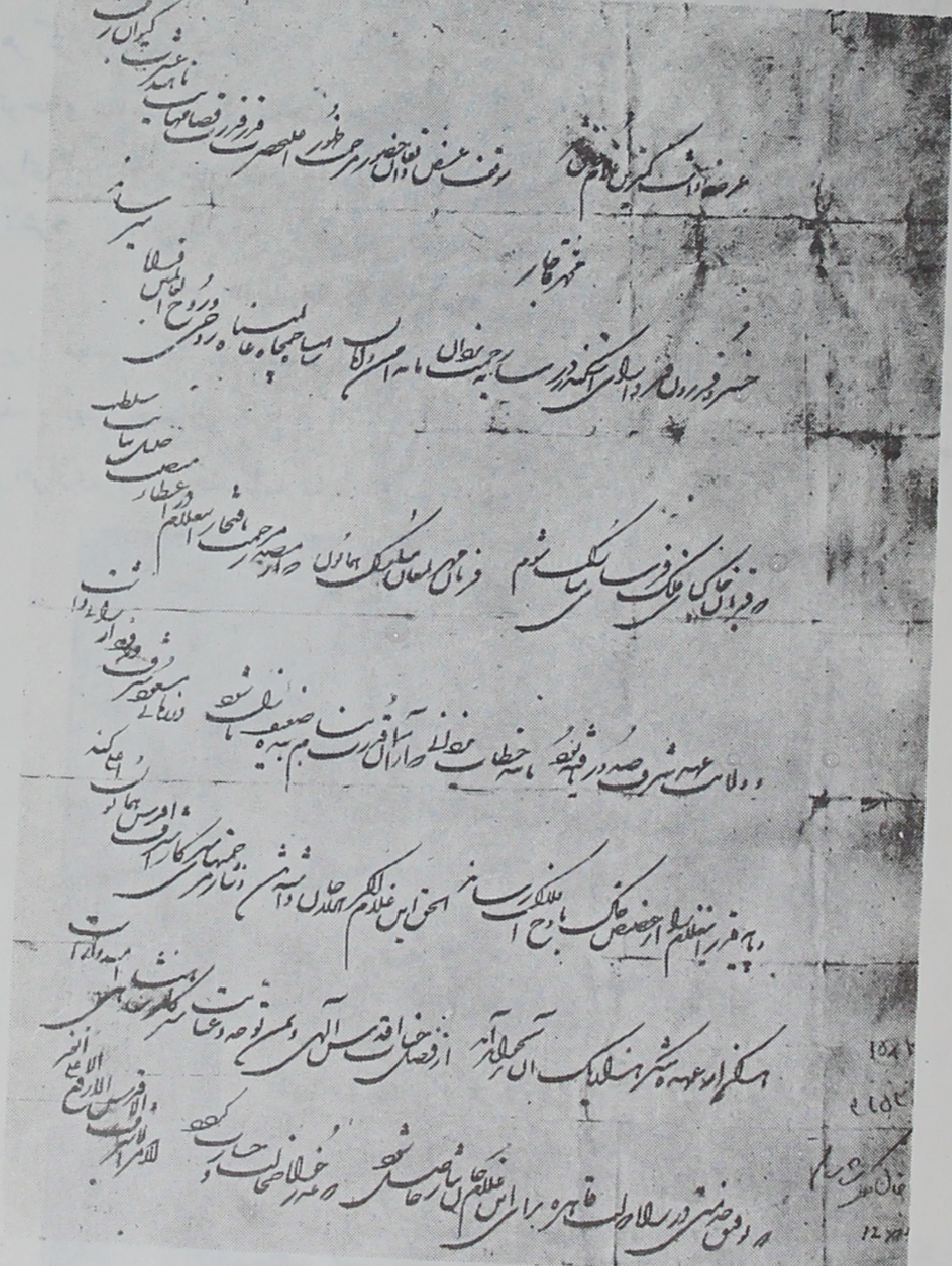
که قربان خاکپای فلك فرسای مبارکت شوم

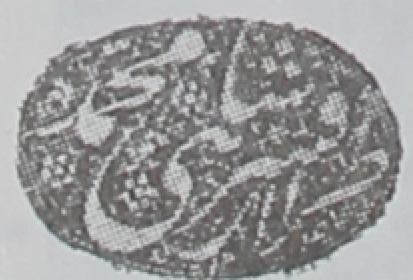
فرمان مهر لمعان مبارك همایون که از مصدرمرحمت بافتخار این غلام در اعطاء منصب جلیل نیابت سلطنت و ولایت عهد شرف صدور یافته بود مانند خطاب

---

۱ ــ گزارش میرزا مهدی ملك در آرشیو وزارت خارجه کتاب ۲۲۱/۸ صفحه ۸-۹-۱۰-۱۱ .

۲ ــ گزارش رمز ملك الکتاب به قائم‌مقام اسناد وزارت امور خارجه کتاب ۲۲۱/۸ صفحه ۸-۹-۱۰-۱۱ .





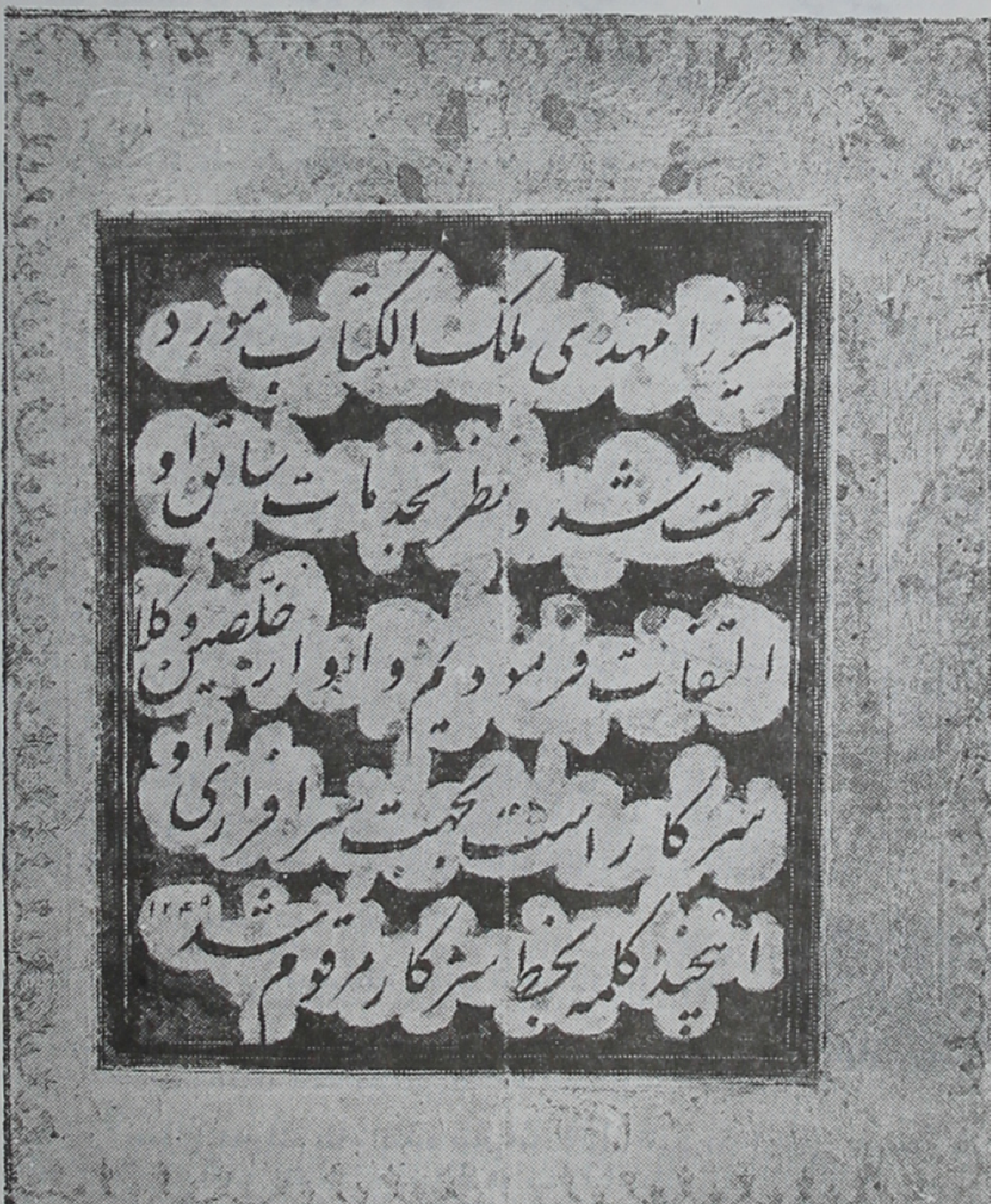
از مجموعه اسناد نگارنده

قائم‌مقام این سپاسنامه را درصفحه بطول شصت وعرض چهل سانتیمتر با قلم دو دانك نوشته است

یزدانی کـه ازآسمان قدرت بنام بنده ضعیف نازل شود در زمانی مسعود شرف ورود ارزانی داشت و پایه قدر این غـلام را از خضیض خاك باوج افلاك رساند الحق این

غلام اگر هزار جان داشته باشد ونثار مرحمتهای سرکاراشرف اقدس همایون اعلی کند هرگز از عهدهٔ شکر هزار یك آن بر نخواهد آمد ازفضل جناب اقدس الهی ویمن توجه و عنایت سرکار شاهنشاهی امیدوار است که توفیق خدمتی در راه دولت قاهره برای این غلام جان نثار حاصل شود که عذرخواه خجالت و جسارت گردد الامر الاشرف الاقدس الارفع الاعلی مهر ــ طراز افسر شاهی محمد .

و نیز در همان هنگام محمد میرزا برای حقشناسی دستخط ذیل را برای میرزا مهدی ملك الکتاب فرستاده است « میرزا مهدی ملك الکتاب مورد مرحمت شده و نظر بخدمات سابق او التفات فرمودیم و او ازخلصین وکلای سرکار است بجهت سرافرازی او و اینچندکلمه بخط سرکار مرقوم شد ۱۲۴۹


میرزا مهدی ملک الکتاب مورد
مرحمت شده و نظر بخدمات سابق او
التفات فرمودیم و او از خلصین و کلا
سرکار است بجهت سرافرازی او
اینچند کلمه بخط سرکار مرقوم شد ۱۲۴۹

دستخط محمد میرزا ولیعهد



میرزا محمد مهدی ملك‌الکتاب فراهانی

ونیز برای حق‌شناسی‌ازخدمات قائم‌مقام میرزا محمد پسراورا بمقام وزارت ارتقاع دادند .

هواله تعاله شأنه

که چون مرحوم مغفور میرزا بزرگ قائم مقام در کفایت مهمات ملکی و ملکتی‌طوری خدمت‌کرد وصداقت ظاهر نمود که هیچوقت از اوقات از نظرحقشناسی ما محو نمیشود وجناب جلالت مآب شهامت و فخامت نصاب سیدالوزراء اتابك اعظم

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام قریب سی‌سال بل متجاوز است که خدمت حضور ورکاب مارا سفراً وحضراً متکفل شده درمقام ملك ودولت مجاهدات بلیغه ومساعی مشکور بظهور رسانده اکنون بر ذمت همت والا لازم میدانیم که هریك از اولاد و احفاد او که از یمن تربیت والا در راه رسم خدمت و شایستگی وقابلیت حاصل کند مورد عنایت تام و کفیل کفایت مهام فرمائیم علی هذا عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه چاکرزاد دولت ابد مدت مقرب الخاقان میرزا محمد که بنا باستعداد ذاتی و جوهر جبلی قابل‌کفایت امور و کفالت مهمام جمهور آمد او را بمنصب جلیل وزارت سرکار سرافراز ومخصوص وممتاز فرمودیم‌که بانجام همگی امور متعلقه سرکار شوکت مدار بپردازد اخوان کرام وفرزندان عظام و امنای ذوی‌الاحترام و امرای بامجد و احتشام واعزه واعیان مملکت وافراد وآحاد سپاه و رعیت عالیجاه مشارالیه را بوزارت سرکار شوکتمدار مخصوص دانسته ومقاصد خودراکه بدیوان منوط است باو رجوع دارند و درعهده شناسند تحریرات جمادی‌الثادیه ۱۲۴۹.

بعد از وصول فرمان ولیعهدی محمد میرزا وقائم‌مقام در محرم ۱۲۵۰ از خراسان روانه تهران شدند و در دوازدهم سفر ۱۲۵۰ مراسم ولیعهدی در جشنی که درنگارستان برپاشدبجای‌آمد سپس‌هردو روانه‌آذربایجان‌گردیدند محمدمیرزا بجای نایب‌السلطنه ولیعهد ووالی آذربایجان شد و میرزا محمد پسر ارشد میرزا ابوالقاسم وزیر آذربایجان‌گشت.

هنوزچهارماه ازاین واقعه نگذشته بودکه فتحعلی‌شاه در ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ دراصفهان وفات یافت علی‌خان ظل‌السلطان بمحض شنیدن خبر وفات پدر در تهران به تخت سلطنت نشست و خود را عادل‌شاه خواند از اشخاصی که در وقت فوت فتحعلی‌شاه دربالین او بودند میرزا مهدی ملك‌الکتاب بود(۱) مشارالیه در اسرع وقت

۱ ــ ناسخ‌التواریخ صفحه ۴۱۱ چاپ جدید جلد ق جاریه .

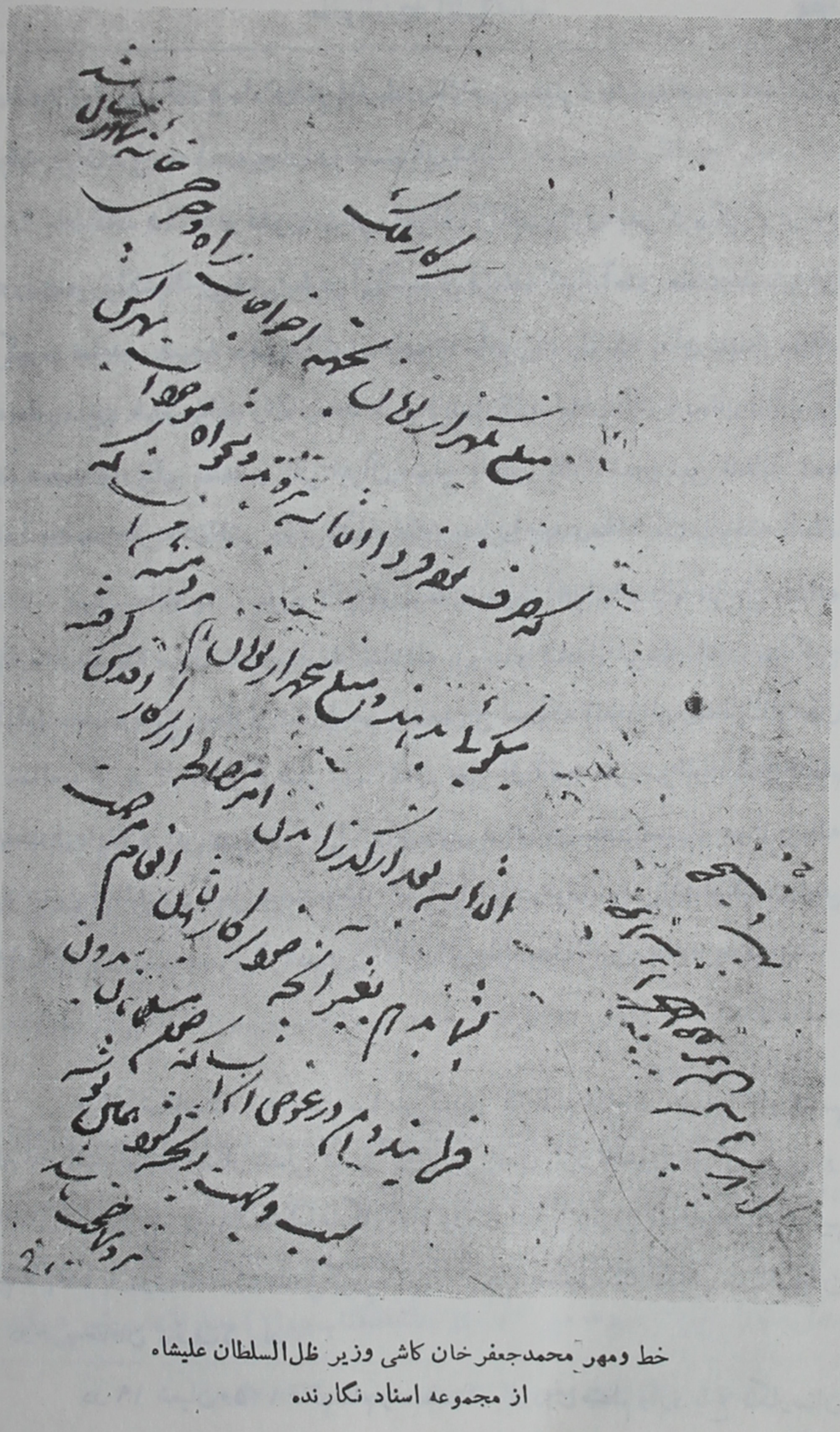
فوت شاه را بتبریز اطلاع داد وقائم‌مقام بلادرنك روز هفتم رجب در تبریز محمدشاه را بتخت نشانده باسپاه آذربایجان روانه تهران شد.

عادلشاه ۱۵ هزار قشون تهران واطراف را جمع‌کرده بسرکردگی برادرش امام وردی میرزا کشیك‌چی‌باشی بطرف آذربایجان فرستاد که از آمدن محمدشاه بتهران جلوگیری نماید و میرزا مهدی ملك الکتاب را مأموریت داد که به‌آذربایجان رفته قرار صلح مابین عم و برادر زاده بدهد باین ترتیب کـه ایالت آذربایجان تا قزوین بدست محمد شاه باقی بماند و باقی ایران متعلق به‌عادل شاه باشد وباین منظور نامه ذیل را محمدجعفر خان‌کاشی وزیرظل‌السلطان بمیرزا مهدی‌ملك‌الکتاب نوشته است.

سرکار ملك   مبلغ یکهزار تومان بجهت اخراجات راه خرجی خـانه شما ارسال شد که صرف نموده فردا انشاءاله بروید و تنخواه موجود است بهر کس میگوئید بدهم ومبلغ پنجهزار تومان هم بر ذمه من است‌که انشاءاله بعد ازگذراندن امر مصالحه از سرکار اقدس‌گرفته بشما بدهم بغیر از آنچه خود سرکار ایشان انعام مرحمت فرمایند و این درعوض این‌است‌که خون مسلمانان بدون سبب وجهت ریخته نشود همین نوشته نزد شما حجت باشد جوابرا بخط خود بنویس که نوشته شما هم حجت باشد .   مهر لااله الله ملك حق‌المبین محمد جعفر

ملك الکتاب‌که میدانست بـا سوگندی که قائم مقام در حضور امام هشتم سلام اله علیه خورده اینکار شدنی نیست در رفتن تعلل کرد تاقشون تهران تبریز در سیاه‌دهن قزوین بهم رسیدنـد شباهنگام امام وردی میرزا رئیس قشون علیشاه تسلیم قائم‌مقام‌شده باردوی‌محمدشاه‌ملحق گردید درتهران‌هم بدستورملك‌الکتاب ظل‌السلطان را درحرم خاقان توقیف‌کردند .

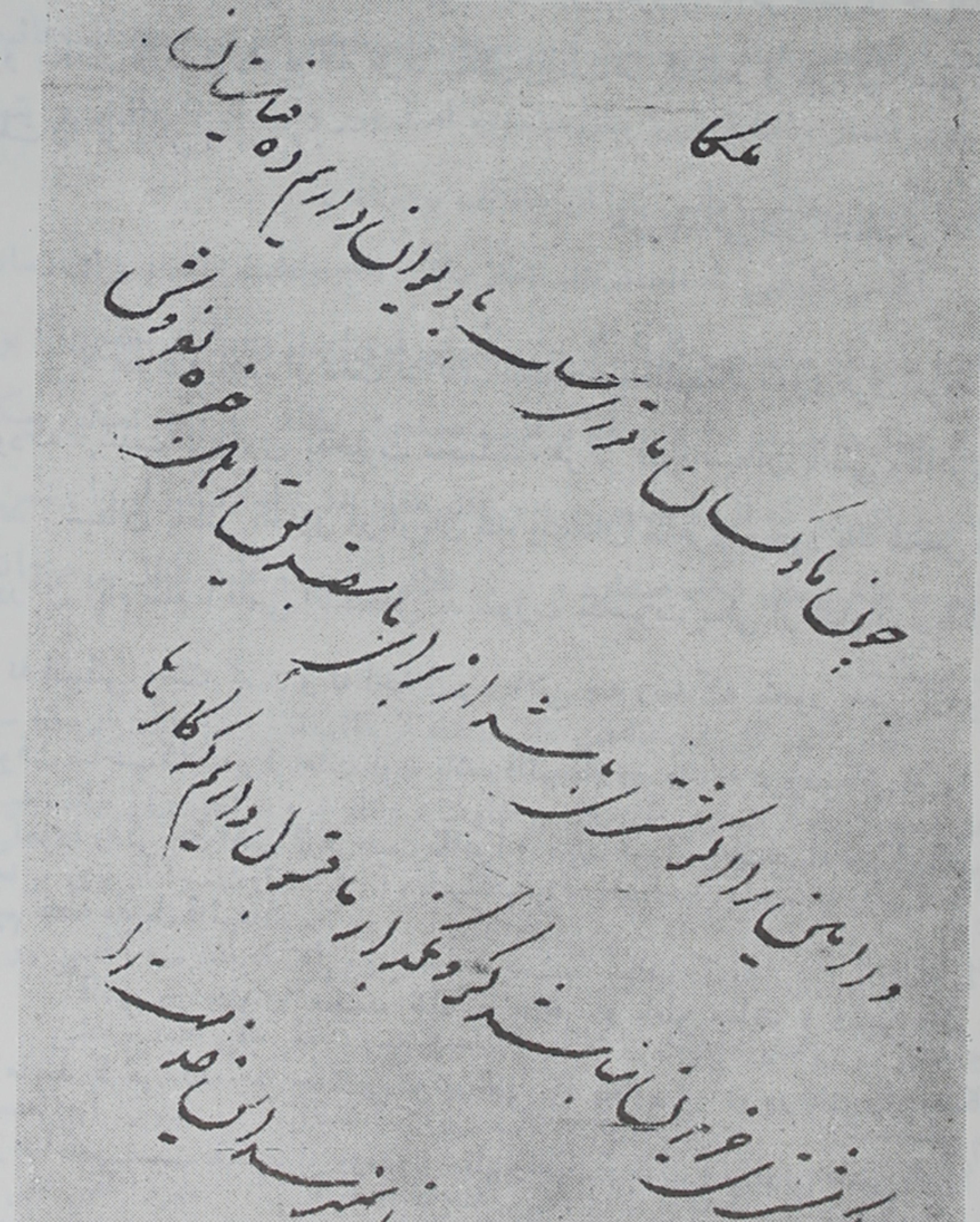
در ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ قائم‌مقام ومحمدشاه بااردوی منظم وارد باغ نگارستان



خط ومهر محمدجعفرخان کاشی وزیر ظل‌السلطان علیشاه

از مجموعه اسناد نگارنده

شدند ظل السلطان توسط ملك الكتاب از قائم مقام تأمين خواست ملتمسش اجابت شده عمارات سلطنتی و اثاثیه آنرا تحویل دادند و در آن تاریخ نامه ذیل را بخط و مهر خود بملك نوشته است.



خط و مهر ظل السلطان علیشاه

ملکا چون ما وکسان ما قدری حساب بادیوان داریم ده فیلستان ورامین را اگرمشتری باشد ازبرای ما بتصدیق اهل خبره بفروش یااگر مشتری خریدن‌نباشد گرو بگذار ما قبول داریم که کارها بگذرد دست ما که بدر و بیرونها نمیرسد این خدمت را تو بکن والسلام.

مهر بادامی ظل السلطان

« بعد ازفراغت از تخت نشاندن محمد شاه قائم‌مقام طوری‌غرق امورمملکت میشود که ازشدت گرفتاری به‌خلوت محمدشاه مرکز فساد شیطان باطنی وظاهری‌غافل میماند. شیطان باطنی اخلاق درباریان شاه وشیطان ظاهری وجود یك شخص ریاکار بود درآن ایام بنام آقاسی اینشخص بد صورت بدسیرت یکی از شیادان ریاکار بنام است نه فضیلتی داشته است و نه اخلاق و دیانتی چه رسد که بتصور بعضی ازمورخین ابن‌الوقت صاحب‌کشف وکرامات بوده باشد قائم‌مقام در رساله عروضیه‌اش او را نیکو معرفی‌نموده واگر بخواهیم ازهرحیت ظاهراً و باطناً اورا دریك‌جمله معرفی‌کنیم باید بگوئیم نقطه مقابل قائم‌مقام.

آقاسی در خلوت محمد شاه در ظاهر و باطن معاند و دشمن قائم مقام بود و مانند کرمی که زیر خاك ریشه درختی را بجاود تا آن درخت را بخشکاند و بیاندازند آقاسی نسبت بقائم‌مقام درمقابل علم وجهل و ادب وبی‌ادبی همین‌کار را کرد تا بمقصود خود رسید.

آقاسی بمحمد میرزا در ایام ولیعهدی او خاطر نشان کرده بود که رسیدن تو بسلطنت باراده و نفس رحمانی من بود « (با معاهده ترکمانچای غیب گوئی لازم نبود) واطمینان‌داشته است‌که محمد میرزا بعد از رسیدن بمقام سلطنت اورا بصدارت خواهد رسانید قائم مقام ببودن این شخص نزد محمد میرزا از ابتدا راضی نبوده و

تسلط او را بروجود این شاهزاده ضعیف الاراده سست عنصر نالایق جایز نمیشمرده است و شاید یکی از اسباب نارضائی او بولیعهدی وی همین مقهور بودن او بدست این‌شخص شیاد بوده است وبهرصورت این‌شخص مورد حمله قلمی‌قائم‌مقام بوده مساوی اعمال واخلاق اورا بیان‌مینموده است ودر وقت حرکت ازتبریز بتهران قائم‌مقام باآوردن حاجی‌آقاسی بتهران مخالف بوده است .

آقاسی تاوقتی که محمد شاه کاملا مالك تاج وتخت نشده و برای رسانیدن دست خود باریکه سلطنت و کوتاه کردن دستهای قوی‌اعمام وی‌کمال حاجت‌را بوجود این وزیر فعال دانشمند دارد او هم برعایت مصلحت بظاهر از وی تمکین میکند و زخم های زبانی را که از دم خنجر برنده قائم مقام بقلب او رسیده او را دشمن جان قائم مقام ساخته پنهان نگاه میدارد و برای تلافی کردن و غلبه باطل برحق انتهاض فرصت میکشد .

آقاسی بعد از رفع حاجت محمد شاه از قائم‌مقام و رسیدن باریکه سلطنت واسکات مدعیان بذکرمساوی قائم‌مقام درخلوت نزدشاه شروع نمود روز وشب میکوشد موضوع تازه‌ای بدست‌آورده اسباب اتهام قائم‌مقام را فراهم وشاه را از وی برنجاند و اما قائم مقام از این احوال بیخبر است ویا باخبر وبی‌اعتناء خلاصه آقاسی در خلوت شاه چندتن از رؤسای خلوت راکه از آنهاست میرزا نظر علی حکیم باشی میرزا رحیم پیشخدمت میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی شیرازی عبداله خان امین الدوله اصفهانی میرزا تقی علی آبادی و آقا سلیمان خواجه‌سرا که در وجود شاه هریك از راهی‌نفوذ دارند درسعایت نمودن از قائم‌مقام نزد شاه باخود همدست میکند وچون شاه دشمنی آقاسی را باقائم‌مقام و انتظار داشتن اورا به مقام صدارت میدانست از این‌جهت آقاسی خودرا مباشرمستقیم سعایت کمتر قرارداده سعایتها را بزبان دیگرمخصوصاً میرزا نظرعلی ومیرزا رحیم بگوش شاه میرسانند و چون شاه ازحاجی‌میپرسید که آیا این مطالب حقیقت دارد

یا خیر شاید حاجی بزحمت زبانرا از اشغال بذکر خدا و دست را ازگرداندن تسبیح باز داشته زیر لب و بطور بی‌طرفی و حق بجانب تصدیق میکرد تا در قلب شاه مؤثر واقع شود.

اعضای حوزه منحوس درباری دیر آمدن قائم را بحضور شاه کـه بواسطه تراکم امور لشگری و کشوری فرصت نمیکرد همه روزه بحضور شاه بیاید یکی از شواهد بی‌اعتنائی‌صدراعظم بشاه وسوء قصد او نسبت بمقام سلطنت جلوه دادند وبرآن پیرایه‌ها بستند اینهابشاه حالی کردندکه قائم‌مقام حکام‌کشوری وصاحبمنصبان‌لشگری را بی‌اطلاع شما عزل ونصب میکند، واین دلیل بی‌اعتنائی او بشماست و اینکه خیال سلطنت دارد و سکه های اشرفی را که باین مضمون زده (شاهنشه انبیا محمد) مرادش از محمد فرزند خـود میرزا محمد است که میخواهد او را بسلطنت برساند آقاسی‌هم تصدیق میکرد .

قائم مقام بدرباریان و خلوتیان بی قابلیت اعتنا نمیکرد و بآنهـا خدمتی رجـوع نمینمود و میگفت مال دولت را بایـد در مقابل خـدمت صرف کرد و خدمت را باید به اهلش رجوع نمود و بر سر این عقیده ایستادگی میکرد گرچه برای سیاست شخصی او زیان‌آور بود چنانکه این نکته را در نوشتجات خود مکرر ذکر نموده است.

بالجمله دو حادثه مهم پیش آمد که یکی بعد از دیگری موفقیت حوزه مخالف قائم را در دربار فراهم آورد اولی بمنزله آتش بود که افروخته شد و دومی بمنزله شمشیر برنده که پیش از سپر سرکشیدن قائم مقام باکمال شدت فرود آمد و رشته زندگانی‌اورا قطع نمود. اولی محدود ساختن‌حقوق درباریان حتی‌شخص شاه بود برای ترتیب دادن بودجه مملکتی که تا آنوقت نامحدود ودر تحت قدرت و اراده شاه ومعدودی بود بدیهی است شخص‌شاه اول مخالف این رأی قائم‌مقام بود و نمیخواست از اختیارات نامحدودی‌که پدر بزرگش فتحعلی‌شاه در اموال دولت داشت

چیزی کاسته شود چه رسد که بی‌اختیار گردد بعد از شاه مخالف این رأی درباریان
وخلوتیان بودند که تازه بدوران رسیده کیسه عمیق دوخته هرکس میخواست از هر
راه باشد بردارائی‌خود بیافزاید وبا محدود بودن حقوق دربار و خلوت راهی برای
رسیدن بمقاصد خود نداشت اینکار آتش فتنه را برضد قائم‌مقام در دربار مشتعل
ساخت وشاه ودرباریان‌همه دشمن او شدند فقط یك مانع در کار بود که نمیتوانستند
کاملا بمقصود برسند و آن سوگندی بود که شاه خ‍ورده و تیغ را بروی قائم مقام
حرام کرده بود از این جهت برای عزل او حاضر شد اما برای اعدامش حاضر
نمی شد .

ازطرف دیگرآقاسی تنها بعزل او قانع نمیگشت چه رسیدن خود را بمقام
صدارت با حیات قائم مقام غیر ممکن تصور میکرد و از شمشیر انتقام او اندیشه
داشت این بود که این توطئه ظالمانه مدت چند ماه در خلوت محمد شاه دوام کرد
ودر صدد بدست‌آوردن سوهانی برای تیزکردن خنجرغضب شاه نسبت بقائم‌مقام بودند
بحدی‌که بتوانند مانع قسم مزبور را برطرف سازند تاقضیه ذیل پیش‌آمد وآنها را
بمقصود رسانید .

قائم‌مقام بکدورت شاه ازخود و بودن توطئه در دربار برضد او اگرچه دیر
شده‌بود عاقبت‌پی‌برده بخیال‌افتاد ریاست‌قراولان درباری‌که‌بایکی‌ازهمدستان‌دشمنانش
بودگرفته بصاحب منصبی از بستگان خود بدهد تابتواند فتنه دربار را بر طرف سازد
ولی رعایت حزم و احتیاط در اجرای این خیال نشده پیش از وقوع آشکارگشت که
شمشیر برنده بدست‌حوزه مخالف او دردربارافتاد حوزه‌مزبور بشاه‌گفتند وزارتخانه‌ها
را باولاد وکسانش‌داده وهمه را در دست خود گرفته است قشون را ایجاد کردهٔ خود
و پدرش میداند اعمام شما مدعیان سلطنت را با خود رام نموده سرکشان مملکت را
از میان برداشته تنها چیزی‌که در دست قدرت او نیست دربار است آنها را هم با این

تدبیر بدست خواهد گرفت و از طرف دیگر دل خلق با اوست بسیادت و فضیلت او معتقدند وکارهای اورا می‌پسندند در اینصورت چه مانع داردکه شبی برئیس‌قراولان امر کند شما را دستگیر نموده خودمالك تخت و تاج گردد در اینصورت جز اعدام وی برای حفظ تاج وتخت چاره‌ای نخواهد بود وچون شاه محذورقسم یادکردن و حرمت تیغ را برویوی بمیان‌آورده باشد جواب داده باشند اورا خفه‌میکنیم تاتیغی برویاو کشیده نشود وخلاف قسمی نشده باشد .

بهرحال‌شاه را چنان متوحش‌میسازندکه برای عزل وبلکه برای قتل‌قائم‌مقام حاضر میشود خصوصاً که در شور با رؤسای دربار ازقبیل میرزا نصراله صدرالممالك اردبیلی محمدحسین‌خان زنگنه ایشك آقاسی باشی قاسم‌خان قوللرا قاسی باشی الهوردی بیك مهردار آقا رحیم پیشخدمت و غیره همه را موافق میبیند و آقاسی منتظرالصداره هم البته تصدیق وتأیید مینماید درصورتیکه میتوان قطع داشت ساحت قائم‌مقام از این تهمت‌ها مبرا بوده است و او از روی دیانت و آدمیت پابند سوگندی بود که یاد کرده چنانکه تاساعت آخر همه‌چیز را تصور میکرد مگرآنکه محمدشاه عرفان‌مآب‌ازرویتسویلات شیطانیدرباریان خدانشناس به‌سوگندیکه یادکرده پشت‌پا زده باعدام وی راضی‌گردد . خلاصه تصمیمات درباغ نگارستان‌گرفته میشود بی‌آنکه خبری ازآنها درباغ لاله‌زارکه بیش‌ازهزارقدم‌فاصله بانگارستان‌ندارد بگوش‌قائم‌مقام رسیده باشد .

روز بیست وچهارم ماه صفر ۱۹۵۱ هجری وقت غروب آفتاب قائم مقام از طرف شاه بوسیله پیشخدمتی احضار میشود. قائم‌مقام اسب طلبیده‌چون میخواهد سوار شودگویند کربلائی‌قربان پدر میرزا تقی‌خان امیرنظام‌که درحال پیری دربان وطرف توجه قائم مقام است پیش‌آمده میگوید آقا قربانت برم‌کجا میروی قائم مقام متوجه او شده میگوید ها ! پیرمرد باز مگر چه خبر است پیرمرد بزبان عراقی باو جواب

میدهد خواب‌دیدم برای شما اتفاقی روی میدهد قائم‌مقام میخندد ومیگوید پیرمرد زود برمیگردم وسوار شده روانه میشود .

قائم‌مقام پس از وارد شدن بباغ نگارستان میپرسد شاه کجا تشریف دارند اشخاصی‌که برای انجام این خدمت مأمور هستند میگویند در عمارت سردر قائم‌مقام بالامیرود میبیند شاهی در سردرنیست میپرسد پس‌کجا تشریف‌دارند میگویند تشریف خواهند آورد .

چون زبان و قلم او بینهایت مؤثر بوده دشمنان او این پیش بینی را کرده میان زبان وقلم او باشاه فاصله انداختند چنانکه چند دقیقه فاصله بعنوان اینکه شاه خواسته قلمدان‌ولوله‌کاغذ اوراکه هروقت‌وزرا ورجال‌باخود داشتند از وی‌گرفته دست اورا ازشمشیر برنده‌اش یعنی قلم‌کوتاه میسازند.

قائم‌مقام نماز مغرب وعشاء را میخواند وبعداز نماز اظهار میکند اگر شاه بمن فرمایشی‌ندارند بهتر اینست بروم چونکه منزل دوستی وعده کرده‌ام انتظار مرا دارد مأمورین نگاهداری او میگویند شاه فرموده‌اند چون کار لازمی باشما دارم از اینجا خارج نشوید تا من شمارا بحضور بطلبم قائم‌مقام میگوید پس قدری استراحت میکنم و شال‌کمر را بازکرده زیرسر میگذارد و جبه را برروی خودکشیده میخوابد دوساعت‌ازشب‌گذشته بیدار می‌شودمیپرسد اگرشاه تشریف‌نمیآورندمن بروم خدمتشان به‌بینم چه فرمایشی دارند وباز همان جوابها راکه شنیده میشنود بطورمزاح میگوید پس‌من اینجا محبوسم جواب میدهند شاید .گویند دراین‌حال در اطاق قدم زده واین شعر را باناخن بدیوار مینویسد .

روزگاراست‌این‌که‌گه عزت‌دهدگه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

بالجمله پنج یا شش روز قائم مقام را در حوضخانه زیر زمینی نگارستان

نگاه میدارند بی آنکه از آنچه در آن ایام براو گذشته وازملاقاتهائی که بااوشده باشد و یا صدمات جسمانی اگر بر او رسانده باشند خبری در دست باشد چیزی که گفته شده اینست که برای تحلیل بردن قوای جسمانی او و اینکه شاید از گرسنگی بمیرد از دادن غذا باو خودداری میکردند تا شب آخر ماه صفر اسمعیل خان قراجه‌داغی که یکی از اشقیا و سرهنك فراشخانه میرغضب باشی بـا چند میرغضب وارد حوضخانه شده بر سر او ریخته او را بزمین میزنند قائم مقام با وجود ضعف و ناتوانی که دارد برای استخلاص خود مقاومت میکند بطوری که بازوان او مجروح شده خون جاری می‌گردد بالاخره دستمالی درحلق او فرو برده واو را خفه می کنند و آن دهانی را که به‌پهنای فلك بود و برای خدمت بایران فداکاری می‌کرد برای همیشه می‌بندند.

همان شبانه نعش ویرا در گلیمی پیچیده بلافاصله بر استری بسته بحضرت عبدالعظیم میفرستند که آنجا مدفون گردد از متولی آستانه نقل شده است که اوان صبحی بود در راکوبیدند از خدام‌کسی حاضر نبود من خود رفته در راگشودم دیدم چند نفر از غلامان کشیکخانه نعشی‌را واردکردند گفتند شاه فرموده این نعش را دفن کنید پرسیدم نعش‌گیست گفتند قائم مقام خواستم غسل داده کفن کنم راضی نشدند و گفتند مجال نیست و البته چنین دستور داشتند چون‌کشندگان او نمیخواستند معلوم شود به‌چه‌صورت بدن وی زیرخاك میرود.

بالجمله حامل يك عالم علم و فضل با ملبوس تن در صحن امامزاده حمزه جنب مزار شیخ ابوالفتوح رازی بخاك سپرده میشود چنین مشهوراست متولی آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم همانشب حضرت معظم را درخواب میبیندکه باو میفرمایند امشب مهمانی برایمان‌میاید از او استقبال‌کنید اوباچراغ بدرب صحن میرسد میبیند جنازه‌ای لای‌گلیم پیچیده‌اند میگویند جنازه قائم‌مقام است و امر شده اورا همینطور بخاك بسپارند (۱) .

۱ - کنفرانس مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی طبع قاهره مصر مطبعه سعادت ۱۳۵۰ قمری از نشریات اداره سرپرستی محصلین درپاریس .

قائم مقام را در شب ۲۴ ماه صفر توقیف کردند ودر شب سی‌ام همانماه بقتل رسانیدند ازگزارش تفصیلی که کمپل وزیر مختار انگلیس بلندن داده نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ وهمچنین‌از یادداشتهای‌خصوصی‌خودش‌این‌حقیقت بخوبی برمی آیدکه مشارالیه محمدشاه را بکشتن قائم مقام تحریك میکرده و همچنین درباریان و امام‌جمعه وقت را در تأئید نظریه خویش ترغیب مینموده است .(۱)

محمدشاه در کشتن قائم‌مقام مردد بوده‌است‌کمپل‌بشاه میگوید اگرقائم مقام را تبعید یا معزول کنید دوباره خواهد آمد چنانکه از تبریز او را بخراسان تبعید کردند دوباره سر کارآمد محمدشاه باعدام اوراضی‌میشود ولی نظر بسوگندی که در حرم مطهر امام هشتم یاد کرده باز هم مردد بوده است این است‌که دشمنان داخلی و خارجی پیشنهادکرده‌اند اورا خفه‌کنند بقسمی‌که خونش ریخته نشود ولی باکشمکش که باجلادکرده سر ودستش میشکند وخون‌آلود شده بود .

درتاریخ ۱۳۰۰هجری‌قبرقائم‌مقام‌را شکافتندکه نعش‌دیگری‌را درون‌آن‌جای دهند آن دهانی‌که به‌پهنای فلك بود وانگشتانی‌که سحر میکردند همه پوسیده بودند اما چنانکه به تواتر شنیده‌شد لباسهای غرقه بخونش‌هنوزبچشم میخورد ـ زینهار از بد زمان زنهار ـ مگرنه خودش در وصف ناهنجاری ایام میگوید بالله‌که حسینی نبود ور نه در این عصر بس شمر وسنان است‌که با سیف و سنان است گر نیست حسین اینك فرزند حسین است کز فتنه این فرقه کوفی بفقان است .

بعضی‌ها در عیبجوئی از قائم مقام مینویسند و میگویندکه بسیار مغرور و متکبر بوده و این غرور بی‌اندازه باعث فنای اوشده اگر بحقیقت بنگریم چرامغرور

۱ـ متن‌خاطرات وزیرمختار انگلیس‌مجله سخن اسفندماه ۱۳۴۴ ترجمه و بحث آقای دکتر فریدون آدمیت

نباشد و بخود نبالد : مگر نه قشون منظم ایران پدید آورده او و پدرش بوده است مگر نه سرحد ایرانرا با روس پاسکیویچ از ترکمنچای میخواسته و او تا رود ارس رسانده است مگر نه قتل گریبایدوف را با فرستادن خسرو میرزا به پطرزبوغ او رفع و رجوع کرده و نگذاشته است که جنك سوم با روسها آغاز شود مگر بعد از وفات خاقان مغفور ایرانرا از تجزیه شدن بدست پسران فتحعلی شاه نجات نداده مگر نه بکوشش بی‌نظیر او محمد میرزا بسلطنت رسیده است مگر نه سحر قلم و بیانش معجز آسا بوده است پس حق داشته که بخود ببالد وخدماتی که خود و پدرانش بایران که خانه اجدادی خود میدانسته واز بلیاتش نجات داده بوده مغرور باشد .

قسمت دوم

صدارت حاجی میرزا آقاسی بعد از کشتن قائم مقام

بعد از آنکه نعش قائم‌مقام را بآستانه حضرت عبدالعظیم بردند وشبانه بخاك سپردند حاجی عمامه را برداشته کلاه قاب سنتوری دراز نوك تیزی برسر گذاشته فرستاد کاغذ و نوشتجات قائم‌مقام را آنچه در باغ لاله‌زار منزلگاه موقت قائم مقام بود بباغ نگارستان حمل کردند از میان آنها هرچه که برمز بود برای اثبات خیانتهای قائم‌مقام کنار گذاشت و بقیه را طعمه آتش نمود از آنجمله فصل دوم رساله عروضیه و قصیده نود و دو بیتی درمدح مولای متقیان سلام‌اله علیه ومراسلات بسیار وررونوشت مراسلات سیاسی که قائم مقام در مدت سی سال تصدی امورمملکت نگاهداری میکرد در جزو آنها سوخت (۱).

نوشتجات رمزراکه نمیتوانستند کشف کنند در خزانه سلطنتی ضبط کردند اما وقتیکه درزمان ناصرالدین‌شاه بکشف آنها موفق شدند معلوم‌شدکه تمامش برای رسانیدن محمد شاه ابله نالایق بسلطنت بوده است.

حاجی از سوزاندن نوشتجات ورسائل قائم‌مقام‌که فارغ شد توقیف وازعاج خویشان و کسان و بستگان قائم مقام شروع گردید خانه‌هاشانرا غارت کردند اسناد

---

۱ ـ یك قسمت از نوشتجات رمز قائم مقام که بعنوان میرزا مهدی ملك الکتاب فرستاده چند سال قبل ازکتابخانه سلطنتی بکتابخانه وزارت امور خارجه انتقال دادند و در تحت شماره‌کتاب ۲۲۱/۸ صفحات ۸ـ۹ـ۱۰ـ۱۱ ضبط است.



حاجی میرزا آقاسی ازحضور شاه برمیگردد
درپشت سرش شاهزاده صدرالدوله وخسروخان خواجه طرف چپ میرزا ابوالحسن خان
ایلچی رئیس تشریفات وشاهزاده کیقباد میرزا در وسط عباس میرزا ملك آرا پسرمحمدشاه
نقل ازکتاب گینیاز سولتی کف

تاریخی قطعات خط اساتید مرقع های نقاشی که درخانواده هزار ساله جمع شده بود بیغما رفت املاکشان در فراهان و شمیران تهران و آذربایجان مصادره شد . عمه نگارنده میگفت وقتیکه اثاثیه خانمانرا بردند و دیگر چیزی نماند قرابه‌های گلاب وعرقهای معطرکه در طاقچه‌ها بود بمیان حیاط پرت کردند و رفتند . عیال و اطفال قائم‌مقام در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن شدند میرزا مهدی ملك و میرزا اسحق فراراً بقم‌رفته درآنجا تحصن اختیارکردند .

امام جمعه تبریز

بعد از آنکه حاجی بمسند صدارت متمکن شد « امام‌جمعه تبریز که در

زمان قائم مقام مکرر تقاضای مستمری و تخفیف و سیورغال و تیول کرده بود و همیشه در جواب شنیده بود که شاه سرباز لازم دارد دعاگو لازم ندارد واقف شد که حاجی میرزا آقاسی بر خلاف مسلك و روش قائم مقام عمل می کند لذا از تبریز به تهران آمده تقاضا های سابق را مع شیئی زائد تجدید کرد حاجی میرزا آقاسی هم کلیه حوائج و خواسته های او را برآورد و احکام لازم را صادر نموده برایش فرستاد .

امام جمعه قبل از حرکت بسمت آذبایجان مراسلهای بجناب حاجی نوشته بود که یك مجلس بدون حضور شخص ثالث تقاضای ملاقات دارد حاجی سلمهاله هم این تقاضا را قبول کرده وقت ملاقات را به روز بعد قبل از طلوع آفتاب معین کرد . عمارت مسکونی آقاسی در ارك روبروی عمارت خورشید بود از در سمت مشرق که وارد میشدی چندین اطاق وتالار تو درتو بود بهپیشخدمت دستور دادکه فردا قبل از آفتاب جناب امام جمعه بملاقات من میاید تو خدمتشان عرض کن من در اطاق آخر منتظرشان هستم‌خودشان بدون راهنماتشریف بیاورند صبح روز موعودآقاسی‌زیرجامه از پا بیرون‌آورده دراطاق‌آخری روبروی در ورود بحالت سجود افتاده بود امام‌جمعه پرده راکه بلند کرد جناب حاجی را باین وضعیت دید لاهول گویان واستغفار کنان خواست مراجعت کند آقاسی ازجا برخواسته بترکی گفت عرضیم‌وار جنابعالی هرچه خواستید از تیول و سیورغال وخالصه ومستمری ووظیفه وتخفیف مالیاتی همه را دادم بعد از همه اینها مرقوم فرمودهاید که می‌خواهید مرا در خلوت بدون شخص ثالث ملاقات بفرمائید گفتم شاید خیال مقاربت با بنده را دارید باین جهت به چنین صورتی درآمدم » .

عروسی با عزت‌نسا خانم دختر فتحعلی‌شاه

سابقاً دیدیم که نوکران عزت نسا خانم چگونه آقاسی را در کربلای معلا

گاوسر زدند (۱) . در این ایام که جناب حاجی بر مسند صدارت تکیه زده مجدداً عزت نساء خانم را برای خودش خواستگاری‌کرد اوهم باصرار محمد شاه قبول نمود همینکه حاجی‌داماد فتحعلیشاه‌شد معلوم است پسران عباس‌میرزا و سایر اولاد خاقان هر روز توسط عزت نساء خانم تقاضای شغل و مأموریت و حکومت میکردند و موی دماغ حاجی میشدند اوهم بهمه وعده میداد . چند ماهی‌که از این مزاوجت گذشت روزی‌آقاسی از شاهزاده خانم خواهش‌کرد که یك ولیمه عروسی بشاهزادگان بدهند که با همه آنها از نزدیك آشنا شود سفره را درتالار بزرك خانه آقاسی‌که تازه تمام شده بود پهن کردند .

شاهزادگان که همه ازمحارم عزت نساء خانم بودند دعوت شدند ناهار که به‌اتمام رسید آقاسی به‌خواجه‌سرا گفت‌آن جعبه کاغذ مرا بیاورند مقداری‌کاغذ لوله شده از درون جعبه بیرون آورد همه حضار بیکدیگر با لبخند های شیرین نگاه کردند و با اشاره چشم بیکدیگر تبریك گفتند زیرا هر کدام خدمتی را که خواسته بودند انجام‌شده میپنداشتند قلیان بعد از ناهار که برچیده شد آقاسی از جا برخاسته درحال رکوع درآمده پشت‌جبه خودرا ازعقب بالا زده بشاهزادگان گفت‌آقایان من تاکنون بیش ازیکمرتبه باشاهزاده خانم‌همخوابه نشده‌ام بیائید یکی دو دفعه بنده را ..... و دست ازسرم بردارید(۲) .

مهاجرین ایروان

جناب حاجی همینکه‌برمسندصدارت متمکن‌شد تمام مأمورین عراقی‌راکه مصدر کار های دولتی بودند اخراج کرده و بجای آنها مهاجرین ایروانی گذاشتند بطوری بآنها قدرت داد و از فجایع اعمال آنها چشم پوشید که بر جان و مال مردم مسلط شدند . مرحوم آقا مهدی نواب تهرانی از فجایع آنها در کتاب دستورالاعقاب

۱ ـ به همین‌کتاب صفحه شماره ۲ مراجعه شود .

۲ ـ ازخاطرات مرحوم غلامحسین خان غفاری صاحب‌اختیار .

مشروحاً ذکر کرده ودرهمین کتاب نگارنده شرذمه ازآنرا نقل نموده است ونیزمرحوم محمدتقیخان کلاهدوز مراغه‌ای درقصیده‌ی مطایبانه ذیل‌هم وضعیت آنانرا حکایت کرده وکنایه‌ای بعروسی حاجی زده است .

روز بازار کپك اوغلی و زن قحبه لر است
هر که ز نقحبگی اش بیشتر او پیشتر است

دکه برد که همی تا نگری سنده بك است
کوچه برکوچه همی تا نگری فضله لراست

تپه لر اوسته سیچین لـر تپیلر لـر شهره
چرخه باخ باخ‌که چسان یار قرم فردتلر است

خانقلی جانقلی لر صاحب شغل و عمل است
گت ورن چرخه نگر پشته‌کش اغری لر است

خر سواران خوی و خمسه و خلخال ومرند
هر یکی صاحب اصطبل ویدك چکدیلر است

نبدی بر سرشان برگه بجز خیك پنیر
ایندلر بر سرشان قپرقوچخماقی لر است

ایروان ایشگینه حیف دگیل غنچه دهان
بو ایشه شاه الدی سلطنته سیچدی لر است

سفر هرات

رفتار و اعمال سیاسی حاجی میرزا آقاسی

محمد میرزا با قائم مقام در دور هرات بودند که نایب‌السلطنه عباس میرزا در مشهد مرحوم شد بمحض اینکه این خبر به قائم مقام رسید با هراتیها از در صلح درآمده و قرار دادی آبرومندانه بستند و قشون را با نظم و انضباط کامل بمشهد رسانیدند (۱) محمد میرزا از مشهد نامه‌ای بخط قائم‌مقام بمرحوم حاجی سید محمد باقر شفتی حجةالاسلام باصفهان مرقوم داشته و در آنجا نوشته است اگر ده روز این خبر نرسیده بود هرات بدست میامد از قندهار تا سرحد هندوستان واز مرو تا حدود ترکستان کلاً در زیرحکم واقتدار دولت درمیامد .(۲)

وقتیکه محمدشاه بسلطنت رسید بااین اندیشه و سابقه برای جبران مافات بفکر قشون‌کشی بهرات افتاد درمحاصره هرات نقصان انضباط وآذوقه و اسباب وآلات جنك و غیره محسوس بود - سرباز ها بی‌لباس و کفش بودند حاجی عوض خمپاره و تفنك برای شتر های حامل قورخانه پاپوش چرمی دوخته بود که شتر ها در برف و باران نلغزند . (۳)

---

۱ - مراسله میرزاصادق مروزی وقایع‌نگار بقائم‌مقام جزو اسنادکتابخانه سلطنتی که بوزارتخارجه آوردند کتاب۱۹۴/۹ .

۲ - مجموعه اسناد نگارنده .

۳ - در زمان مرحوم سلطان احمدشاه هنوز یکصد هزار پاپوش چرمی شتر در باستیان تهران بود.



قلعه تاریخی هرات

دفاع هرات بعهدهٔ افسران انگلیسی بود و محاصره و حمله بدستور حاجی میرزا آقاسی انجام میشد که شاید در مدرسه عارف کبود راهنگی تحصیل فنون نظام کرده بود . ناسخ التواریخ مینویسد بدستور حاجی قشون ایران نصف شهر هرات را محاصره کرده بودند بجناب حاجی عرض کردند که از نصف دیگر آذوقه میبرند وآمد و شد میکنند خوب است امر بفرمائید همه شهر را محاصره کنند .

در این احوال محمد شاه بدستور حاجی ریاضت می کشید و نان و سرکه می خورد .

وجناب حاجی شب و روز درچادر خویش دور از اردو بامیرزا زین‌العابدین

شیروانی ملقب به‌مست‌علیشاه ومیرزا نصراله اردبیلی ملقب بصدرالممالك و آقا محمد اسمعیل نائینی که بسبب تکفیر حاجی سید محمد باقر حجة‌الاسلام از اصفهان فراراً به‌اردوی هرات رفته بود درجلوی نقشه سماوات صحبت ازلاهوت وناسوت میکردند که مستر مکنیل وزیرمختار انگلیس رنگشان کرد :

ناسخ التواریخ مینویسد شبی که محمد شاه دستور حمله داد مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که در اردو بود « چون این بدانست شتاب زده بدرگاه پادشاه آمده از در زراعت معروض داشت‌که سه روز این لشگر را از جنك باز دارید تامن بدرون شهر رفته کامران میرزا ویارمحمدخان را بدین حضرت‌آورم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاهداشته مسئول اورا باجابت مقرون کرد وخطی به شاهزاده محمد رضامیرزا نگاشت که مسترمکنیل ومهدیخان قره‌باغی را باچهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشك بشهر هرات در روند چون مستر مکنیل بدرون شهر در رفت کار دیگرگونه کرد نخست یار محمدخان وکامران میرزا را برانگیخت که این چند روز که طریق مخاصمت مسدود است هر رخنه و دلمه که در دیوار قلعه بادید شده تعمیر کنند واز خویشتن معادل ده هزار تومان زر مسکوك بدیشان داد وایشانرا بمرمت‌برج وباروبر گماشت وگفت دوماه دیگرخویشتن‌داری‌کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شودآنگاه رزم ایرانیان ازشما بگردد وجنب وجوش ازجانب فارس برخیزد . چون ازاینکار بپرداخت ازهرات بیرون‌شده طریق لشگرگاه‌گرفت و مهدیخان قراباغ این‌قصه‌را بعرض رسانید شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مسترمکنیل ازلشگرگاه بیرون شود » .

وزیرمختار انگلیس به‌تهران آمد از راه زنجان بآذربایجان میرفت که از آنجا بخاك عثمانی برود اززنجان نامه‌ای مشتمل بر ۹۵۰کلمه بحاجی سید محمد باقر حجة الاسلام باصفهان نوشت و مرحوم حجة الاسلام جوابی دندان شکن در ۲۴۰۰

کلمه برایش فرستاد چون نامه مزبور وجواب آنرا بسیارجالب یافتیم ضمیمه این ترجمه احوال نمودیم (۱) .

از خدمات حاجی بدولت انگلیس یکی این بود که بهیچوجه بطرف افغانستان توجه نداشت خواهش و التماس سران افغانستان بدربار محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد وبآنها ابداً اعتنائی نمیکرد و جواب نمی‌نوشت « سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند شاه شجاع را آلت دست انگلیسها میدانستند یار محمد خان حاکم هرات علیه انگلیسها میکوشید بممالك اطراف و میان ایلات و طوایف دور و نزدیك اشخاص معتمد مخصوص خود میفرستاد وآنهارا علیه انگلیسها تحریك مینمود ومتوالیاً بدولت ایران متوسل‌میشد والتماس میکردکه شاهنشاه ایران یکبار دیگر متوجه بافغانستان شود و مشاهده کند سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده وجان خودرا فدای اوخواهندکرد ولی‌حاجی‌میرزا آقاسی باین حرفها ابداًگوش نمیداد » (۲) .

انعقاد معاهده تجارتی بادولت انگلیس

در زمان صدارت قائم‌مقام انگلیسها برای انعقاد عهدنامه تجارتی براساس معاهده ترکمانچای اصرار وابرام کردند وقائم‌مقام بهیچوجه قبول نکرد و با استدلال توقعات آنها را رد مینمود .

کمپل وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه لندن مینویسد : ما احمقانه تصور میکردیم‌که درجنگ استدلال بر قائم‌مقام فائق میآئیم سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است می گوید تابحال اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای را در تأسیس قنسولخانه های روس ردکرده‌ام وتا آخر نیز بهرطریقی باشد با مردی یا نامردی رد خواهم کرد بهمین جهت چنین حقی بهیچ دولت دیگری نمیدهم چه برای ایران

۱ ـ ازمجموعه اسناد نگارنده نقل شد .

۲ ـ محمود محمود تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۳۸۶ .

زیانبخش است و انگلستان نباید در موضوعی که آنقدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند و الا چه فرقی است با تعدی روسها که بزور سرنیزه عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند تأسیس قنسولخانه روس در گیلان موجب انهدام ایران بعنوان یك ملت خواهد گردید و هر کجا پای قنسول روس و انگلیس باز گردد سلطه ایرانرا از بین میبرد. تجارت وسیله نابودی تدریجی این ملت فقیر ناتوان می‌شود و عاقبتش اینست که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد . . . . . . ایران بعنوان ملت واحدی در زیر دندان یك شیر جان بسلامت در نمی برد چه رسد باینکه دو شیر در میان باشد ایران تاب آنها را نخواهد آورد .

فریزر که از طرف پالمرستون به ایران آمده بود به قائم مقام گفت شرط عهدنامه ترکمانچای دراعطاء حق تأسیس قنسولگری بروسیه زهر است اما اگرچنین حقی بانگلستان داده شود حکم پادزهررا خواهد داشت قائم‌مقام جواب دندان شکن داد گفت آنقدر زهر دربدن بیمار مااثر کرده‌که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن‌حتمی خواهد بود وهرگاه پادزهر تندی بآن برسد نه‌فقط از دردش نمیکاهد بلکه مرگ اورا تسریع میکند (۱) .

رساله دستور الاعقاب (۲)

از کتب و رسائلی که معاصرین و معاشرین حاجی میرزا آقاسی در ترجمه احوال او نوشته‌اند یکی رساله دستورالاعقاب است‌که مرحوم‌آقامهدی نواب تهرانی پدر نامدار آقاابراهیم نواب بدایع نگار که پدر وپسر هر دو از فضلا و نویسندگان دوره قاجار میباشند باقلمی ادیبانه وقایعی‌را که درموقع تغییر سلطنتی پیش میاید ودر نتیجه اشخاص تازه چرخ بی‌سرو پا بروی کار میایند برای اعقاب و اخلاف شرح داده

۱ ـ مجله سخن شماره ۲ اسفند ۱۳۴۴ بقلم آقای دکتر فریدون آدمیت .
۲ ـ نسخه اصل دارای ۲۱۲ صفحه درکتابخانه دانشکده حقوق ـ تهران .

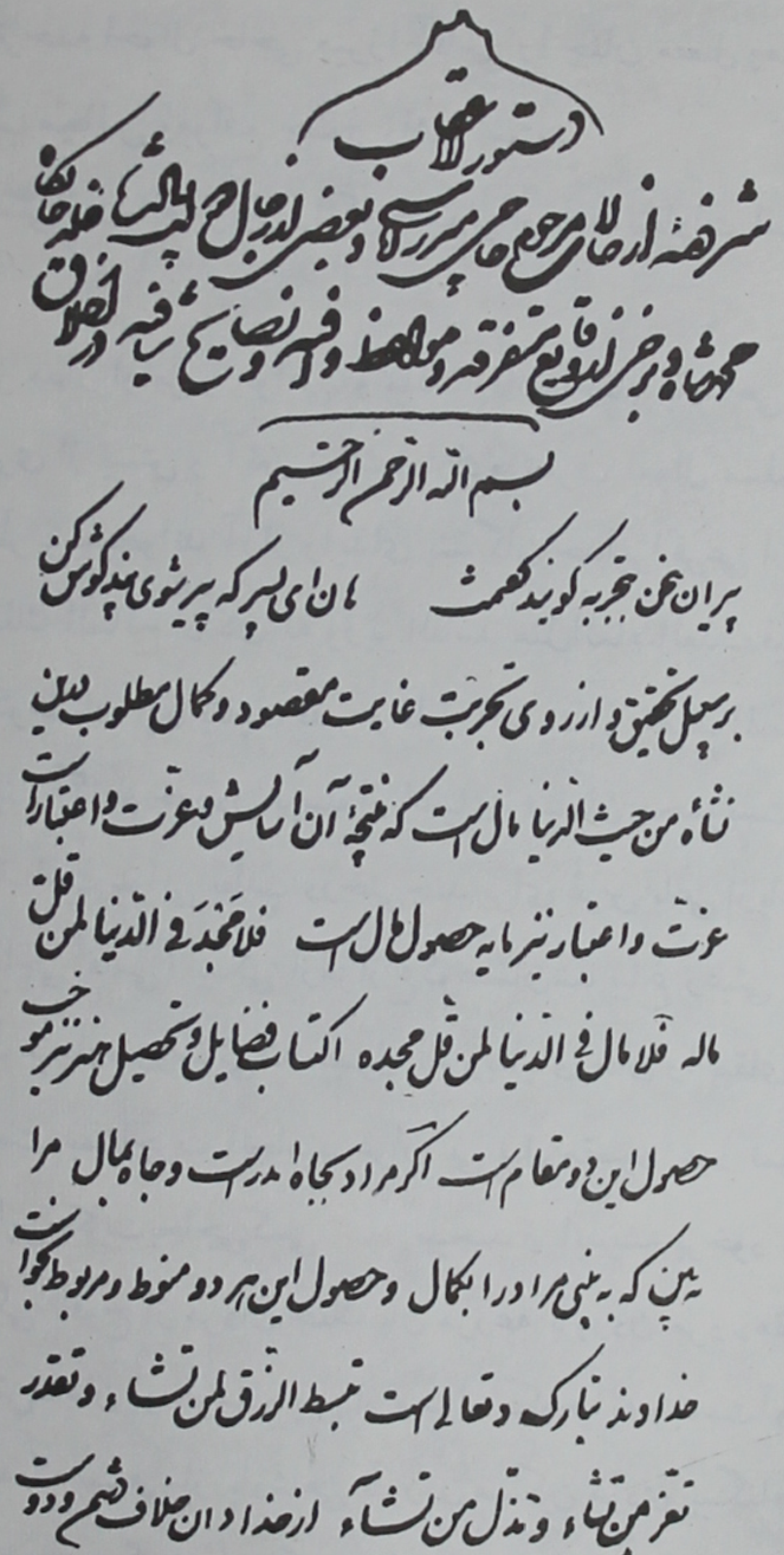
ودر جزو آنها ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی را چنان مفصل ومشروح بیان کرده
که‌گوئی در اغلب مجالس ومواقع حضور داشته است.
ما قسمتی‌از رساله مزبور را که جامع‌تر ازهمه انتقادات است عیناً دراینجا
درج مینمائیم.

« دایر مدار اوامر و نواهی و مالك رقاب احکام پادشاهی مردی عاطل از
دانش و دین و بری از بینش و آئین تملك املاك و تصرف اموال مسلمانانرا نوعی از
طریقه اصحاب طریق میخواند آزار وایذای بندگان خدایرا فرعی از قواعد حکمت
میشمرد مثل الملك الصالح اذاکان له وزیر الفاسد مثل‌الماء العذب فیه‌التماسیح.

اهل کوهستان ری بغایت فقیر و قلیل المعیشه و خفیف البضاعةاند چنانکه
هرکه را قدرت بنان گندم خوردن برسد از اغنیای‌آنسامان محسوبست بعضی ازفواکه
آنجا نیکو ولطیف‌است عوانی بطلب درختی‌چند برای غرس باغی ازباغات مستحدثات
هادم الانجاب (حاچی‌آقاسی) بیکی ازمزارع‌کوهستان‌شد بباغ رعیتی درآمد درختی
چند کندن گرفت بیچاره روستائی‌که حصول نام وبقایای جان را ببقای‌آن میپنداشت
به ممانعت برخاست بمشاجرت انجامید عوان بی نیل مقصود عود نمود.

بگفت‌این‌حکایت‌بحاجی‌کسی بپیچید ز اندیشه برخود بسی

سرهنگی بافوج از مردان جنك بان مزرعه بآوردن مرد دهقان وبرآوردن
اشجار و برانداختن‌سامان او بفرستاد پس از وصول بکوهپایه وبدست‌آوردن روستائی
از این فعل بیمایه که سپاهی از پادشاهی بآوردن‌مسکین مردی بیگناهی مأمور آید
خجل‌آمد الامأمور معذورگویان اوراکه بسواری خری قادر نبود براسبی از همراهان
برنشاند و بدارالخلافه کثیرالمخافه بیاورد ـ و چون بدیدش گفت چون بدست
آمده‌ای لقمه‌ای از حوصله بیش‌جستن و راه حضور شاهنشاه گرفتن‌گرفت وگفتن‌آورد
که پهلوانی مکار وگردنکشی‌جبارکه احدی دربلوك ازبیمش نخسبید وفوجی درمسالك
وسلوك ازخوفش آمد وشد نیارستی ظفر براو غیرمیسر ودست‌آمدنش‌غیر مصورحیله‌ای



دستور الاعقاب

شرح نسخه از حالات مرحوم حاجی میرزا آقاسی و بعضی از احوال پادشاه خلد آشیان محمدشاه و برخی از وقایع متفرقه و مواعظ و نصایح نافعه در اخلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

پیران سخن بتجربه گویند گفتمت هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

بر سبیل تحقیق و از روی تجربت غایت مقصود و کمال مطلوب دین

نشأه من حیث الدنیا مال است که نتیجه آن آسایش و عزت و اعتبار است

عزت و اعتبار نیز مایه حصول مال است فلا مجد فی الدنیا لمن قل

ماله فلا مال فی الدنیا لمن قل مجده اکتساب فضایل و تحصیل هنر نیز موجب

حصول این دو مقام است اگر مراد بجاه قدرت و جاه بمال مرا

یقین که بنی مراد را بکمال و حصول این هر دو منوط و مربوط بخواست

خداوند تبارک و تعالی است تبسط الرزق لمن تشاء و تقدر

تعز من تشاء و تذل من تشاء از اضداد آن خلاف خشم و دوست

صفحه اول رسانه دستورالاعقاب

برانگیختم وکیدها فراهم داشتم تا چنین اهرمن که خانگی دشمن است .

مگو دشمن تیغ زن بردر است که انباز دشمن بشهر اندر است

بدست آمده بفرمای که عیال قرین ویل و وبال آید خیرخواهان ملازمان دیوان

بانصراف خاطرش رجوع بدیوان خانه مستدعی گشتند مقبول آمد ومرجوع داشت و این شعر را بخواند بترسید از کین فردای من نرانید حرفی بجز رای من بیچارگان به‌تقصیرش برخلاف صدق تصدیقی نوشتند و بچوبی چند تأدیبش نمودند.

هادم‌لاانجاب مزرعه‌ای از صاحب طبع مخدومی ضبط نمود مشارالیه برسم علی‌الحساب این رباعی گفت:

خواجه‌ام غصب کرد مزرع من	گادمش زن شنید وگفتا باش
صرفه هرحال بامنست‌که هست	زرع از زارع وولد ز فراش

یکی ازمباشرین املاك مغصوبه گفتی‌که درتعیین من بزرع مزارع منجمله دستورات این بودکه‌آب وگاوت بهرجاکه روان‌ودوان‌است ابقا مدارکه الزرع‌للزارع ولوکان غاصباً.

مدار کشت و زرع ری بدو رود عظیم الورود است که درشرق و غرب آن واقع است بحکم کثرت طمع وغایت حرص این دو رود وآنچه قراء ومزارع وقنوات و جداول و انهار ومیاه‌که میان این دو رود واقع است تصرف نمود.

دراوایل اختیار این نخبه وتقاره اشرارکه دست تعدی و ستمش چنین دراز نبود مکامن باطن ومکنونات خاطرش را ظاهر نمیداشت وازین خلایق که مصداق‌این مثلند ذهب الناس و بقی النسناس اندیشه مینمود ومردی محلاتی که بحکم جنسیت و سنخیت خلاصه محارم او بود در محفل یکی از مهاجرین ایروانی که ازامرای این دولت قوی شوکت واقع است باحضور این ضعیف حضور یافت صاحب منزل برسم صحبت بهادم الانجاب ابلاغ داشت‌که دهی از متصرفات خود باقطاع علیق من‌مرحمت رود محلاتی بخندید که این دورود وآنچه در بین این دو واقع است قابل تقسیم و تجزیه نیست صحبت و مزاح پنداشتیم چون اقتدار یافت و اختیار جست دست تعدی و ستمش براطراف نافذ گشت مصداق این سخن را محسوساً و مشهوداً دیدیم همانا محلاتی از دو رود جیحون و ارس مقصود داشت ما جاجرود وکرج پنداشتیم. مجملا

آب هر دو رود را بر بلوك و بلد مسدود نمود آبروی اهل فلاحت و زراعت را بر وادی نامرادی بریخت آب چشم عجزه و مساکین را برخاك مذلت وبینوائی بیامیخت پست پدر و بد مادری چند را که با جنابش هم چشم و هم‌سر و هم‌افق و هم برابرند به ادعای بر املاك خلایق ترغیب نمود وباخویشتن ترحیب وتحبیب وبجعل نوشتجات مزورانه تشبیب و تقرب آورد املاکی که پنج پدر بارث یافته بودند بمحض ادعای مدبری بدون ترافع وتحاکم حاکم من جازله الحکم تصرف نمود ایا جامع المال‌من حلة تبیت و تصبح فی‌ظله سیؤخذ منك غدا كله وتسئل من بعد عن كله .

بیشتری ازاصحاب‌کید وشیدبوسیله این‌مکایدکه ملایم ومطبوعش‌بود درسلك مخصوصان و محارمش مجتمع آمدند بازار تقلب رواجی بی‌اندازه یافت متاع مکر و حیله رونق تمام گرفت حیا و حرمت را محرومی حاصل آمد آداب ومراسم مروت و وفا متروك ومجروج گشت کیادت وقیادت به‌پیرایش آسایش و امان زینت جست کار اشراف و صدور روی بنقصان نهاد روزگار اعزه و اکابر بتراجع آورد خلقوا و ما خلقو المکرمة فکانهم خلقوا وما خلقوا رزقوا و ما رزقو البسط ید فکانهم رزقوا و ما رزقوا نفس‌کرم مجوی که الدهر قد خلت نام هنر مپرس‌که الربع قد عفا .

اگر از یکی از ملاکین گمان سخن درخفا و یا بانجمن میرفت در حضرت شاه مفسد ومفتن و فتنه‌انگیزش‌نمودی تا بیچاره را راه چاره مسدود وطریق بدادخواه مفقودگشتی و گفتی .

درساحت زمانه زراحت نشان مخواه ترکیب عافیت زمزاج جهان مخواه
در داغ دل بسوز وزمرهم اثر مجوی باخویشتن بسازو زهمدم نشان‌مخواه

سیدی معمر سال گذشته خیرخواه وخیراندیش صلاح طلب وتقوا دوست از اهل دارالخلافه بصرف عمری ملکی چند که بحاصل آن نفقه عیال بگذاردی سادات ارحام و اهل استحقاق را دست بگرفتن بیندوخته بود مخذول براملاك اوحسدآورد و دندان حرص تیز نمود در حضرت شاه سید سالخورده گذشته از هوارا اصحاب شر و

فساد خواند شاه ساده دل که مکاید او را فیض نازل ومفاسدش را رحمت عاجل داند
بر اخراج سیادت اشارتی نوشت در خـلال این احوال مدعی بر بعضی از املاك او
برانگیخت چنانکه گفته آمد محض ادعا املاکی که زیاده از ۱۵ هزار اشرفی صیرفی
هجده نخودی ارزیدی تصرف نمود بیش ازهزار وچهارصد پانصد قراء ومزارع و میاه
وقنوات ازدارالخلافه الی ارس و از دارالخلافه الی تربت شیخ جام ضبط نمود .

برآن انجمن زار باید گریست که فریادرس را ندانندکیست

یکی ازمعارف حکایت نمودکه هنگام صبحی سید را مات ومتحیر و متغیر
شعور دیدم بحالتی که رفت رقت آوردم پیشش فرا رفتم پرسش کردم از آن پریشانی
پرسیدم آن بهت وو له را علت خواستم گفتا :

گر بقدر سوزش دل چشم من بگریستی
برغم من مرغ و ماهی تن بتن بگریستی

صد هزاران دیده بایستی دل ریش مرا
تابهریك خویشتن بر خویشتن بگریستی

دیده های بخت من دیدار بایستی کنون
تا بدیدی حال من بر حال من بگریستی

آنچه بصرف عمری خداوند یگانه بنفقه جمعی از بندگان خود مرا وسیله
ساخته بود این ازخدا بیگانه بتمام ببرد راه بدادخواهی نمیبرم ملجاء وپناهی نمی‌یابم
اورا دلگرمی دادم وبه‌نیك فالی گرفتم عسی‌الکرب الذی امسیت فیه یکون ورائه
فرج قریب .وکل الحادثات اذاتناهت فعموفصول بهافرج القریب بفرج وعده دادم و
به‌گشایش امیدوار ساختم عند تضایق البلاء یکون الرضاء .

نظرآباد اسم مزرعه مخروبه‌ای دربلوك غار ری از وارثی‌ازخارج میرحسن
قزوینی قباله‌گرفت نظرآباد دایر معموری از حاج نجفقلی‌خان طهرانی که ازچاکران
خاقان وعلیه رحمهوالغفران بود وانزوا جسته بود و بهمین مزرع که واقع درساوجبلاغ

است معیشت میگذراند ضبط نمودکه منافی سیاست ملکی است که نظر آباد غیرآباد مرا باشد وآباد دیگری را اهالی شرع وقضاه ملك هرچه خواستند ازچنین قبیح‌عمل او را منصرف آرند سودمند نیفتاد بلکه مزید بـر تهییج و تغییر او بحاج منزوی گشت به آنجا که بمورد سیاست و مواخذت پادشاه قریب آمـد بیچاره سر خویش گرفت و طریق انزوا پیش که فسد الزمان و تغیر الاخوان در موارد متعدد این ستم معمول داشته است مالکین مسکین دامن از اشك خونین گلگون و سینه از آن آتشین کانون دارند .

نمامی سعایت نمودکه فلان درفلان محفل فضایح وقبایح ترا میشمرد شخصی که باتهمت زده اشتراك اسمی داشت حکم بسیاست رفت پس ازاجرای حکم مظلوم و سائل وروابط برانگیخت که موجب ایذاء وعلت این سیاست چه بود معلوم شدکه بمناسبت اسمی مورد این رنج وشکنج آمد .

میرزا رضای تبریزی مباشر ضرابخانه های ممالك وضابط معادن محروسه ملك را دربانی کرم نام و آقاکریمی کافی مهام بود مشارالیه را به‌تنظیم یکی از ثغور مأمور داشتند آقا کریم بحکم وکالت در اطراف ولایت وجوهات معادن جمع میاورد و طرد اللباب بهادم الانجاب آنها داشته که آقا کریم نام کافل مهمات میرزا رضا از معدن ملح لرستان فلان مبلغ دریافت نموده است ساعت استماع در دارالخلافه بمطالب وجه مأخون اورا بخواست فراشان کرم دربانرا بجای‌اوآوردند آنچنانکه عادت اوست بدون پرسش و تحقیق وجهی که مواجب و مزروق عمر دربان بعشری از آن کفایت نمیکرد حوالت داد محصلات غلاظ وشداد برآن پیر بی‌مؤنت وزاد بیاویختند ازمطلع آفتاب تا زوال‌آن وسپایه سیاستش‌بستند اعضاء وجوارحش‌را بچوب مطالبت. شکستند بلی‌آنراکه زر نه درمشت است و زور درپشت دراین مواردش خواهند کشت مظلوم قریب بموت کشت وگفت .

عاقبت را نشان نمی بینم   وز بلا ها امان نمی بینم

نیست شب گررخ سرشك ولبم صد بهار و خزان نمی بینم

جمعی را مجال شفاعت که نوشداروی پس از مرگ بود بدست آمد عرض داشتند که گیرنده وجوه آقا کریم کرمانشاهی است این پیر کرم گلپایگانی است آن کهنه کارگذار است این پیر مقدار آن میرزا رضا را نایب ونواب است این فقیرمردی بواب آن محتشم ملازم سفر است این مسکین مقیم بردر .

در کتابی دیدم که روباهی را مضطرب بگریز دیدند جهت پرسیدند بگفت کسان سلطان شتر میگیرند بگفتند ای ابله تورا با شتر جهت مناسب نباشد بگفتا در فقدان تمیز فرق مابین خسیس و عزیز خیزد از اینگونه افعال و احکام براشخاص متعدد واقع است. درسفه ونادانی بغایتی است که در عزیمت تسخیرهرات و خودسران آن صفحات ابله فریبی بگفت که عراده‌ای بسازم که ششصد من عراقی برآن نهند از دارالخلافه بدون اعانت آدمی و دواب بهرات ومرغاب رود وجهی معقول باین دعوی مجهول بگرفت وبخورد رجوع باین سخن احدی نکرد .

بمباشری از مباشرین زرع بگفت در فلان زمین صد خروار دیوانی تخم هندوانه میباید هرچه خواست که خاطر نشاند که این مقدار تخم هندوانه درتمام محوطه ری بذر متعذر است نتوانست با اینکه زمان عمرش از هشتاد زیاده‌است وپیری نهاده خنجر بزبانش اوهمچنان ژاژمیخواند .

بولیعهد کیوان مهد شاهزاده ناصر الدین میرزا لازالت ایام عهد سلطنته و اجلاله و ضاعف اله زمان دولته و اقباله عرض داشتی که این پیر خدمات بر پدرت ثابت دارد مستدعی است که پس از صد سال وجود مسعود شهریار نامدار باب کامکار را عارضه پیش آید مهمات دولت و مرجوعات خدمت مرا مفوض باشد عاقل داند که چنین لاطایل سخن صادر نشود مگر از نادانی غافل وحریفی جاهل یکی از شعرای معاصر گوید .

عمر هفتاد حاجی آقاسی بلکه هشتاد حاجی آقاسی

باچنین عمر هیچ می‌نکنی مرگرا یاد حاجی آقاسی
جز زن توزن دگر درهجو نتوان گاد حاجی آقاسی
بطن حوا و صلب آدم را شر اولاد حاجی آقاسی
زشت نقشی چوروی تو نکشید کلك ایجاد حاجی آقاسی
گر نمیزاد آن سلیطه ترا سگ نمیزادحاجی‌آقاسی
بسکه‌از... همچومستقسی کردهٔ یاد حاجی آقاسی
نه زر مباد چارهٔ تو کند نه قر مباد حاجی آقاسی
نه زبان دردهان توکه بود تیغ جلاد حاجی آقاسی

این قصیده‌ایست مشتمل بر هشتاد بیت این فقیر چند بیت را غیر مرتب اختیار نمود ونگاشت.

بعضی ازاملاك موقوفه مغصوبه را اسم‌اجاره هفتاد وهشتاد سال مدت خواست مضمون صدق مشحون رسول خدای‌که یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و طول‌الامل مشهود گشت بملك ومال مسلمانان اکتفا جایز نشمرد وآب از روی اشراف وصدور به‌بیروئی عزل‌خواست متاع عزت واعتبارخلایق‌را بذل بلاسبق حق او تلاحق مائم یذل رفیعا او یدیل وضیعا .

علوی از اصحاب دواوین و ارباب استیفا که بصحت نسب وکمال حسب و کبر سن و پاکی قلم وطهارت دامن در مکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف و بقدمت خدمت ولیعهد رضوان مهد موصوف همانا بریکی از ارامنه‌که درخانه هادم الانجاب به‌نجاری یا حجاری مشغول بود حقی‌ثابت داشت مطالبت نمود عیسوی بهادم‌الانجاب حکایت‌آورد بحضور سید جلیل اشارت رفت هنگامی‌که طوایف اطراف مجتمع بودند مفاحشه آغازید و مضاربت بفرمود تشفی نیافت محاسنش را که سپیدی احاطه داشت بریدن خواست شفعا از اطراف برخاستند تاترك بگفت و قدما قیل من لانت اسافله

صلبت اعالیه زبان روزگار بدادخواهی این بلیه که شاها روا مدار که مفعول من اراد گردد بروزگار تو فعال ما یرید.

ازروات ثقات مسموع است که در حداثت سن و اوایل عمر از مولد مألوف متواری بدارالسلام بغداد وحوالی آن بلاد بی‌سامان ومطلق العنان بود غالب ماه بماه مفقودالاثر ومعدوم‌الخبر پس ازتفحص وتجسس درتکایای بکتاش و مصاحبت بارنود و اوباش بسرداشتی نامی ازحرمت واحترام نگذاشت واسمی ازفتوت واکرام.

میرزا نبی‌خان که در این فرخنده عهد امیر دیوان و انجاح تظلم متظلمین را نایب سلطان و بعلاوه تختگاه جمشید وملك‌سلیمانرا مالك‌الرقاب وحکمران است این رفعت‌وحشمت ازکفایت هادم‌الانجاب بوقوع انجامیده محملا دراجتماع‌عام‌وازدحام خواص وعوام‌زیادگفتی که اگردرشب‌تارمختلف مردم بسیاررا درمحلی‌جمعی‌آرند امیر دیوان را بشناسائی‌ایشان بدارند بملامسه ذکرطبقات‌بنی‌نوع بشررا باسم‌وبلد وآب و بلد بشناسد دانا داند که چنین فضیحت سخن صدور ننماید و صادر نگردد مگر از نادان مردی فضاح وهذیان سرائی شطاح.

چون ذکری ازننك امارت رفت اشارتی ازمجاری حال وکماهی‌احوال او در این‌فصل خالی‌ازخلل‌است میرزا نبی خان پسرحاجی عابدین بیك است‌که اوپسر دلاکی ازرعاع‌الناس علی‌آباد مازندران‌است صاحب‌دیوان‌آقای علی‌آبادی درطی قصیده‌ای در شکایت دنی دنیا فرماید.

غلامزاده کش داغ هندوئی بسرین	زمن گذاره کند چون نبیرهٔ مهراج
بصدر مسند جنبان همی بود گوئی	باندرونش فشردند زیبق رجراج

در دوره جهانداری جهان پادشاه آقا محمدخان قاجار رسم امیرالامرائی و اختیار مقر پادشاهی بمیرزا محمدخان قاجار دولو مقرر ومفروض‌شد علی‌آباد به‌تیول حضرتش معین بود عابدین را بخدمت دلاکی اوآوردند بمرور ایام وبمواظبت خدمت مقام اعتبار حاصل نمود خدمات دیگر راه مباشرگشت بصندوقداری و محل اعتماد

رسید مالی فراوان فـراهم آورد از خدمت کناره گـرفت بقزوین توطن جست شغل سمساری اختیار نمود میرزا نبی را چون صبی بگذشت و اول‌نما بیامد لایق‌معاشرت وقابل مباشرت گشت صورتی نیکو وخلقتی پسندیده وخلقی‌آرمیده داشت با دوستان خود خوش بساختی نرد خلاف با رنود واجلاف‌آن‌حدود بباختی تمنیات هرکس‌انجاح ومستدعیات هر کرا انجام داشتی دوستان بسیار گرد آورد گر توشاهد درمیان‌آئی چوشمع‌مبلغی پروانه‌ها گرد آوری بخدمت رکن‌الدوله شهزاده علینقی میرزایش بداشتند بغایت مطبوع افتاد و مقبول واقع گشت با آنکه مالك آن ملك بود مملوك مفلوك واقع شد کـه گفته‌اند عشق شاه را بنده‌میکند حسن بنده را میدهد شهی از مویدات بخت و موافقت تحت صفای رویش را چون تیر گی مو در رسید دیگر برادرش را نوبت خرمی در رسیدیکی چون رود دیگرآید بجای و قس‌علیهذا برادرانش متوالیاً بثمر خوبی و محبوبی همه چون ستاره بدور قمر رسیدند الحق طرفه عجب بود هریك آسمان حسن را ماهی تابان و بوستان‌کمال را سروی خرامان همه سنبل موی غالیه بوی خال‌مشکین لعل نمکین‌که نمکزاری‌را بکان شکرآمیخته وشکرستانی‌را بعقدگوهر انگیخته غنج ودلال را باحسن وجمال جمع داشتند احدی بر خلاف صواب در قضایای حاجات از ایشان جوابی نشنیدی دشمن و دوست را بعتابی رنجه نداشتندی بر خـاطری از طلبکاران کرد ملالی نپسندیدی همچنانـکه من گفته‌ام .

همه سیمین سرین و سیم ذقن	همگی صاد چشم و میم دهن
زر ستانند لیك یك مثقال	سیم بخشند لیك یك خرمن

این طرفه بحسن خلقت هر یك راکه زوال رسیدی قباحت اخلاق بکمال ظاهر آمدی ظل سیال ریحه حرور هرچه اقبال زیاده موافق گشتی آنچنانکه عادت ارازل است ذمایم سیرت و ناملایمات سریرت بیشتر بظهور پیوستی .

بالجمله جناب هادم‌الانجاب اختیار بلاد وعباد را بمردمی‌چند ازمخصوصان

خود که هر از بر و تقی ازفاجر ندانستند بداد که یعرف‌المرء بجلیسه برق گشتند و زدند آتش بجان خشك وتر نه بخرمن رحم و نه برخوشه‌چین آورده‌اند بیخانمان چند را از اعوان وانعار خود جمع آورد مهاجر نام نهاد همانا هجرت از دین وآئین نموده‌اند برمال وعیال ضعفا وبیچارگان که ودانع الهیبند جرأت داد لاتلد الحیه ـ الالحیه از مارچه زاید بجز از ماربچه استیلا یافتند. مهاجری مالی گزاف از خانه یکی‌از اشراف بسرقت برد صاحب مال بهادم‌الانجاب تظلم آورد سقطش گفت وشنعتش نمودکه چرا مال از قیمت زیاده فروشی بیچاره هرچه فریاد زد که مالی نفروخته‌ام مالم را بردند جواب جز برخلاف صواب نشنید.

ستم رسیدهٔ بنزدش‌تظلم برد که ازفلان مهاجرمبلغی صاحب طلبم در اداءآن مماطله دارد بفرمود حتی الالمقدورش بکوفتند که شرابخوار و شاهد بازرا سزا اینست و پاداش چنین بیچاره از هرجا چاره جست حاصلی ندید بهر جا توسل آورد فایده نبخشید.

شحنه شارب الخمری ازمهاجرین را باشاهد پسری عریاناً بگرفت از امنا و اعیان سجلی برثبوت وصدق‌مدعا بستد پس‌ازاخبار باو برآشفت ونارواگفت‌که اشتری درمرغزاری رفت رفت .....

مهاجری زن علوی بگائید شویش در خدمت هادم الانجاب بنالید چون بشنید عتاب آغازید و خطاب آورد که بحکم طبیعت منی را مدفعی باید اگر این تدارك بزن تو نمی شد بزن من بایستی در شرع شریف ارتکاب اقل قبیحین جایز است.

مهاجری زن جوان از مرد سالخورد که طفلان خردسالش بود در پرده فضاحت نگاهداشت ستمدیده اطفالی که از فراق مادر خاك اشتیاق بر سر داشتند بخانه از خدا بیگانه گرد آورد و تظلم نمود که فلان از اهل ایروان خانه عصمت مرا ویران داشته است این مشت رضایع را ضایع و محمل بگذاشته اغماض نموده با

تکبر ونفرت بگذشت متظلم‌فغان برآورد و اعاده عرض نمود دشنامش داد وبزاندنش حکم نمود که سالی چند تراکفایت حاجت کرد چندیهم دیگری را باشد که هرکسی پنجروزه نوبت است .

فاجری ازمهاجر سکرانا به‌نسلم مردی توسن بتاخت مسکین مسلم پایمال‌سم ستورگشت خونخواهانش بشاه مسلمین پناه‌داد بردند و داد خواستند ازحضرت خلافت بحکم کلی دادخواهی بهادم الانجاب حوالت رفت چون بشنید برآشفت‌که قتل مردی قاعد بر دست مهاجر مجاهد عالماً وعامداً محکوم برجنایت ومسبوق برخیانت نباشد که فضل اله المجاهدین علی القاعدین چه در حال مستی و خطا که در شرع شریف هر یك را حکمی جداست مخطی را جنایتی مقـرر است و مست را حکمی دیگر این داوری انحصار بر ایروانیان ورستاق‌آن ندارد در غالب موارد احکام باین‌جمله جاری است .

زمانی گرانی تسعیر درغله دست داد صرافان را مصادره نمودکه وفور پول باعث فتورجنس‌است. اشراف قزوین‌درفصل‌تموز بدربارمعدلت اندوزآمدند روزگاری بماندند خزان درآمد ازجنابش‌داد جستند که اینك دی وزمستانست نه‌فصل‌اردیبهشت و مقام در صحرا وگلستان که هرجا زیستن بدانی و خفتن بتوانی بگفت که مرا مقعد قشلاقی لایق است و قوت توقف موافق . دبیری مال خطیری از دیوان ببرد و رشوتی شایسته بفرستاد و فردی غیر مربوط مشحون بخرجـی غیر معمول بنوشت مستوفیان بردش برآمدندکه این مخارج غیرمعمول است جنابش مستوفیان را براند واین‌شعر سعدی را بخواند :

قاضی چو برشوت بخورد پنج‌خیار ثابت‌کند ازبهر تو صد خربزه‌زار

محاسبی را بضبط حساب گرمان ونیمروز و انضباط آن عرصه مسرت اندوز مقرر داشتند برفت ووجوه دیوانی جمع آورد حرف خرجی‌که بهیچ‌حساب درنیامدی بساخت بدارالخلافه بیامد هادم‌الانجاب را چون بدید نمازآورد وسجودکرد و بگفت

حمد خدایراکه ممیز ومصدق شخصیرا متمکن ومختار خواسته که آشکار و نهان پیدا و پنهان در نظر حقبینش بکسان است اگر مباشرین حساب بعدم احتساب خواهند یا سخنی رانند نتوانند این بگفت و فرد مجعول برآورد و خواندن گـرفت محاسبی بردش برآمد هادم الانجاب رده‌اش گفت که ندانی که بر من اشتباه نشاید و کذب نباید زیرا که ناگفته میدانم و ننوشته میخوانم بغمزه مسئله آموز صدر مدرس شد دیگری را زهره اعراض واعتراض نیامد باین بهانه و ریشخند ابلهانه حاصل مملکت ببرد و بخورد .

اعالی عمال وافاضل فضلای فارس بدفع ایذاء و ازاله امارت ناسزای میرزا نبی‌خان بدرگاه پادشاه جمشید جاه دیرگاهـی بماندند بنوعی که ساز وبرگ را ترک گفتند و برسامان و زندگانـی ندای مرگ روزی باجماع بسرای اخس بهائم و سباع باستخلاص خویش و آسایش منعم و درویش آن ملك درآمدند چون ایشان را بدید عربده آغازید و شطط بنیاد نهادکه مرا توانائی و تحمل ملاوطه اینهمه مردم نباشد مخدره سلطنت‌که مرا مضاجع است انجام این خدمت باو راجع است زیراکه بغایت طالبست وبشدت تواناکه رخش می‌باید تن رستم‌کشد علما وسادات اشراف و اخیار از این فضیحت سخن‌خجلت حاصل آمد العود احمدگویان رجعت نمودند .

درفساد نیت وخبث عقیدت بغایتی باجرأت وبی‌مبالاتست‌که مرسومات شرع مطهر را بالکلیه متروك و موقوف داشته احکام دینیه را بمقتضای رأی نفس و هوای خود جاری خواهد چنانکه گوید اصل در متصرفات غصب است تا متصرف ثابت کند حقیت خودرا مجتهدین اعلام‌وفقهای عظام‌که العلماء ورثه‌الانبیاء والفقها امناء الرسل فانی قد جعلته علیکم حاکماً والراد علیه الراد علینا والراد علینا الراد علی الله را شاملند از مناسب خود عاری و از اوطان خود متواری داشت در هتك و ترك ناموس اسلام دقیقه فرو نگذارد برملا سخنان کفرآمیز زند قه‌انگیزگوید اطبای حاذق همه ازکحول ومشایخ پدر برپدر طبیب از خانواده سیادت و اصالت خاقان خلد مکان که

مراسم سلطنت وحفظ مدن وعلم معاش ورسم معاشرت وتدبیر منزل و قواعد ملک‌داری ومراسم شهریاری را فرید سلاطین جهان و وحید خواتین روزگار و حکمای دانشمند عالیمقدار بود عادلتر عالمتر از او شاه نبوده است الا ملک‌العرش تبارک وتعالی بحفظ نفس خود اختیار نموده بود مردود ومتروک خواست یهودی چندکه پدر بر پدر معالجه اطفال فقرا و خدمه وخدام اواسط و اهل سوقرا مخصوص بودند بمعالجه نفس نفیس شاهنشاهی اختیار نمود یکی از آن یهود حکایت نمود که مواجب مرا بمحل صعب‌الوصول حوالت دادند ازجنابش تغییر محل مستدعی شدم تغییر نمود که چون پیغمبرت موسی جبان و ترسانی که از عصای خود که چوبی بود نامرغوب بترسیدی این بگفت و چوبدست خود بیفکند و درثانی برگرفت که اینك عصا چه جای وهم واندیشه است .

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

پیوسته‌گویدکه مرا با رسول عرب فرقی‌که هست‌این است‌که اوراحین‌الوحی غش عارض میشد و اضطراب وبیخودی دست میداد مرا تغییر و تبدیل حاصل نیست . معتمدی حکایت نمود که بامعتمدالدوله منوچهرخان گفتنی که من چون عیسی محیل و بی رجولیت نیستم که برویم طپانچه زنند دیگر روی پیش آرم انا نبی بالسیف مرا شاملست .

هادم‌الانجاب (ورق ۳۱) از غایت شح مطاع که یکی از مهلکات نفس‌است ثلثه مهلکات شح مطاع وهواً متبع و اعجاب المرء لنفسه همه همت مصروف بر زوال جاه و انصراف خاطر شاه دارد همواره در جمع خود را بدانش وفضل بستاید وستایش نماید برعلمای اوایل و اواخر مزیت دهد و زیادتی نهد باآنکه درغایت نادانی است ودرکمال جهل .

روزی در حوزهٔ‌که جمعی از ادبا وشعرای معاصر حاضر بودند از مهملات و وگزاف بی‌انتهای او شطری بگذشت وشرحی درمیان آمد از اطراف و اکناف تسفیه

وتخطئه آغازیدند یکی از آن میان بانکار برآمد که باین غایت طرد ورد نشاید و باین‌حد بی‌بهره از دانش‌نباید یکی ازحاضرین بالبدیهه قصیده تمام مهمل انشاء نمود وروز دیگردراجتماع عام برخواند بغایت مستحسن‌افتاد جایزه نیکو یافت نویسندگان سیر وشعرای بلاغت‌کستر ازطریق تملق وراه حاجت درمدایحش بنوعی غلو داشته‌که قریب بالوهیتش خوانده‌اند طرفه‌تر پادشاهی صادق ساده لوح که خاطرش از هر نوع مکاید وحیل‌معری وطینت‌خجسته‌اش ازهر قسم مفاسد ودغل مبری تالی‌نبوتش‌میدانند ووالی ولایتش میخوانند .

حین‌التحریر یکی‌ازمحارم خلوت خاصش حاضر بود گفت تالی چرا نوشتید مکررمیفرمایندکه رسول خدایرا بعد ازپنجاه‌واند ازعمر یکمرتبه معراج حاصل‌آمد جناب را هرشب معراج حاصل‌است.

حرف درویشان بدزدد مرد دون ‌ ‌ ‌ تا بخواند بر سلیمی زان فسون

کار مردان روشنی و گـرمیست ‌ ‌ ‌ کار دونان حیله و بیشرمیست

شیر پشمی از برای کد کنند ‌ ‌ ‌ بو مسیلم را لقب احمد کنند

هرچندگاه‌که خیرخواهان دولت فرصت یابند شاه را از مفاسد آن مخذول آگاه خواهند ازکمال سادگی لب‌گران فرماید.

آنکه از حق آیدش وحی و خطاب ‌ ‌ ‌ هرچـه فرمایـد بود عین صواب

آنکه جان‌بخشد اگربکشد رواست ‌ ‌ ‌ نایب است و دست او دست خداست،

همچو اسمعیل پیشش سر بنه ‌ ‌ ‌ شاد و خندان پیش تیغش جان بده

گر خضر در بحر کشتی را شکست ‌ ‌ ‌ صد درستی در شکست خضر هست

این غایت عقیدت درحق چنین زشت نیّت خلایق را که گرفتار سوء سیرت اویند در وادی بیچارگی و حیرانی درشهر بند درماندگی و سرگردانی دارد امور یضحك‌السفهاء منها ویبکی من‌عواقبها اللبیب .

یکی از اجله ملکزادگان حکایت‌کردکه در محاصره هرات شخصی بصورت

درویشان با وصفی پریشان بدون رابطه وراه بخرگاه من درآمد و بنشست و سخن در پیوست که اهل سبزوارم کثرت عیال و عدم وفق روزگار باظهار فقرم داشته است که گفته‌اند از جبر بودکه مرد بیدین گردد پیشکاران این دولت را فقیر و فقیر دوست بشنیده‌ام بچشم اکرام واحسانش از خصایص بزرگان اینقوم است کـه گفته‌اند نهایت فتوت بدایت ولایت است قطب دایره ولایت درشرایط فتوت فرماید العفو عندالقدره والتواضع عبدالدوله والسخا عندالقله والعطیه بغیرالمنه پی‌سپار این دیار گشتم بهر حیله ووسیله وواسطه ورابطه راه طلبیدم راه نجستم وبار نیافتم دیرگاهیست‌که با این حشر سپاه‌که علامت محشرند محشورم جمیع‌خلایق را بوصفی غیر لایق می‌بینم نه‌پای رفتن ونه جای ماندن تو ازخانه شوکت و دوره‌کرامتی بذیل عاطفت تو توسل‌میجویم و چاره میطلبم مرا آنچه مقدور بود بساز معاودتش بدادم بگفتا کلاً و حاشاً باین قناعت نکنم واکتفا ننمایم‌مرا پنجاه تومان‌نقدوپنجاه خروارجنس همه‌ساله باستمرار از سبزوار برقرار میباید ازتو راه وچاره میخواهد گفتم پزیرای رایم آی تامقصودت بدست وماهیت بشست افتد بپذیرفت بگفتم پاره کاغذی بردار و بنگار که اوایل عمر درد طلب مراد امن گرفت وشوق دوست پیرامن تاکنون که زمان زندگانیم از هفتاد فزونست بسیر بلاد وسلوك با ابدال و اوتاد و مجاهدات نفسانی و قهر قوای جسمانی بسررفت تاچشم‌خود بینم حق بین‌شك وظلم بیقین‌رسید تراکه عین وجود حقی بشناختم و بدانستم که باین لباس که تراست بمصلحتی ظاهر گشته‌ای مرا و عیالم راکه ضعیف مخلوق تواند قوت لایموت باید والاآنچه داری درمیان‌کهنه دلق فاش‌میسازم وبنمایم بخلق امتثال‌نمود دربارعام که ازدحام تمام بود جسارت‌جست بخرگاهش درآمد بداد وبخواند وکلاه تند نهاد که هر طایفه بمن گمانی دارند فوراً ببعضی از آنچه خواسته بود فرمانی نوشتن فرمود .

ایضاً در دور هرات و محاصره انحصار گردون انضباط تقلیداً لنا در شاه که خلق را تقلیدشان برباد داد تو پی ریختن خواست همانا مصداق این شعرکه زاغند و

زاغ را روش کبك آرزوست در اینجاست یکی ازمهندسین که درفرنگستان وچین این قشون را استاد واین دستان را سخت بنیاد بود ببراهین هندسه استدلال آوردکه این عمل غیر معمول و مفقود الحصول است خسارتی خواهید یافت و خجالتی خواهید برد وندامتی خواهد ماند بشنید شناعت نمود وسفاهت آغاز داشت که با احاطه من برجمیع فنون وعلوم شما خلایق وجودی نابود ونمودی بیسودید پس از انجام بده گلوله و دو روز برین حصار که از اسکندر چون سد یاجوج یادگار است آتش برافروزم که از اشتعالش کره اثیر بسوزم عرض داشتند این افسانه چسان است گفتا گلوله این توپ از غایت ثقل وبزرگی از باروی این حصار که چهل وپنج ذرع قطر آن است ازطرف مقابل پس ازانهدام ابنیه وسرا و بازار گذارکند بصحرا اوفتد دلاوران مهاجر را بفرمایم که چون نسرطایر و عقاب قاهر بیاورند کرهٔ ثانی بآن حصن حصین که باچرخ برین لاف همسری بلکه دم از برتری داردکسیل کنم تااین کوه بادخ وجبال شامخ را بحد راسخ وسعی کامل باسطح زمین مقابل نمایم .

خلاصه باتمامش کوشید تاصورت انجام یافت آنچنانکه گفته بود بیفکند فوراً بترکید وجمعی از توپچیان وتماشاچیان ناچیز ساخت واز اینگونه اعمال وافعال که سفهای علاف وبقال را لایق نبود پیوسته از اوبظهورآید معهذا همه روزه دوحه اقبالش نضیرتر وکوکب طالعش رفیع‌تر است آسمان سفله نواز است ملامتش نکنیمش چکند سفله نهاد از طرف سفله نپاید روزگارکج باز و آسمان سفله‌نواز همواره با سفها و دونان وپست مردان و زبونان دست دوستی درآغوش دارد پائی بخلاف رأی ایشان نگذارد سفله‌گانرا بپرورد وفرومایه‌گانرا برآورد دربلادت وحماقت چنانست که پس از طی هشتاد واند از مرحله زندگانی وسیر جمیع مراتب ازتکدی وکسب وتشبه بلباس تصوف وفقر وتعلیم وتعلم بروزگارش لایق و آسمانش موافق آمد محل اقتدار ومقام اختیاری یافت که ازبدو وضع سلطفت و رسم شهریاری وحصول وزارت وپیشکاری وبدایت امارت وصاحب اختیاری چنین مرتبت ومقام هیچکس را حاصل نیامده تاکنون

قریب ده سال است که بنفس مخلی از خیر بدون مشارکت غیر کافل و کافی غیر شافی مستدعیات خاص وعام واقع است جزئیات وکلیات را ازغایت حرص وحب جاه و شهوت ریاست وسوءظن که از عدم فتوت و رجولیت متولد است با حدی رجوع نکند خود بنفسه مباشر ومتصدی جمیع مناسب است در خدمات دولت ومهام سلطنت هیچکس را درهیچ کار و بار اختیار ندهد عقل سلیم وسلیقه مستقیم داند که آدمی مدنی الطبیعه است در حفظ مدینه بمدد و معین محتاج است شخص واحد را احاطه بر امور متعدد خاصه حفظ مملکتی وحراست دولتی البته متعسر ومتعذر است بزرگان دانش و بینش گفته‌اندکه انما الایدی باصابعها والملوك بصنا یعها با این طول زمان وکمال مداخلت حشو ازبارز ومنها ازمن ذلك ندانند.

بشاه ساده نهادکه بمنافق سخنانش درکمال اعتقاد و اعتماد است گوید شاه را قورخانه میباید نه‌خزانه اما قورخانه واعمال ابلهانه او (ورق۳۷).

دولت بزرگ حشمت ایران ازطلوع پادشاه مؤید شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه تاظهورنادرشاه که خدیوی قهار وشهریاری جهان شکار بود تا زمان خدایگان سلاطین فتحعلیشاه طیب‌اله تربته تهیه خمپاره و توپ و تفنك و گلوله و فشنك وسایر آلات و ادوات جنك میشده است در دولت بهشت آیت شاهنشاه مغفور اسکنه‌اله فی قصور الحور شاهزادگان که درحواشی ملك والی وحکمران بودند هریك جداگانه ساز و سامان ملوکانه نهادند زیاده ازیکهزار عراده توپ وبیش‌از یك کرور تفنك وافزون ازکرورات‌گلوله و زیاده از دویست انبار باروت سایر لوازم و لواحق را برین قیاس توان نمود در ثغور و سرحدات بود مضاعف این جمله در انبار شهریار کامکار بتمامرا از خراسان ومازندران وگیلان وآذربایجان وکرمانشاهان وقلمروعلیشکر و عربستان وفارس وبنادر وکرمان وکچ‌ومکران وساخته شاهزادگان سیف‌الدوله اصفهان رکن‌الدوله قزوین شعاع‌الدوله زنجان عضدالدوله همدان حسام‌السلطنه بروجرد وسایر بمخارجی گزاف نقل بدارالخلافه داد یکی ازمستوفیان گفتی که توپهائی که ازقلعه محمره نقل

بمقر خلافت شد هر سیری که شانزده مثقال است بششصد دینار رایج که شانزده نخود نقره صیرفی است کرایه در دیوان محسوب شد تمام را بشکست و ثانیاً بریخت بقیه الوجوهی که از دیوان راهزن دیوان بماند درین بیهوده مصارف صرف شد یکی از شعرا گوید .

نگذاشت بملك شاه حاجی درمی — شد صرف قنات وتوپ هر بیش وکمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی — نه خایه خصم را از آن توپ غمی

(ورق ۳۹)

مفاسدی که از خبث ضمیر و سفاهت وحمق او متولد است بسیار و بیشمار است خود مکررگویدکه من در ملك ایران احداث حدثی کرده‌ام که قرنها ازاله آن میسر نخواهد شد بزرگ فساد وعظیم قضیه وناشایست واقعه قضیه غیر مرضیه کربلای معلای است که اگر شرافت نفس امام علیه السلام و اولاد امجاد و برادران و برادر زادگان و اصحاب و اتباع پاك نهاد و پاکیزه اعتقاد او رضوان‌اله علیهم را نیز وضع کنند بزرگتر و نالایق‌تر و قبیح‌تر و ناپسندتر عملی از ظهور اسلام و حصول سلطنت بمذهب امامیه وقوع نیافته صورت آن واقعه کبری و داهیه عظمی آنکه از طلوع دولت قاجاریه خلداله ملکه همه روزه دوحه سلطنت شهریاری‌وحوزه پادشاهی وملك ستانی بتأیید باری در خضارت و طراوت بودی سلاطین روی زمین و خواقین با تاج و نگین عموماً وسلطان‌عظیم الارکان روم خصوصاً در رقبه رضای این دولت قوی‌شوکت بوده‌اند حکام و ولات و سرحدداران آن مرز و بوم را کمال احترام ونهایت انقیاد از روندگان ازین بلاد ملحوظ بودی اهل ایران که دوستی و ولای شاه مردان و اولاد طاهره اورا خریدار بجانند به مجاورت این بقعات عرش سمات و استمداد فیوضات از قبور فایض النور ایشان تقرب جستند وتوطن اختیار نمودند باندك وقتی‌کثرت رجال و اثقال وزیادتی دقایق و اجتماع خزائن درآن اماکن فیض‌مواطن عموماً ودرکربلای معلی خصوصاً بحدی انجامیدکه محاسب و هم مستوفی قیاس باحصاء و تعدادآن نرسد

پس از انتقال خاقان رضوان مکان وجلوس سلطان مؤید صارم افندی را از دولت عثمانی بتغزیت خاقانی و تهنیت و مبارکباد و جلوس سلطانی بایران مأمور ساختند بیامد بدارالخلافه زمانی ممتد بماند وضع ومحاذات آنچنانکه برسبیل ایجاز عرض میرود بدید وبدانست و بشناخت و برفت سعایت آغاز نهاد معایب همچنانکه دیده بود گفتن گرفت رعب و شوکت سالیانه گذشتگان زایل و ساقط گردید با تجار و مجاورین و متوقفین آندیار وضع را تغییر و رسم را تبدیل بنهادند منهیان اخبار آوردند چنانکه رسم این نادانست بدون افتکار و استشار وتعمق وتدبر و غور فی‌الفور زوار وتجار را منع از ذهاب وحکم بایاب نمود اعلان جنك بفرستاد کارگذاران دولت قویعدت عثمانی ساز پیکار وتهیه‌کارزار را تدارك آوردند بسرحدات جنود معدود سپاهی بهیئت چو امواج دریاگروهی بکثرت چو اعداد اختر بهنیزه‌همه حافظ عهد رستم بخنجر همه وارث تیغ حیدر باپاشایان کار افتاده صاحب وجود مقررداشتند نجیب پاشاکه به‌کمال کیاست وفرط سیاست و قانون ملت‌داری وقواعد کارگذاری ورسم لشکرکشی و مراسم دشمن کشی از افراد رجال آندولت ممتاز بود .

سنان اوست عروس شکرف نصرت و فتح

عجب عروسی کو راست زیور آتش وآب

بامارت و سرحداری عراق عرب سرافراز آمد پس از وصول بدان بلاد و ورد بدارالسلام بغداد معلوم آمدکه سخن جنك حرفی واهی واز عدم دانش وفرهنك رفته چون مبنای این نسخه بتاریخ نگاری‌نیست تعرض بچون وچه این واقعه‌ندانستم قباحت این‌اعلام وطلب مخارج سپاه‌که بسرحدات‌آمدند بااقدام جنك‌نمودن درتاریخ وقایع محمد شاهی مرقوم است اگرچه از روی تملق مورخین عهد ماما صدق ماجرا را چنانکه باید وشاید ننگاشته‌اند از این‌جمله معترضه بود .

اماکربلای معلی وسکنه‌آن متبرك بقعه بحکم سوابق باس وشوکت واقتدار

واستیلای شاهنشاه ایران و احتشام پادشاهزادهٔ پادشاه نشان که حکمرانی عراق عرب وعجم اورا مسلم بود .

پاشایان بغداد همواره باج ده و خراج‌گذار آن شاهزاده آزاده بودند همچنانکه در شرح احوال شوکت اشتمال حضرت او مرقوم است تمکین از پاشایان بغداد نداشتند حکم گذار آن حدود از اندیشه شاهزاده که در کمال اقتدار وقریب المآخذ بآن طرف بود تعرض نمیتوانست ونمینمود رفته رفته جمعی ازاشرار و الواط (یرماز) نام خود نهادند دست استیلا و بی‌اندامی بعجزه سکنه بلکه باعیان واشراف مجاورین دراز خواستند پاشایان یك دو بار به تنبیه وتأدیب ایشان آن بقعهٔ شریف رامحاصره نمودند کاری نساختند بی‌نیل مقصود بازگشتند درخلال ورود نجیب‌پاشا امرکرمانشاهان ولرستان و کردستان وعربستان بعدم کفایت این ضعیف عقل نادان درکمال اختلال حکام و ولایت آنحدود غیر محدود بغایت بی‌استقلال نجیب پاشا را تهیه کار و تدارك پیکار موجود و مانع مفقود در اواسط شهر ذی القعدة الحرام سال ۱۲۶۰ قاصد تخریب وتنکیب سکان وبنیان آن مبارك بقعه جبذا کربلا وآن تعظیم کز بهشت آورد بخلق نسیم گردید بقطع نخیلات وحرق زراعات و سد عبور ومنع مرور جد بلیغ وسعی کامل مبذول آورد چنان حریص بحرب اندرون که گفتی حرب عزیز بود برایشان و جان شیرین خوار پس از سی روز محاصره یك سمت حصار را که چون عهد کریمان استوار بود بسرکوب توپ ثعبان شعار و عفاریت آتشبار چون پیمان لئام و ایمان عوام نابود ساخت وصبح جمعه نیمه شهر ذی‌الحجة الحرام بیورش توپ و تیپ آن طیبت بقعه را که بکثرت مال وبسیاری رجال خط بطلان بردار الملك ختا وختلان کشیده بود متصرف آمد فرمان قتل عام بداد در چهار ساعت زیاده از بیست‌ودو هزار مرد شیعی پاك‌دین نیکو آئین علوفه تیغ تیز وپلارك خونریز گردیدند ششهزار نفس در روضه منور وقبه معطر عباس بن علی ابن ابیطالب صلوات‌اله وسلام علیه بقتل آمدند هیجده نفر را درروی صندوق آنجناب سر بریدند .

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست

خون میگذشت از سر ایوان کربلا

دو هزار زن جوان و پسران خوب صورت به اسر و بندگی باطراف ممالك روم ببردند زیاده از پنجاه کرور اموال و اثقال که بیشتر از دولت ایران بود بنهب و غارت برفت چند زن از عمات و بنی اعمام شاهنشاهی ناچیز گردیدند پس از حکم امان اموال منهوبه را بحمل سادات و مجتهدین و ملکزادگان بمعسکر حمل و نقل مینمودند زیاده از ده روز پیوسته بقیة السیف مجاورین از حصار نقل اموال بار دو داشتند از سفك دماء وهتك نساء بهیچوجه فرونگذاشتند چنین فضیحت محض سفاهت و نادانی و شئامت این میشوم عاید روزگار دولت این پادشاه گردید و حدیث آن ابدالدهر بماند.

(ورق ۴۳) در زمان دولت محمدعلی‌میرزا دولتشاه‌کرمانشاهان رشك بهشت بود آسایش و امان آنچنان رسید که عابری زائر در یکی از منازل تفنگی بر شاخ درختی نهاده فراموش‌نمود درعود ازعتبات بجای خود یافت چنانکه آقای علی‌آبادی صاحب دیوان‌گوید.

پس از دوران دولتشه بکرمانشه یکی بگذر چنان بینی مداین را که بی‌نوشیروانستی چنین‌ملکی‌وسیع وعریض ومعموررا چنان‌ازحیز انتفاع بینداختند که دهات معظم را بدراهم معدود دهند خریدار یافت نیست عابرین و مترددین را گذشته از بیم سارقین بعلت تواری و فرار اهل سوق و با زاری قوت و علیق الدواب متعذر است قصور مذهب بسیم و زر ومناظر مطرز بطلای از فرکه آثار ابنای ملوك و ولات آنشهر بود خراب وبایر است.

از یار دار یاران خالی شده دیار از حله پوش حوران خالی شده حلل

بالجمله‌حاجی‌خان‌گنجه‌ای راکه ناصبی‌دین‌بود برآن‌صفحات که‌غالب‌غلاتند امارت دادند بحکم عداوت دینی آئین بد پیش نهاد بی‌اعتدالی وناهمواری آغازکرد

بناموس وحرمت مردمان متعرض گشت تعصب مذهب ضمیمه سوء سلوك او گردید بیك دفعه شوریدند اوراوهمراهان اوراکه زیاده ازیکصد مرد بودند کار باتمام رسانیدند . پس از او یکی ازاهل رستاق ایروانرا حکومت بداد جمعی ازمهاجرین زشت آئین راکه شمه از خصائص و شیم ایشان ذکر برفت بالتزام او بفرستاد اینان ایذاء و اذیت خلایق پشنهاد ندکه رقم نسیان براعمال والی مقتول کشیده شد مشافهته و مواجهته بخانه بقیه ساکنین آنشهر روند هرچه یابند در ربایندحفظ فروج که ازلوازم اسلام بلکه جمیع ملل ومذاهب است بفسق وفجور تبدیل یافت .

بالجمله اطوار ناهموار و حرکات ناهنجار هادم الانجاب راگر شرح یابد بسخن راست نیاید بتمنا نشود بیچاره مردمانی که گزیر ازحضور نداشتند بحکم - الضروریات تبیح المخطورات چون اسب نماند بر نهم زین بخری بناشایست محفلش حاضر آمدندی بی پا و سرانی که بر خود فراهم آورد بگفتی که کلاه از سر سران ایران و سروران جهان بصحن سرای بینداختند بهیکبار دویست مرد از شیخ و شاب بقبیح وصفی ونالایق طرزی کلاه جویان واین شعر حکیم خاقانی گویان .

میل درچشم امل کش تا بهبینی در جهان کز جهان تاریکتر زندان سرائی برنخواست از زمائم اخلاق آنکه در هیچ محل مجال سخن باحدی ندادی مخاطب ومخاطب خود بودی مقام کلام کرامت نظام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که من کثر کلامه قل عقله محسوس صدق خبر خیرالبشر راکه ان بعضکم وابعدکم منی یوم القیامه اسؤکم اخلاقاً اثر ثارون المتشدقون المتفقهون مشهود بهرچ از انبیا گفتند صدقنا و امنا .

درکینه حقد بمرتبتیست که هرکه درزمان فقر وابتذالش رد سئوال یامضایقت ازمال یاقصور دراعتنا یافتور درتکریم نموده بود آنچنانکه عادت ناجوانمردان است مرکوز خاطر غیرکریمش بود چنانکه من گفتهام .

در سفله وفا وجود نبود سودای بسفله مایه سود نبود

بوجهل که سفله بود در زاد و نهاد از دیدن مصطفیش بهبود نبود

بغیر از برانداختن دودمان و بیخانمان ساختن بازماندگانش شق ثانی نداشت واسطه و وسیله عجز وحیله انکسار و شکستگی توسل و بستگی مفید هیچگونه عفو و اغماض نگشتی بلکه درد افزون گشت وحاجت ناروا هرکه در زمان بینوائی و احتیاجش مراعات ودستگیریش فرموده بود انسان که سبیل ارازل است کان لم یکنش خواست راه وبارش نداد نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان در عدم انتظام وفقدان احتشام ولایات وولات دقیقه‌ای فرو نگذارد شحنه را در کار و محتسبی را در بازار باقتدار نخواهد فرمان عزل حکام زودتر از یرلیغ منصب رود باین علت نظم از ولایات و اعتبار ازحکام مرتفع‌است حاکم وعامل مانند قاطعان‌طریق دریغ برهیچکس وهیچ چیز نکند هرچه بدانند و بتوانند بستانند وهکذا والی ثانی کما فی‌السابق و کذلك فعلل‌وتفعلل درموقف حساب بایثار دیناری ده دینار مال‌سلطان خورند و پنج ضعف از رعیت بی‌سامان این خلاف وضع برافراد امرا و سران سپاه و مباشرین بیوتات و عمال‌کلیات و جزئیات جاریست باین نادانی تمام معموره ایران از حیر انتفاع وزندگانی بیفتادند معدودی مجهول‌النسب ومفقودالحسب‌مالها بیندوختند و ذخیره‌ها بنهادندکه حوصله وهم وقیاس تصور احصای آن نیارد وفضای تخیل تعداد شمار آن نگذارد .

رسم سلام منسوخ و متروك گشت چنانچه از روی غفلت یا عدم علم کسی سلام کردی مسلم نماندی شفاهاً گفتی که اهل الکبریاء والعظمه و اهل السجود والجبروت مرا بخوانید خود را بجباره و فراعنه نسبت دادی و بستودی و بدین فخر نمودی عبیداله زیاد زاده عذابه و حجاج بن یوسف ثقفی لعنهم الـه را تحسین و آفرین گفتی .

وقتی بمتظلمی ظلمی ظاهر وایضائی فاحش کرد ازحاضرین حضور استنباط تشنیع‌وتقبیح نمود بگفت‌که مراسم‌من‌مراسم بخت النصر وچنگیزخان‌است بشاه خود

عرض آرید ومرا عزل خواهید یکی از شعرا در طی قصیده‌ای که در مساوی و هجای اوست گفته است .

گر نکردی کون تقاری یك دو روزی روزگار
چند گوزی را بسر سودای چنگیزی نبوی

پیوسته گوید ای دریغ که خلایق را این چنین که هستند در اول ندانستم اگر دانستمی وبشناختمی دین وآئین جدیدی آن چنانکه محمدبن‌عبدالله بنهاد بنهادمی

تا قیامت گر زنی برطاس دست
کار ناشایست او زین بیش است

با اینهمه قبایح خلق وسیرت بقباحت خلقت و صوت متخلق است ویل لمن لمن ساء خلقه و قبح خلقه در خبر است اطلب الخیر عند حسان الوجوه که معنی بود صورت خوب را حکمای فرس راست که خلق تابع خلقت است مصور کارخانه وجود و مبدع آثار شهود تمثال نامیمونش را از میمون و خلقت ناموزونش را از بوزینه و حمدون اقتباس آورده یکی از مرتاضین مرا حکایت نمود که در مشهد مقدس رضا علیه آلات الحیته والثنا باشارت بزرگی یك اربعین بلوازم ریاضت بسر بردم که حقیقت این مخذول را مکشوف آرم زیرا که استیلاء مجهولی مصروع بااینقدر احجاف واصراف براینهمه مخلوق مسبوق بحکمتی و معمول بمصلحتی خواهد بود غریب آنکه مردمی که جان و مال اهل و عیال را وقایه ابرو و اعتبار خود داشتند بنا ملایمی مایملك بگذاشتند سامان و زندگی را کان لم یکن پنداشتند کنون از این مطعون دون هرساعت زبونیها بینند وخواریها کشند نفس نکشند .

آزتست اینکه همه چیز جهان نایابست
آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد

غریب‌تر آنکه شاه در دستش کالمیت فی ید الغسال است مجملا پس از اتمام اربعین وانجام ریاضت آستان ملابك پاسبان را خاکبوس گشتم اورا بصورت خرس بدیدم



حاجی میرزا آقاسی ایروانی

مگر صوت که بصورت طبیعی باقی یافتم همانا برای اینکه شناخته شود بوده است .
قامتی بغایت کوتاه وپست وکل فصیر فتنه .

تو باین کوتهی و پست قدی اینهمه‌کبر و عجب بوالعجی است
یکوجب نیستی و پنداری کز سرت تا بآسمان وجبی است

سری بسیار خرد و گوشها بسیار بزرگ محاسن معری از حسن کوسج کل
ناقص ملعون والذی خبث لایخرج الانکدا صدائی بغایت مستهجن‌ان انکر الاصوات

لصوت الحمیر درسخن گفتن دهان بسیار بگشاید مصداق متشدقی که مبغوض رسول خداست پیوسته سخن گوید که مصدوق تر تار که مردود آن حبیب ودوداست و غالب سخنانش ناسزا به‌بندگان‌خدا وستایش ناروای خود باشد ظریفی گوید :

باابنهمه خردی این بزرگی تاکی لال عجمی اینهمه ترکی تاکی
در حمله گهی شیرشوی گاه پلنگ ز نقحبه شغالی چس گرگی تاکی

وقتی بدولت بهیه انگلیس اظهار معادات و عناد و اشعار عداوت و خلاف اتحاد مینمود بمشت سربازان که پاسبان قورخانه و نگهبان آن کارخانه بودند گفتی که از غنایم و سبایای غزای انگلستان و بکریه هندوستان و سند وتمام بحر محیط بسهم مواقعه‌شماها مقرراست چنین ناروا سخن صدور ننماید مگر ازخفت وقصورعقل وغلبه وبسیاری جهل وحمق :

زاحمقان بگریز چون‌عیسی‌گریخت ای بسا خونها که از احمق بریخت
رنج کوری و کری از ابتلاست لیك رنج احمقی قهر خداست

القصه ازخصائص هادم‌الانجاب اینکه بسیار خوار بدخوراك وبی‌باك چنانکه طعام بکام‌دارد وسخن سراید پاره‌های غذا همی بر محاسن و روی حضار و مأکولات پراکند چون دست کشد خوانسالار لقمه از کام و دهان مردم بیرون آرد و خوان بردارد و خود بر نشستگان بساط و خورندگان سماط سقط راند که نانم خوردید از جانم دست بکشید .

من ازجور این‌گنبدگوژپشت همی پرکنم هر زمان دفتری

عجب‌ترآنکه دیگر روز زودتر گردآیند وبیشتر فراهم شوند بغایت زود خشم ومسکین آزار

عاجز و مسکین هرچه دشمن و بد خواه
دشمن و بدخواه هرچه عاجز و مسکین

از قوی دستان چون سفرای دولت انگلیس و روس بکمال بترسد ایشانرا

عبدی مملوك و بنده مطیع ماند یکی از خدام مخصوص دولت بهیه روس که با این ضعیف مربوط ومأنوس است گوید که بنادانیٔ این نادان قواعد وقرارچند فیمابین دولتین مشید وممهد داشتم که سابق به ردنمودن کرورات وتسلیم نمودن ولایات راضی بودیم و قبول مینمودیم میسر نشدی .

بعدرا یذای مسلمانان و تصرف اموال واملاك ایشان النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم خواندی برکمال قصور کفایت همینقدر کافی‌است که مردمی که درهیچ بازار بهیچ‌شمارمحسوب نبودند مالکیت‌ضیاء وعقار وحصول درهم ودینار را تصور نمیکردند ازمال‌ومنال‌جز بوریاوسفال‌ندانستند ونداشتندهمه‌مالك‌مزارع‌ومراتع‌وصاحب‌دهاقین و بساتین آنانکه چراغشان ستاره دل تفته به نفتشان نظاره اکنون به قمطر های بلور افروخته‌اند شمع کافور .

مناصب جلیل و امورات معظمه را کافل و کفیل برعایت او گردیده اند زوال‌جاه وجانش‌را خواهان‌استیصال واضمحلالش‌را دعاخوانند نامردمی‌چنانکه لایق برحفظ مرتع ومزروعی‌نبودند باظهارقدرت واشعارمکرمت بحفظ وحراست یك‌مملکت بدارد درین خلال ساعی سعایت‌کند یانمامی‌نمیمت فوراً بترسد و بپذیرد وجانبش را بگذارد اهانت واخلال آغازد مسکین مهمل بماند وملك معطل و منال مختل خلق درهم‌وبرهم باهمه احسان واکرام مورد عداوت وخصومت‌گردد .

تا وزیـر ملك حاجی میرزا آقاسی است

ملك را بر تن هماره کسوت عباسی است

اگر مساوی ومفاسد مثالب ومعایب خباثت ورزائل اورا تسوید باید راستی خواهی سخن درصد مجلد میرود .

دلا در بند محنت صبر میکن — مگر بیرون بری جان از مهالك

جهان پیوسته بر یکحال نبود — لعل اله یحدث بعد ذلك

(آخر ورق ۶۰ کتاب دستورالعقاب)

آقا ابراهیم نواب بدایع‌نگار در تاریخ قاجاریه مینویسد(۱) « پس از واقعه قتل قائم مقام پادشاه غازی بحکم ارادت خاطر وعنایت جبلی جزئی وکلی نظم ممالک و امن مسالک را در کف کفایت و ال ایالت جناب حاجی گذارد واو در وضع مجاری ملك و عقد قواعد دول وحل معاقد امور سیرتی تازه و رسمی بدیع نهاد و در رزائل نفس و ذمائم اخلاق وغلبه شره و مطاوعت هوا توفر فزود و با سوء سلوك وقبح سخن و ردائت قول ودنائت طبع قلوب ایتام وارامل‌وخاطر اعاظم واماثل بخست وهیچکس از زخم زبان وجرح لسان او مأمون نماند ودر منصب حکم وسوء استبداد پای از حد اعتدال به بسی مسافت فراتر نهاد . نقد سره صدق و راستی‌که سرمایه مروت و وفا و پیرایه صفوت وصفاجزآن نتواند بود در زیر بساط تمویه وتزویر بنهفت وزرق وشعوذه که از دیرباز درخلوت خاطر وصمیم قلب نهفته بود آشکار کرد .

سبحان‌اله درمشتی خاك او چه مایه فتنه بودیعت نهاده بودند و با دو روز عمر او تاچه غایت حرص وشره فزوده .گوئی‌خاك موسی بود که‌گنج قارون فرو بردی یاآتش یوشع بود که برخشك وتر ابقا نکردی .

یا باد ثمود بودکه برصالح‌وطالح نبخشیدی. یاآب عرم بودکه خراب وآباد از بیخ وبن برکندی فوجی پیوند وغواشی‌را مهاجر خواند وجمعی بیگانه وحواشی را انصار نامید وبیشترممالك ایران این دوفرقه را مسلم داشت وارتقاع ولایات ومنال دیوان برایشان تفرقه‌کرد وهنالك ابتلی المؤمنون وزلزلو زلزالا شدیداً و جزاین دو طایفه هرکه را ایالت خطهٔ میداد ویا استیفای محلی میفرمود نخست مبلغی خطیر بر آئین نوابر او الزام میکرد ومسببان جانی بر میگماشت تا بارهاقی هر چه تمامتر از وی می‌ستدند وچون نیك روشن میشد اضعاف آن در وجوه اطماع و روابط اتباع او فراهم شدی همانا روزی دو برنیامدی که توقیع عزل اومینگاشت وبر ایالت آن ملك

---

۱ ـ آقاابراهیم‌نواب بدایع نگار ازفضلا وادبای دوره قاجار است‌که تاریخ این سلسله‌را ازمحمدحسنخان تازمان ناصرالدین‌شاه جمع وتألیف‌کرده‌است.

بنام دیگری نامه میداد واز این سبب ضباط و عمال را مجال وقوف و ماسکه سکون نماندی و هنوز عمل را روز ارتقاع نبود که خطوط اطلاق روان میداشتند . و برمال رعیت همی‌تاختند واز میسور ومعسور روی نمی‌تافتند چنانکه دلها برآتش آن محنت میگداخت وخونها درعرق حمیت میجوشید ودر هیچ یمین یسار نبود ودر هیچ تن اختیار نماند و ممالك ایران را باسرها ویران گشت وخانهای قدیم ودودهای کریم را وقع برخاست . اهل حرص و زرع متفرق گردیدند ومردم غنی و خواجگان متمول وطن مألوف ومسکن معهود باز گذاشتند . جملگی معاملات دیوان برتنی‌چند ارامنه و مجوس مقصور گشت نفایس امتعه و ذخایر اعلاق با ثمن بخس و دراهمی معدود از مردم ایران همی خریدند وباعتماد دیگر دول بابهائی گران وثمنی خطیر بدیوان اعلی همی‌فروختند . هرسال احمال و اثقال به مسقط‌الرأس وخانه‌نماء خویش روان میداشتند لاجرم ارتفاع‌ممالك نقصان یافت‌وخزانه ملك تهی ماند وبسی‌مردم‌را مسکه عیش وبلغه حیات نایاب‌شد وهرکه را فی‌الجمله ثروتی بودی از اهم سطوت او با دول دیگران زیان میداد وخط امن ونامه امان میگرفت باعتضادآن از شرخصومت وبیم معادات او بیاسودی ودرکنف امن‌وساحت راحت زیستی.

واز اتفاقات بخت بلند واخترمسعود اوآن بودکه پادشاه را دراین ده و اند سال وجعی مزمن دامن گرفت ومقامات رنج ومکایدات الم خاطر اقدس را ازمدافعت سوانح ملك ومراقبت مراضی خلق مصروف داشت واو خود بنفس‌موحد وشخص مجرد کافل مهام سلطنت و حامل اعباء خلافت بود و باکمال مکنت و ثروت و جمال اهمیت و روعت و کثرت ضیاء و عقار ومجاری وانهار واجتماع اسباب جاه وجمال واستیعاب محایل‌حشمت واجلال بجائی رسید ومقامی یافت که عبرت روزگارآمد وخبرت مردم هشیارگشت .

و ما در این نامه همایون از بدع منکر و رسوم مذموم او بر همینقدر اختصار جستیم وبرسبیل نمودار یادکردیم . اگرطایفه از بیخردان در قفا خرده‌گیرند

ودر آئین مردمی نبستایند وبراین شماتت ملامت‌کنند که در خور طبع کریم و نفس همیم نباشد برگذشته افسوس‌خوردن ونام بزرگان بزشتی بردن وعز وجاه وشرف اقبال ایشان مرعی نداشتن چه هرکس رشته خویش بخواهد گشودن وکشته خویش بخواهد درودن و ندانند که بزرگی با عدل وداد است و مردمی بصدق وصداد در آئین مجد و شرع انصاف کجا روا باشد که ملك جهان فراهم خواهند و کار جهان درهم . درهیچ روی آب نجویند و در هیچ چشم خواب در هیچ کام گام نپسندند و در هیچ تن آرام و هر آینه سزای اینگونه مردم چه باشد مگر آنکه نام ایشان بروزگاران بزشتی برآید و بدان سرای جز حنین ملهوف و نفیر مظلوم بدرقه نباشد و جز آتش دوزخ فروزان پذیره نبینند اولك الذین خسروا انفسهم وضل انهم ماکانو یفترون لاجرم انهم فی‌الاخره الاخسرون .

داستان ایلخانی

« اللهقلی میرزا پسر موسی خان پسر حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه پس از آنکه عزت نساء خانم مادرش زن حاجی میرزاآقاسی شد مکانتی بزرگ بدست آورد وهیچ امری در دولت بی‌مداخلت او انجام‌نمیشد چه تمامت امورمملکت مفوض بآقاسی بود ومحمد شاه بعلاوه امانت و دیانت اورا صاحب کشف وکرامت میدانست لاجرم‌کارها بر مراد او میرفت ومردمان دراسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان اومیزدند وچون بوساطت حاجی بمنصب ایلخانی گری قاجار نیز نائل شد همه‌روزه شاهزادگان ودیگر بزرگان در مجلس او انجمن میگشتند و از او تملق میگفتند او هم کم کم بخیال سلطنت افتاد محمدشاه چون حفظ حد حاجی را واجب میدانست از او بازخواست ننموده‌اورا بحکومت بروجرد مأمورکرد اللهقلی‌خان‌که خودرا درخور سریر سلطنت میپنداشت واین راز راگاه‌گاه باهم‌کنان درمیان میگذاشت بباغ خود که خارج از ارك تهران ساخته بود جای کرد (۱) و هر روز از قورخانه دولت خطی فرستاده ومقداری سرب وباروت بباغ خود حمل میداد قورخانه‌چیان را ازترس آقاسی قوت آن نبودکه سر از فرمان او بتابند .

بالجمله پانصد تن تفنگچی درگرد خود فراهم‌کرد‌ودر ایام رمضان هرشب بزرگان واعیان را بدستاویز ضیافت دعوت‌میکرد بهرآنکه سرکشان‌را رام خودنماید

---

۱ ــ باغ ایلخانی همین نقطه‌ای بودکه اکنون محل بانك ملی ایران درخیابان فردوسی است .



اللهقلی‌خان ایلخانی

وهمه روزه بامعدودی ازمردم خود بشهر درمیآمد وبعد از دیدار حاجی بدربار پادشاه میرفت وازپشت وروی‌کار آگاه میشد وتصورمیکرد اگرروزی محمدشاه بمیرد برضبط ایران قادرخواهد شد.

از آنسوی میرزا نظرعلی قزوینی حکیم‌باشی نظام ومحمد طاهرخان سرتیپ فوج قزوین وشاهزاده ملك قاسم میرزا و چند تن از اعیان دولت چون دشمن آقاسی بودند همه روزه وهمه‌شب مواضعه داشتندکه اگرروزی محمد شاه بمیرد منوچهرخان معتمد الدوله را صدر اعظم کنند از طرف دیگر محمد قلیخان ایشیك آقاسی پسر آصف‌الدوله باجماعتی مواضعه داشتندکه بعد از فوت محمدشاه نخستین اللهقلی‌خان بتازد و عصیان سازدآنگاه بروی درآیند و اورا بکیفر گناه تباه سازند وآقاسی را نیز زنده نگذارند وسپس بهمن‌میرزا را بتخت بنشانند بدین‌اندیشه دویست تن تفنگچی از دور و نزدیك جمع‌کرده درسرای خویش پنهان همی داشتند و هریك ازین‌جماعت راز خویش بامیرزا آقاخان وزیر لشکر درمیان‌گذاستند او بلافاصله محمد شاه راکه در بستر افتاده بود مکشوف داشت‌که الهقلیخان ایلخانی‌آرزوی تاج‌کیان همی‌کند و بهوای تخت و تاج روزگذراند چنانکه در باغ منزلگاهش هنگامه مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند محمد شاه حشمت حاجی را فرونگذاشت و هیچ ازاینگونه سخن برزبان نراند جزاینکه فرمان‌کرد ایلخانی‌بعنوان حکومت ببروجرد برود و او روز هشتم ذیقعده باجمعی از شاهزادگان وامرا روانه بروجرد شد اما چون حاجی میرزاآقاسی ایلخانی را ازتهران راه انداخت درقلع وقمع اعدای‌خویش تصمیم عزم داده مخالفین‌خودرا تارومارکرد .

اللهقلی‌میرزا که در بروجرد مشغول جمع آوری پول و قشون بود جریان امر را محمد قلیخان ایشیك آقاسی بعرض محمد شاه رسانید چون پادشاه هیچ امری ازحاجی پنهان نمیداشت هرگاه بدین سخن‌میرسیدآقاسی معروض میداشت‌که سخنان از در کذب و بهتان است‌که دشمنان من وایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کیفر این‌گناه برمیتافت .

آصف‌الدوله والله‌یارخان‌ومعتمدالدوله‌منوچهرخان چون‌دیدندکه پادشاه در این خرابکاری و هـرج و مرج بی‌حس است و حاجـی هم دست از پرده پوشی

بر نمیدارد برای اینکه حاجی را از مسند صدارت بلند کنند یکی شورش خراسان را بر پـا نمود و دیگری فتنه باب را کمك کرد بالاخره جمعی از بزرگان ایران که با آقاسی دل بدداشتند بصدا درآمدند و بعرض شاه رسانیدند برای آقاسی دیگر مجال پوشیدن این راز نماند بهفرمـان شاه الهقلی میرزا را بهکربلای معلی تبعید کردند (۱) .

این تبعید مدت ۲۴ سال طول کشید همیشه بااردوی ایلخانی چندین امرد و عدهای فاحشه حرکت میکردند و از این شهر بآن شهر زن وبچه میدزدیدند و با خود میبردند .

« ایلخانی یکدسته مطرب زنانه وچندتن پسران رقاص باخود بعراق عرب برد ازعتبات عالیات یك زن عرب دزدیده باستانبول کشانید ازاستانبول یکدختر و پسر عثمانی را بدون اجازه اولیای آنها بطور قاچاق بمکه معظمه برد از خانه خدا معقوده یکی ازحجاج را قرزده فراراً روانه هندوستان شد » .(۲)

اعتماد السلطنه مینویسد : شرح حال اللهقلیخان ایلخانیقرمساقخائندین ودولت راکه سراپا هزل ورزلاست سلطانابراهیممیرزا معروف به (بلها) پسرفتحعلی شاه تألیفکرده است . »

بالجمله ناکس فرومایهای که دارای چنین صفات رذیله و رفتار ناشایسته شرمآور بود حاجی آقاسی میخواست روی تخت کیان بنشاند واز جمله تهمتهائی که حاجی بقائم مقام میزد یکی این بودکه قائم مقام خیال داشته میرزا محمد پسرش را باریکه سلطنت برساند در صورتی کـه خود باین خیال بوده وبـه دیگری نسبت میداده است .

---

۱ ـ ناسخالتواریخ جلد قاجاریه سلطنت محمدشاه .

۲ ـ خاطرات محمد باقرخان ادیبالملك .

ونیز محمد حسنخان اعتماد السلطنه در خوابنامه مینویسد « حاجی میرزا آقاسی درمحاکمه وزراء گفت این پسر زن من تکیه براقتدار من کرده مردم را زیاده از حد رنجانید و ازمناهی فروگذار ننمود بقول شیخ سعدی مسکری نبود که نخورد ومنکری نماند که نکرد آخرالامر بخیانت پادشاه پرداخت برای آنکه ربیب من بود از سیاست محفوظ ماند و بعراق عرب تبعید شد و اثرخیانتش بماند امرای ایران از قبیل آصف‌الدوله و اولاد او و منوچهر خان معتمد الدوله از غرور و بد رفتاری هـای ایلخانی رنجیده خاطر بودند خراسان را بشورانیدند و کمك بفتنه سید علی‌محمد باب‌کردند انقلاب بزرگی در ایران پدید آمد همه از بی‌لیاقتی من بود . » (۱)

مأموریت میرزا تقی‌خان وزیرنظام بارضروم

حاجی میرزا آقاسی‌که در وجود میرزا تقی‌خان امیرنظام یك یادگاری از قائم مقام میدید همیشه درصدد بودکه بنحوی از انحاء اورا تباه وتلف‌کند فقط محمد خان زنگنه‌که از دوستان صمیمی قائم مقام بود از میرزا تقی خـان حمایت میکرد ولی آقاسی منتظر فرصت بود تا آنکه موضوع رفتن یك نماینده از طـرف دولت بارضروم برای مذاکره با عثمانی‌ها پیش آمد آقاسی کـه بدخواهی و فتنه انگیزی عثمانی‌ها را میدانست میرزاتقی‌خان را باین‌مأموریت نامزدکرد که شاید ازوجود او خلاص شود .

جهانگیر میرزا مینویسد (۲) « درسال ۱۲۶۰ که میرزا تقی‌خان وزیرِنظام از طرف دولت بارضروم رفت‌حاجی‌که باوزیرنظام صفائی نداشت ووجود اورا درایران در خدمت پادشاه مخل‌آسایش خود میدانست اهتمام در گذشتن امور ایشان نمینمود

---

۱ ـ خوابنامه اعتمادالسلطنه .

۲ ـ تاریخ نو تالیف جهانگیرمیرزا صفحه ۲۸۸ ببعد .

چنانکه اکثر نوشتجات ایشانرا درمیان نوشتجات‌حاجی بعد ازوفات محمد شاه ورفتن حاجی بکربلا همچنان سر بمهر نگشوده یافتند.

حاجی برای تخریب وتضییع‌وجود وزیرنظام‌ضمن دستوری‌که برای او نوشته بود از دولت عثمانی خواهش‌کردکه اجازه بدهند ایران مسجدی در بغداد بناکند که بآداب تشییع پیش‌نماز تعیین شودکه شیعیان بدون تقیه بآئین جعفری نمازبگذارند. وزیرنظام دراظهار این خواهش‌تأمل نمود وبحاجی نوشت‌که واضح است دولت‌عثمانی این‌خواهش را قبول‌نخواهد نمود واز آن‌گذشته برای ملت ودولت ایران این‌خواهش چه فایده دارد حاجی قبول این معنی را ننموده دوباره اصرار به وزیر نظام نمود وزیرنظام بناچار ازخواص سرعسکر استمزاج نمود سرعسکر بمحض دریافت‌نمودن این خواهش‌علما ومفتیان‌را تحریك نموده بودندکه عوام‌الناس‌آنولایت را جمع نموده بمنزل سفیر ایران ریخته‌دست بهرزه‌کاری و زبان درازی وهرزه درائی گشادند بقدر سی چهل‌هزار نفر منزل وزیرنظام را احاطه‌کرده بانداختن سنك وتفنك اقدام‌نمودند وزیرنظام اصلا از وقوع این حادثه مضطرب ومتزلزل نشده ودر وثاق خود نشسته سی چهل نفر توپچی نظام دولت ایران بمحافظت ایشان اشتغال‌نمودند کار بجائی رسیدکه دیوار همان منزل راکه‌وزیرنظام نشسته بود عوام‌الناس ارضروم بنای شکافتن‌گذاشتن وتوپچیان با شمشیر های برهنه بمدافعه آنها پرداختند وجمیع اسباب واوضاع منزل را عوام‌الناس تاراج وغارت نمودند.

وزیرنظام مصالحه دولتین را در سنه ۱۲۶۳ باتمام وانجام رسانیده بامصالحه‌نامه جدید معاوت نموده بخدمت پادشاه مرحوم در دارالخلافه مشرف شدند وحاجی میرزا آقاسی بنای بدسلوکی را با ایشان‌گذاشتند و ایشان نیز بعد از تشریف بردن ولیعهد بآذربایجان روانه آذربایجان گردیدند و نه ماه نکشیدکه با ناصرالدین شاه بتهران آمدند.»

روابط داخلی وخارجی جناب حاجی

روابط داخلی آقاسی باملاکین و اشراف ورعایا از مندرجات رساله دستور-الاعقاب کاملا روشن گردید . روابط خارجی با دولت همایه شمالی بسبب واگذاری مرداب انزلی و آشوراده پر عیبی نداشت امارو ابط باانگلیس امنای دولت بریتانیای کبیر مدیون حاجی بودند و بجهاتی بحق بایستی بجناب حاجی مساعدت کنند و حق‌شناس باشند .

اولا پهلوان قوی‌پنجه‌که در برابر زیاده طلبیهای انگلیس مقاومت میکرد حاجی‌آقاسی بکشتن دادکه مکنیل وزیرمختار انگلیس‌رضایت خاطرخودرا ازاینعمل ابراز میدارد صفحه ۵۹ همین‌کتاب .

دوم معاهده تجارتی نظیر معاهده ترکمانچای که انگلیس ها تقاضا داشتند و قائم مقام می‌گفت روس ها بزور سرنیزه این معاهده را از ما گرفتند شما به چه دلیل چنین تقاضائی دارید حاجی آقا برایگان با انگلیس ها منعقد ساخت صفحه ۳۸ .

سوم در مدت محاصره هرات جناب حاجی برای رضایت خاطر انگلیس ها نصف قلعه را بیشتر محصور ننمود باشدکه قلعه‌کیان بتوانند آزادانه آذوقه ببرند و آمد و شدکنند تا کشتیهای انگلیس بخلیج فارس برسند . ناسخ‌التواریخ .

چهارم پس از دست‌کشیدن ازتصرف هرات قشون ایران‌را بی‌سر و سامان و انضباط بی‌لباس و گرسنه در بیابان رهاکردکه آبروی سپاه ایران بخاك مذلت ریخته شود ومثل قشون فراری شکست خورده رو بمشهد بیاورند .

اما روابط جناب حاجی با دولت عثمانی با اعلام جنك سفیهانه و نامربوط هائی‌که به‌راغب افندی گفته بود باعث قتل وغارت کربلای معلی گردیدکه بیست هزار نفر در اطراف صحن مطهر کشته شدند و ششهزار نفر را درروضه منور حضرت عباس صلوات‌اله علیه سربریدند (ناسخ‌التواریخ) .

بالجمله نتیجه قشون‌کشی حاجی به‌هرات این‌شدکه انگلیسها برای‌ما هزار جورگربه رقصاندند وقتیکه حسینخان‌آجودان‌باشی‌را در۱۲۵۴محمدشاه برای‌موضوع هرات بلندن فرستاد انگلیسها قبول نکردند .

همانسال علیرضاپاشا والی بغداد محمره‌را خراب‌کرد واموال مردم رابغارت برد مردان ایرانی را مقتول و زن وبچه‌ها را اسیرکردند(۱).

در ۱۲۵۵ مسترمکنیل وزیر مختارانگلیس درهرات آن کلاه راگذاشت‌که دیدیم در۱۲۵۷ آقاخان محلاتی را بعصیان تحریك‌کردند واز راه بندرعباس توپ و تفنك برایش فرستادند (۲) .

ودرهمانسال ۱۲۵۷ محمد تقی‌خان چهارلنك بختیاری بتحریك لاردلایارد که چندین سال با لباس بختیاری در نزد او زندگی میکرد خواست خوزستان را از ایران جدا کند (۳).

در ۱۲۶۰ فتنه سیدعلی محمد باب را دامن زدند ودر همانسال نجیب پاشا والی بغدادکربلای‌معلی را غارت کرد نه‌هزار نفر را بقتل رسانید درحرم سیدالشهدا صلوات‌اله علیه وحرم حضرت عباس‌بن‌علی اسب و استر بستند (۴) بالجمله در۱۲۶۰ هجری قمری بعداز معاهده ارضروم که حدود ایران معلوم شد میرزا محمدعلی‌خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی که به پاریس میرفت در استانبول نگاه داشته رشوه دادند و علیه حدودی که میرزا تقی خان امیر نظام در سمت محمره معین کـرده بود از او کاغذی گرفتند که هنوز دولت ایران گرفتار آن کافر ماجرائی است (۵) .

۱ـ ناسخ التواریخ جلد قاجار سلطنت محمد شاه ودستورالاعقاب.

۲ ـ روضةالصفا وسیاست‌گران دوره قاجار جلد اول نوشته خان‌ملك ساسانی.

۳ ـ سیاستگران دوره قاجار نوشته خان‌ملك ساسانی ودستورالاعقاب ،

٤ ـ ناسخ‌التواریخ .

٥ ـ ناسخ‌التواریخ .

چون در بیشتر از یك قرن دولت انگلیس از عثمانیها علیه ایـران حمایت میکرد کلیه اختلافات عثمانی و ایران بدستور آن‌دولت انجام میشد .

یادداشتها و تأثیرات بیگانگان راجع به حاجی

کنت دوگبینو که دراوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه بسمت وزیرمختاری فرانسه در تهران مقیم بوده در کتاب (مذاهب و فلسفه درآسیای وسطی) ازصفحه ۱۸۳ جلد اول مینویسد:

« سیدعلی‌محمدباب ازمحمدشاه تقاضا کرده‌بودکه بااهم‌مریدانش به‌پایتخت بیاید ودرحضور شاه وبزرگان مجلس‌مناظره‌ای باهمه روحانیون ایران تشکیل دهند اگر برخلاف انتظارش در این مبارزه شکست خورد قبلا خودش را در اختیار پادشاه میگذارد که هرحکمی در باره او می‌پسندند مجری دارند . وقتی کـه این تقاضا با شکایت های بابیها و شکایات ملاها از شیراز بتهران رسید بدواً چنین بنظر میآمد که دولت‌شاهنشاهی با بابیها نظرمساعددارد حاجی میرزا آقاسی‌این‌مرد عجیب وغریب‌که باحتجاجات مذهبی بیمیل‌نبود باتقاضای سیدعلی محمد موافقت کرد که بیاید بتهران وبا علما بمباحثه ومناظره پردازد محمدشاه هم‌که مطیع اراده حاجی بود مخالفتی از این‌عمل ابراز نمیداشت. اشخاص هوشمند متجسس بخودشان وعده میدادندکه دراین احتجاجات جمعی‌از روحانیون‌تبهکار رسوا خواهند شد و اتهاماتی که بدسته دیگری ازآنها وارد است برملا خواهد گردید .

ولی‌حاجی‌شیخ عبدالحسین تهرانی که مردی‌عاقل‌وکامل‌است شخصاً بملاقات محمدشاه وحاجی میرزاآقاسی رفت ومضرات این‌جلسه مناظره را بطور جدی بایشان فهماند وآنهارا بتغییر نقشه وتصمیم وادار نمود .

حاجی شیخ عبدالحسین که مردی فقیه ومجتهد ومتدین ومتقی است فراست و قضاوتهای بیطرفانه‌اش موجب اعتماد همه‌کس‌شده وطرف احترام عموم است بشاه و

وزیر و بزرگان مملکت گفته بود آیا در نظر دارید که بجای مذهب کنونی مذهب جدیدی که هنوز نمیشناسید برقرار نمائید ؟ وعلاوه کرده بود که دولت با این گرفتاری و ناتوانی که دارد حاجت باین نیست که برای خود گرفتاری جدیدی ببار آورد که نتیجه‌اش جنگهای مذهبی خواهد بود .

آیا شما از خیالات آینده و نتایج آن اطمینان دارید که به تسهیل انتشار عقاید او میپردازید ؟ اگر روحانیون ایران بدفاع پردازند نه فقط بر علیه باب بلکه بر علیه دولتی که بحق از او انتظار حمایت دارند آیا چنین تصور میکنید که قدرتی بدست نخواهند آورد ؟ وآیا میدانید که نتیجه چه خواهد شد؟

خلاصه این حرفها حاجی میرزا آقاسی وطرفداران مناظره را متقاعد ساخت وبحاجی شیخ عبدالحسین اطمینان دادند که غدغن خواهند کرد که میرزا علی‌محمد بتهران نیاید وبرای ساکت کردن او ومریدانش دست باقداماتی خواهند زد. (۱)

ونیز کنت دوگبینو مینویسد محمد شاه دارای سجایا و اخلاق مخصوص بود که هیچکس حتی اروپائی‌ها هم نتوانستند بفهمند با وجود اینکه در زمانی بسلطنت رسیده بود که هنوز خشونتهای سیاسی محلی موجود بود اوملایم وصبور بود وبردباری او بحدی بود که هرج ومرج خانه‌اش راکه بحق میبایست اورا خشمگین نماید نادیده میگرفت بدرجه‌ای که درزمان فتحعلیشاه هم اهمال وعدم انضباط حرمخانه وبوالهوسی های خانمهای اندرون باین اندازه نبود .

---

۱ ــ مرحوم حاجی شیخ عبدالحسین مجتهد تهرانی که شیخ‌العراقین لقب دارد همان کسی است که از ثلث میرزا تقی‌خان امیرکبیر در آخر بازار ارسی‌دوزها مسجد ومدرسه مجللی ساخت که سالها باسم او معروف بود و امروز بناسزا وناروا آنجارا مسجد ترکها مینامند وعنقریب اسم اومحو خواهد شد . پس‌از اتمام مسجد مزبور مرحوم شیخ‌العراقین ازطرف ناصرالدین‌شاه مأمور طلاکردن گنبد عسکر بن علیهما السلام گردید واز عهده این خدمت هم بخوبی برآمد ونامش درعتبات عالیات جاویدان ماند .



محمد شاه قاجار

« معروف است که محمد شاه بزنان حرمخانه میگفته « خانم من نمیخواهم مانع عیش ونوش شما بشوم ولی قدری درپرده مشغول باشید. »

« این رفتار شاه ازفرط بی‌اعتنائی نبود بلکه از خستگی وملالت خاطر بود چون هیچوقت مزاج سلامت نداشت ازنقرس آخرین درجه رنج دائم میبرد با اخلاق وسجایای سستی که داشت فوق‌العاده غمناك وسودائی شده واحتیاج فوق‌العاده به‌محبت داشت وچون ازطرف خویشان وزنها وبچه‌هایش عواطف را احساس نمیکرد لذا تمام عواطف خود را متوجه یك ملای پیرکرده بود و اورا بدواً دوست یگانه سپس همراز و بالاخره وزیر مقتدر خویش قرار داد والنهاید بدون اغراق برای او مقام الوهیت قائل شده بود .

« در کنف تربیت این بت بزرگ عقایدی آموخته بود که بهیچوجه نسبت بدین اسلام محترمانه نبود نه تنها باصول دینی که پیغمبر اسلام گذاشته عقیده نداشت بلکه نسبت بخود رسول اکرم هم اعتنائی نداشت بائمه اظهار اهمیتی نمیداد فقط نسبت بعلی بن ابیطالب بسبب آنکه ایرانیان باعقاید و افکار عجیب وغریب این شخص محترم را باملیت خود مشتبه مینمایند اندکی توجه داشت . درحقیقت محمد شاه نه مسلمان بود نه عیسوی نه زردشتی نه یهودی اعتقادش این بود که جوهر الوهیت باتمام قوه وقدرت در وجود عقلا ظهور وبروز دارد وچون حاجی میرزا آقاسی را از عقلای درجه اول میدانست درالوهیت اوشك نمیکرد وباعقیده ثابت از او تقاضای معجزه مینمود. مکررا تفاق افتادکه بدرباریانش ازروی کمال خلوص نیت گفته بودکه «حاجی برای امشب بمن یك معجزه وعده کرده است شما خواهید دید.»

محمدشاه بغیراز شخص حاجی بتمام عقاید دینی موافق ومخالف دین اسلام بی اعتنا بود وبرخلاف هیچ بدش نمیآمد که موافقین ومخالفین توسرهم بزنند واین عمل بچشم او دلیل نابینائی عموم محسوب میشد .

« حاجی هم باعتقاد خودش یك خدائی قادر وقاهر بود و هیچ نمیتوان گفت همانطور که محمدشاه معتقد بود شخص حاجی هم پای خودش را از الوهیت پائین تر میگذاشت درهرصورت عقایدش همان عقایدی بود که بشاه تلقین کرده بود . ولی این مانع این نبودکه دست از مسخره گی بردارد در واقع مسخره گی روش عادت زندگی اوشده بود . هیچ چیزرا جدی تلقی نمیکرد حتی وجودخودش را باشخاص ناراضی میگفت من صدراعظم نیستم یك ملای پیری هستم بی خانواده وفاقد لیاقت فقط میل شاه است که مرا دراین مقام نگاهداشته است » .

« تفریح مخصوص حاجی این بودکه سواران عشایررا دربهترین لباس واسلحه سان ببیند وقتی این خوانین و سواران ایلات با حشمت و جلال تمام سوار بهترین اسبها درمیدان جمع میشدند حاجی باللباس مندرس پاره و کلاه بوق شده یك شمشیر

زنك زده که وارونه بگردن انداخته بود سوار بریك الاغ کوچك وارد میدان می‌شد آنوقت خوانین عشایر را بدور خود جمع مینمود آنها را مسخره وتحمیق میکرد و میگفت شما مردم بی‌مصرفی هستید بدرد هیچ کاری نمیخورید پس از حرفهای موهن دشنام آمیز از آنها استمالت میکرد و انعام میداد . بعلاوه مسخره گی ذاتی حاجی عاشق توپ ریزی و زراعت بود کارخانه توپ ریزی در تهران دایر کرد درختها و گیاههای تازه باطراف تهران آورد که تاآنوقت وجود نداشت. »

اوژن فلاندن که با کنت دوسرسی وزیر مختار فرانسه در زمان محمد شاه بایران آمده درسفرنامه‌اش مینویسد حاجی میرزا آقاسی بسیار بدخلق است تیزی کلاهش از حد گذشته و ضربات متعدد مشت که پی‌درپی به‌جمجمه خود میزند اورا از حال اعتدال دورمیسازد مکالمه‌اش منقلب‌وشوریده وچنان بنظر میرساند که روحش متاذی است از سرانجام جنگهای ایران و عثمانی که پی درپی بروز کرده دل خوشی ندارد میخواهد انتقام متعصبانه خودرا بستاند لیکن نمیتواند استفاده‌ای ببرد فقط بداهت‌هائی برزبان میاورد ازجمله میگوید « اگرعثمانی عظمتش دوبرابر حالیه گردد باز برای ایران یك‌لقمه‌کوچك بیش‌نخواهد بود » .

هنگام مفارقت کنت دوسرسی در پی‌سخنان ناپیوسته کلماتی ادا کرد که سفیر را خوش نیامد بعلاوه پیش‌ازآنکه چای وقلیان آورند از جایش بلند شدکه‌آن یك بی‌ادبی بزرگ بود که نسبت بوزیرمختارکرد اما وزیرمختارهم زیر بار این‌وقاحت نرفت وتلافی نمود (۱).

سفرنامه اوژن فلاندن

محمدشاه بهیچ کاری دخالت نمیکند وتمام قوای دولتی بدست حاجی‌میرزا

۱ ـ سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه بفارسی چاپ تهران صفحه ۱۴۲-۱۱۷-۱۲۱

آقاسی است این شخص دارای بینی دراز و خمیده و دهانی بدون دندان دارد چند موی بد رنك سبیلش را تشکیل میدهد پلك یك چشمش خوابیده اما تیز و خیره است و از عموم اعمالی که خارج از ایران است بی اطلاع میباشد تقدسش خشك و بمانند زائری که ازمکه بیاید پیوسته خودرا بعبادت وامیدارد وهیچ بفکر سیاست وحکمرانی نبوده خود فروش وتکبرش بنظر عموم رسیده ویکی از بلند پروازیهایش این است که خودرا توپچی ماهری میداند.

بناچار با وزیری که هیچیك از صفاتش مطبوع بنظر نمیآمد داخل مذاکره شدیم براستی بگویم که زندگی مصاحبت تدبیر هیچکدام در وی طبیعی بنظر نمیآمد هردفعه که میخواست جملاتی فصیح بگوید ازادایش عاجز وکم سوادیش معلوم میگردید اما ازجنب وجوش حرکات مضحك ولال بازیش چنین درمیافتیم که نقش خودرا خوب بازی میکند سرانجام میگویم که عظمت و ابهت پیشوائی را از بین برده است از خنده روده بر میشدیم وقتی که میدیدیم کلاه را با ضرب مشتی به یك طرف و سپس بطرف دیگر میبرد خلاصه تا توانست مکاری نمود وبازور چای و قهوه و نان قندی بما خورانید.

این ملای متعصب کم تجربه وبی فکر نمیداند چطور کارها را باید انجام دهد ایرانرا فلج کرده وعقیده‌اش براین است که خدا و پیغمبر بایرانیان وحی میکنند که مطیع شاه خود باشند (۱۲۱).

ایرانی که ازمدتها پیش رو بترقی میرفت اکنون بحداکثر سرعت روبقهقرا میرود محمدشاه به‌موهومات معتقد است گویند شخصی بنام شاه‌نعمت‌اله مدت‌سلطنت هشت پادشاه را پیشگوئی کرده‌که محمد شاه هشتمین آنها میباشد وچنانکه پیشگوئی شده شاه روز وساعت ودقیقه را حساب میکند این شخص گفته‌است‌که وی یازده سال سلطنت خواهدکرد بنابراین‌شاه باین‌عقیده باقی‌است پول‌وطلا بدراویش میدهدکه در حقش‌دعا کنند (۱۲۳).

واتسون انگلیسی در تاریخ قاجاریه‌مینویسد ـ در زمان صدارت‌حاجی میرزاآقاسی هروقت که مأمورین کشوری ولشگری درخواست اضافه‌حقوق ومستمری وپاداش‌مینمودند بی‌چون‌وچرا باتقاضای آنان موافقت بعمل میآمد وبراتی بنام متقاضی برسر یکی ازحکام ولایات صادر میگردید ولی نیت حاجی صدراعظم این نبودکه این قبیل حوالجات وصول و از این بابت چیزی عاید تقاضا کنندگان شود بلکه غرض اصلی این بودکه خوش‌قلبی ودست ودل بازی‌وی مورد توجه قراربگیرد . حکام‌ولایات هم بتدریج این نکته‌را ملتفت شده بودند ونسبت بپرداخت حوالجات مماطله ویااصولا استنکاف میکردند درنتیجه این پیش‌آمد صاحبان بروات ازحکام متنفر و در عوض از نیك‌نفسی حاجی راضی وشاکر بودند . (۱)

رالنسون وزیرمختار انگلیس مینویسد ـ حاجی میرزا آقاسی که مدت سیزده سال زمامداری و فرمانروائی واقعی ایران را بعهده داشت از اوضاع سیاسی و فنون نظامی بکلی بیخبر بود وبواسطه غرور خودخواهی‌بنصیحت واندرز خیراندیشان ابداً گوش نمیگرفت رشك وحسادت اونیز مانع از آن بودکه دیگری را بهمکاری و دستیاری خود بر گزیند. ازهمه اینها گذشته بقدری بدزبان وتندخو بودکه همه‌ازاو میگریختند وخزانه کشور دراثر لاقیدی وبی‌مبالاتی وی دچار ورشکستگی گردید و سواره‌نظام عشایری ازبین‌رفت وهنگامی‌که محمدشاه زندگی را بدرودگفت مواجب قشون سه الی پنج سال عقب افتاده بود (۲) .

---

۱ ـ جلد سوم صفحه ۱۵۹.

۲ ـ نقل از تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر دائی جلد دوم ص ۴۷۷ .

حقایق الاخبار ناصری

تالیف میرزا جعفرخان خورموجی چاپ ۱۲۸۴ تهران

اما جناب حاجی میرزا آقاسی چون بسبب سوء رفتار وزشتی گفتار از دانی وقاصی برخویش هراس داشت ایام اشتداد مرض محمد شاه وحالت احتضار یا هنگام تجهیز وتکفین بربالین پادشاه مطلقاً حاضر نیامد در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در این مدت باستظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و صلاح عیال ملهوفین ومظلومین را برخود مباح تعدی و ستم را براهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند وباینجهت خدمتش را وجه همت خود ساخته پروانه آنشمع وپروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بصفحه ارادتش کشیدند اهالی تهران که بسالها ازآنجماعت گرفتار آفت و مخالفت بودند زمان فرصت را از دست نداده درمقام کیفر وانتقام برآمدند کاسب ذلیل بازاری برسرتیپ وسرداری میتاخت وهر علیل بی‌فرهنگی یاور وسرهنگی را عریان میساخت ما صدق بیت قائم مقام عاجز ومسکین هرچه ظالم و بدخواه ظالم و بدخواه هرکه عاجز ومسکین در این هنگامه سمت ظهور یافت آخرالامر از منازل ازعاج و ازشهرستان اخراج نموده درباغ محمدحسنخان سردار پناه جستند ازآنسو جناب حاجی غیر ناجی بنایب السلطنه عباس میرزا (۱) وبجماعتی از اعاظم و امرا نوشتجات خوش مضمون وپیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام و فاق و ترك نفاق فرستاد ولی اصلا

---

۱ ـ مقصود عباس میرزا پسر کوچك محمدشاه است که بعداً ملقب بملك آرا شد .

سودی نبخشید وفایده نداد لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شدکه درخانه ومنزل خویش سکونت نماید وازسفراء دول خارجه استعانت جوید فضان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارك سلطانـی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه آنجا با زمانه یار وشعار روزگار را آشکار سلسله رعایتی بظهور رسانیده باهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ به بقعه شاهزاده عبدالعظیم آورد نوراله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارتی برد حاجی بآنمکان فیض بنیان خود را رسانیده و در آن حصن حصین متحسن شد از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالك ومیرزا محمدخان کشیکچی باشی وعباسقلی خان جوانشیر ومحمدحسن خان سردار ایروانی وجمعی دیگر از مقربان حضرت ونام یافتگان دولت بعهد ومیثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی نشوند مال وجان دراینباب دریغ ندارند بالاجماع عریضه نگار وبحضرت مهد علیا مستدعی و خواستگار اعانت در این عزیمت آمدند چون معظم لها از این نوع اتفاق وعزیمت که مشعر ومبتنی برچاکری ودولتخواهی بود آگاهی حاصل فرمود بتوسط اعتضادالسلطنه رجال دولت را مطمئن وآسوده ساخت وبعنایت پادشاهی امیدوار ومطمئن فرمود چون این عزیمت بپایان رسید ورجال دولت را ازین رهگذر اطمینان حاصل آمد مشغول انجام لوازم تعزیه‌داری و سوگواری شدند روز سیم وفات شهریار تاجدار جمهور امرا و اعیان سیاه پوشیده جنازه را از اسدآباد شمیران بباغ لاله‌زار آوردند.

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی ــ درضمن شرح احوال قائم‌مقام (۱) مینویسد.

« این حکایت را آقاسی برای یکی ازمعاشرینش نقل‌کرده ومن بیواسطه از وی شنیدم در ایام جوانی درکربلای معلی درخانه عارف کبود راهنگی همدانی خدمت

۱ ــ ازنشریات اداره سرپرستی محصلین درپاریس مصر قاهره ۱۳۵۰ هجری .

میکردم روزی درویشی برمولای من وارد شد ومدتی بااوصحبت داشت وصحبت‌طوری مرا جذب کرد که پس از خارج شدن او دنبال وی روانه شدم قدری راه که رفتیم برگشت بمن نگاهی‌کرد و گفت کجا میائی گفتم شما را کاملتر از مولای خود یافتم میخواهم از خدمت او دست کشیده بشما خدمت‌کنم جواب داد خیر برگرد بهمان‌کار که مشغول بودی بپرداز و بپاداش این توجه‌که بمن کردی صدر اعظمی ایرانرا بتو دادم گفتم من طلبه بینوا چگونه میتوانم صدارت کنم در صورتی که صدارت سیاست میخواهد ولازمه‌اش تنبیه و تأدیب مخالفت کاران است گفت مخالفین را با بد زبانی و فحاشی تأدیب کن تا از آبروی خود بترسند و مخالفت نکنند و بعد از آنها رضایت بطلب من برگشتم وبخدمتی که داشتم مشغول‌شدم. این حکایت اگرراست باشد شاید بشود باورکرد اما چگونه میشود پذیرفت مرد عارف وارسته‌که ازپنجاه سال پیش‌مقام کسی را پیش بینی میکند و یا کلامش این درجه خلاقیت دارد - دستور بدزبانی و فحاشی بکسی بدهد چه فحاشی کار نادانترین اشخاص است . انتهی»

بهرحال آقاسی دستور مرشد جعلی را بکار بست و بهر کس بدون رعایت مرتبه ومقام‌فحاشی‌میکرد وناسزامیگفت‌کنت دوکبینو درشرح‌حال‌آقاسی‌مینویسد (۱) که روز رژه قشون صاحب‌منصبان را بفحش و ناسزا میکشید سپس استمالت کرده و انعام میداد . درمعابر به‌بینوایانی که تکدی میکردند فحش میداد وسپس دستگیری میکرد از این‌اخلاق وطرز رفتار ناشایست او وجوه مملکت از وی رنجیدند ومتواری شدند«ازجمله‌آقاخان محلاتی‌ملقب به‌عطا شاه ازبی‌ادبی‌های‌آقاسی بفکرطغیان‌وعصیان افتاد وخواست ایالت کرمانرا از ایران جدا سازد و در آنجا حکومت کند چنانکه در تاریخ مسطور است چه خسارتها از این طغیان وعصیان بایران واردشد.

در جزو یادداشتهای خصوصی خواندم آن هجده نفری کـه در مسجد کوفه جمع شدند و سید علی‌محمد شیرازی راکه نوزدهمین نفر بود به‌پیشوائی برگزیدند

---

۱ - کنت دوگبینو سفیر فرانسه درتهران .

همه‌شان ازفحاشی و بی‌ادبی وفرومایه‌گی آقاسی از ایران مهاجرت کرده بودند.

روضة الصفا مینویسد از بس حاجی ناسزا میگفت و بمردم بی‌ادبی میکرد همه مردمان‌آبرومند از دورش فرار کرده ومهاجرت نمودند.

محمود محمود مینویسد :

« محمدشاه بعد از مراجعت از هرات کینه انگلیسها را در دل داشته آنها را عهدشکن مینامید وتا روز آخر عمرخود در این احساسات باقی‌ماند واز انگلیسها متنفر بود.

« اما حاجی میرزا آقاسی آن شیاد بی‌نظیر طولی نکشید که برای خاطر مقام صدارت با انگلیسها کنار آمد وتا روز مرگ محمدشاه نسبت بانگلیسها وفادار بود وتقاضاهای آنها را اجرا مینمود یکی ازکارهای مفید او برای انگلیسها این بود که بهیچوجه بطرف افغانستان توجه نداشت خواهش ها و التماس ها و تقاضای سران افغانستان به دربار محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد و به آنها ابداً اعتنائی نمیکرد.

« سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند شاه شجاع را آلت‌دست انگلیسها میدانستند یار محمد خان حاکم هرات علیه انگلیسها میکوشد بممالك اطراف و میان ایلات وطوایف دور ونزدیك اشخاص معتمد و مخصوص خود میفرستاد وآنها را علیه انگلیسها تحریك مینمود ومتوالیاً بدولت ایران متوسل میشد والتماس میکرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر بافغانستان متوجه شود بیاید و مشاهده کند سکنه افغانستان چگونه ازشاهنشاه خود استقبال‌نموده وجان خودرا فدای اوخواهند کرد ولی‌حاجی میرزا آقاسی ابداً باین‌حرفها گوش نمیداد.» (۱)

دولت انگلیس متجاوز از ده‌سال بود که دولت ایران را تعقیب مینمود تا یك عهدنامه تجارتی مطابق شرایط عهدنامه تجارتی با روس وایران‌که درسال۱۸۲۹

---

۱ ـ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد دوم صفحه ۳۸۶.

در ترکمانچای بسته شده است بین ایران و انگلیس نیز بسته شود در اواخر سلطنت فتحعلیشاه باین‌مقصود نرسید دراوایل سلطنت محمدشاه‌که قائم‌مقام زمامدار بود حاضر نشد این‌عهدنامه را به‌بندد و تازنده‌بود جواب غیرمساعد داد بعداز قائم‌مقام نیز روابط تیره شد ومعاهده صورت نگرفت .

در این ایام که حاجی میرزا آقاسی تسخیر دولت انگلیس شده بود میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که درتمام مدت سلطنت فتحعلیشاه وظیفه‌خوار دولت انگلیس و وزیرخارجه ایران بود دوباره در دربار محمدشاه پیدا شد درآنوقت با بودن حاجی میرزاآقاسی ومیرزا ابوالحسن خان شیرازی آرزوی دیرینه دولت انگلیس عملی شد و عهدنامه‌ای که قائم مقام چندین دفعه رد کرده بود با انگلیسها منعقد گردید شهر رمضان ۱۲۵۷ .

معاهده تجارتی

« انگلیسها بعد ازامضای معاهده ترکمانچای‌اصرارداشتند که درزمینه همان معاهده تجارتی با ایران منعقد نمایند ولی قائم مقام قبول نمیکرد و میگفت این امتیازات را روسها در میدان جنك بزور از ما گرفته‌اند به چه مناسبت برایگان بانگلیسها بدهیم .

« دولت‌انگلیس مستر الیس‌راکه سابقاً هم درایران بود بسمت وزیرمختاری بایران‌فرستاد که برای‌انعقاد ومعاهده تجارتی‌داخل مذاکره شود مستر الیس درموقعی بایران رسید که هنوز میرزا ابوالقاسم قائم مقام حیات داشت این مرد باهوش حاضر نشد یك عهدنامه تجارتی دیگری روی زمینه معاهده ترکمانچای باانگلیسها برقرار کند وصریح بنماینده مختار انگلیس اظهار داشت بهتر اینست که وزیرمختار دولت بهیهٔ انگلیس در اینمورد اصرار نکند وبگذارد این‌قبیل مسائل فعلا مسکوت بماند تااینکه شاه ایران باندازه کافی مقتدر شده بتواند جلو غضب روسیه را که بواسطه

دادن ایـن نوع امتیازات تحریـك خواهد شد بگیرد صدر اعظم ایـران عقیده داشت فعلا این موضوع بماند و از آن صحبت نشود مستر الیس در یادداشت های خود مینویسد .

« وعدهٔ آتیه دولت ایران‌موعد ندارد و نمیتوان‌دانست‌آن وعده‌هارا چه‌وقت انجام خواهد داد . » (۱)

پس‌از مستر الیس مستر مکنیل بایران‌آمد وشکایتهای دولت انگلیس را از دولت ایران دریادداشتی بدولت تسلیم کرد بالاتر از همه موضوع معاهده و قرارداد تجارتی بودکه دولت ایران دراینمدت حاضر نمیشد معاهده‌ای بر طبق موادو شرایط معاهده تجارتی ترکمانچای باانگلیسها منعقد کند .

خلاصه ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی

از این‌ترجمه احوال طولانی‌که شامل تأثرات وخاطرات ومشافهات اشخاص مختلف از معاصرین حاجی میرزا آقاسی‌میباشند چنین برمیآید که حاجی مردی‌است قبل‌از همه‌چیز جاه‌طلب وحسود و از زمان معلمی میرزا موسی خان خواب صدارت میدیده ودر طول ایام یعنی از ۱۲۳۰ تا ۱۲۵۰ مدت ۲۰ سال از هیچگونه اقدام و دسیسه دراین‌راه‌فرو گذارنمیکرده درغیبت قائم‌مقام ازتبریز بوسائلی خودرا به‌محمد میرزا رسانیده باوجود معاهده ترکمانچای معلوم‌بوده سلطنت بارشد اولاد عباس‌میرزا میرسد وشك نداشته است با شخصیتی‌که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در دربار قاجار دارد روزی‌که محمد میرزا بسلطنت برسد صدارت حق اوست از همان روزی که این‌فکر بسرش‌آمده برعلیه قائم‌مقام شروع بسعایت کرده شاهزادگان را در مسئله تقطیع شعر علیه قائم مقام شورانده صفحه ۱۱ و باو نسبت بی دینی و بی‌اعتنائی بشاهزادگان داده است و برای تبعید قائم مقام از تبریز با سید محمد مجاهد و طرفداران سیاست

۱ ـ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد اول صفحه ۲۶۶.

انگلیس همدست شده است صفحه ۱۹ سپس در دسته حساد و دشمنان قائم مقام وارد گردیده که عبارت بوده است از حاجی حیدرعلیخان جدید الاسلام صندوقدار نایب ـ السلطنه میرزاتقی علی آبادی میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی وصدرالممالك اردبیلی عبداله‌خان امین‌الدوله اصفهانی ومیرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌خواهرزاده حاجی‌ابراهیم اعتمادالدوله.

دوم ـ حاجی مردی حق‌نشناس و کینه‌جوست زیرا در خاطرات جهانگیر میرزا صفحه ۳ میخوانیم که میرزا بزرگ قائم مقام او را از کوچه جمع‌آوری کرده بلباس آبرومند درآورده و سالیان دراز در منزلش ازو پذیرائی نموده بنایب السلطنه معرفی‌اش‌کرده است و حاجی با خانواده قائم‌مقام‌چنان رفتاری‌کرده که یزیدبن‌معاویه علیه اللعنه والعذاب باخانواده طهارت نکرده بود درجه کینه‌توزی اونسبت بقائم مقام بحدی بوده که میخواسته‌است میرزا تقی‌خان امیرکبیر راهم‌که یادگار قائم مقام بوده بکشتن‌دهدصفحه ۱۰۶.

سوم ـ حاجی‌مردی‌شیاد وحیله‌گراست‌که برای زنهای اندرون فال‌میگرفته وطالع میدیده ودعای آبستنی میداده و در تمام این عملیات علیه قائم مقام تبلیغات میکرده است صفحه۵.

چهارم ـ این عارف وارسته دروغزن است بقائم‌مقام نسبت میداده که خیال دارد میرزا محمد پسرش را شاه‌کند در صورتیکه خودش سعی میکرده که پسرزنش اللهقلی میرزا ایلخانی بسلطنت برسد صفحه ۱۰۳.

پنجم ـ جمعی‌اوباش و مردم بی‌سروپا را مهاجر نام نهاده و برجان ومال و عرض وناموس‌مردم مسلط کرده‌است صفحات ۶۴ـ۶۵.

ششم ـ ظالمی ستمکاراست‌که املاك موروثی‌مردم را بزور ویا بحیله ودسیسه تصرف میکرده وخانواده‌های محترم را بی‌سر و سامان و پریشان میداشته وبخاك سیاه مینشانده است صفحه۷۴.

هفتم ـ مردی بتمام معنی کلمه نالایق است عدم انضباط هرج ومرج ولایات ومالیه ایران رشوه‌خواری وبی‌بند وباری کلاه‌سازی و ترك و فارس بازی یادگاری از اوست صفحه ۸۳ .

هشتم ـ درعین بیسوادی بی‌اندازه خودپسند و پرمدعاست مکرر میگفته از من چیزی پنهان نمیشود کرد دارای علوم اولین و آخرینم بر من اشتباه نشاید زیرا ناگفته میدانم‌و ننوشته میخوانم صفحه ۸۳ .

نهم ـ ازهمه‌چیز دنیا بی‌خبر و بی‌اطلاع‌است درفنون نظام‌و توپ‌ریزی وغیره دخالت میکرده رسوائی بارمی‌آورده وخجالت نمیکشیده صفحات۸۷ـ۸۹ .

دهم ـ ریا کاری بی‌شرم و حیاست خودش را نزد فرنگیها بیکاره قلمداد میکرده درصورتیکه تمام‌ادارات دولتی‌در دست او بوده ودر کلیه‌کارهای مملکت‌دخالت داشته است صفحه ۹۸ .

یازدهم ـ در بی‌حیائی و بی‌ناموسی بی‌مثل‌ومانند است به‌علما واعیان شیراز که از میرزا نبی‌خان امیردیوان والی‌فارس بشکایت آمده‌اند میگویدکه مرا تحمل و توانائی ملاوطه با اینهمه مردم نباشد مخدره سلطنت که مرا مضاجع است انجام این خدمت باو راجع است که بغایت طالب است موضوع نسبت‌هائی‌که بمیرزا نبی‌خان در مجالس عام میداده غریب‌تر از اینهاست صفحات۸۳ـ۷۹.

دوازدهم ـ بسیار سفله و فرومایه است که در سر سفره بحاضرین میگفته نانم را خوردید ازجانم دست بکشید وهنوز مهمانها مشغول خوردن بوده‌اندکه از سر سفره‌بلندمیشده وسفره‌راجمع‌میکرده‌اندصفحه۹۷.

سیزدهم ـ خود پسندی بیچاره زبون و غافل است که مکرر میگفته مرا اهل الکبریا والعظمه و اهل الجود والجبروت بخوانید و خود را جانشین چنگیز و بخت‌النصر وعبیدالهٔ‌زیاد وحجاج بن یوسف‌ثقفی‌میدانسته‌است.

چهاردهم - بی‌دین و بی‌ایمان بوده سخنانی کفرآمیز برزبان میرانده دعوی داشته‌که هرشب بمعراج میرود و از خداوند وحی باو نازل میشود العیان بالله‌که جمعی احمق هم این‌حرفها را باور میکرده‌اند .

پانزدهم - مسلك و شعارش در همه عمر مسخرگی بوده داستان امام جمعه تبریز ومهمانی عزت نساء خانم ورژه قشون وغیره و غیره صفحه ۶۴و۶۵ همه‌شاهداین مدعا میباشند.

ازهمه این‌صفات رزیله بالاتر حسادتی است‌که بهمه‌چیز قائم‌مقام میورزیده میخواسته است مثل‌قائم‌مقام شعر بگوید نمیتوانسته قطعه تقاضای بره را بشاعرعراقی نسبت داده‌که منقدین غلط و بی‌معنی تلقی‌کرده‌اند صفحه ۳۸ .

میخواسته‌است مثل قائم مقام نثر بنویسد جزوه آداب سلطنت را نوشته که نامربوط است ویك‌مشت شعر بی‌سروته درکتاب مجعولی بنام صدرالتواریخ باو نسبت داده‌اندکه فاقد هرگونه ارزش ادبی‌است .

میخواسته است مثل قائم‌مقام حرف بزند بازبان الکن ترکی غیرمقدور بوده حتی بقدوقامت وریش قائم‌مقام نیز حسود بوده است .

چون قائم‌مقام بایکی ازدختران فتحعلیشاه ازدواج کرده بود او هم هزاران حیله برانگیخته تاعزت‌نساء‌خانم راگرفته است.

چون قائم‌مقام مزارع واملاك بسیار درعراق وآذربایجان داشته اوهم سعی کرده است که معتبرترین ملاك ایران باشد اما دختر میرزا حسین وفا وزیر زندیه که مادر میرزا ابوالقاسم است با یکصد دانك ملك مزروعی بخانه میرزا بزرگ رفت و میرزا ابوالقاسم آن املاك را مثل جناب حاجی بزور وشکنجه وحیله ودسیسه ازمردم نگرفته بود صفحه۷۳ .

روش حکومت حاجی در مدت سیزده سال بدین قرار است از آنهائی که

حساب میبرده است باپول ورشوه ساکتشان میکرده ازمال دولت تیول وتخفیف وطعمه بحلقشان میانداخته است بشاکیانی که املاکشان را بزور ضبط میکرده تهمت عصیان و طغیان میزده و باقوای دولتی سرکوبشان مینموده . اشخاص خانوادهدار آبرومند را از طریق فحاشی وشناعت وبیادبی ازسر بازمیکرده وهرجا که دراینسهراه به بنبست میرسیده مسخرهگی آغاز مینهاده است محمدشاه زبان بسته ابله را هم ازطریق اشتهار کرامت ومعجزه و معراج رفتن و وحی نازل شدن و غیره افسار میزده سوار میشده و رکاب میکشیده وایران درمدت سیزده سال صدارت چنین صدراعظمی باگرسنگی و گدائی و بیسامانی دست بگریبان بوده است. موضوع فرستادن محصل باروپاکه بعضی بحساب معجزات حاجی گذاردهاند ازجمله معجزات نشده است وحدیث آن ازاین قراراست که بین میرزا جعفرخان مشیرالدوله که سفیر ایران در استانبول بوده ومحمدعلیپاشا خدیو مصر مذاکراتی شده بود ایران پنجاه نفر شاگرد برای تحصیل بمصر بفرستد ولی سرنگرفت آنوقت میرزا محمد علی خان شیرازیکه بسمت سفارت بپاریس رفته بود بسادولت فرانسه مذاکره کرد که چند نفر مهندس واستاد صنعت بایران بفرستند آنهم نشد آنوقت مسیو گیزو وزیرخارجه فرانسه پیشنهاد نمودکه بیست تنازجوانان ایرانرا برای تحصیل علوم وفنون بفرانسهبفرستند(۱) درتهران صورتی برایفرستادن محصل بفرانسه تنظیمکردند و اسم ده نفر را نوشتند ولیحاجی صلاح ندانست و جزو معجزات نشدهی حاجی محسوب گردید و تنها روزنامهای را که میرزا صالح شیرازی باسم (طلیعه کاغذ اخبار خارجه) منتشرکرده بود جناب حاجی تعطیل نمود (۲) جناب حاجی درسیاست خارجی سواد واطلاع نداشتهکه مثل قائم مقام دربرابر خواهشهای خارجیان مقاومت کند چنانکه قائم مقام درموضوع معاهده تجارتی باانگلیسها میکرد

۱ - کتاب فکر آزادی بقلم آقای دکتر فریدون آدمیت صفحه ۴۰-۴۱ .
۲ - شماره اول بتاریخ ۱۲۵۳ درموزه لندن است .

پس بناچار خود را بمسخرگی میزده وقتی میپرسیده‌اند چرا شیر وخورشید ایران تا بحال خوابیده بود وحالا سرپا ایستاده است میگوید شیرهم مثل انسان حیوان است از خوابیدن خسته شده سرپا ایستاده است .

ازهمه اینها و عجیب‌تر اینست مردم ایران‌که دارای غرور ذاتی وعزت‌نفس هستند چگونه تحمل کردند که این شیاد تیره ضمیر مدت سیزده سال بااین سجایا و اخلاق ایران‌مدار باشد و بسزای خودش نرساندند آیا حمایت خارجی داشته یا مردم ایران پفیوزتر بودند .

مراسله وزیر مختار انگلیس مستر مکنیل از زنجان بمرحوم حاجی سید محمد باقر حجة‌الاسلام شفتی

برصفحه صحیفه صدق و صفا مینگارد که درین وقت واجب گردیده بود که مخلص از این مملکت عازم و روانه شود طریقه صداقت و رویه مخالصت را لازم بل متحتم آمدکه ازکمیت برخی حالات وکیفیت بعضی امورات دایر فیمابین دولتین علتین ایران وانگلیس را خاطر قدس مظاهر آن پیشوای امت خیرالانام علیه و آله التحیه والسلام را علیم وخبیر سازد لهذا مبادرت‌کرده بتحریر این نامه صدق علامه پرداخت وضمن مجملی ازمفصل وقایع را مشهود برای شریعت پناه میداردکه مخلص‌که ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس است و مأمور بسفارت دولت علیه ایران شده بود بجهة انجام بعضی مطالب که در حقیقت خلاف مسطورات معاهده میمونه فیمابین دولتین بهیتین است رفع پاره مفاسد که از آنجمله خفت و بیحرمتی بودکه از جانب امنای دولت علیه ایران نسبت بدولت بهیه رخ نموده بود روانه اردوی کیوان شکوه شهریاری شد بعد از ورود باردوی معلا مطلوب امنای دولت بهیه را بطریق حق و انصاف بامنای دولت علیه اظهار داشت وخواهش اجرای مطالب مذکوره را از امنای دولت علیه نمود و چنان دانست که امنای دولت علیه نظر بپاسداری دوستی چندین ساله دولت بهیه باوجود همه تقویت و جانبداری‌ها که از دولت بهیه مشاهده کرده‌اند وخدماتی‌که خود نیز درخیرخواهی‌واستقامت این دولت علیه درعرض مدت بیست‌سال بخاقان مغفورخلدآشتیان اناراله برهانهم‌ونایب‌الخلافه مبرور جنت مکان واعلیحضرت شهریاری نموده مطالب بهیه را معمول ومجری خواهند داشت و فسخ عزیمت و ترک

این ارادت که نشانه مخالفت با دولت بهیه است و امنای دولت علیه در نظر دارند
خواهند نمود وهم تلافی خفت وبیحرمتی که با دولت بهیه شده خواهند کردودرصدد
رفع کلفت ونقار فیمابین خواهند برآمد بعد از اظهار و اصرار جوابی که موافق صواب
باشد و آیت رفع کدورت از او ظاهر شود از امنای دولت علیه مسموع نیفتاد وهویدا
نگشت بلکه زیاد سوء سلوك و تغییر رفتار از امنای دولت علیه مشاهده رفت که
منافات کلی با شرایط دوستی داشت آخرالامر چون ملحوظ و مفهوم شد که امنای
دولت علیه بهیچوجه معمول داشتن مطالب اولیای دولت بهیه را منظور ندارند و
بهیچوجه درمقام رضاجوئی خاطر ایشان برنمیآیند وتکالیفی راهم که محض استقامت
دوستی دولتین بهیتین است وآسایش خلق این مملکت درآن متصوراست قبول نمیفرمایند
ویکباره قطع نظر ازحمایت ودوستی دولت بهیه کرده مودت ومرابطه دولت بهیه را
بجهة خود لایضر لا ینفع گرفته‌اند معذلك مخلص بودن خود را در اینجا بیحاصل
شمرد زیرا که آنچه درقوه داشت مکالمه ومکاتبه نمود وخواهش اجرای مطلب‌راکرد
که این دوستی چندین ساله قصور و فتوری بهم نرساند عاقبت بجائی نرسید و جواب
کافی‌شافی‌شنیده نشد وچنانچه مطلبی‌راهم قبول میکردند فی‌الفور از آن قبول نکول
میکردند ناچار از اردوی پادشاهی بیرون آمد ودر حین مراجعت از اردو خبر رسید
وامنای دولت اعلام‌کرده بودندکه جهازات جنگی‌دولت بهیه مأمور ووارد بحرفارس
کردند که هر گاه امنای دولت علیه ایران مطالب عادلانه دولت را بطریق دوستی
بعمل نیاورند بطریق دگر مطالبه عمل آوردن مطالب بشود بعد از وصول این خبر
بازهم این مخلص صداقت شعار محض خیر خواهی دولت پادشاهی وخلق این مملکت
یکنفر از نایب‌های خودرا ازعرض راه مأمور رکاب مستطاب پادشاهی نمود ازرسیدن
قشون دولت بهیه ببحر فارس و قصد ایشان از آمدن بآنجا اعلام کرد اگرچه مکرر
سود وزیان دولت بهیه را بامنای دولت علیه اشعارکرده بود مجدداً نیز آنچه لازمه
خیرخواهی دولت علیه ایران بود اظهار ساخت وتکلیف خودرا چنانکه باید و شاید

در مراسم سفارت خاص خود بعمل آورد و از عهده خود ساقط کرده اختیار دوستی و مخالفت را بخود امنای دولت علیه واگذار نمود اکنون رفع فساد وبرپا نمودن نزاع درعهده واختیار خود امنای دولت‌علیه ایران‌است ظاهر آنست‌که هرگاه امنای دولت علیه ایران مطالب منصفانه دولت بهیه انگلیس‌را مجری ومعمول داشتند امنای دولت بهیه ترك قصد وعزیمت خود خواهند نمود زیراکه بهیچوجه راضی بکارشکنی وفساد دولت علیه ومملکت محروسه ایران نمیباشند وچنانچه بعد ازهمه این اعلام واصرار مخلص که بامنای دولت علیه‌شده است درصدد رضاجوئی واجرای مطالب امنای‌دولت بهیه برنیامدند و تکالیف عدالتانه ایشان را قبول نکردند دولت بهیه‌ناچار است‌که بطریق دگر درمقام طلب حق وچاره‌کار خود برآید واین معنی اظهر من الشمس است که بعداز آنکه امنای دولت علیه ایران امنای دولت بهیه انگلیس را مضطر ولاعلاج کردند که‌بنای بی‌عدالتی‌وخصومت‌را گذارند بادولت‌علیه‌ایران بهیچوجه‌متعرض ومزاحم اهل‌بلاد ایران‌نخواهند شد ودرمقام عناد ودشمنی باجمیع‌اهل بلاد ایران برنخواهند آمد امنای دولت بهیه را هرحرف وتکلیفی که درمیان‌است باامنای دولت علیه ایران خواهد بود و هیچگونه دخلی برعایای این مملکت نخواهد داشت جهته اینکه کارگذاران و گماشتگان‌دولت بهیه‌درهرخصوص وهرمورد کمال رضامندی وخوشنودی از رفتار ومهربانی وضیع و شریف اهل این بلاد حاصل کرده‌اند و نهایت خوشوقتی داشته و دارند هرگز درمقام ایذاء واذیت جانی ومالی‌وهتك آبروی ایشان برنخواهند آمد وحتی‌المقدور درنظر داشته و دارند وسعی واهتمام‌کرده و میکنند که بقدر حبه و دیناری ضرر وخسارت باهل بلاد محروسه ایران نرسانند و از هیچ رهگذرخواطر ایشان را رنجه نسازند وضرر آنها را نقصان خود وسودایشان را بهبود خود میشمارند وهمچنین سود و زیان طرفین را راجع و عاید یکدیگر میدانند معهذا امید دارد که اعلیحضرت شهریاری مشاهده استقامت دولت علیه خود و فایده دوستی دولت بهیه را نموده و از راه چاره برآیند و رفع این کدورت که در میان است و اکنون در کمال

سهولت خواهد شد بطریق شایسته شده باشد و باز این خیرخواه مراجعت نموده در تزاید دوستی و اتحاد فیمابین دولتین علیتین بکوشد و بنیان دوستی را بیش از پیش مشید و مرصوص سازد و چون زیاده از جانب امنای دولت بهیه خود مأذون نبود که در صورت عمل نیامدن مطالب دربلاد محروسه ایران توقف کند عازم و روانه گردید ولیکن از دارالخلافه الی سرحد دولت سنیه روم در هر جا که خبر اجرای مطالب برسد و از نایب خود شرحی مبنی برعمل آوردن خواهش‌ها واصل شود مراجعت و معاودت خواهد نمود امید بسیار دارد که خبر اجرای مطالب برسد و این دوستی دیرین بدل بمغایرت ودو رنگی نشود چون مراتب ازلوازم بود مصدع احوال رحمت اشتمال‌آمد باقی قوایم دین مبین وقواعد شرع متین بانوار وتقوی وآثارحکم وفتوای آن شریعت پناه مرتفع ومعلی باد .

جواب جناب حاجی سید محمد باقر حجةالاسلام بوزیر مختار انگلیس

بسم اله الرحمن الرحیم الحمد لله رب‌العالمین الصلواة والسلام علی اشرف البریه محمد و آله اجمعین الذینهم غایته خلق‌السموات والارضین اما بعد خیرخواه کافه بندگان خالق جهان وخادم شریعت مطهره انس وجان علیه واله التحیه من اله المنان مکشوف ضمیر فطانت تخمیر جلالت نضاب شوکت اکتساب وزیرمختار بی‌تدلیس ومقرب دربار دولت انگلیس میدارد که صباح یوم یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانیه من‌شهور هزار و دویست وپنجاه وچهار هجریه مقدسه‌کتاب صوابنمای مؤدب اقتضای مصحوب ساعی که مینمود او را از زنجان روانه ساخته‌اند در مسجد جدید و معبد منیع سدید بعد از فراغ از طاعت وعبادت خالق فرید وحید درمجمعی که انجم سیار افلاك علوم رسول مختار بجهته استضائه ضیاء علوم ربانی و احکام

آسمانـی مجتمع و مستجمع میبودنـد بنظر خادم شریعت خیر البشر رسید مضامین مطویه و مطالب مطویه‌که‌آن کتاب حاوی و مطوی برآن بود با تأمل مشاهد ومصفی گردید حال که دوشنبه بیستم شهر مزبور است بجواب‌آنجناب از روی صدق وصواب اقدام مینمایدکه اگرچه حق جواب مقتضی بسط مقال در ضمن چند کتاب و مستلزم اطناب در خطاب است لیکن نظر باعتمادی که برفهم و فراست امناء دولت ذیشوکت انگلیس داریم برمعظم فقرات ومطالب‌کتاب مرسل درضمن‌همین کتاب جوابی نگاشته میگردد و تنصیص و تصریح که با اشارت و تلویح که رفته جواب‌کل مطالب دریافت خواهد شد لکن توقع اینست‌که امنای دولت بهیه نظر منصفانه و تأمل عاقلانه درآن کنند و در رد وقبول آن‌جز عقل سلیم وفهم مسقتیم را مدخل ندهند ومراتب مرقومه درمراسله مرسله منحل بچند مطلب میشود واله اعلم بالصواب.

اول ـ بیان آنکه سبب رفتن آن جلالت‌مآب باردوی همایون دولت علیه اسلام پناهی صان اله شوکته عن التناهی این بود که انجام بعضی مطالب که نتیجه آن رفع خـلاف مابین دولتین است داده و مبانی و داد مـابین دولتین را مستحکم کرده و تدارك بی‌حرمتی که از امنای دولت علیه اسلام بدولت بهیه انگلیس شده نموده باشند.

دوم ـ بیان خدمات خود بدولت علیه اسلام و آنکه نظر بخدماتی که در عهد خاقان مغفور در مدت بیست سال بدولت علیه ونایب السلطنه مبرور و به‌بندگان اسلامیان پناهی نمودید معتقد این معنی بودیدکه جمیع مطالب ومسئولات ومقاصدی که باعث رفتن باردوی همایون بوده امنای دولت علیه بانجاح مقرون خواهند فرمود وبعد از رفتن واظهار کردن خلاف‌آن بظور رسید.

سوم ـ بیان آنکه از تکالیف مطالب که اظهار می نمودید بزودی نکول می کردند.

چهارم ـ بیان آنکه چنین یافتید که امنای دولت علیه قطع نظر از دوستی

دولت بهیه نموده‌اند وآنرا لا یضر ولا ینفع دانسته‌اند و باینواسطه بودن خود را در اردو بیحاصل دیده ناچار بیرون آمدید.

پنجم ـ بیان آنکه خبر ورود جهازات جنگی ببحر فارس وقت مراجعت از اردو رسید که هرگاه دولت علیه تکالیف عدالتانه را بدوستی بعمل نیاورند طریق دگر مطالبه عمل‌آوردن آن‌کنند.

ششم ـ بیان آنکه دولت بهیه ناچار است هرگاه دولت علیه تکالیف عدالتانه را به‌دوستی بعمل نیاورند بطریق دگر درطلب حق وچاره‌کار خود برآیند.

هفتم ـ بیان آنکه هرگاه‌دولت‌علیه‌دولت بهیه‌رامضطر گرداند بنای بی‌اعتدالی وخصومت بادولت علیه‌گذارد بهیچوجه مزاحم ومتعرض اهل بلاد ایران نخواهد شد و عناد ودشمنی باجمیع ایران ندارد وخصومت باامناء سلطانست ندرعیت ایران وازین قبیل استمالت وجلب قلب و مهربانی ولطایف.

هشتم ـ بیان آنکه با آنهمه ناملایمات که ازامنای دولت علیه دیدید باز انتظار وزیدن روایح دوستی و ملاطفت دارید که در هر کجا از سرحدات روم خبر قبول تکالیف رسد مراجعت کنید و در استحکام مبانی دوستی و رفع کدورت کوشید.

نهم ـ بیان آنکه اطلاع این‌خادم‌شریعت‌مطهره راازلوازم دانستید وبرمراتب دایره مابین دولتین اطلاع دادید.

اما جواب ـ از مطلب اول آنکه مخفی و مستور نماند بعضی امور هست که حسن و قبح آن متفق علیه جمیع امم و فرق و طوایف و بسرحد ضرورت و بداهت و مجال انکار نیست از آنجمله حسن عدل و انصاف و قبح ظلم و اعتساف است‌که هیچ ذیعقل وشعوری انکارآن نمینماید بلکه تصدیق میکنید و برقاطبه سکان دولت ومملکت‌ایران و‌بربسیاری ازاهالی‌سایرممالك مشخص ومعلوم گردیده‌که قرنی است اهالی‌ترکستان بربندگان‌خالق‌جهان از اهل‌خراسان اشد ظلم وعدوان مینمودند

بلکه اختصاص باهل خراسان ندارد هر بنده خدائیکه در خراسان و استر آباد بچنك ایشان می‌افتاد ازرجال ونسا و صبایا و اطفال برخی را میکشند و بقیه اسیف در کمال شدت و اذیت با مال و اموال اسیر کرده و دستگیر نموده باجمیع اموال برده وبسیار اتفاق افتاده که غفلته وبرقری و نواحی شبیخون آورده بالمره را اسیرودستگیر نموده باجمیع اموال برده که حال بسیاری از ولایات باین واسطه خراب وویران مانده بعلاوه در این اوقات ظلم وتعدی را در هرات بربندگان خالق جهان ازحد گذرانیده‌اند حتی آنکه بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کردند وبانواع سیاستهای دگر هلاك کردند واموال آنهارا متصرف شده اهل وعیالشان را فروختند شنایع وقبایح آنها زیاده از آنست که در امثال این صفحات تحریر توان نمود با این احوال و اوضاع عقل قاضی وحاکم است افعال صادره ازآنها محض ظلم بلکه اشد ظلم است و در صدد تنبیه ومواخذه وقلع وقمع و دفع آنها برآمدن عین عدل بلکه کمال عدل است وقطعی است هرگاه در سرحدات ممالك دولت بهیه امثال این مفاسد روی دهد بهیچ قسم ازخود راضی بتکاهل بتسامح نمیکردند وکمال اهتمام دررفع امثال این مفاسد میفرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم چه بنای اساس قواعد ایشان برعدم ایذای بندگان خالق زمین و آسمانست بناء علیه میگوئیم امنای دولت علیه باعلی صوت ندا میکنند که مارا منظوری نیست مگر رفع مظالم ومفاسد اهالی ترکستان و دفع ظلم ایشان از بندگان خالق جهان واستخلاص اسرای مظلوم بی‌پناه از ایادی ظلمه روزگار تباه نه‌مال منظور است ونه ملك و نه جاه و نه جلال پس عمل امنای دولت علیه نظر باینکه مقتضای عدل وانصاف است ومرضی نفوس کارهمه ازجور واعتساف است دولت بهیه باید این عمل‌را مدح ووصف کنند نه‌اینکه کاره باشد وچون موافق ومطابق عهد عبودیت خالق زمین وآسمان که فوق همه عهود ومواثیق است عین توافق معاهده مابین دولتین شمارند نه‌خلاف معاهده‌چه معاهده مابین بترك مقتضیات عدالت

وترك اطاعت حضرت رب العزت نخواهد بود پس خلاف معاهده و مخالفتی بظهور نرسیده .

اما بیحرمتی که اظهار شده بود بالنسبه بدولت بهیه هرگاه مقصود عمل مزبور است که معلوم شد دخلی به بیحرمتی ندارد و البته مرضی دولت بهیه بدلایل مذکوره خواهد بود وهرگاه مقصود سوء سلوکیست که از بعضی جنود دولت علیه بالنسبه بشما صادر اینمعنی نیز واضح است و معلوم که برفرض وقوع باشارت یا رضای ارکان دولت علیه وقوع نیافته واز شخصی که بیحرمتی صادر شد دخلی برجال دولت ندارد وچه در رکاب همایون و اردوی میمون اشخاص متفاوت المراتب میباشند بعضی هستند که قبض وبسط مهمات امور و نظر در صلاح وفساد حال جمهور مفوض بایشان است و راعی وحافظ صلاح عامه میباشند ومعدودی که باین درجه باشند بلکه شاید منحصردر فرد باشد واکثر چنین نیستند بلکه هرگاه مانعی نداشته باشند مضیع دولت خواهند بود و هرگاه ازصنف اول حرکت موهنی صادر شده باشد معتنی به ومقام گله و شکایت است وهرگاه ازاشخاص دگراست معتنی به نخواهد بود وارباب عقول درامثال این مقام باغماض عین میگذرانند وباوجود استیلا وتسلط درصدد مواخذه یاشکوه یاگله بر نمیآیند بناء علیه در اینمقام مناسب درحق شما عدم اظهار واغماض بود .

اما جواب از مطلب دویم این است که چنین نیست که اولیای دولت علیه ورجال سلطنت اسلامیه غافل از خدمات چندین ساله امنا دولت بهیه ومحبتها ومودت های ایشان باشند و مجال اغماض و انکار نخواهد بود ودر نظر خواهند داشت چه مکرر از هرباب، و هر جهت محبتها دیده هدایای نفیس ازآندولت باین دولت آمده و نقود کثیره و سلاح و اسباب جنك آورده‌اند و تعلیم نظام از مهندسین و معلمین ایشان گرفته‌اند و اینها چیزی نیست که عظمای ایران بر آن مطلع نباشند و بتضییع آن خدمات و زحمات وحقوق راضی شوند .

اما آنچه دلیل بی‌اعتنائی وعدم رعایت حقوق دوستی و امارت نسیان از

خدمات سابقه ولا حقه قرار داده بود دلیل وآماده نخواهد بود چه دلیل شما محض عدم قبول دولت علیه است خواهش شما را و چنانچه از بطون کلمات شما معلوم باشد عمده خواهش شما فسخ عزیمت ترکستان است وکشورگشائی آن سامان واین‌خواهش در این اوقات خلاف مقتضای خیرخواهی وصلاح اندیشی بود آخر شما خود عاقلید و اعتقاد ما این است در امثال خود بعقل و فطانت ممتازید انصاف بدهیدکه صحیح بود امنای دولت با این خزائن‌که صرف‌کردند واین مشاق ومتاعب‌که متحمل شدند و اینهمه عسکر و جنود که ترتیب دادند و مدتی مدید در آن صفحات توقف کردند و اینهمه مجادلات اتفاق افتاد قبل از آنکه کار باتمام ومطلب بانجام و اختلاف بانتظام برسد معاودت‌کنند بدون الجاء و اضطرار و ضرورت وصلاح‌کار آیا چنین عمل ملایم با اساس سلطنت و مملکت‌داری و جهانبانی و کشورگشائی بود هیچ احدی تصدیق براین مطلب نمی‌نمایدو این رأی را نمی‌پسندد اینمعنی‌را ادانی برخود نمی‌پسندند و روا نمیدارند چه جای اعالی و عظمای ایران سیما سلطان والاشأن حفظه اله تعالی عن افات الزمان و ظاهر اینست‌که امنای دولت بهیه به مفاسد اعمال اهالی ترکستان بنحویکه مرقوم شد مطلع نباشند و شما هم درست ملتفت نباشید والا نباید ایشان را کراهتی وشمارا ملالتی از تسخیر دولت علیه ترکستان را بوده باشد.

اما جواب ازمطلب سیم که قبول ونکول امنای دولت علیه مطالب‌را بر عدم استقامت مزاج و ایماء برفتور رأی‌کرده بودید اینست‌که چون عمده مطالب شما دست باز گرفتن از تسخیر هرات و ترکستان بوده وفسخ اتمام کار لهذا بملاحظه سوابق محبت و رعایت جانب موالف خدمت قبول متمنیات شما را می‌نموده‌اند و بملاحظه اینکه قبول این امر منافی با قواعد سلطنت و مناقص با انتظام امر مملکت وخلاف مصلحت دولت می‌یافته‌اند نکول میفرموده‌اند پس قبول و نکول را بر فتور و قصور رای حمل نبایدکرد بلکه قبول را نشانه دوستی و احترام و نکول را علامت مملکت داری و انتظام باید دانست بلی هرگاه بعد از اطلاع شما بربواعث و دواعی

حرکت و نهضت اردوی همایون بسمت هرات و ترکستان و قبل از ورود بساحات هرات و ترکستان رفع بواعث و دواعی حرکت را میکردید و تمنای فسخ عزیمت را مینمودید از ایشان وامنای دولت علیه قبول نمینمودند محمول برلجاج و عناد بود و هرگاه قبول میکردند در اینصورت وبعد نکول مینمودند محمول بر فتور و قصور رأی بود بنابراین در این حال که هستند مورد بحث وملامت نخواهند بود بلکه در اینوقت وفا ودوستی مقتضی تدبیر وسعی درانجام واتمام امر است.

اما جواب از مطلب چهارم که حاصل آن استنباط قطع دوستی ولایضرو لاینفع دانستن دولت علیه دوستی دولت بهیه را این است که بااین توهم خیال ناشی از تطورات و اماراتیست که اظهارکرده بودید وآن تطورات و امارات بدلایل مردود شد پس بمقتضای ادله دوستی برقرار وعهد قدیم استوار خواهد بود وچگونه عاقل قطع نظر ازمنفعت امری که حسن انظاهر وبین است بلاسبب مینماید و چگونه غافل از مضرت عملی که ضرر آن مشاهده و محسوس است بدون جهته میگردد.

اما جواب از مطلب پنجم که آمدن جهازات جنگی ببحر فارس بوده باشد که منظور از آمدن مطالبه اجرای تکالیف است آمدن چند جهاز ببحر فارس تصدیق میکنیم لیکن اعتقاد نداریم منظور خصومت باشد چه از اوضاع دولت بهیه مطلعیم باخصماء حقیقی از روی صلاح وعقل وتدبیر ومدارا سلوك میفرمایند.

اما جواب ازمطلب ششم که ناچار بودن دولت بهیه درصورت بجانیاوردن دولت علیه مطالب عدالتانه را بدوستی بطریق دیگر مطالبه کنند و در صدد چاره کار خود برآیند اینست که مطالب عدالتانه کدام وچاره کار ایشان چیست وکدام خلل وفساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیه روخواهد داد که ناچار باقدام خصومت شوند یاکدام خلل وفساد روداده که ناچار باید بچاره کار خود بکوشند ومخاصمه ومجادله دولت علیه را بااهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت بامالك دولت بهیه.

اما جواب از مطلب هفتم اولا میخواستیم بفهمیم که کدام امر بجهته

دولت بهیه روخواهد داد که مستند بدولت علیه باشد و باعث اضطرار ایشان شود در اقدام بامثال این امور عظیمه خطیره برفرض اینکه خلاف معاهده باشد موجب اضطرار دولت بهیه در خصومت کردن و عداوت ورزیدن نخواهد بود و بعلاوه امور عظمیه و خطیره را سهل شمردن و آسان پنداشتن از فطانت و متانت دور و از رویه عقل مهجور است و در مقام نصیحت بیان این مطلب اکتفا میرود که یکی ازمقاصد کلیه از بعث انبیا و رسل موالفت و استیناس عباد الله و رفع مخالفت و عداوت بوده و بی‌موجبی و سببی اسباب خلافت و عداوت چیدن و موالفت را بکلفت و انس را بوحشت ومحبت را بعداوت بدل‌کردن خلاف طریقه‌کل انبیا و رسل ونقیض‌مقصود جمیع هادیان سبل است و عقل و نقل وکتب آسمانی قاضی برقبح آنست و چگونه امنای دولت بهیه راضی بصدور حرکتی ازخود میگردند که قبح آن اظهر من‌الشمس است چنین‌گمان درباره ایشان نبرده ونمیبریم.

اما جواب از مطلب هشتم آنکه میگوئیم معلوم است مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه محض‌مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی درنظرگرفته‌ایدکه عمداً آن اقدام این‌خیرخواه قاطبه عباد است و در رفع موانع الفت ودفع مفاسد کلفت وسعی درمقتضیات محبت ومعلوم‌است التفات شما بر این مطلب مقتضای فطانت و معقولیت است ولیکن چه استحکام اساس مودت موقوف برجوع بامناء دولت علیه است و بواسطه بعد مسافت مابین بسهولت رسل و رسائل را ذهاب وایاب وقرب حصول جواب میسر نیست وازطرز بیان معلوم میشودکه مدتیست این مطالب در قلب شما خلجان داشته و در این اوقات اظهار کرده‌اید هرگاه زودتر مارا خبر داده بودید بدلایل شافیه کافیه از جانب خود و امارات ظاهره باهره ازجانب‌امناء دولت‌علیه برشما مدلل و مبرهن می‌نمودیم‌که قصد خلاف و نیت خصومت و فساد دولت علیه‌را با دولت بهیه نبوده و نخواهد بود این خطورات را از خاطر شما

بیرون میکردیم حال که مطلع شدیم آنچه صلاح نشاتین خود وخیرخواهی دولتین در آنست مرقوم شد و مطالبی که مصلحت دانیم معروض رأی بندگان ظل اللهی صان الله شوکته عن التناهی ومکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیه چه رود و رجال دولت علیه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند آن شوکت مدار نیز بتدارك وتلافی اهمال ومسامحه که در اینظرف مدت کرده‌اند از اطلاع دادن برمکنونات خاطر خود و اظهار مطالب من بعد را مسامحه ننمایند تا بثمرات آن برخورند زیاده مرقوم نمیگردد توقع آنکه بنظر تأمل وتدبر در مرقومات نگرند و خلاف مقتضای آن بظهور نرسانند والسلام علی من التبع الهدی ونهی النفس من الهوی تمام شد . (۱)

۱ ـ مجموعه اسناد نویسنده .

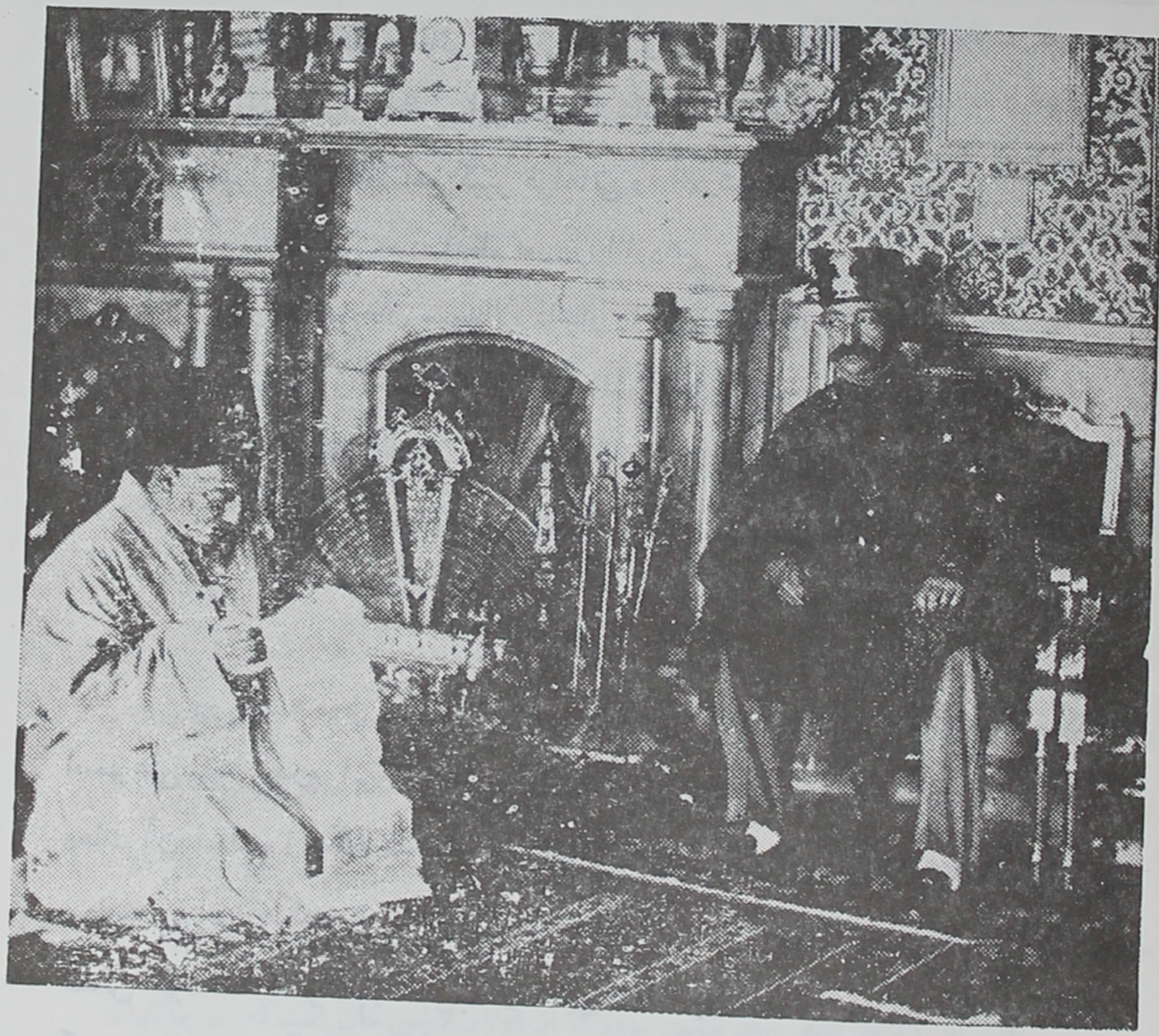
۲

میرزا علی اصغر خان امین السلطان
صدر اعظم و اتابک اعظم

ترجمه احوال میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم را محمدحسن خان اعتماد السلطنه در خوابنامه و میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی خود نوشته اند.

هردوی این نویسندگان معاصر و معاشر وهمدم وهمقدم صدراعظم نامبرده بوده وفراز ونشیب زندگانی پرماجرای اورا بقلم آورده‌اند. نوشته‌های آقایان معتبر واطلاعات مفیدی بدست میدهند.

ما دراینجا نوشته اعتمادالسلطنه‌را که ممکن‌است در دسترس‌همه نباشد عیناً میاوریم‌وضمناً اسناد دیگری‌هم‌که روشنگر مطالبی‌است‌که بعضی‌ازآنهارامرحوم‌میرزا علیخان‌امین‌الدوله عنوان‌کرده‌ارائه میدهیم‌رویهمرفته سه‌موضوع اصلی‌عمده دراحوال وزندگانی میرزا علی اصغرخان امین السلطان درخور تجسس وتحقیق است که اتفاقاً هرسه موضوع ازهمان اوان وقایع بطور نارسا مطرح‌گردیده وحال باتوجه بمطالعات واسنادی‌که بدست آورده‌ایم ازروی تحقیق میتوانیم در باره آنها رأی بدهیم: یکی موضوع مسموم‌کردن اعتمادالسلطنه دومی توطئه قتل ناصرالدین‌شاه و سومی موضوع کشته شدن امین‌السلطان است.



محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در حضور شاه روزنامه میخواند

خوابنامه یا خلسه

درعالم رؤیا اعتماد السلطنه چنین اندیشیده که سر سلسله پادشاهان ایران صدور دوره پادشاهی قاجاررا محاکمه میکنند .

حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی راکوروش کبیر .

میرزا شفیع مازندرانی راکوروش کبیر .

حاجی محمدحسین‌خان صدر اصفهانی را داریوش بزرگ .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را داریوش بزرگ .
حاجی میرزا آقاسی ایروانی را شاه اسمعیل صفوی.
میرزا تقی‌خان امیرکبیر فراهانی را نادرشاه افشار .
میرزا آقاخان صدراعظم نوری را اردشیر بابکان .
میرزا محمدخان سپهسالار قاجار را اردشیر بابکان.
حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی را نوشیروان عادل .
میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک را اشك اول .
میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را آقامحمدخان قاجار .

نسب امین السلطان

در جلسه محاکمه‌ای که آقا محمدخان قاجار او را محاکمه میکرد گفت اسمم علی اصغر پدرم ابراهیم جدم زال از ارامنه سلماس بود خانواده‌ام در یکی از دهات آن ایالت زندگی مینمود هم اکنون اقوام و بنی اعمامم که ارمنی و روستائی میباشند درآن دهکده ساکنند ودرکیش عیسوی راسخ بعضی از کسانم پس از ثروت و تمکن خواستند خانواده را نجیب و معتبر کنند شهرت دادند که پدر زال از امرای گرجستان بوده و آقا محمد شاه پس از تصرف تفلیس او را با خود آورده اما در حضرت شهریاری معلوم است که این امر از حقیقت دور است و غلط مشهور زال جدم درخانه میرزا گرگین‌خان گرجی از منسوبان معتمدالدوله منوچهرخان خواجه باشی‌فتحعلی‌شاه‌خانه شاگرد شد امیر سلیمان‌خان‌اعتضاد الدوله قاجار که در ارك‌خانه داشت اورا برحسب اتفاق درکوچه دید چون‌صباحت منظری داشت خان که نسبت‌غلام باره‌گی و غلمان بازی باو میدادند ــ به او نظر داشت فراشان آن امیر با شوکت و جلال زال را از خانه میرزا گرگین خان بدر بردند بقولِ لوطیان قرش زدند امیر سلیمان‌خان حکم کرد ارمنی بچه را ختنه کردند و بصورت مسلمان نمودند پس از

آنکه زخم بریدن التیام یافت در زمره غلامان خاص امیر شد تا زنده بود پیرو دین مسیح میبود اما بناچار اظهار اسلام میکرد(۱) پس بحکم ظاهر زنی مسلمه باو دادند وفرزندان آورد وزال ازجهته میل بکیش قدیم خود همه را باسم‌هائی که ارامنه راست نامید از آنجمله پدرم ابراهیم میباشد که در خانه سلیمان خان معروف بخان خانان نواده امیر سلیمان‌خان سمت خانه شاگردی داشت وعمم اسکندر که شاگرد آبدارخان والاشان بوده خواهر صلبی وبطنی خان خانان که مادر معظمه حضرت ولیعهد (۲) بود پدرم را در سفری که حضرت اقدس ولیعهد بحکمرانی آذربایجان میرفتند همراه برد و عمم اسکندر آبدار حضرت ولیعهد شد پدرم که آنوقت معروف بابراهیم کچل بود شاگردی برادر خود را اختیار کرد مدتها در تبریز به‌محنت تنگدستی میزیست تا بوق سلطنت را بدر قیصر کردون رفعت شاهنشاه حالیه زدند آنگاه عمم سقاباشی‌شد وباز پدرم درخدمت برادر بسر میبرد چون بطهران آمدند درهمان خانه‌های اجدادی در ارك جا گرفتند و پدرم در دکه کفش‌دوزی در ارك شاگرد شد ماهی دوسه قران از استاد اجرت میگرفت و هفت هشت قران هم برادر از راه دستگیری باو میداد او با مادرش که جده من بود بوضع بیچارگی و عسرت تمام زندگانی میکرد واسکندر بك

---

۱ ــ میرزا علی‌اصغر خان مدعی بوده که از اولاد لاچین‌خان است که در جنگهای عباس میرزا با روسیه خدمات شایان بدولت ایران کرده است آقاعلی‌اصغر همینکه بوزارت رسید نامه‌ای از عباس‌میرزا به گلین خانم عروسش زن محمدمیرزا انتشار داد که در آن نامه عباس‌میرزا قدردانی ازخدمات لاچین خان کرده و سفارش بسیار نموده که خانواده سلطنت از اولاد مشارالیه نگاهداری وپذیرائی کنند . از مضمون این‌نامه وجمله ها وکلماتی که استعمال‌شده مجعول بودن‌آن محرز وهویت وملیت لاچین‌خان بهیچوجه معلوم نیست بعلاوه در بایگانی‌سفارت پاریس درمدت وزیرمختاری نظرآقا که قریب چهل‌سال‌طول کشید نامه‌ای دیدم که امین‌السلطان از ملکم‌خان بنظر آقا شکایت‌کرده که با وجود هم نژادی نسبت بمن ناسزا میگوید شما که از ما هستید او را نصیحت کنید که دست از این حرکات بردارد نظر آقا درجواب مینویسد که هرچه اورا نصیحت‌کردم بخرجش نرفت .

۲ ــ مادر ولیعهد مقصود جهان خانم مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه است .



میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان درسال ۱۳۰۴ قمری

سقاباشی همت کرد سالی هفده تومان ازدیوان درجزو مواجب سقایان برای او برقرار نمود قبوضاتی میدارد آن هفده تومان را میگرفت هنوز درنزد میرزا علیرضای معروف به قبض خور موجود هست وسجع آن مهر سلام علی ابراهیم می باشد ازاتفاق هنوز آنها را بلع نکرده ونخورده است ظاهراً مواجب سقایان آن وقت جزو فراشان بوده است (۱) .

۱ ــ میرزا علیرضا براتی بر خلاف حقیقت صادر کرده بود وقتیکه حساب او را رسیدگی میکردند ازترس مجازات فرصتی بدست آورده وآن برات را خورده بود .

میرزا تقی‌خان امیرنظام هروقت پدرم را میدید مشمئز میشد و بدش میامد روزی پرسید این پسر کیست گفتند ابراهیم برادر سقاباشی است عمم را طلبیده فرمود مرا دیدار این‌پسر خوش نمی‌آید ودربشره اومیبینم که روزی دولت ایران را به‌بلیتی مبتلا سازد البته اورا ازخلوت همایونی دورنمائید بنابراین میرزا تقی‌خان‌که صاحب مسند صدارت بود پدرم قدرت و اجازه آمدن بخلوت نداشت چون او برفت ورق برگشت ضعیفه سیده را باقلیل جهاز ازخانه سلیمان‌خان وانوشیروان‌خان پسرش باو دادند و انعامات وسمتی از طرف شاهنشاه در حق او مبذول شد جانی‌گرفت مایه بهم بست خانه خرید درآنحال عمم اسکندر بك عازم سفرحجاز گشت دربرگشتن بتهران رسیده درگذشت پدرم‌که درآن غیبت نیابت او داشت و روی آبداری شاه سوارمیشد بعد ازشنیدن خبر فوت برادر از حقوق او صرف نظر کرده یوسف پسرش را برحسب رسم سقاباشی گذاشت وخود شخصاً باکمال استقلال آبدارباشی شده برادرزاده را با آنکه آبدارخانه حق طلق او بود مطلقاً در کار ها دخالت نداد بر ملازمان حضرت پادشاهی پوشیده نباشد که پدرم با وجود بی‌خطی وبی‌سوادی وعامی بودن از آدمهای زرنك با هوش دنیا شمرده میشد و دانشمندان کار دیده اورا مردی زرنك و بزرگ و عاقل بلکه ازعقلای عصر محسوب میداشتند و میگفتند در مدت صدسال یکنفر باین کفایت وهوش بدنیا نیامده وچنان بودکه میگفتند چه داخل هرکاری میشد کاردانی و لیاقت خودرا مشهود وظاهر میساخت نمیتوانم بگویم درعالم خودش‌مثل شخص‌جلیل شماکه سر سلسله سلاطین قاجاریه‌میباشید یاکارهای نادرشاه وشاه اسمعیل را نمودید اما او درکارها بروفق وملایمت یاملاحظه و دقت داشت پنج دقیقه از دقایق عمل را فرو نمیگذاشت و همینطور بسنگینی و تأنی راه ترقی میپیمود مالی جمع و ذخیره نمیکرد و راهی آهسته میرفت وازکثرت مراقبتی‌که در خدمت داشت وصداقتی‌که در چاکری بخرج میداد کارش روز بروز بالا میگرفت آخرالامر مرتبت و مقامی یافت که هیچ صدراعظمی نیافت فی‌الحقیقه قول و حسابش همه درست رایش اصیل تدبیرش

صائب وشخصاً معتبر بود اغلب ادارات دولتی و دوائر ملکی را از این راه و رویه و سلوك و طریقه مالك شد در استان حضرت سلطنت مشارالیه و معتمد گشت مخصوصاً کار ابنیه و عمارات سلطنتی و وزارت خزانه و دربار و گمرك خانها بوجهی لایق میپرداخت و می توان گفت از امثال و اقران احدی چون او محبوب و مهذب نبود همیشه میل شاه را در کارها ملاحظه می‌نمود و هر کس را طرف مرحمت اعلیحضرت همایون می دید بااومتحد و متفق می‌گردید خواستش خواست شاه میلش میل امنای درگاه از پیش خود رأئی نداشت وهمت برپیروی خیال ولینعمت میگماشت.

خیانتش بدولت و ملت ایران منحصر بدو چیز بود یکی از آن دو را هم نباید خیانت حساب نمود.

اول آنکه محض اعتبار شخصی تمام مردم و رجال دولت را درحضرت پادشاه دزد و متقلب قلم میداد و ابرام واصرار در این‌موضوع‌داشت و آنقدر اینکار را دنبال کرده که این مطلب را ذهنی و خاطر نشان همایون نمودکه یقین کردند جز یکنفر پدر من که در خدمات و امور راجعه بی‌طمع وغرض است دیگر باقی طماع واخاذند و شیاد.

ضرابخانه وحاجی محمد حسن اصفهانی

دوم عیار پول ایران است که ضرر آن بخاص و عام وارد آمد و از خزانه دولت تا رعیت متضرر گردیدند و این اثر تـا دنیا باقی است بزبان حال و قـال گفته می‌شود.

البته برملازمان حضرت پوشیده نیست که پدرم باینکار راغب نبود حاجی محمد حسن یهودی اصفهانی‌مشهور بدامین دارالضرب این راه را نمود ویرا به منفعتی گزاف تطمیع کرد و به مصیبتی بزرگ آلوده ساخت و عاقبت جزئی نفعی بهره پدرم شد و کلی را امین الضرب برد و الحق راه امانت بدپای دیانت سپرد پدرم جزئی منفعت خود را با دولت قسمت نمود اما حاجی محمد حسن فایده کلی خود را که سر

به کرورها میزند بتنهائی صاحب‌آمد هنوز هم آن نفع وفایدت درکار است بعد ها نیز خواهد بود .

بالجمله پدرم طوری سلوك میکرد و با مردم بحدی خوب راه میرفت که چون در راه خراسان بآن جهان رفت اکثر مردم بر فوت او تأسف خوردند مگر معدودی از دشمنان او که خوشحال شدند اما من فرزند خلف سفیدکننده روی سلف گردیدم چون بجای پدر نشستم کاری کردم که بزودی دشمنان پدرم از زندگانی او یاد کردند طلب مغفرت برای وی نمودند بلکه درود و رحمت برروانش فرستادند حقیقت این است که در فرزندی من بهتر از این خدمتی به‌پدر نمیتوانستم‌کرد چون درحضرت شهریاری پوشیده نیست عرض میکنم‌که من بدرفتاری و ناهنجاری و تندی وتیزی را بدرجه رسانیدم و پایه آنرا درجائی گذاشتم که اگر پدرم فی المثل خولی اصبحی یا سنان بن انس بود آمرزیده میشد یعنی مردم برای او درخواست آمرزش می‌کردند .

تا میرزا یوسف مستوفی الممالك زنده بود من فقط متقلد مشاغل ومناصب پدرم بودم و آن دوائر را خراب و زیر و رو میکردم واز آنجاکه عمومیت نداشت بسر کچل میماند که کلاه اورا بپوشاند و دست شکسته‌که آستین آنرا در پرده اختفا دارد چون آن پیرمرد بمرد و رخت بسرای دیگر برد وقت‌آن رسیدکه پرده ازروی کارها برداشته شود و آنچه مرا در ضمیر است بعالم ظاهر آید من دست بشلوغ کاری زده ریختم پاشیدم ریدم شاشیدم کار ها کردم که عرض آن با ادب منافی است . و اشارتی چند بآنها کافی است این است که سر بسته و مختصر می‌گویم.

تغییر وزارت خارجه

اول کاری که‌کردم خیال‌تغییروزارت خارجه‌بود بدواً ازدیوانخانه عدلیه‌که بسوء تدبیر یحیی‌خان مشیرالدوله خراب بود شروع کردم یابقول‌مشهور باغوای‌سفارت روس بهانه‌کردم واسباب عزل یحیی‌خان را فراهم آوردم وانگلیسهاکه بواسطه بودن یحیی

خان باروسها با او بد بودند و با من نیز دراین وقت کج میتابیدند قلباً از اینکار راضی شدند خلاصه یحیی خان معزول و میرزا عباسخان قوام‌الدوله که بعد از مستوفی‌-الممالك وزیر داخله شده بود بتوسط من بجای او منصوب گردید از این تغییرات منظور داشتم که وزارت خارجه و وزارت داخله در دست خودم باشد همه‌کس میداند میرزا عباسخان قوام الدوله هر قدر در امور داخله با ربط ومهارت و زبردستی است قابلیت وتجربه‌آن بکمال است و از محاسبه سرشته دارد و درسئوال و جواب باحکام بصیر وخبیر است در مطالب خارجه قاصر وعاجز و بی‌سررشته و بی‌خبر و بیکاره میباشد وزیر امور خارجه نیست درحقیقت وزیر امور خارج است اوراکه وزیر امور خارجه کردم بهردو مقصود خود نائل گشتم اولا وزارت داخله او را از دستش گرفتم وخودم درآن وزارتخانه مستقل‌گردیدم واین وزارت کلید صدارت من بود اگرچه ذره‌کفایت قوام‌الدوله را نداشتم ولازم هم نبود داشته باشم منتها این‌است‌که کار شلوغ‌شده مگر باشلوغی نگذشت.

ثانیاً ـ بواسطه عدم ارتباط قوام‌الدوله درکارهای خارجه خودرا معناً وزیر امور خارجه نمودم چنانچه در همانروز که این تغییرات اتفاق افتاد از معتبرترین عمله خلوت التزام گرفتم که با فرنگیها بهیچوجه مراوده ننمایند و مقصود از اینکار آنکه نه سفرا توانند بواسطه بعضی از اهل خلوت همایونی برخی عرایض مستقیماً بشاه نمایند چه اینکار را پیش از این می کردند پس عمله خلوت‌که جرأت نداشتند پیغامی ازسفیری بحضور اقدس ببرند وزیرخارجه هم‌که‌کاری نمی‌کرد یعنی نمیدانست چه‌بکند وچه بگوید دراینصورت چاره سفرا منحصرمیشود فیمابین خودشان وشاه مرا واسطه قرار دهند.

آیا معنی‌وزارت خارجه‌غیرازاینست وآیا کسیکه زمام مهام داخله وخارجه هردورادردست‌دارد صدراعظم‌نیست.

سیاست انگلیس و امتیازنامه رویتر

خلاصه جسارت میکنم عفو فرمائید بعد از آنکه واسطه سئوال و جواب مأمورین خارجه با حضرت سلطنت من شدم ولاغیر از زبان پرنس دالغوراکی هرچه خواستم وساختم بعرض شاه رساندم وجوابهای اعلیحضرت را هم بمیل خود کم و زیاد وجرح وتعدیل‌کردم وبسفیر مشارالیه ابلاغ نمودم انگلیسهای زیرك ملتفت وضع‌شده دانستند وقت‌است‌که بامن بسازند ودیگرانرادور اندازند ازخوش‌بختی خود یابدبختی مردم منهم ملتفت نکات بودم چرچیل مترجم سفارت انگلیس را ببذل هدایا روبخود نمودم میدانید که انگلیسها چقدرطالب آگاهی وخبرند وباین صفت معروف ومشتهر واغلب خبرهای‌محرمانه و اسرار خفیه دولت را بواسطه چرچیل به‌نیکلسن شارژدافر انگلیس میدادم بعضی خرافات هم برآن افزوده برای مأمور مشارالیه میفرستادم کار براین منوال میگذشت وچرخ ما از اینقرار میگشت که استاد معلم مکر و تلبیس و فریبنده ابلیس الخناس الذی یوسوس فی‌صدور الناس گرگ باران دیده یا روباه حیله باز مسیو در اماندولف که از جانب دولت انگلیس بوزیر مختاری و اقامت دولت ایران مأمور گردید وارد طهران شد آن مکار محتال وبرادرخوانده دجال تا مرا دید شناخت وفهمید که من آلت چه کارها در مملکت توانم شد و چه نیرنگها بتوسط من میتواند بزند چه اسباب مساعدی بدست او آمده وچه موقع مناسبی و چه زمانی چه عرصه و چه میدانی حالاست که می تواند مقاصد صد ساله انگلیس را بواسطه من مجرا دارد و البته پیر کهن سال چنین‌حالی ومجالی را غنیمت میشمارد مرا در دولت ایران مختار ومبسوط الید می بیند جوان جاهل بی‌عقل‌وعلم نسنجیده ونیازموده درکار تجربه ننموده آنچه بگوید چون منافع و مضار آنرا نمی دانم بدون تدبر و تأمل قبول می کنم برای پیشرفت خود پیرو او می باشم دیگر چه می‌خواهد مرگ پس برود بگیلان.

پولتیك انگلیس‌درآسیا ومشرق زمین‌خاصه درایران وضع وترتیب مخصوص

دارد انگلیسها ملتی مغرورند و مدبر وفتمول ومتکبر می‌باشند اما تکبر تا آن وقت است که خودرا بی‌نیاز می‌بینند بمحض اینکه پای احتیاج بمیان‌آمد سرعجز ومذلت بر استان خاکساری می گذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می‌شمارند برهر فرو مایه عبد نویسند ودست هر ناپاکی بوسند درتسلیم وبندگی تاآنجا حاضرند که قوادی کنند ونزدیکان خودرا بدورآن بپیوندند مختصر در اوقات حاجت از بذل هرقدر مال وهر نوع امتیاز چنان حاضرند که گوئی بنده و چاکرند در ظاهر سازی مهمانیهای ساختگی غلو می‌نمایند هم طبیب می‌شوند هم پرستار هم دواساز ومرهم‌کار مشیر ومشار شفیق ومستشار حتی اگر درسفر باشند شاگرد قاطرچی ویتیم چارواداری می‌نمایند می‌بخشند بذل می کنند انفاق‌می‌نمایند درایثارخودداری‌ندارند راه مروت وفتوت می‌سپارند چه شرح دهم انگلیسی تامحتاج است اول خدماتش تحفه و هدایای نفیس است چون از عالم احتیاج بیرون‌آمد زایدالوصف صرفدجو وخسیس است تاکار داشت مثل شتر بار میبرد و خار می‌خورد حالا که روی استغنا دیده شیر آفریقاست بر و بحر را در زیر نگین دارد چه وقعی بخاقان یاطغرل تکین می گذارد از وی اگر جوئی رضا سنك است وسر اندر خطر   با وی اگر گوئی سخن مست است و مغز اندر شرر ...

خاصه که مردم ایران را ازجنس انسان نمی‌داند ونوع‌مارا بهیمه میخواند وبزبان‌حال می‌گوید: گاو خررا چوب‌تر باید وبامشتی دواب‌آدمیت نشاید. خلاصه هرقدردالغوراکی‌درتهران بانخوت‌ومناعت‌حرکت می‌کرد ولف بافروتنی‌وملایمت‌راه میرفت آن یك مرا مطلقاً داخل آدم نمی‌دانست لیکن آن دیگری هر وقت با من ملاقات می‌نمود بقدری مرا میستودکه من باکمال خودپسندی خجل می‌شدم رفته‌رفته کار من در تمام امور دولتی بلکه خانواده شخصی با او مشورت می‌نمودم چون ما دوتن یکی شدیم وتا این‌حد دم از اتحاد زدیم گرگ دید وقت ربودن گوسفند رسیده یعنی ولف فهمیدکه ماده نضج یافته وقت زدن نیشتر وزمان بردن ثمر است روزی در



میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان در سال ۱۳۰۷ قمری

اثنای صحبت صاف وساده بدون مرغبات وپیرایه بمن گفت مسئله امتیاز رویتر که میرزا حسین خان قزوینی در صدارت خود داده بود همانطور لاینحل مانده و بعقیده من این تأخیر و تعویق بالمآل برای دولت ایران خالی از مضرتی نباشد چه ضرر دارد کاری که اسلاف شما نتوانستند انجام دهند شما درست کنید این گوی را از میدان ببرید واین نیك نامی باسم شما بماند و اگر اینکار را صورت دهید نه تنها به دولت متبوعه و پادشاه خود خدمت کرده‌اید دولت انگلیس‌را بخود رایگان نموده ضمناً فایده کلی هم مآلا خواهید برد.

واز آنجاکه من دولتخواهی پدرم‌را نسبت به شخص‌اعلیحضرت ووطن‌پرستی اورا بمملکت‌ایران درمد نظر داشتم ویکباره‌آنرا برطاق نسیان نگذاشته بودم جواب صحیحی در این باب به‌ولف ندادم.

با بعضی از ثقات دوستان بمشورت پرداختم در یکی از مجالس مشاوره حکیم طولوزان فرانسوی حکیمباشی اعلیحضرت همایون که سالها در ایران مستخدم بوده وهست حضور داشت مشارالیه که بجهتی با رویتر خصوصیت و رابطه دارد ملتفت شده و دانست که وقت کار است موقع را از دست نداده ولف را ماجرای این قصد تحریص وتحریك نمود معجلا تلگرافی بلندن کرد و رویتر را برآن داشت‌که بی‌تعلل مأموری بتهران فرستد دو سه ماهی طول نکشید که پسر رویتر با جیبی پراز بلیتهای بانك انگلیس وارد شد برای اینکه برای پادشاه و رجال دولتخواه ایران سوءظنی حاصل‌نشود برحسب ظاهر اورا نپذیرفت اما درباطن‌هر نوع تقویت باونمود راهنمائیها کرد دستور العمل‌ها داد.

بانك انگلیس در تهران

انگلیسها چندی بود یکنوع صرافخانه باسم بانك شرقی در تهران دایر وبرقرار کرده بودند شخص‌مؤدب خوشروئی راکه دوفیل نامداشت درآن بانك ریاست داده دوفیل مرد زیرکی بود باشروط خیلی‌آسان بمردم گرسنه و گدای تهران ازرجال

دولت و کسبه و اعیان پول قرض می‌داد ومردم از این بانك نهایت راضی و خورسند بودند . پسر رویتر بعد از ورود بتهران وملاقات با دکتر طولوزان و غیره عریضه‌ای بحضور همایون عرض‌وانجام و اتمام کارگذشته را استدعا نمود اعلیحضرت شاهنشاهی زایدالوصف تعجب‌کردند که قریب هفده سال از این مقدمه می گذرد و در این مدت هیچ حرفی از رویتر شنیده نمی‌شد مگر بعداز مراجعت موکب اقدس از سفر فرنك رویتر چند بار پروتست‌کرد واز دولت ایران شکایت نمود وجوابهای سخت از دولت انگلیس‌شنید حالا چه شده که شیریاد نیستان‌آمده.

ملکم‌خان ارمنی وزیر مختار ایران در لندن چون ابتدا یعنی وقت دادن امتیاز به رویتر مبلغ ها از او رشوه گرفته بود و این دفعه هم که پسر رویتر بتهران می‌آمد برای آنکه پشت بندی برای خود درست کرده باشد بوجهی سبیل ملکم را چرب کرده بودآن ارمنی‌آ بستن هم نوشتجات خیلی بلند بالا ازلندن بطهران فرستاد که دولت انگلیس‌چنین وچنان می گوید ومطالب چند اظهار می‌نماید ودرباب حقوق ثابته رویتر جداً ایستاد گی دارد . بی‌طرفی ظاهری من و حیله ولف و وسوسه سایر وزرای تدهین شده بواسطه‌پسررویتر اعلیحضرت پادشاه ایران‌را برآن داشت‌که حکم بانعقاد مجلس‌فرمایند و این مطلب را در مجلس مذاکره نمایند وجوابی‌که لازم است به پسر رویتر بدهند .

از خوش بختی‌های من پرنس دالغوراکی‌سفیر روس‌هم موقته مرخصی‌حاصل کرده به‌پطرزبوغ رفته و از جانب دولت روس جوان بی‌حال وبی‌قابلیتی‌که هم‌مقهور خیالات زنانه حلیله خود گردیده وهم دچار دسائس عرب صاحب مترجم سفارت‌روس بود سمت شارژدافری دولت روس را در تهران داشت حکیم طولوزان را هم با عرب صاحب سابقه مودتی بود می‌دانست‌که او در مسئله پول حریص بلکه ولوع است شبی دوست قدیم خود را با پسر رویتر دعوت کرد شامی خوردند شامپانی زدند و سکوت موقت دولت روس‌را در مسئله رویتر ازعرب صاحب بمبلغی‌نقد درهمان‌مجلس‌خریدند

اما معین ومعلوم نشدکه این بیع وشری بچند صورت گرفت.

خلاصه مجلس‌شورائی هم بحکم همایون منعقد شد و اشخاص مسطور ذیل اجزاء آن بودند.

تشکیل مجلس برای رسیدگی بدعاوی رویتر

نایب السلطنه ـ عضد الملك ـ صاحب دیوان ـ مشیر الدوله ـ امین‌الدوله ـ مخبر الدوله ـ قوام‌الدوله ـ امین‌حضور ـ اقبال‌الملك ـ حکیم‌الممالك ـ اعتمادالسلطنه و خود این روسیاه هنوز گفتگوئی در مجلس نشده بود که اعلیحضرت شاهنشاهی ورود فرموده ونطقی در افتتاح نمودند که از اول خلقت عالم تاکنون هیچ پادشاه مستقلی چنین عبارت بر زبان نیاورده بلکه رؤسای ملل جمهوری هم این قسم تقریرات ننموده اند پادشاه کار آگاه فرمودند شمارا امروز برای این مطلب باین مجلس احضار فرموده‌ایم‌که گوش بعرض رویتر بدهید به بینید چه می‌گوید واقعاً ذیحق است یابی‌حق اگر حق دارد چاره چیست اگر ندارد جواب شافی صریح بدهید مخصوصاً بهریك ازشما می‌سپارم‌که عداوت وغرضی‌که باهم دارید کنار بگذارید و فقط صرفه دولت ومنفعت قاطبه اهل ملت را منظور نموده و ملحوظ دارید که بعد از ده سال‌دیگر بیوه زنان ایران بمن‌که پادشاه شما هستم نفرین نکنند و پیر مردها لعنت ننمایند من شما را در حال وعقد اینکار امین ومختار نموده‌ام شما هریك مسئول هستید ومجبور نیستیدکه همین‌امروزجواب بدهید ورأی خودرا ظاهراً اظهار کنید مسئله مهم‌است وعجله لازم نیست امروزتفصیل را بشنوید درست بخانهای خود که رفتید با دوستان و آشنایان بلکه با بقال و عطار سرمحله خود در این باب سئوال‌وجواب نمائید پس‌ازآنکه خیالات پخته‌شد هرچه بنظرتان‌آمد بنویسید واوراق مسطوره‌را ده پانزده روز دیگرباخود باینجا بیاورید درمجمع بنمائید تاصحیح‌ازسقیم جدا شود ومسئله بدرستی حل‌گردد.

اعلیحضرت همایون بعد از تقریرات این خطابه شاهانه تشریف برند و

اجزای این مجلس شورا در اطاق آبدارخانه که منزل رسمی من بود جمع شدند من با وجود شأن صدارت و کمال قیدی که در باطن دارم ظاهراً از نظر شاهنشاه همیشه خود را رئیس آبدارخانه بخرج میدهم و در سفر و حضر هرگز این محل را ترك نمیکنم اما باین سادگی و اظهار بی‌قیدی از تمام صدور ماضیه حتی میرزا تقی‌خان بیشتر توقع خدمت و ادب از مردم دارم چنانکه هر یك از ارکان دولت در دخول و خروج بمن تعظیم نکنند درهمان مجلس آنها را بی‌آبرو و خفیف میکنم و بمنشی‌های خود سپرده‌ام که بمردم عموماً اعلان واعلام نمایند که درعنوانها ومراسلات بمن چنان نویسند که به حضرت ولیعهد ونایب السلطنه‌مینویسند چون مقصود کشف مطلب است اجازه دهید اجزای مجلس شورا که نام بردم معرفی نمایم تا معلوم شود در اینوقت که من صدراعظم دولت ایران هستم و هیئتی که در دربار دولت تشکیل میدهم حالت آن اشخاص چگونه است . بدبختی مملکت و خوشبختی من نیز مبین گردد وبدانیدکه من‌درعصری صدارت‌میکنم که مطلقاً رادع‌ومانعی برای من نیست‌وآنها که در میدان مصارعت و مبارزت گرد آمده‌اند هنوز دست بدست من‌نداده‌که لنك از سرشان درمیرود ونقش زمین‌میشوند.

آقا محمد شاه میفرماید آنچه را عنوان کرده‌ای جمله معترضه است وچندان ربطی بمطلب ندارد بلکه تو از این پرگوئی و مغلطه میخواهی بطول کلام پرده برحقیقت بپوشی سیئات‌اعمال خودرا پنهان کنی و گناه خودرا بگردن دیگران اندازی اما چون این محضر شریف جایگاه عدل و انصاف است و منزه از هرگونه جور و اعتساب هرچه داری بگوی و این راه را بمیل خود بپوی مجرم گفت چون اجازه دادید عرض‌کنم رأس رئیس این هیئت شاهنشاه زاده است متصف بصفات ظاهری و باطنی از السنه خارجه‌زبان آلمانی و فرانسه می‌داند و این دو زبان را باطلاقت تکلم می‌نماید . . . .

. . و از این قبیل نسبت ها می دهند و این فقره برای من خیلی خوب است



کامران میرزا نایب السلطنه

با آنها که از آن حضرت رنجیده خاطرند موافقت می کنم و خیالاتشان را تقویت می‌نمایم تا یکباره مردم را از آن ساحت مأیوس و دور سازم و مبلغی کار خود را از این راه بپردازم.

دیگر امین‌الدوله میرزا علی‌خان است و او مردی است دانا و ماهر و عالم در کلیه امور از داخله و خارجه پولتیك و مالیه بینا و بصیر ناقد وخبیر خطش چون طاووس وفضلش زیاده از قابوس در اینوقت پنجاه سال دارد وقت خود را هرگز ضایع نگذاشته ونمی گذارد پدر بزرگوارش مرحوم میرزا محمدخان مجدالملك ازفضلای نمره اول نخستین شخص انسانیت این خطه وسامان بود و در تربیت اولاد امجادخود ید بیضا مینمود.



میرزاعلی‌اصغرخان امین‌الدوله

صبایای آنمرحوم درخط وربط از اغلب رجال معاصر گذرانده در اینصورت پسرش معلوم‌است‌کار بکجا رسانده.

من خیلی میل داشتم خطم را به مسطورات کلك بدایع نگار امین الدوله شبیه کنم قابلیت و استعداد کوتاهی کرد ناچار خطی لایقراء که بهزارپا بی شباهت نیست اختراع نمودم حالا طوری می‌نویسم که بعد ازرجوع غالباً خودرا از خواندن آن عاجز می‌یابم. خلاصه میرزا علی‌خان امین الدوله تجدید انشاء ایران را تکمیل



علیرضا خان عضدالملک

نموده بدرجه کمال رسانید (و ما در شرح حال قائم مقام اشاره باین مطلب نموده‌ایم) امین الدوله در پلتیک نسبت به ملکم خان ارمنی شاگردی دارد اگرچه خود ملکم عالم بی‌عمل و زنبور بی‌عسل است در صورتی که متصف است بصفات رذیله پلتیک‌دانی اورا انکار نمیتوان کرد در وقتی که غرض‌ومرض نداشته باشد ناصح خوبی‌است وراهنمای ماهری اما چون پای فایده و تصور بعضی منافع بمیان آمد عملش هیچ می‌شود و در مسافت دوشبر دو گام کج میرود و بزرگان که گوهر تحقیق سفته‌اند درحق این قبیل اشخاص گفته‌اند .

عامی نادان پریشان روزگار به ز دانشمند نا پرهیز کار
کان به نابینائی از راه اوفتاد وین دوچشمش بود و درچاه اوفتاد



میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان

امین‌الدوله حالا شاگردی از اوستاد بالاتر است و عقلش نیز بیشتر اما در هر مورد باز رعایت امور کار خودرا می‌نماید و حمق و سفاهت اورا میپوشاند اگر دراین مرد دوصفت نبود حالا بالاستحقاق صدارت می‌نمود یکی آنکه می‌خواهد حق وزارت را بجای آرد یعنی تصدیق بلاتصور نکند و تملق بی‌معنی نگوید در ظاهر قابله و درباطن لله نباشد هر نقص وخلافی درکار دولت ببیند فی‌الفور اظهار نماید و معایب کار را آشکار سازد. دیگر اصالت ذاتی ونجابت فطری اوست که مانع پیشرفت وی میباشد فحش نمی دهد وقاحت نمی کند بی ادب نیست اهل شرم و حیاست در امورات تأنی‌دارد وازعجله‌گریزان است ملاحظه اطراف کاررا لازم میداند فرسنگها ازطمع دوراست نه‌بفضاحت میرود ونه‌راه شناعت، این است که دراین مملکت بحقوق خود نائل‌نمیگردد واز آنچه باید داشته باشد باز میماند دراین‌مملکت مثل‌منی باید بی‌پروا وهرزه درا بی‌فکر وخیال تادولت وهرچه باستقبال‌اوآید صدارت ووزارت‌نماید باری جمله خوشبختی من‌است وبرای من‌اتفاق حسن.

دیگر عضدالملک علیرضاخان است ازمنسوبان حضرت شهریار از ایل‌قاجار

خوشبخت ومالدار ودرخست و امساك باعلی درجه اشتهار اما متدین و ظاهرالصلاح و دولتخواه و اهل‌صلاح پاك فطرت وپاکیزه سیرت در راه خدمت شخص پادشاه از بذل جان ومال‌عزیزهیچ مضایقه ندارد صرف در راه خدا وخداوندشخصی نازنین‌است راست و درست و امین باآنکه حشرکلی باعلما دارد عامی وبحت وبسیط است دربی‌سوادی و بی‌خبری بدرجه افراط یاتفریط متشرعی است‌که نه اصول میداند نه‌فهم مسائل فروع می‌تواند حتی قرآن و دعا را هم غلط می‌خواند از پلتیك وعلم روابط خارجه بی‌بهره است و دربی‌اطلاعی درامورخارجه وداخله شهره دلش باین خوش است که مردم باو احترام زیاد نمایند و ویرا به‌بزرگی وشأن بستایند وقاری بخرج دهد وآبروئی‌داشته باشد من‌اگرصدهزار نفردشمن‌مثل‌عضدالملك داشته‌باشم ذرهٔ اندیشه بخاطرراه نمیدهم هرشب بی‌خیال سر را به‌بستر استراحت مینهم .

دیگر میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان است‌که میان خود وخدا هیچ‌ندارد جز مال و مکنت بیحساب که از بیحسابی ظلم اندوخته از پیراستاد جز این چیزی نیاموخته تنباکو و آب لیموی معطر شیراز و امتعه دیگر فارس خاصه شراب خلار که هوش از سر کهتر و مهتر میرباید شال کشمیری و زر جعفری عقل و کفایت و علم و درایت خبرت وبصیرت اوست میدهد وهرچه میخواهد میگیرد بلی خوان وخانه‌اش نیزآراسته وگسترده است بااثاث‌البیت تمام ومرباهای پرورده هفتاد سال عمر خودرا درحکومت و مأموریت های بزرگ گذرانده و ابداً اورا تجربه‌ای حاصل نشده رفتار فرومایگان....شیراز اماچون‌عمرش‌درازاست دراین کشورازعقلا بشمارمی‌آید برنجی است‌که طلا مینماید .

دیگر میرزا عباسخان قوام‌الدوله درمحاسبه وسئوال وجواب باحکام مهارت وسررشته دارد لیکن طبع لئیم ونفس خسیس طوری اورا پست‌کرده‌که ابداً قابل اعتنا نباشد زنده است و هست اما چنان است که نیست هر قدر پیر تر می‌شود بر خست و لئامتش میافزاید طمعش نیز از کرامت حضرت مرتضی علی زیادتر میباشد و هر روز



میرزا عباس‌خان قوام الدوله

رو بتزاید است وحرسش همواره درتصاعد ازچنین هیچکسی کسی‌را باك نیست وسمك را رتبه بخاك نه.

دیگر یحیی خان مشیرالدوله است که تازه مرده و روحش در این حوزه حاضر میباشد معروف است پشت سر مرده دروغ می‌گویند نه پیش روی او پس آنچه از این جوانمرد بگویم راست گفته‌ام و خودش نیز شهادت میدهد یحیای قزوینی در بذل‌از یحیای برمکی‌گرو میبرد اما درطمع هم آنقدر علو یاغلو داشت‌که دست عباس دوس بآن بلندی که میدانید بدامنش نمیرسید بەرو و زورمیگرفت بابرام والتماس میداد و سر تا پا غلط بود و در یك‌ کام سه مرحله خبط می نمود فرانسه خوب



یحیی خان مشیر الدوله

میدانست در کلیه کار ها زرنگی داشت و زیاده از حد پرروئی می کردخدارا که این بی‌حیا مرد وآسوده شدم بعد ازاو بدل درست پا کوفتم و دست زدم .

دیگر مخبر الدوله علیقلی خان وزیر علوم است که بوئی از علم بمشامش نرسیده و ذائقه‌اش مطلقاً این طعم را نچشیده سلطنت مستقله و مملکت مستبده چنین وزیر علومی هم لازم دارد خیر ومؤدب است از وجودش نه‌شری حاصل شود نه‌خیری مطلقاً بهیچ چیز معتقد نیست کمال همراهی را دارد میخواهد آسوده و بی‌دردسر فارغ از زحمت وضرر در عمارت مزین خود نشیند خوش بخورد و بنوشد نرم بیفتد وگرم بپوشد اندوخته وافر ومال ومایه متکاثر خودرا با عیش‌صرف نماید نه عقب‌کسی برود نه‌کسی دنبال اوبیاید این‌چنین شخصی‌هم درمعنی مثل عضدالملک است



علیقلیخان مخبرالدوله

وحشتی از او ندارم به‌هیچش نمیشمارم .

دیگرمیرزا محمد خان اقبال‌الملك است واوشخصی است مداهن وچاپلوس مفسد و مدبرومقنن ومزور جامع تمام رذائل قاصر هرچه فضائل نه درامور ومأموریت خارجه کارکرده نه درخدمت داخله ره آوردی مثل او مثل خس و موج دریاست از هر طرف که او را برد برده وجود این صنف مرد ها برای من چقدرنافع و واجب است چه از فرط بی قابلیتی و ناچیزی مرا چیزی می کنند و با این بی وجودی قلم میدهند .

دیگر آقا علی امین حضور است که از بی‌حیائی و بی‌تعصبی ضرب المثل است ودروفا و انسانیت از هرقلیلی اقل پایه بی‌شرمی را بجای بلندی گذاشته ورایت



میرزا محمد اقبال الملک

بد عملی را از بالای ثریا و فرقدین افراشته خیلی حالات او بخود من شبیه است در حقیقت برادر دینی و روحانی من است اما از آنجا که انسانرا بنظائر و امثال خود مثلی نیست وهمیشه می‌خواهد بی‌مثل ونظیر باشد من‌چندان از او خوشم نمیآید لکن نقلی نیست احمق است‌گولش میزنم گاهگاه سرش راگرم میکنم چون وقت فایده‌اش رسید معزولش میکنم ومیگویم شاه اینکار را کردند نه‌من آن پلید باور میکند و از شاه قهر نموده با من‌گرم میگیرد چون چندی راه میرود ثمری نمیبیند دوباره میرود دور واطراف شاه رامیگردد که تحصیل مأموریت کاری برای‌خود بکند همینکه میل شاه را در رجوع‌کاری باو می بینم فوراً او را در خلوت میخواهم و از استان اقدس او را مأیوس مینمایم و باو معلوم میکنم که سرکلافه بدست من است آنرا از راه دیگر



آقا علی امین‌حضور

جستن راه بیهوده رفتن است خلاصه هیئت کار من است با امین حضور از شر و شورش هم ترسی ندارم و هزار دشمن مثل او بی‌زحمت‌تر از یك دوست مانند امین الدوله و معتقدین او میپندارم.

دیگر میرزا علینقی حکیم‌الممالك پسر حاجی اسمعیل جدید است او مردی است عالم وطبیب و انیس حبیب رفیق شقیق ومهربان نزدیك بدل وخوش‌زبان چنانکه در تملق و مداهنهٔ مشهور است و اسمش در طومار خوش آمد گویان مذکور برای خدمتگذاری هرکس از اعلی تا ادنا و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است از جاروب‌کشی تا رتبه امارت ومقام صدارت هرچه باو رجوع شود حرفی ندارد وآن‌کار را بوجهی‌میگذارد دشمن‌ترین مردم به شخص خود اوست چه از بی‌مبالاتی



میرزا علینقی حکیم الممالك

کارش بقدری تو در تو است که با مواجب گزاف و دخل کلی هر گز نشده که چیز داشته باشد در تحصیل نقود در هر راه میدود و هر کار میکند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است و بهر در خانه احتیاج او را مجبور بکردن کار های ناشایسته می نماید از بیچارگی برخلاف خود و رسم انسانیت راه میرود هر بیوه زن متمولی را برای خوردن مال خواستکار است وهر یتیم وبیمار بامکنتی را پدر و پرستار در این عصر و زمان اورا باید پدر یتیمان وشوهر بیوه زنان گفت همه چیز خوب می‌فهمد و خوب می‌سنجد در بعضی مأموریتها که اسلاف من باو داده و من از تبعیت آنها ناچار بوده ملایمت و آرامی کرده خوش‌سلوکی ومردم‌داری کرده واز عهده‌کارها چنانکه باید و



محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه

شاید برآمده عیبش‌حقیقته تلاش زیاد ازحدی است‌که در تحصیل معاش داردگویا شعر فردوسی علیه‌الرحمه را نخوانده‌که میفرماید :

چو کوشش ز اندازه و حدگذشت چنان دان که کوشنده نومید گشت

خلاصه وجود و عدم این اشخاص یکسان است نه مایه سوداست نه اسباب زیان .

دیگر اعتمادالسلطنه محمدحسن خان دارای همان صفات است که معاویه در تعرفد عبداله بن زبیر به پسر بدگهر خود یزید پلید بیان کرده و گفته مثل روباه فرار میکند و مثل شیر حمله مینماید هیچ نتوانستم دل خود را با اوصاف کنم معایب مرا بخوبی میداند و مانند سایرین پرده پوشی نمیتواند آشکارا میگوید و درخفا بااعلیحضرت شاهنشاه هم راه دارد جهد کردم که سدسد این راه کنم عریضه نوشتم شکایتها بردم حضرت شهریاری هم ملاحظه وقت و زمان را منع فرموده چاره او نشد باز فضولی کار خود را کرد میگویند ببعضی علوم و کارها مربوط است چون من قابل این مراتب و مقامات نیستم بامتحان او نپرداخته تامن زنده‌ام و بر سر کار ابداً باو شغل و کار نخواهم داد. هر وقت اعلیحضرت همایون بخواهند محبتی باو بنمایند هر طور باشد مانع خواهم شد فنای اورا از خدا میخواهم چنانش دشمن میدارم که میخواهم مانند عقرب زیر پا نابودش کنم وهر زمان وهنی برای من رو داد چون دنبال کردم دیدم مایه فساد او بوده واین فتنه وی نموده است اگرچنین هم نبوده برمن چنین معلوم‌شده چندین بار بامن در دوستی زد من از شدت سوء ظن نتوانستم از او مطمئن شوم و برینم که نه‌اورا بامن حالت صدقی پیش نه‌مرا دل نسبت باو پاك شود .

این بود بیان حال ۱۲ نفر که در مجلس شورا حاضر شدند تا جواب پسر رویترا بدهند اما شرح مجلس شورا در باب انجام کار رویتر قبل از همه من پاکتی ازکیف خود درآورده پیش‌ازآنکه نوشتجات‌را بحضار نشان‌دهم مختصر- تقریری کرده گفتم برتمام اهل مجلس‌معلوم باشد که من در اینکار مطلقاً و اصلا مداخله ندارم بکلی بی‌غرض و بی‌طرفم اوقاتی که درجاجرود بودم پسر رویتر بتوسط حکیمباشی طولوزان عریضه‌ای بخاکپای همایونی ایصال داشت و استدعای اتمام کار گذشته پدر خود را نمود و عریضه آن اینست که می‌بینید وادعایش در سر امتیاز راه آهن است. صورت حسابی با عریضه فرستاده و مبلغی که بجهت امتیاز اول خرج کرده و بمصرف لوازم و اسباب راه‌آهن رسانیده وآنچه راکه بمردم تعارف و تکلف داده درآن معین ساخته

آن مبلغ را هم که داده حساب کرده و بر اصل افزوده است موافق این صورت دولت ایران قریب یکرور تومان پول ایران به رویتر مقروض است باید تنخواه وطاب اورا داد و سندی که در دست دارد از او گرفت و باطل و نابود ساخت در صورتی‌که دولت ایران برای دادن این طلب و وجه خسارت رویتر حاضر نباشد رویتر خود راه چاره دیگر بدست‌آورده وفکر کرده‌که برای دولت‌ایران‌سنگینی وسختی ندارد بلکه فایده ومنفعت عاجل‌هم دارد وآن فکر وچاره‌اینست‌که باواجازه داده شود بانکی درایران دایر نماید اگر این امتیاز باو داده شود امتیازنامه اولی خود را که سند دعاوی است بدون اینکه مطالبه دیناری کند رد مینماید وسلب هر نوع حقوق خودرا نوشته میدهد بلکه مبلغی هم درعنوان مسئله تقدیم خواهد نمود.

بانکی که میخواهد دائر نماید آنرا بانک امپراطوری ایران مینامد فصول شرایط آنراهم نوشته ملاحظه فرمائیدآراء هر چه قرارگرفت بحضورشاهنشاه‌معروض دارید تا امر اعلی صادر شود مقصود اینست‌که شخص من در این کار ملاحظه ندارد و فقط حامل نوشتجات پسر رویتر و مبلغ امر همایون است.

پاکت نوشتجات را یحیی خان مشیرالدوله گشوده آنها که بزبان فرانسه نوشته بود خود نگاهداشت و فارسی‌ها را یعنی ترجمه آنها را به میرزا علی خان امین‌الدوله داد و مشغول خواندن‌گردید با اصل آن که بزبان فرانسه بود مقابله و تطبیق نمود باقی اهل مجلس نشسته هیچ نمی‌گفتند تا قرائت قرارنامه بانک بانجام رسید و نوبت اظهار رأی شد از حضار آنها که چیزی از مسائل بانك وثروت بیتی نمی‌فهمیدند وازاین‌علم بهره‌ای نداشتند بعضی خرافات‌که ابداً ربطی‌نداشت بهم‌بافتند برخی که اندك با خبر بودند چون پسررویتر بلاواسطه یا با واسطه حکیم طولوزان بآنها وعده‌کرده وآنها را بطمع انداخته بتمجید پرداختند گفتند برای رفع شر رویتر بهتر از امضای امتیازنامه بانك چیزی بنظر نمیآیند.

اعتمادالسلطنه گفت اولا باید دانست‌که ترجمه این قرارداد با اصل مطابق

است یا نیست زیرا که در جزئی تفاوت و اختلاف ترجمه و اصل بسیار اتفاق افتاده که خسارت کلی وارد آمده زبان ما چندان وسعتی ندارد وایجاد لغات مخصوص هنوز ننموده‌ایم خوب است ابتدا ترجمه را با اصل بدرستی مطابق کنیم بعد از آن چند نسخه ازآن‌را استکتاب کرده چنانکه اعلیحضرت شاهنشاه فرمودند هریك از حضار نسخه‌ای از آن با خود بمنزل ببرد و در خانه بسر فرصت فقرات آنرا ملاحظه کند ومطالب آنرا بسنجد بعد هفته‌آینده بازجمع شده هرکس‌را هرچه بنظرآمده درمجلس اظهار نماید.

برحسب اتفاق روزی چند بود که من بظاهر اظهار لطفی باعتماد السلطنه مینمودم بعدازآنکه حرف اورا شنیدم زایدالوصف از اورنجیدم وپشیمان شدم‌که چرا اورا باین‌مجلس راه دادم چون قبل از وقت او را از منظور ومقصود خود خبر نداده بودم خیلی ملالت‌حاصل‌نمودم ظاهراً تصدیق‌قول اوراکردم‌قرارشد تمام نوشتجات‌را از اصل وترجمه درآن روزکه پنجشنبه بود باعتمادالسلطنه بدهیم اوببرد مقابله ومطابقه وتنقیح نماید وصبح شنبه بمجلس بیاورد.

در همان روز بعد ازخوردن نهار باز مجلس منعقد شد اعتماد السلطنه گفت مطلبی‌که صبح دراینجا مطرح و مذاکره‌گردید دو فقره بود یکی‌آنکه به‌بینیم رویتر حق مطالبه خسارت امتیاز نامه هفده سال قبل را دارد یا ندارد و اگر دارد فقره ثانی این است که باصل و ترجمه و شرایط قرار نامه او رسیدگی شود و بوجه صحیحی دولت از این مخمصه فارغ گردد وما اصل کار را کنار گذاشته خود را مشغول فرع مینمائیم واینکار ظاهراً صحیح نباشد. نایب‌السلطنه فرمود من پسر شاهم وهیچ‌کاری باین کارها ندارم بلکه حضور من دراین مجلس‌لازم نبود تکلیف حاضرین‌است‌که در مسائل مشکله خوض‌کنند و رأی و عقیده خود را در پیشگاه استان همایون معروض دارند هرطور میل ورأی انور اقتضاکند من‌تابع ومطیعم وازخود رأی مخصوص ندارم واظهار نمیکنم.

صاحب دیوان گفت ما بمطالب امتیازنامه اولی مربوط نیستیم پس باوجود بی‌خبری چگونه میتوانیم رأی بدهیم وعرضی دراینباب کنیم چه میدانیم چه بوده وچه شده است .

امین‌الدوله درکشف این‌مطلب وحل این مسئله تقریباً یکساعت حرف زد خلاصهٔ گفتار او اینست :

امتیاز رویتر ـ در زمان صدارت میرزا حسینخان امتیاز راه‌آهنی به‌رویتر داده بودند بعد از مراجعت از فرنك که وقت و موقع اجرای آن امتیازنامه بود چون مردم برضد میرزا حسینخان شورش نمودند وعلما ومجتهدین درفسخ و نسخ این‌امتیاز مصر شدند در منجیل از منازل گیلان حسنعلیخان که آنوقت وزیر فوائد عامه بود تلگرافی برویتر کرد که چون از موعد اجرای فصول امتیازنامه شما گذشته و هنوز اقدامی جدی از طرف شما نشده دولت ایران‌آن امتیازنامه را باطل‌میداند ازآنجا که درفرنك رسم ومعمول است امور متعلقه بطرق و شوارع هرسئوال وجوابی دارد با وزیر فوائد است و او دخالت مینماید تلگراف مزبور را حسنعلی خان وزیر فوائد برویتر کرد اما افسوس که کار از طرف دیگر عیب بهمرساند یعنی عملجات ایرانی بدستور العمل‌معلمین‌وچند نفرصاحب‌منصب‌انگلیسی‌درآن‌حوالی نیم فرسخ ازجنگل‌را بریده و راهی مسطح کرده بودند و آنها که از رویتر رشوه گرفته تدلیس نمودند در دو سه روزه توقف به تقریبی بندگان همایون را بحوالی آن نیم فرسخ راه مسطح شده برده ومیرزا حسینخان که خودرا هنوز معزول ازصدارت‌نمیدانست بواسطهٔ‌پنجاه هزار لیره دیگر تلگرافی برویتر زده اورا تبریك از شروع شدن‌کار او گفت واظهار داشت کـه بندگان شاهنشاهی شخصاً با تشریفات سلطنتی بسرکار رفته و خیلی تمجید فرمودند . تلگراف صدراعظم مشعر بر اجرای امتیازنامه رویتر وتلگراف وزیرفوائد در انکار شروع بفاصله چهار روز در لندن به رویتر رسید واز آنجا که رویتر بحسب ظاهر شروع بکار نموده و از صدر اعظم ایران هم سندی بدست داشت معین است

تلگراف حسنعلی خان وزیر فوائد خالی از اهمیت مینمود لهذا رویتر همانوقت در روزنامه‌های انگلیسی پروتست کردکه مبلغها خرج کرده‌ام و شروع بکار نموده و سند صحیحی که مصدق من‌است ازشخص اول دولت دارم حالا یکی از وزرای نمره سوم ایران‌که وزیر فوائد است چنین تلگرافی بمن‌مینماید.

پروتست رویتر را ابتدا تمام اهالی انگلستان صحیح و درست دانستند و او را ذیحق شمردند در همه روزنامه های انگلیسی نوشتند دولت ایران یا باید امتیازنامه راه آهن رویتر را معتبر بداند و در اجرای فصول امتیاز نامه وکار خود با اوهمراهی نماید یا باید مبلغی را که اوخرج کرده و بامنافع‌آن رد کند و امتیازنامه خودرا بگیرد.

این روزنامه‌ها بتواتر بتهران رسید از عرض نظر همایون‌گذشت وبرخی را ملاحظه نفرمودند سفارت انگلیس هم در آنوقت بواسطه تغییر صدارت و شورش اهالی وعلما دانست‌که حالا صلاح در تصویب رویتر نیست. یك دوسال از این مقدمه گذشت مأموری همیشه ازجانب رویتر در طهران بود و سالی هفت هشت هزار تومان از او مواجب دریافت مینمود بهر مجلس و محفل ورود میکرد اول حرف او پروتست و دادخواهی رویتر بود بیشتر از پنجاه مرتبه این تفصیل بحضور مبارك شاهنشاهی عرض‌شد ومن خودم که امین‌الدوله هستم‌چندین بار گفتم کار رویتر را باید یکطرفی کرد و مهمل ومعوق نباید گذاشت از آنجا که تعلل وشارلاتانی یکی از کوك‌کارهای میرزا حسینخان بود هروقت بندگان همایون چیزی در این باب باو میفرمودند او هر دو دست را بسینه گذاشته عرض می‌نمود خاطرمبارك درمسئله رویترآسوده باشد هیچ از این فقره چیزی نفرمائید طرف رویتر مطلب خود را به پارلمان انگلیس عرض و رجوع کرد اعضای پارلمان صورت امتیازنامه را خواستند و بدقت ملاحظه کردند دیدند رویتر فی الحقیقه دولت ایران را فریب داده این بود که جمعی از معتبرین رجال دولت انگلیس از اجزای پارلمان مثل لارددربی وغیره‌گفتند دولت وملت‌ایران

درامضای این قرارنامه منتهای بلاهت‌را داشته وبخرج داده یانسنجیده این‌عمل نموده چون کوری که هیچ نبیند وکری که هیچ نشنود .

این تصدیق اجزای پارلمان سبب شد که پروتست رویتر در انگلیس فایده نبخشیده و صرفاً مأیوس گردید مأموری که در طهران داشت و مبلغی هر سال باو میداد بلندن طلبید و از خیال افتاد اینك ده سال است که حرفی در این باب زده نمی شود دیگر این ایام که مطلب را تجدید نموده‌اند من جهت این تجدید را نمی دانم .

حرف امین‌الدوله در اینجا ختم شد و باز من (امین السلطان) بر سر سخن آمده گفتم اگرچه من فرنك را ندیده و معرفتی درحق فرنگیها ندارم اما از قراری که چند نفر بمن گفتند رسم و عادت انگلیسها این است که در مطالبه حقوق خود عجله نمی‌نمایند صابرند ومیدانند با آن قوت کاملی که آنها راست هروقت باشد حق ثابت خودرا دریافت میکنند بلکه منافع آنرا هم میگیرند فرضاً که حالا هم جواب صریح به‌پسر رویتر ندهید واو بی‌نیل مرام بلندن مراجعت‌کند باز پس‌ازچندی بتجدید مطلب و طرح مسئله خواهد پرداخت و شما را بزحمت خواهد انداخت ادعای رویتر باخگری‌میماندکه‌زیرخاکستر باشد بمجرد وزیدن‌بادی‌مختصر روی‌آن‌بازمیشود وشعله میکشد حضار همه تصدیق کردند .

اعتماد السلطنه گفت چه ضرر دارد بدانیم این مبلغی را که رویتر اصلا و فرعاً مطالبه میکند صرف چه کرده جواب دادند از این مبلغ پنجاه هزار لیره میرزاحسین‌خان‌صدراعظم گرفته‌همین‌قدرهاهم‌میرزا ملکم‌خان بیست‌هزار لیره حاجی محسن‌خان‌معین‌الملك بیست‌هزارلیره مشیرالدوله حاضر(یحیی‌خان) مبلغی‌اقبال‌الملك حاضر مبلغی‌هم‌مردم دیگر که دست اندرکار بودند قریب دویست هزار لیره تعارف‌داده ویکصد هزار لیره خرج کرده است .

اعتمادالسلطنه گفت ازمیرزا حسینخان‌صدراعظم مکنت زیادی مانده آنچه

ازرویترگرفته پس بدهند سایرین هم که این رشوه را خورده و در اینجا حاضرند رد کنند باقی را دولت درظرف چهل پنجاه سال به‌قسط السنین میپردازد وکلك کار رویتر کنده میشود .

من ازینحرف خیلی بدم آمد ومشیرالدوله واقبال الملك بعضی ازحضاردیگر که احتمالا حملی داشتند نیزخوششان نیامد وهمه درمخالفت اعتمادالسلطنه بامن موافقت کردند وبهمین‌حال آنروز مجلس بهم خورد .

روزشنبه باز مجلس منعقدشد اعتمادالسلطنه ترجمه قرارنامه رویتررا صحیح وبااصل مطابق کرده به‌مجمع اظهار داشت چون درمتن ترجمه راه هر نوع تدلیس بسته شده بود ما علی الظاهر هیچ نگفتیم و در باطن همه ترجمه اولی را که میرزا نظام مهندس‌الممالك کرده بود سراپا غلط وغیر مفهوم بود (چنانکه بعد از طبع نشر آن عالم و عامی بصدا درآمدند و گفتند ما هیچیك ازمطالب این امتیازنامه را ندانستیم و نفهمیدیم) مأخذ قرار دادیم چون این قسم قرارنامه‌های مبهم همیشه برای طرف مقابل فائده دارد ومقصود ماهم که همین بود ضرر دولت را میخواستیم ونفع رویتر را زیرا که این وضع برای ما منفعت داشت. مختصر برخلاف فرموده‌که‌گفته بودند باید این قرارنامه ها را بتأنی بسنجند وبفهمند ما درهمان مجلس آنرا مهر کردیم وعاجلا بامضای همایون رساندیم و بانکی درایران ایجاد کردیم که هیچ بنگی خائنی ایجاد نمی‌کرد و زیر بار نمیرفت راست خواهی ما شوکت و ثروت و سرمایه دولت و رعیت را محضاً للشیطان بباد دادیم و آنروزکمر عداوت با اعتمادالسلطنه را جداً بمیان بستم وقسم خوردم تا او را بخاك سیاه ننشانم دست از سرش بر ندارم زیرا که در این‌خیال این شخص‌را باخود ضد ومخالف دیدم وبس نمیدانم اگرپیشتر اورا دیده باو گفته یا پیغام داده بودم که می در این‌فقره طرفم و مبلغی هم از پسر رویتر برای تو میگیرم طمع پول و میل سازش با من او را ساکت می کرد یا نه چه ممکن است او حرف های ظاهری مرا ازحمق باور کرده باشد و گمان نموده که آنچه از بی‌طرفی من

اظهار کردم از روی حقیقت بوده در هر حال ضدیت وی با من مرا دشمن ابدی او ساخت .

تأسیس بانك شاهنشاهی

خلاصه چون بانك سر گرفت من و ولف سفیر انگلیس بمقصود خود نائل شدیم و دولت و ملت انگلیس بمحبت ما گرائیدند درصدد بر آمدیم که شاه را بفرنك ببریم و اظهار امتنان دولت انگلیس را روبرو و به بندگان همایون متوجه و معلوم سازیم برای این مسافرت اشکالات پیش آمد از جمله ولف که کمال میل را باین سفر خسروانه داشت گفت باید دولت وملت قبل از حرکت بدانند دولت ایران کلیتاً تغییر وضع داده و ظلم وتعدی و دست اندازی بمال و جان مردم که طریقه و سیره دولت قاجاریه بوده بکلی موقوف و متروك شده و هر یك از آحاد و افراد رعایای ایران مالك جان ومال خود میباشند وپادشاه درحیات وممات رعیت مثل سابق حق تصرف مال و مکنت آنهارا ندارد بلکه درعزل و نصب رجال دولت بهوای نفس حرکت نخواهد کرد مگر آنکه تقصیر آن شخص معلوم گردد و ثابت شود .

این فرمان هم که صرفه شخص من در این بود وهم قاطبه ناس صادر شد وچند هزار نسخه از آن طبع کرده در تمام ایران منتشر کردیم اگر چه مضامین این فرمان مطلقاً مجری نشد بلکه کار تعدی وظلم در مملکت فروشی وعزل و نصب‌های مغرضانه اوج گرفت لیکن باز می توانیم گفت این چنین خدمتی را من برعیت و مردم ایران کردم و بس اگرچه درضمن خیانت بدولت مستقل بوده‌است درحقیقت چشم وگوش رعایا را باز کردم و بملل وامم بادلیل وسند ثابت نمودم که پیش‌از‌این سلاطین‌قاجار با تطاول وتعدی سلطنت کرده‌اند .

سفر سوم شاه بفرنك

اسباب سفر فرنك بزودی فراهم نمی‌آمد سفیر انگلیس که بیشتر از من بسر گرفتن این کار اصرار داشت بعضی از کسان عزیز السلطان را بتوسط چرچیل تطمیع

کرده ودوسه هزار لیره میان آنها پاشیدکه آن طفل را بر آن دارند که عرض والحاح نماید تااین سفر سر بگیرد .

درینوقت دالغوراکی سفیر روس هم رسید وازطرف دولت متبوعه خود تعلیمات خیلی سخت داشت همانروز ورود بامن ملاقات نموده گفت یا قرارنامه بانك انگلیس باید پاره شود یا باید منتظر آمدن عساکر روس بایران شوید و بهیچوجه بمخیله شما خطور نکند که ما از راه ممالك روس میگذاریم شاه بلندن برود من در جواب دالغوراکی متحیر ماندم که روس دشمنی قوی است و از سه طرف همسایه راه رفتن فرنك مسدود امتیازنامه جدید رویتر سرگرفته چه خاکی باید بسر کرد عرب صاحب هم اگر چه بمسیو بورلو شارژدافر بی‌حال روس که سابق ذکری از آن شده است مسلط است اما درنظر دالغوراکی بقدر سك عظم ندارد لابد شب دیگر بعد از مشورت با ولف سفیر انگلیس پاسی از شب که گذشت متفکرانه در کالسکه نشسته فانوسها را خاموش کرده بیخبر بسفارت روس رفته بردالغوراکی وارد شده دست وپای اورا بوسیده وی را از مرکب لجاجت فرود آورده بعد ازآنکه نرم وملایم شد چاره کار از او خواستم و از طرف رویتر و مدافعین او هم اختیارنامه در باب تدهین سفیر روس بدست داشتم دالغوراکی یك کلمه فارسی نمیدانست وبعرب صاحب هم اطمینان نداشت شکنف نامی مترجم داشت سئوال وجواب ما را ترجمه مینمود از حسن اتفاق وضع دولت روس در اینوقت برطبق صلاح ومصلحت من شده شخص امپراطور بواسطه حادثه بورکی که کالسکه های راه آهن امپراطور را نهلیت ها با دینامیت متلاشی کرده بودند و چند نفر از همراهان امپراطور راه دیار عدم گرفته بخود امپراطور و امپراطوریس هم جزئی صدمه وارد آمده شخصاً تزلزل وجود خویش را داشت .

دیگر آنکه دولت انگلیس در اینوقت مناسب نمیدانست آشکاراً با دولت روس اظهار عداوت نماید زیرا که هنوز در اراضی ماوراء خزر و حدود افغانستان

آنطوری‌که باید وشاید استحکامات وحصون مدافعه نساخته بودند دیگر آنکه قشون روس کلیه بعد از جنك باعثمانی از اساس و نظام افتاده و هنوز استقطس اول را پیدا نکرده و از آلمان میترسیدند چه امپراطور پیرمرده وامپراطور جوان‌که نواده ملکه انگلیس‌است سر فتنه دارد شرطلب وجنگجو میباشد دولت روس‌میترسید اگرظاهراً با انگلیس مخالفت‌کند آلمانرا برضد او برانگیزندکه در اروپا بجنك او برخیزند یا افغانها را تحریك نمایندکه در آسیا با اومقابله نمایند.

شهریارا این حرفها را ولف سفیر انگلیس بمن زده و این مطالب را بمن فهمانده بود وگر نه همه کس میداند که هیچ از این مقوله سخنان سر در نمی‌آورم بعبارةاخری نه‌پلتیك میدانم نه‌از اوضاع عالم خبری دارم .

باری یکطرف اطمینان بحال ناتوانی روس یکطرف اختیارنامه رویتر از زر افشانی بعلاوه فروتنی وچاپلوسی وتملق ووعده ونوید ازجانب دولت ایران مکمل و مسلح باین اسلحه خود را بسفارت روس انداختم ابتدا میدان را بدست دالغوراکی دادم هرچه خواست اشتلم کرد بدستور العمل ولف من ساکت و حیرت زده باو نگاه میکردم همینکه از جوش نشست و حرفش تمام شد گفتم چه عیب دارد ما در عوض امتیاز بانکی که بانگلیسها دادیم و علی‌العجاله چندان فایده‌ای بحال قدرت دولت انگلیس درایران ندارد بشما امتیازات دیگر بدهیم وشما فوراً وعاجلا قدرت متزلزله خودرا درایران قوت واستحکام دهید وبیشتر از پیشتر نمائید دالغوراکی گفت مثل‌چه؟ گفتم هرچه بخواهید. حضرت شهریاری درعالم‌جهانگشائی سیر تمام امور جهان وعالم را فهمیده و میدانید اشخاصی که اهل اشتلم میباشند و زود بجوش می‌آیند زودهم فرو می‌نشینند به پفی مشتعل و به تفی خاموشند دالغوراکی که از همین قبیل مردم بود جواب مرا بمجلس دیگر انداخت این تأخیر وتعویق اسباب امیدواری من گردید فهمیدم میخواهد ازپطرزبورغ استیذانی نماید و اجازه حاصل‌کند خلاصه بعد ازچند روز دالغوراکی بمنزل من‌آمد وگفت ما امتیاز راه از انزلی بطهران را میخواهیم که

ابتدا آنرا شوسه بعد راه‌آهن بکشیم گفتم دادیم دیگر چه میخواهید گفت اختیار کشتیرانی در تمام رودخانه‌ها که درخاك ایران است و بدریای خزر میروند از مصب تا منبع گفتم دادیم دیگرچه‌میخواهید گفت سند معتبری از ایران که بعدها هرامتیازی بسایر دول میخواهند بدهند از هر قبیل که باشد اول از ما اجازه خواسته و ما را مستحضر سازند شاید با شرایط سهل وموافق آن امتیاز را قبول کنیم گفتم دادیم دیگر چه میخواهید دالغوراکی که این جوابها را شنید واین تمکین را دید عرش را سیر کرد چه باور نمی کرد که یکی از این تکالیف پذیرفته شود برخاست وبمن دست داد من فقط همان دست راست را که در ضرر ایران دراز بود باو دادم و دست چپ را که اختیارنامه رویتر دربذل لیره درآن بود دریغ کردم وبا خود گفتم اگر ضرری معنوی بمملکت ایران وارد بیاید انگلیسها که دوستان من میباشند بهترین است که دچار خسارتی نشوند.

قرارداد امین‌السلطان دالغوراکی

این سه فصل از قرارداد من بادالغوراکی‌میباشد که آشکار است شاید فصول مخفی دیگرهم داشته باشد وهرآدم عاقلی میداند که همین سه‌فصل چه ضررها بدولت ایران وارد می‌آید.

اولا – درفقره امتیاز راه شوسه انزلی بطهران که بروسها داده شده پوشیده نیست که روس ملتی است بی‌مکنت و پر قدرت و قوت این دولت منحصر بقشون و اسلحه آن میباشد واگر ثروت وپولی علاوه برمخارج عادی وقتی بچنك‌آرد در داخله مملکت خود در حدود فرسنگها خرج میکند وبمصرفی میرساندکه برای او اهمیت دارد هرگز آنرا بایران نمی‌آورد که‌کسی چیزی از مخارج او به‌بیند یا ساختن راههای نظامی سرحد آلمان است یا توسعه طرق تجارتی از داخله روس بحدود چین دولت روس یا سرمایه داران آن مملکت دولت‌گزافی بایران نمیاورند که خرج

ساختن راه انزلی بطهران بنمایند چه درآن فقره خیلی بیشتر از حیثیت پلتیك دولتی ومنافع تجارتی فایده وصرفه می‌بینند پس در ساختن راه درایران ازامتیازی که بروسها داده شده راه نشر تمدن فرنك را بایران می‌بندد یعنی روسها در ساختن ایـن راه مماطله مینمایند و نمی‌سازند دیگران هم‌کد با وجود امتیاز روس نمیتوانند بسازند و بهترین راهی‌که برای تجارت و ارتباط بافرنك ماراست همین‌است‌که بواسطه بی‌پولی روسها سالها نساخته میماند وچه ضررهای بزرك بتربیت و ناموس و تجارت ایران از اینراه وارد میآید .

ثانیاً ـ در فقره‌کشتیرانی در رودخانه‌های ایران فی‌الحقیقه‌ملتفت نشدم‌چه غلط بزرك وسهوعظیمی‌کردم‌که دراین‌فصل بتوضیح نپرداختم مثلاازجمله رودخانه‌هائی که اختیار کشتیرانی را درآن ندانسته بروس واگذاشتم یکی رود قزل‌اوزن است که معروف به‌سفیدرود میباشد دولت روس‌همیشه ذیحق‌خواهد بودکه ازمصب این‌رودخانه بدریای خزر تامنبع‌آن‌که درقلب ایران وحوالی سنندج کردستان است دخل و تصرف نماید همچنین در شعبه‌هائی‌که داخل سفید رود میشود مثل شاه‌رود و غیره واز طرف دیگر رودخانه ارازکه سرچشمه‌اش از لار در شش‌فرسخی تهران‌است یك قسمت‌عمده مازندران را عرضاً طی مینماید همچنین رودخانه اترك که از حوالی رادکان هفت فرسخی مشهد مقدس جاری میشود تمام خطوط این رودخانه در قبضه اقتدار واختیار روس‌است واز این‌قبیل رودخانه‌ها ازاستراباد وآق‌قلعه زیاد میباشد ای‌عجب چنگال آهنین‌عقاب روس بتمام شرائین‌ایران بند شده واگر وقتی‌آندولت بصرافت رودخانه‌ها بیفتد سند صحیحی بدست دارد ببهانه اینکه باید برعمق رودخانه ها افزوده شود تا قابل‌کشتی‌رانی گردد خود را بلامانع در قلب ایران جا میدهد و هرجا را می‌خواهد متصرف می شود پس اگر من شعوری میداشتم و عجله نمی کردم ممکن بود در این فصل حدی معین کنم و معلوم باشد از برای رودخانه تا چند هزار ذرع یا چند فرسخ بالا تر دولت روس حق کشتی رانی دارد در این صورت ممکن بود دست و پائی

بشود اما حالا دیگر کار گذشته و افسوس کـه من این کار را بدون تدبر و تأمل و بی اطلاعی مردمان با خبر و سررشته نمودم فقط خیالم صرف اسکات دالغوراکی و فریب شاه بود .

ثالثاً - در مسئله امتیاز بهر دولت و ملت با اجازه و استحضار دولت روس شوکت واستقلال وآبروی دولت ایران را یکباره بباد دادم زیراکه پست‌ترین دول از قبیل قره‌طاغ که سابقاً در تحت سلطنت دولت عثمانی بود زیاده از صد وچند هزار نفر رعیت ندارد دستش باز است و با هریك از دول فرنك میتواند هرقسم معاهده بر قرار نماید و امتیاز بدهد پس من دولت ایرانرا از قره‌طاغ کمتر و پست‌تر کردم گرفتم و دادمش بدست پهلوان روس و تبعیت اورا بدولت مشارالیها بموجب سند ثابت نمودم چنانکه بعدها دولت ایران هر کار بخواهد بکند باید اول‌از دولت روس‌اجازه حاصل کند بعد باقدام آن کار بپردازد و خیالی که در وقت دادن این امتیاز بدولت روس می‌نمودم فقط این بود که سر دالغوراکی را پیچانده اورا ساکت‌کنم و راه فرنك را باز کنم پس از مراجعت ممکنست نکول‌کنم چنانکه در فقره امتیاز تنباکو همین‌کار را کرده چه صدمه ها بدولت ایران زدم و چه ننگها بارآوردم و شرح آن جمله بیاید به‌نقد به سفر فرنك میرویم ولف بمن دستور العملها داده وگفته بعد از ورود بخاك روس چه باید بکنم و چه بگویم چون بسرحد روس رسیدیم اول کاری کـه کردم میرزا نظام مهندس الممالك را که از ارادت‌کیشان انگلیس شده بود پیش انداختم و اعتمادالسلطنه مترجم‌شاه را رنجانده ازکار دور ساختم.

معلوم شد که در مهام ملکی و امور پلتیکی اصلا ومطلقاً قابلیت و استعداد ندارد این بود که دو ساعت بعد از ورود بپایتخت روس ازحکیم طولوزان درخواست کردم بخانه مسیو گیرس وزیرخارجه‌آن دولت ومسیو زیناولف‌که هردو وقتی درایران وزیر مختار بوده‌اند وبا حکیم خصوصیت داشته‌اند برود و عذر تقصیرات گذشته مرا مستدعی شود و صریح وعده دهد که بعدها رفتار من برطبق ومقصود دولت روس است

وهزار قسم خدمت بتلافی مافات بملازمان کشور روس خواهم کرد اما میدانم روسها بقول تنها خاصه بگفتار چون منی اکتفا واعتماد نمی نمایند عمل می‌خواهند نه حرف مهمل ومثل این بودکه درچند روز توقف پطرزبورغ بقدری که تصور توان نمود خضوع وخشوع بخرج رجال دولت روس دادم آنها هم بینی وبین‌اله از بی‌اعتنائی فروگذار نکردند در سرسرا تنهاکه بامپراطور برمیخوردم کمتر طرف توجه آن پادشاه میشدم وملتفت بودم که اغلب اوقات عمداً پشت‌خودرا بمن‌میکند منهم بروی خود نمی‌آوردم وجزسکوت وخوردن غصه چاره دیگرنداشتم روز آخر یعنی روزحرکت‌ازپطرزبورغ در عمارت قصر الشکوف که درحضور دوپادشاه نهار وداع خورده شد بعداز صرف غذا امپراطورمرا بگوشه‌کشیده بمترجمی میرزا محمودخان (علاء الملك) خیلی بمن‌تهدید کردند وچیزها گفتند بسیاری از حرفهای امپراطور را بروز ندادم آنقدر که ناچار باید اظهارکنم این است که فرمودند تو را جوانی بی‌تجربه و نادان می‌بینم حالا که بختت یاری‌کرده صدراعظم دولتی شده کاری نکنی که اسباب خصومت دولتین ایران و روس‌گردی .

چون حرفهای امپراطور زیاده از حد مورث خفت و سرشکستگی‌است در حضرت سلطنت ورجال دولت درپرده خفا مستور بماند آنهاکه اهل فراست و هوشند ازهمین یك‌کلمه مابقی را حدس میزنند ومی‌فهمندکه چه رفته وچه‌گفته .

خلاصه‌کله خورده ازپطرزبورغ بیرون رفتیم در ورشوهم از ژنرال کروکر حاکم‌ورشو و سایر امرا روی خوشی ندیدیم هروقت روسها بمن بی‌اعتنائی میکردند ومرا خفیف میساختند چون‌کاری بآنهانمیتوانستم‌بکنم مثل‌سك‌هار پرو پای‌ایرانیهای بیچاره را که ملتزم رکاب اعلی بودند میگرفتم و زخم میکردم .

عزیزخان خواجه‌سرا

از جمله خیانتهای من کـه در این سفر بولینعمت همایون خود نمودم آوردن خواجه حرم‌سرای سلطنت بود من‌از چند سال قبل باین خواجه ماه روی عنبر

بوی عشق میورزیدم و ابتدا با او چنین وانمود کردم که من درویش واهل طریقتم و طلبکار حقیقت .

در آینه روی تو من صنع خدا می بینم کافرم من بخدا گر بخطا می بینم

باری پس‌ازآنکه خوب رام شد و درست بدام افتاد مالی بی‌قیاس باو دادم و باری سنگین از ننك و عار به‌پیشش نهادم و در این سفر که برخلاف میل حضرت اقدس اورا باخود آورده اختیاردار تمام وجوه و نقود خاصه کردم عزیز خان منظری صبیح داشت وصورت ملیح بالطافت اندام و دلربائی تمام و آنها که او را نمی‌شناختند گمان میکردند زنی خوش سیما و جوان است و از جواری شاهنشاه صاحبقران چنانچه در روزنامهای روس همین مطلب منتشر شد وبعد جراید فرنك‌هم‌نقل کردند وگفتند خادمه‌ای که طرف علاقه و میل همایون است بالباس مردانه درجرگه چاکران وملتزمین‌رکاب اعلی‌منسلك وحراستش برعهده شخص‌صدارت‌عظمای دولت روزافزون است من این قضیه را بدبیرالسلطنه منشی باشی ولیعهد حکایت کردم که او مرد عاقل باعلم ودانائی است ویکوقت در ایران ترقی میکند درمیان نوکرهای ولیعهد همین یکنفر است ولی ...

دخترك یهودی بازیگر تماشانه

ازتفلیس‌بآنطرف باماهمراه‌شد دروزشومیرزا رضا راأمورکردم‌که یهودیه‌راکه بازیگرتماشاخانه‌بود بدست‌آورد وبرای‌اینکه‌درظاهر اسباب بدنامی‌من نشود دخترك‌را بحضور همایون معرفی نمودم و گفتم کلید وصول ایـن مه‌لقا بدست میرزا رضاست (ارفع‌الدوله) مقصودم آنکه یهودیه را همراه داشته باشم اسمابندگان حضرت را باشد و رسماً مرا دلبرك موسوی که ممکن بود بصد منات شب با فلان لات بسر برد چون شنید خداوند تخت و افسر سروصل او را دارد ودیدار او را بچیزی میشمارد چیز ها خواست‌که بانوی ارمن از پرویز نخواسته ومعشوقه قیصر از آن شهریار با حشمت و فرطلب نکرده ازجمله گفت باید اجازه خروج اورا ازشخص‌امپراطور روس بخواهند

ونقداً چند هزار امپریال باو بدهند ودولت نیز بموجب سند صحیح رسماً متعهد شود هرساله مبلغی گزاف باو کارسازی کند بندگان همایون ازقبول این شرایط و تکالیف استنکاف فرمودند من دانستم خیالی که بافته‌ام باطل است وممکن نیست عشق بازی مفتی بکنم و بیمایه حظی ببرم لابد بتوسط میرزا رضای دانش (ارفع‌الدوله) پانصد امپریال به یهودیه ایصال داشتم وبا او قرار دادم بعد از حرکت موکب معلی بفاصله چند ساعت اونیز روانه شود وبهرشهری‌که میرسیم دریکی ازمهمانخانهای عالی‌منزل کند تامن خودرا باوبرسانم دختر یهودی درهمه شهرهای فرنك وپایتختها با ما بود در پاریس بعضی از رندان اورا شناختند وبخاکپای مبارك عرض کردند من دست و پای خودرا گم‌کرده از ناچاری پیش دستی کرده در حضرت سلطنت معروض داشتم که یهودیه تازه از ورشو شهر خود بپاریس آمده که هم تماشای اکسپوزسیون نماید وهم معلوم نشد بندگان اقدس را باومیلی است وخیالی درباره او دارند یاندارند شاهنشاه ابداً اعتنانفرموده وصد امپریال انعام باومرحمت فرمودند وهیچ‌اورا درخلوت نخواستند من باز اورا پنهان‌کردم وباخود میگرداندم دربادن باد شبی‌هرزه‌گی واوباشی‌را بجای بسیار بد رساندم پلیسها بوالی ولایت خبر دادند والی حکم‌کرد شب در عمارت را ببندند و چون من ازمجلس عیش خود برمیگردم بدرون قصر را هم ندهند با وجود این رسوائی باز دست ازآن زن نکشیدم تا تفلیس از وصال او متمتع میشدم زیاد از پنجهزار امپریال خرج اوکردم و باو دادم از تفلیس یهودیه مراجعت کرد . خلاصه هرزه‌کاریها وخفتها که روسها ازسرحد جلفا تا آخر خاك روس وابتدای ممالك آلمان بمن دادند زیاده ازآن است که در حیز شرح و بیان آید وآنجمله برای دل من بار گران شده بود میخواستم زهرخود را بکسی بریزم دل خودرا خالی کنم بعبارة اخری پیله میکردم وخود بجای آنها غمزه و غربیله مینمودم بعد چنددانه پنجهزاری بذل کرد بخیال اینکه این دراهم معدود ونقود نابود ستارالعیوب و غفارالذنوب است از هلند به‌بلژیك رفتیم آنجا هم دورمان دور است و هرشب همینطور است یاران دانند

که قبل از سفر فرنك من از خوردن شراب احتیاط مینمودم اگر گاهی میل میکردم طوری درپرده وپنهان بود که گوئی هیچ نبود بعد از ورود بکشور دریای آزادی هرچد آن معموری و ابادی را میدیدم بخرابی رغبتم بیشتر میشد همه اهل اصطلاح میدانند خرابی می ناب را شنیده‌اند خوب است یا بد چه عرض کنم من آبادی ومسرت خاطر را درآن میدیدم قدم میزدم و سبو میکشیدم در بلژیك ملکم خان سفیر ایران مقیم دربار لندن و ولف سفیر انگلیس مقیم دربار تهران که دیرگاهی بود بپایتخت دولت متبوعه خود رفته باستقبال آمدند ولف باملکم بواسطه عمل رویتر عداوتی پیدا کرد در اوان توقف آنورس اصرار داشت ملکم را از سفارت ایران معزول کنند و دیگری را بجای او برقرار نمایند ملکم نزدیکی کرده قبل‌از آنکه دراین باب چیزی بخاکپای مبارك عرض کنم عریضه محرمانه بشاه داد مطلب را حالی کرد واستدعا نمود و قبول استعفای خود را خواست بندگان همایون عزل ملکم را صلاح ندیده از او دلجوئی کردند و بخلوتش طلبیدند و از آنورس بلندنش فرستادند منهم بعد از چند روز در رکاب اعلی بانگلیس رفتم.

رفتن شاه بلندن

طوری دولت انگلیس موکب اقدس‌را پذیرائی نمود که گویا هیچ پادشاهی را از سلاطین اروپا و آسیا تا آن‌روز اینطور محترم نپذیرفته بودند ولف و سالیسبوری صدر اعظم انگلیس و جمعی از وزرای آندولت و وکلای ملت با یکدیگر همدست شده وآن تشریفات فوق‌العاده را فراهم‌آورده که از اینراه تغییری در پلتیك اعلیحضرت دهند وایران‌را بلع‌کنند پلتیك اعلیحضرت همایون پیش‌از این بی‌طرفی بود هیچیك از دول روس وانگلیس بلکه عثمانی وغیره را بدیگری ترجیح نمیدادند ـ آقایان میخواستند بتعارف وتکلف این وضع را برهم زنند دولت ایران‌را تابع و دست نشانده دولت انگلیس‌کنند پادشاه حالیه و سلاطین آتیه مملکت را مثل صوبه‌دارهای هند در تحت اقتدار بریطانیای کبیر قرار دهند و شأن شهریار ایران‌را



سفر سوم شاه بفرنك این عکس در منچستر انداخته شده است

از راست بچپ میرزا ملکم خان ـ چرچیل ـ محمد باقر خان ادیب الملك ـ میرزا رضا خان ارفع الدوله ـ عزیز السلطان ـ امین السلطان

پشت سر لارد شهردار منچستر ـ سر درماندولف سفیر انگلیس در ایران ـ ناصر الملك آجودان مخصوص ـ مجدالدله ـ رئیس پلیس منچستر

از امارت افغانستان وخدیو مصر نازلتر سازند بنا بمقدمات مذکوره منهم در انگلیس همانطور معتبر و مقتدر بودم که در ایران و هرچه انگلیسها از امتیاز و مداخله و تصرف میخواستند میدادم وهر تکلیفی میکردند قبول میکردم در خیرخواهی دولت انگلیس از رجال و کارگذاران آن دولت انگلیسی تر بودم ودر دوسه موقع در آنجا اتفاقی افتادکه خیلی آنرا وهن وخفت خود دانستم یکی آنکه اعلیحضرت شاهنشاه در روز تشریفات ملکم خان راباخود در کالسکه نشاندند ومن چون مردی مجرب ومهذب نبودم خیال مینمودم که این امر توهین و نقص من است و حال آنکه اسباب شأن و

اعتبار من بود زیرا که ملکم خان اگر با پادشاه در کالسکه می نشست ایلچی دولت ایـران در انگلیس بود و باید نزدیك اعلیحضرت باشد و بعضی دقایق و نـکات را بعرض برساند .

دیکر آنکه بایدمترجمی شاهنشاه را بنماید وشك نیست که شأن من ازمترجمی بالاتراست ومیباید درصندلی جلوکالسکه بنشینم اماجهل وکوتاه نظری من مرا بدحال و منقلب میساخت ونمیفهمیدم که کج رفته ام .

باز از مواردی که من مکدر شدم و بلکه قهر کردم دو سه مجلس بود کـه ملکم خان ما بین اعلیحضرت پادشاه و ملکه انگلیس یا یکی از وزرای انگلیس بی‌حضور من مترجمی کرد و من ملتفت نبودم که اولا زبان خارجه نمیدانم که کار ملکم را بکنم و اگر هم میدانستم صدراعظم نبایست مترجم قرار داده شود چه ازشأن وی میکاهد .

بالجمله سالیسبوری صدراعظم انگلیس ازکهنه نقشهای دنیا بود مـرا رها نمیکرد وهر روز وهرشب بقسمی‌درباغ سبز بمن‌مینمود جزترغیب وتحریص بردوستی انگلیس وصداقت وموافقت باآن دولت کاری نداشت . پلتیك انگلیس درمشرق زمین خاصه از قوادی هم مضایقه نمی‌نمایند هم پول هم تأمین مال و جان وهم هزار چیز دیگر که ما مشرق زمینی ها بآن مایلیم بخلاف روسها که در عالم بی‌نیازی و نیاز همان ضخامت و خشونت ذاتی را بروز میدهند و پیش هم اشاره باین مطلب کرده بودم .

خلاصه بقول‌معروف انگلیسها طوری زیرسرم را بلندکردندکه اعتنا باحدی نمینمودم حتی بولینعمت اقدس خود و این عجب ونخوت روز وداع با ملکه انگلیس بدرجه کمال رسید چه‌اعلیحضرت معظمه درآن روز نشان‌حمام راکه بزرگترین نشان و امتیاز دولت انگلیس است بدست خود بمن دادند و برای آنکه پادشاه و سایرین

خیال نکنند در اعطای این نشان بمن قصد و غرضی است به پنج شش نفر دیگر از همراهان نیز نشانهای دیگر انگلیس داده شد واز ابتدای اختراع وابداع این نشان این دفعه اول است که بشخص اجنبی و خارجی اعطا شده. من چون این نشان را دارا شدم دیگر نه زمین را از فرط غرور زیر پای خود میدیدم نه آسمان را بالای سرمعاشرین ملتفت بودند که حرکات وسکنات ونشست وبرخاست من بدیوانه‌ها شباهت بهمرسانیده ودر هنگام عرایض طوری درحضور همایون جسارت میکردم که اگر در ایران بود سرم را ازبدنم جدا مینمودند.

در این حال و اوان غفلت ملکم وقت را مغتنم شمرده و هزار لیره تقدیم حضور مبارك کرد وامتیاز دائرکردن لاتاری درایران گرفت. لاتاری نوعی از قمار است وآن کهنه‌حریف ازفرط زرنگی این امتیازرا باسم خود نخواست بلکه آنرا بنام منشی خودکه تبعه فرانسه بود نمود.

اکسپوزیسیون پاریس

از انگلیس حرکت کرده به‌پاریس آمدیم موقع اکسپوزیسیون بود دیگر چه‌کار بودکه‌نکردم به‌بالون نشسته بآسمان‌صعود نمودم درمدت ده روزاقامت درآن پایتخت متصل با معشوقه یهودی مشغول سیر وگردش بودیم وبرای اینکه پرده روی کارهای زشت خود بکشم تقریباً هزار تومان بمریضخانه و مراکز اعانه فقرا دادم تا درروزنامه‌ها اسمی ازمن شود.

مسیو بالوا وزیر مختار دولت جمهوری فرانسه مقیم تهران که مرد ابلهی است از ساده لوحی نشان و حمایل لژیون دنور از درجه اول برای من از دولت متبوعه‌خواست این‌همان نشان و حمایلی است‌که در دولت امپراطوری ناپلئون برای میرزا آقا خان صدر اعظم خواستند و ناپلئون سوم امپراطور فرانسه درجه دوم آن را داد و از آنجاکه بالوا نشان درجات دیگرش را برای دیگران مستدعی شده

و آنها هیچ شأن واستحقاق آنرا نداشتند و یافته بودند این نشان من چندان عظمی پیدا نکرد .

پسر رویتر

وقتی که درپاریس بودم پسر رویتر از لندن بدرالملك فرانسه آمد وبعضی از فصول امتیاز بانکی راکه درطهران گرفته چون مقرون بصرفه نمیدانست خواهش کرد تغییر بدهیم . رشوه هم داد گرفتم و دادم و خواهی نخواهی بامضای پادشاه رساندم . تمام این کارها راکه میکردم مخفی بود وکسی خبر نداشت جز امین الدوله و او هم سکوت مینمود بجهت آنکه معایب کار را خوب ملتفت شده و میدانست چه ضرر ها برای من دارد .

ازفرانسه آمدیم بآلمان وبعضی پایتختهای کوچك را سیر کرده رسیدیم بخاك اطریش بعد از دو سه روز توقف در وینه عریضه‌ای از حضرت نایب‌السلطنه بحضور همایون رسید و عریضه جوف پاکت اعتمادالسلطنه بود و باو مرقوم داشته بود که در موقع خلوت بنظر شاه برساند .

اعتمادالسلطنه جز اینکه عریضه پسر پادشاه را به پدر تاجدارش برساند تکلیفی نداشت . جاسوسان من خبردار شده و مرا خبردار کردند سوء ظن مرا گرفته گفتم چه هنگامه‌ایست . یقین داستان حاجی میرزا حسینخان در سفر اول فرنك تجدید وتکرارمیشود یعنی برای من نیز اسبابی فراهم آورده‌اند . بحضور مبارك رفتم وعرض کردم پاکتی‌که برای اعلیحضرت آمده چون بواسطه اعتمادالسلطنه است البته برضد من می‌باشد. بندگان همایون ناچار شده قسمتی از عریضه نایب‌السلطنه راکه ربطی مطقاً بمن نداشت وفقط وقایع تهران وسوانح بلاد ایران بود بمن نمودند . من باز آسوده نشدم بدگوئی زیادی از اعتمادالسلطنه درحضرت اقدس نمودم . شاهنشاه محض تسکین خاطر من دستخطی درکمال سردی باعتمادالسلطنه نوشت وبمن نمود و

چنین وانمود فرمود که همان را خواهند فرستاد . اما درخلوت آنرا عوض‌کرده قدری ملایم‌تر ونرمتر ساخته وبتوسط میرزا محمدخان ملیجك دستخط مبارك را ابتدا بمن نمودند وجواب آنرا نیز اعتمادالسلطنه بیچاره دربی‌تقصیری خود عرض‌کرده بود اول بمن نشان داد وظاهراً هیچ بشاه نرساند .

ازخاك‌اطریش ناچار وارد مملکت روس‌شدیم وازابتدای‌آن باراه‌آهن عبور کردیم تا تفلیس‌آمدیم وبعد بسرحد ایران‌رسیدیم. دولت روس چون ازتمام کارهای من‌که در انگلیس کردم خبر داشت کارگذاران او نه‌بپادشاه ونه‌بمن وقعی واحترامی که باید بگذارند نگذاشتند . وقتیکه بسرحدآمدیم متوقع بودم ازطرف‌اعلیحضرت همایون زیاده ازحد بمن التفاب بشود نشد . من بشدت برآشفتم و بنای فحاشی را بشخص مقدس شاه گذاشتم و بدگوئی پرداختم . هرشب قمار و شراب در منزل داشتم و مهمدیخان مقلدکاشی (۱) در مجلس تقلید پادشاه را در میاورد و من میخندیدم و مضمون میگفتم .

در انتظار مردن شاه

در تبریز زیاد نماندیم اما چون بندگان همایون درین شهرکسالت مزاجی پیداکرده بودند ناچار چند روز در باسمج توقف نمودیم . آن کسالت طوری شدت کرد که‌من برآن شدم‌که‌کارگذشته ونباید بزندگانی‌شاه‌امیدوار بود خیلی‌ازاین‌پیش‌آمد خوشحالی داشتم . چه تمام امتیازات دول فرنك وایران مرا حاصل‌گشته یك دوکرور هم از ارث پدر و رشوه امتیاز بانك و سایر مداخلهای خود اندوخته کرده با حضرت ولیعهد هم بواسطه میرزا محمود خان (علاء الملك) وزیر مختار در کمال خوبی آشنائی نموده بنابراین اگر حادثه‌ای حادث میشد برای من بچند جهت صرفه داشت یکی‌آنکه‌میان سن‌من‌وسال‌عمر ولیعهد چندان تفاوتی‌نبود. پادشاه جوان ووزیرجوان

۱ - در زمان مظفرالدین‌شاه ملقب به مختارالسلطنه شد .

از این گذشته مسلماً در اوایل سلطنت تازه چندی صدارت مرا میرسید تاخت و تازی میکردم و برمال واعتبار خود میافزودم ریشه قویترمیشد ورونق کار بیشتر. برای آنکه پرطول ندهم مختصر میکنم مناسبات من با ولیعهد در هرحال زیادتر بود تا با پادشاه. باین ملاحظات ایام توقف باسمج هرروز میرزا محمودخان‌را باردوی ولیعهد که زیاد از هزار قدم از سراپرده شاهی دور نبود میفرستادم وتجدید عهد میکردم. شبها او از اردوی ولیعهد بمنزل من میامد و جواب میآورد تاکار نقاهت مزاج همایون حقیقتاً بجای نازك کشید و دکتر فوریه گفت احتمال خطر میرود یعنی اگر سردی بدن بزانو رسید فوراً کار طور دیگر میشود من حرفها را می‌شنیدم و تجاهل میکردم و بعمد نمیگذاشتم فوریه بمعالجه بپردازد و کار را بدست اطبای ایرانی بی‌سواد از قبیل شیخ‌الاطباء وفخرالاطباء که هیچکدام کاری‌ازدستشان برنمی‌آمدداده بودم ومانع‌ازاینکه فوریه درعلاج اقدامی نماید و کار اسهال رو باصلاح‌گذارد. تا شبی در چادر خود مشغول عیش‌و بازی‌بودم‌که خبرآوردند اعتمادالسلطنه در سراپرده هنگامه بر پا کرده مجلس روضه و تعزیه دارد به‌کشیکچی باشی و علاءالدوله وفراشباشی می‌گوید چرا در معالجه شاه‌سستی واهمال دارید اگر امشب‌کار درست نشود خدا نکرده فردا دست بجائی‌نمیرسد اگرحقوق نوکری ونمك خوارگی را درنظر ندارید اقلا بخاطر بیاورید که‌دورشمارااکراد والوار دارند ودرصورت‌حدوث حادثه جان دربدن شما نمیگذارند چه‌رسد بمال واسبات تجمل‌واجلال. من فخرالاطباء راکه ازشدت مستی حرکت نمی توانست بکند طلبیدم وبرآن انگیختم‌که به‌سراپرده برود وبااعتمادالسلطنه‌زد وخورد کند رفت دشنام زیادی داده اعتماد السلطنه ابداً اعتنا ننمود دکتر فوریه را بزودی داخل‌سراپرده شاه‌کرد دکترگفت امشب هیچ‌کار نمیتوان کرد جز اینکه قدری کنیاك داخل آب سرد نمایم هر وقت شاه به‌آب میل فرمودند از آن مشروب ممزوج میل فرمایند. من این تجویز را شنیدم و به آبدارباشی سپردم حاضر نکنند. حکیم فوریه واعتمادالسلطنه بمنزل من آمدند من پیش ازوقت فخرالاطباء را حاضرکرده بودم‌که



اعتمادالسلطنه

بنای هرزگی راگذارد و نگذارد آنها کارخودرا بکنند. فوریه مطلب را عنوان کرد گفت حتماً امشب بایدکنیاك داد من به‌فخرالاطباء اشاره کردم ورساندم که وقت‌معارضه ومشاجره است‌آن مست لایعقل رودست خورده قدری بطور عربده حرفهای لاطایل‌زده ولی کسی اعتنا ننمود و حرف فوریه مسلم بود چون چنین دیدم در تحصیل کنیاك مشکلات تراشیدم‌آخرالامر اعتمادالسلطنه‌گفت بروند از امیرنظام بگیرند از بدبختی من یا خوش بختی اعلیحضرت بطری کنیاکی پیدا شد و همانطور که دکتر فوریه دستورالعمل داده بشاه نوشانیدند تا وقت صبح قوتی وجود مبارك را حاصل‌آمد قرار شد گنه گنه میل فرمایند در قدری شربت. میان دکتر فوریه واطبای ایرانی‌اختلافی کلی بود من صبح‌وقت دادن گنه گنه خودرا بخواب زدم وحاضر نشدم اعتمادالسلطنه و فوریه نه‌نخود گنه گنه بشاه خورانیدند و همین مزاج همایون را بصحت واستقامت

مایل ساخت و خطر را بدور انداخت من ازآنوقت با فوریه دشمن شدم اگر چه از ابتداهم چندان باو دوست نبودم چنانچه‌در ولادی قفقاز اسباب فراهم آوردم‌که ازراه رشت بطهران فرستم . اعتمادالسلطنه نگذاشت نیرنگی زد وحیله بکار برد ویرا در کالسکه خود جای داده با خودش در التزام رکاب مبارك بدار الخلافه آورد واگر او اینکار را نکرده بود و فوریه را همراه نیاورده در باسمج حاضر نبود شاه را بحذاقت معالجه نمینمود . مقصود من حاصل میشد وازبعضی دردسرها فارغ میگشتم.

در ایام توقف در باسمج روزی شاه در حالیکه هنوز نقاهت وضعف داشت فرمایشی کردندکه من‌زایدالوصف مأیوس‌شدم مجدالدوله را مخاطب ساخته فرمودند بعد از این هیچیك از نزدیکان نباید عریضه محرمانه ومخفی بمن دهند اگرعارضی درعرض خود صادق است محرمانه وپنهان چرا مثلا تو شکایت داری‌که خرج کارخانه نرسیده است یا اعتمادالسلطنه بواسطه نرسیدن مواجب باغبانباشی از امین السلطان شاکیست یا راست میگوید یا دروغ اگر راست میگوید بی‌پرده آشکارا عرض کند که احقاق حق شود و الا چرا دردسر بمن میدهید . من فهمیدم بنیاد کار من سست شده سخت بخودلرزیدم وبجا بود . چه ازآنروز عریضه دادن بشاه از دست من‌افتتاح شد . مختصر از شنیدن این فرمایش زرد و سرخ بلکه سبز و سیاه و عنابی شدم و از آستان بهمان‌حال بیرون آمدم عصر آنروز معجونی باسم تریاق فاروق با خود بحضور مبارك آوزده عرض کردم چون ضعف برمزاج اقدس مستولی است از این میل‌فرمائید که مقوی میباشد از آصف‌گرفته‌ام ـ دیگری نیز تجربه کرده خیلی نافع است قدری ازآن دفع اسهال ورفع بی‌قوتی اعلیحضرت خواهد نمود چه گویم که دراین معجون چه کرده و باچه آمیخته بود اینقدر عرض‌میکنم شاه تمکین خوردن آن ننمودند . از قراریکه خبرچیانم اظهار داشتند اعتمادالسلطنه ازپشت سر اشاره‌کرده بودکه نخورید درهرحال این‌تیرم نیز بسنك‌آمد .

ازباسمج عازم تهران‌شدیم وتا قافلانکوه هرروز مرا نوعی ازتخفیف وتوهین

نصیب وقسمت بود از وحشت وغصه چون مار گزیده متصل بخود می‌پیچیدم و بروی‌خود آوردن را مصلحت نمیدیدم و چنان کار بمن تنك شده بود که شبی با دبیرالملك و میرزا احمد(۱) مشورت کرده گفتم چطور است که بر اسب خود سوار شده فرارکنم. خودرا بسرحد روس رسانم و ازآنجا بانگلیس بروم آنهامرا منع کردند و قوت قلب دادند حضرت ولیعهد که من بحسب ظاهر اظهار بندگی میکردم مراجعت به تبریز نمودند . من به‌پدر تاجدار عرضه داشتم آنوقتی که مزاج اقدس بانحراف میل داشت جانشین شما مناصب را تقسیم میکرد وصدارت را به عبدالمجید میرزا میرآخور داد وفلان‌منصب به‌فلان وفلان‌مقصود من ازتفتین وافساد میان پدر وپسر این‌بودکه آشوبی برپا شود بلکه من در میانه آسوده شوم . عجب آنکه بندگان همایون اعتنائی باین حرفها نکردند .

از خاك آذربایجان بیرون آمدیم وبولایت زنجان آمدیم همدستی برای‌من لازم بود که از داخل و خارج معاونم باشد بتدابیر و لطایف الحیل امینه اقدس را برسم استقبال ازطهران بقزوین آوردیم و لدی‌الورود در سرحمام با او ملاقات کردم درپیش او عجز وگریه نمودم وبی‌تقصیری خود را مدلل ساختم اوهم الحق همان شب کاری برای من پرداخت وآنچه که شاه از من در دل گرفته بود بیرون آورد دلتنگی رفع شد معذالك روز ورود بتهران باآنکه متوقع بودم درسلام عام اسمی ازمن ببرند نبردند بلکه بجای تمجید من‌ازوزرای متوقف دارالخلافه ونایب‌السلطنه سخن‌راندند وبتحسین آنها پرداختند . از ناچاری دوسه روزی ببهانه دید و بازدید درخانه ماندم بدرب خانه نرفتم وباز از اندرون واسطه برانگیختم و برای خود هر طور بود نشان اقدس گرفتم.

بعد ازآنکه به تدلیس این امتیاز را برای خود حاصل نمودم حمایل آبی

۱ ـ میرزا احمد مقصود مشیرالسلطنه‌است که در زمان سلطنت محمد علیشاه چند روزی صدراعظم شد .

که خاصه سلاطین است وهیچیك ازصدور و وزراء نداشته ونباید داشته باشند ضمیمه آن کرده بی‌پروا وملاحظه بگردن‌انداخته بحضور همایون‌آمدم و باشتباه‌کاری خودرا دارای این امتیاز جلیل و رتبه نبیل ساختم اما وقتی که مسوده اخبار این امتیاز را اعتمادالسلطنه بحضور اقدس بردکه ازلحاظ انور بگذرد ودر روزنامه دولتی‌طبع‌کنند آنوقت بندگان همایون ملتفت تقلب من شده حمایل آبی را زدند چون آن اخبار در روزنامه طبع‌شد وبرای من‌آوردند و دیدم فهمیدم‌که این مایه راکی زده وگرفته بتوسط حامل روزنامه تهدیدات‌کردم اما هیچ از دستم برنیامد .

چیزی نگذشت که ولف آمد من روحم تازه شد و دوباره جان گرفتم بقول معروف باز پشت بشاه‌کوه دادم . درین حیص وبیص وقت افتتاح و شروع امتیاز رسید یکی امتیاز بانك بود دیگر امتیاز تراموای و اگر من دولتخواه و ملت پرست بودم میبایست فوراً بسفارت انگلیس و سفارتخانهای دیگر پروتست و اظهار کنم که مدت مهلت شروع بانك وتراموای بانتها رسیده وآغاز‌ننمودند دراینصورت دولت ایران‌فسخ قرارداد خود مینمایند حاصل‌این اظهار یکی از دوکار بود یا کلیته دولت ایرانرا از صدمات آتیه بانك وتراموا آسوده میکردم یا مبلغ‌گزافی از دو کمپانی‌گرفته مدت و موعد افتتاح را امتداد میدادم.

برای دولت‌کاری نکردم اما برای‌خود وجهی شایان از بانك‌گرفتم ومختصر تعارفی ازمسیو دنی رئیس تراموا وازخوب وبد هیچ نگفتم ششماه هم ازموعد گذشته بود وبسکوت میگذراندم. معاندین من‌مطلب را بخاکپای مبارك عرض‌کردند بندگان همایون از من سئوال فرمودند عرض کردم ملت انگلیس دوکرور در لندن خرج پذیرائی شما نمودند فرضاًکه یکسال هم از موعد افتتاح بانك بگذرد بملاحظه آن مهربانیها باید باغماض بگذرانید .

یکی‌ازاصول قرارنامه بانك این بودکه یکنفر ازجانب دولت علیه دربانك ممیز ومفتش باشد که هرقدر کمپانی پول‌نقد درصندوقهای آن بانك دارد باطلاع آن

ممیز یك برابر ونیم آن مبلغ بلیت بانك رواج ومنتشر سازد ومواجب آن مفتش وممیز از بانك سالی سه هزار تومان باشد من میرزا نظام‌کاشی را که ازگه‌های دسته نقاشی و خواص‌اصحاب خودم بود مأمور اینکار کردم واومتقبل‌شدازسالی سه‌هزارتومان‌ماهی ۱۵۰ تومان برای خرج آبدارخانه‌وقهوه‌خانه من بمشهدی‌عبداله بدهدبواسطه‌این‌طمع جزئی من طوری شده که حالا زیاده از صد و پنجاه هزار تومان پول نقد در صدوق بانك موجود نیست وحال آنکه : یاده از بیست کرور بلیت بانك در مملکت ایران بدست مردم است .

امتیاز لاتاری ملکم‌خان (۱)

ششماه ازین مقدمه‌گذشت روزی ولف نزد من آمد وازآنجاکه باملکم‌خان عداوت داشت فسق اورا بروزداد وگفت این‌امتیاز لاتاری‌که درلندن به‌ملکم‌داده‌اند فوق‌العاده برای اوفایده کرده است امتیاز خودرا به‌پنجاه هزار لیره نقد و پنجاه هزار لیره وعده فروخته است.

من همانروز این مطلب را ازقول ولف بخاکپای مبارك عرض کردم ومهیج خیال شخص بزرگ شدم وگفتم امتیازی باین بزرگی راکه ملکم بصدهزارلیره‌میفروشد چرا باید فقط هزارلیره بدهد .

این عرض من‌همانطورکه میخواستم اثر کرده وفرمودند چاره اینکارچیست عرض کردم تلگراف رمزی به‌ملکم‌میکنم ومیگویم ازپنجاه هزارلیره نقدکه‌گرفته‌اید اقلا ده هزار لیره بواسطه برات تلگرافی بحضور مبارك ایصال دارد پسندیدند . اما چون من میدانستم ملکم طماع ممسك هرگز باین‌کار تمکین نمینماید خوشوقت شدم که برای فنای او حربه خوبی بدست آوردم .

تلگراف زدم اما سخت‌تر از آنچه مقرر شده بود چهار پنج روز گذشت و جوابی نیامد مجدداً در حضور همایون تجدید مطلع نمودم واظهار تعجب از نرسیدن

---

۱ ـ به‌جلد اول سیاستگران دوره قاجار مراجعه شود .

تلگراف کردم قرار شد تلگراف دیگر در مطالبه جواب بشود. این تلگراف را از اولی سخت‌تر نوشتم بلکه تهدیدی هم درآن گنجانیدم وگفتم اگر فوراً ده هزار لیره را نفرستی ما امتیاز نامه را که بتو داده‌ایم نسخ و فسخ خواهیم کرد. چهار روز بعد قوام‌الدوله وزیرخارجه کاغذی بمن نوشت مضمونش اینکه دیشب از لندن تلگرافی بعنوان من رسید چون مبنی بر هتك حرمت شما بود جرئت ننمودم مستقیماً بنظر همایون برسانم نزد خود شما فرستادم که هرطور صلاح دانید یا دستورالعمل دهید معمول دارم. مضمون تلگراف این بود وقتیکه کارهای دولت بدست اشخاص بی‌علم و بی‌تجربه از قبیل فلان میافتد لازمهٔ آن اینست که برای حصول جزئی فایده پادشاه ایران را برآن دارندکه ازقول صریحی که داده ودستخطی که بقلم‌مبارك‌فرموده نکول کند من‌امتیاز لاتاری را به‌بیع قطع بهزارلیره خریده‌ام اگرمشتری پیدا نمیشد هزار لیره من ازمیان میرفت ومثل قماربازی بودم‌که هزار لیره باخته باشد. از حسن اتفاق خریداری پیدا شد و آنرا ابتیاع کرد اگر در این معامله مختصر منفعتی عاید من‌شده حق خودم است دخلی باحدی ندارد.

اگر ملکم چنین تلگرافی نمیکرد و اینطور جواب نمیداد بر من بود که مبلغها خرج کنم و جعل جوابی باین مضمون نمایم سعادت یار شد و جوابی با خیال من‌مساعد داد ـ بعد ازاظهار امتنان از وزیر امورخارجه باو نوشتم البته این‌تلگراف را بنظرهمایون برسانید بخواست خدا عدوشود سبب‌خیر.

این جواب و مقصود فایده که از آن حاصل‌میشد نشد محض اینکه چرا در وقت منصوب شدن و در مدت ریاست برای او از ساعتهای خوب انگلیس و ماهوت های اعلای‌لندن‌نفرستاده وهدیه ومبار کباد ـ این موقع‌را برای کینه‌خواهی ودشمنی مناسب دانسته عریضه مبنی بر شکایت علیه جواب تلگراف ملکم کردم بحضور باهرالنورفرستادم وچنین وانمود نمودم‌که ازتلگرام مزبوربیخبر منتظر بودم ازطرف قرین الشرف بمن اشاره شود دو روز گذشت هیچ نفرمودند از سر تا پا حیرت شدم

جهت این سکوت را نفهمیدم باز قوام الدوله مرا در خانه دید شفاهاً گفت بندگان همایون از تلگرام ملکم زیاده از حد متغیر شدند وبمن فرمودند باو تلگراف کنم و بگویم یا باید استرضای خاطر فلان‌را بعمل‌آری یا ازشغل وزیر مختاری خود استعفا نمائی دیگر شق ثالث ندارد. من از این‌حرف قوام الدوله خیلی مشعوف شدم زیرا خود را به مقصد و منظور نزدیك میدیدم لیکن باز ازجانب سنی الجوانب بمن اظهاری نمیشد.

من‌خائن‌تمام اینمطالب را برفیق‌خود ولف میگفتم واورا از ماجرا مستحضر مینمودم جواب ثانی ملکم رسید و مضمون آن این بود وقتی‌که‌کار دولت اینطور غیر منظم است و رشته امور بدست مردم نادان بی‌تجربه است وجود من در چنین دولتی بهیچوجه فایده وثمری ندارد خیلی مرا خوشتر می‌آید که از شغل وکار خود استعفا کنم تا بهر بی پایه و مایه تملق نمایم. این جواب را نیز وزیر امور خارجه قبل ازاینکه بنظرشاه برساند برای‌من‌فرستاد ونوشت تکلیف‌چیست. من‌جواب دادم‌تکلیف اینست‌که آنچه عرض‌کرده بدون مضایقه وملاحظه بعرض‌برسانی. روزدیگر پرده از روی‌کار برداشته شد وعزل ملکم‌خان محقق‌گردید. وزیر امورخارجه حسب‌الامر باو تلگراف‌کرد استعفای شما قبول‌شد از امروز دیگر وجها من الوجوه بکارهای سفارتی نباید مداخله‌کنی عنقریب دیگری بجای تومیآید.

ملکم معزول و هرگزگمان نمیکرد چنین جوابی باو بدهند چون دید کار باینجاکشید اگر نواقصی درکار فروش امتیاز لاتاری او بودکامل نمود. چون‌کار ملکم گذشت و من در اینباب بمقصود خود نائل شدم بخیال تعیین جانشین ملکم افتادم. اسم پنج شش نفر راکه قابل اینکار بودند نوشته بنظر انور رساندم. سی چهل‌نفرنکره غیرموصوفی را در ورقه قطارکرده بعرض رساندم واز آن جمله بود ابراهیم‌خان پسر فرخ خان امین الدوله که هنوز بیست و پنج سال از عمرش نگذشته و جز تراشیدن ریش و دلربائی از توانگر و درویش چیزی نیاموخته و علم و اطلاعی نیندوخته.

از این اشخاص که من انتخاب کرده بودم هیچکس را قبول نکردند تیر و تفنگ باهم سوخته .

سفارت معین‌الوزاره بلندن

در مراجعت از سفر فرنك وعبور از تفلیس میرزا محمدعلی‌خان معین‌الوزاره ژنرال قونسول ایران مقیم آن‌سامان که مردی معقول و آرام ومطلع بود در پذیرائی موکب همایون در خانه عرض قابلیتی نمود اعلیحضرت همایون بمیل خاطر خود او را برای اینکار منتخب فرمودند برای من چه فرق داشت که مأمور ایران در لندن قابل باشد یا ناقابل مقصود من عزل ملکم بود ونصب یکی از دوستان خود از قبیل ابراهیم‌خان. او که منصوب نشد حالاکه ملکم معزول‌گردید هرکس را بآن مأموریت شاه انتخاب فرماید خوب‌است میخواهد محمدعلی باشد یا محمدولی برای من نه‌ضرر دارد نه منفعتی بلکه هر قدر مأمور ایران در خارجه بیعرضه تر باشد برای من بهتر است . چه کارهائی در لندن و پاریس باید بگذرد در طهران بواسطه من و سفرا و مأمورین دولتین فرنك مقیم دربار ایران خواهد گذشت وعدم قابلیت سفرای ما بیشتر اسباب مرجعیت من خواهد شد و طرف احتیاج خواهم بود . میرزا محمد علی خان درلندن اگر وجودش برای دولت فایده ومنفعتی نداشته‌باشد ضرری هم ندارد وهمان داستان مدفوع گاو است نه بو دارد ونه ثمر ونه خاصیت . بعد از عزل ملکم ونصب میرزا محمد علیخان من خود را در دست ریاست تامه مستبده مستقله دیده بر خود بالیدم وگفتم مائیم که دشمنی قوی و قابل مثل ملکم را ازمیان برداشتیم . هنوز بهره کافی‌از این شعف وخوشحالی نبرده بودم که مسیو تالیب ازلندن بتهران‌آمد مشارالیه از منسوبان سالیسبوری صدر اعظم انگلیس‌است درسفر سوم فرنك همایونی از جمله کسانی‌که ازجانب دولت مشارالیها مأمور مهمانداری وحراست ملتزمین‌رکاب اعلی‌شد تالیب بود . وقتیکه در لندن خواستم ملتزمین را دو دسته کنم یکدسته در رکاب اقدس بمهمانی صدر اعظم و لردها و نجبای انگلیس که بندگان همایون را دعوت

کرده بودند بگردانیم دسته دیگر را بچند ملاحظه به اعتمادالسلطنه بسپاریم . دسته دوم را از خود دور ساختم مسیو تالیب را دولت انگلیس مأمور نمود که با اعتمادالسلطنه باشد .

امتیاز انحصار دخانیات

این شخص بایکی ازخانواده‌های متمول‌اتازونی ینکی دنیا وصلت‌کرده بود زوجه‌اش برسم جهاز مال ومکنت زیاد برایش آورده وی تمام را در (اسپه‌کولاسیون) یعنی‌درمعاملات بی‌بنیان که باقمارآنرا کمال شباهت است گاهی فقیر را بغنا و ثروت عمده میرساند وقتی غنی را در روی خاکستری می‌نشاند تلف کرده بی‌چیز شده در مدت بیست و اند روزکه روز و شب با اعتمادالسلطنه حشر ومعاشرت داشت از ثروت و مکنت ایران تحقیقات میکرد و معلومات بدست میآورد اعتمادالسلطنه از مقصود ومنظور تالیب بی‌خبر واتفاقاً دوسه سال پیشتر شرحی درباب دخانیات ایران نوشته و منتشر ساخته در اثنای صحبت فواید ومنافع بسیار اینکار را بازنمود . تالیب انجمله را شنید وهیچ نگفت چون ما ازفرنك برگشتیم مجلسی‌ازسرمایه‌داران فرنك تشکیل داده با اهل مجلس‌گفت پی بگنجی نهفته برده‌ام ومجهولی معلوم‌کرده وآن تنباکو و توتون ایران است که فایده حمل آن بخارجه بی پایان است . این محصول حاصل مخصوص ایران وبعضی از بلاد هند میباشد بلکه تنباکوی ایران ازجهت عطر وخوبی دخلی به‌تنباکوی هندوستان ندارد هر سال مقداری موفور که درقیمت معادل چندین کروراست بخاك عثمانی وروس میرود ودود میشود چه عیب داردکه ما برای رو بخود کردن این‌چشمه زاینده وفایده پاینده‌کمپانی وشرکتی برقرارکنیم واین‌سود را بی‌دود ودم ازاین دم و دود ما ببریم.

باید دانست که مسئله تمول در فرنك و رای آن است که در مشرق زمین می‌بینم یعنی‌صاحبان ثروت ومکنت در اروپا بقدری زیاد میباشند و آنقدر مال ومایه دارند که فرضاً در سرکاری کرور ها لیره مایه گذارند وسودی ازآن نبرند در نظر

آنها اهمیتی نخواهد داشت در اینمورد اگر بطور یقین کار بامنفعتی پیدا شود بهتر از این چه خواهد بود .

از اینهاگذشته پلتیك ملت ودولت انگلیس در تمام اقطارعالم خاصه درآسیا و ممالك ما اینست که مسائل تجارتی را با مطالب پلتیکی تلفیق مینمایند و از راه تجارت نفوذ خود را وارد و داخل ممالك شرقیه میکنند و اهل خبر دانند که آن قوم مکرر از اینکار ها کرده اند . مگر نه هندوستان را ابتدا از راه رواج مال التجاره خود در تحت استیلا در آوردند و اغلب قطعات افریقا را بهمین رویه مالك شدند .

مختصر تالیب بسرمایه‌داران انگلیس فهمانید که مطلب از چه قرار است خدمتی که‌میخواهیدبکنید هم‌بملت‌است‌وهم‌بدولت‌آنهادرپیشرفت‌کار وی‌حتی‌المقدور سعی کردند مال‌وافری ازمتمولین انگلیس بامعاونت دولت تالیب راهمراه شد باقدرت وقوت مادی ومعنوی بپایتخت ایران آمد .

کتابچی‌خان

سفارت انگلیس چند روز ورود تالیب‌را بطهران پنهان کرد من‌میدانستم. کتابچی وچند تن از اتباع من هرشب بدون طفره مجمعی داشتیم در پیش هم بودیم محل اجتماع یا سفارتخانه انگلیس بود یا منزل خود من در باب امتیاز دخانیات مشورت مینمودیم . قبل از آنکه احدی از ورود تالیب خبردار شود یا بداند برای چه‌کار آمده‌کار را نضج درستی دادیم صورت امتیاز نامه را نوشتیم جز امضای همایونی کسری نداشتیم چون عمل اینطور ساخته و پرداخته شد من یکروز بحضور همایون رفته تفصیل را عرض‌کردم وفواید و محسنات کار را چنانکه استادم ولف بمن آموخته بود باز نمودم وشرح دادم ویکمرتبه سند بیست وپنج هزار لیره نقد را بنظر انور رسانیده گفتم اینمبلغ فقط پیشکش امضاء میباشد علاوه بر این مادامی که این امتیاز برقرار است متقبل میشویم سالی پانزده هزار لیره نقد بحضور همایون تسلیم

نمائیم. لازم نیست عرض کنم که من این خدمت خودرا چگونه جلوه و نمایش دادم و چگونه این عرض من اثر کرد. شما عرق و نژاد وسلاله خود را بهتر از من میشناسید اهل‌البیت ادری مافی‌البیت .



سرلوح مکاتیب انحصار دخانیات

عرایض من مقبول گردید بلکه صد درجه بر مدارج و اعتبار من افزود تالیب بیست و پنج هزار لیره هم بمن داد و سه مقابل این مبلغ باشخاص مختلف از پانصد لیره تا ده هزار لیره وعده کرد و سند سپرد و امضای قرار نامه خود را گرفته بلندن رفت .

دربین راه بدکترطولوزان برخورد مبلغی‌هم باو سند داد و مشارالیه را یکی ازاعوان واحبای خود ساخته بطهرانش فرستاد .

سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱)

آسمان بخت وسعادت من درهمه‌جا درکمال صافی بود در نزدیکی افق که درآنجا لکه ابر مختصری دیدار مینمود آن لکه ابر از وجود دوشخص ترکیب‌یافته یکی سیدجمال‌الدین اسدآبادی همدانی‌که خودرا درخارج ایران سنی‌افغانی معرفی

۱ ـ به‌جلد اول سیاستگران دوره قاجار نوشته خان‌ملک ساسانی رجوع شود.

کرده وحالا بموجب احضار پادشاه یعنی بخواهش اعلیحضرت درطهران است. دیگری حاج محسن‌خان معین‌الملك که سفیر کبیر ایران دراسلامبول میباشد. سیدجمال‌الدین بجهت صدماتی که از انگلیسها خورده و از هندوستانش طرد کرده و از اسلامبول و مصر بیرونش نموده‌اند وباآنها غرض وعداوت دارد وخودرا بروسها بسته درسفر سوم فرنك اوقاتی که در باویر درشهر مونیك بودیم پیدا شد وبحضور همایون مشرف آمد ویك شب هم تا صبح با من بسر برد و نصیحتها بمن‌کرد و حرفها بمن زد و آخرالامر متعهد شد به‌پطرزبورغ برود و وزرای روس که با من کینه داشتند برسر مهر و محبت آرد و نقار را ازمیانه بردارد وبعد ازآن بایران آید چنانکه رفت وآمد اما قبل از آنکه وارد طهران شود ولف بمن گفت یا من یا سیدجمال‌الدین دوستی بامن و او از قبیل جمع اضداداست. شخصی‌که دشمن دولت انگلیس است وبادولت روس بودنش در طهران پایتخت ایـران اسباب مفاسد ومعایب فراوان است باید او را بحضور مبارك همایون نبرند و احترام و توقیر ننمایند بلکه بتحقیر و تخفیف او پردازند و خوار و ذلیلش سازند تا خود مجبور شود از ایران برود . هیچ‌گوش به نصایح دوستان خود نداده بایران آمده و چنانچه باو راهنمائی کرده بودند هنگام ورود بطهران برمن واردنشد که‌حرمت ورعایت‌اوگردنگیرمن‌گردد وبخانه‌حاجی‌محمدحسن امین‌دارالضرب رفته آنجا منزل‌کرد .

دو ماه تمام او را نپذیرفتم و احوال پرسی از او ننمودم و چهار ماه دیگر هم بحضور همایون راهش‌ندادم جمال الدین متحیر که آن وعده های فرنك چه شد این بی اعتنائی از چیست . عاقبت باصرار بندگان همایون روزی بحضور انور رفت و چند دقیقه هم مرا ملاقات کرد و در آن مجلس تکلیف خود را فهمیده و دانست مایه کیست وجهت چه ازکجا خورده واین راه راباکدام پاسپرده ازآن روزبامن ترك مراوده نمود در خانه حاجی محمد حسن بماند وبا دشمنان من رایگان شد .



سید جمال‌الدین اسدآبادی

ولف جواسیس متعدد داشت پول بآنها میداد وازجزئی وکلی سیدجمال‌الدین خبر می‌گرفت ومرا مستحضر میساخت.

من بندگان همایون را مجبور کردم که سید را از تهران اخراج کنند. سید پیاده از شهر بزاویه حضرت عبدالعظیم رفت وآنجا معتکف شد وبازمجلس داشت مردم

را دورخود جمع میکرد وخبطهای مرا در امور دولت بی‌پرده بیان مینمود و همه‌کس میداند که سید اعجوبه‌ایست درتحریر وتقریرحالا میتوان گفت در دنیا اول شخص‌است دشمنی چنین درآستین داشتن واورا باین نزدیکی گذاشتن البته خلاف عقل بود لذا هر روز درترتیب راه انداختن اومیپرداختم بلکه بارخودرا ببندد واز ایران برود من از شر اوخلاص‌شوم. حریف اونشدم وبراوفایق نیامدم نمیدانم روسها زیر سر او را بلند داشتند یاغرور فضل وعلم سیادت اورا چنین‌استوار میداشت ابداً ازهیاهو نمیترسید و اعتنائی باسباب چینی من نمیکرد .

روزی اعتماد السلطنه بحضرت عبدالعظیم علیه‌السلام رفت و برحسب اتفاق در صحن در روضه به سید برخورد و او را راضی کرد که شاه دستخط التفاتی بوی مرقوم‌فرمایند. عبائی باعصائی‌مرحمت‌ومبذول‌دارند خواهش کنند هما نطورکه محترماً بایران آمده از این مملکت برود اعتمادالسلطنه تفصیل را بشاه عریضه کرد بندگان همایون آنرا بمن‌نمودند من موقع بدست‌آورده آنچه خواستم ازسید واعتمادالسلطنه بد گفتم و بشاه عرض کردم اگر ذرهٔ ازجانب شما بسیدجمال‌الدین اظهار محبت شود دولت انگلیس از شما میرنجد و اول ضرری که بشما وارد میآید مجرا نشدن امتیاز نامه تنباکوست . بندگان همایون در حضور من باعتماد السلطنه دستخط فرمودند که این فضولیها شما را نیامده است من فی‌الفور ولف را از این واقعه باخبر نمودم او اکتفا باین حرفها نکرده گفت حکما سید را باید از ایران راند و بطرف عثمانی دواند

من پادشاه را بعنف بر آن داشتم که درحاشیه حکمی که بخط خود نوشته بودم دستخطی خطاب به کشیکچی باشی‌مرقوم فرمایند ومضمون این‌باشدکه باید بطور حتم چند نفر غلام بروند وسید را جبراً و قهراً ازحضرت عبدالعظیم حرکت دهند و بعراق عرب برسانند . چون دستخط مبارك صادر شد در حال آدمی نزد مختار خان که ازجانب من حکومت زاویه مقدسه داشت فرستادم و دستورالعمل دادم که سید را

به‌اقبح‌وجوه به‌مأموران دیوان تسلیم نمایند . سید را باشناعتی که بوصف درنیاید از منزل بیرون کشیدند آنچه داشت بغارت بردند حتی زیر جامه از پایش بدر کردند و بغلامان کشیکخانه سپردندکه در زمستان سخت لخت وبرهنه او را بکرمانشاه برند و بحاکم آنشهر بسپارند

کیف کاغذ و بعضی از اسباب او را که نزد من آوردند بی‌اندازه خوشحال شدم و یقین کردم در میانه کاغذ ها از معاندین من خاصه اعتمادالسلطنه کاغذهاست که آنها را اسباب ثبوت خیانت آنها خواهم نمود و بواسطه‌آن اسناد قادر براعدام ایشان خواهم بود .

دراینمورد خبطی کردم میبایست کیف سیدرا بازکرده کاغذهای اورا دیده اگر هرچه‌میخواستم نمییافتم جعل‌میکردم و نوشتجاتی بدروغی میساختم‌ازعجله ویقین برحصول مطلوب کیف سید را سر بسته بحضورهمایون فرستادم. ازعجایب آنکه ازبعضی بزرگان کاغذهای متعدد درآن‌کیف بود واز اعتمادالسلطنه یك‌سطرهم نبود. خیلی‌پشیمان شدم که چرا مقتضیات فطرت وطبیعت من بعمل‌نیامد افسوس که‌کارگذشته وبرامرگذشته چه افسوس سید تبعید شده غنیمت است.

عزل معین‌الملك (۱)

شهریارا اگر طول میدهم از آنست که نقل من خیلی است چون ملکم را بوجه مسطورمعزول کردم وسیدجمال‌الدین را بطورمنظورمطرود نمودم نوبت بحاجی محسن‌خان معین‌الملك رسید چه سفارت او در اسلامبول برای من مضر و باپولتیك ولف مغایر بود باید اینشخص را هم از کار بیندازم وخودرا آسوده و فارغ سازم در این فکر وتدبیر بودم‌که عریضه‌ای از ایرانیهای متوقف جده وبعضی ازحجاج بحضور همایون رسیدکه شکایت زیاد ازقنسول ایران مأمور جده کرده بودند. دست‌آویزی که

۱ - (به‌یادبودهای سفارت استانبول) نوشته خان ملك ساسانی چاپ فروردین ۱۳۴۵ رجوع کنید .



سمت راست محمدحسنخان (اعتمادالسلطنه) وابسته نظامی ایران در سفارت پاریس ۱۲۸۲
سمت چپ حاج شیخ محسنخان (معین الملك) مستشار سفارت پاریس

میخواستم بدستم آمد و مطالب عریضه را در استان قدس خیلی آب و تاب دادم و از بی‌اعتدالی حاجی‌محسن‌خان واتباع او درخاك عثمانی عرض‌ها کردم امین‌السلطنه هم که از مکه معظمه مراجعت نمود چون سلطان عثمانی باو نشان مرصع نداده و بامین الدوله داده از حاج محسنخان دلتنك است در صورتیکه دو ماه در اسلامبول

مهمان او بوده و آن بیچاره شرایط مهمان نوازی را در سرحد کمال بجای آورده و مسئله نشان هم ربطی بهیچوجه باو نداشته یعنی کار های دولت عثمانی ترتیب معینی دارد که تخطی از آن ممکن نیست اگر به‌امین‌الدوله نشان مرصع دادند از آن بود که او نشان غیر مرصع عثمانی را داشت چون ترفیع آنرا خواستند ترصیع ضرور است. اما امین‌السلطنه هیچ نشان عثمانی نداشت بی‌مقدمه ذی‌المقدمه میسر نمیشود و حاج محسنخان واقعاً نمیتوانست یکدفعه درخواست چنین نشانی برای امین‌السلطنه نماید مشارالیه از این ترتیب بیخبر از معین‌الملك رنجیده بامن هم‌آواز شد و لدی الورود بنای بدگوئی سفیرمعزی‌الیه راگذاشته بشاه عرض کرد حاج محسنخان درحضورسلطان بتخفیف شما میپردازد وتقلید شمارا در میآورد بعضی‌چیزها باوآموختم وگفتم چنین و چنان بگو مختصر بدکوك‌وکلکی نبود شاه‌را ازمحسنخان مکدرکردم ومساعدتی علی ذالك القضاء .

توضیح آنکه در شرارت همیشه بخت را بامن مساعدت است دشمنان من گاهی که میخواهند زیانی بمن برسانندآن زیان بسود من‌تمام میشود چنانکه مقارن این‌احوال روزنامه موسوم بقانون که‌ملکم‌برای بدگوئی‌من‌چاپ میزد ودرآن‌فحش‌بمن میداد وحکم‌شد چیزی درروزنامه ایران واطلاع‌درج‌شود باوزراء عظام درآبدارخانه جمع شدیم و هرچه خواستیم چیزی بنویسیم نفهمیدیم چه باید نوشت مصباح‌الملك و دبیرالملك را (۱) هم بکمك طلبیدم از آنها هم کاری ساخته نشد باز ملتجی بخود اعتمادالسلطنه شدیم مطلب را باو حالی‌کردیم او رفت منزل لایحه نوشت وقت عصر او را بخانه من‌آورد باآنکه فی‌الحقیقه بمن‌خدمت‌کرده بود یعنی به‌هجو دشمنم پرداخته بازطبع خودپسند من ازخیانت به هیجان‌آمده قلمرا برداشتم والفاظ رکیك مستهجن ضمیمه نمودم وآن مقاله را ضایع‌کردم وگفتم پاك‌نویس‌کند وفردا بمن بدهدکه بنظر شاه برسانم روز دیگر باز همان اشخاص دیروزی حضور بهم‌رسانیدند و لایحه بعرض رسید ومورد تحسین وتمجیدگردید وباقید قسم از اعتمادالسلطنه قول گرفتم که قبل‌از

۱ ـ مصباح‌الملك میرزا نصراله خان نائینی است‌که بعد مشیرالدوله شد .

طبع وانتشار نامه احدی خاصه امین‌الدوله نباید ازین‌لایحه خبردار شود چون اینکار فیصل پذیرشد تلگرافی به‌حاجی محسنخان از جیب بیرون آورده بنظر انور رساندم و عرض‌کردم فی‌الفور صحه بگذارید که باسلامبول زده شود .

بندگان همایون تأمل نمودند و صریح فرمودند اینوضع تلگراف کردن مناسب نیست مثل عزل‌ملکم‌خواهد شد وشر و فتنه تولید میشود بهتر آنکه قوام‌الدوله تلگرافی رمزاً بحاج محسنخان بنماید و بگوید وجود تو درتهران لازم شده استعفا کن و عاجلا بیا من ازاین تردید همایونی خوشم نشد و خلقم را تنك كرد وترسیدم اعتمادالسلطنه که با امین‌الدوله خصوصیت کامل دارد با وجود قسمی‌که یاد کرده اگر ارتیکل قدح ملکم را بروز دهد داستان عزل حاج محسنخان را بمعزی الیه اظهار نماید تیرمن بهدف نرسد و مقصود حاصل نشود . من میخواستم اسبابی فراهم آورم که حاج محسنخان علاوه برمعزولی از آبروئی که سالها بزحمت تحصیل کرده بترسد وکلیتاً ترك ایران بنماید ولکه عیبی ابدالدهر در پیشانی او و دوستانش بماند .

خلاصه انتظار تلگراف قوام الدوله را نکشیده بعد از مشورت با یحیی خان (۱) تلگراف غیر رمزی از جانب خود بمعین‌الملك کردم که شما معزولید باید بطهران بیائید .

عثمانیها هر تلگرافی کـه باسلامبول میشود سوادی از آن بنظر سلطان میرسانند سلطان که این تلگراف را دید تعجب کرد که عزل سفیر کبیر باین وضع یعنی چه مگر حاج محسنخان چه کرده باید او را باین وقاحت معزول نمود . دراین بین بخالد بك سفیر عثمانی هم فهماندم که جهت بی‌التفاتی شاه بحاجی محسنخان و عزل اورابطه مخصوصی‌است‌که باسلطان پیداکرده حالا خالد بك‌هم مستقیماً اینمطلب رابسلطان تلگراف نمود(۲).

---

۱ ـ یحیی خان معتمد الملك برادر میرزا حسین خان‌سپهسالاراست‌که بعدهامشیرالدوله‌شد.

۲ ـ بکتاب(یادبودهای سفارت استامبول) نوشته خان‌ملك‌ساسانی مراجعه نمائید

سلطان ازعزل‌حاج محسنخان بی‌اندازه متغیرشده بواسطه خالدبك تلگرافی بشاه نمود و توسط از سفیر کرد . من توسط سلطان را برای اعدام حاجی محسنخان حربه برنده نموده و بشاه عرض‌کردم این توسط دلیل صحت قول امین‌السلطنه است‌که میگفت معین‌الملك برای سلطان تقلید شاه را در میآورد و الا باینوضع حمایت چه معنی‌دارد وشاه حرف‌مرا باور کرد برآشفته‌چاره‌کاررا ازمن‌خواستند من‌باولف مشورت کرده ولف‌گفت من بتوسط سفیرانگلیس‌که دراسلامبول است از جانب دولت انگلیس بسلطان اظهارمیکنم که‌شما حق‌توساط سفیردولتی را ندارید من‌ازاین‌فقره بازخوشحال شدم وگفتم چه بسیار خوب است که درهرموردی . . . . .

(بقیه‌اش افتاده بود ولی معلوم بود که راجع بملکم خان و روزنامه قانون بوده است) .

روزنامه قانون میرزا ملکم‌خان

آن ابله که دعوی علم ودانش میکند وسالها درفرنك در مرکز تربیت بوده وعوام ایرانرا باو اعتقاد غریبی‌است وگمان میکنند مسیح ونجات دهندهٔ ایران اوست اینقدر ندانسته وملتفت نشده که دشنام دادن ویاوه نوشتن ازسیاق روزنامه‌نگاری دور است انتقادی ونقادی دیگراست وهزالی و شیادی دیگر نگارنده نباید بیان و زبان خودرا بخرافات مبدل دارد بلکه باید غرض را کلیتاً کنار گذارد وآنچه حقیقت‌است منتشر سازد تاکاری بپردازد ومن نادان که هم ابله و هم گرفتار این هذیان و عصیانم گمان کردم روزنامه قانون اهمیتی دارد کسی نیست که آنرا بچیزی شمارد و الا عاقلان می‌دانستند که این جریده کاغذش بکار میاید نه‌مسطوراتش آنهم در فرنك که کمتر مدار طهارت برآبست واوراق باطله در بیت‌الخلا درحکم اقل مأمن‌الباب .

باری بهرجهت‌بندگان همایون فرمودندآنچه ازاین روزنامه بایران‌می‌آید محجر باشد تامردم از مهملات‌آن بی‌خبر مانند و اداره پستخانه هم مراقب اینکار بود درآنحال نمره روزنامه قانون که تمجید زیادی از یحیی‌خان مشیرالدوله درآن درج شده از بریتون انگلیس بعنوان اعتماد السلطنه رسید معزی الیه خواست بشاه معلوم

کند ملکم‌خان چنانکه مشهور است دوست امین الدوله وجمع دیگر که باین تهمت متهم‌اند نیست بلکه بایحیی‌خان بیشترخصوصیت دارد تا با سایر بنابراین روزنامه را بحضور همایون ایصال داشت بندگان اقدس نایب‌السلطنه وقوام‌الدوله ومخبرالدوله و اعتمادالسلطنه و بنده را در خلوت احضارکردند روزنامه را بآنها نشان دارند نایب-السلطنه محض مداهنه وتملق پدرخواست تقصیری بگردن امین‌الدوله(۱) وارد آورد که چرا این روزنامه به‌ایران آمده قوام‌الدوله اظهار بی‌طرفی‌کرده گفت چه دخلی به امین الدوله دارد باو فرمایش شده روزنامه قانون را در پستخانه محجر نمایند و نگذارند منتشر شود نفرموده بودند هرچه کاغذ از فرنك می‌آید باز کند و ببینید در جوف‌آن چیست .

من ازقوام‌الدوله بدم می‌آید اینرا که گفت بیشتر از او بدم‌آمد.

بالجمله داستان روزنامه قانون‌که بانجام رسید من‌تخریب کار معین‌الملك را آغاز کردم وسخن از عریضه اهالی جده بمیان آوردم در پوستین حاج محسنخان افتادم گفتم این مرد درسال مبلغی گزاف مداخل میکند و اسمش اینست که سفیر و مأمور اعلیحضرت‌است امارسمش تار زن و تصنیف خواندن ودلقك سلطان عبدالحمید خان است. مخبرالدوله که تااینوقت سکوت داشت وهیچ نمیگفت چند قدم پیش‌آمد عرض‌کرد برای دخل‌گزاف حاج محسنخان بهتر ازقول‌نریمان‌خان وزیرمختار ایران در وینه شاهدی نیست‌که بمن میگفت هر سال که معین الملك برای استعلاج به مارین باد می‌آید هشتهزار لیره فقط بلور آلات سوغات برای عیالش میخرد از همین فقره می‌توان قیاس کرد که در سال چقدر مداخل دارد که سی چهل هزار تومان بلور می خرد .

کاش یکی درآن مجلس از وزیر علوم میپرسید که شما میدانید سی چهل هزار تومان بلور چقدر میشود آیا میدانید اینقدر بلور در اطریش معادل‌است باتمام بلورهائی که در کاروانسرای قدیم امین‌الملك و کاروانسرای جدید وزیر نظام بلور

---

۱ - امین‌الدوله درآنوقت وزیر پست بوده است .

فروشهای طهران دارند و اقلا ده پانزده سال است که معین‌الملك همه‌ساله به‌مارین باد میرود این یك‌کرور تومان پول را ازکجا چیده وبکه بخشیده است. اینحرف واهی وزیر علوم طوری مؤثر گردید که در همان مجلس مقدمه عزل و احضار معین‌الملك فراهم آمد وشاه باعتمادالسلطنه فرمودند حضار مسودهٔ درقدح ملکم‌خان در روزنامه بتو خواهند داد وتو در روزنامه ایران درج‌کن. (بقیه افتاده است) مرض مزمن‌شود وکدورتی بین‌دولتین ایران وعثمانی بظهور رسد و نتیجه غرض‌شخص من دولت‌ایران را دچار مخمصه نماید.

سید جمال الدین وانحصار دخانیات

اما سیدجمال‌الدین که بآن خواری وافتضاح از ایران بیرونش کردم چنان میپنداشتم‌که او را رسوای عالم کرده‌ام وهرکجا برود سرشکسته است اما آنمرد چون هم عالم ودانا است وهم مزور و محیل هرجا برود خود را جلوه میدهد و کار خود را میکند چنانچه در رسیدن ببغداد بواسطه اینکه من او را بدترین دشمن ایران کردم با بابی‌های آنشهر بنای مراوده راگذاشت وتخم فتنه کاشت اما از حسن اتفاق بابی‌ها در اینوقت رئیس قابلی نداشتند سروسر کرده آنها میرزا حسینعلی معروف به بهاء مقیم عکابیر شده وازکار و خیال افتاده بود واز ریاست و سروری فقط بگرفتن هدیه و تعارف قناعت مینمود وحالت فتنه‌جوئی نداشت وقدم در راه سلامت میگذاشت بنابر این پلتیك سابق بابیه که تخریب تخویف وقتل ونهب و شرارت بود تغییرکرده آرام گرفته‌بود سیدجمال‌الدین نتوانست بدستیاری این‌طایفه‌کاری کند بعلاوه منهم بتوسط جنرال قونسول‌ایران مقیم بغداد ازخیال‌اوآگاه شدم پادشاه را برآن داشتم‌که ازدولت عثمانی خواهش‌کنند که سید را از بغداد تبعید نمایند وبه‌بصره‌اش‌فرستند چنین‌کردند اماآن مکاراورا نداندکسی‌چه‌کرد درآنجا نیزآسوده ننشسته ودرست‌گفته‌اند بزرگان که نباید عرصه را برهیچ‌کس از ضعیف وقوی تنك‌کرد چه ممکنست موری استقبال کارهای عظیم‌کند واسباب هلاك شخص‌شاخص را فراهم‌آورد.

خلاصه چون سید را تحت‌الحفظ ازبغداد به‌بصره بردند وکلیتاً ازشاه مأیوس

شد مصمم گشت ازنو فتنه برپا کند اما راه وسیله نداشت دچار اندیشه بود که اعمال قبیحه من‌را که میخواست باو نمود.

تبیین آنکه اجزای کمپانی دخانیات درایران شروع بمقدمات کارامتیازخود نمودند وبتمام بلاد ایران آدم فرستادند ازجمله شخصی مأمور شیراز کردند واو اصلا انگلیسی بود چندنفر ازایرانیهای بی‌اصل ونسب ازقبیل سیدحسین مترجم هندی(۱) وغیره باآن شخص همراه شدند انگلیسها قسمت جنوب ایرانرا کلیتاً ملك طلق خود میدانند وتصور میکنند دست استیلای آنها درآن صفحه دراز وباز است ورعایای‌آن سامان بجهت ظلم و تعدی که ازگماشتگان دولت وحکام دیده تعصب دینی وغیرت‌ملی خود را یکباره برکنار کذاشته‌اند و سروجانشان متعلق بانگلیس‌است مأمور انگلیس خواست در اول ورود بی‌تمهید و مقدمه شروع بکار نماید این فقره اسباب بروز فساد شد در اینجا برای توضیح مطلب شرحی لازم است باجازه حضرت شهریـاری بعرض برسانم.

باید دانست تنباکوی معتبر ایران مال‌فارس‌است یعنی‌تنباکوی فارس بهتر از مال سایر ممالك وهم بیشتر بلکه عمده و اصل همان است. بیع وشرای تنباکو در آن مملکت وضع مخصوصی دارد از ابتدای کاشتن تنباکو تا وقت برداشتن حاصل و فروش‌آن اقلاً هشت نه ماه طول دارد باید زارع در اول بهار بکارد ودر اوایل تابستان بچیند تا پائیز بخشکاند از ابتدای پائیز تا زمستان به بندد سه ماه بآخر سال مانده برای فروش حاضر و آماده میشود. رسم حکام این بود که هر سال در اوایل بها مالیات را حواله میکردند و این بار سنگینی بود بدوش رعیت من و پدر مرحومم بدعتی نهاده این بار را سنگین تر کردیم یعنی دولت را محرك شدیم دو ماه بآخر سال مانده از بابت مالیات آینده مبلغی از حکام مساعده بگیرند حکام هم معین است که آن مبلغ را از رعیت میگیرند بنا بر این اوایل عید نوروز از زارعین تنباکو

---

۱ ـ سیدحسین مترجم هندی‌ازمترجمین دارالطباعه بود.

مطالبه مالیات میکنند ومحصلین غلاظ و شداد بدهات میفرستند زارع بیچاره بی‌پول حاصل یك قطعه زمین راکه صد تومان قیمت دارد از ناچاری به‌تجار متمول شیرازی سلم به بیست تومان میفروشد و ازاین بیست تومان پانزده تومان بمالیات دولت وفرع حق الحکومه و خدمتانه و قلق محصل میدهد و برای خود او نمی‌ماند مگر پنج تومان . تجار شیرازی که این فایده ونفع کلی را میبرند درتمام مملکت فارس پنجاه شصت نفر میباشند .

مأمور کمپانی دخانیات چون وارد شیراز شد اعلان کرد که هرکس مزرعه وزراعت تنباکو دارد و میتواند ثابت کند لازم نیست صد تومان حاصل خود را به بیست تومان بفروشد کمپانی باین قبیل اشخاص پول از قرار منفعت صد شش الی صدی هشت قرض میدهد که مالیات دولت را بدهد و رفع حوائج خود را نیز بکند و زراعتش مال خودش باشد بعد از رفع محصول به‌قیمت عادله آن را به مأمور کمپانی بفروشد .

اینکارمعلوم‌است برای تنباکوکار چقدر مفید وسودمند میباشد وبرای‌کمپانی تاچه حد نتیجه میبخشد لیکن‌آن‌عده ۶۰نفری که منفعت‌گزافی میبردند وحالامحروم میشوند چگونه راضی باین امر خواهند شد .

مطلب دیگر هم هست وآن اینست‌که تجار معتبر شیراز باعمال خوانین و علما همدست وشریك میباشند ودرمعنی قوتی دارند . بنابراین آن جماعت بنای افساد وتفتین را درکار کمپانی اداره دخانیات گذاشتند و این خبر را من شنیدم ودر اینوقت میبایست یا باستمالت یا تهدید هرکدام پیش رود با وعده وعید شر وفتنه این پنجاه شصت نفر را ازکمپانی رفع نمایم. ازفرط نخوت باکمال بی‌تجربگی وبلاهت اعتنائی نکردم شخص جوانی‌که در اینوقت به‌ارث مشاغل و مناصب ولقب پدر خود را داشت وملقب بقوام‌الملك بود تعارف وتکلف زیادی از برای من فرستاد ازاینجهت اورا من می‌شناختم لیکن نه شخص او را دیده و نه کفایت وقابلیتش را سنجیده بودم درآخر

کار که ماده فتنه غلظت پیداکرده کاغذی بآن جوان نوشتم و مأمورش کردم که آن غائله را رفع بنماید .

ازعلمای شیراز آنها که عاقل بودند قبول ریاست عارضین تجار و کسبه را ننمودند سیدعلی اکبر نامی(فال اسیری) که درحقیقت مردی عامی است وامتیازش اینکه فقط داماد حاجی میرزا حسن شیرازی سامره میباشد ودر خرافت و حمق ید طولائی داشت بلاد وکهف تجار تنباکو فروش شد جمعی دور اوراگرفته وآن احمق را برآن داشتند که برود بالای منبر از دولت بد بگوید و دادن امتیاز دخانیات را تشنیع نماید . آن پنجاه شصت نفر در کوچه های شهر شیراز افتاده بعضی مردم عوام ساده لوح را باخود همراه کرده هوهوئی نمودند ومختصر شورشی شد یك دو روز دکاکین را بستند .

پیش ازاین واقعه ولف سفیرانگلیس دیوانه ومریض ازایران رفته بود وسفیر تازه موسوم به لاسل بجای اوآمده چون بواسطه تلگراف خبرشورش شیراز بتهران رسید ورئیس کمپانی وسفیرانگلیس شنیدند نزدمن آمده گفتند تازود است باید جداً دفع این فتنه را نمود وگرنه این ناخوشی بجاهای دیگرهم سرایت مینماید ودر هیچیك ازبلاد ایران کار ما پیش نمیرود .

حاکم فارس معتمد الدوله شاهزادهٔ ترسو و بیکاره بود و من از او مأیوس بودم ناچار اصلاح کار را ازقوام الملك خواستم او جمعی از ایل عرب که سپرده باو بودند مسلح نمود وبطرف مسجد جامع که شورشیان درآنجا جمع شده شتافت وجمعی را با تیر تفنك مقتول ساخت بعضی پناه بامامزاده معروف به شاه چراغ بردند درهمان بقعه چند تن کشته شدند شورش موقتاً خوابید اما قوام الملك از دنباله کار میترسید وجا داشت زیرا که ممکن بود ورثه مقتولین باو صدمه وارد بیاورند . دفع گزند را بمن نوشت باید سید علی اکبر را از شیراز طرد و نفی کرد تا اهل شهر درست آرام بگیرند، اینحرف نیز بیقاعده نبود درصورتی که سیدعلی اکبررا بتهران می طلبیدم من

خبط کردم باو تلگراف زدم که سید را بگیر و به‌بندر بوشهرش فرست که در آنجا در کشتی‌اش نشانده و بعراق عربش برسانند. قوام اطاعت این امر را نموده سیدعلی‌اکبر را بخفت تمام از شیراز ببوشهر بردند از بوشهر با کشتی ببصره‌اش رساندند دراینوقت سیدجمال‌الدین دربصره بود ورود سیدعلی‌اکبر باین حالت کلید کار را بدست اوداد و راه فتنه انداختن در ایرانرا بدست‌آورد سید وسیدعلی اکبر باهم ملاقات و کنکاش کردند سیدجمال چون از امور پلتیکی باخبر بود وبیانی رشیق داشت کاغذی بسامره بمیرزای شیرازی نوشت و معایب ومفاسدی‌که امتیاز تنباکو برای ملت ودولت داشت بامقاصد و مارب انگلیس در ایران بازنمود.

سیدجمال‌الدین و عمل دخانیات

هم دراین اوان نتیجه شورش شیراز درتهران بروز کرده واجامره واوباش که در آن وقایع شنیده بودند بعضی اعلانات بدیوار هم میچسباندند و دم از آزادی میزدند چندکاغذ هم ازسیدجمال‌الدین باین‌مردم ابله رسید وآتش آنها شدیدگردید. مضامین کاغذهای سیدجمال راجع بعمل دخانیات وبیدینی رجال دولت ووهن وسستی کارهای‌مملکت بود ودرآنجا که مردم پریشان و بی‌نان‌میباشند ودولت را سبب‌دانسته ازآن دلخوری دارند هرکس درهرگوشه صدا بلندکند اگرچه دجال باشد اورا مهدی وهادی ونجات دهنده خود میپندارند وباو میگروند.

بنا براین مشتی نادان فریب سید جمال‌الدین را خورده از فرط میل بعضی کارهای ناشایسته کردند و ده دوازده نفر از آنهاگرفتار شده بقزوین‌شان فرستادند. نایب‌السلطنه برای ترقی نزدیکان خود از قبیل‌معین‌نظام وغیره یابجهت اینکه بر پدر بزرگوار خود مدلل‌کند که مردم بامن عداوت دارند وازجهل و بی‌عقلی من بستوه‌آمده یا فی‌الحقیقه تکلیف فرزندی و نوکری خود را بپادشاه در این که کاهی را کوهی کند مطلب راعظم و اهمیت داد. خوب بود مقصرین مزبور را بچند چوب تنبیه ورها کند نکرد و دنباله کار را کشید منهم محض اینکه مردم را با نایب‌السلطنه بد کنم

در باطن او را و شاهرا باذیت مردم تحریك مینمودم و در ظاهر هرکس را میدیدم اظهار دلسوزی و بی‌طرفی میکردم این هم مددی بماده فتنه داد .

اما سید بدکردار استفتائی در مسئله دخانیات نوشت و در آن مطالب و مضامین درج کرد که بدست هریك ازعلما ومجتهدین میدادند جز حرمت صرف توتون و تنباکو هیچ فتوی نمیداد حامل این استفتاء سید علی اکبر شیرازی معروف بفال اسیری سابق الذکر بود چون به سرمن رآرسید بحاجی میرزا حسن عرض‌تظلم نمود و ازبیچارگی خود سخن راند و استفتاء راهم بنظر حاجی میرزاحسن رسانید اوگفت بوضعی که در این استفتاء نوشته شده البته صرف توتون و تنباکو حرام است . این فتوی مدتی نزد سید علی اکبر بود و بایران نفرستاد ازطرف دیگر همسایه‌های شمالی ایران مطلقاً مایل به پیشرفت کار انگلیسها نبوده ونیستند وملتفت که اگر مسئله امتیاز دخانیات در ایران سر بگیرد و بانجام رسد همانطور که قسمت جنوب مردم را در تحت حمایت انگلیس میدانند قسمت شمال هم این حالت را بهم میرساند وحال‌آنکه اینقسمت ازسنگ بست هرات‌که سرحد خراسان وافغانستان است تا اغری داغ سرحد آذربایجان و ارمنستان تماما در حمایت روس‌اند بلکه خود را رعیت جان نثار آن دولت میدانند اما در مملکت آذربایجان قدر قلیلی توتون بعمل میآید آنهم در طرف کردستان وآن چندان معتنی‌به نیست که مایه شورش وطغیان و فتنه گردد لکن حمل تنباکوی شیرازی و اصفهانی و کاشانی بلکه تمام بلاد ایران بخارج خاصه بخاك عثمانی خاص تجار آذربایجانی است روسها با امیر نظام که در این وقت پیشکارآذربایجان بلکه همه کاره این مملکت بود ساخته وبا حاجی میرزا جواد آقای مجتهد تبریزی نیز سروسری داشتند امیر نظام و مجتهد هر دو با من بد بودند وچنین تصور مینمودندکه ظهور مختصر انقلابی درایران اسباب عزل من میشود بامید وقوع آن نرم نرم آن دو بزرگوار تجار را دل دادند و از آنها قول گرفتند که مأمورین امتیاز دخانیات را در تبریز وسایر بلادآذربایجان مداخله درکار ندهند اما مستمسکی که بدان متمسك شوند در دست نداشتند تاوقتیکه از سامره به تبریز

نوشتند میرزای شیرازی بحرمت تنباکو فتوی داده‌است. اهالی تبریز باستظهار مجتهد یکباره شوریده و مأمورین دخانیات را تهدید بقتل کردند این خبر در ایام عاشورا در شهرستانك بعرض رسید بندگان همایونی پریشان خاطر شدند بنا شد شخصی از عمله خلوت را مأمور تبریز کنند که اولا فواید امتیاز دخانیات را به مردم حالی و خاطر نشان کند ثانیاً باستمالت علما و مجتهدین و خوانین و عمال آذربایجان پردازد واختلافی میانه‌آنها اندازد تا بزورطرفی طرف دیگررامخذول سازد و این‌تدبیر نتیجه افکار همایون بود و خیلی با اثر و ثمر و فایده مینمود اما شخصی که مأمور این‌کار میشود باید از پلتیك خارجه مطلع باشد و بعضی کوك‌های کار داخله را هم بداند بندگان اقدس اعتماد السلطنه را انتخاب فرمودند امابمن اظهار ننمودند چند نفر را باحضار او فرستادند من حدثاً دانستم که میخواهند او را مأمور این امر نمایند بدون اینکه مرا بطلبند اسب خودرا سوار شده بچشمه‌گله‌کیله‌که مشرف بعمارت شهرستانك میباشد و شاه آنجا تشریف داشتند صبح و قبل از آنکه اعتمادالسلطنه برسد خودرا بحضور رسانده عرض‌کردم مسلم است فتنه‌آذربایجان بتحریك روسهاست و ازآنجاکه اعتـماد السلطنه با روسها خصوصیت دارد ممکن است مأموریت اونتیجه بعکس دهد بندگان همایون مردد شده قرآن ازبغل‌بیرون‌آوردند استخاره فرمودند چون استخاره با قرآن از مسائل مشکله دین است وفهمیدن آن کار هرکس نیست‌گاهی اسباب ابهام میشودآیه استخاره رادادند من معنی‌کنم شاید خوب‌بود اما من بدمعنی‌کردم. مأموریت اعتمادالسلطنه بهم خورد من عرض‌کردم امین خلوت را مأمورکنید بندگان همایونی اوراهم شایسته این مأموریت ندیدند وچون لفظ امین ذکرشد امین حضوربخاطرشان آمد فوراً دستخطی باو مرقوم فرمودند بشهرستانك احضارش نمودند.معرفی امین‌حضور را نموده و شمه از حالش باز نموده‌ام . . . . . بآذربایجان رفت و کار را بدتر و سخت‌تر کرد چهار پنج هزارتومانی مداخل نموده و دولت را خفیف و مردم را جری ساخته بطهران بازگشت کار غلط تر وسخت‌تر شد . بندگان همایونی براین شدندکه

امتیاز دخانیات را فسخ کنند من نگذاشتم و مانع شدم تا رفته رفته در بلاد دیگر ایران هم مردم سر و صدا بلند کردند و فتنه آغاز نمودند باز نمیگذاشتنم مسئله طرف اعتنا واقع شود . از ییلاق به قشلاق آمدیم بعضی سوء تدبیرها از پارسال تا امسال واقع شده ومردم را مستعد ساخته از جمله مرمت و استحکام باروی ارك بود و گرفتن ومسدود کردن بعضی درهای عمارت و کشیدن توپ به‌برجها . اینکار ها بمردم طهران ضعف سلطنت را معلوم کرد . همینکه وارد شهر شدیم فتاوی حاجی میرزا حسن شیرازی درمنع کشیدن تنباکو وتوتون وحرمت آن درطهران وسایر بلاد ایران منتشر شد. وعاظ وخطبا آنرا در اغلب مساجد و روی منابر خواندند و گوشزد مردم کردند. تنباکو فروشها وتوتون فروشها دکاکین‌خودرا بسته وعوام درخانه‌های‌خود نیز جرأت‌غلیان‌کشیدن وچپق‌کشیدن نداشتندکار بجائی‌رسیدآنهاکه زیاد عادت بکشیدن غلیان‌داشتند به را رنده وخشك‌کرده درسرغلیان ریختند بجای‌تنباکو صرف‌مینمودند همچنین چای را واین حکم طوری مجری شد که حرمخانه خود پادشاه هم احدی با تنباکو غلیان‌نمیکشید .

من بجای اینکه تدبیررفع‌این‌غائله نمایم‌محرك شدم‌که بضعف فتنه را دفع نمایند وآنچه سانح می‌شد نسبتش را به نایب‌السلطنه میدادم و می‌گفتیم او بواسطه عداوت با من عارف و عامی را تحریك می‌نماید . رسم من همیشه این بود و هست که سوء اعمال را بدیگران نسبت دهم وحسن افعال سایرین را بخویش بندم .

میرزا حسن آشتیانی وتحریم تنباکو

خلاصه آخرالامر پادشاه را مجبورکردم‌که دستخطی بنایب‌السلطنه بنویسد وحکم کند میرزا حسن آشتیانی راکه مدعی نیابت میرزای شیرازی ودرمیان علمای طهران شاخص است بر آن بدارد‌که بالای منبر برود ومخالفت با میرزا نماید یعنی غلیان بکشد درصورتیکه اینکاررا نکند فردأ حکما ازطهران بیرون برود. میرزای آشتیانی رفتن ازطهران‌را برمخالفت میرزای شیرازی ترجیح داد بارسفربست ومصمم

حرکت شد جمعی ازعلمای دین برای دیدن ومشایعت درخانه اوحاضر شدند. من باین حرکت‌هم قناعت نکرده بشاه عرض‌کردم بمعین‌نظام حکم‌کنیدقهوه‌خانهای شهررا باز نماید وهرکس‌غلیان‌نکشد شکمش را پاره کند سربازان‌لوطی‌معین‌نظام درشهر ریختند و مردم را ترساندند آنها که در خانه میرزای آشتیانی اجماع‌کردند بنای هیاهو را گذاشتند من ترسیدم وعرض‌کردم زودتر چاره‌کنید بجای‌آنکه خود باستمالت میرزا بروم وجمعیت‌را متفرق‌کنم ودلجوئی‌ازاهالی بنمایم‌ترسان ولرزان درگوشه‌آبدارخانه پنهان شدم جمعی از اواسط الناس بتظلم و دادخواهی و فراغت و شفاعت میرزا حسن آشتیانی بسمت ارك‌آمدند ومطلقاً حربه بلکه ترکه هم بدست نداشتند . مثل دسته بندی ایام محرم حسین حسین میگفتند و سینه میزدند . من بعضی از عمله خلوت را تحریك کردم که عرض کنند این مردم با اسلحه آمده‌که ارك را غارت نمایند .

البته درچنین موردی حزم و احتیاط لازمه کار است خلقی را که به‌استغاثه آمده‌اند طاغی و یاغی قلم دادم سربازان نایب السلطنه چند شلیك تفنك میان مردم کردند قریب بیست نفر هدف گلوله نمودند مسلم است‌که اهل ایران درکارها تاآنجا با هم متفق و متحدند که ضرری برای آنها نداشته باشد بلکه امیدی هم به منفعت داشته باشد . همینکه دیدند پای خطر بمیان آمده وبیست نفرکشته شد می گریزند ومتفرق میشوند چنانکه شدندآتش این‌فتنه اگر بتوان‌گفت فتنه بود خاموش‌شد لیکن من دل خود را باخته و کار خودرا ساخته میدانستم و یقین داشتم اول کاری‌که بندگان همایون می‌کنند عزل من است آن شب را ببهانه اینکه حافظ وحارس ذات ملکوتی صفات اقدس هستم‌درب خانه‌ماندم وبیتوته کردم اماحقیقت مطلب این‌بودکه میترسیدم بخانه خود بروم شاید باز طهرانیهارا عرق حمیت وعصبیت حرکت‌کند جوش وجنبش نمایند وبطرف منزل من‌آیند ومرا هلاك یا اقلا بی‌آبرو کنند ازحسن اتفاق همانشب چرچیل نایب سفارت انگلیس نزد من آمد من باو متوسل شدم‌گفتم فکری بحال‌من کن این فتنه و آشوبی که می‌بینی تماماً برای عزل من است چرچیل رفت و برگشت

تلگرافی بامضای سالیسبوری صدراعظم انگلیس جعل نموده بود مضمون تلگراف که خطاب بوزیر مختار انگلیس شده اینکه میروی شاه را ملاقات میکنی واز قول‌ملکه انگلیس ووزراء پارلمان ابلاغ‌مینمائی‌که وقتی‌ما خواستیم نشان‌حمام را بامین‌السلطان بدهیم پیش‌از وقت ازشما قول‌گرفتیم‌که اورا هرگز معزول نکنید اگر اثر فتنه‌ها عزل مشارالیه باشد بدانید که باما بدقولی‌کرده‌اید.

من فی‌الفور آن تلگراف را باندرون فرستادم سه ساعت بغروب مانده فتنه بروز کرده بود و این تلگراف دو ساعت از شب رفته اظهار شد یعنی بهمه جهت از بروز فتنه تا رسیدن تلگراف بنظر انور زیاده از پنج ساعت طول نکشید هیچکس ملتفت نشد که این چهار پنج ساعت چطور این خبرها بلندن رسید وجواب آن آمد.

خلاصه این‌تلگراف جان من‌را خرید چه همان دقیقه مرا باندرون احضار فرمودند واطمینان دادند و روز دیگر که سفیر انگلیس را دیدندگفتند مطمئن باشید که فلان عزل نخواهد شد.

اما باقی آن شب راکه دردرب خانه بسر بردم من متصل جواسیس زنانه و مردانه خود را در حرمخانه و خلوت مراقب داشتم که هرچه واقع میشود و هرحالتی راکه پادشاه راست مراخبر دهند هرچه بندگان همایون میفرمایند بمن اطلاع دهند میترسیدم یکی عرض‌کند مردم را با شما که پادشاه میباشید غرضی نیست مقصود خلق نبودن وزیر اعظم است بندگان همایون این حرف بشنوند و راه عزل مرا بدست‌آرند چنانکه دولت انگلیس هم نتواند گله و شکایتی کند.

از کارها‌که درآن‌شب‌کردم یکی‌این بود که امام جمعه را بحضورهمایونش فرستم‌که هم دلداری دهد و هم بزبان بی‌زبانی و بیان نادانی خود در پیشگاه اقدس معلوم‌کند این فتنه را نایب‌السلطنه بدستیاری و معاونت میرزا حسن آشتیانی و سایر برضد وزیر اعظم برپا نمود و الا مردم طهران قابل این کارها نیستند محرکی قادر

مثل نایب‌السلطنه آنها را حرکت و دل میدهد.

امام جمعه که معلوماتش فقط این است که پسر مرحوم میرزا ابوالقاسم امام جمعه میباشد و اگر کسی از او بپرسد توچکاره‌ای اینقدر ناطقه و تقریر ندارد که بیان شغل و منصب خود نماید بحضور رفت و مطلب را بوجهی معروض داشت. امام جمعه هرکه باشد شریف یا وضیع از نسل عمر یا علی مقصود من فایده است غرض من بدست او مجری شد چون این مطالب را بعرض رسانید از آنجا که سلاطین مستبد مستقل همیشه طبعاً لجوج بوده‌اند از اثر عرایض ودانستن مطلب دربقاء و اقتدار من بیشتر اصرار بهمرسانیدند.

الحاصل آنشب را با هزار وسوسه وسودا صبح کردم و بجای اینکه از بلوا وغوغامتنبه شوم وراه دولتخواهی راپیش‌گیرم ودرصورتیکه ولینعمت من‌درنگهداشتنم مصراست منهم جد و جهدی نمایم و کار و خدمت بکنم و موقع را مغتنم شمرده به فسخ و نسخ امتیاز تنباکو بپردازم و دولت را از این مخمصه فارغ سازم هیچ تغییر حال نداده علی‌الاتصال بتوسط میرزا نظام (مهندس‌الممالك) با سفیر انگلیس مکاتبه ومحاوره نمودم وبرای حفظ خود چاره جوئی کردم الحق اگرمیخواستم دولت خواهی و وطن پرستی نمایم میبایست بعد از این غائله و هنگامه وزراء را جمع کنم و بآنها بگویم آقایان عداوت وغرض شخصی رابکنار گذارید از کارهائیکه بظاهر مضر است غالباً مرد عاقل میتواند درباطن پی‌ببرد کار دیروز بدتر شد اما شد امروز بیائید چاره کنیم وبدون اینکه دیناری بدولت خسارت واردآید دفع شری را نمائیم بتمام سفرای خارجه مقیم طهران کاغذی رسمی بنویسیم و اظهار نمائیم که آشوب و انقلاب دیروز دولت را بهیچوجه بصرافت فسخ قرارداد خود نینداخته بر خلاف مصمم است برای حفظ ناموس خویش و اثبات قدرت و سطوت چندین نفس محترم را تلف کند و کار خودرا پیش ببرد وعلائم این‌کارآشکاراست وهمه کس دیده‌که دولت‌تاکنون برای‌مجری شدن‌عمل‌تنباکوچقدر تقویت کرده کشته شدن چندنفر درشیراز وحوادث آذربایجان

خاصه‌تبریز وطرد ونفی بعضی ازعلمای دین واز همه نزدیکتر غائله دیروز همه دلیل این مدعاست وبعد از این همه بتصریح میگوئیم اعتنائی به فتوای حاج میرزا حسن شیرازی و فتوای حاج میرزا حسن اشتیانی نیست کمپانی تنباکو در کمال اطمینان مستظهر به تقویت دولت بوده مشغول کار خود باشد لیکن یك مسئله که باید بشماها که در مملکت ما غریب هستند اظهار شود که متذکر باشید.

پوشیده نیست که در هر ملت و قوم عوام وصاحبان عصبیت وجاهلیت بیشتر از خواص و مردمان معقول میباشند ممکن است بعدها مخفیانه از آن جماعت صدمه بجان ومال شما واردآید درامثال این اتفاقات دولت ایران مسئول نخواهد بود. . . .

اگر چنین کاغذی رسماً نوشته و فرستاده بودیم اول کسیکه در نسخ و فسخ امتاز تنباکواصرار میکرد وتصدیق اینکار مینمود سفارت انگلیس بود وباوجود آن اصرار و تصدیق دولت ایران دیگر دیناری وجه خسارت نمیداد .

درمیان وزرا یگی دو نفر ملتفت این مسئله بودند اما من بقدری بمردم صدمه زده و آزار کرده که آنها نخواستند این راهنمائی را بمن بنمایند و حضرت شهریاری میدانند که من نه مجربم نه عالم فقط بزور و قدرت سلطنت وزارت میکنم و این کثافتکاریها را سبب میشوم .

خلاصه میبایست این موقع را غنیمت شمرده بدست خود فرنگیها قرارنامه رژی را فسخ و باطل کنم نکردم وبعلاوه سوء تدبیر من دربعضی کارها دولت رابیشتر از پیش گرفتار چنگال فرنگیها کرد .

چند روز که ازین مقدمه‌گذشت توپهائی را که محض حفظ وجود همایون دم در عالی قاپوگذاشته بودند برداشتم و دسته‌جات سواره و پیاده را که در کوچه‌ها می‌گشتند که مبادا بشورش و فتنه پردازند و آشوب تازه برپا کند متفرق کردم. تمام این احتیاطها را بیموقع و بیقاعده کرده بودم از اول چیزی نبود که داعی این اعمال بشود و همین حرکات گوش مردم را بازکرده وبرآنها معلوم نمودکه اگر وقتی اجتماع

و شورش کنند دولت را مجبور به تمکین و اطاعت رعیت مینمایند.

هرکس تاریخ فرانسه را خوانده میداندکه اواخر سلطنت لوئی پانزدهم تا سال هزار و هفتصد و هشتاد ونه مسیحی که اهالی فرانسه پس برده بشورش و فتنه پرداختند و نتیجه آن آشوب بزرك انقلاب عالم شد اعمال بی کم و زیاد برهمین منوال بود و همین قسم کارها که حالا در ایران دیده میشود میکردند.

پرداخت خسارت تنباکو

حاصل آنکه‌سندی بمهروزراء وامضای پادشاه بلطایف الحیل گرفتم وبسفارت انگلیس دادم مضمون آن اینست که تا چهارماه مهلت دهید در اول ماه پنجم خسارتی که به‌کمپانی تنباکو وارد آمده دولت ایران کار سازی میکند چون سند بسفارت انگلیس داده شد قدری آسوده شدیم حالا باید دوکار کنیم یکی آنکه خاطر همایون را بحرکت وسفری فوق‌العاده مشغول نمائیم وبجهت تدارك این‌سفرخودرا محتاج‌الیه قرار دهیم دیگر آنکه با روسها که مؤسس اساس فتنه و مهیج مردم در این غائله بودند بسازم.

بواسطه جنود زنانه ومردانه خیال خودرا خاطرنشان شخص همایون نمودم که خوبست امسال بجای رفتن به‌ییلاق لار و شهرستانك بطرف جنوب ایران و عراق عجم وحدود لرستان حرکت نمائیم. فراهم آوردن تنخواه برای تدارك سفر مشکل بود من‌معتقد شدم قریب صدهزارتومان عجالتاً ازبانك قرض کنم وترتیب‌کار راطوری بدهم که دیوان ازبابت این مبلغ ضرری نکند درحقیقت مخارج فوق‌العاده سفرمفت و مجانی عاید شود بر این اندیشیده بشاه عرض‌کردم تصور کنید امروز چهارماه وعده مهلت ادای تنخواه خسارت کمپانی منقضی‌شده و باید پول داد من‌خیال‌کرده‌ام که هم خسارت و پول داده میشود و هم در سال مبلغ معتدبه عاید خزانه عامره میگرددو آن خیال این‌است:

وجه‌خسارتی‌که انگلیسها مطالبه‌میکنند پانصد هزارلیره‌که عبارت ازچهار

کرور تومان پول ایران باشد وتااین تنخواه را که بافرع صدی هشت دبظرف چهل سال به‌قسط السنین بپردازیم چهارده کرور خواهد شد پس‌قسط هرسال تقریباً دویست هزارتومان میشود صدهزار تومان آن‌را ازمواجب و مرسوم وسیورغال مردم ازقاطبه نوکر وحرم‌خانه وغیره کم میکنم ده پانزده هزار لیره هم که معادل چهل پنجاه هزار تومان است ازکمپانی تنباکوی عثمانی خواهم‌گرفت (و این کمپانی تنباکوی ایران است‌که از دولت عثمانی امتیازگرفته‌که تنباکوئی‌که ازخاك ایران بعثمانی میرود از تجار ایرانی بقیمت عادله یا کمترآن مجمع ابتیاع نماید ودر فروش این‌مال‌التجاره واحد باشد ودر سال صدهزار لیره باید بدولت عثمانی بدهد) صد وپنجاه هزارتومان نیز درسال تقریباً از تنباکو فروش داخله بهر بهانه واسم باشد میگیریم این سه فقره میشود سیصدهزارتومان قرضی‌که درظرف‌چهل‌سال سالی‌دویست هزارتومان بانگلیسها بدهم باز صدهزار تومان‌که درهر سنه عاید وفایده خزانه دولت میشود پس‌عجالةاین صد هزار تومان که برای خرج سفر عراق از بانك قرض میکنم دراین میانه تو در تو کرده برای این خرج فوق‌العاده ضرری بدولت وارد نمیآید ودرجزو چهارده پانزده کروری‌که متدرجاً باید ببانك‌داد مستهلك میگردد.

واقعاً برای دولت مستقل مستبد که چون و چرا در کار او نیست و هر چه پادشاه می‌خواهدمیکند ودرهرحال مختار ومجاز است نمایان‌تر وبهتر از این‌خدمتی که من کوده‌ام متصور نیست .

☆☆☆

درضمن‌مذاکرات با کمپانی دخانیات قراردادم وقید کردم معادل صدوپنجاه هزار لیره عمارت و تنباکو و توتون موجود و ادوات لازمه اینکار راکه الآن حاضر است بدولت واگذارد الحق اینهم حماقت و خیانت غریبی بود این اسباب و اشیاء و عمارتی‌که انگلیسها خود صد وپنجاه هزار لیره قیمت‌کرده بودند و بالمال زیاد ازسی الی چهل هزار لیره عاید دولت نخواهد شد میبایست ازآنها نگیرم و کسر اصل‌طلب

آنها وحسب التفاوت آن سه‌چهار کرور میشد این خیانت را کردم وبحقه بازی خدمت جلوه دادم وزیاد ازحد مطبوع ومقبول افتاد .

پر دردسر نمیدهم تطمیع دولت دوثلث کار مرا طیارکرد باقی ماند یك ثلث وآن عبارت از دوستی روسها بود ومیبایست حاصل شود ومن از هرجهت آسوده گردم گمان‌میکردم مخل‌سازش من باروسهاوجود غیرشریف یحیی‌خان مشیرالدوله‌است‌واین خود خبط عظیمی‌بود چه‌روسها وانگلیسها اینقدراحمق نیستندکه وجودمثل‌یحیی‌خان آدمی یا همچو منی را در اجرای مقاصد خود مؤثر پندارند بلی از نادانـی مسلم می‌پنداشتم که یحیی‌خان نمیگذارد میان من و روسها اصلاح شود ازآنجا که آسمان همیشه حامی ومتبوعه مثل ما مردم است وباید دولتی وملتی بدستیاری ما پا در میان فنا گذارد کمك کرد وجود کثیف یحیی خان را بناخوشی آنفلوانزا نابود نمود . من فی‌الفور کالسکه خودرا سوارشده بسفارت روس تاختم ودست بدامن بودلف سفیرروس شدم وگفتم سیدی ومولائی دولت روس ازمن چه میخواهد اگر باانگلیسها چندی راه مودت پیمودم خبط کردم وخطا نمودم شکر سرخ مازندران وبرنج گرده کرمانشاهان خوردم رشوه و عشوه انگلیسها فیل مرا فریب میدهد تا چه رسد بمن که از اسب فتانت پیاده‌ام اگرچه زردر ترازوی آنهاست اما نمیدانستم هرچه زور است در بازوی شماست ببخشید عفوکنید بعذرخواهی آمده‌ام حالا راهی که باانگلیسها میروم محض ظاهر سازی است بعد ها منقاد شما خواهم بود امتحان بکنید تجربه نمائید آنچه میگویم قول‌است یافعل‌گفتاراست یا کر داد ، سفیرروس تعجب کرد که شخص‌چگونه یکمرتبه تغییر عقیده و راه داده این مرد عازم حجاز بود برگشت وروبترکستان نمود دلش‌نرم شد با من گرم‌گرفت بقوت دولت متبوع خود بالید اما اگرمنصف بود برضعف ما مینالید. باری بهرجهت بامن‌عهدی بست ومتعهد شدکه هرقدر بیشترازمن صداقت بیند درحفظ بقای من زیادتر مجد باشد .

نایب‌السلطنه کامران میرزا

این‌مهم نیز چون پرداخته شد خواستم‌ضرب شستی بحریف‌خود نایب‌السلطنه وارد آورم ولطمه باو بزنم و این یك لکه ابرسیاه‌که در افق اقتدار من مانده محو نمایم لهذا تمارض کردم ویکماه رمضان را تماماً در خانه مانده انگلیسها را توسط نواب(حسنعلی‌خان) دلگرم‌میداشتم ومیگفتم اگر من‌باروسها اظهارخصوصیتی نموده‌ام فقط برای خدمت بشماست روسها را هم بوساطت عرب صاحب مشعوف مینمودم و دستخط های محرمانه که شاه برضد آنها صادر فرمودند بسفیر روس میدادم و از آن جمله دستخطی بود در اصدار قرارنامه سد اهواز که حکیم طولوزان استفاده کرده و درمعنی انگلیسها داوطلب بودند و روسها مانع - ونیز دستخطی باین‌مضمون که راه رشت و آذربایجان را نباید بروسها داد وهمچنین دستخطی که وجه خسارت کمپانی را نباید ازروسها قرض کرد وفکردیگر برای اینکار باید نمود وحال‌آنکه روسهامصمم دادن این‌تنخواه بودند.

مقصود از کشف اسرار این دولت ونشان دادن این دستخطها آنکه بروسها مدلل نمایم‌که من بشخصه باشما عداوتی‌نداشتم اگر غباری بظهور رسید بحکم شاه بود نه بمیل و رأی من بالجمله سفارت روس و دولت روس را ازشاه مأیوس‌کردم وبا خود متحد ومأنوس ساختم در این حیص وبیص تلگرافی مجعول سفارت انگلیس به اسم سالیسبوری بحضور همایون فرستاد آن جعل وآن تلگراف را هم من‌خود دستور داده بودم مضمون آنکه بانکهای انگلیس بعد از سانحه که در مسئله دخانیات در تهران حادث شد وجها من‌الوجوه اطمینانی بدولت ایران ندارند واز قرار صدی هشت پول نمیدهند بعلاوه رهنی‌هم مطالبه مینمایند. من‌این تلگراف را بحضور همایونی بردم منظور اینکه شاه را مستأصل نمایم بلکه مبلغ گزافی بگردن دولت از قبول این تکلیف واردآید وآنرا باانگلیسها قسمت کنیم نیمی آنها را نیمی مرا .

قرض کردن از روسها برای پرداخت خسارت تنباکو

شاه تحمل این ضرر نفرمودند تیر تدبیر من خطا کرد بندگان همایون بواسطه شخصی که با من دشمن ترین اشخاص بود بسفارت روس پیغام دادند شما مردانه قدم درمیدان گذاشته بودید و میخواستید ما را ازچنك انگلیسها بیرون آرید وخلاص کنید وپولی با فرع صدی شش بدون رهن وضامن بما بدهید آنوقت وزیرمن مانع شد ونگذاشت قبول کنم وبعضی ادله و براهین برای من آورد ناچار بصد هشت انگلیسها تن در دادم حالاکه انگلیسها برخر خود سوار شدند صد ده میخواهند با رهن وضامن وچاره اینکار موقوف بهمت شماست.

آن شخص چون پیغام شاه بسفارت روس برد ایلچی روس متعجب شدکه این فرمایش شاه بادستخطی که من بآنها نموده‌ام ومضمونش آنکه نباید از روسها قرض کرد متباین است.

ابتدا قبول ننموده فرستاده چون شخص بزرگی بود و بادله و براهین صدق مأموریت خودرا مدلل و معلوم ساخت سفیر روس را بر آن داشت که همان قرارداد اولی را متقبل گردد و از قرار صدی شش بدون رهن دفعه واحده پانصد هزار لیره بدولت قرض بدهد ودولت بکمپانی دخانیات داده عذرآنها را بخواهد.

قرار براین شدکه فردای آنروز ایلچی روس شرفیاب حضور شده دو کلمه دستخط بگیرد وفوراً مطالب را مجری دارد. من دیدم کاربد شد روسها باشاه راهی پیدا کردند واطمینانی از اعلیحضرت حاصل نمودند حالاست که کار میگذرد وبدون اینکه مداخله درآن کرده باشم بلکه برغم انف من خواهدگذشت مضطرب شدم و از در خانه خودرا بمنزل سفیر انگلیس رساندم وتفصیل راگفتم انگلیسها دیدندآنچه تا بحال رشته‌اند پنبه میشود وآنچه ساخته‌اند خراب میگردد در حال تلگرافی ازقول سالیسبوری ساخته باین مضمون که ما تنخواه منظور را بصد شش بدون رهن وضامن

میدهیم ودولت ایران را آسوده میکنیم مغرب نشده تلگراف را دست‌گرفته ازسفارت انگلیس بحضورهمایون‌رفتم وفریادکردم کاررا پرداختم وشمارا ازآسیب عقاب دو سر آسوده‌کردم انگلیسهارا بهمان صدشش بی‌رهن وضمانت رضا نمودم اینك دلیل صدق گفتار من این تلگراف صدراعظم انگلیس است. تجاهل کردم یا حقیقت نفهمیدم که آخر درظرف سه‌چهار ساعت چگونه تلگراف از طهران به‌بندر نیس فرانسه که سالیسبوری درآنجا رفته‌بود میرسد وجواب‌آن‌میاید اولا راه باین دوری ثانیاً نبودن صدراعظم انگلیس درلندن ثالثاً حکم‌کردن درچنین مسئله مهمی بدون مشاوره با پارلمنت مستمسك را بنظر نیاوردم و خیال نکردم اقلا پانزده روز وقت میخواهد که اینکارها صورت بگیرد وجواب تلگراف بطهران بیاید.

خلاصه تلگراف راکه بعرض رسانیدم محسناتی هم ازقرض‌کردن انگلیسها ومعایبی ازقرض خواستن از روسها بیان نمودم وحسن خدمتی بخرج دادم. همان شبانه دستخطی بحامل پیغام سفارت روس صادرشد که الان برو سفیر را ببین و بگو انگلیسها تنخواه را دادند دیگر احتیاج بشما نیست ازقرار گفته حامل وقتیکه آن دستخط را سفیر روس دید تعجب کردگفت یا تلگراف اولی مجعول است یا دومی. اتفاقاً همان شب من در سفارت روس مهمان بودم چون با ایلچی روس ملاقات نمودم گفتم دیدید من راست میگفتم‌که پادشاه باشما بد است والاپیغام صبح واصرار چه بود و انکار کدام است.

الحاصل میان روسها وولینعمت خود فسادکردم ضمناً حذب قلبی‌ازآنها برای خود نمودم واینکار بدین منوال گذشت.

سفر عراق

سفر عراق پیش‌آمد سه ماه مدت آن بود خرج‌گزافی برای شاه تراشیدم از سیورسات و آذوقه و خلعت و انعام و نشان و غیره زیاد از دو کرور تومان به بندگان حضرت و رعایای آنحدود و ملتزمین رکاب اعلی ضرر زدم نمیدانم و نمیتوانم بگویم

ازحسن اتفاق یا ازسوءآن هرچه بود وبائی ازافغانستان بخراسان آمد چون میدانستم باینطرف هم سرایت میکند و چون بطهران رسید خیالات کلیته مشوب میشود ودیگر شاه وگدا ازهول جان ملتفت سیآت اعمال من نخواهند بودگرفتار خود میباشند وپس از این جهته چاره عدم سرایت وبا را نکردم بلکه هرکس در اینباب هم حرف میزد یا بشاه عرض میکرد باو کینه میورزیدم و بد میگفتم صد هزار نفس محترم از آن مرض تلف شد در صورتیکه اگر هزار تومان خرج قرانتین میکردم آنجمله در عداد زندگان واز رعایای با منفعت دولت بودند اگرآنها نماندند من چندی آسوده بماندم.

داستان سفر عراق بود باید فراموش نشود میرویم و میآئیم در ایاب و ذهاب طوری من برذالت و پستی حرکت کردم و بی‌عرضه‌گی اردو بخرج دادم که اسباب مسخره وخنده اکراد و الوارشدم چنانکه میرزا همایون امام جمعه تویسرکان ازحکما و دانشمندان ایران بیکی از ملتزمین رکاب مبارك میگفت درچهل و دوسال قبل وقتیکه موکب مسعود ناصرالدین شاه بسفر اصفهان نهضت فرمودند ابتدا بروجرد مضرب‌خیام بااحتشام معلی‌گردید من درخدمت پدرم مخصوص بشرفیابی حضورهمایون به بروجرد رفتیم بچادر امیر نظام اتابك‌اعظم میرزا تقی‌خان ورودکردیم‌شیری دیدیم برمسند صدارت با آنکه از سلسله علما و سادات و دوراندیشه بعضی بلیات بودیم و مطلقاً معرض بی‌احترامی وخیالات دیگر نمیکردیم چنان رعب اتابك ما را گرفته بود که تا بودیم برخود میلرزیدیم. بعد ازچهل و دو سال که بچادر این وزیر اعظم وارد شدیم دیدیم اینهمه هیچ گشته شغالی جای شیر نشسته و دست تقدیر آن زنجیر را گسسته است.

نیزمولوی نهاوندی میگفت اسبی ازخان بابا خان سردارکه زیاده ازدویست تومان قیمت داشت در مزرعه رعیتی افسار گسیخته میچرید ملازمان سردار جرات نکردند اسب را ار مزرعه بگیرند وبیرون‌آورند جارچی هرقدر فریاد کرد این اسب از کیست صاحبش از بیم نفس نکشید اسب را صاحب مزرعه برد و خورد اما حالا

ساربان و قاطرچی شتر و قاطر خود را عمداً در بساطین و مزارع میچرانند . . . . .

باری بهر جهـته اگر جزئی سطوت و شوکتی برای سلطنت ایران دراین قسمت مملکت باقیمانده بود من آنرا زایل کردم بهم زدم و از ناقابلی سبب شدم‌که دیگر مردمان این حدود بپادشاه خود اعتنائی نداشته باشند .

ناخوشی وبا در تهران

از سفر عراق برگشتیم بعضی از دولتخواهان و وطن پرستان بشاه عرض کردند گرمی را بهانه کنید و از ساوه و آوه راه همدان‌گیرید بطهران نروید که در آنجا وباست اگر بروید وازآنجا باز بجای دیگر انتهاض فرمائید اسباب بدنامی است مردم خواهندگفت شاه تمام رعیت را در بلاگذاشت رفت‌که جان خود را بدر برد . از شنیدن این دولتخواهی سخت متغیر شدم مجدالدوله خوان سالار را که مردی بظاهر مغرور و در باطن مقهور است باسم پرسش حال ازعیالش که دختر شاه است ازآشتیان بطهران فرستادم و باو دستورالعمل دادم که‌کتباً و تلگرافاً عرض‌کند که در طهران و حوالی وبا نیست ادیب الملك مفلوك را کوك‌کردم‌که برود بباغات مبارکات درطهران سرکشی کند باو نیز سپردم که از طهران آدم مخصوص باردو بفرست و بقید قسم در عریضه عرض‌کندکه نه در طهران وبائیست و نه در سلطنت آباد بلائی . چون چنین کنی در ازای آن بمنافـع و امتیازات نائل خواهی شد مخادیـم رفتند و بخاکپـای همایون نوشتند که مطلقاً و اصلا از خطر خبری نیست بی دغدغه تشریف بیاورید . پادشاه باقوال‌آنها اعتمادکرد وگفتارچاکران صدیق و دوستان با تحقیق را وقعی ننهاد دو اسبه بطرف طهران تاختند و وارد سلطنت‌آباد شدند لدی‌الورود معلوم شد عرایض مجدالدوله وادیب‌الملك مثل عقل وکفایت ایشان مجعول بوده وهمان روز درطهران هفتصد نفرهلاك شدند درخانواده خودمن سی و پنجنفر مرد وزن در کاشانك ونیاوران هم چند نفر جان بجان آفرین دادند .

چون حفظ وجود بحکم واجب الوجود واجب است بندگان همایون از سلطنت آباد عزیمت شهرستانك فرمودند و چشم از ملامت عقلا که گویند پادشاه رعایای خودرا دربلا گذاشته خود بدر رفت پوشیدند درآن محل رحل اقامت انداخته درشهرستانك هم وبا با ما همراهی داشت. برای دل سرد شدن ازشخص پادشاه بدکتر فوریه حکیم باشی بی‌مغز ومایه سپردم هر وبا گرفته که نزد تو باستعلاج آمد دورش کن و بگو من طبیب شاهم و خود را آلوده بمعالجه وبائی نمیکنم. هر کس نزدآن بیمایه رفت و این حرف شنید نفرین شدید بولینعمت کل نمود.

درمدت اقامت شهرستانك جمعی ازمعتبرین مردند ومن مناصب آنها را عمداً باشخاص فرومایه میدادم ودلخوش بودم که وجودی داشتند رفتند ومیدان جولان مرا خالی گذاشتند و اینها که تازه منصب گرفته‌چون بتوسط من بوده لابد با من دوست خواهند بود . از شهرستانك به سلطنت‌آبادآمدیم در اینجا حساب خزانه را خواستند چون در اداره و سایر ادارات متعلقه بخود چنانچه بعدها معلوم خواهد شد اقسام خیانتها از افراط و تفریط و اهمال کرده بودم نزدیك میشد که مشتم باز شود بازی درآورده به مغلطه بازپرده روی شناعتها کشیدم درجمع وخرج که بنظرهمایون رساندم معلوم شد که زیاد از هشتاد هزار تومان از مواجب و مرسوم به بهانه ادای خسارت تنباکو کم شده و میباید از حساب کلیه کسر و از دخل معمولی مجزا شود و بخرج معین برسد من ترتیب اینکار را بهم زده این مبلغ راهم جمع خزانه نمودم‌که‌بخرجهای عادی معمولی برسد . هشت ماه شمسی دراین وقت از سال گذشته و دیناری ازخزانه باحدی داده نشده و هشتاد هزار تومان مذکور هم خورده شده . مستوفی‌ها را جمع کرده و با وزراء مجلس‌کردم حکم شدکتابچه جمع و خرج نوشته شود دیدم حالاست که پرده از روی کار برداشته میشود چند روز بازتمارض نمودم درسرخ حصار آشپزان بآن مجلس هم با قهر وطرح ورودکردم ازآنجاکه حلم و حوصله شاه زیاد بود یاتحمل فرمود وظاهراً فرمایشی نکرد تاکنون‌که اوایل قوس است باکمال قدرت حرکت میکنم

و حتی‌المقدور ازخیانت به دولت و ملت دست نمیکشم .

ادارات تابعه امین‌السلطان - اول وزارت دربار دوم وزارت خزانه سوم وزارت داخله چهارم شترخانه و قاطرخانه پنجم آبدارخانه ششم امور حرمخانه هفتم بیوتات سلطنتی هشتم عمل بنائی نهم فوج سوادکوه دهم موزه سلطنتی یازدهم کتابخانه دوازدهم ریاست اردوی همایون سیزدهم خزانه مبارکه چهاردهم ضرابخانه پانزدهم صرف جیب مبارك شانزدهم امتیازات هفدهم معمارخانه و قنائی هیجدهم کوره‌پزخانه نوزدهم نظارت‌خانه بیستم کشیشخانه بیست ویکم ایشیك خانه بیست و- دوم غلامان مهدیه و منصور بیست و سوم غلامان ناصری بیست و چهارم فراشخانه بیست و پنجم اصطبل خاصه بیست و ششم رکیب خانه بیست و هفتم کالسکه خانه بیست وهشتم شاطرخانه بیست ونهم خالصه طهران سی‌ام غله ولایات سی ویکم ایالات طهران سی و دوم باغات مبارکات سی و سوم کارخانه چراغ گاز سی و چهارم ترتیب منافع جنگلها سی و پنجم خلوت همایونی سی و ششم خواجه سرایان سی و هفتم صندوقخانه و رخت دارخانه سی و هشتم کمرکخانه سی و نهم سرایدارخانه .

اما وزارت دربارکه عبارت‌است از ریاست خلوت همایونی‌وریاست قراولان وجود مسعود پادشاهی‌وخزانه مبارکه اندرون و کتابخانه وموزه وریاست اردوی معلی وخواجه سرایان وصندوقخانه ورخت‌دارخانه و دارالنظاره واصطبل خاصه واطبای از ایرانی وفرنگی وآبدارخانه وقهوه‌خانه وکشیك‌خانه و ایشیك‌خانه وغلامان مهدیه و منصور وفراشخانه و دواب دیوانی وزین‌دارخانه وکالسکدخانه وصرف جیب مبارك و انبارگندم ومعمارخانه وقنائی باغات وعمارات سلطنتی‌وکارخانه‌چراغ‌گاز والکتریسته وکوره‌پزخانه دارالخلافه وسواره خواجه‌وند وسواره افشار دوبرن‌خمسه ازاین مناصب ومشاغل کارهاکردم واعمال آن از اینقرار است:

اولا خلوت همایونی برهمه‌کس مکشوف است‌که دانشمندان قدیم وعقلای پیشین اشخاصی را باعمال شخصی بیشتر میشناختند و میسنجیدند تاباقعال رسمی -

شخصی وقتی‌که اطاق خود را منظم ساخت البته میتواند حیاط را نظم دهد . ناظم محوطه قابل اینست‌که اگر وقتی اقبال‌اورا یار شد وسعادت روکرد شهری را در تحت حراست‌آسوده دارد چون ازعهده حکومت‌شهری برآمد والی‌ولایتی یا پادشاه مملکتی تواند شد و بر خلاف اگر شخصی از نظم داخله خود و امور شخصی عاجز ماند هرگز رسیدگی باحوال عباد و اوضاع بلاد نتواند نمود بنا براین ارباب فراست میتوانند از وضع‌خلوت‌همایونی‌کفایت وکاردانی‌مرا بدانند وخود معترف‌میباشم‌که امروز قمارخانه وپشت بام بازار ومیکده بلکه سرکوچه محل یهودیها ازاین مکان مقدس‌منظم‌تراست طوری این دایره جلیله را خراب نکردم‌که بعقل راست‌آید.

اول سعی واهتمامی که‌درخراب‌کردن‌خلوت نمودم این بودکه بعضی از عمله خلوت راکه سنی داشتند و تجربت و اصالت و نجابت و حسب ونسب هم خود خدمت کرده بودند وهم آباء واجداد آنها هریك را من به‌بهانه وحیله از پادشاه دورکردم . بعضی دیگررا بی‌ادبی ووقاحت وتکبر ونخوت من بیزار ارآمدن خلوت نمود . زمره را متهم بخیانت ونمامی وغمازی‌ساختم واسناد مجعوله برای اثبات عرایض‌خود ترتیب دادم جمعی را بحکومت ومنصب وریاست تطمیع کرده مدتی سرشانرا پیچاندم و بعد آنها را باقی دار دیوان نموده ازکار انداختم . آنچه اطفال نو رس وبی‌عقل وناموس ونادان و حعلق بودند بخصوص‌آنهاکه درمسخره‌گی ولوده‌گی دستی‌داشتند وبرای من وجودشان لایضر ولاینفع بود دور شاه جمع‌کردم .

هرکس‌از هرولایتی‌آمد وداوطلب وخواستارشدکه در خلوت همایونی راهی داشته باشد او را پیشخدمت نمودم چنانکه حالا زیاد از دویست نفر پیشخدمت در خلوت است و زیاد از این عده فراشخلوت و اغلب آنها دست نشانده و خبرچی من میباشند .

خلوت پاك معتبر را که ورود آن اسباب شرافت همه‌کس بود طوری آلوده ساختم‌که حالا مردم برفتن هرجا راغب‌ترند تا آنجا . بجای میرزا علی خان‌امین –

الدوله که منشی حضور همایون بود و پیش از او در دست یحیی خان و پاشا خان امین الملك بود ....

بجای آقارضا ناظم‌خلوت که دهباشی کری فراشخلوتان حضورداشت پسرجوان اورا نصب کردم .

چون بعضی اعمال در اداره من ومتعلق بخلوت است آنها را در فصول و ابواب جداگانه عرض نمیکنم ودر ضمن همین فصل بعرض میرسانم مثلا فراشخانه که در چهل وپنجسال قبل اراین دربدوجلوس پادشاهی که سن مبارك اعلیحضرت ازهفده سال متجاوز نبود بحاجی علیخان مراغه‌ای ناظر محمد شاه محول بود و پدر حاجی علیخان درحضرت نایب‌السلطنه عباس میرزا رتبه پیشخدمت باشیگری داشت حالا که چهل وپنجسال ازسنین سلطنت گذشته وشصت واند سال‌از سن‌مبارك میگذرد فراشباشی عصر من جلال الملك سابق و حاجب‌الدوله حالیه است که برای زیادکردن سن خود هفته سه مرتبه حمام رفته بجای ریش رنگ برزنخ خود می‌بندد اگر بیست وپنجسال الی بیست وشش سال‌ازسن اوگذشته باشد نه‌سواد دارد نه‌کمال نه‌فهم نه‌عقل نه‌ادراك نه برازندگی‌عصای‌حجابت‌که در دستش میباشد بااهتمامی که در کوتاه کردن‌آن دارد باز چند انگشت از قد خود او بلندتر است کلاه بلند بسر میگذارد و بر قصه امیر ارسلانی‌که مورخین نوشته‌اند تقلید میکند و پاشنه‌های‌کفش خودرا زیاد از یکوجب بلند مینماید باز وقتی‌پهلوی شخصی متوسط القامه می‌ایستد نوك کلاهش از سینه او بالاتر نمیرود .

ناظر اول دولت نصراله خان نظام العلماء خالوی پادشاه بود و بعد از آن نظارتخانه بچند نفرازامرای بزرگ قاجاریه ازقبیل اعتضاد الدوله وعضدالملك رسید ومن اینکار را به‌احمق‌ترین مردم که بوئی ازسلیقه بمشامش نرسیده دادم مجدالدوله که خوان سالار است وبعد از حجابت برادرکوچك خود را سالار کرده بازهم میدانید سنن با من فرق ندارد اما هزار درجه از من احمق‌تر و جاهل‌تر است و درنادانی و

کراهت منظر از هرگونه‌کریه نادانی گرو میبرد اینشخص که باقرار خودش درخور مهتری اصطبل است حالا مراقب غذای پادشاه میباشد و در مدت نظارت او بگفته آنها که حاضر وناظر بودند روزی نیست‌که ناهار در حضور همایونی‌گسترده شود یا شبی که شام بیاورند وبخان ناظر بکنایه وتصریح فحش داده نشود .

یکی ازکارهای دیگر که متعلق بخلوت است آبدارخانه میباشد این همان شعبه‌کاری است‌که ترقی پدرم وخودم ازآن شده معذلك من‌سرچشمه اعتبار وافتخاررا به بدترین وصفی رسانده‌ام تا پدرم ناخوش وبستری نشده بود با وجود برادر ارشدم آقا محمد علی امین حضرت که جوانی زرنك و اهل هوش و فراست بود خود بشخصه بآبدارخانه رسیدگی‌میکردم ومجال بکسی‌نمیدادم چون پدرم‌وفات نمود برای‌اینکه به‌برادر بزرگتر درود وتواضع‌کنم (ناقص است).

خاطرات میرزا علی خان امین الدوله راجع به آقا علی اصغر امین السلطان (۱)

شرح حال آقا ابراهیم آبدارباشی ص۳۱ خاطرات

ابراهیم وحسین دوطفل بودند از زال بیك ارمنی که از اسراء تفلیس بود بجا مانده در کودکی یتیم وبی کفیل شدند ابراهیم چندی درخانه سامخان ارمنی که در ارك طهران منزل داشت خانه شاگرد ومجموعه کش وچون کچل و کثیف بود بخدمات پست اشتغال داشت چند سالی که از عمرش گذشت و سنش بخانه شاگردی مناسب نمیکرد کسانش اورا باحسین برادرش بدکان کفش‌دوزی سپردند در پیش استاد مزدور وبا اجرت مختصر معاش می‌نمود تا ناصرالدین میرزا ولیعهد بحکمرانی آذربایجان مأمور شد.

اسکندر بیك عم این دو طفل که در دستگاه ولیعهد سقاباشی و دخیل عمل آبدارخانه بود به‌نسبت هم نژادی با حاجی بیژن‌خان رئیس درب خانه کارش رونقی داشت برادرزاده‌های خودرا درسلك عمله‌آبدارخانه به‌تبریز برد وازآنزمان درخدمت باقی‌ماندند حسین‌چون بادمان خمرمبتلاشد درنوکری دوام‌نیاورد. اما ابراهیم بکلی بی‌سواد ودر لغات واصطلاحات لحن وغلط زیاد میکرد اما آدم زیرك ومراقب کارخود وباندوختن ذخیره عاشق بود. درخط نوکری خود بلند پروازی همتش واحد وجز

---

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الدوله چاپ دانشگاه سال ۱۳۴۱ خورشیدی بکوشش حافظ فرمانفرمائیان.



میرزا علیخان امین الدوله

بتقلیل خرج وذخیره نقد وجنس چیزی بخاطر نمیگذرانید درصرفه‌جوئی بحدی بود
که مصارف سالیانه خود وعیالش را از فاضل کباب پادشاهی و آنچه برای آبدارخانه
مقرر داشت کفایت کرده مواجب وسیورسات ومداخل وانعامات‌را یکجا ذخیره مینمود
واهتمام داشت که درزی کسبه بی‌تجمل نوکری زندگی کند زنش بقناعت تاب نیاورد
و مرد زنی دیگرخواست از خانه تنباکوفروشی که عهد مودت داشتند و گویا تقدیر

این زنرا برای او خلقت‌کرده بود در قناعت و لئامت وصرفه‌جوئی بالا دست شوهر را گرفت و روزی آقا ابراهیم خود از هنر عیالش قصه میکرد که هر چه برای او تهیه لباس میکنم یا از اطراف اقمشه مفت میرسد و بخانه میبرم از صندوق بیرون نمیاورد ودر تمام سال بلباس کهنه اکتفا میکند از میوه‌ها که بخانه میفرستم تا در انبار فاسد نشود اطفال حق دیدن وچشیدن ندارند.

بالجمله آقا ابراهیم را زیرکی وچالاکی ومواظبت شبانروزی در خدمت شاه مقامی داد متملقین خلوت پادشاهی او را هم نگذاشتند بجای خود قرار گیرد داعیه کار وشغل دیگر وتغییر مسلك بسرش انداختنددرپیش شاه وسیله تقرب واثبات قابلیت را در صرفه‌جوئی درجزئیات و اظهار صدق و درستکاری میدانست یکروز چند تومان بحضور شاه میآورد می‌پرسیدند چیست و ازچه بابت میگفت گلابی که ازکاشان آورده بودند و مصرف شد شیشه‌های خالی را جمع کرده‌بودم امروز باین قیمت فروختم چند روز دیگر چند تومان دیگر تقدیم میشدکه سرکین قاطرهای سقاخانه و آبدارخانه را فروختم و تعلق بدولت دارد بیانات عوامانه او وآنچه را که درصرفه‌جوئیهای پست ودنی میگفت شاه می‌پسندید. درسفر اول شاه بفرنگستان ابراهیم آبدارباشی که لقب امین‌السلطان داشت روزپیش از ورود بمسکوقبل ازانجام خدمت بیك قطعه نشان‌تمثال همایون سرافراز گردید.

پیشرفت کار امین‌السلطان در دستگاه ناصرالدین شاه ص ۶۸ خاطرات

امین السلطان را متملقین دربار پادشاهی بهوس مشاغل مختلفه انگیختند. توجه واعتماد شاه رانسبت بخود وسیله هرنوع پیشرفت میدید و درپیش رفتن بمذاق وآئین دربارتهران کوتاهی نمیکرد وازدوسفر که با شاه بفرنگستان رفت به‌تحقیقات عوامانه خود دولغت افزود ملتی و تجارتی را در سیاقت‌کلام مکرر میکرد ودر صرفه وغبطه دولت وترقی واصلاح امورمملکت جانسوزانه مینالید. شاه بسادگی و بیسوادی

او فر فته میشد. سرهنگ فوج سوادکوه قراول مخصوص عمارت پادشاه مرد پسرش که بقانون ایران باید بجای او برقرار شود خردسال بود کارفوج مزبور وقراولی عمارت را بامین‌السلطان محول‌کردند. محمد علیخان تجریشی پدرجیران خانم فروغ‌السلطنه که درقریه تجریش شمیران حکومت داشت وفات کرد حکمرانی آنجا بامین‌السلطان رجوع شد. متولیباشی حضرت عبدالعظیم برحمت ایزدی پیوست واعقاب اوطفل بودند حکومت‌قصبه و تولیت زاویه مقدسه بامین‌السلطان واگذارگردید. ایلات حول وحوش تهران باو سپرده بود سوارا‌ین ایلات‌هم بضمیمه طوایفی‌که ازحکم او بیرون بودند بر عداد مشاغل افزود کوره‌های‌آجروگچ و آهك‌پزی تهران و مالیات‌آنها باوسپرده شد بنـائی و تعمیرات بعضی عمارات جدیدالبنا ییلاقات و عمـارت اندرون پادشاهی را مباشرت نمود.

امین‌السلطان‌چند پسرداشت (ص۷۰) آقا محمدعلی که درآبدارخانه بخدمت موروث مشغول و درملازمت رکاب شاه بفرنگستان هم رفته بود. آقای علی اصغر که با لقب صاحب جمع بریاست عمله دواب و دیوانی میپرداخت و هم بسرهنگی فوج سوادکوهی‌گماشته بودند. شیخ اسمعیل را که زمان کودکی با عمامه به تحصیل علوم دینیه‌گذاشته بود و در زاویه حضرت عبدالعظیم هم بالمناسبه خدمتی داشت آقا قاسم که درنزد آقاعلی اصغر ودر زمره عمله دواب روز میگذرانید دوطفل دیگرهم بودند که هنوز لیاقت خدمت نداشتند آقا محمود وآقای مصطفی . . . . . . .شیخ اسمعیل را پس ازمداخله بکارخزانه درآن دایره‌گذاشت.

ص ۹۱ ـ میرزا علی‌خان امین‌الملك را شاه به صرافت خاطر امین‌الدوله لقب داد آقا ابراهیم امین‌السلطان فرصتی یافته علی اصغر پسر دوم خود را که صاحب جمیع و مباشر دواب دیوانی بود بمنصب پیشخدمتی داخل خلوت پادشاهی کرده لقب امین‌الملکی را برای او مستدعی شد و فرزند دیگر خود آقا قاسم را با لقب خانی

بجای اوصاحب جمع دواب کرد. انصاف باید دادکه امین‌السلطان درمرجوعات دولتی خود با بیسوادی استادانه حرکت میکرد و در هر شعبــه از خدمات با مراقبت تامه و بیداری اطراف را ملاحظه وصورت کار را منظم میداشت حرص وطمع اوهرقدر غالب بود سادگی وبی‌پیرایگی ناشی ازلئامت وخست اونمیگذاشت که مسالك او از اندازه بیرون رود عقل و تجربه او در نوکری لایق تحسین و میل او بجانب اعتدال بود.

ص ۹۹ــ سفر دوم شاه بخراسان پیش‌آمدآقا ابراهیم امین‌السلطان که وزیر دربار و خزانه و گمرك و غیره و غیره وعمده کار مسافرت ازترتیب دواب بار کشی و پرداختن حقوق معوقه نوکر و تهیه وجوه مساعده برای طبقات ملتزمین وآماده‌کردن پول‌کافی‌که با اردوی پادشاهی باشد وجمع آوری سیورسات و اذوقه درمنازل وموافقت همه بعهده اوست در این هنگام بیمار شد شاه اصرار میکردکه بهرحال او باید ملتزم رکاب باشد و بیچاره را احساس مرگ و بدرود زندگی بعجزآورده بوسائط و وسایل عدم تمکن خود را بحرکت و مسافرت معروض میداشت همینقدر ترحم‌کردندکه اورا با تخت‌روان وکالسکه ازطریق مستقیم بفرستند اولاد و اصحاب او و از طریق ییلاق که شاه برای خود تعیین‌کرده بود ملتزم رکاب باشندآقاابراهیم را از راه معمول خراسان منزل بمنزل میبردند درنواحی شاهرود و بسطام پیك اجل باو رسید. او و زر وآمال وبارهای وبال راگذاشته بسرای دیگرشد رحال نمودشاه کل مرجوعات دولتی را که بعهده‌آقاابراهیم بودبخاندان او ابقا فرمودآقا علی اصغر پسرش را بلقب امین‌السلطان مخاطب وآقا شیخ اسمعیل برادر او را لقب امین‌الملکی دادند آقای محمدعلی پسر بزرگ آقا ابراهیم‌که بامین حضرت‌ملقب‌بود درکارآبدارخانه بجای پدر بود باسوابق خدمت که سفر عراق عرب و سفرهای فرنگستان و اسفار داخله ملتزم رکاب و شب و روز بمواظبت تکالیف میگذشت وخود را طرف مرحمت میدانست ازاینکه‌آقای علی اصغر برادرکوچکش وارث مقامات جدیده شد دلتنگ وتدارك افسردگی خاطررا به نشاط باده کاربست.

ص ۱۰۳ - کاردانی امین‌السلطان ثانی و تقرب او پیش شاه.

موکب همایون‌ازخراسان معاودت‌کرده بطهران‌رسید دراین‌سفر ازآقاعلی‌اصغر امین‌السلطان‌ثانی‌آثار رشد و کفایت‌مشاهده‌فرموده وبپاس‌خدمت پدرش‌نسبت باو توجه مخصوص‌مبذول‌میداشت این‌امین‌السلطان جوانی‌خوش‌سیما وخوبروست بخلاف‌پدرخود دست ودلی‌کشاده و داد ودهش باندازه دارد ازخط و سواد بی‌بهره نیست طبع موزون او شعر پسند، و شاعر دوست و با مسلك عرفان اعتقادی که بانفاس اهل ذکر دارد زهد فروش و ظاهرالصلاح است. پدرش درکار محتاط و درکارگذاری آنقدر حرص داشت که وقت واسبابش کفایت میکرد وگاهی مرجوعات پادشاهی راکه ازحوصله خود بیرون و بعالم خود نامناسب میدید بطور ادب استعفا و کناره جوئی مینمود. خلاف این خلف‌الصدق‌که شوق وحرصش درکار بینهایت وبارهای سنگین که ارثاً باو واگذار است هل‌من مزید گویان بچپ و راست دست‌اندازی میکند. گروه ایرانیان بهر کس که خزانه دولت دردست او است و میتوانند بتملق وتقلب از او پول بگیرند دست ارادت درآستین و سربندگی برآستان دارند. این امین‌السلطان با خوبروئی ومحاسن اخلاقی بجای پدر نشسته ضنت و خست پدر را ندارد و میخواهد بجود وکرم معروف شود البته مرجع خلق میشود.

ص۱۱۷ - درسهای مشیرالدوله همه بکار آمد ودر دماغ امین‌السلطان تخم بلند پروازی کاشت برای پیشرفت خود بتهمت و افترا هر کس را در پیش شاه زشت میکرد و اسباب احتیاج شخصی ناصرالدین را بخود تکمیل مینمود و با پیوندی که با امینه اقدس داشت فضل و کفایت غیر واقع او در ذهن شاه راسخ میشد و این غرور ونخوت‌اورا ازنگاهداری ترتیبی که پدرش درکارها مقررکرده‌بود غافل‌کرد. امین‌الملك برادرش در وجوه دیوانی و پرداختن حواله و برات فواید خود را پیشنهاد و از نظم وصول وایصال چشم پوشید درجواب شکایتها که ازینباب بشاه میرسیدباتندی وتعرض حسد مرد مرا بمقاملات و اغراض آنها را در حسن خدمات خود میگفت و شاه از بیم

آنکه براحت شخصی او خللی وارد آید عذر ناموجه امین‌السلطانرا میپذیرفت . از ارکان واعیان دربار میرزاعلیخان امین‌الدوله رابیشتر دشمن میداشت که مثل‌دیگران با او طریق تملق پیش نگرفته بود وغالباً شاه باو اظهار اعتماد میکرد و هنر او را در مکاتبات تحسین میفرمود .

ص ۱۱۹ - مرگ نوکرهای بزرگ و شاهزادگان بزرگوار دائره دولت را خالی و اطراف شاه را بائر میساخت. چنانکه مستوفی‌الممالك پس از چند سال اسم صدارت که باو گذاشته شد اگرچه تصرفی در امور نداشت صورت دربار را احترام و اعتباری از هیکل اوحاصل بود. اوهم وفات یافته سدی از جولان امین‌السلطان جوان برداشت . وزارت محاسبات باسم میرزا حسن مستوفی المـمالك پسر میرزا یوسف صدراعظم برقرارمانده وهمانطورکه‌درحیات‌میرزایوسف‌میرزاهدایت‌الله‌بنی‌عمش‌بالقب وزیردفترکفایت امورمحاسبات‌مینمود مستوفی‌الممالك راکه دوازده سال‌بیش‌نداشت با احترام راه میبرد . وزارت داخله بمیرزا عباسخان قوام‌الدوله محول گردید . چندی برنیامد که گرمی امین‌السلطان باسفارت انگلیس ونمودار کردن خطیات یحیی خان مشیرالدوله او را از مسند وزارت خارجه برانداخت و ازخدیعتهای آنچه بامین‌السلطان آموخته بود اول بکار خود او رفت. وزارتخارجه را بقوام‌الدوله تحویل و در امور داخله امین‌السلطان مبسوط‌الید شد و از اینکه قوام الدوله مردی خسیس الطبع و لئیم بود و محضر ومخبر او بفرنگیان پسندیده نمی‌آمد امین‌السلطان درامورخارجه نیز بمداخلات عملی پرداخت واینك عرصه این‌گوی خم چوگانش. شاه سرمست عشق غلامعلیخان ملقب‌بعزیزالسلطان‌که نیستش‌خبرازهرچه در دوعالم هست همانا بدبختی سلطنت ومملکت ایران درخوش‌بختی امین‌السلطان ملایم و مطابق دلخواه می‌آمد اما قصور واردات و فزونی اخراجات او را از خیـال إنتفاع و جستجوی فواید و عواید آسوده نمیگذاشت . . شاه‌که میل و مشغله‌اش ببازیچه زشت و عشق بی محل انحصار

یافته بخلاف عادت دیرین‌خود ازکار میگریخت اغفال و اخلال امین‌السلطان ملایم طبع و مطابق دلخواه می‌آمد .

ص ۱۲۳ ـ امین‌السلطان بقلم خود بیجا و بلامحل مواجب میداد سیورسات وخانواری می‌بخشید به‌تخفیف مالیات ووظایف وتکلفات بلند نامی میجست و با آب حمام دوست میگرفت اطلاق مهر و قلم او جای پاك نگذاشت و هر کس در این باب التفات واطلاع خاطر شاه را خواست بی‌التفاتی دید و گوش شنوا ندید دریغ‌که بخت مملکت درخواب ومقدرات ایران مقتضی هلاك وخراب است امین‌السلطان‌که خود را وزیر اعظم مشهور کرده است میخواهد خدمتی نمایان از توفیر دخل وتقلیل خرج به پادشاه جلوه دهد منافع‌وتفاوتی راکه ظل‌السلطان ازهر ولایت ظالمانه دریافت میکرد بنمایندگی مباشرین واصحاب منافق شاهزاده معلوم وبشاه تقدیم‌کرد باتعهد آنکه یك کرور تومان بخزانه دولت عاید و وارد خواهدکرد .

شاه ازنفع معین مست و بکباب آهوی ناگرفته سیرشد پایه قدر وزیر اعظم بلند در نزد شاه پیش ازبیش عزیز وارجمند گردید ولایات سپرده بنایب‌السلطنه اگر چه بالطبع باختیار امین‌السلطان رفت اماقسمت قشونی راکه ظل‌السلطان تصاحب‌کرده بود و حالا بوزارت عسکریه ملحق میشود برای تسلیم نایب السلطنه کافیست یك دسته ازگرگان گرسنه دربار تهران به‌تکاپوی افتادند و پروانه آسا بپرتوجهان افروز امین السلطان خودکشی میکردند تا حاکم هر ولایت تعیین وپیشکشهای ملوث مأخوذ شود حاکمی‌که با پیشکش بخر خود سوار میشود و امید بقا و دوام ندارد در اولین فرصت بار خود می بندد و چون پیشکش داده‌است از ظلم وجور نمیتوان بازخواست کرد عادتاً بحکومت فروخته شده همراهی و تقویت درکار نیست و شرایط استقلال و حفظ نظم باو داده نمیشود تا سرکشان ومقصرین هرجا را بجای خود بنشاند.

دیگر درحساب نفع و دخل سهوی رفته بود که تنها عوائد ظل‌السلطان را بقلم آورده وظایف وتکلیفات علما وسادات بلد راکه حق السکوت تاراج رعیت‌است

فراموش کردند حکام نو نتوانستند اضافات را بگیرند لذا مستمریات را ندادند ونیز ظل‌السلطان بزور بازو وسختی رودر دیوان‌اعلی‌زیربارمصارف مختلفه نمیرفت بمستوفی ولشگر نویس وعزب دفتر و محصل محاسبات و دیگر کار گذاران رسومات و تعارفات نمیداد که آنهم بمحل طرح و تحمیل شود. خلاف حکام تازه که از صدر تا ذیل مکلف باداء رسوم وتقدیم وجه‌معلوم بودند وبایدهمه از کیسه رعیت بالمضاعف بیرون بیاید ایوای‌که به نشد بتر شد نظم و امنیت از همه‌جا برخاست آتش ظلم وجور از همه سمت زبانه کشید به کفن دزد اول رحمت فرستادند تفاوتی در دخل خزانه بهم نرسید از ضعف و اختلال حال حکام نوآورده مبلغی بعنوان باقی محل وخرج مهمل زمینه خالی ماند امین السلطان هم شکرانه بازوی توانا را درصدور احکام مواجبها ومستمریات وانعامات وتخفیفات بمحل‌ادا میکرد وآئین کرم را از نو زنده داشت از ضرابخانه دولتی علاوه بروجوهی که قسمت میبرد هر ماهه یکصد تومان ربع قران حاجی محمدحسن باو میفرستد وهرصبح که از خانه خود بدربار میامد گداهای کوی وفقراء دعاگوی در معبر صف‌زده‌منتظر بودند دست درم پاش او هر کاهل کلاش را بیك پنجشاهی مباهی میساخت و بشرط تصوف با قلندران جهانگرد و درویشان بی‌سامان سازش داشت طبقه روضه‌خوان که غالباً ازعلوم وفضل بی‌خبرند وننگ مجلس و منبر مردم قلاشند ونخود هرآش بوقاحت و فضاحت عرض اسلام و مال مسلمین میبرند از فقدان احتساب وغفلت واحتجاب رؤسای دین ودولت زبان ستایش ونکوهش را تیز و مردم گول احمق را باین سرمایه تطمیع و تهدید میکنند بجود او مخمور و معمور و بنشر محامدش‌مأمور شدند سادات وموالی‌را دست حاجت باو دراز نمیشد جزاینکه بامقصود دمساز میشدند باین وسائل آوازه سخا ومکرمت را بلندکرد وبا زهد فروشی که خودرا مواظب طاعات‌جلوه میداد بجای‌قند نبات میخورد ازمناهی وملاهی پرهیز نداشت. بدینداری شهره شد و شاهرا یکی ازعلل وثوق وموجبات اعتماد همین بود

که او از فسوق وفجور احتراز دارد ودامن خود نیالوده است. اماعشق سرکشی‌اعتماد بیجای پادشاه را تکذیب‌کرد.

وزیراعظم را با یك تن از خواجه‌سرایان حرم همایونی الفتی پیدا شد که طلعتش ماه را تاب میداد وطرفه‌اش سنبل‌را آب عارضی بطراوت‌گل ونقنی بصفای‌سیم لطفی بغایت وملحی بی‌نهایت اندامی‌ظریف واطرافی فراهم .

بیچاره‌گرفتار ومفتون بود و راز ازپرده بیرون افتاده‌کار ازنظر بازی بدست درازی کشیدکه تاب‌وشکیب در دل مشتاق‌نمی‌گنجد . صبوری دستوری باغرور وشور برنمیآید علی‌الخصوص کسی را که طبع موزونست چگونه دوست ندارد شمایل موزون همانا در قاطرخانه و انس با قاطرچیان‌که نخستین مکتب و مآدب اوست خوی بد در طبیعتش نشسته بود شاه را اگرچه غیرت و تعصب مانند دیگر قوا سستی گرفته دیده ودانسته را بتکاهل وتجاهل موهوم و نامعلوم میشمرد از این‌معنی البته متأثر شد لیکن اشتغالات اندرونی خودش بکار بیرونی مجال پرداختن‌نداشت ودرفساد ناموس بآه وافسوس قناعت میکرد .

خودپسندی وشهرت‌طلبی امین‌السلطان‌متاع‌کاسد شعر وصناعت فاسد مدحت سرائی را رواج داد جوائز و صلات بعشرات و مآت بالغ شد ارباب عمائم که جامع ذمائم ودر وادی طمع هائمند از پی‌شعراء باب دعا واستدعا بازکردند درهر پیچ و خم دستارتوقعات خام استوار وباخذ مال‌حرام اصرارکردند. چندین صدهزارتومان تفاوت گمرك ایران که بدیوان نمیرسید و از واردات خاصه وزارت اعظم بود پیشکشهای مستمر و تقدیمات متوالی حکام ومباشرین عوائد مختلفه درباری منافع املاك وتیولات موروثی‌است بصوابیهای نقدی وجنسی اگرصدیك صرف نامجوئی وحسن اشتهارمیشد باك نبود اما طاقت دیدار و تحمل محاوره این نوع مردم در او نماند.

بیخوابی شبها که با خواص خود تا سحرگاه بیدار بود وهنگام بیداری اهل تقوی بخواب میرفت و استعمال معاجین مکیف و چای و قلیان پی درپی و رغبتی که

بصحبت سفله و مسخره داشت او را از پذیرفتن و پژوهش ارباب حاجات نفرت داده ناگزیر راه و طریق اختفا پیش گرفت از اندرون خانه خود وقتی که بیرون میدوید کالسکه در کریاس آماده بود مکث و درنگ نداشت و هیچکس را با او مجال گفتگو نبود راه بسرعت طی میشد همینکه بعمارت پادشاهی میرسید فراش ودربان اهل کدیه را از دخول مانع بودند بخلاف مردم دیگر را که با وزیراعظم سر و کار داشتند و بایستی حاجات شخصی ومهام دیوانی را باوعرضه دارند چون وزارتخانه برای دوائر خود تشکیل نکرده و همه مشاغل ایران درخرجین آبدای انباشته بود درباغ خاص سلطنتی که هیچکس بی‌اجازه همایونی اذن دخول نداشت و هریك از امرا و اکابر بر تقریبی در دایره خاصه پادشاهی بلامانع راه میبافت باکفاء و اقران خود مفاخرتها میکرد وزیر اعظم صلای عام در داده پرده هیبت پادشاهی را تا دامن دریده بود از بام تا شام هرطبقه و صنف درضلعی ازباغ و عمارت سلطنتی که مجاور دستگاه آبدارخانه بود مجتمع بودند بزرگان و محترمین باسفله و رعاع‌الناس مخلوط و در حواشی باغچه ها پراکنده امین السلطان در ورود بباغ دریك نقطه قرار میگرفت که ازدهام حضار اورا رنجه نکند درحرکت وگردش بملاطفت یا پرخاش کارهرکس را میساخت فرمانها براتها ـ احکام ـ تلگرافها ـ دردست هر کس بود بسهولت نخوانده و ندیده بمهر میرسید تفرقه اعیان و محترمین بهانه مشروعی پیدا کرده وزیر اعظم بحضورشاه برود تا آنها بیرون بروند.

شاه ازاین جنجال واجماع مختلط و بی‌نظمی درخانه خودش دلتنگ بود اما وقت عزیز را که ممکن بود بکار عزیزالسلطان صرف شود بانتظام منزل خود حرام میدید مصرف کند و بتصور آزردگی خاطر امین‌السلطان ازحکم‌وترتیب اینکارصرف نظر میفرمود همت وزیر اعظم هم در هر فرصتی که بدست میکرد بر آن مصروف بود که غفلت وتکاهل وطمع و ناقابلی رجال دولت وکارگذاران مملکت را درنظر شاه وانمود و نومیدی شاه را از اسباب کار شدت دهد تا توجه او را بشخص فرید و رکن سدید

تأیید و تکمیل نماید نایب‌السلطنه هم ازطرفی فارغ نبود که اهمیت موقع خودش را بپدر بزرگوار اثبات و امنیت‌خاطر و ساحت شاه را برای بازیچه بچگانه اندرونی بوجود خود نسبت دهد و بآب گل‌آلود آسانتر ماهی بگیرد .

دراین هنگام محمدحسنخان اعتمادالسلطنه مترجم حضور همایونی ورئیس دارالترجمه دولتی از میان روزنامه های خارجه که برای شاه میرسید روزنامه عربی‌العباره بنام عروة‌الوثقی لا انفصام لها منطبه پاریس بدست آورده اصل و ترجمه آنرا بحضور شاه آورد . سراپا قدح دولت وملت انگلیس از قوت فکر وقلم‌نگارنده آن‌شیخ جمال‌افغانی بمبالغه و گزاف تحسین کرد . شاه‌که هرگز چنین هوسها نداشت و بارباب افکار جدیده و مردم جهاندیده فرنگستان گشته هیچ مطمئن و معتقد نبود بحکم قضا جلب شیخ جمال را بایران تقاضا و بتوسط اعتماد السلطنه اورا بطهران دعوت‌کردند .

تحقیقاً بنگارنده این داستان سبب وباعث معلوم‌نیست میتوان بحدث وقیاس گفت که شاه را نصایح و مواعظ سفارت انگلیس و تأکید و تهدید دولت مشار الیها باستقرار عدل و امنیت و تنظیم مهام مملکت خسته‌کرده محمد حسنخان هم متمایل به‌پلتیك روس بود ازین دوفکر خواستن شیخ جمال‌الدین بی‌هیچ مناسبت و ضرورتی نشأت نمود .

چندی نگذشت که مشار الیه از جنوب ایران به بندر بوشهر رسید و بتهران آمد .

حاجی محمدحسن اصفهانی امین‌الضرب مقدم اوراگرامی داشته و درخانه خود منزل داد چراکه فساد معاملات و شیاع تقلبات حاج مشارالیه را معناً متزلزل و باطناً متوحش داشت .

همیشه سلامت عرض ومال‌خودرا ببرکت قدوم پیروان حق وصاحبان انفاس قدسیه میخواست پیوسته تکیه اوبیك صاحب فکر و ذکر بود وبجمال‌الدین ندیده و

نشناخته ارادتی کامل کرده بود پس از ورود او بتهران معلوم گردید که سیدجمال الدین از مردم اسدآباد افشاراست واینکه شیخ افغانی معروف شده نتیجه سنین اقامت او در قاهره مصر وتولیت تکیه افغانی آنجا بوده است وضوح سیاست او نیز بمراتب ارادت حاجی محمد حسن افزود. چند روزی پس‌از ورود بپایتخت شرف حضور ناصرالدین شاه را دریافت با عمامه سبز و لباس منقح عربی و بیانات ملمح فصیح در خدمت شاه جلوه‌گر شد وچون درهمان مجلس اول درتنظیمات واصلاحات و ضرورت وضع‌قانون مبحثی بمیان‌آورد بنظرشاه خوب جلوه‌نکرد.

داستان میرزا رضا سمسار کرمانی ص۱۳۲

میرزا رضا نام سمسار کرمانی از دست فروشان تهران جوانی باریك اندام معمم بود شال‌کشمیری و کرمانی‌آغری و برگ و عبای کرمان وچیزهای دیگر ازقبیل خز وسنجاب پوست بخارائی ومنسوجات پشمینه خراسانی بخانه‌ها میبرد وازفروش آنها و انتفاع جزئی معاش میکرد. روزی بمجلس دربار و مجمع وزراء و اعیان وارد شد و ازنایب‌السلطنه شکایت آغاز نمودکه دو سال بیشتراست متجاوز از هزارتومان طلبم در نزد کارگذاران ایشان مانده از دویدن کفشها پاره کرده‌ام وکسب و کار آواره شده بدردم چاره نمیشود. ازطرف مجلس بنایب‌السلطنه نوشتند جواب نوشت که اگر این شخص باکسان من حسابی داشته باشد قدغن میکنم معین و مفروغ‌کنند.

مدتی براین‌گذشت یکروز که بضرورتی نایب‌السلطنه درمجلس وزرا حضور داشت میرزا رضا ورود و تجدید تظلم کرد. صورت ابتیاعات را که نایب‌السلطنه خود بتدریج از او برده بود میان گذاشت و سخت نالید. نایب‌السلطنه‌گفت او را بفرستند تمام طلبش پرداخته شود. میرزا رضا را بردند و طلب او را نقد حاضر کردند و ادای آن بحکم شاهزاده مشروط بآن شد که در شماره و تحویل هریك تومان یك سیلی به پس گردنش زده شود میرزا رضا باین قضارضا داده وطلبی را که ازوصولش نومید بود بتحمل این رنج گرفت اما کینه و خشم نایب‌السلطنه باین ضربات فرونشست و اورا

به عقوبتهای دیگر تهدید کردند و با استیلاء حکومتی برای او بهانه جوئی میشد میرزا رضا را تشویش خاطر ـ عاکف مجالس زاهد ودرویش نمود اسلوب داد و ستد از دست داد درپناه پیر مرشد خودداری میکرد.

...... چشمان زبیده‌امینه اقدس کنیز بدترکیب متعفن کروسی که‌معشوقه شاه بود دردگرفت و او را برای معالجه بفرنگستان فرستادند.

در خلال این احوال و هجوم چنین غموم فساد امور مالیه و نقصان اقساط مالیاتی اطراف و تعطیل مرسومات اهل خدمت وشکایت قشون از نرسیدن جیره نیز برای شاه مایه کدورت‌خاطرشد غالباً قلم حساب ازدست مبارك شاهنشاه‌ایران نمی‌افتاد وپس ازتخمین جمع و خرج که تعیین وجوه معوقه به قلمداد امین‌السلطان میشد و پولهای لاوصول را از عوائد مسلمه تعداد میکرد از امین‌الملك وزیرخزانه سندی میگرفتند و بدیوارخزانه اندرون می‌آویختند معادل‌آن پول نقد میبردند تمسکات امین‌الملکی تالی سبعه معلقات خزانه مخصوص را هم خرابه‌غیرمرصوص کرده حتی نقرفی‌الناقور که فلز نقره در معادن آمریك زیاد حاصل شده و کثرت مستخرجات فلزی موازنه سابقه قیمت این جنس را باطلا باطل‌کرده است. درکل ممالك برعایت حفظ رواج و وقایع ضرر تجارت محدود بودن مسکوك نقره را واجب شمردند و ادخال‌پول‌سفیداز مملکتی بمملکت‌دیگر درتحت ممنوعیت شدیده‌آمد فقط عرصه‌ایران‌میدان‌معامله‌سیم دغل‌ونقره مردودشدکه ازفنون تجارت وعلوم ثروت خبر نداشتند وحاجی‌محمدحسن خائن‌الضرب علاوه برآنچه از پول مس و کسر اوزان انتفاع داشت ازآوردن نقره کم بها و ساختن دو قرانی مختلف‌الاوزان مغشوش العیار سود سرشار میبرد این نکته از مافوت نشود که چرا مسکوك نقره را بدوقرانی حصر کرده و قران و دهشاهی هیچ نمیسازند با فقر مردم و حاجت ناگزیر بپول کوچك که مدار معاملات جزئیه بازاری برآنست.

نصرالسلطنه و دارالضرب دولتی

ولیخان نصرالسلطنه دارالضرب دولتی را باجاره برمیدارد.

توضیح آنکه دردارالضرب دولتی برای سکه سه دستگاه کاری موجود است و هرروز صدهزار عدد دوقرانی ساختن ازتفاوت قیمت نقره وباری‌که بآن میگذاشتند دو هزار و پانصد تومان نفع خالص کیسه حاجی محمد حسن عاید و وارد میکرد نایب السلطنه در این هنگامه بی پولی دولت فرصتی غنیمت شمرد و تعهد ولیخان نصرالسلطنه را بعرض شاه رسانیدکه بیست وچهارهزارتومان تقبلی حاجی محمدحسن راکه همه خرج سازی و حساب‌بازی بود نصرالسلطنه صدوبیست‌هزارتومان میدهد و هر ماه ده هزار تومان بحضور همایونی می‌آورد مشروط براینکه بخورد امناء خزانه نرود و مخصوص جیره قشون حاضر رکاب باشد. بخلاف عادت و انتظار شاه بامتناع امین‌السلطان اعتنا نکرد و نبودن پول محرك امضا و قبول شد. نایب‌السلطنه بمراد و نفرات گرسنه قشون‌به نوا رسیدند نصرالسلطنه علاوه برصد و بیست هزارتومان تقبلی ماهی هزارتومان بنایب‌السلطنه ومبلغی بامین‌السلطان میداد وخودنیزفایده میخواست تا نقره بود بی‌حساب سکه میکردند همینکه نقره موجود ساخته میشد بازپول سیاه میساختند و برویه حاجی محمد حسن بتداول میگذاشتند. حوصله ایران از تحمل اینمقدار سکه‌مس تنگی میکرد وزنگارآن مستلزم قی و اسهال بود. فریاد خلق و ناله ارباب معامله را گوش دولت شنیدن و دانستن نمیخواست که نفع عاجل و صرفه نقد مغتنم بود. براین خال سالی‌گذشت وحاجی محمد حسن شب و روز در تدابیراضمحلال وتدمیر نصرالسلطنه با امین‌السلطان کنگاشها داشت تاذهن شاه را از کسراوزان و فساد عیار مسکوکات مشوب‌کردند وبتوسط غلامعلیخان امین همایون‌که بامتیاز بیسوادی وبیخبری ازاحوال عالم درنظرشاه مکانتی یافته وبانتساب خانوادگی با امین‌السلطان اول قهوه‌چی باشی وپس ازچندی سرایدارباشی شده بود و شاه به بیانات

عوامانه او اعتمادی داشت بکلی شاه را معتقد کردند که نصرالسلطنه از وزن پولها کاسته و ببار و عیار آن افزوده است.

بحکم همایون در تکیه دولتی از وزراء وتجار و اعیان وصراف انجمنی ساخته یهودیهای قالگر آوردند دم ودود و کوره واسباب کارفراهم کردند و برای امتحان از بازار و دکه صیرفی یك کیسه پول نقره تازه خواستند و ازخزانه یك کیسه قران ازمسکوکان چندسال‌پیش بیرون آوردندکه هردو را وزناً وعیاراً بسنجند غش‌وصحیح و غش و سمین معلوم و ممتاز شود وپرده از روی کار بیفتد دراین انجمن نصرالسلطنه یار ویاور نداشت واز خدعه حاج محمدحسن غافل بودشیخ‌اسمعیل امین‌الملك محمد علیخان امین‌السلطنه غلامعلی خان امین همایون آقا غلامحسین خازن الممالك صرافهای خزانه که همه از اتباع امین‌السلطان و طرف دار حاجی محمد حسن بودند هنگامه را کرم و اسباب مغلطه را جمع داشتند از پیش در بازار سفارش شده بود که سکه‌های شکسته و نازك و کم وزن پیدا کنندو کیسه به بندند وهذا امرقضی بالا مس از اینطرف امین الملك که بخزانه اندرون رفت از دوقرانیها حاجی محمد حسن بیرون نیاورد که با پول نصرالسلطنه هم‌ترازو شود بلکه ازکیسه‌های یك قرانی زمان امین الدوله برداشت که وزن آن سنگین و عیارش سالم بود. بعلاوه میزان عمل را بکف کفایت صرافان خزانه دادند الذین اذاکالوهم او وزنوهم یخسرون.

یهودیان قالگر نیز بمقتضای حرفت وجنسیت باشارات حاجی محمد حسن کار می‌بستند.

الحاصل تیر حاجی محمد حسن بنشانه آمد قال یهودی و قیل مدعی اثبات تهمت و الزام عزلت نصرالسلطنه کرد. حاجی محمد حسن مصلحت ندید که بلافصل دستگاه ویرانی ایران را تصاحب کند و هم ترضیه امین همایون لازم بود که بدستور حاجی و حامی او به بیانات عامیانه شاه را بمقام تحقیق درآورد ضرابخانه را بنام امین همایون وکام حاجی کردند ولا یخفی لطفه‌که چون امین همایون اندك طرف وثوق

و اعتماد شاه شده است او را هم داغ باطله زدن وبخیانت آلوده کردن بمذهب وحدت وجودی امین‌السلطان واجب شد تعهد نصرالسلطنه را تنصیف و ضرابخانه را بامین همایون تحویل کردند.

حاجی محمدحسن اسما ورسما پیشکار وکارگذار امین همایون ودراین‌عمل باو راهنمون بود شاه بکفایت و صداقت او بیشتر اعتقاد بست و بمثل اوکه خواندن نوشتن نمیدانست و گفتگوی مجلس نمیتوانست وزارت تجارت نیز مرجوع آمد. دیگر درنظرها غریب نبودکه غلامعلیخان وزیرتجارت شود زیرا همه میدانستند هیچ وزارتخانه وجود معنوی ندارد ـ آنچه هست در خرجین آبدارخانه وبرای استیصال واضمحلال دولت‌کلیه امور معطل است.

حاجی محمد حسن از طرح خود خارج نمیشد امین همایون را بمنافع دارالضرب ترغیب ومداخلات اورا در اینکارصورتاً مستقل ومنحصر میکرد اوهم برای شئون وزارت بمداخل کم قانع نبود باز به سکه مس پرداختند و بصحت عیار و وزن نقره اعتنا ننمودند از اطراف شکایت برخاست و از اینکه امین السلطان بخرابی امین همایون مایل بود شکایت ها بلامانع بعرض شاه می رسید و نتیجه انفصال غلام علی خان و استقلال حاجی محمد حسن شد. رجوع تجار هم بالطبع از او منصرف گردید.

سید جمال الدین اسدآبادی (ص۱۴۳)

سید جمال‌الدین اسدآبادی بدعوت شاه دوباره بتهران آمد از شاه و وزیر باز روی خوش ندید به‌قصبه شاه عبدالعظیم نقل مکان کرد به مختارخان حاکم آنجا حکم فرستاده شد که اورا دستگیر وباچند سوار بسرحد عراقین برسانند.

مقصود اصلی امین‌السلطان درین اقدام بدست‌آوردن کاغذهای سید بود که تحریرات مردم را بسید دست‌آورده ببرچیدن خاندان دشمنی‌های‌خود دست‌آویز کند

مختارخان سید را در صحن حضرت عبدالعظیم گرفت و بیرون کشید و محض اینکه اهالی قصبه نگویند که دربست این مزار شریف کسی‌را مأخوذ کردن آنهم ازساداة اولاد رسول خلاف حرمت زاویه مقدسه است فریاد برآورد که این مرد سید نیست سهل است اسلام او مشکوك و غیر مختون است در بازار بند ازار او را بریدند و مکشوف‌العوره باسروپای برهنه‌بیابو بستند وبسواران مأمورسپردند ودرسرمای‌زمستان اورا تحت‌الحفظ بجانب خانقین وسرحد عثمانی حرکت دادند.

ازاعوان واصحاب سید هیچکس باو یاری نکرد مگر میرزا رضای‌کرمانی که سراسیمه بچپ و راست میدوید وفریاد میکشید که مردم این سید است واز اولاد پیغمبر شماست از بزرگان علماست غیرت کنید و نگذارید مظلوم‌کشته شود . فغان و اشك وتلاش و کوشش میرزا رضا فایده نداد سید رفت واوبجا ماند. مأمورین‌حکومت بمنزل سید تاختن آوردند از کتاب، وکاغذ هرچه بدست آمد بستند و سر بمهر خدمت وزیر اعظم فرستادند امین السلطان رایت فتح برافراشت شبانه بدوشان‌تپه رفت کیف ودفتر سید را بهمان مهر ونشان بحضور شاه برد که ازآن میان خون جمعی ریخته و خاندانها برانداخته شود . درآن صندوق جز لعنت نبود . تیر وزیر بسنگ آمد و شاه خشنود شد که از مردم معروف و نوکرهای در بار کسی با جمال‌الدین همداستان نبوده است.

بی‌اعتنائی امین‌السلطان بکارهای دولتی

امین السلطان پس از سفر فرنك انتخاب انواع فسق و فجور را علناً مباح شمرده همه‌شب درباغ خود اسباب لعب وطرب آماده داشت از خمار وقمار مجال کار نمانده نشاط می و ناله چنك و نی ذوق رقص و شور عشق وقتی نمیگذاشت که بشغل دیگر پردازد. احکام ناسخ‌ومنسوخ اوامر بی‌رویه لطف بی‌هنگام قهربی‌سبب حکام را ازآنچه بودند بی‌اعتناتر کرده ودر معاملات خود یکباره بی‌پروا شدند متظلمین از

هرسمت که بطهران می‌آمدند مجاور ابدی بودند ارباب حاجات را جزمناجات راهی نماند اموری عادیه همانقدر فیصل میافت که وزراء ومباشرین دوائر دولت مینوشتند و بی‌ملاحظه بمهر وزیر اعظم میرسید یا فرمایشی که از شاه صادر میشد و اجراء آن ناگزیر بود مردم کوته بین هنوز در اشتباه بودند وآنقدر نظم و انتظام را که در امور باقی میدیدند بکفایت امین السلطان نسبت میکردند اما درپیش صاحب نظران پیدا بود که از شخص ناصرالدین وآنقدر پرسش و کوششی که درکار داشت و توجهی که از افراد نوکر سلب وقطع نمی‌نمود چرخ سلطنت را از گردش نینداخته در امور جمهور حرکت مذبوح باقی گذاشته است . دریغ که فریبندگی واغفال امین‌السلطان و اغراض شخصی نایب‌السلطنه آنهمه لیاقت وسماجت ناصرالدین را ضایع وخطرات ملك ودولت را نزدیك میکرد وبرای اشتغال خاطر شاه و اهمیت موقع خود هر روز بتفریبی شاه فرشته سیرت مهربان را از مردم آزرده و اندیشناك و دل مردم را از پادشاه رنجیده ومتوحش میکردند . جماعتی را درکار اوراق و نشریات ملکم شریك ودخیل و قومی را با سید جمال همراز ویکدل میشمردند . بهانه جوئی که نتیجه آن اقتدار امین‌السلطان و انتفاع نایب السلطنه بود پاپی بیچارگان بودنـد روزنامه های مخفی و عوانان آشکار پلیس وحکومت هرروز بگرفتاری و زحمت جمعی سبب میشد تا کار بکلی بی‌پرده شد .

دستگیری حاجی میرزا محمد علی سیاح محلاتی که به‌بستگی و خصومت ظل‌السلطان شده بود ونایب‌السلطنه مسلك اورا خوش نداشت بامیرزا رضا کرمانی که در تحصیل طلب‌خود از نایب السلطنه راه و رسم ادب را گم کرده بود و سزای این معامله را کارکنان حکومت طهران دستورالعمل مؤکد داشتند - باجمعی دستگیر و گرفتار غل و زنجیر شدند در محضر نایب السلطنه بمعرض تهدید و استنطاق آمدند بکنایه وتصریح واشاره و تلویح آنها را میاموختند که بعضی معاریف دربار و اعیان دولت را بهمدستی خود و مخالفت و بدخواهی پادشاه نسبت دهند و تهمت نهند در

این میان‌کار بمراد نایب السلطنه و امین‌السلطان شود شاهزاده مال ایشانرا برایگان ببرد و وزیر اعظم مخالفین خودرا بمالد خلاف انتظار همه این چندتن که به‌بی‌دینی وخدانشناسی متهم بودند آلت فنا و باعث ابتلاء بیگناهان نشدند حاج سیاح شبانه خودرا از پنجره بکوچه انداخت که سرنیزه و چاتمه فراوان اورا هلاك کند بختش نیاورد وبروی سنگها بزمین آمده پایش شکست. میرزا رضا درمحبس چاقوئی بدست آورده وشکم خودرا درید مستحفظین‌خبر یافته جراح وطبیب بردند وعلاجش‌کردند. همانا دست روزگار آلت خرابی بنیان سلطنت را باقی میخواست تا در پای سیاح و زخم شکم رضا افاقتی حاصل‌آمد . طبع نازك راحت طلب ناصر الدین را انبوه بیم و هراس بتشویش‌ووسواس می‌انداخت وامین‌السلطان‌را هم وقت خوش بود وبخت سرکش که شاه از خود بغیر نمیپردازد .

ص۱۷۲ـ ناصر الدین‌شاه‌بخلاف آنهمه قوت رأی‌واستبداد وآنقدرهوس‌ومیلی بحکمرانی واجراء خیالات خود داشت این‌اوقات به‌سهل‌انگاری وطفره ازکار متمایل شد وبرای حفظ راحت آنی واشتغال بعیش شبانروزی به تعهدات بی‌اسلوب و مواعید عقرقوب وزیراعظم قناعت میکرد وپند ایام را که ازهرگوشه بفریاد و فغان بیان میشد گوش نمیداد تنها تحقیقی‌که از باعث مفسده و مایه هنگامه بمیان آمد داستان سرهر بازار واعمال حاجی محمدکاظم ملك‌التجار بود که افروختن آتش فتنه و بباد دادن آبروی دولت و بخاك انداختن کار دخانیات باو نسبت داده میشد . حتی فتوی جناب میرزای شیرازی را بطریق موثق از مجعولات اوگفتند که نسخه‌ها بهرسمت وهرولایت منتشرکرده بدست طلاب بهانه‌جوی هنگامه طلب‌انداخت چون استعداد وترصد مردم این حکم را درست بکرسی نشانید و آوازه نفاذ امرجناب میرزا بعرض رسید ایشانهم بخود گرفته انکار نفرمودند. بالجمله با مرواشارت همایونی حاجی‌محمدکاظم ملك را گرفته و تحت‌الحفظ بقزوین فرستادند که اینك اردبیل ثانی ایران و محبس مقصرین سیاسی این مملکت است .

لکن حبس حاجی محمد کاظم وسیله نجات زندانیـان دیگر قزوین هم شد چرا که حاجی‌محمدکاظم‌شخصی‌خوشرو وبذله‌گومقلد ومتقلب حریف‌قمارظریف ومرد کار بود وزیر اعظم را مجالست باو مألوف میداشت دیری نگذشت که او را شفاعت کردند و باین تقریب محبوسین دیگر قزوین هم‌آزاد شدند میرزا رضای کرمانی را ملاحظات طهران و اطلاع بسرگذشت زمان غیاب از آزادی بیزارکرد زن رفته طفل مرده وظیفه رادیگری‌برده خانه‌خراب اندوخته برانداخته‌حاصل عمر هبا شده‌آنهاکه همیشه‌باورعایت‌واعانت‌داشتند ازدیدار اونفرت‌وکراهت‌میکردند تنهاحاجی‌محمدحسن امین‌الضرب نظر بارادت سید جمـال الدین رضا را ازخود راضی و معاش او را عاید می‌داشت .

امین‌السیطان‌هم برغم‌نایب‌السلطنه بمیرزارضا مهربانی‌کرد وبرای صیت‌کرم شهریه باو مقرر نمـود وزیر اعظم در غرور و مستی و تکیـه که باسباب و اشخاص بیرونی و درونی و ختم و نیرنج وجادو و دعا داشت از بی‌اعتنائی بکار بالا ترك رفته بصاحب کارهـم اعتنا نمیکرد . حـکم شاهنشاه مخدوم خود را قابل اصغا نمیشمرد لاجرم این حال بحکم عادت درمزاج اوطبیعت ثانیه وخصلت ثابته‌گردید . تعرض و تنمر درشتگوئی و زشتخوئی از غیاب بحضور و از حجاب بظهور رسید . بـا همه بردباری و وادادگی ناصرالدین‌شاه‌که میخواست اثبات کند در تحمل و بیعاری پادشاه ایرانیان است پیمانه صبرش لبریز شد وقصدآن فرمود که تعدیلی درکار واصلاحی در اوضاع دربار دهد. سبب‌آنکه روزی اعلیحضرت‌شاهنشاه به‌وزیراعظم خود ازپریشانی امور دولت خاصه هرج ومرج مالیاتی که گرفتن و دادن احکام صورت حسابی ندارد ومستوفیان درجمع ناروا وخرج بی‌رویه فعال مایشاء شده‌اند شکایت‌کرد وزیراعظم چندان امان ندادکه‌کلام شاهانه ختام پذیرد برآشفت وبی‌ادبانه گفت ازآنکه مسئول امور دولت است بپرسید من‌چکاره‌ام وکیل‌حکام ودخیل دفتر وحساب نیستم‌که ازطرف آنها دفاع‌کنم یامؤاخذ باشم.

شاه باسه‌تن ازخواص وزرا این راز را بمیان‌گذاشت و زارگریست که همه مرا باین وزیرجوان و آنقدر اقتدار و استیلاء که باو داده‌ام ملامت میکنند و دیروز جواب او بمن این بود باید درکارها قراری داد و بناء دولت را که در شرف خراب و دمار و علی شفا جرف هار است بترتیبی محکم نمود . شاه در این باب بسیار تأکید داشت‌که تا زمـان اقدام سرّ فـاش نشود و امین السلطان بتلاش نیفتد و نیز فرمود که شاهزاده ظل السلطان بحکم احضار در راه است و عنقریب از اصفهان می رسد در سر او هـم عقلی است و در امـور ملك‌داری تجربه آموخته است منتظر شوید او برسد .

اما خیال خود را معطل نکنید به‌آزادی افکار در شرایط اصلاح و تنظیم امور آنچه بخاطـر آوردیـد بقلم آرید . یادداشت های خود را آمـاده نمائید اعلیحضرت با خاصان حرم و خواص خلوت و صید وتفرج چند روزه به امین‌آباد وارامین رفتند .

ص۱۷۶ـ ازآنجاکه بخت شوریده‌ایران هنوز درخواب بود وعلت رهزن‌این عزم‌شاهانه اول رسیدن نواب‌ظل‌السلطان بامین‌آباد وزیارت پدر تاجدارخود آن جلوه خیالی نکرده‌که انتظار داشتند زیرا شاهزاده بمرور سنین‌همانطورکه فاقد نام وشهرت خود شده بود غلبه حرص وحب مال در او تصرف عجیبی‌کرده فکر وبیانش آنچه بود هیچ‌شباهت نداشت و آنقدر اصلاحات فریبنده وبزرك منشی بی‌حقیقت‌که‌آموخته بود یکبار، فراموشش شده منظره ومخبرش حتی بچشم پدر خوش نمی‌آمد . علت دوم نشر این اراده ملوکانه از دایره نایب السلطنه شدکه باعشق بخرابی بنیان امین السلطان احتمال حضور و اقامه ظل‌السلطان را در طهران آفت جان خود میشمرد و با آنهمه تأکیدات همایون نتوانست خودداری کند درحاشیه خویش‌از اینمعنی‌کم وبیش بزبان آورد وخبر بامین‌السلطان‌رسید علی‌الفور میرزا نصراله خان مشیرالملك‌که آلت‌جاریه وزیر اعظم در مهام خارجه بود بسفارت روس رفت و بمسیو اسپایر شارژدافر دولت

مشارالیها محرمانه خبردادکه شاه را مدعیان برآن داشته‌اند مثل امین‌السلطان خادم پلتیك ومایه نفوذ روس‌را ازمیان بردارند وظل‌السلطان باهواخواهی انگلیس در دربار رئیس‌مطلق ومختار مبسوط الید شود . درضمن این‌خبرگوئی و سخن‌چینی هم خود را بیشتر بسفارت روس خیر خواه و محرم نمودهم بمخدوم خود که بوسیله اوجاه و مال می‌اندوخت خدمتی بسزا کرد.

مسیو اشپایر رقعه با عتماد السلطنه محمد حسن خان نوشت و با یك سوار مخصوص از غلام چاپاران سفارت به امین آباد فرستاد مضمون اینکه از روی اخبار متواتری اعلیحضرت شاه اراده ترتیب تازه در امور درباری ایران فرموده و در نظر گرفته‌اند نواب ظل‌السلطان را به‌معظمات امور ملکیه دخیل‌نمایند بمقتضای مخالصت وخیرخواهی‌من غیررسم بشما اظهارمیکنم درفرصت مناسب بحضور شاهنشاه عرض‌کنید البته این اقدام از نظـر اولیای دولت روس ناپسند افتاده بچشم رضا نخواهند دید . اعتماد السلطنه که بسفارت روس بستگی و تقرب میجست و میخواست مقاصد سفارت مزبوره بدست وقلم اوهرچه زودتر وبهتر انجام پذیرباشد رقعه را ترجمه کرده وشبانه بحضورشاه فرستاد این دوسبب مداخله ظل‌السلطان را مطلقاً بآنچه درنظرهمایون بود منسوخ نمود .

لکن شاه را کمال آزردگی طبع از بی‌ادبی امین‌السلطان از جرح و تعدیل کار دربار وتحدید اختیارات وزیراعظم بکلی‌منصرف نکرد روز بازگشت از امین‌آباد میرزا نصرالله‌خان مشیرالملك بامیرزا محمودخان علاءالملك وزیرمختار ایران‌مأمور دربار روس‌که آن اوقات مأذوناً بطهران آمده بود ورود کرده برای مهمی‌قریب‌الفوة بارخواستند شاه اجازه حضور داد هردو همزبان و بدانسان که سیمرغ فرموده بود از ملاقات مخصوص با شارژدافر روس واینکه بکلی از مسلك تـازه دربار ایران مأیوس است وتغییر اوضاع درباری را مخالف الفت ومورث کدورت ذات‌البین‌میشمرد شرحی بشاه خواندند و چنان وانمودند که اگر ذره از استقلال و اقتدار امین‌السلطان بکاهد

بنای صفا و بنیان موالات ایران و روس خلل میابد شاه از آنچه بنظر گرفته بود منصرف و مصمم شد که با وزیر اعظم بمدارات کار بندد و بدست خود او کارها را اصلاح کند دیگر باامین‌الدوله ومخبرالدوله حرفی بمیان نیاورد واین ازموارد سهو وخطای ناصرالدین شاه بودکه چنین روایات را باعدم وثوق بسلسله رواة قابل تحقیق نمیدانست و بتصورات واهیه از عزم خود برمیگشت. وزیر اعظم را روز دیگر بحضور خود خواست در میان شاه و وزیر حرفها از مهر و محبت و لطف و عنایت گفته شد با اینکه هیچیك باور نکردند بخود مشتبه نمودند که خدشه و خلافی نمانده است.

شاه باامین‌السلطان گفت که جداً ومستقلا بکار بچسب و بمدعیان راه اعتراض مگذار. امین السلطان بشاه عرض کرد که باین خیالات وقت خود را ضایع وعیش خود را منقض نکند مردم و مملکت لایق آن نیستند که خاطر شاه در اندیشه آن آزرده و مشغول شود. دوباره کاربصورت اولیه عود ودر بحر تعطیل واختلال غوص کرد شرارت طغاة و عجز و لاة نافرمانی رؤسا پریشانی رعایا بنظر نیامد وزیراعظم برونق مجالس شب وتفنن در لهو ولعب می‌افزودکه مجال ارباب رجوع محدود شود.

باز احساسات ناصرالدین نگذاشت که از وخامت‌عاقبت غافل و بگذشتن‌وقت قانع شود چاره بخاطر آورد که امین‌السلطان درکل‌امورمسئول وچندی ازخود بکارهای دولت و مملکت مشغول شود اورا لقب صدراعظم مستقل ومختار دادند. صورت‌کار با معنی‌آن که هرچه هست در دست اوست مطابق آمد. درمزاج ایرانیان تغییر اسمی وصوری تأثیر دارد وشاه باین نکته‌آگاه بود انتظار وامید مردم باصلاح امور واحقاق حقوق در همین تبدیل لفظ تازه شد و یقین کردند احکام و اوراقی‌که بامهر صدارت عظمی صادر میشود نفوذ دارد وناسخ ندارد. امین‌السلطان هم چند روزی باروی‌گشاده و ادب و مهربانی مردم را پذیرفت و بهرکس وعده مساعدت داد تواضع و خضوع او مردمی راکه باو تمکین نداشتند و او را لایق اطاعت نمی دانستند جلب‌کرده شاه هم

میخواست باور کند که کار درست و تدبیر نافعی کرده است از صدراعظم تعدیل جمع و خرج و ترتیب وزارتخانه‌ها و اصلاحات کلیه می‌طلبید.

روزی چند بر نیامد که شاه و مردم فهمیدند بهر رنگی جامه پوشیده شود قد رعنا همان است اسم بر رسم غالب نمی‌آید تشریفات صدارت قلب ماهیت نمیکند ثمرهٔ التفات شاه و مردم که طبیعت کار و اوضاع دربار تغییر نکرد و بدتر شد جز یأس هیچ نبود شاه در غرقاب نومیدی که تجارب حال و ماضی را بی‌ثمر و کار را روز بروز بدتر میدید.

ص۱۸۳- در این هنگام میرزا رضا کرمانی سراً آشنایان قدیم خودرا ملاقات و عزیمت خودرا باستانبول و زیارت سیدجمال‌الدین میگفت و از هر کس بخرج سفر و فرار از طهران استمداد مینمود شاه و صدراعظم هم باو انعامی کرده بودند از راه گیلان و خط باکو و باتوم بدیدار مرشد خود شتافت و چون در طهران علائق او از مال و زن و فرزند بکلی پرداخته منقطع بود هر که اورا میشناخت و تجرد او را میدانست هجرت او را ابدی گمان میکرد و تنها او بود که با دعوی آشکار بارادت سیدجمال دوباره گرفتار نشد و رحلت اورا بخاك خارج امداد کردند. بدیگران که محو جمال یا درصحبت سید بودند چه درطهران و چه در دیگر بلدان ایران مزاحمتهای جاری و مردم بیگناه نیز سرپنجه اغراض مفسدین گرفتار میشدند. این گرفت و گیر فقط حبیب حکام و مأمورین شقی را پر نمیکرد دل شاه راهم خالی و خاطر مبارکش را مشوش میخواستند که فرصت تصرف و خیال اصلاح درامور ملکیه نکند.

شاهکار دیگر صدر اعظم این بود که بواسطه یا بلا واسطه با اشرار ایلات و سرکشان طوایف سروسری داشت و آنهارا بخود سری وراه زنی و مقاومت بامأمورین دولت واستیصال حکام وشکایت قوافل می‌انگیخت که شاهنشاه باین بی‌نظمیها مقسوم‌الحواس شود و او پس‌از فضاحت دولت واثبات عجز سوار و سرباز و مبلغها خسارت قراء وقصبات وضررهای قوافل تجارتی آن اشرار را به پناه خود بیارد انعام وشهریه

جیره و سیورسات کلی بگیرند بپاداش قتل و غارت و تمرد و شرارت نازشست و باج زبردستی ببرند . مختصر اینکه روز ایران از اینگونه سیاه وحال ایرانیان تباه شد بی‌فرصتی صدراعظم و نبودن هیچ‌دستگاه برای‌شنیدن‌ورسیدن‌عرض‌متظلمین راه‌التجارا به سفارتخانه‌های روس وانگلیس باز کرد وبااین روائی‌کار متظلمین از دوصورت بیرون نبود یانومید شوند وازوطن وحقوق خود گذشته بعراق عرب یا طرف قفقاز مهاجرت نمایند یا درغربت طهران بنامرادی جان بدهند.

رواج مسکوکات مسین (ص ۱۸۴)

معاملات عمومی وتجارت داخله را هم وفور پول سیاه تعطیل میکرد ازهرسو شکایتها برخاست رواج مسکوکات مسین ازاختیار صراف ومأمورین خارج شده تدبیر شیطانی حاجی محمد حسن هم دیگرجلوگیری نمیتواند بکند. درهر شهرو درهرماه نرخی دارد. یکشاهی که پنجاه دینار بود وبیست دانه ازآن بایکقران پول سفید تبدیل میشد بسی وچهل‌وپنجاه وشصت‌عدد یکقران رسید وآفت بزرك آنکه جزمسکوك مس چیزی درتداول نمانده بود. بندرت پول نقره میدیدند . بیچار تجار و کسبه و ارباب صنایع و فلاحین خدمه و مزدوران سرباز وتوپچی وغیره وغیره که روز پیش دربیست و پنج وسی عدد شاهی و صد دیناری مسین‌گرفته بودند روز دیگر از تنزل‌آن ثلث و نصف ضرر داشتند و از این خسارت عمومی ازهمه طرف مردمرا بفغان آورده اشکها ازچشمها وخون‌ها از دلها روان‌کرد. آنچه بتوسط حکام تظلم میشد یا کسبه و تجار و اهالی بلاواسطه عرایض با پست و تلگراف میفرستادند هیچ بعرض شاه نمیرسید اگر بشاه میرساندند مغلطه حاجی محمد حسن و حامی او (امین‌السلطان) نمیگذاشت که عدل پادشاهی چنین سم تجارت کش وآفت مخرب مملکت را رفع کند در غالب بلاد ایران نزد تجار وکسبه واهل حرفت جوالها مسکوك مس‌بی‌رواج افتاده منظرآن هرصبح وشام ناله و نفرین صاحبش بعرش میبرد.

امینه اقدس‌کنیزمحبوبه شاه در کوری و گوشه‌گیری بسکته ناقص واسترخاء


حاجی محمدحسن اصفهانی امین دارالضرب

یك شق بدن مبتلا گردید بیماری او
در کار قهوه‌خانه اندرون و خوابگاه
همایون سکنه آورد کدورت خاطر
ناصر الدین شاه از بیماری امینه
اقدس بشور و عشق دختر محمدحسین
شهیر بباغبان باشی تسلی داشت
عشق پیری سر برسوائی میکشید
هوسناکی شاه را بنده میکرد این
زن دهقانی را اسیری شاه باشتباه
افکند دلداری نمیدانست بیزاری
مینمود باور نمیتوان کرد که شخص
ناصر الدین شاه را ناز و اعراض این زن چگونه پریشان داشت و شبها که وصل
او می‌جست و دست نمییافت بچه بیچارگی اشك حسرت میریخت حتی نزد
پیشخدمتان بیرون خودداری نمیتوانست و صدر اعظم را بشفاعت می انگیخت
هر که سابقه احوال و اخلاق ناصرالدین و آنهمه عفت و عصمت که بوجود مبارك او
مخمر بود میدانست ازشگفتی و حیرت مات میماند. درحضرتی که نام منتسبین حرم
بزبان احدی نمیگذشت وسایه پرکیان بخاطر دیاری نمی‌افتاد و توهم هیچکس صورت
مستور آن عکس نمیداد واسطه صلح صدر جوان بود و اصحاب مجلس شب معددی
پیشخدمت و تفنگدار بیمقدار که چشم آنها باعصابه بی‌تعصبی بسته میشد و خواجه‌های
حرم عصاکش آنها میشدند.

بعد از تخفیف ناشی ازوبا در تهران و مراجعت از سفر عراق چند روزی
برنیامد که بامینه اقدس حمله دیگر آمد و شق ثانی بدن تالی قسمت اولی از
کار رفت مشاعر بکلی مختل و سکرات مرگ مستولی گردید اطباء فرنگی و ایرانی

که حال را میدانستند نزدیك نرفته‌کار بدست بی‌دانشان متملق افتاد قصه‌کوته کنیم‌که این زن دروغزن ومکاره غدار بجای خیانتها بایران زمین وگول وفریب بایران خدیو تا جان در بدن و حس درتن داشت مقدمات عذاب‌الیم وعقاب جحیم را از دست جهان طبیعت‌نما چشید.

ناسرالدین‌شاه اگرچه‌درمرگ فرزندان وعزیزان هم‌خود راگرفتارغم واندوه نمیخواست ودرهر مصیبت بساز وصحبت‌کارمی‌بست که غصه وملامت ازسلامتش نکاهد بعزای امینه اقدس سخت اندوهگین‌گردید وفای خود را بمتوفی ظاهرنمود مال‌گزاف او را که همه ازسرقت نقد وجنس پادشاه وپیشکشهای ناروا درحمایت ظالم واهانت مظلوم فراهم شده بود بوارث وحید او یعنی برادرش تفویض‌کردند.

دختر حسین باغبان باشی (ص ۱۸۹)

پس از ترك تصرف در متروکات امینه‌اقدس دختر حسین باغبـان باشی مهر ملوکانه را که امینه اقدس درملك یمن داشت بالاستقلال مالك شد بی‌آنکه قدر این دولت بیـدار وگنج بادآور را بداند و دلداری کنـد عشق پادشاهی را چندانکه او نپذیرفت درپیرامنش جای دیگرجست خواهرکهتر اوکه وی‌راجمالی نبودای شگفت در دل شاه نشست و مهرش درجان ناصرالدین ریشه بست . دریغا مهربانی هر دو سر نداشت ومیخ دوسربزمین فرونمیرفت. خواهر بزرك تابه‌تنها معشوقه پادشاه بودسریاری پیش‌نمی‌آورد حالی‌که درملك وجود ملك همشیره دست یافته سلطان خیالش بخلافت نشسته است نازافزون‌کرد وبدسری ازحدبیرون برد بیچاره شاه درمیان دو دلبرد و دل وکارش یکسره مشکل شد .

صدراعظم‌کار رابکام دید وعیش مدام‌گرفت بعنوان نصح وصلح قدمی برداشت وبا مخدره دوستی محکم کرد راز ونیاز وهل وکل‌که بدست وزبان عزیزخان خواجه بحرمسرامیفرستاد پیش‌شاه درباب تألیف واسباب تحلیب ومنع برودت وکدورت تحریص بگرمی ومودت باشاه بشمارآمد ودرمعنی راه الفتی بودکه وزیر نیکوسیره با مستوره



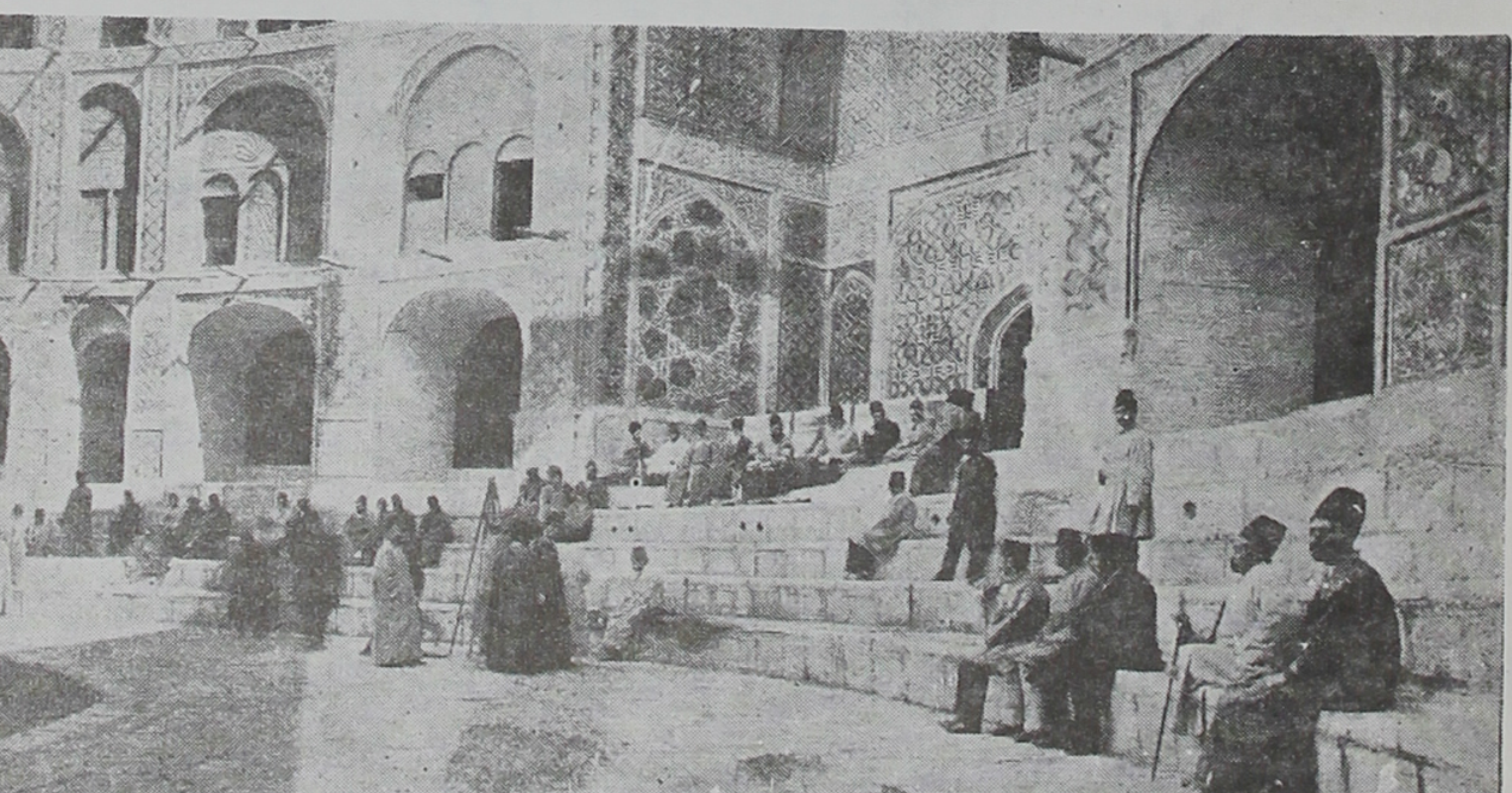
خانم باغبان‌باشی
نقل از کتاب زندگانی ناصرالدین‌شاه بقلم مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالك

می‌پیمود. اجراء چنین خیانت و فرصت ملاقات وصحبت به‌بهانه دیدار مادر و پدر و زیارت مقابر مقرر آمد وچنان بودکه کالسکه صدراعظم آمده مخدره را بتفریح میبرد آینه غماز شد راز ازپرده بدرافتاد خواتین که بعشق‌سرکش ناصرالدین رشك میبردند و اشك حسرت بدامن داشتند مجال تشنع یافته زبان بملامت گشودند. نمیتوان گفت که برطبع غیور ناصرالدین‌گران نیآمد امامصلحت وقت وصیانت عرض اقتضای سکوت کرد و لبریزی پیمانه صبر فقط قدرت شاهانه میتوانست تحمل اینهمه فضایح صوری و قبایح مادی و معنوی‌کند اگرگاهی حرفی از اصلاح ومنع افتضاح بمیان می‌آمد با ملایمت عبارات و الفاظ و بوساطت برادر و داماد بود و جز تعرض و تمارض وزیر بی‌نظیر تأثیر نداشت.

علی الجمله تاریکی خیال و اندوه قلب ناصرالدین را محارم او از بیرون و اندرون احساس میکردند بارها شب تاسحر میشمرد چه خیالها که گذر کرد وگذر نکرد بی خوابی خاصه زمستان رسید ولیالی طوال مجال را وسعت داده بیشتر شبها بعد از خوردن شام یاپس از شبچره مونس ناصرالدین دراطاق تنها چراغی بود و دفتر و دواتی آنچه بدستخط پادشاهی تحریر میشد برای آنکه کسی بر آن واقف نباشد فوری بکیف مخصوص همایونی میگذاشت و قفل میکرد وکلید آن در جیب شاه میماند چرا که ناصرالدین را عادت آن بود درجامه خواب باارخالق و کلیجه میخفت حتی در تابستان هم باپیراهن ببستر نمیرفت ازاین‌رو اسرارخودرا در کیف مخصوص مستور وکلید راز را از نامحرم محفوظ میداشت.

بازخواست از امین الضرب (ص ۱۹۵)

وفور مسکوکات مسین از حد نصاب گذشت و احتساب حاجی محمد حسن نتوانست بفنون صیرفی وشعوذه اصفهانی خاك بچشم مردم اندازد وحسیات کارگذاران



هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه در تکیه دولت



شیخ اسمعیل امین‌الملک

دولت را برقعی رنگین افکند همه مملکت از این سم ناقع وزنگار قاتل مهوع منقلب و متضعضع شد در شهر طهران هم از رواج و تداول افتاد . حاجی محمد حسن را بمقام بازخواست آوردند بآن گونه زبان بازی که فن او بود از شاخی بشاخ دیگر جست و بهانه‌ای برای طفره وتعلل جست که شتررا بدرخانه دیگران بخواباند و شر بجانب دیگرمتوجه شود بخرج نرفت لاجرم بحکم همایون مقرر گردید که در حضور نایب‌السلطنه معدودی ازخاصان خلوت واعضاء حکومت و نخبه تجار انجمن شوند و باین زحمت وضررعام نهایتی دهند مجلس آراسته شد و حاجی محمدحسن بی‌خجالت در زمره تجار نشست گویا او را بمشورت آورده‌اند و مورد مسئولیت نیست . نایب‌السلطنه ازامین‌الدوله خواست که چون بمبادی ومجاری امرمطلع وبحکم واراده همایون مسبوق است آغاز سخن وافتتاح کلام کند.

امین‌الدوله صورت حال ومقصود ازساختن انجمن را برسبیل ایجاز واجمال بیان کردکه چون همه میدانند و تجار ازطهران ودیگر بلاد ایران خبردارند تفصیل مسئله تضییع وقت است وچون خود امین‌الضرب از همه کس بفساد و اشکال حاضر و خبیرتر است باید چاره تعدیل عمل وبرداشتن آنچه ازپول سیاه زیاده برحاجت خلق منتشر شده است ازخود اوخواست . حاجی محمد حسن از حاشیه مجلس به‌متن آمد مقابل امین‌الملک و در سلك اعضاء خزانه نشست، با بیانی سلیس عنوان تدلیس کرد. ازجانب تجار و کسبه بازاری ضرر وزحمت افزونی پول سیاه وافتادن ازرواج را بیهوده تکرارنمود وضمناً گفت آنچه بنظرمیآید باعث عمده تنزل فاحش وکساد بیعلاج پول



هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه در تکیه دولت

روی سکوب نشسته از راست بچپ : ۱ـ حاجی کاظم ملك‌التجار ۲ـ . . . .
۳ ـ شاهزاده عمادالدوله ٤ـ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ٥ـ غلامحسین‌خان امین‌خلوت
٦ـ میرزا احمد مشیرالسلطنه ۷ـ میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله ۸ـ علیرضاخان عضدالملك
۹ـ میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان ۱۰ـ حاجی محسن‌خان مشیرالدوله
۱۱ ـ میرزا عبدالوهاب‌خان نظام‌الملك
درپائین پله‌ها نشسته : شیخ اسمعیل امین‌الملك روی زمین نشسته آقا غلامحسین خزانه‌دار
حاجی‌رضاخان‌خزانه سعدالملك مافی

سیاه صرافان ره نشین یعنی توپچی و سرباز است و اینکه در دوائر پست و تلگراف مسکوك مسی را رد میکنند و در اجارات ومعاملات شرعی پول مس‌قبول نمیشود . با حضور امین السلطان نایب‌السلطنه دیگران نخواستند بمقالات حاجی محمدحسن اعتراض کنند و درمعنی با صدراعظم معارضه‌کرده باشند سرها بجیب تفکر بود وزبان در دهان خردمند با کلید تأمل بسته.

اعتراض شدید اعتمادالسلطنه بامین‌الضرب ص۱۹۶)

تنها محمد حسن خان اعتماد السلطنه از میان جمع بزبان آمد که جناب حاجی تو را باین مجلس بچاره جوئی نخواسته و برای مشورت نیاورده اند جواب عموم خلق و پیرزنهای ایران را بگوکه آتش و ظلم توهمه را سوخته است. معامله توپچی‌وسرباز ره‌نشین و مردودی پول مس‌درپست و تلگراف واحارات ومعاملات برفع ومنع‌این‌آشوب چه ربط دارد بالفرض که این اعتراض من درمقامات بلند تقصیر بزرك وگناه لایغفر باشد مرا باین جرم اخراج بلد وطرد و رد کنند هرچه بادا باد از زبان ایران و وطن خودم میگویم‌آنچه طلا ونقره در جیب وبغل وصندوقهای مقفل مردم بود بترویج این پول دغل ربودی وبفروش زری بدل اطلس مهمل تقلبات دیگر ایرانی راکدا کردی. امروز بجای آنکه متعهد بر داشتن زواید پول سیاه واعادت اعتبار آن در رواج و تداول شوی باین پریشان گوئی طفره درجواب حسابی داری.

حاجی‌خائن‌الضرب هیچ‌انتظار نداشت باحضورحماة او ازمثل اعتمادالسلطنه که بجبن وظاهرسازی وتملق مشهور بود این تاخت وتوبیخ به‌ببیند. جنك را بجوباره انداخت که شماهم در دربخانه بایکدیگر غرض‌دارید تقصیر من فقیرکرباس فروش چیست ضرابخانه چند دست گشته است پول سیاه راکه تنها من سکه نزدم دفتر دارد حساب دارد من دیگر تکلیف خودرا نمیدانم در این مجلس بنشینم‌شاه مالك الرقاب است هرچه دارم ضبط کنند سر خودرا بگیرم از این‌خرابشده آواره شوم. امین‌الدوله بحاجی محمدحسن پرخاش‌کرده‌بود که این‌کلمات مناسب این‌محضر نیست این طفره‌ها ذمه تورا از این مفسده بری نمیکند باید از نشستن وگفتن وبرخاستن نتیجه داشته باشیم. اعتقاد من این است که بماجری رجوع کردن و حساب مقدار پول مس که سکه ومنتشرشده است ازحاجی خواستن وقت ضایع‌کردن‌است باید حاجی محمدحسن ملزم شود همان تدبیر صرافی راکه چندین سال درحفظ رواج مسکوکات مسین‌معمول میداشت وگماشتگان او در هرنقطه وفوری درپول سیاه وتنزل در رواج‌آن میدیدند

بیك اندازه میخریدند و اعتبار آن را حفظ میکردند کماکان مجری دارد . خودش و مردم آسوده شوند . حاجی محمدحسن گفت من سهل است ناصرالدین‌شاه هم از عهده برنمی‌آید اینهمه پول سیاه را دیگر کی میتواند جمع کند امکان ندارد باید قیمت پول را شکست تا به‌قیمت خود بایستد . از این حرف حاجی رنك ازروی تجار پرید وهمه حضارمضطرب شدند.

امین‌الدوله بحاجی تهدیدکردکه رأی مجلس تابع میل تو نیست من اینطور گفتم تا دیگران چه بگویند نایب السلطنه امین‌الدوله را تصدیق نمود حاضرین نیز همداستان شده اجمالی از رأی مجلس نوشتند و بحضور شاه بردند نایب السلطنه و امین‌الدوله در ایضاح عمل تقصیر نکردند وشاه براین قول قرار امضا داد . روز دیگر صدراعظم و امین الملك و حاجی امین الضرب بحضور شاه آمدند آسمان را ریسمان نمودند آفتاب را گل‌اندود کردند بخاطر روشن وعلم محیط شاهنشاه کاررا دیگرگونه جلوه دادند .

حاجی محمد حسن نه تنها بیگناه درآمد بلکه خدمات او لایق تحسین ملکانه شد و نظر بکفایت وکاردانی که باو درسایه همت ومعاضدت صدر جلیل حصر است از او معذرت خواسته تلطیف خاطرش را بواجبی فرمودند و با دست مبارك همایونی ریش حاجی راگرفتند بتوقع دوستانه رفع غائله و حل مشکل را درخواست نمودند .

اما شاه وصدراعظم تنها چاره راکاستن بهای پول سیاه میدانند .

صوابدید حاجی محمد حسن در حضور شاهنشاه ایران این بود و تعهد او چنین اصلاح امر بطوریکه اینهمه پول سیاه جمع و ضبط شود از حیز امکان بیرون است ناگزیر باید ازقیمت رایج کاست وعجالتاً که مردم از صدا بیفتند یك دکه‌صرافی هم تعیین میکنم روزی پنجاه تومان پول سیاه بخرند و پول سفید بدهند . لاجرم صدراعظم و امین‌الملك این تعهد امین‌الضرب را از خدمات سابقه او افضل و کفایت

وصداقت اورا اکمل شمرده قرار دادند که رواج پول سیاه در سی عدد یکقران اجرا شود. حاجی محمدحسن تفضلا و بامنت بزرگی که بشاه گذاشت وعده داد که تدریجاً کار مسکوکات مس ولایات راهم باینطورها مرتب کند. شاه با امتنانی فوق العاده و رضامندی فوق‌التصور دست مبارك بشانه حاجی محمدحسن زده اورا بمرحمت واعتماد همایونی مطمئن فرمودند. حاجی امین‌الضرب بزعم خودکار سکه‌کرد ازحضورهمایونی بیرون آمد وشاهنامه‌ها خواند. حق داشت‌که خائن مجرم امین و محترم باشد بجای عقوبت تملق به‌بیند ضعف وغفلت پادشاه را بسنجد حمایت صدراعظم وامین‌الملك را بکیسه های پنجشاهی مخصوص انفاق فقرا و آینه‌های بزرك بدن‌نما بخرد. البته روی پا نمی‌ایستد روز دیگر شکستن قیمت وکسر رواج پول سیاه درطهران اعلان شد و جار زدند هرکس پول سیاه دارد در فلان دکان صرافی سی عدد یکقران نقره تبدیل کند.

سفارت روس ـ ازسفارت روس یادداشت رسمی بوزارت خارجه آمدکه تبعه ما مبلغ‌کلی پول مس دارند وبقسمی که بر روی آن نقش است در معاملات قبول کرده‌اند امروز که دولت کسر رواج آن را اعلان میکند یك ثلث ضرر رعایای روس را باید دولت ایران تلافی نماید سایر تجار و کسبه که تبعه سایر دول متحابه بودند هم ساکت نماندند. شپش بکلاه کار گذاران دربار افتاد وزرا را بحضور همایون خواستند که چاره جوئی شود و جوابی مقرون بحساب برای سفارت روس و غیره حاضر کنند بجای آنکه شاه بحاجی محمد حسن متغیر شودکه خیانت او احداث چنین خسارت کرده است یا بصدر اعظم و امین الملك خشم بگیرد که بخدعه کار را دگرگون و وانمود می کنند از این معنی اظهار ضجرت می فرمود که عیب تجارت و معاملات تبعه خارجه همین چیزهاست که حکم دولت اجرا نشود و ما را گرفتار زحمت میکنند.

امین‌الدوله معروض داشته بود که کاش خودتان هم بروش سفرا حق رعایای

ایرانرا حمایت میفرمودید و نفع مملکت و دولت منظور میشد و حالا که فساد وفور مسکوك مس اینطور واضح شده است پس سرسکه آلات ضرب آن را ضبط و مهر کنند که دیگر در دارالضرب پول سیاه سکه نشود شاه گفت مگر باز مس سکه میکنند صدراعظم منکرشد که این مسکوك بکلی متروك است امین الدوله عرض کرد بالفرض سکه نشود بستن و مهر کردن آلات ضرب آن مرد مرا اطمینان و قدری به این سکه مردود اعتبار میدهد پس بحکم موکد همایونی مقرر گردید که سرسکه وته سکه‌های پول مسین ازضرابخانه اخراج ودر کیسه محکمی بسته مهر وضبط کنند. رواج رسمی پول سیاه نیز نظر باظهار سفارت روس وشکایت سایر رعایای خارجه بصورت اولی برگشت یعنی حاج محمد حسن ازافتتاح دکان صرافی وتعهد خریداری مولدات مغشوشه خود معاف مردم شوریده حال مسکوك بی‌رواج برهمه وبال معاملات عمومیه درکمال اختلال ماند نایب السلطنه نمیخواست خود را در این معرض قلم دهد آنچه از همه طرف باو اظهار میکردند بشاه ابراز نمیکرد لیکن کار بقدری مشکل شد و استیصال خلق در معاملات جزئیه بجائی کشید که خواجه سرایان واهل حرم شاه را ازاشتباه درآوردند. کسبه بازار در بیع و شرا از علما استفتاء کردند بحکم شرع شریف معامله باوجهی که قیمت معلوم ندارد ممنوع گردید. شاه خواه وناخواه بمسئله پول سیاه رجوع فرمود وامین الضرب را مجبور کردند که دوصراف در دومحل بگمارد پول مس ونقره بدهند مگر باین ترتیب کار معاملات مردم طهران سهل شود. حاجی منتها گذاشت ونازها کرد و ازشاه پیمان خواست که درتحمل این ضرر از دولت جاوید آیت مکافات ببیند ودر عوض چشمه‌های نفع و فاید بر روی اوباز شود. بالاخره از دزدان دارالضرب دوتن به تبدیل پول سیاه وسفید تخصیص شدند وشهرت این حکم وقرار وجوه مردود را مختصر اعتبار داد غافل از اینمعنی که حاجی اصفهانی پول را ازجیب بجیب واز دست بدست نقل میدهد وآنکه بکارمردم میرود وهم وخیال است توضیح آنکه سرسکه‌های وجوه

مسین باحکم دستور بزرگ و صدرسترك بسته و برداشته نشده همچنان بامانت حاجی محمد حسن مفوض بود.

حاجی امین‌الضرب هرروزچندبار پول سیاه سکه میکرد ودرحمل قاطرهای خود بشهر می‌آورد. اشخاص مختلف‌الصورت متنوع‌اللباس وخورجین و کیسه وصنوف دسیسه خانه‌حاجی حاضر بودند. پولهای تازه بآنها تحویل میشد که ازپی‌هم بدکانهای صرافـی بروند و بگویند تورانا نقره باشد میستانیم. صیرفیـان که دزد دستگاه و همدست خائن‌الضرب بودند براز مستور آگاه و بمکیدت اطلاع داشتند تا آدمهای خودشان پول میدادند از دیگری وجهی قبول نمیشد وعذرآن بودکه‌آنها پیشترآمده اسامی خود را بدفتر ثبت کرده‌اند.

دوستان امین‌الدوله راز حاجی امین‌الضرب راکشف میکنند

این سر برای معدودی ازفحول تجار که بمنزل امین‌الدوله میرفتند کشف شده قاطرها ونوکرهای مخصوص حاجی را درنزدیکی دروازه شمیران دیدند چونکه ازحد بگذرد رسوا کند یکی ازآن میان بقرینه وتخمین ازنوکر حاجی پرسید بارها پول سیاه است بحجره میبری یا خانه نوکر حاجی به‌گمان اینکه سائل صاحب سر مخدوم اوست گفت بکاروانسرا میبرم پرسید همان پول است که بفلان وفلان داده‌میشود و ابسم آن مشتریهای روزانه وجوه نقره را بردگفت بلی پولیست که برای فردا باید بآنها تقسیم شود.

تجار ماجرا با امین الدوله قصه کردند و امین‌الدوله شرح واقعه را به شاه عرض‌کرد. امین‌الملك حاضربود باستعجاب انکارنمودکه سرسکه ضبط‌شده‌است وحاجی محمد حسن جرئت چنین اقدام ندارد. امین‌الدوله گفت از جرئت و جسارت حاجی محمد حسن چیزی نگوئیدکه تمام این زحمت و ضرر دولت و رعیت ایران بجلادت او شده است هرکه بجای اوبود کار را از اندازه بیرون نمیبرد. اما در ضبط سرسکه شایدآدمی که فرستاده‌اید سرسکه‌های شکسته و موجود را برداشته اصل قالب راکه

ازآن سرسکه ساخته میشود نداده‌اند وخیلی سهل بوده‌است که بجای سرسکه مستعمل آلات تازه بسازند وبکاراندازند.

امین‌الملك چون ملتفت این نکته نبود سکوت کرد وشاه با آشفتگی بیحد گرفتن قالبها وآلات ضرب مسکوکات مس را تأکید فرمود ودانست که بیحسابی وظلم درکار دولت و نسبت بحقوق عامه آنقدر است که دیگر مسامحه واغماض مورد ومحل ندارد فقط دو سبب شاه را از اقدام فوری باصلاح لازم مانع شد اول آنکه بقیه سال کهنه بگذرد وتعدیل امور درسنه آتیه اجراشود جشن پنجاهم سلطنت راکه میخواست اقامه نماید و شکرانه حد بلوغ پادشاهی بسن کهولت دولت تلافی غفلت وتدارك فتور قوت فرماید اجرای یادداشتها و ترتیبات راکه مدتی سراً درشبهای تاربقلم همایون تحریر شده بود فتح‌الباب سعادت قرن ثانی قرار دهد.

بازگشت میرزا رضای کرمانی از استانبول

وهم این اوقات میرزا رضای کرمانی از استانبول بازگشته در صحن حضرت عبدالعظیم بیك حجره فوقانی منزل گرفته ره‌آورد سفروسرمایه معاش اوچند حقه مرهم و دو بسته مشمع مختلف‌الالوان برای جراحات و بعضی نسخه‌ها برای علاج کچلی دمامیل و بثورات بود حاجی محمد حسن بحکم ارادتی‌که بسید جمال‌الدین محکم و با میرزا رضا در مراحل تولاقدم صدق داشت او را میدید و بمعشیت او مدد میداد صدراعظم نیز برجعت اومطلع وبرعایت او مولع بود لیکن نمیگذاشتندکه او از حوزه صحن خارج و درنظر آشنایان شهری آفتابی شود.

درگذشت محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

سیزده نوروز حسب‌العاده شاه و مردم راه صحرا گرفته هر کس بمسلك و مذاق خود طریق تفرج و عیش اختیار نموده محمد حسن خان اعتمادالسلطنه بغصبه شاه‌عبدالعظیم‌رفته‌که‌آنجا خریداری‌خانه وباغی‌درنظرداشت. عصرزودتر بشهر برگشت وباصحت قوه‌ومزاج نشست‌وبکارهای‌خودپرداخت پیش‌ازغروب‌آفتاب باندرون‌قدم‌گذاشت به پله اطاق مخصوص رسیده‌بود که پیك اجل او را دریافت و بمرگ مفاجات بدرود

حیات‌گفت. روز دیگر که حاجی محمد حسن وفات اورا شنید بخود بالید که مردن اعتمادالسلطنه جزای پرخاش است که بمن‌کرد وبامن بداندیشید اینست سزایش. گویا زمره ازمردم باور کردند وبباطن حاجی ایمان‌آوردند. لاجرم متروکات اعتمادالسلطنه هم بوصیت خود او بشاه تعلق یافت و در دستگاه سلطنت قدیم با آن درجه بی‌پولی دراهم معدود کار میکرد. (۱)

مرگ اعتمادالسلطنه

بطوریکه نگارنده این سطور درکتاب سیاستگران دوره قاجار نوشته‌ام(۲) (روزسیزده نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ قمری بود اعتمادالسلطنه بزیارت شاهزاده عبدالعظیم رفت پس ازبازگشت بخانه بعادت معمول قهوه خواست وساعتی پس‌ازصرف قهوه از دنیا رفت همان ایام شهرت کردکه میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم بواسطه دشمنی فوق‌العاده که با او داشت اورا مسموم‌کرده است. »

بعد از فوت اعتمادالسلطنه که نزدیك غروب آفتاب اتفاق افتاد خانواده‌اش میرزا علیخان امین‌الدوله را بمناسبت دوستی چهل ساله که با او داشت خبر کردند او هم بوظائف دوستی عمل‌کرد..

همان شب شنبه ۱۴ نوروز محمد باقرخان ادیب الملك واقعه فوت عمویش رابشاه عریضه کرده ونوشته‌است‌که امین‌الدوله درب اطاقها رامهرنموده شاه درحاشیه آن‌عریضه‌چنین‌دستخط کرده است .

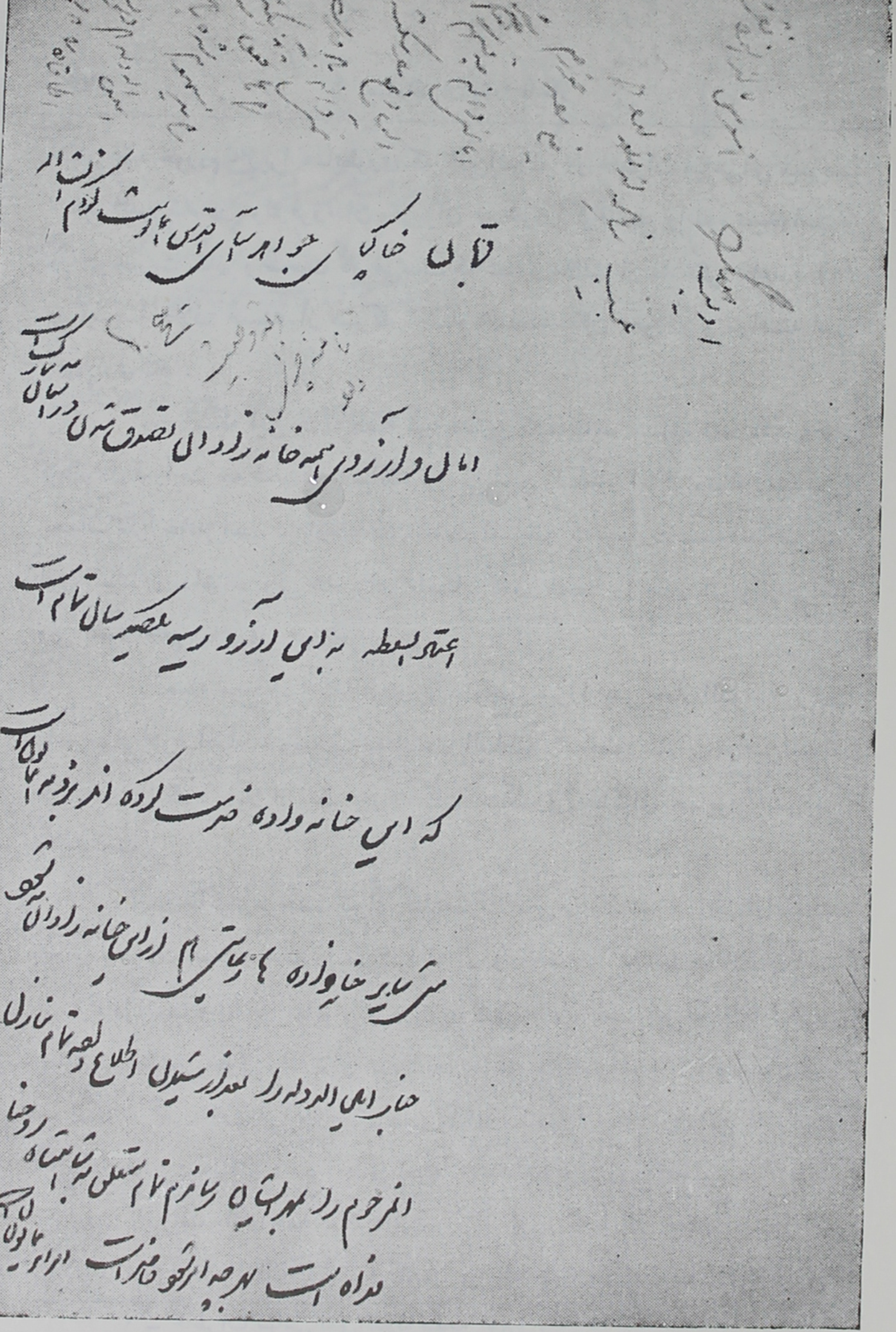
ادیب الملك ـ افسوس از این فقره عجیب زیاده از اندازه غصه خوردم اما نمیدانم چه قسم مرحوم شده است این وضع را سکته نمی‌دانم شما تحقیق‌کنید شاید مسموم شده باشد امین الدوله درب اطاقها را مهر کرده صحیح است البته وصیت نامه چیزی دارد .

در این دستخط همایونی دوجمله جلب توجه میکند یکی « زیاده ازاندازه

---

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الدوله صفحه ۲۰۳

۲ ـ سیاستگران دورهٔ قاجار نوشته خان‌ملك ساسانی صفحه ۱۸۳ چاپ ۱۳۳۸



دستخط شاه درحاشیه عریضه محمد باقرخان ادیب‌الملک

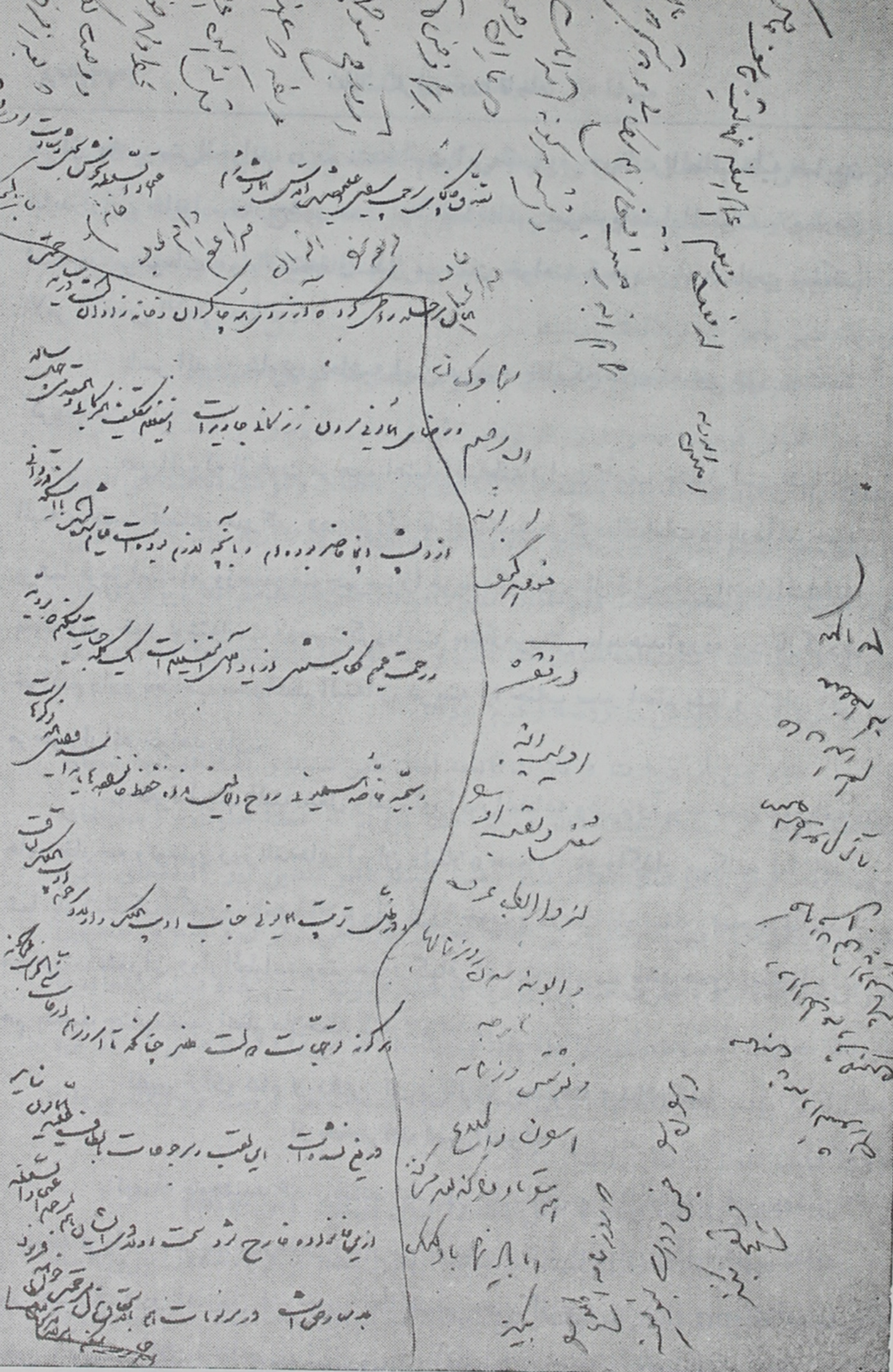
خیلی غصه خوردم » زیرا همانطوری که امین‌الدوله در خاطرات سیاسی‌اش مینویسد « ناصرالدین‌شاه در مرگ فرزندان وعزیزان هم خودرا گرفتارغم واندوه نمیخواست و در هر مصیبت بساز و صحبت کار می‌بست که غصه و ملالت از سلامتش نکاهد » (۱) در اینجا خلاف همیشه از مرگ اعتماد السلطنه تکان خورده و نتوانسته است خودداری کند.

دوم اینکه این جمله که « شما تحقیق کنید شاید مسموم شده باشد » شاه بیدار دل فوراً متوجه شده که با سابقه دشمنی امین السلطان اینکار دنباله رسیدگی بحساب ضرابخانه است . بازماندگان اعتماد السلطنه که جسارت پنجه انداختن با امین السلطان نداشتند ولی شاه برای اطمینان کامل شخصاً در صدد بازجوئی برآمد ولی بخود اوهم مهلت ندادند.

بالجمله صبح شنبه ۱۴ فروردین منوچهر میرزا پسر عماد الدوله برادر زاده خانم اشرف‌السلطنه وصیت نامه اعتماد السلطنه را بحضور شاه برده‌وامین‌الدوله عریضه‌ای را که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد بخاکپای همایونی معروض داشته است :

تصدق‌خاکپای‌مرحمت پیرای اعلیحضرت‌اقدس‌همانت شوم اعتمادالسلطنه بخوشی وسعادت همان مرحله را طی‌کرد که آرزوی همه چاکران و خانه‌زادان است در سایه مرحمت و رضای همایونی مردن زندگانی جاوید است این غلام به تکلیف همرکابی وهمقدمی چهل ساله از دیشب آنجا حاضر بوده‌ام وآنچه لازم بوده‌است قیام شده است با آنکه قدردانی و رحمت عمیم ملکانه مستغنی از یادآوری این غلام است یك کلمه جسارت میکنم که برویه و سجیه خاصه همایونی روح العالمین فداه حفظ خانواده‌ها مایه امیدواری همه نوکرهاست ودرظل تربیت همایونی جناب ادیب‌الملك و اولاد مرحوم ادیب الملك لیاقت هرگونه توجهات دولت دارند چنانکه تا امروز

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الدوله صفحه ۱۸۷ .



دستخط شاه درحاشیه عریضه امین‌الدوله

هم از جانب سنی‌الجوانب دریغ نشده است این لقب ومرجوعات بالطاف علیه همایون نباید ازاین خانواده خارج‌شود سمت اولادی ایشانهم بمرحوم‌اعتمادالسلطنه بلامعارض است در مرسومات هم بالاستحقاق بذل مرحمت خواهند فرمود زیاد جسارت نمیکنم الامر الاقدس الاعلی مطاع .

ناصر الدین شاه در حاشیه این عریضه چنانکه ملاحظه می شود دستخط کرده است :

امین‌الدوله از فوت مرحوم اعتمادالسلطنه نهایت تأسف حاصل است شما هم البته برحسب‌اقتضای هم‌رکابی ودوستی‌که با اوداشتید هرگونه‌اقدامات درباره‌آنمرحوم برشما فرض‌است امروزصبح منوچهرمیرزا عریضه‌که هفت‌سال قبل‌ازاین اعتمادالسلطنه بخط ومهرخود نوشته‌است ووصیت‌کرده‌است بعدازمردنش‌بمابدهندآورده بود بازکردم خواندم دادم بجناب صدراعظم البته‌آن عریضه را جناب صدر اعظم بشما وکسان آن مرحوم ارائه خواهد داد .

در فقره ادیب البته شغل ولقب اورا دارالطباعه وغیره وآبونه شدن روزنامه های خارجه ونوشتن روزنامه‌های ایران واطلاع همه را باو واگذار میکنند اما باید شما باوکمك‌کنیدکه روزنامه اطلاع وایران‌را خوب و درست بنویسند وتصحیح بکنند مجلس دانشوران ودارالطباعه ومترجمین کمافی‌السابق باادیب باشد همین دستخط را هم بدهید جناب صدراعظم ملاحظه کند ۱۳۱۳ .

تغییر رأی شاه و رفتن او بزیارت حضرت عبدالعظیم
از خاطرات امین‌الدوله

بالجمله پنجشنبه ۱۶ ذیقعده شاه روز را بپایان برد تا اول‌شب قصد دوشین و جمعه فردا را بتفریح بهارستان و وارسی تفریش و تزئین عمارت آنجا تغییر نداده بود همینکه در اندرون شام خورد با خواص حرم از عیش و سرور و جشن قرن سخن آغازید وگفت فردا جمعه است و بهتر آنکه بزیارت حضرت عبدالعظیم بروم و

شکرحق تعالی که پنجسال بکامرانی پادشاهی کردم‌گذاشته شود. بامین همایون‌اطلاع دادندکه به‌بهارستان نمیروند وبحضرت عبدالعظیم خواهند رفت و شاه بعادت مألوف دیر از خواب برخاست وبرسم معهود بحمام رفت پس‌ازغسل وتغییرلباس بیرون‌خرامید ونزدیك ظهر بحضرت عبدالعظیم رسید .

بفرمان شاه صحن و رواق ومقبره حضرت قورق نمیشود

قدغن فرمود صحن و رواق ومقبره قورق نشود مردم را نرانند که بزیارت آمده‌اند بحال‌خود درآمد وشد باشند باآنکه دورباش سلطنت وشوکت شاهنشاهی مردم را بالطبع پراکنده میکرد و ازدحام عام را تفرقه اضطراری حاصل بود باز جماعتی باقی بودند. شاه ازصحن‌گذشت ودرمقابل مقبره امینه اقدس‌فاتحه خواند بایوان داخل وبرواق متوجه شد زیارت‌نامه‌خوان جلو افتاد و بدستور مقرر برای زوارمنع ورودی نبود از مرد و زن انبوهی در روضه وحرم بودند .

شاه پس از زیارت و تلاوت فاتحه اذان ظهر شنید وگفت همینجا سجاده بیفکنند وپس از ادای فریضه بناهار و استراحت برویم از عمله خلوت و آبدارخانه دویدند که فرش بیاورند و اسباب نماز آماده کنند ناصر الدین در آئینه‌های حرم سیمای زیبای خود میدید روبروزنی چند بجمال پادشاهی نگران و بشمایل همایون حیران مشاهده‌کرد بآنطرف متمایل گردید درضلع جنوب غربی بقعه تجلی شاهانه با تیر قضا مصادف آمد وصدای طپانچه بفضا پیچید همانا میرزا رضاکرمانی که از نزد جمال‌الدین بهدم بنیان‌سلطنت ایران مجاز و بسوء قصد منتظر فرصت بود پیك تیرقلب شاه را هدف نمود ومجال آه نداد .

میرزا رضا چگونه قتل شاه را بیان میکند (ص ۲۱۲)

آنچه از بیانات میرزا رضا برمیاید بهمین قصد بد از استانبول بیرون‌آمده واین درجه اطمینان و دلیری او نشان میدادکه زندگی‌اورا ضمانت‌کرده وعده حمایت داده‌اند بمقصود باز گردیم سخن بدرازا کشید و همچنان باقیست که بگوئیم تقدیر

بدست قدرت خود ناصرالدین‌چه اسباب فراهم کرد تاجان نازنین در باخت و از تخت بتابوت شتافت رضا کرمانی و جمال‌الدین افغانی ومایه ویرانی همه باهتمام خود شاه ساخته شد ذلك تقدیرالعزیز العلیم.

ص۲۱۷- روایت دیگرهم ازمحدثین ثقه وطرق‌خاصه‌است‌که اشتغال شاه به یادداشتها و مسودات محرمانه و آن دقت و مراقبت بکتمان و پنهانی آن ازگذاشتن بکیف مخصوص و بستن و کلید کیف را از خود جدا نکردن‌خیال امین السلطان را مضطرب‌کرده‌بودوسیله اطلاع‌می‌جست وچاره‌کشف‌سرمیخواست لاجرم دختر باغبانباشی را تطمیع نمودکه درخواب مفتاح راز نهان بدست آرد و رشته خبر بدست دهد. چنان کرد و چون بامین‌السلطان آشکار گردیده شاه قصدمواخذه و سلب اختیارات او دارد و از پس جشن قرن کارها دگر گون میشود خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد مار درآستین پرورد که بهنگام ضرورت کار را تمام کند برفرض صحت این خبر باز آلت فساد ونهال فنا را همت شخص ناصرالدین پرورد.

جمعی از تجار درخانه حاجی محمد حسن امین الضرب بودند وقتیکه واقعه را خبرآوردند بی‌آنکه مرتکب معلوم و عمل متحقق باشد حاجی مثل کسی که ازکار بیخبر نبوده‌است برخاسته دست بهم‌کوفت وبوحشت گفت خانه‌میرزا رضا خراب شودکه کارخود را دید ص ۲۰۹.

بالجمله شاه‌کش شاه‌وش آمد و سلطنت و دولت برانداز با شوکت و ناز سرافراز نشست امین‌السلطان در عمارت سلطنتی منزل گرفت با پول مساعده و قرضه سفارت انگلیس و ساده وزارت را برتخت پادشاهی افکند. قلم حواله وقدم اطلاقش دوباره ایران و ایرانیان را غرق نعمت کرد. سنت وزرای کارآگاه پی دربی تلگراف وچاپارش بحضرت مظفرالدین شاه میرفت و ازآنگونه دقایق که دستورات مشرق‌زمین در کار مخدوم خود میکنند شاه تازه و بی‌خبر را از بد خواهی عامه ناشی بهراس میانداخت ونوکرهای بزرگ دولت را که با او موافقت نداشتند به‌تهمتهای بزرگ و

همدستی بقتل ناصرالدین نسبت میداد وفهرست خفیه‌نگاران که به‌تعلیمات شخص او مجعولات دور از حقیقت مینوشتند بااهمیت مخصوص واهتمامی تمام بپادشاه فرستاده میشد واورا ازفرقه بابی وجمالی تخویف وتحذیر مینمودکه در کجا چه‌کشفیات داریم ودر فلان محل بافروختن آتش فساد چه مجلس ومحفل ساخته شده بود و برانداخته شد در فلان شهر چه انجمنها از بدخواهان دیدند و پراکندند در فلان نقطه که معبر موکب شاه است دو تن غدار بد کار چشم براه داشتند دستگیر شده تن بزنجیر دادند .

با اینهمه امین‌السلطان احساس میکرد که موقع و مقام او خالی از تزلزل نیست و باید روز بد را بنظر آورد وبصورت اصلاح کار مملکت فکری بروزگار خود کرد . سلامت ایران گفتن وخودرا دعا کردن مصلحت عام اندیشیدن واز خود بلادور نمودن عادت دیرین‌اوست مفت‌کرم داشتن با تنی‌چند این‌راز را بمیان گذاشت وصدق وثبات خود را بایمان مغلظه مؤکد نمود که درعهد ناصر الدینی‌اگر مرا مانع اصلاح و معارض ترقی ومخل امن‌ونظم میدیدید گناه ازمن نبود آلت بودم نه‌علت درپس‌آینه طوطی صفت ایستاده وآنچه میگفت کردم امروز وقت مردانگی است که مانع مفقود و مقتضی موجود است بیائید رحمی بوطن و مملکت و ابناء نوع خود کنید اینك موکب پادشاهی در راه‌گروهی ترکان غارتگر در رکابند اگرماها اتفاق‌کنیم وطرح معقولی در اصلاحات ملکیه بگذاریم و برآن اساس اقدام و اهتمام نمائیم وناخن نودولتان برخنه و ریشه کارها بند نشود ذلیل و زبون دستگاه نمیشویم و ازما در تاریخ ایران نام بلند بیادگار میماند. کسانی که هنوز ضمیر وخمیره امین‌السلطان را نشناخته بودند فریب خوردند بپاکی ذات وحسن نیت‌آفرین خواندند اما آنها که نبض اورا دردست داشتند و مزاجش را درست میشناختند طوری ندویدند که برگشتن شرمساری بیاورد . این خیال یك شبانه روز بیشتر دوام نکرد جوابهای پادشاهی که رسید چون ببقاء وزارت وانحصار دولت او تقویت داشت دفتر اصلاح برچیده شد اوضاع افساد قوت گرفت در

نشستن ببارگاه دولتی و اعتکاف خانه پادشاهی ذیل حکمرانی به نیل کامرانی موشح وبا روی عفت به نیل کامجوئی ملوث بود ملحد گرسنه درخانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد با محصنات خائنات که از پیش رسم موألفه داشت راه مراوده باز کرد کار شب بی‌سمعه بود و بی‌ریا خواجه سرایان راکه بظاهر رأی و روی مردی ندارند رك مردانگی جنبید بحفظ ناموس ولینعمت خود غیرت کردند امتناع وتعرض باین بی‌حفاظی خواستند بانوان بزرك نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن همه پردکیان را می‌آلائید (۱)

توطئه قتل ناصرالدینشاه

اشتغال شاه به یادداشتهای ومسودات محرمانه و آن دقت مراقبت به‌کتمان و پنهانی‌آن ازگذاشتن در کیف مخصوص و بستن‌وکلیدکیف را ازخود جدا نکردن خیال امین‌السلطان را مضطرب کرده بود وسیله اطلاع می‌جست و چاره کشف سرمیخواست لاجرم دختر باغبانباشی را تطمیع نمود که درخواب مفتاح رازپنهان بدست‌آرد و رشته خبر بدست دهد چنان‌کرد وچون باامین‌السلطان آشکارگردید شاه قصد مواخذه و سلب اعتبارات او دارد و ازپس جشن قرن کارها دگرگون میشود خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد مار درآستین پرورد که هنگام ضرورت کار را تمام کند. (۲)

بالجمله‌امین‌السلطان که‌ازمحتویات کیف مقفل ویادداشتهای سری ناصرالدین شاه آگاه شد درمقام چاره‌جوئی برآمد و جز از بین‌بردن ناصرالدین شاه راه دیگری بنظرش نرسید .

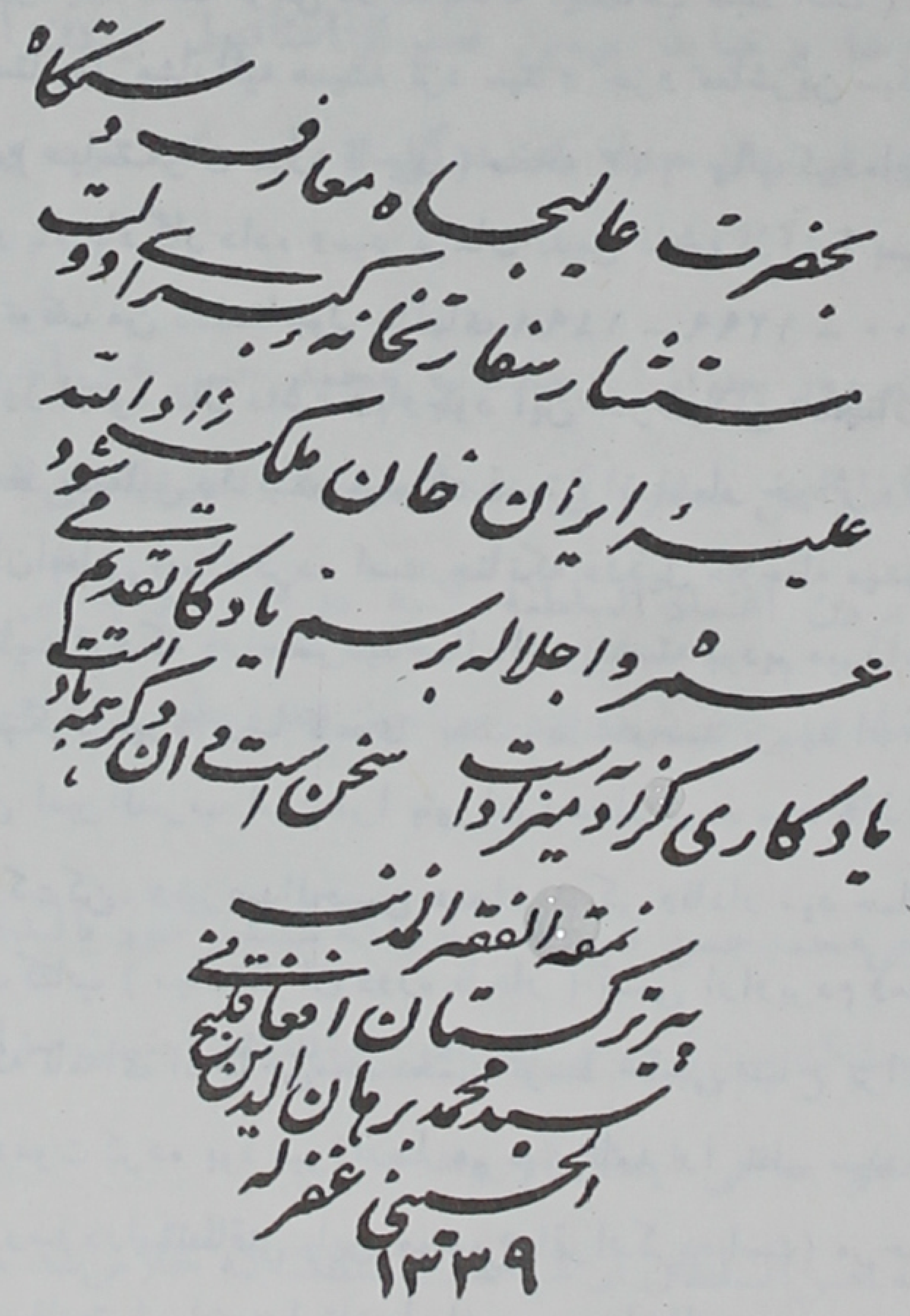
حاجی محمد حسن را از قضیه مستحضرکرد و او رابکمك خواست . حاجی امین‌الضرب یك نامه برای نوکر قدیمش میرزا رضا کرمانی باستانبول فرستاده و اورا بایران احضارکرد. خود امین‌السلطان نامه‌ای بحاجی سیاح که دراستانبول بود نوشت

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الدوله ۳۲۱
۲ ـ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله صفحه ۲۱۷

که ازحرکت میرزا رضا او را مطلع سازد .میرزا رضا نامه حاجی محمد حسن را در حضورسید برهان‌الدین بلخی که از دوستان و معاشرین سید بود بنظر سید جمال‌الدین رسانید سیدهم با رفتن او بایران موافقت‌کرد. (۱)

---

۱ - سید برهان الدین پسر سید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینابیع‌المود در اثار شیعه ازسالیان دراز باگیسوان بلند و مولوی سبز ساکن قسطنطنیه بود او را پیرترکستان افغانی مینامیدند میرزا ملکم خان درمدت توقف دراستانبول با او حشر داشته و میرزا آقا خان‌کرمانی درمقدمه رساله (انشاله ماشاءاله) مینویسد شب اول ماه رجب ۱۳۱۰ قمری


بحضرت عالیجاه معارف و دستگاه
مستشار سفارتخانه کبرای دولت
علیه ایران خان ملک زاد الله
عمره و اجلاله برسم یادگار تقدیم میشود
یادگاری که از او ماند سخن است
نمقه الفقیر المذنب
پیر ترکستان افغان قلیچ
سید محمد برهان الدین
الحسینی غفر له
۱۳۳۹

خط سید برهان‌الدین بلخی

که در نزد عثمانیها شبی مقدس است و قندیل گجه سی مینامند در منزل یوسف پاشا رئیس کمیسیون مهاجرین بضیافت شام مهمان بودیم اجزای مجلس عبارت بوداز سیدابوالهدی احمد و اسعد افندی و سید جمال‌الدین افغانی و شیخ ظافرالرئیس ابوالمعانی و بهجت و

←

بالجمله میرزا رضا درتاریخ دوم شوال ۱۳۱۲ مطابق ۱۹ اسفند وارد حضرت عبدالعظیم شد عباسقلی‌خان حاکم زاویه مقدسه که از نوکران امین‌السلطان بود میرزا رضا را در بالاخانه سردر باغ علیجان که مشرف بصحن است منزل داد. مدت چهل و پنج روز که میرزا رضا درآنجا منزل داشت چند دفعه بشهر آمد بملاقات حاجی محمد

→

وسید برهان‌الدین بلخی (نسخه‌ای ازرساله مزبور دست نویس متعلق بآقای فریدون ادمیت است و نسخه دیگر ایضا دست نویس درکتابخانه اینجانب ضبط است) در زمان توقف سید جمال‌الدین در استانبول مشارالیه همیشه نزد سید و جزو معاشرین سید بود وعکسی راکه نگارنده درکتاب (سیاستگران دوره قاجار) صفحه ۲۲۳ چاپ کرده‌ام سید جمال‌الدین با خط خود نوشته و باو یادگار داده وسید برهان‌الدین نسخه ازآنرا بمن هدیه کرده است

هنگام توقف من دراستانبول سالهای ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ خورشیدی سید برهان‌الدین متجاوز ازنود سال داشت وباوجود این عمرطولانی همچنان سرزنده بود اغلب بسفارت می‌آمد خط نستعلیق را نیکو مینوشت قسمتی از اشعار خودش را برای من بیادگار نوشته وپیر ترکستان‌افغانی امضاء کرده است چنانکه درذیل ملاحظه میشود سیدبرهان‌الدین برای نگارنده حکایت کرد که درمحضر سیدجمال‌الدین نشسته بودیم میرزارضا وارد شد سیدبا دیگران صحبت میکرد میرزا رضا کاغذی بدست داشت سید پرسید از کجاست او گفت از حاجی محمد حسن امین‌الضرب است مرا بتهران احضار کرده سید کاغذ را گرفت وخواند وگفت زودتر حرکت کن. ونیز عبدالحسین همدانی‌نوکر وفادار سید جمال‌الدین که درضمن ترجمه احوال سیدکتاب (سیاستگران دوره قاجار) اسمی ازاوبردم ومقبره سید را اوبمن نشان داد میگفت که نامه‌ای ازحاجی‌محمدحسن توسط حاجی سیاح برای میرزا رضا رسید که او را بتهران دعوت کرده بود میرزارضا هم عین نامه را بنظر سیدرساند اوهم دراینکار تشویق کرد(میرزا رضا دراستنطاقش باین موضوع اقرارکرده است) مرحوم احتشام‌السلطنه درمدت هشت سال سفارت ایران دراستانبول ازسید برهان‌الدین بلخی وسایر اطرافیان سید جمال‌الدین همین حرفها راشنیده و درخاطراتش این‌مطالب رانوشته وگفته‌های عبدالحسین همدانی و سید برهان‌الدین بلخی را تائید میکند. و اینموضوع را که حاجی سیاح عزیمت میرزا رضا را ازاستانبول بامین‌السلطان خبرداده‌است همه نوشته‌اند که ضمن نامه محرمانه حاجی‌سیاح جریان مسافرت محرمانه میرزا رضا رابتهران بامین‌السلطان گزارش داده‌بود

حسن امین‌الضرب رفت و جیره استمراری که پس از خوردن دویست پس گردنی از کسان نایب السلطنه امین السلطان برایش مقرر کرده بود دریافت کرد (۱) و امین‌السلطان دو مرتبه او را در سرحمام پارك پذیرفت (۲) و دستورهای لازم داده و او را مطمئن ساخت که برای خدمتی‌که بمردم ایران میکند او را قصاص نخواهد کرد (۳).

میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی‌اش مینویسد « آنچه از بیانات میرزا رضا بر میاید بهمین قصد از استانبول بیرون آمده و این درجه اطمینان و دلیری او نشان میداد که زندگی او را ضمانت کرده وعده حمایت داده‌اند صفحه ۲۱۲»

شانزده روز بعد از این ملاقاتها محمد حسن خان اعتماد السلطنه را توسط یکی از خدمتگذارانش مسموم کردند (دستخط ناصر الدین شاه در صفحات قبل) امین الضرب از مردن اعتماد السلطنه که در جلسه رسیدگی بحساب ضرابخانه و پول سیاه باو حمله و پرخاش‌کرده بود خوشحال شد وبطوریکه امین الدوله نوشته است صفحه ۲۰۳.

«حاجی‌محمدحسن خبروفات اوراکه شنیدبرخود بالیدکه مرك‌اعتمادالسلطنه جزای پرخاش‌است‌که بمن‌کرده هرکه بامن بداندیشد اینست سزایش‌گویا زمره‌ازمردم باورکردند وبباطن حاجی ایمان آوردند»

القصه امین‌السلطان از شراعتمادالسلطنه‌که خلاص‌شد میرزا رضا درشاهزاده

---

۱ ـ بصفحه همین کتاب مراجعه شود

۲ ـ گفتار مشهدی علی باغبان پارك‌که چند نفر از نوکرهای قدیم امین‌السلطان برای من حکایت کرده‌اند

۳ ـ بمتن استنطاق مراجه‌کنید

عبدالعظیم و عمال شاه‌کش در شهر منتظر فرصت بودند اسباب کار از هر جهت فراهم آمده بود میرزا رضای کرمانی جیره‌خوار امین‌السلطان (خاطرات سیاسی) نوکر قدیمی و صمیمی حاجی محمد حسن مرید فدائی سیدجمال‌الدین که برای ظلم‌هائیکه نایب‌السلطنه بشخص او کرده بود و برای بی‌ادبی‌هائیکه بمرشدش کرده بودند دشمن خونی ناصرالدین شاه بود.

حاجی محمد حسن که بنا بمندرجات کتابچه سری شاه دارائی و زندگانی خود را برباد رفته میدید در وحشت بود. امین‌السلطان برای خیانت‌های مختلف که نسبت بشاه و مملکت کرده بود و بعد از برگذاری جشن قرن پنجاهم چوبه‌دار را بالای سرخود میدید‌همه همدست ومنتظر رسیدن‌دقیقه اجرای عمل بودند.

بیست و نه روز بعدازمسموم کردن اعتمادالسلطنه جمعه ۱۷ ذیقعده فرارسید شاه خبر کرده بودناهار درباغ بهارستان خواهد خورد وبرای برگذاری جشن درفکر تفریش و تزئین عمارت بهارستان بود شب که در اندرون صرف شام کرد با خانمها از از عیش وسرور جشن قرن سخن آغازید خواص حرم گفتند فردا که جمعه است بهتر از همه اینست‌که به زیارت عبدالعظیم بروید وشکرحق تعالی‌که پنجاه سال بکامرانی پادشاهی کرده‌اید گذاشته شود لذا بامین همایون اطلاع دادندکه ببهارستان نمیروند وبه زیارت حضرت عبدالعظیم خواهند رفت به مجدالدوله خوان سالار نیز پیغام فرستادند که فردا ناهار در باغ مهدعلیا حاضر نماید و یك آش ماست هم ضمیمه ناهار بکنند.

چنانکه درفوق گذشت عصمت قالبی هم صبح‌گاه روزجمعه خودش را بمیرزا رضا رسانده وخبرآمدن شاه‌را بزاویه مقدسه برایش گفته بود(۱).

شرح کشته شدن شاه راهمه نوشته‌اند دراینجا حاجت بتکرار نیست بالجمله میرزا رضا را دستگیر کرده وجنازه شاه را بشهرآوردند.

۱ـ عصمت‌ازخویشان میرزا رضا بود،که در اندرون چارقد خانمها را قالب میکرد.

امین‌السلطان همانروز خبر قتل شاه را بمظفرالدین مخابره کرد و یکصد هزار تومان توسط بانك شاهی تقدیم نمود که برمسند وزارت باقی بماند.

در استنطاق میرزا رضا اقرار کرد که در وقت عزیمت بسمت ایران برای گرفتن اجازه نزد سید جمال‌الدین رفته و او دراین مأموریت تشویقش کرده است.

امین‌السلطان برای حفظ ظاهر ولوث‌کردن جنایت بعلاءالملك سفیر ایران دراستانبول نوشت‌که‌سید جمال‌الدین رابرای مواجهه‌بامیرزارضا بتهران بفرستند علاءالملك هم با شتاب و پشت کار بسیار چنانکه نگارنده در کتاب (سیاستگران دوره قاجار) ضمن احوال جمال‌الدین نوشته‌ام برای فرستادن سید بتهران جدیت فراوان کرد.



میرزا رضاکرمانی

درتهران میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله که ازبرکشیدگان امین السلطان و رئیس پلیس بود مأمور استنطاق میرزا رضا گردید وهر شب نتیجه را بنظر صدراعظم میرساند او هم هر چه میخواست تحریف وجرح وتعدیل‌میکرد.

اما میرزا رضا بموجب وعده‌هائی که امین‌السلطان وحاجی محمد حسن باو داده بودند منتظر بودکه ملت ایران بجهت این خدمتی که انجام داده کمال اکرام را

(۱) خاطرات امین‌الدوله صفحه ۲۰۹

از او بنمایند واز اینکه زندانیش کرده‌اند تعجب کرده بود (۱)

در این احوال امین‌السلطان ازطرف میرزا رضا و سید جمال‌الدین همواره نگران بودکه مبادا توطئه قتل ناصر الدین شاه از طرف آنها بصورتی فاش‌شود میرزا رضا را با وجود همه وعده‌ها وتأمینات‌روز دوم ربیع‌الاول۱۳۱۴ بی‌خبر بدارآویختند ازطرف او که راحت شد بغلاء‌الملك سفیرساده‌لوح ایران‌که لاینقطع ازسلطان‌حمید و بابعالی تقاضا میکرد سید جمال الدین را برای مواجه و مشافهه بتهران بفرستند همانروز تلگرافی باین مضمون مخابره کرد « امروز وزیر مختار انگلیس بملاقات من‌آمد وگفت سید جمال الدین درتحت حمایت انگلیس است ازتعقیب اوخودداری کنید . » (۲)

ازاین دوخواب آشفته‌که راحت شد چون ازطرف انگلیسها هوارا پس دید چند روز بعد استعفا کرده وبقم رفت .

بهر تقدیر نه‌سلطان حمید ونه دولت انگلیس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه عزا نگرفتند چونکه هر دو از سلطنت طولانی ناصرالدین ناراضی بودند و هر یك ازآنها بجهات مختلفی که مادرکتاب(تاریخ‌روابط سیاسی‌ایران‌وعثمانی) نوشته‌ایم‌شاید که ازتوطئه قتل‌ناصرالدین هم بی‌اطلاع نبودند .

تزلزل موقع ومقام امین‌السلطان (ازخاطرات امین‌الدوله)

با اینهمه امین السلطان احساس میکرد که موقع و مقام او خالی از تزلزل نیست وباید روز بد را بنظرآورد وبصورت اصلاح کار مملکت فکری بروزگار خود کرد سلامت ایران‌گفتن وخودرا دعا کردن‌مصلت عام‌اندیشیدن وازخود بلادور نمودن عادت دیرینه‌اوست مفت کرم داشتن باتنی‌چند این‌راز را بمیان گذاشت وصدق وثبات خودرا بایمان مغلظه مؤکد نمود که درعهد ناصرالدین اگر مرا مانع‌اصلاح ومعارض

۱ـ خاطرات عباس‌میرزا ملك‌آرا صفحه ۱۳۱ .

۲ ـ آرشیو سفارت استانبول .

ترقی و مخل امن و نظم میدید گناه از من نبود آلت بودم نه‌علت درپس آینه طوطی صفت ایستاده وآنچه استاد میگفت کردم .

امروز وقت مردانگی‌است که مانع‌مفقود ومقتضی‌موجود است بیائید رحمی بوطن و مملکت و ابناء خود کنید اینك موکب پادشاهی در راه . گروهی ترکان غارتگر در رکابند اگر ماها اتفاق کنیم وطرح معقولی درا صلاحات ملکیه بگذاریم وبرآن اساس اقدام و اهتمام نمائیم و ناخن نودولتان برخنه و ریشه کار ها بند نشود ذلیل و زبون دستگاه تازه نمیشویم و از مادر تاریخ ایران نام بلند بیادگار میماند . کسانی که هنوز ضمیر وخمیره امین‌السلطان را نشناخته بودند فریب خوردند بپاکی ذات وحسن نیت آفرین خواندند. اماآنهاکه نبض اورا در دست داشتند و مزاجش را درست میشناختند طوری ندویدند که برگشتن‌شرمساری بیاورد . این خیال یك‌شبانه روز بیشتر دوام نکرد. جوابهای پادشاهی‌که رسید چون ببقاء وزارت وانحصار قدرت او تقویت داشت دفتراصلاح برچیده شد. اوضاع افساد قوت‌گرفت . درنشستن ببارگاه دولتی واعتکاف‌خانه پادشاهی‌ذیل حکمرانی به نیل‌کامرانی موشح وباروی عفت به‌نیل کامجوئی ملوث بود ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد با محصنات خائنات که از پیش رسم مؤالفه داشت راه مراوده باز کرد کارشب بی‌سمعه بود وبی‌ریا خواجه‌سرایان‌را که بظاهررأی وروی‌مردی ندارندرگ مردانگی جنبید بحفظ ناموس ولینعمت خود غیرت کردند امتناع و تعرض باین بی‌حفاظتی خواستند بانوان بزرك نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن پاك همه پردکیان را می‌آلائید . (۱)

اوضاع مرکز و دربار

بمرکز سلطنت ایران عود کنیم وباز به‌بینیم دیدار آشنارا شاه بیمار است و امین السلطان درکار و مردمان درباری همچنان بیخبر از ننك وعار آنها که بودند

۱ ـ امین‌الدوله صفحه ۲۲۱ .

هستند وقوم دیگر با نفس تازه وطمع بی‌اندازه دور سفره نشستند و بطعمه گرد آمده‌اند. امین‌السلطان در بساط حکمرانی ازفریقین ایمن است همه را آزمند به یك شاهی بند و به یك لقمه خورسند می‌بیند بصندوق بی پول حواله میدهد . از مالیات بی‌محل می‌بخشد باالقاب و امتیازات ملوث و فرامین بی‌معنی بهریك منتی میگذارد . در این میان از عبدالمجید میرزا عین الدوله هراس داشت که اوهم در ایام ولایت عهد اداره اصطبل کرده مانند خود امین‌السلطان ازبخار پهن عرصه آمال پهن وداعیه ریاست را در ذهن دارد .

عبدالحسین‌میرزافرمانفرما که‌باعین‌الدوله‌همریش وازاوایل‌حال‌باوبداندیش بود ازکرمان بطهران آورد که با دست او این حریف را براند و آسوده به محو اثر سلطنت ایران‌مشغول شود تیر تدبیرش راست آمد عین‌الدوله بدست فرمانفرما ازمقام خود متواری شد وبحکومت ساری رفت چون این خارهم ازراه مقصودش برداشته شد اورا نظرعیش وغرور استقلال گرفت انا ربکم الاعلی گفت درباده‌گساری شب که محفل بااهل وناهل‌خاص‌وانحصار بخواص نداشت جام‌شراب بشکرانه‌انقراض‌سلطنت نوشید و درمجلس‌شب دیگر روبجانب دوشان‌تپه کرد که شاه بقصدچندشبه‌آنجا بود واین بیت را ازگلشن راز به‌آواز بلند سرود :

روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

فرمانفرما راعرق‌حمیت‌جنبید دامن‌همت محکم بست اطراف شاه‌از اندرون وبیرون با او متفق بودند مردم درباری وبعبارة اخری نوکرهای پایتختی را هم بخود ملحق ساخت وریشه امین‌السلطان را برانداخت حکم عزل اوصادر شد وبمیل‌خود از طهران بقم رفت که پدرش‌آنجا خانه آخرتی آماده کرده بود (۱) .

امین السلطان مسند صدارت ایران را بملوث ترین شکلی تخلیه کرد که نه‌حسابی در مالیات و نه دیناری در خزانه ونه محلی در هیچ سمت نبود وآنچه از

۱ ــ امین‌الدوله ۲۲۸ .

طریف وتالدبنظرمیآمد پیش‌خورشده ودستگاه‌سلطنت‌نو را بوجوه استقراض وپیشکش های بی رویه راه میبرد فقط کفایت اورا برای مقاصد سیاسی‌دولت روس بهترین آلت باید شمردکه ایران را دست بسته تسلیم آن دولت کند و بی‌خرج ورنج این‌مملکت بهمسایه شمال خود پیوندد. از این روی بعد ازعزل امین‌السلطان‌که سفرا ومأمورین دول متحابه بحضور شاه رفته بودند مسیو بوتسف وزیر مختار روس بشاه گفت از این تبدیلی که‌درهیئت دربار اعلیحضرت شما ظهور کرد اولیای دولت امپراطورمتبوعه من دلگرانندکه امور بمدارمطلوب نرود ودرحسن جوار روابط محبت‌زحمتی‌زاید جواب شاه‌که هیچوقت تبدیل اشخاص را در معانی و مبانی امور دولت مدخلیت نیست باو مجال اطاله‌کلام وتجدید مبحث نداد با امین‌السلطان از سوء تدبیر فرمانفرما سی‌نفر قزاق بعنوان احترام یابه‌معنی مستحفظ تا قم رفت وباطناً بدستور وحکم‌کاساکوفسکی سرکرده سواران قزاق دائمی بخدمت وحفظ وجود اومجاور قم شدند .(۱)

در اسناد وزارت امورخارجه انگلیس هاردینك وزیر مختارانگلیس پس‌از استعفای امین‌السلطان بوزارتخارجه لندن مینویسد .

ازنقطه نظرماسقوط اتابك رویهم رفته باعث تأسف نیست هرچندکه درعالم واقعیت و حقیقت آنقدر هم که معمولا تصور میشد او با انگلستان مخالفت نمیکرد بلکه از یکطرف براثر اختلاف او با ولاشف وزیرمختار روس واز طرف دیگر برای اینکه خلاف این عقیده عمومی را ثابت کندکه اوطرفدار روس‌نیست دراین ماههای آخر اوبیشتر بطرف‌انگلستان گرائیده است. (۲)

تا ورود مظفرالدین‌شاه بتهران‌که چهل روزطول کشید چنانکه امین‌الدوله نوشته است « از نشستن بارگاه دولتی و اعتکاف خانه پادشاهی ذیل حکمرانی به‌نیل

---

۱ ـ خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۲۲۹

۲ ـ اسنادوزارتخارجه انگلیس مجلد ۶۶۶/ ۶۰ نامه سپتامبر۱۹۰۳.

کامرانی موشح و باروی عفت بذیل کامجوئی ملوث بود» در اینمدت با کمال امن خاطر استنطاق میرزا رضا را بمیل وصرفه خود تحریف و کم وزیاد میکرد.

امین السلطان که بعداز الغای امتیاز دخانیات از انگلیسها بریده وباروسها پیوند کرده بود همچنان طرفدار سیاست روس بود شاه و درباریان تازه وارد که سالها منتظر چنین روزی بودند پس ازرسیدن بارزوی خودذخیره سلطنت وخزانه دولت را خالی یافته بفکر تهیه قرض خارجی افتادند که شاه را برای معالجه باروپا بفرستند وشکم های گرسنه خود را سیر کنند.

محمودخان حکیم الملك دراینموضوع اصرار بسیارداشت «شاه علیل المزاج مریض الفکر در دست حکیم الملك چنان اسیر و مرعوب بودکه افکار او را العیاذ بالله وحی منزل میپنداشت ملتفت نبود که ابرام این طبیب نمای خائن برای اینست که معالجاتی بکاربرده است که روز بروز مزاج شاه بدترشده ومیخواهد درفرنك رأی اطبای حاذق را بفهمد و از روی دستور آنها رفتار کند وخود را از تك و تا نیندازد همه میدانستند حکیم الملك بهره‌ای از طب ندارد و ارثاً معالج این شاه بدبخت شده (۱) متاسفانه خود مریض حس نمیکرد و مثل یك طفل نا خوش بدامن حکیم الملك افتاده بود».

انگلیسها تازه ازجنگ ترانسوال خلاص شده وچراغ فعالیت سیاسی را در ایران که بواسطه جنگهای جنوب آفریقا چندی خاموش بود دوباره روشن کردند وبه گرسنگان درباغ سبز نشان دادند که ممکن است چهارمیلیون لیره بایران قرض بدهند. محمودخان حکیم الملك وعبدالحسین میرزا فرمانفرما با پشت گرمی و روشنائی آنها علیه امین السلطان مشغول اقدامات شدند درنتیجه امین السلطان استعفاکرده بقم رفت وامین الدوله که معروف بانگلیس مآبی بود صدراعظم شد لیکن انگلیسها برای دادن

۱ - پدر محمودخان حکیم الملك که اورا بنام میرزا علینقی میشناختند ازجدید الاسلام‌های بروجرد بودکه درایام ولیعهدی طبیب مظفرالدین شاه شده بود.

قرض بقدری مشکلات پیش آوردند که قرضه انجام نشد.

« در این احوال روسها برای بازگشت امین السلطان فداکاری و خرج کردند وشاه را تهدید نمودند که با این رویه روابط دیرینه ایران وروس قطع واولیای دولت سزاری کمال نارضامندی را از سیاست دولت دارند و در نتیجه اقدامات غیر مطلوب خواهند کرد . (۱)

با این تهدیدات امین الدوله کنار رفت حکیم الملک کابینه تشکیل داد وبارزوی خودش رسید امین السلطان با توصیه سفارت روس بعد از ۱۸ ماه از قم برگشت و صدراعظم شد اما فراموش نکرده بود که سبب عزل او حکیم الملک شده است جناب صدارت مآبی مقتدرتر از همیشه برخلاف زمان ناصرالدین شاه که بستگی خودش را بروس جرئت نمیکرد علنی کند و از شاه خوف داشت درزمان سلطنت مظفرالدین با کمال وقاحت ظاهر کرد روسها هم روزبروز پروگرام سیاست داخلی وخارجی را بدست پرورده خودشان میدادند (۲) بدواً برای پرکردن شکم گرسنه‌های درباری و انجام آرزوی شاه که رفتن بفرنگ بود مشغول قرض کردن از روسهاشد ودر دو مرتبه هفتاد کرور تومان قرض کرد اعوانش تأمین آتیه بحدکمال کردند حکیم الملک که از وجوه استقراضی لقمه کافی بگلویش نرفته بود برای برهم زدن بساط امین السلطان کمربست اما نظر برضایت کامل روسها امین السلطان لقب اتابکی و جبه مروارید دوز گرفت. پولهای استقراضی تماماً لوطی خورشد و دیناری بمصرف مملکت نرسید پس از مراجعت ازسفر فرنگ برای خاموش کردن آتش غضب انگلیسها که از قرضه روس حاصل شده بود امتیاز استخراج نفت جنوب را با ثمن بخس بدارسی تبعه انگلیس داد. و امتیاز حفریات ایرانرا بفرانسه درآن ایام بامر امین السلطان درتعرفه گمرکی تجدید نظر کردند و اینکار بنفع روسها و ضرر انگلیسها انجام شد چون اینموضوع

---

۱ ـ خاطرات سیاسی امین الدوله صفحه ۲۶۵

۲ ـ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ۱۷۴۲-۱۷۷۹

خیلی بضرر انگلیسها تمام شد وموقع اجازه میداد لذا برای برداشتن امین‌السلطان از مقام صدارت دستگاه عظیم سیاست انگلیس بکارافتاد لادرکرزن نایب‌السلطنه هندوستان بخلیج فارس آمد هاردینگ وزیرمختار انگلیس برای ملاقات علمای اعلام به عتبات عالیات رفت وبا پول اوقاف هندوستان امین‌السلطان را تکفیر کردند (۱)

امین‌السلطان که پرتگاه را دربرابر خود مشاهده‌کرد پیش ازکناره‌گیری از مقام صدارت همانطور که در طوفان منتظره ۱۳۱۳ اعتمادالسلطنه رقیب دیرینه خود را مسموم‌کرده بود ایندفعه‌هم محمود خان حکیم الملك طبیب محرم شاه بزرگترین رقیب دوره مظفری را در روزهای آخر صدارتش مسموم کرده و پس از استعفا عازم زیارت بیت‌الله‌الحرام‌گردید (۲)

خاطرات محمد باقرخان ادیب‌الملك

وقایع سال ۱۳۱۲ در جمادی الثانیه اینسال (شهریور)که الکساندر سوم امپراطور روس وفات نمود نیکلای دوم بجای پدر نشست جنرال کروپاتیکین وزیر جنگ روس فاتح ماوراءالنهر رابرای اعلام تاجگذاری نیکلای دوم بایران فرستادند از طرف بندگان همایون محمد حسن خان اعتمادالسلطنه مأمور پذیرائی شد بعد از مراجعت او بروسیه قرار شد یکنفر هم از طرف شاهنشاه برای تبریك تاجگذاری به پطرزبوغ برود سفارت روس‌اصرار داشت‌که امین‌السلطان رابفرستند .

شاه اعتماد السلطنه را در خلوت احضار فرموده و گفت تو هر طور میدانی رأی روسها را بزن که آدم دیگر بفرستیم اعتماد السلطنه هم محرمانه عرب صاحب مترجم‌مقتدر سفارت‌روس‌را ملاقات‌کرد وگفت‌همیشه رسم‌بوده که شاهزاده‌گان بزرگ رابرای تبریك وتسلیت میفرستادند پسریکنفرآبدارکه برای اینکارمناسب نیست اوهم

---

۱ ـ بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملك ساسانی مراجعه شود .

۲ ـ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۷۴۲ و ۱۷۷۹ .

تصدیق کرد ورفتن امین‌السلطان بروسیه موقوف شد وقرارشد شاهزاده عباس میرزاملك آرا باین مأموریت برود ولی امین‌السلطان ازجریان این مذاکرات مطلع گردیده وبا اعتمادالسلطنه دشمن خونی شد.

من و برادرم محمدتقی‌خان احتساب‌الملك از شاه استدعای کار وشغلی کرده بودیم یك روز سرسواری شاه فرمودند ازمن‌کار نخواهید چون امین‌السلطان نمیگذارد که بشماکار بدهم منهم برای اینکه شما را مرفه‌الحال نگه‌دارم هرسال مواجبتان را زیاد میکنم الآن هرکدام سالی شش‌هفت هزارتومان مواجب میگیریدکار میخواهید چکنید چون امین‌السلطان نمیگذارد.

شاه یکروز بمن فرمود شب عموجانت را (محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه برادر باهم بیائید درب اندرون من بقراولها سفارش میکنم که شما را ممانعت نکنند من با محمدحسن‌خان رفتیم درب اندرون شاه بیرون آمد ودر گلستان راه میرفت ما هم عقب سرش بودیم فرمود من ازمزایای آزادی مردم وآزادی قلم وزبان اطلاع‌دارم ولی ملت ایران جاهل‌است ومعنی آزادی را نمیفهمد تاملت سواد پیدا نکند آزادی بضرر ایران است شما تبلیغات در میان مردم برای درس خواندن و سواد پیدا کردن بکنیدکه حقوق خودشانرا بدانند دلیل جهالتشان اینست وقتیکه صحبت قانون‌میشود حقوق مرا معین‌میکنند بدون‌آنکه تکالیف خودشانرا بدانند شما بمردم چیزهائی یاد بدهیدکه بدانند وطن‌یعنی چه مملکت چه‌چیز است اختیارات یك دولت کدام است که وقتی یك پادشاه خارجی از صدراعظم ما حمایت میکند و ما نتوانیم او را معزول کنیم ملت جوابش را بتواند بدهد.(۱)

---

۱ ـ امین‌الدوله در خاطرات سیاسی‌اش مینویسد هر وقت شاه خیال تغییرامین السلطان را درخاطر میگذراند سفارت روس جداً مخالفت میکرد یکدفعه شارژدافر روس مسیو اشپایر به محمد حسن خان اعتماد السلطنه نوشت از روی اخبار متواتر اعلیحضرت شاه اراده ترتیب تازه در امور درباری ایران فرموده در موقع مناسب بحضور شاهنشاهی

←

بااین وضعیت اگر من رفتم امین‌السلطان ایران‌را تحویل امپراطور روس میدهد امین‌السلطان دیگر حرفهای مرا نمی‌شنود هرکاری میخواهد میکند بدون اجازه من انجام میدهد فقط بعد از انجام برای من میگوید این حرکات برای این است که پشت گرمی بامپراطور دارد سعی شما این باشد که مردم را باسواد کنید تا حقوق خودشانرا بدانند(۱) درآخر باعتمادالسلطنه فرمود میدانم که توآزادی طلبی من هم مثل توهستم و خیلی میل دارم که مردم برای این منظور حاضر بشوند توسعی کن مردم را بآزادی طلبی تربیت کنی نایب السلطنه و امین السلطان هر دو باتو دشمنند و هر روز گزارش های چندی علیه تو میدهند برای اینکه تو را آزادی طلب میدانند ولی بدان که من با تو همراهم و موافقم باید کاری کرد که مردم حاضر بشوند تو سعی کن مردم را تربیت کنی درآخر فرمود این حرف های من جزو اسرار پیش شما باشد هرگز ابراز نکنید.

→

عرض کنید البته این اقدام از نظر اولیای دولت روس ناپسند افتاده بچشم رضا نخواهند دید. صفحه ۱۷۷

دفعه دیگر میرزا نصراله خان مشیرالملك با میرزا محمود خان علاءالملك وزیر مختار ایران مأمور دربار روس که آن اوقات ماذونا بطهران آمده بود وورودکرده برای مهمی قریب‌الفوت بار خواستند شاه اجازه حضور داد و همزبان و بدآنسان که سیمرغ فرموده بود ازملاقات مخصوص باشارژدافرو اینکه ازمسلك تازه دربار ایران بکلی مأیوس است و تغییر اوضاع درباری را مخالف الفت و مورث کدورت ذات‌البین میشمرد شرحی بشاه خواندند وچنان وانمودند که اگر ذره ازاقتدار امین‌السلطان بکاهد بنای صفا وبنیان موالات ایران و روس خلل یابد صفحه ۱۷۸

درزمان مظفرالدین شاه هم‌برای مراجعت دادن امین‌السلطان ازقم بشاه گوشزد کردندکه « با این رویه روابط دیرینه ایران و روس قطع و اولیای دولت سزاری کمال نارضامندی راازسیاست دولت دارند ودرنتیجه اقدامات غیرمطلوب خواهندکرد » خاطرات سیاسی امین‌الدوله صفحه

۱ - بصفحات ۲۹۹ خاطرات امین‌الدوله مراجعه نمائید

بعدازآنکه امین‌السلطان بمیل ودستور روسها قرارداد تنباکورا برهم زد وخسارت فوق العاده بگردن ایران گذاشت دولت روسیه تزاری در ازاء این خدمت تعهد کرد که اورا مادام العمر برمسند صدارت ایران نگاهداری کند همینکه این اطمینان را حاصل کرد نسبت بشاه و درباریان بی‌اعتنائی پیش گرفت و در امور مملکت خودسری آغاز نهاد بدون مراجعه بشاه تصمیم می‌گرفت و عمل انجام شده را بعرض میرساند.

شاه همیشه سعی داشت که بین روس و انگلیس یك موازنه‌ای برقرار داشته باشد هروقت یکی‌ازآنها بزور امتیازی میخواست شاه محرمانه برای انگلیسها پیغام میفرستادکه شما هم تقاضای یك امتیاز بکنید چنانکه وقتی روسها برای کشیدن راه آهن فشار آوردند شبانه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه را فرستاد سفارت انگلیس و پیغام دادکه شماهم یك امتیاز تقاضاکنید که روسها ازاین‌امتیازی‌که خواسته‌اند دست بکشند یااقلا ازشما جلو نیفتند.

در زمان مظفرالدین شاه که امین السلطان را معزول کردند و میرزا علیخان امین الدوله برمسند صدارت نشست روزی سفیر روس نزد شاه رفته و گفته بود که امپراطور میفرماید امین السلطان را سرجای خودش بنشانید این بودکه بعد از چند ماه امین الدوله کنار رفت و امین‌السلطان دوباره صدر اعظم شد از روسیه قرض کرد گمرکات را بگرو گذاشت امتیاز نفت بانگلیسها داد و امتیاز حفریات را بفرانسه‌ها. ودر سر تجدید نظر در تعرفه گمرکی انگلیسها راراهش انداختند

راجع بحاجی محمد حسن امین‌الضرب

مرحوم میرزا علی‌محمد خان سید الوزراء عضو دارالشورا پسر میرزا علی قائم‌مقام که درمجلس رسیدگی بحساب ضرابخانه حضور داشته در خاطراتش مینویسد آنروز امین‌السلطان تمارض کرد ومجلس نیامد حاجی‌محمدحسن جدیدالاسلام اصفهانی

از موضوع اطلاع نداشت وقتیکه فهمید بحساب ضرابخانه رسیدگی خواهند کرد از شدت وحشت حال غش باو دست داد ساعتی طول کشید تا بحالش آوردند درمجلس مزبور اعتمادالسلطنه بحاجی محمد حسن توپید و بعد از ختم مجلس باو گفت که روز شنبه شروع برسیدگی حساب خواهیم کرد وآنچه ازخون‌مردم بیچاره خورده‌ای ازحلق‌خودت و اربابت بیرون خواهیم آورد (۱) .

ضرابخانه

عباس‌میرزا ملك‌آرا برادر ناصرالدین شاه درخاطراتش مینویسد (۲) چون ازمعادن امریکا نقره بسیاری برآمد در اینسال نقره درتمام عالم تنزل نمود سکه‌های ایران که دراصل قلابی بود وبار بسیار داشت بکلی تنزل نمود وسکه سیاه‌هم ازکثرت سکه تنزل‌فاحش کرد و باعث قلابی بودن وزیاد سکه‌کردن پول‌سیاه حاجی‌محمدحسن اصفهانی تاجر است .

شرح این‌مطلب آنکه هرساله مبلغی ازضرابخانه بحضور اعلیحضرت شاهی پیشکش میدادند حاجی محمد حسن اصفهانی آمده متقبل گردید که هر ساله مبلغ پانزده هزار تومان بشاه پیشکش بدهد ودرضمن آقا ابراهیم امین السلطان مرحوم را دید وعده بسیار دادکه ازاوحمایت کند ونگاهداری نماید تاهرنوع تقلبی‌که بخواهد درعمل‌ضرابخانه بکند ولی چون آقا ابراهیم مرد پخته عاقلی بود میدانست در چقدر بار زدن سالی‌چقدر منفعت عاید حاجی‌محمدحسن میشود ازترس اوحاجی‌محمدحسن زیاده ازآنچه تعارف داده بوده نمیتوانست قلاب کاری‌کند و پول سیاه را از میزانی‌که باید نمیتوانست بیشترسکه نماید .

بعد ازفوت اوکه‌کلیه امورات بدست پسرش علی اصغرخان افتاد واو حوانی خود پسند وخود رأی وعیاش و دائم‌الخمر بود حاجی‌محمدحسن میدان را خ لی دید

---

۱ ــ خاطرات سید الوزراء نزد پسرش میرزا عبدالوهابخان قائم مقامی است

۲ ــ شرح حال عباس میرزا ملك آرا صفحه ۱۲۱ تهران‌شرکت سهامی چاپ

و سه چهار مساوی آنچه به‌پدرش میداد باو داد و اطرافیانش را هم بخت بادلی قوی اولا بار طلا و نقره را زیاد کرد ثانیاً پول سیاه را بدرجه سکه نمودکه از حد و حصر گذشت . قران‌که هرعددی میبایست بیست عدد پول سیاه باشد عددی چهل عدد پول سیاه شد و کسی بر تمیداشت و آنچه تجار باعلم و اطلاع حساب کردند پول سیاه را حاجی محمد حسن هر من تبریز مبلغ هفت قران تمام میکرد و مبلغ سی و پنج قران میفروخت و منفعت این‌چند ساله‌که . . . . . . در . . . . . شده حساب‌کردند . . . شد درنزد رعیت بیچاره پولی‌نماند زیراکه مالیات را ازرعیت سفیدگرفته وهرچه برعیت دادند سیاه دادند قران درممالك خارجه نه شاهی شد تجار مفلس شدند زیراکه عمل داد وستد بکلی مسدود شد هر قدر هم عرض‌کردند بجائی نرسید اعلیحضرت شاهی هم مست باده پانزده هزاد تومان بودند علی اصغر خان و اطرافیان سالی زیاده از دویست هزار تومان میگرفتند و علی الاتصال شاه را اغفال میکردند و امر بهمین منوال بود وهر چندی بجهت اسکات مردم حکم میشد مجلس درخصوص قرار پول منعقد شود ومجلسها منعقدگردید اولا اجزای مجاس نمی‌فهمیدند صلاح چیست تا بگویند اگرهم بعضی میدانستند بجهت ملاحظه امین السلطان نمیگفتند شاه هم باطناً میل نداشت این عمل برهم بخورد لهذا انعقاد مجلس بی‌نتیجه میماند.

روایات دیگر راجع بامین‌السلطان و دختر حسین باغبان باشی

نگارنده درصفحه ۱۸۴ (سیاستگران دوره قاجار) چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی در ضمن ترجمه احوال محمد حسن خان اعتمادالسلطنه و دخیل بودن امین السلطان درمسموم‌کردن او اشاره‌ای به (اسرار اندرون شاه) نموده‌ام.

نظر باینکه درآنوقت اطلاعاتم ناقص واسنادکافی دردست نداشتم فقط باشاره

قناعت نمودم اطلاعات من در آنوقت عبارت بوداز گزارشهای چهارتن ازخالوهایم (۱) که از بچه‌گی در اندرون و سپس در دربار ناصرالدینشاه بزرك شده و از محارم شاه بودند . و همچنین مادر بزرك من که مادر محمد باقرخان اعتمادالسلطنه بود بواسطه آمد و شد با اندرون شاه از همه اسرار اندرون با خبر بود و نیز متکی بیاداشتهای خویشتن بودم که از زوجات شاه وسایر خواجه‌سرایان حرم باواسطه ویا بدون واسطه جمع‌آوری کرده بودم.

محمد باقرخان ادیب‌الملك درخاطراتش مینویسد

« در بهارسال ۱۳۰۸ شاه باقدسیه رفته بود از بیماری امینه اقدس سخت ملول بود چشمش بفاطمه دختر محمد حسین باغبان باشی افتاد خوشش آمد امر کرد صیغه‌اش کنند اسمش را باغبانباشی گذاشت بعداً کلمه باغبان حذف شد فقط او را خانم باشی خطاب میکردند. در ذیحجه ۱۳۱۰ ازشاه پسرششاهه سقط کرد

دو سال بکشتن ناصرالدین شاه مانده بود که شاه عاشق ماه رخساره خواهر خانم باشی شد رخساره در آنوقت پانزده شانزده سال داشت و توی اندرون پهلوی خواهرش بود شاه گاهی لپ‌هایش را می‌چلاند گاهی بغلش میکرد خانم باشی برای کوتاه کردن دست شاه ماه رخساره را فرستاد خانه مادرش شاه هم بامین همایون که صرف جیب‌دار بود پول داد که خانه آخرخیابان لختی (خیابان سعدی) را بخرد و روزهای سواری ازآن راه بشمیران میرفت ماه رخسار درآن بالاخانه خودش رانشان شاه میداد.

چند هفته بعد شاه مصمم شد که روزهای جمعه باغ گلستان را قرق کند دو

---

۱ ــ اول ــ محمد باقرخان ادیب الملك سپس اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دوم ــ محمد کریمخان اعتماد خلوت سپس امیرمقدم رئیس بیوتات سلطنتی سوم ــ محمد تقی‌خان احتساب‌الملك سپس وزیر مفخم رئیس تشریفات سلطنتی چهارم ــ خانبا باخان ادیب‌حضور پیشخدمت خاصه معاون تشریفات سلطنتی



سفر کلاردشت محمد باقرخان ادیب‌الملك روزنامه میخواند

نفر پیشخدمت محرم و دونفر خواجه‌سرا بیشتر نمانند یکی از خواجه سراهای محرم مغرور خان بود آنوقت از دیوار پشت شمس‌العماره ماه رخساره را می‌آوردند توی حیاط مریم‌خانمی که زمان سلطان احمد شاه آبدارخانه کردند آنروز را تا عصر با او بخوشی میگذراند . (۱)

بعد از چندی خانم‌باشی فهمیدفرستاد ماه رخساره را آوردند توی اندرون که مواظبش باشد وطوری او را در مضیقه‌گذاشت که اوبشاه‌شکایت‌کرد شاه بامین‌السلطان فرمود که تو خانم باشی را ببین و بگو دست از این کارها بکشد بگوکه شاه است و مختار همه چیز اگر مخالفتی بکنی میتواند همه کار بکند. امین‌السلطان در ملاقات با خانم باشی طرح دوستی ریخت در باغ سبز نشان داد خانم باشی هم شاه را با

۱ ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۱۱۹۷

ماه رخساره آزاد گذاشت ضمناً قرار شد خانم باشی همه اخبار اندرون را مرتباً بامین السلطان بدهد و هر اتفاقی که در اندرون میافتد و هر کاری که شاه میکند و هر حرفی که میزند امین السلطان را بی خبر نگذارد. (۱)

بیشتر از یکسال بدین منـوال گذشته بود شکایتهای مردم از امین السلطان راجع بپول سیاه و بی اعتنائی امین السلطان نسبت بارباب رجوع درباریان زیاد شد و هم در آن ایام کم کم خیانتهای امین السلطان بگوش شاه رسیده بود. بشاه گفته بودند وقتی که خانم باشی بزیارت شاهزاده عبدالعظیم میرود در باغ حاجی کاظم ملك التجار با خانم باشی ملاقات میکند.

شاه یك کتابچه داشت که همه کارهایش را در آن یادداشت میکرد کتابچه مزبور قفل و بست داشت و کلیدش همیشه درجیب شاه بود. یکروز که شاه بحمام رفته بود کشیك خانم باشی بود خانم باشی کلید را بدست آورده کتابچه را گشوده در آنجا شاه نوشته بود که بعدازقرن باید جزای خیانتهای امین السلطان را بدهد اعتمادالسلطنه را صدراعظم کند دارائی حاجی محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید و در همه ایران مدارس جدید تأسیس کند و اندرون را تصفیه نماید.

خانم باشی همانروز این مطالب را توسط عزیزخان خواجه به امین السلطان اطلاع داد (۲)

بهرحال جشن قرن پنجاهم نزدیك بود امین السلطان درصدد کشتن شاه برآمد حاجی محمد حسن باستانبول نوشت که میرزا رضا نوکر سابقش را روانه کنند خبر

---

۱ ـ ربیع الاول ۱۳۱۱ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۱۱۴

۲ ـ سالها بعد از قتل ناصرالدین شاه بتقریبی این مطالب ازخانم باشی و خواجه سراها هم تراوش کرده بود. که من درضمن ترجمه احوال اعتمادالسلطنه درسیاستگران دورهٔ قاجار از قول میرزا حسن مستوفی الممالك و میرزا حسین خان موتمن الملك باینموضوع درصفحه ۱۸۴ اشاره کرده ام

حرکت او را حاجی سیاح از استانبول باتابك نوشت و میرزا رضا دوم شوال ۱۳۱۲ وارد طهران شد و در شاه عبد العظیم منزل کرد .

مغرورخان خواجه‌سرای همایونی که ازمحترمین آن طایفه بود وبانگارنده دوست بود در ضمن وقایع سری اندرون شاه اینموضوع را مطابق آنچه درفوق نوشته شده برای من حکایت کرد وهم او بود که در آن شب معهود از رفتن خانمش بباغ گلستان جلوگیری بعمل آورد .



آغامغرورخان خواجه سرای خانم باشی

خانم انیس الدوله که ملکه ایران بود و در مهمانیهای رسمی تاج طلا بر سر میگذاشت برای برادرش محمد حسن خان معظم الدوله حکایت کرده بود :

اوایل تابستان ۱۳۱۲ موقع رفتن بمازندران در لواسان برای شاه سراپرده زده بودند رسم این بود که چادر صدراعظم ووزراء را نزدیك سراپرده شاه میزدند از چادر امین السلطان تاسراپرده شاه خیلی نزدیك بود. در دست راست خوابگاه شاه چادرمرا میزدند ودر دست چپ چادرخانم باشی راشب بعد ازآنکه شاه را خواباندم بچادر خودم رفتم وخوابیدیم نصف شب ملتفت شدم درتاریکی کسی پای مرا میمالد وحشت‌زده بیدارشدم دیدم شاه است سروپای برهنه بچادر من آمده است من با کمال تعجب جهتش را سئوال کردم پس از چند دقیقه سکوت گفت صدای پائی درپشت سراپرده شنیدم آهسته بیرون رفتم در مهتاب دیدم مردی تند میرود صورتش را درست ندیدم ولی اندامش بچشمم آشنا آمد . من پرسیدم به کی حدس میزنید گفت بنظرم امین السلطان آمد .



حانم انیس‌الدوله ملکه ایران

فردای آنروز شاه دسته قراولان سراپرده را عوض کرد و قدغن فرمود در نزدیکی سراپرده چادر هیچکس را نزنند و همه ملازمین دور ازچادر شاه باشند از آنروز چادر امین‌السلطان‌را هم دیگر نزدیك سراپرده نزدند.

از کلار دشت‌که برگشتیم هرشب شاه بعد ازشام باطاق خلوت میرفت و درب

راروی خودش میبست فقط باروشنی یك شمع در کتابچه‌اش یادداشت میکرد کتابچه را درون کیفی میگذاشت که قفل و بست داشت و کلید آن درجیب جلیقه‌اش بود که با آن میخوابید امین‌السلطان از خانم باشی خواست که هرطورممکن است ازمطالب درون کیف مستحضر شود و او را مطلع سازد خانم باشی هم درموقع کلیدکیف را بدست‌آورد و مطالبش را بامین‌السلطان اطلاع داد بعد ازشهادت ناصرالدین شاه آن کیف و یادداشتها بدست من افتاد اهم مطالبش اینها بود اول مجازات امین‌السلطان بعد از برگزاری جشن پنجاهم دوم مصادره اموال حاجی محمد حسن امین‌الضرب و اعدامش سوم‌صدراعظم‌کردن اعتمادالسلطنه چهارم بازکردن مدارس‌درهمه ایران پنجم تصفیه اندرون .

مرجان‌خانم زن شاه مادرشاهزاده‌یمین‌الدوله برای نگارنده حکایت‌کرد خانم باشی کلفتی‌داشت‌موسوم به‌عصمت‌قالبی که چارقدهای اندرون‌را قلب میکرد صبح روز جمعه‌گفته بود که دیشب خبر آورده‌اند که خانه‌اش آتش‌گرفته باید فوری بخانه برود واز اندرون بیرون رفته خودش را بشاهزاده عبدالعظیم رسانده وبمیرزا رضاآمدن شاه وشکستن‌قرق‌را خبرداده بود بعد شنیدیم‌که یك‌قسم خویشی‌هم بامیرزا رضا داشته‌است همانروز خانم شمس‌الدوله خواهرعین‌الدوله هم شاهزاده عبدالعظیم بود وعصمت قالبی را آنجا دیده بود .

چنانکه ازخاطرات سیاسی امین‌الدوله ویادبودهای فوق‌الذکر برمیآید اسم دختر باغبان‌باشی باقتل ناصرالدین شاه وسرنوشت ایران آمیخته و جدا شدنی نیست زیرا مشارالیها بسبب اخباری‌که ازمحتویات کتابچه سری‌شاه بامین‌السلطان داد یکی از شرکاء جنایت‌گردیده است واگر مطالب کتابچه سری مزبور بامین‌السلطان نرسیده بود توطئه قتل ناصرالدین‌شاه با این درازدستی انجام نمیگردید وکی میداند بعد از برگذاری جشن و انجام نقشه های شاه اوضاع ایران چه صورتی بخود می‌گرفت و فکر آزادی تاکجا می کشید لاجرم روابط خصوصی او با امین‌السلطان چندان بتاریخ

ایران مربوط نیست فقط خیانت آقا علی اصغر بولینعمتش را میرساند ولی همدستی او در توطئه قتل شاه جنبه عمومی پیداکرده وتاریخ ایران بدون ذکرنام وعملیات او ناقص ونارساست .

مشارالیها اگر میدانست که نتیجه جاسوسی اوبکشتن‌شاه منجرمیشود شاید چنین کاری نمیکرد اما بهرحال دانسته یا غیر عمد جزو شرکاء جرم درآمده است و تاریخ نمیتواند نادیده انگارد .

بالجمله سه سال بعدازانتشار جلد (سیاستگران دوره قاجار)کتاب (خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله) بکوشش آقای حافظ فرمانفرمائیان در دانشگاه تهران بچاپ رسید مرحوم امین الدوله منشی حضور شاه رئیس دارالشورای دولت و صدراعظم آزادی طلب ایران با فصاحت و بلاغت ادبی پرده از این (راز اندرون شاه) که من سال های قبل بدان اشاره کرده بودم برداشته و مرا از محذور چندین ساله درآورد .

نظر باینکه جمعی از خوانندگان ممکن است نوشته‌های محمد حسنخان اعتمادالسلطنه ومیرزا علی‌خان‌امین‌الدوله را بی‌طرفانه تلقی ننمایند شاید تذکر این نکته برای رفع ابهام بیفایده نباشد که این دونفر از درباریان درجه اول ناصرالدین شاه بوده‌اند وبدون اینکه نوشته‌های یکدیگر را دیده ویا شنیده باشند شخصاً آنچه در مدت بیست سال از افکار و عقاید و رفتار امین السلطان مشاهده میکرده بقلم درمی‌آورده‌اند .

اینکه گفتیم از نوشته هـای یکدیگر خبر نداشته‌اند باین دلیل است که هردوی ایشان از شاه وولینعمت خود انتقاد کرده در عین علاقه ودلبستگی مفرطی‌که باو داشته بدرج مساوی اعمال او پرداخته‌اند وهر دو وحشت داشته‌اند که مبادا این انتقادات بدست نامحرم بیفتد زیرا ازیکدیگرهم انتقادکرده بودند .

ازاینهاگذشته پهلوانان‌داستان ماهردو در اردوی مخالف مبارزه میکرده‌اند

امین‌الدوله چنانکه از نوشتجاتش بخوبی واضح است منسوب باردوی انگلیس ها بان بوده و بموجب گفته امین‌الدوله صفحه ۱۷۷ وغیره اعتمادالسلطنه باروسها سروکار داشته است بعلاوه این نکات شکل استخوان بندی وسبك انشاء مطالب و تأثیرات خصوصی بکلی با یکدیگر متفاوت است.

باین ترتیب ما دو روایت مختلف از دو نفر از بزرگان درباریان آگاه دلسوز به‌اوضاع مملکت در دست داریم که همه عمر با شاه بوده و مصدر خدمات مهم گردیده‌اند.

حاصل زندگانی یك صدراعظم

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان جوانی است دارای هنر اداره کردن‌خوش منظر، باهوش وجاه‌طلب، حرف زن و سخاوتمند که با مرگ پدرش در ۲۴ سالگی وارث ۲۴ منصب درباری ودولتی شده است.

دراین مرحله مقدرات ایران در دست پادشاهی است که ۳۴ سال از دوران سلطنتش گذشته بعد ازصدارت میرزا آقاخان نوری خود عنان مملکت را بدست‌گرفته وپس از میرزا حسینخان سپهسالار مأیوس و از پیشرفت کار های مملکت ناامید شده مزاجش خسته و فرسوده گردیده درعالم فکر و عمل روز بروز درتنزل بوده وبجای کوشش در اداره مملکت بشکار و شهوترانی ملیجك بازی پرداخته و رشته امور مملکت ازهم‌گسیخته دربارسلطنت فاسد بیگانگان درکارتوسعه نفوذ وتحصیل‌امتیازات وتعرض بمنافع ملی‌مملکت بودند.

همینطورکه قدرت ونفوذ شاه روبکاهش میرفت امین‌السلطان با متانت خاص که داشت در تمام شئون مملکت بتدریج قدرت خود را می‌گسترد اما بجای اینکه خصیصه‌های ذاتی خودرا در راه اصلاح اوضاع مملکت مصروف بدارد از یکطرف با زد و بندهای خارجی و دادن امتیازات پشتیبانی آنها را جلب میکرد واز طرف دیگر بفکر پر کردن جیب خود و دوستان و بستگانش بود و آنچه بحساب نمی‌آمد منافع

ملی ایران بود . با دادن امتیاز انحصار دخانیات راه‌آهن و بانك و کشتی‌رانی کارون
و راه‌شوسه بفرانسه ونفت دارسی وحفریات بفرانسه ها ، وهمچنین باشرکت یك یهودی
اصفهانی باتبدیل پول نقره به سکه مسین اقتصاد ایران را بکلی ورشکسته کرد .

در راه تحصیل‌قدرت وجاه‌طلبی‌واطفاء امیال‌شخصی‌همه‌چیز را زیرپاگذاشت
حتی نسبت بولینعمتش‌که هستی خود و خانواده‌اش مدیون‌او بود خیانت ورزید و از
ترس مجازات اورا بقتلگاه‌کشانید .



میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان

مراجعت امین السلطان بایران و کشته شدنش

خاطرات آقا محمودخان پسر آقا ابراهیم امین السلطان(۱)

بامرحوم اتابك در بهار ۱۹۰۷ درپاریس بودیم مرحوم اتابك شب تب داشت وناخوش بود دربستر خوابیده بود یکروز تلگرافی ازمحمدعلی‌شاه آمد واحوالپرسی کرده بود مرحوم اتابك بعداز خواندن تلگراف بما گفت بچه‌ها این تلگراف مقدمه خواستن من بایران است اما ممکن‌نیست بایران بروم زیرا محمدعلیشاه خیال دارد بدست من مجلس را به‌بندد و مشروطه را براندازد لیکن با وضعیتی که من در دنیا دیده‌ام هرجا تخم مشروطیت افتاد رفع آن ممکن نیست وانگهی همه ممالك اروپا با مشروطیت اینقدر ترقی کرده‌اند .

امپراطور آلمان قدرتش‌هزارمرتبه بیشتراز ناصرالدین‌شاه است وامروز غیر ممکن‌است‌که بااستبداد صرف بتوان حکومت کرد .

باری مرحوم اتابك جواب تلگراف را چنین فرستاد که کسالت دارم و هنوز دربسترم وتشکر ازاحوالپرسی کرد . ده روز بعد یك تلگراف‌احوالپرسی دیگر محمد علیشاه‌کرده بود اتابك جواب داد که قدری بهتر شده‌ام و عازم سوئیس هستم . ما را درپاریس‌گذارده خودش باحاجی میرزا احمدخان بلوزان رفت و در هوتل‌شاتو منزل‌کرد(۲) .

بعد از چند روز یك تلگراف دیگر محمد علی‌شاه کرده بود که اگر میل داشته باشید که بایران مراجعت کنید ودر تغییر آب و هوا بهبودی حاصل کنید بهتر

---

۱ ــ خاطرات مزبور نزد نگارنده است .

۲ ــ نگارنده درآنوقت درلوزان مشغول تحصیل بودم وبملاقات اتابك در هتل شاتو رفتم

است . مرحوم اتابك جواب دادكه خیال مراجعت بایران ندارم و در همینجا مشغول معالجه هستم .

آنهائی که اظهار دوستی بااتابك میکردند همه‌شان کاغذ نوشته وتقاضاکردند که مراجعت کند ودلایل بسیار درمحاسن مراجعت میشمردند . این کاغذها اتابك را قانع نکرد ولی چون چهارسال بود که از ایران دورمانده بود به‌بچه‌هایش خیلی انس داشت وبرای آنها خیلی دلش تنك شده بود وهرکس از ایران میآمد دانه دانه اسامی بچه ها و دوستانش را سئوال میکرد بالاخره برای تجدید دیدار بچه ها و اقوام عزم مراجعت بایران‌کرد. اواخر بهار بودکه بپاریس تلگراف‌کردندکه عازم ایرانم وبیائید شمارا به‌بینم ما بلوزان رفتیم خداحافظی‌کردیم آنها بطرف ایران رفتند و ما بپاریس برگشتیم. آقا محمودخان مینویسد .

واقعه قتل‌اتابك درماه اوت همانسال۱۹۰۷ بود ومن‌درزمستان‌آنسال‌بایران آمدم‌ازاینجا تحقیقاتی‌است‌که من‌دراطراف‌قضیه بعداز ورود بایران‌کردم ونتیجه‌ایست که خود بدست‌آورده‌ام.

چون پیش‌ازآمدن اتابك بایران‌وضعیت نقار وکشمکش مابین محمدعلیشاه ومجلس باعلی درجه رسیده بود بهیچوجه‌کاری از پیش نمیرفت بنظر همچه میامد که روسها بشاه پیشنهاد کرده بودند که اتابك‌را احضار کند چون‌او‌تنها کسی‌بودکه‌معروف به‌نفوذ داشتن وسابقه بصیرت باوضاع ایران بود شاید او بتواند باین کشکمش مابین دولت وملت سرانجامی بدهد این بودکه اورا بایران دعوت‌کردند وخیال میکردندکه چون او سابقاً چندی طرفدار سیاست روس در ایران بوده بازهم به تلقینات سفارت روس‌کار خواهد کرد واساس مشروطیت را خواهد برچید . ولی بعد از ورود و رویه کارکردنش روسها ومحمدعلیشاه مظنون شدندکه شاید بامشروطه طلب‌ها همراه است ومحمدعلیشاه سخت ازاو متنفر شده بود اوهم وقتی چنین دید تمارض‌کرده به قیطریه رفت . قریب بیست روز در آنجا مانده بیرون نیامد بالاخره مجلسی ها بزور او را

بشهر آوردند . فردای آنروز رفته بود صاحبقرانیه پیش محمد علیشاه « این تکه را اشخاصی که درآنساعت حضور داشته‌اند و همه ثقه هستند روایت کردند : وقتی که گفتند اتابك آمده محمد علیشاه چنان عصبانی شده و خون در صورتش آمد که همه فهمیدند. اتابك وارد شده روبروی شاه دو زانو بزمین نشست و گفت من دریك وضعیت خیلی ناگواری هستم شما ازمن مظنون هستیدکه بامشروطه طلبها همراهی میکنم آنها از من مظنونندکه میخواهم اساس مشروطیت را برهم زنم بواسطه این‌سوءظن اصلاح بهیچوجه ممکن نیست ونمیتوان‌کاری ازپیش برد واین نقار و اختلاف مابین دولت و ملت را خاتمه داد نه‌آنها حقیقت‌آنچه را که میخواهند بمن میگویند و نه شما من دراین میانه متحیر مانده‌ام . اگرحقیقتاً شما میل باصلاح دارید باید عملا مساعدت خودتان‌را بآنها ابرازکنید تاآنها مطمئن بشوند والامرا ازخدمت معاف فرموده اجازه فرمائید باروپا مراجعت میکنم .

محمدعلیشاه در حالیکه نمیتوانست تغییر حال خود را پنهان کندگفت من همه جور حاضر مساعدت هستم و از طرف من مطمئن باشید و به‌آنها هم اطمینان بدهید وبهر نحوی‌که بخواهند وشماهم صلاح بدانید ممکن‌است اسباب اطمینان‌خاطر آنها را فراهم کنم .

اتابك گفت که پس‌آن‌چیزی‌راکه‌تقاضاکرده‌اند که شاه بنویسد مرقوم‌فرمائید که من برای‌آنها ببرم ومسئله را خاتمه بدهم. کاغذی را شاه امضا کرد باتابك داد اتابك هم‌تشکر کرده بلندشد از در که‌بیرون‌رفت‌محمد علیشاه‌یك‌دشنام خیلی ناسزائی عقب سر او گفت »

اتابك شهر آمد دریکی از سفارتخانه‌ها جشن بودکه اوهم طرف عصرآنجا حاضر شده بود چند دقیقه بیشتر در آنجا مکث نکرده و گفته بود که باید بمجلس بروم ازآنجا بمجلس آمده بود درموقع ورودش های‌وهوی بسیار از وکلا شده بود او هم به‌تریبون رفته پس‌ازنطق‌مفصلی‌کاغذ شاه را خوانده بود وسکوت وآرامش بالنسبه

حاصل شده وازآن التهاب افتاده بودند . یکساعت ازشب گذشته همینکه از درمجلس بیرون آمده بطرف کالسکه رفته بود از بالای سردر مجلس هفت هشت تیر بطرف او شلیك کرده بودند دو تیر اصابت کرده بود یکی بشکم ودیگری بریه فقط توانسته بود خودش را بدرون کالسکه بکشاند ودر کالسکه تمام کرده بود .

عباس آقا را هم همان اشخاصی که اتابك را زدند در اول خیابان شاه آبادکه ازمیدان نگارستان بیرون می‌آید دراول شب همان اشخاص زده بودند برای اینکه بگویند عباس آقا اتابك را زده وخودش را هم کشته است و شاید عباس‌آقا بهیچوجه دراین خطوط نبوده وفقط یك عابری سبیلی بوده است که سیاست قاتلین اورا هم هدف تیر قرار داده است .

باری چون عباس آقا آذربایجانی بود انجمن آذربایجان هم بریش گرفت که بله ازطرف انجمن آذربایجان اتابك خائن نوکر اجنبی را کشتند و تقی‌زاده هم که رئیس انجمن بود خودش را از تنگ وتا نمی‌انداخت و برای تهدید و واهمه دیگران خودشان این مسئله راشهرت میدادند که باین وسیله مخالفین خودشان را تهدید کرده و استفاده هائی بکنند. ولی‌خیر. این مسئله مسلم بودکه ازبالای سردرب مجلس اتابك را زدند و بعد هم عباس‌آقا را دراول خیابان شاه‌آباد زدند.

دراینکه بامر محمدعلیشاه وسفارت روس اتابك را زدند حرفی نیست واین مسئله را هم پس‌ازتفحص بسیار اینطور حل‌کردم : که روسها خیال میکردند اتابك بامشروطه مخالفت خواهدکرد بدین سبب او را طلبیدند وقتیکه معلوم شد او با مجلس مخالفت نخواهد کرد دیدند وجودش مضراست رشاید انگلیسها استفاده خواهندکرد .

اما انگلیسها چون یقین داشتند که بـا محمد علیشاه نمیوانند کار کنند و هرچه زودتر باید او را راه بیندازند لهذا این نقشه اتابك که میخواست میان شاه و مجلس التیام بدهد مخالف میلشان بود و میدیدند که اگر این ترتیب پیش بیاید در بیرون کردن محمد علیشاه از ایران تأخیر خواهد شد لهذا هردو طرف از اتابك دل

خوشی نداشتند وممکن است که بساط قتلش را هردو فراهم کرده باشند بدون اطلاع دیگری یعنی محمد علیشاه‌را هردو باینکار واداشته باشند.

آقای غلامحسین‌خان صاحب‌اختیار غفاری برای‌من حکایت کرد که محمدعلیشاه چندین نفر را مثل مقتدر نظام (سردار فشفشه) وصنیع حضرت و امثال اینها را از درمجلس تا قیطریه گذاشته بود که اگردرمجلس تیرها اصابت نکرد بهر حال درآنشب او را در عرض راه قیطریه بکشند.

مشهور بودکه‌محمدعلیشاه درکارکردن‌وهوش‌وفطانت‌مانندناصرالدین‌شاه بود ولی دریغ‌که همه رابخطا ونادرسی صرف میکرد مثلا حضوراً بهمه‌کس تملق‌میگفت وبمحض اینکه آنشخص بیرون میرفت عقب سرش بد میگفت.

صاحب اختیار میگفت همآنشب که اتابك را زدند محمد علیشاه بمن تلفن کردکه اتابك را زدند گفتم بله‌گفت مطمئنی‌گفتم بله و خیلی اصرارکرد که یقین حاصل‌کند که او مرده است.

آقای دوستعلیخان معیرالممالك در خاطراتی‌که برای نگارنده مرقوم داشته‌اند

اتابك تا ۱۳۰۷ هجری قمری انگلیسی مآب بود از آن تاریخ تا زمانی‌که ازصدارت ظفرالدین‌شاه معزول شد روس‌مآب بود ازسفر ژاپون‌که برگشت درپاریس با مستوفی الممالك میرزا حسنخان عضو فراموشخانه شدند و با انگلیسها نزدیك شد محمدعلیشاه اورا بتهران خواست بانظر روسها که مشروطه ومجلس را برهم زند اوکه عضو فراموشخانه شده و با انگلیسها نزدیك شده بود درست برعکس این میخواست بکند چنانکه پیش از آمدنش بتهران تقی‌زاده با او مخالفت میکرد بعد که تهران آمد در اسد آباد امـام جمعه در منزل ظهیر الاسلام با هم ملاقات کـردند و دیگر تقی زاده از او بد نمی گفت روس‌ها همین که ملتفت شدند که او باز رفیق

انگلیس‌ها شده محمد علیشاه را بقتل او تحریك كردند و او بدست مفاخر الملك و موقرالسلطنه کشته شد .

شبی که اورا کشتند از سفارت انگلیس آدم بمنزل او فرستادند اظهار تأسف بسیار نمودند وحاضر کمك وخدمت نمودن ببازماندنش را اظهار کردند .

آقای صادق صادق مستشارالدوله راجع بقتل اتابك برای نگارنده مینویسد

لقب من صدیق حضرت بود و اتابك مرا باین اسم می‌شناخت وقتی که محمد علیشاه اورا احضار کرد پس‌از چهار سال که بژاپون و اروپا رفته بود همین که بانزلی رسید انجمن آنجا به‌مجلس تلگراف کرد که بگذاریم پیاده شود یا نه درمجلس این موضوع بحث شد من وکیل بودم گفتم آیا او بمیل خود از ایران رفته یا تبعید شده‌گفتند بمیل خود رفته گفتم پس حالاهم که شاه اورا احضار کرده چه مانعی دارد آمدنش بایران همه تصدیق کردند وبخود من مأموریت دادند که بانجمن تلگراف کنم هیچگونه ممانعت نکنند وقتی که تهران آمد پرسیده بود صدیق حضرت کیست گفته بودند پسرمستشارالدوله است بحاجی امین‌الضرب گفته بود میل ملاقات مرا دارد حاجی‌امین الضرب مرا با کالسکه خودش برد بپارك پیشخدمت مرا وارد تالار بزرك كرد بالباس روی نیمکت دراز کشیده و خوابش برده بود قدری نشستم بیدار شد و بسیار محبت‌کرد درضمن صحبت‌هائی که آنروز کرد گفت من در ایران مشهور بروس فیلی بودم وهمه‌کس مرا علم‌دار سیاست آنها میدانست یکروز سفیر روس برای‌ملاقات من‌آمد یك یادداشتی بدولت ایران نوشته بود در هشت ماده‌که تمام اختیارات دولت را در اوضاع داخلی سلب میکرد ازجمله یکی این بودکه دولت ایران بدون موافقت روسیه از هیچیك ازممالك دنیا مستخدم نیاورد من ازقبول‌آن استنکاف‌کردم‌گفت اگر قبول نکنید میدانید که چه میشود گفتم آری من خودم پیش از اینکه شما بسفارت برسید نتیجه‌اش را ازشاه تقاضا خواهم‌کردگفتم استعفا میکنم بمحض‌اینکه او رفت من

استعفای خودم را نوشتم و بسوگندهای غلاظ وشداد مؤکد گردانیدم که خسته شده‌ام اجازه سفر حج میخواهم شاه را هم عین‌الدوله و امثال او که مخالف من بودند راضی کردند واستعفای مرا قبول کرد من از ایران بیرون رفتم درهمه‌جا عوض اینکه مأمورین روس که من سالها منسوب بایشان بودم بمن محبت کنند اصلا بمن اعتنائی نکردند برخلاف درهمه‌جا مأمورین انگلیس نهایت مساعدت وهمراهی ومحبت را نسبت بمن مرعی داشتند بحدی‌که در ژاپون سفیر انگلیس دقیقه‌ای ازمن‌جدا نمیشد مثل یکنفر رفیق قدیم مرا در شهرها و موزه‌ها و تماشا گاه‌ها راهنمائی می کرد طوری که اسباب تعجب من شده من بدون خودداری سبب اینقدر محبت را پرسیدم . گفت عدم قبول آن یادداشت دولت روس من گفتم جز من و او کسی در آن اطاق نبود شما چگونه دانستید گفت وقتی که تلگراف به پطرزبوغ کرد ما مستحضر شدیم از آن گذشته خیال می کنید در وزارت خارجه پطرزبورغ کسی نداشتیم که به ما خبر بدهد .

بهرصورت همه دنیا را که دیده وبلندن رفتم درآنجا جمعیت آزادیخواهان از من قول گرفتندکه با مشروطه ایران مساعدت‌کنم و من باین شرط و برای این‌کار بایران آمدم.

باری عجالتاً بامحمدعلیشاه درکشمکش‌هستم‌او نمیخواهد بامجلس ومشروطه کمك‌کند من‌هم بموجب قولی‌که درلندن داده‌ام چاره جزاین‌ندارم یاشاه راراضی‌کنم ویا استعفاکرده باروپا برگردم.

چند روز پیش‌از کشته شدنش تعرض کرده نه بدربار رفت ونه بمجلس‌آمد تابستان بود ودر قیطریه منزل داشت یکروز شاه احضارش کرده بود و دستخط راجع بمشروطه را امضا کرده بهش داده بود. او خوش وخرم وخندان بمجلس‌آمد ودستخط را آورد . بعدها معلوم شد که برای اغفال او دستخط را امضاکرده بود و اورا فریب داده بود که بمجلس بیاید وضمناً تهیه کشته شدنش را دیده بود.

عصر تابستان بود طرف شمال‌عمارت را توی باغ فرش کرده‌بودند همه و کلا روی زمین می‌نشستند اتابك در گوشه زاویه نشسته بود و کلاهم مسجدی یك ردیف پشت بعمارت نشسته بودند کم کم تاریك‌شد چراغ آوردند تماشاچیان پشت سرردیف دوم ایستاده بودند من دیدم که چند مرتبه دو سه نفر از بیرون آمدند با تماشاچیان سرگوشی‌حرف زدند وبیرون رفتند دوساعت از شب گذشته بود که اتابك بیرون رفت صدای تیر بلند شد یك کسی دوید که اتابك را زدند رفتیم دم در تاریکی محض بود از بالای درمجلس خاکستر وخاك مقارن آمدن اتابك ریخته بودند توی گرد و خاك چند تا تیر زده بودند تیر کاری به‌پشت گردنش خورده بود چون قیطریه منزل داشت درخانه شهری‌اش کسی نبود ولی با وجود این توی‌کالسکه گذاردند یك سید بلند قد گردن کلفتی پرید توی کالسکه واورا بغل کرد رساندند بخانه‌اش اتابك را روی یك قالیچه‌گذاردند وبردند توی‌حوضخانه برادرهایش آمدندآن سید خیلی شیون وزاری میکرد وصدای ناله‌اش بآسمان رفته‌بود اتابك که همه خیال‌میکردند تسلیم شده هنوز زنده بود یکدفعه چشمش را بازکرد نگاهی بسیدکرده تبسم‌نمود بازچشمهایش رابست سید بدون معطلی زد بچاك همه تعجب کردند معلوم شدکه درکالسکه ساعت وانگشتر های اتابك را بلندکرده وخیال نمیکرده‌که هنوز زنده باشد همینکه اتابك‌چشمهایش را باز کرد او در رفت وچند دقیقه بعداً اتابك تسلیم شد.

اما توطئه قتل مسلماً بامرمحمدعلیشاه بود سعدالدوله مستحضر بوده موقر-السلطنه وسردار فشفشه وصنیع حضرت ورحیم‌زاده تبریزی وجماعتی دیگر در این‌امر شریك بودند.

خلاصه وقتی که من از مجلس بخانه اتابك میرفتم دم سردر نگارستان که خانه حاجی معین‌السلطان بود دیدم مردم دور نعشی‌جمع شده‌اند وهیچکس نمیدانست کیست بعدها معلوم شدکه نعش‌عباس‌آقا بوده که همان عمال محمدعلیشاه برای‌اینکه نعل وارونه بزنند آن بیچاره بیگناه را کشته‌اند وانجمن آذربایجان و تقی‌زاده این

واقعه را بریش گرفته که کار آنها بوده است .

اسناد وزارت خارجه انگلیس راجع بقتل اتابك

سر اسپرینگ‌رایس وزیرمختار انگلیس به‌ادوارگری وزیرخارجه مینویسد

۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ مجلد ۳۰۷ر۳۷۱ .

رئیس مجلس صنیع الدوله در جلسه سری مجلس که در ۲۹ اوت ۱۹۰۷ تشکیل شد گفت اگر کابینه اتابك مجبور باستعفا گردد اوهم فوری استعفا خواهد داد زیرا منتظر نخواهد شد که مجلس بدست دشمنان آن منحل گردد .

تقی‌زاده در آن جلسه حملات خودرا علیه اتابك وکابینه او از نو آغاز کرد و سوابق اورا شرح داد و گفت اوباشاه توطئه کرده‌است . تقی‌زاده درجلسات قبلی مجلس گفته بود امین‌السلطان لقب او نیست بلکه باید گفت خائن‌السلطان است .

جسد اتابك را باکالسکه شخصی بمنزلش بردند نامه‌های تهدیدآمیز نوشته بودند هرگاه مراسمی انجام‌گیرد خانه اورا بوسیله بمب منفجر خواهندکرد لذا برای اطاعت اوامری که بعد از طرف شاه رسید جنازه او را یکشنبه شب اول ماه سپتامبر ۱۹۰۷ یعنی بیست وچهار ساعت بعداز قتل وچهارماه پس‌از مراجعت ازفرنك بایران بطور محرمانه بقم حمل‌کردند .

مجلس هنوز جرئت نکرده است اسناد و مدارکی که درآنها بطور صریح در باره تحریکاتی که منجر بقتل اتابك‌شده مطالبی بدست‌آمده وشاه من‌غیرمستقیم مسبب اصلی شناخته شده چاپ ومنتشر نماید.

دوستان وطرفداران اتابك همه ازکار برکنارشدند وصنیع‌الدوله رئیس‌مجلس شورای ملی استعفا داد نمایندگان بحضور شاه رفتند شاه از آنها قول‌گرفت‌که از این ببعد راجع بجریان قتل صدر اعظم سابق تحقیقات دیگری بعمل نیاورند . در نتیجه بازجوئی ها متوقف گردید کسانی که متهم در قضیه ترور اتابك بودند آزاد شدند .

اوراقی که از منزل یکی از متهمین بدست آمد نشان میدهد سپهدار ـ فرمانفرما ـ امیر بهادرجنك نایب السلطنه کامران میرزا وسعدالدوله وجوهی دراختیار انجمن سری گذاشته و کسان خودرا در میان آنان جا داده عمال سعد الدوله در آن انجمن فعالیت‌های بخصوصی داشتند و مقالاتی برای خائن قلمداد کردن اتابك تهیه کرده بودند .

ضمیمه شماره ۴ یادداشت چرچیل .

راجع بقتل اتابك بازرسی و تحقیقات متوقف گردید وزیر عدلیه و حاکم تهران هر دو از شرکت در استنطاق و بازجوئی مجرمین و ادامه تحقیقات خودداری کرده‌اند وروز پنجشنبه‌کسانیکه باتهام قتل توقیف شده بودند همه آزاد گشتند .

قتل اتابك

آنچه ازمجموع نوشته‌ها وخاطرات واطلاعاتی‌که بدست آمده و شنیده شده چنین میتوان نتیجه گرفت‌که درآخرین دوره زندگانی سیاسی اتابك یعنی مدت ۴ماه رئیس‌الوزرائی اودرعصر مشروطیت دوجریان‌کاملا متمایز برعلیه او وجود داشته‌است وعناصر مربوطه بهردوجریان قصدجان اتابك راکرده بودند یکی انجمن آذربایجان وتروریست‌های قفقازی و دیگر دار ودسته محمد علیشاه و مخصوصاً شخص‌اوکه از اتابك‌کاملا مظنون شده بود .

دشمنی انجمن آذربایجان با امین‌السلطان اظهر من‌الشمس است رئیس این انجمن سیدحسن تقی‌زاده در وقتیکه امین‌السلطان در راه مراجعت بایران بود وهنوز

بتهران نرسیده بود درمجلس شورا علنی گفته بود « ازهمه خائن‌تر امین‌السلطان است ولقب واقعی‌او باید خائن السلطان باشد » (۱).

وقتی‌هم که اتابك به‌تهران رسید رئیس‌الوزراء شد ومیخواسته هیئت دولت را بمجلس معرفی نماید در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی تقی زاده سوابق اتابك را شرح داده گفته بود او خائن است و حالا با محمد علیشاه توطئه برای برانداختن‌مجلس‌چیده‌است. عین‌این مذاکرات را وزیر مختار انگلیس بلندن‌گزارش داده است.(۲)

ازطرف دیگر مناسبات نزدیك رئیس انجمن آذربایجان باسفارت انگلیس در تهران مسلم وبلاتردید میباشد زیرا اسناد معتبر درجه اول دراین باره وجود دارد نه فقط پس‌از توپ بستن مجلس آن انجمن کاغذی محرمانه بسفارت نامبرده نوشت و امان‌خواست بلکه مهمتر از این‌درهمان وقتی‌که درسفارت پناهنده بودکتباً از سفارت مزبور تقاضا کرد که بوکالت از طرف او خسارت و غرامت اموالش را از دولت ایران بگیرند.

وزیر مختار انگلیس موضوع را بدولت خود ضمن نامه ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ گزارش داده و کسب تکلیف میکند. دستوری که ازلندن بتاریخ دوم ژانویه ۱۹۰۹ بسفارت تهران صادرشده مینویسد « غیراز حمایت جانی در چنین موقعیت وشرایطی شما نباید برای جانبداری از ادعای تقی‌زاده اقدامی بکنید. (۳)

---

۱ اسناد وزارت خارجه انگلیس مجموعه شماره ۳۰۱ر۳۷۱ گزارش ومذاکرات مجلس درششم‌اوت ۱۹۰۷

۲ ـ ایضاً مجموعه‌شماره ۳۰۴ر۳۷۱ گزارش مذاکرات مجلس ۲۹اوت ۱۹۰۷

۳ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس شماره ۵۰۷ر۳۷۱ دستور العمل ۲ ژانویه ۱۹۰۹ عکس اصل اسناد مربوطه در مجله تهران مصور یازدهم مرداد ۱۳۴۲ منتشر گردیده است.

ازطرف دیگر درسوابق روس مآبی اتابك واینکه انگلیسها دشمن سرسخت او بودند هیچگونه تردیدی نیست باکاردانی وهوش فوق‌العاده وآشنائی که اتابك باوضاع ایران داشت سفارت پی‌برده بود که چون رژیم مشروطه قوتی گرفته است اتابك با مشروطه‌خواهان ومجلس قصد همکاری دارد وبهمین نظر بود از روزیکه قرارشد اتابك بایران بر گردد تمام دوستداران وعمال سیاست انگلیس ویرا میکوبیدند علی‌الخصوص نمایندگان انجمن آذربایجان در مجلس و ملك المتکلمین و غیره که از سفارت انگلیس مستمری و وظیفه میگرفتند و بالای منبر علیه او سخن سرائی می کردند و روزنامه‌های مزدور برعلیه‌اوجبهه مخالف تشکیل‌میدادند واین مخالفت ازحدود عادی تجاوزکرده بود .

حیدرخان قفقازی معروف به‌عمو اوغلی باانجمن آذربایجان پیوند وهمکاری صمیمی داشته و از یادداشتهایش که قسمتی بچاپ رسیده معلوم میشود کـه انجمن آذربایجان بدست او تهیه ترور اتابك را میدیده است . از طرف دیگر محمدعلیشاه در وقت دعوت اتابك بایران خیال میکرده است که مشارالیه مثل سابق هنوزطرفدار سیاست روس است ولی پس‌از ورود بایران و رفتاری‌که بامشروطه‌طلب‌ها ابراز داشته و آوازه فراماسون شدنش را نیز شنیده کاملا مظنون شده است چنانکه خودش در استانبول درنزد نگارنده اعتراف‌کرده است (۱).

دراین احوال هم انجمن آذربایجان که تحت تأثیر الهام بخش اجانب بوده وهم اشخاصی که از سفارت روس الهام میگرفتند دست از جان اتابك شسته بودند . مزید بر این دو دسته دشمنان شخصی اتابك مثل کامران میرزا ــ محمد ولیخـان نصرالسلطنه ــ عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما ــ میرزا جوادخان‌سعدالدوله وغیره اطراف محمدعلیشاه را برای نابودی اوگرفته بودند چنانکه وزیر مختار انگلیس‌گزارش

۱ ــ یادبود هـای سفارت استانبـول صفحه ٤٤ نوشته خان ملك ساسانی چاپ ۱۳۴۵ خورشیدی

میدهد طرفداران محمدعلیشاه در انجمن آذربایجان آدم‌هائی داشته‌اند که پول‌خرج میکرده‌اند هیچ بعید نیست که انجمن آذربایجان وکارکنان محمد علیشاه با تفاهم و همکاری یکدیگر در یك شب معین برای ترور اتابك تصمیم گرفته باشند بطوری که محمد علیشاه برای نگارنده حکایت کرد صنیع حضرت و موقرالسلطنه و یکی دو نفر دیگر مأمور اینکاره شده بودند ممکن‌است از انجمن آذربایجان هم حیدر خان عمو اوغلی ویا دیگری این‌مأموریت را داشته‌اند.

درخاطرات آقامحمودخان برادراتابك میخوانیم‌که هفت‌هشت گلوله بطرف اتابك شلیك کردند یك گلوله به ریه و دیگری بشکمش خورده بود . در خاطرات مستشارالدوله میخوانیم که گلوله کاری از پشت گردنش اصابت‌کرده واز سینه بیرون آمده بوده است پس میتوان قبول‌کردگلوله‌ای که ازپشت گردنش اصابت‌کرده ازبالای سردر مجلس بدست‌کسان محمدعلیشاه بوده وگلوله‌هائی‌که به‌ریه و شکم خورده بود ازطرف مأمورین انجمن آذربایجان بوده است .

از گزارشهای سفارت انگلیس که میگوید مجلس هنوز جرأت نکرده است اسناد و مدارکی که در آنها بطور صریح درباره تحریکاتی که منجر بقتل اتابك شده مطالبی بدست آمده و شاه من غیر مستقیم مسبب اصلی شناخته شده چاپ و منتشر نماید . نمایندگاه بحضور شاه رفتند و شاه از آنها قول‌گرفت که از این ببعد راجع بجریان قتل‌صدراعظم‌سابق تحقیقات دیگری بعمل‌نیاورند. درنتیجه بازجوئیها متوقف گردید وکسانیکه متهم‌درقضیه ترور اتابك بودندآزاد شدند مسلم‌است‌که محمدعلیشاه دراینکار دست داشته است (۱).

---

۱ ــ اسناد سفارت انگلیس صفحه ۱۸۱ همین کتاب

۳

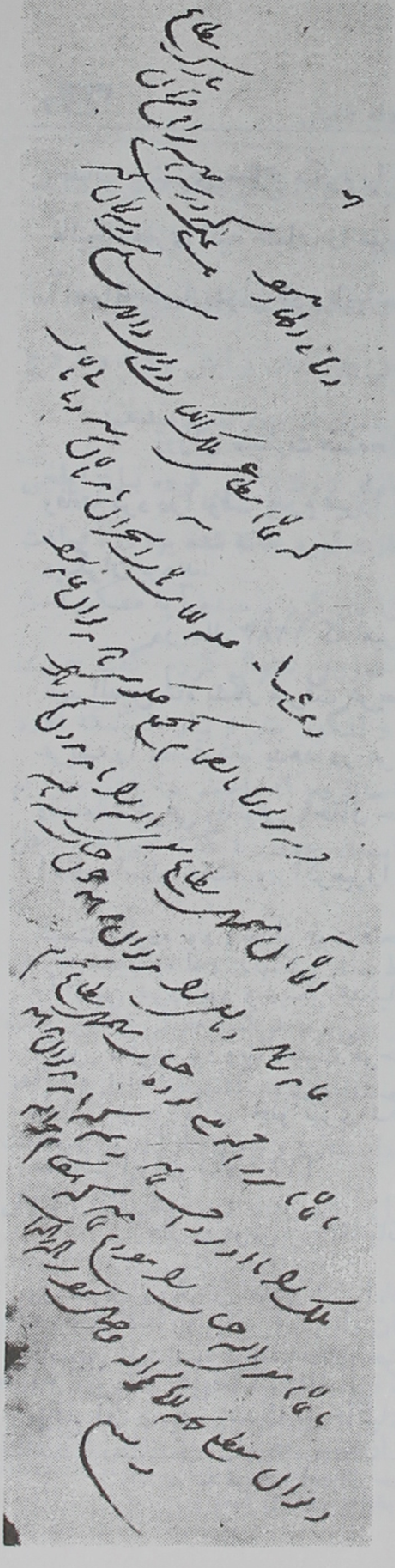
میرزا نصراله خان مشیرالدوله

ترجمه احوال میرزا نصراله خان نائینی نواده حاجی عبدالوهاب پیر ارتباطی با خانواده نگارنده دارد که اینك بطوراجمال آورده میشود .

بعداز شهادت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نیای من میرزا مهدی ملك‌الکتاب پسر عمه‌و پسرعمو ودامادآن مردبزرك که درسیاست مملکت مشاور ودرعملیات حکومت دست راست او محسوب میشد فراراً بقم رفته در حرم حضرت معصومه سلام اله‌علیها متحصن شد کتابخانه و اثاثیه منزلش را آقا محمد حسن صندوقدار محمد شاه مطابق صورت ممهور که در دست است برای شاه ضبط کرد خانه‌هایش که درمحله پامنار بود میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی تصرف نمود . املاك شمیرانش که عبارت از ششدانگ شمش‌آباد ششدانك‌مبارك‌آباد وسه‌دانگ لویزان بود میرزا نصراله‌صدرالممالك‌اردبیلی که دعوی‌ارشادمیکرد وخود راهمدوش حاجی‌میرزاآقاسی میدانست غصب کرد املاك فراهانش حرآباد و نظام‌آباد و فیروزآباد وآسنجران ودولت‌آباد وغیره را هریك از عمال دولت که نفوذی درعراق داشتند منصرف شدند . (۱)

---

۱ ـ ادیب‌الممالك فراهانی درمقدمه‌کتاب حالت نگاشته حاجی‌میرزا محمد حسین ملك‌الکتاب شطری ازآن وقایع را بقلم‌آورده است چاپ۱۳۱۲ خورشیدی.



میرزا مهدی ملك در مدت چهادره سال صدارت حاجی میرزا آقاسی در قم متحصن بود وباکتابت امرار معاش مینمود . میرزا تقی‌خان امیر کبیر که بصدارت رسید خاندان قائم مقام‌را که پراکنده شده بود جمع آوری کرده املاك آنهارادر دست‌هرکس بودگرفته ومسترد داشت . وبه‌برادرش میرزاحسن‌خان حکمران عراق در اینخصوص احکام مؤکد فرستاد من جمله در حاشیه یکی‌ازتعلیقه‌هائی که‌بعنوان‌ریش‌سفیدان قریه اسنجران ملکی میرزا مهدی ملك صادر شده بخط خودش درحاشیه چنین مینویسد :

هو درثانی اظهار میشود که در سنه ماضیه موافق فرمان مبارك مطاع که عالیجاه مطاعی ملك‌الکتاب در دست دارند مبلغ بیست وسه تومان نقد و دوازده خروار غله از بابت مالیات اسنجران باید بایشان برسد و باقی مالیات قریه مزبوره بانضمام یك جمع‌حکومتی باید بدیوان عاید شودآن عالیجاهان مستمری مطاع معزی الیه را باید بدون کم و زیاد عاید سازید و مابقی را بدیوان بدهید چون حساب سنه ماضیه با عالیجاه میرزا محمد منشی بوده

خط میرزا تقی‌خان امیر کبیر

حساب مستمری مطاع مکرم را باو پرداخت نمائید و تتمه که باید بدیوان بدهید با عالیجاه معزی الیه حساب را مفروغ نمائید که هنگام حواله دیوان معطلی بجهت آنحواله‌حاصل نشود زیاد زیاده‌است‌والسلام. مهر چهار گوش کوچك‌المتوکل‌علی‌اله محمد تقی

دوران صدارت مستعجل میرزاتقی خان‌که سپری شد میرزا مهدی ملك هم وفات کرد درآنوقت پدرم میرزا محمد حسین صغیر بود و خانه‌ها و املاك را مجدداً دیگران بردند.

در سال ۱۲۸۳ که میرزا محمد حسین بسن بیست سالگی رسید روزیکه ناصرالدین شاه بشکار میرفت عریضه‌ای بشاه نوشته شخصاً بدرب اندرون شاهی رفت‌که عریضه را بدست شاه بدهد در عریضه مزبور ضمن شکایت ازعدم توجه اولیای دولت ومقامات شرعی وقانونی باحقاق حق مظلومین‌ورواج بازار رشوه‌گیری وناسخ ومنسوخ احکام واسناد نوشته بود اگرمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام سلطنت را دراولاد نایب‌السلطنه تثبیت نکرده بود وبعداز فوت فتحعلی شاه باکمك پدرم موضوع ولیعهدی ظل‌السلطان را ازبین نبرده بود و دیگر مدعیان سلطنت را با هزارگونه تشبث و سیاست ماهرانه مقهور نکرده بود وبنابوصیت مرحوم نایب‌السلطنه محمد میرزا را بتخت ننشانده بود و از تجزیه ایران جلوگیری نکرده بود امروز اعلیحضرت پادشاه و مالك الرقاب مملکت ایران نبودید (۱)

حال درعوض این خدمات خجالت میکشم که عرض کنم خانهای شهری‌مان در تصرف دیگران املاك شمیرانات در دست درباریان ـ دهات فراهانمان در تصرف غاصبین است عدم توجه‌باحقاق حق مظلومین خانواده هزارساله را ازپا درآورده شاید موقع آن رسیده باشدکه از خاکپای مبارك استدعا کنیم بعداز اینهمه جان‌فشانی امر

۱ ـ به ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی در همین کتاب مراجعه شود.

همایون صادر شود که املاك ما را هرکس غصباً تصرف کرده بگیرند و مسترد دارند که ما بتوانیم درخانه پدرانمان زندگی کنیم . (۱)

معلوم است از این رفتار جسورانه شاه خشمگین شده زندانیش کردند اما شباهنگام یك کیسه پول سفید و یك دست لباس دهقانی درزندان برایش بردند وخروج از تهران را توصیه کردند از اینجا رشته سخن را بدست مرحوم پدرم میدهم:

از زندان که بیرون آمدم نصف شب بود بازار بزرك را طی کرده بباغ ایلچی رسیدم که پس‌ازکشته شدن وزیرمختار روس باغ سفارت قهوه خانه شده بود درآنساعت درش بسته و مشتریها رفته بودند جوان کچلی در را باز کرد پرسیدم آیا ممکن است شب را اینجا بگذرانم قبول کرد در را بستیم از خوردنی سئوال کردم گفت چیزی نداریم و چه مختصری باو دادم و گفتم نان وپنیر و انگور بخر و بیار همینکه آورد پرسیدم شام خورده‌ای گفت خیر چیزی نداشتم تقاضاکردم که ماحضر را باهم بخوریم لنگی بجای سفره پهن کردیم سر سفره پرسیدم اسمت چیست ؟ گفت نصراله . اهل کجائی ؟ گفت نائین

اینجا چه میکنی ؟ گفت خواهرم بخط نسخ بیاضهای دعا مینویسد من هر ساله آنها را بطهران می‌آورم و درب خانه اعیان می‌برم هرکس جزئی وجهی بابت هدیه آنها میپرداخت من‌آن وجوه را جمع‌کرده بنائین برمیگشتم وبا مادر وخواهر معاش میکردیم امسال هیچکس بیاض دعاها را قبول نکرد و وجهی ازآن بابت بدست نیامده چون خرجی مراجعت هم‌نداشتم ناچار دراین قهوه‌خانه نزد موشی‌قلیان فروش شاگرد شدم .

من‌گفتم خیال عزیمت‌بسمت‌یزد وکرمان دارم اگر بیائی تورابنائین میرسانم گفت بروم موشی قهوه‌چی را صداکنم که اسباب قهوه‌خانه را تحویل بگیرد و همراه شما راه بیفتم من روی نیمکت‌های قهوه‌خانه که ازحصیر مفروش بود ساعتی استراحت

۱ ــ عریضه مزبور درجزو نوشتجات کتابخانه سلطنتی است .

کردم و پیش از اذان صبح باتفاق او براه افتادیم تا شاهزاده عبدالعظیم پیاده رفتیم و از آنجا تهیه چارپائی کرده بنائین رسیدیم با او خدا حافظی کرده همانطور نا شناس به یزد وکرمان وازآنجا بهندوستان رفتم (۱)

چندسال بعد که بطهران بازآمدم بدیدن من آمد وشکرگذاریها کرد دیدم درلباس اهل قلم است پرسیدم چه میکنی گفت منشی وزارت امورخارجه هستم. بعدها تحقیق از حالش کردم معلوم شد سال بعد از آن شب معهود بعادت مألوف ادعیه خط همشیره را بطهران آورده یکی راهم برای میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزاره برده‌بود مقارن همان ایام مشارالیه بکارگذاری مهام خارجه‌آذربایجان میرفته ومیرزا نصراله را که کوره سوادی داشت بسمت نوکری به تبریز برده ودر آنجا لله‌گی حسن خان پسرش را (مدحت‌السلطنه) باو واگذار کرده بود . (۲)

در تبریز طرف اعتماد و وثوق نایب‌الوزراء واقع گردیده ثبات کارگذاری شده بود در ۱۲۸۹ قمری دختر حاجی میرزا تقی‌آجودان کارگذاری را برای خودش خواستکاری نموده بود ولی حاجی نامبرده او را کفو خود ندانسته و از این وصلت استنکاف کرده بود همینکه نایب‌الوزاره اینموضوع را شنید شخصاً پادر میانی کرده وبا اصرار تمام دختر حاجی مزبور را برای میرزا نصراله‌گرفته بود .

در سال ۱۲۹۳ میرزا ابراهیم خان‌نایب‌الوزراء در تبریز مرحوم شد چون مشارالیه ازدوستان خیلی نزدیك میرزاسعید خان وزیر امور خارجه بود دروصیت‌نامه خود کفالت عیال‌واولادش‌را باو واگذار کرده‌بود میرزاسعیدخان‌هم بمیرزانصراله‌منشی

---

۱ ــ بداستان « جلال شاه » مجله پارس چاپ اسلامبول ۱۳۰۰ خورشیدی مراجعه شود .

۲ ــ بعدها خواهرزن‌خودش را به‌عقد حسن‌خان مزبور درآوردکه ازآن ازدواج حسین‌خان مدحت‌الدوله پیشخدمت‌مرحوم سلطان احمدشاه ومحسن‌خان مدحت‌السلطنه عضو وزارت امور خارجه بوجود آمدند .

کارگذاری نوشت که عیال‌واولادمیرزا ابراهیم‌خان‌را برداشته بتهران بیاید. بطهران که رسیدنددرمحله پامنارکوچه بهاءالدوله نزدیك خانهای میرزا سعیدخان منزل کردنداغلب روزهامیرزاسعیدخان برای احوال پرسی عیال‌واولادمیرزا ابراهیم‌خان بمنزل آنهامیرفت میرزانصراله هم ازخوش‌خدمتی ذره‌ای فروگذار نمیکرد وهرروزتادرب وزارت‌خارجه همراه میرزا سعیدخان راه‌میافتاد یکروزمیرزا نصراله شیرازی که منشی بود بسبب کمی مواجب ومرسوم سرخدمت نیامده بود میرزاسعیدخان پرسید چرا نیامده گفتند قهر کرده است. بغتته چشمش بمیرزا نصراله نائینی افتاد با لهجه ترکی گفت آن نصراله نباشد این نصراله باشد . پسر بیا بنشین فی‌الفور قلمدان ولوله کاغذی جلویش گذاشتند واز آن تاریخ منشی وزارت امورخارجه شد .

ازسفر آذربایجان و زد و بند کارگذاری مهام خارجه تبریز سیصد تومان پس اندازکرده بودکه درکوچه غریبان یك خانه خرید وتا پدرم زنده بود هرسال حتی وقتیکه وزیر امور خارجه و صدراعظم شده بود روز نوروز اول بدیدن پدرم می‌آمد سپس برای سلام شاه بدربار میرفت.

۲

در سال ۱۲۹۸ هجری قمری میرزا سعید خان او را بمدیری اداره روس گماشته در سال ۱۳۰۳ که یحیی خان مشیرالدوله قزوینی وزیر امورخارجه شد لقب مصباح‌الملکی برایش گرفت .

از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ که میرزا عباس خان قوام‌الدوله آشتیانی وزیر امور خارجه بود میرزا نصراله خان همچنان مدیر اداره روس بود.

در این ایام است که میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان وزیر اعظم که بقول لرد کرزن علمدار سیاست انگلیس درایران بود درمقدمه تحریم تنباکو تغییر سیاست داده علمدار سیاست روس‌شد البته دراین تغییر مسلك دادن بخدمتگذاری کسی که بیش

از ده سال مدیراداره روس بود احتیاج کامل داشت لذا برای میرزا نصراله خان لقب مشیرالملکی گرفت و بعداز فوت قوام الدوله چندی هم کفالت وزارت امور خارجه را بعهده اوگذاشت. دراین ایام میرزا نصراله سه فرزندش موسوم به حسن وحسین وعلی را برای تحصیل روانه فرنگستان کرد. حسن را بمدرسه نظام مسکو فرستاد حسین را بمدرسه سیاسی پاریس وعلی رابمدرسه مهندسی نظام فرانسه سپرد.

بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه که بساط وزارت جنگ کامران میرزا نایب‌السلطنه برچیده شد و امین‌السلطان بقم تبعید گردید میرزا علی‌خان امین‌الدوله سینکی‌صدراعظم شد درکابینه اوکه عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیرجنگ بود میرزا نصراله خان مشیرالملك وزیرلشگر شد وباین سمت باقی بودتا وقتیکه امین‌السلطان از قم برگشته و دفعه دوم صدراعظم شد درآن وقت مشیرالدوله حاج شیخ محسنخان وزیرامورخارجه‌که برای معالجه ومذاکره امتیاز راه‌آهن ایران به برلن رفته‌بود در آنجا وفات یافت لقب و خدمتش را بمیرزا نصراله خان دادند در ربیع‌الثانی ۱۳۱۷ هجری قمری میرزا نصراله خان وزیرامورخارجه شد ومن در۱۷ شعبان ۱۳۱۷ داخل خدمت وزارت امورخارجه شده و به منشیگری اداره روس معین شدم پسران میرزا نصراله‌که درفرنگستان بودند وهنوزدوره‌تحصیلاتشان تمام نشده‌بودبطهران احضارشان نمود میرزا حسنخان درمدرسه‌نظام مسکوتحصیل میکرد بطهران‌که آمد مشیرالملك شد و ریاست بایگانی وزارتجارجه باو محول گردید میرزا حسین خان را بریاست کابینه برگماشت میرزاعلی‌خان چون ناخوش احوال بودگاهی بوزارت خارجه می‌آمد و درکابینه مینشست .

در سال ۱۳۱۷ هجری قمری مظفرالدین شاه میل سفر فرنگستان‌کرد امین السطان صدراعظم درصددبرآمد برای رضایت خاطرهمایونی وسیرکردن شکم ناراضیها و ازدیاد نفوذ روس درحدود مبلغ یکصد میلیون منات از روسها قرض‌کند . واسطه مذاکرات معلوم است میرزا نصراله‌خان بودکه سالها باروسها سروکار داشت و پسرش



میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی

حسنخان درمدرسه نظام مسکو زبان روسی یادگرفته بود.

در آنوقت میرزا رضا دانش ارفع‌الدوله محرم امین‌السلطان در پطرزبورغ وزیرمختار ایران بودیك قسمت قرضه را بکمك او گرفتند ودلالی‌اش را امین‌السلطان و مشیرالدوله تقسیم‌کردند مظفرالدین شاه با آن پول بفرنگستان رفت و میرزا حسن خان مشیرالملك بسمت مترجمی شاه ملتزم رکاب شد چون پدرش در زمانی‌که حاجی محسنخان مشیرالدوله رئیس لژ تهران بود فراماسون شده بود اوهم در پاریس داخل لژفراماسون‌گردید.

بالجمله پولها را لوطی خورکردند ودست ازپا درازتر برگشتند درآن سفر نکبت اثر با مترجمی میرزا حسنخان مشیرالملك و دلالی کتابچی‌خان ارمنی امتیاز

استخراج نفت ایران را بطوریکه در زیر خواهد آمد بدارسی کانادائی دادند. مدرسه علوم سیاسی را بدستیاری مشیرالملك تأسیس نمودند.

برای قرضه دوم ۱۳۱۸ ارفع‌الدوله رااز پطرزبورغ احضار کردند چون پرنس از محارم امین‌السلطان بود ونمی‌بایستی بیکار بماند لذا او را سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی نمودند (۱)

برای میرزا حسن خان که درآن وقت هنوز سی سال نداشت از دولت روس آکرمان خواستند که دلالی قرضه ثانی بدست او برسد روسها هم نظر به سوابقی که باپدرش داشتند فوراً موافقت کردند اداره فرامین ونامه‌جات وزارت‌امورخارجه فرمان وزیرمختاری نورچشمی را صادر کرد (ربیع‌الاول ۱۳۱۹)

باین ترتیب میرزا حسنخان مشیرالملك وزیرمختار پطرزبورغ شد تا حالا پیش آمد از هرجهت پسندیده بود اما یك خاری درسفارت پطرخلیده بودکه تا اورا ازآنجا نمی‌کندند مأموریت نورچشمی مطابق دلخواه بعمل نمی‌آمد و آن خارمغیلان صمدخان ممتازالسلطنه بود.

روزی میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر امورخارجه بنده‌کمترین راکه منشی اداره روس بودم احضار کردوگفت بصمدخان ممتازالسلطنه‌بنویسید «هرمأموریتی بخواهید ازشما مضایقه نخواهد شد» وضعیت سفارت پطرزبورغ این بودکه صمدخان مستشار سفارت بودومیرزا حسنخان پیش‌ازآمدن بایران باوجود اینکه درمسکو درس میخواند اسماً اتاشه سفارت بودحال‌که اتاشه رایکمرتبه وزیرمختارکرده بودند دیگر توقف‌آن مستشار درآن سفارت غیر ممکن میشد بخصوص که سنش هم‌از وزیرمختار خیلی بیشتربود.

خلاصه نامه مزبور را نوشتم وبمهر رسانده فرستادم مدتی طول‌کشید وصمد خان جواب نداد وقتیکه التهاب ابوی مقامی ازحد افزون شد مرا صدا کرد و گفت

---

۱ ــ یادبودهای سفارت استانبول بقلم خان ملك ساسانی چاپ تهران ۱۳۴۵

بصمدخان تلگراف کنیدکه بسمت وزیر مقیمی ایران درهلند انتخاب شده زودتر بمحل مأموریتش حرکت کند.

دو روز بعد از اینکه تلگراف را مخابره کردیم نامه صمد خان رسید که تقاضا کرده بود او را سرکنسول حاجی ترخان کنند.

یکی از جمله وقایع دوره هشت ساله وزارت خارجه میرزا نصراله خان موضوع میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله وپولهای حاجی میرزاحسین شریف کاشی است. ایامی که علاءالملك دراستانبول سفیر کبیر بود بتصویب او میرزا اسحق خان سرکنسول مصر شد (۱۳۱۱ هجری، قمری تا ۱۳۱۵) حاجی میرزا حسین شریف کاشی که سالها درهندوستان از طرف آنته لیژان سرویس بدربار راجه‌های آن مملکت پهناورمأمور میشد. چون درجریان استیلای انگلیس در برمه جزو خدمتگذارن امپراطوری بوده وبرای پیشرفت‌سیاست انگلستان در دستگاه راجه‌ها ونواب‌ها جاسوسی میکرد پس‌از آنکه برمه تسلیم دولت انگلیس شد در ازاء این خدمت یکصد هزار پوند باو انعام دادند بدریافت نشان حمام ولقب (سر) که بسته بآن نشان است مفتخرش داشته واز خدمت معافش نمودند اوهم درمصر رحل اقامت انداخت.

حاج مشارالیه دارای چهار زن عقدی بود یکی هندی - دومی مصری سومی استانبولی چهارمی حبشی در مصر کالسکه چهار اسبه سوار میشد و تابستانها که بکنار بسفر میآمد بتمام ایرانیان مقیم استانبول که در آنوقت چندین هزار نفر بودند در چاملیچه نهار میداد وهمه باو سرحاجی میرزا حسین میگفتند ایامی که من در استانبول بودم عکس یکی ازمهمانیهای مزبور که دومتر طول داشت درسفارت استانبول بدیوار تالار آویزان بود.

درایام مأموریت‌میرزا اسحق‌خان بمصرحاجی‌میرزا حسین بغتته بلاعقب وفات کرد همان ایام چنین شهرت‌کرد که بدستور میرزا اسحق خان مسمومش‌کردند وارث منحصرش درایران حاج شیخ مهدی شریف‌کاشی محقق اوقاف بودکه درتهران سکونت



میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله

داشت همینکه شیخ مهدی ازفوت برادرخبردار شد به تعجیل تمام از راه قفقاز عازم مصر گردید در راه پل کوتائیس که ما بین تفلیس و باطوم است آب برده بود و عبوربا راه آهن غیرممکن بود جناب شیخ چندین هفته در آنجا معطل شد تا پل را تعمیر کردند وقتیکه بمصر رسید نظر بقانون کاپیتولاسیون که ایران هم‌ازآن برخوردار بود میرزا اسحق خان کلیه دارائی حاجی میرزا حسین را تصرف کرده بود.

برای متوفی وکیل جعلی تراشیده با مهر سرکنسولگری وکالت او را تصدیق کرده باسم اینکه مبلغی ببانکها مقروض است زمینهای شارع‌العباسیه را به ثمن بخس فروخته و بجیب زده بود خلاصه دوندگیهای شیخ مهدی بجائی نرسیده دست از پا درازتر بطهران باز گشت بمظفرالدین شاه عریضه داد درب اندرون شاه بست نشست تا

آنکه در وزارت خارجه مرحوم حاج شیخ محسنخان مشیرالدوله (۱۳۱۵) میرزا اسحق خان را بطهران احضار کردند امین السلطان برایش لقب مفخم‌الدوله گرفت و آجودان صدارت شد در ۱۳۱۷ که میرزا نصراله خان وزیر امورخارجه شد برای خلاصی از دست شیخ مهدی وفشاری که ازهرطرف وارد میامد ازپدرم خواهش‌کرد که بادعای شیخ مهدی برمفخم الدوله رسیدگی کند.

پدرم بدواً توسط سفارت‌استانبول‌ازدفتر خاقانی (ادارهٔ ثبت املاك) وبانکهای مصر مبلغ دارائی نقدی وصورت املاك و سهام مرحوم‌کاشانی‌را خواست پس از وصول آنها گزارشی برای وزیر امورخارجه تهیه‌کرده دارائی متوفی را که مفخم‌الدوله بالا کشیده بود و میبایستی بوراث حقیقی مسترد دارد در حدود چهار میلیون و نیم تومان تخمین شده بود.

فردای آنروزیکه گزارش بدست مشیرالدوله رسید فرستاد پرونده را ازپدرم گرفتند و به اندرون بردند هفته بعد دخترش را که ازپسر علاءالملك طلاق گرفته بود بازدواج مفخم‌الدوله درآورد و مفخم الدوله وزیر مختار واشنگتن شد وشیخ مهدی کاشی آب یخ نوشید و به شمر لعنت کرد.

حکمیت کلنل ماکماهون در سیستان (۱)

سفارت انگلیس در دوم شعبان ۱۳۲۰ بوزارت خارجه مینویسد که دولت انگلیس میخواهد شخصی راحکم نمایدکه باتفاق یکنفرصاحب منصب ویکنفرمهندس حرکت خواهند نمود وشخص حکم برای دادن قرار مجاز خواهد بود وهرگاه دولت علیه نخواستند قرارداد حکم را قبول نمایند مطلب رجوع شود بحکم قاطع جناب وزیر امورخارجه انگلیس.

جناب میرزا نصراله خان مشیرالدوله یا از روی نفهمی ویا عمد وتغافل در

---

۱ - محمود محمود جلد هفتم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۲۰۱۹ - ۲۰۲۵

جواب سفارت انگلیس کلمه حکمیت را بمیان آورد این همان چیزی بود که انگلیسها میخواستند ولابلای کلمات درپرده می گنجاندند اصلا موضوع حکمیتی در میان نبود گلداسمیت سی سال پیش از آن راجع بآب هیرمند و حدود سیستان حکمیت کرده وحقوق ایرانرا بافغانها واگذار کرده است دیگر چه حکمیتی؟

پس معلوم میشود آنقسمت از حقوق حقه ایران را که بافغانستان واگذار شده کم بوده است و هنوز رعایای سیستانی میتوانستند ثلث زمینهاشان را زراعت کنند لذا لازم بوده نصف دیگر آب هیرمند را هم از سیستان برگردانند که سکنه متواری شوند.

درآخر مراسله فوق سفارت انگلیس مینویسد اگر دولت ایران قرار حکمیت را قبول نکرد رجوع شود **بحکم قاطع جناب وزیر امورخارجه انگلیس** این شیوه استدلال سیاسی سفارت انگلستان است آنان که خودرا علمدار عدالت وحق ونصفت قلمداد میکنند در عمل جز حق کشی وزورگوئی وطمع ورزی و تعرض بحقوق دیگران پیرو هیچ فلسفه نبوده ودر پیش بردن سیاست متعدیانه خودمعتقد بهیچ اصول اخلاقی نبوده‌اند.

از آنجا که انگلیسها اوضاع وزارت خارجه ایران را بخوبی میدانسته بخودشان اجازه اینگونه زیاده‌رویهارا میداده‌اند عبدالحمیدخان یمین نظام سرحددار ایران از وزارت خارجه نقشه سیستان را میخواهد وزارت‌خارجه تحت شماره ۳۸۲ شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۰ جواب مینویسد:

« نقشهٔ سیستان در دفتر وزارت خارجه وجود ندارد چند سال قبل مرحوم میرزا معصوم‌خان ومهندس انگلیسی برای ملاحظه سیستان وتعیین حدود بآنجا رفته‌اند بواسطه اختلافات نتوانستند متفق شوند بالاخره بتهران آمده که رفع اختلاف را کرده اتفاق حاصل نمایند وآن نوشتجات ونقشه را ازوزارت‌خارجه بحضور شاهنشاه شهید تقدیم کرده‌اندکه خاطر مبارك از اصول اختلافات آگاهی بهم رساند وحکم آنرا بفرمایند. درهمان اوقات وزیرخارجه تغییر کرد مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن الملك

بمتولی باشیگری خراسان مأمور شد و حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر امور خارجه شده دیگر معلوم نیست که درکار حدود سیستان چه قراری ایجاد شده است نقشه وخریطه سرحد بامضای طرفین رسیده است ویا همان طور لاینحل مانده است . نصراله مشیر الدوله (۱) .

این نامه نمونه مراسلات ماست مالی و بی‌اطلاعی کارکنان وزارت امور خارجه ایران است اولا که اسم گلد اسمیت را کـه بلوچستان و سیستان را ویران کرد اصلا نمیدانسته‌اند یا اینکه میرزا داود خان مفتاح السلطنه مدیر اداره انگلیس که تازه در ازاء خدمات غلامانه از دولت انگلیس نشان حمام و لقب (سر) گرفته و سر داودخان) شده بود نمی‌خواسته است اسم گلد اسمیت وخرابکاریهای او را بقلم بیاورد .

ثانیاً ـ برای اینکه از زیربار مسئولیت و نادانی شانه خالی کرده باشند نوشته‌اند میرزا سعیدخان نقشه را برای شاه شهید فرستاده سپس متولی باشی خراسان شده ومیرزا حسینخان سپهسالار وزیرخارجه گردیده است دیگرمعلوم نیست چه‌شده بامضاء رسیده یانرسیده است آفرین براین شیره‌مالی .

در اینجا راجع باسناد و نوشتجات دولتی دو موضوع مضحك مسخره بیادم آمد یکی جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در تاریخ نو چاپ تهران می نویسد بعد از رفتن حاج میرزا آقاسی به کربلا نوشتجات میرزا تقی خان امیر نظام که از ارضروم باولیای دولت نوشته بود همینطور پاکتهای باز نشده در صندوق حاجی بدست آمد .

دوم ـ من بنده نگارنده برای نوشتن تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی بکلیه پرونده‌های موجود در سفارت استانبول مراجعه کرده و رونوشت برداشتم وقتی

---

۱ ـ مجموع اسناد یمین نظام

که بتهران آمدم برای تکمیل اطلاعاتم به‌بایگانی وزارت امورخارجه رفتم با کمال تأسف اصل نامه های سفارت استانبول که رونوشتشان در دست بنده بود در بایگانی وزارت امورخارجه یافت نشد مرحوم احتشام‌السلطنه از تفحص وتجسس من مطلع‌شده گفت با ناصرالدین‌شاه درجاجرود بودیم من قوللر آقاسی بودم میرزا سعیدخان وزیر خارجه‌کنار رودخانه نشسته فیروزخان غلامش غلیان‌آورده بود دراین‌بین‌چاپارسفارت استانبول وارد شده نوشتجات میرزا حسینخان مشیرالدوله را درخورجین چرمی مهر وموم شده بدست فیروزخان داد میرزا سعیدخان بغلامش گفت در خورجین را بازکن وسرازیرش‌کن توی رودخانه فیروزخان هم همین‌کار راکرد .

اما حکمیت گلد اسمیت را که وزارت خارجه ادعای بی اطلاعی می کند نگارنده در (سیاستگران دوره قاجار جلد اول) صفحه ۷۸ متن گزارش میرزا معصوم خان و نتیجه آن را هم نوشته‌ام وزارت خارجه تجاهل کرده است ولیکن نقشه‌های سیستان خدا میداند توی صندوق کدام وزیر خارجه خوابیده یا در کدام رودخانه بآب داده‌اند .

بعد از نوشتن این سطور روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۵۶۷ چاپ تهران بدستم افتاد که بتاریخ سه‌شنبه هفتم شعبان ۱۳۰۴ نوشته بود : صبح دربخانه تفصیل غریبی‌مشاهده‌نمودم نهصد وهفتاد پاکت سربسته‌که غالباً نوشتجات‌سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره بود درمیان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم پسرش‌جمع‌کرده حضورشاه فرستاده بود این پاکت‌ها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل بخیال خود خدمت‌کرده بود اما پدرش‌را تا ابدالدهر بدنام‌کرده است وزیر خارجه‌که اینطور بی‌مبالات باشد وای بحال ایران .

بالجمله برگردیم به حکمیت جناب کلنل ماکماهون - جناب مشیرالدوله بعداً متلتفت شده که نمیبایستی کلمه حکمیت را اصلا بمیان بیاورد و جسارت اینکه

قراردادهای ماکماهون را هم رد بکند نداشته است آنوقت با صد زبان بی‌زبانی با اشاره و استعاره و کنایه و باری بهر جهت به یمین نظام فهمانده است که حرفهای ماکماهون را قبول نکنید خلاصه وقتیکه یمین نظام مینویسد اگر تهران محکم و سخت بایستد ما اینجا جواب صریح‌کافی وشافی میدهیم. وزارتخارجه ازآن جمله‌های قلابی چاپ میزند که البته اقدامات مقتضی‌خواهد شد، شما وظیفه‌دولتخواهی و امانت را انجام دهید، شماهمین روش دولتخواهی که دارید ازدست ندهید وتهدیدات اجانب راکه برای‌آنجناب حکم کان‌لم‌یکن دارد پاپی نشوید انشاءاله ازثمرات وفواید عالیه آن بهره‌مند شوید نصراله ۲۲ محرم ۱۳۲۳ نمره ۱۵۱ یمین نظام هم بعدازاین‌جملات دلخوش کننده نامه‌ای بدولت افغانستان نوشته و حکمیت ماکماهون را رد کرده است آنوقت سفارت انگلیس نوشته چرا یمین نظام چنین کاغذی نوشته باید پس بگیرد.

محمود محمود مینویسد در نتیجه گزارشات مأمورین خودشان از عملیات ماکماهون به یمین نظام با تلگراف رمز دستور میدهند نباید بگذارید قرارداد ماکماهون بموقع اجرا گذاشته شود یمین‌نظام هم اقدام میکند و مانع میشود جلو افغانها را میگیرد و بآنها اخطار میکند اما همینکه سفارت انگلیس در تهران گله میکند فوراً وزارتخارجه تکذیب میکند که یمین‌نظام خود سرانه اقدام باین عمل کرده است . (۱)

نیرنگ امتیاز نفت دارسی

بعداز آنکه دولت باتقاضای هاردینگ وزیر مختار انگلیس دایر باعطای امتیاز نفت جنوب موافقت کرد قرار شد مشارالیه نامه‌ای بنویسد ومقصود خود را در آن نامه اظهاربدارد ولازم بودکه این کاغذ زودتر نوشته شودکه بسفارت روس بفرستند وزارت امورخارجه‌اطلاع داشت‌که وزیرمختار روس‌مسیوآرگیرو پولس‌خط فارسی را نمیتواندبخواندمخصوصاًخط شکسته فارسی‌راکه خواندن‌آن خیلی‌مشکل‌است‌همچنین

۱ ـ محمود محمود جلد هفتم صفحه ۲۰۱۷ ـ ۲۰۲۰ ـ ۲۰۲۵

در وزارت خارجه میدانستند کسی که خط فارسی را درسفارت روس بتواند بخواند آن مسیو اشتریترمنشی‌شرقی سفارت است او هم مرخصی دارد برای چندی باطراف کوههای شمیران رفته واین کاغذمدتی درسفارت خواهد ماند بدون آنکه وزیرمختار روس ازمندرجات‌آن اطلاع حاصل کند ومنتظر این خواهد بود که اشتریتر بیاید و آنرا ترجمه کند.

چون مدت معینی سپری شد و جواب نامه نرسید دیگر جای ایراد نبود وزارتخارجه امتیاز نامه دارسی را بصحه ملوکانه رسانیده تسلیم دارسی نمود وقتی که مسیوآرکیروپولس ازمطلب نامه‌که این‌قدر در سفارت معطل مانده بود اطلاع حاصل کرد دانست مطلب نامه چقدر مهم بوده ولی کار از کار گذشته و عمل خاتمه پیدا کرده بود . (۱)

از این نیرنگ نفتی سهام ممتاز فراوانی بچنگ میرزانصراله‌خان افتاد که خود و پسرانش در جزو شرکاء ممتاز نفت انگلیس و ایران درآمدند وبمنظور منافع شرکت هرگز علیه سیاست انگلیس و شرکت نفت در تمام عمر کلمه برزبان نیاوردند و این روش محافظه کاری را ازسیاست‌مداران انگلیس هم درگذراندند.

کیسه محتوی سه مهر وزارت

مرحوم ناظم‌الاسلام‌کرمانی درتاریخ بیداری ایران مینویسد « میرزانصراله نقل‌کرده است » شبی جد مرحوم خود را درخواب دیدم که یك کسیه بمن داد وگفت نصراله دراین‌کیسه هرچه هست تعلق بتو دارد در آن کیسه سه عدد مهراسم‌بود یکی وزارت لشکر دومی وزارت خارجه وسومی صدارت .

« در ۱۳۰۸ لقب مشیرالملکی گرفت‌آن اوقات وزارتخارجه با میرزا عباس قوام‌الدوله بود چون امین‌السلطان نظر داشت در کارهای وزارتخارجه دخالت کند و

۱ ــ بجلد ششم روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمود محمود ص ۱۶۸۵ رجوع شود

قوام‌الدوله تمکین نمیکرد لذا امین‌السلطان که میخواست توسط مشیرالملك مقاصد پلیتکی خود را بدست آورد مشیرالملك را پیش کشید و بواسطه او در تمام کارهای وزارتخارجه دخل و تصرف میکرد در واقع مشیرالملك نوکر شخصی امین‌السلطان بود وکارها را با میل واراده او انجام میداد مشیرالملك کم کم علاوه بر کارهای وزارتخارجه درامور داخله مملکت هم ازقبیل تعیین حکام وغیره دخالت میکرد و درهمین اوقات بود که باتکاء امین‌السلطان ازحیث ثروت پیش افتاد.

در ۱۳۱۰ مدیر و معاون وزارتخارجه شد در ۱۳۱۴ زمان وزارت جنگ فرمانفرما وزیرلشگر شد و در ۱۳۱۷ که مرحوم حاج شیخ محسنخان برای استعلاج بفرنگ رفته بود وفوت شد میرزانصراله وزیرخارجه شد»

شاهـکار

شاهکاراساسی میرزا نصراله خان نائینی این بودکه خود را به تخرخر بزند وطوری رفتارکند که همه او را ابله پندارند که اگر روزی عملیات سری او بروزکرد حمل برخریت کنند نه خیانت وبرای شهرت این خصیصه سعی بسیار داشت.

مرحوم غلامحسین خان‌صاحب اختیاری غفاری حکایت میکرد ازصاحبقرانیه که دربار در آنجا تشکیل میشد یا از قیطریه که منزل امین‌السلطان صدراعظم بود بمن اصرار میکرد که با هم بیرون برویم از باغ که بیرون میرفتیم سوار یك درشکه ناشناش میشد درشکه براه میافتاد چند قدم که میرفت درشکه‌چی میپرسیدکجا برویم میرزا نصراله خان میگفت برو منزل درشکه‌چی میگفت بلد نیستم آنوقت باکمال تعجب میپرسید مگردرشکه مال من نیست؟ با وجود اینکه اسبهای درشکه‌اش اغلب سیاه بود ولی عمداً میرفت سوار درشکه یکی از وزراء میشد که اسب سفید داشت.

در حضور امین السلطان قلمدان می کشید و مشغول نوشتن میشد وقتی که کارش‌تمام میشد جلد قلمدانش‌را عوضی جا میکرد معلوم است جا بجا نمی‌شد مدتها

ور میرفت تا همه حضار ملتفت شوند ودورش جمع گردند وخنده کنند تا یکی از حضار قلمدانش را جا بیندازد.

هم درمعاونت وزارت خارجه وهم ایامی که وزیر لشگر بود جلوامین السلطان می نشست که فرامین واحکام را بمهر صدارت برساند کیسه ترمه جا مهر خودش را برنك وشباهت کیسه مهر امین السلطان درست کرده بود امین السلطان برای مهر کردن فرامین کیسه مهرش را میانداخت جلوی او بعد از مهر کردن فرامین میرزا نصراله کیسه مهر امین السلطان را عوضی جیب خودش میگذاشت و میرفت منزل شب اگر امین السلطان بمهرش احتیاج پیدا میکرد کیسه مهر عوضی را پیشخدمت میبرد منزل میرزا نصراله خان مهرهای امین السلطان را میگرفت ومی آورد.

آقای دوستعلی خان معیرالممالك در مجله یغما مینویسد «در باب روابط اتابك با مشیرالدوله گویند مشیر الدوله تا آنجا مورد اطمینان بود که مهر اتابك در دست او بود ونامه‌های اورا بمهر میرساند سپس مهر را در کیسه گذارده باتابك میداد روزی پس از رفتن مشیرالدوله ازمنزل اتابك تلگرافی آوردندکه قرار بوداتابك مهر کند صدر اعظم کیسه را بدکتر احیاء الملك شیخ داد که باز کند و تلگراف را مهر نماید او با دم خویش مهر را مرطوب ساخت وبر کاغذ چسباند ولی پس از مهر کردن بخنده افتاد اتابك گفت حکیم چرا میخندی دکتر جواب داد برای اینکه مهرآقارا چسباندم ولی اثر مهر مشیرالدوله را میخوانم معلوم شد مشیرالدوله پس ازمهر کردن نامه‌ها مهرخودرا درکیسه نهاده ومهراتابك را همراه برده بود»(۱).

بطوریکه دیدیم میرزا نصراله خان با مهر امین السلطان هرچه می‌خواست می کرد و هرچه دلش می‌خواست بمهر امین السلطان می رساند در هنگام وزارت لشگرش هر حمالی رتبه نظامی گرفت و در ایام وزارت خارجه‌اش هر یهودی در

---

۱ ـ مجله یغما شماره ۹ ـ ۲۷۵

اروپا و امریکا قونسول ایران شد و قهوه‌چی‌های فرنگستان نشان شیرخورشید ایران بسینه زدند.

آقای سید مهدی فرخ در خاطراتش می‌نویسد: روزی آقای وثوق الدوله رئیس‌الوزراء وقت آقای اورنك را مخاطب قرار دادند و گفتند بطوریکه بمن گزارش دادند آقای حاجی سید نصراله درمجلس ازآقای میرزا حسنخان مشیرالدوله تعریف کرده واز من تکذیب نموده است لطفاً بروید با ایشان صحبت بکنید به بینید علت بدبینی ایشان نسبت بمن‌چیست.

چند روز بعدآقای اورنك پس‌از ملاقات باحاجی سیدنصراله بحضور وثوق‌الدوله رفته وبایشان‌میگویند من باآقای‌حاجی‌سیدنصراله ملاقات‌کردم‌ایشان میگویند که آقای وثوق‌الدوله دارای محسنات زیادی است شخصی است باهوش ودراین زمینه حتی بمشیرالدوله نیز برتری دارد معلومات ایشان هم بدنیست ولی‌مشیرالدوله شخصی درست وصحیح‌العملی‌است اما وثوق‌الدوله دستش پلشت‌است وثوق‌الدوله سئوال‌میکند پلشت یعنی‌چه؟ آقای اورنك جواب میدهد پلشت یعنی‌چسبناك ومقصود ایشان دراین است‌که شما دست کجی دارید یعنی پول میگیرید.

وثوق‌الدوله میگوید ازقول من بحاجی سیدنصراله سلام برسانید و بگوئید علت درستی و بی طمعی آقایان مشیر الدوله و مؤتمن‌الملك برای اینست که مرحوم ابویشان در روزهای تصدی خود جوال جوال نشان شیر وخورشید بفرنگستان فرستاد ووجوه مأخوذه از این راه را ذخیره نمود ونیزتمام امتیازاتی‌که باجانب داده‌شده‌است بامضای ایشان‌است واز این‌رو تمول زیادی فراهم کرده وسهام نفت برای ورثه ذخیره کرده است بااین‌کیفیت دلیلی نداردکه دست فرزندان آن مرحوم اکنون پلشت باشد ولی من از پدرم معتمد السلطنه دیناری ارث نبرده‌ام وحالا تا میتوانم پول میگیرم و برای فرزندانم‌ذخیره میکنم تا دست‌آنان‌هم پلشت نباشد بگذارهرکه هرچه میخواهد

بگوید فردا فرزندان من نیز ازفرط بی نیازی مثل آقای مشیرالدوله به پاکی ودرستکاری معروف خواهند شد(۱).

تاریخ بیداری ایران می نویسد:

درسال ۱۳۲۳ قمری در بحبوحه فرمانروائی و اقتدار شاهزاده اتابك اعظم عین الدوله میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر کبیرایران در استانبول را بتهران احضار کرد وبعد بدستاویز حضور او برای مشیر الدوله پیغام فرستاد که ارفع الدوله برای وزارت خارجه حاضراست یکصدهزارتومان (بیست هزارتومان برای من وبقیه برای شاه) پیشکش بدهد چون دوست من هستی ازبیست هزارتومان خود صرفنظر میکنم ولی هشتاد هزار تومـان اعلیحضرت را باید بپردازی وگرنـه وزارت خارجـه باو مرحمت می شود.

مشیرالدوله بشنیدن این پیـغام قلم برمیدارد و حواله یکصد هزار تومان بعهده تجارتخانه تومانیانس مینویسد نزدیك بهمین مبلغ هم از ارفع الدوله میگیرد و او را مجدداً بسفارت دربار عثمانی روانه میکند (۲)

میگویند میرزاحسین خان موتمن الملك پدررا ملامت کرد وگفت ماتاکنون دارائی خود را پنهان میداشتیم ودرجاهای دور ازیکدیگراملاك میخریدیم که دولت و مردم ازحجم دارائی ماآگاهی حاصل ننمایند اکنون که صدراعظم دید بایك پیام چنین پول هنگفتی را میتوان بدست آورد دیگر دست بردار نخواهد بود و همه ساله این نیرنگ رابکار خواهد برد مشیرالدوله بفرزندخودحق داد وپس ازتفکربسیار ازموتمن الملك چاره‌را استفسارنمود پسر گفت علاجی نیست جز برداشتن عین الدوله ازاین مسند ویا تزلزل و انقلابی در وضع سلطنت بهم رسد این بود که مشیرالدوله درمقام تحصن ملت بسفارت انگلیس مسامحه نموده و با مردم کمال همراهی نمود والا کسیکه از

---

۱ ـ مجله سپید وسیاه شماره

۲ ـ ناظم الاسلام تاریخ بیداری ایران

رتبه فقر باین مرتبه رسیده باشد چگونه برای زوال خود سعی وجهد میکند.

در تأئید این مطالب شاهزاده ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر مظفرالدین شاه در مصاحبه‌ای که با خبرنگار مجله تهران مصور کرده میگوید (۱) خوب بخاطر دارم که در آخرین سفر مظفرالدین شاه باروپا هنگامیکه محمدعلی میرزا بطهران آمد روزی در منزل او عده‌ای از سران مملکت جمع بودند در میان آنان سپهسالار (محمد ولیخان) میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملك میرزا نصراله خان مشیرالدوله ومیرزا حسنخان مشیرالملك وعده دیگرکه همه دارای عناوین والقاب وجزو دستگاه حاکمه کشور بودند حضور داشتند آنها از هر دری سخن میگفتند تا آنکه در باره قروض ایران صحبت بمیان آمد محمدعلی‌میرزا ازمشیرالدوله وزیرخارجه مبلغ کل قروض را پرسید و وقتی جواب شنید از اوخواهش کرد که راه پرداخت این قروض را نشان دهد وزیرخارجه نتوانست جواب صریحی بدهد بناچار محمدعلی میرزا همین سئوال را ازهمه حاضرین کرد ولی هیچیك نتوانست پاسخ درستی بدهد آنگاه محمد علی میرزا که حوصله‌اش سرآمده بود خطاب بمشیرالدوله گفت پس ما چه بایدبکنیم این قروض سنگینن کمر ایرانر شکسته طمع دستگاه حاکمه هم تمام شدنی نیست چه‌کسی باید مملکت رانجات بدهد بازهم هیچکس جوابی نداد بالاخره وزیرخارجه از محمدعلی میرزا پرسید که به نظر خودشما قروض را چگونه بایستی تأدیه کرد ولیعهد ازکودکی‌غرورخاصی داشت‌گفت اگرمن شاه شدم قروض مملکت را ازدرآمد و دارائی شماها بایدتأدیه کنم ، تنها راه همین است وبس ».

سخنان ولیعهد در سکوت مرگباری تمام شد و چشمان غضب‌آلود حاضرین و نگاههای نفرت آلود آنها از نظر ولیعهد ساده لوح مغرور مکتوم ماند ولی من که از او کوچکتر بودم توانستم آنچه را که در دل حضار میگذشت استنباط‌کنم.

---

۱ ـ تهران مصور شماره ۱۱۴۴ صفحه ۴ وبعد جمعه ۵ امرداد ۱۳۴۴

ماهها از این واقعه گذشت یکروز یکی ازحضارآن مجلس بمن اطلاع داد که همانروز مشیرالدوله چندتن از مدعوین خانه ولیعهد را بخانه‌اش دعوت کرد و یکایك را بقران مجید قسم داد و گفت همه باید با هم متحد شویم ونگذاریم محمد علی میرزا شاه شود . این نخستین قدمی بود که دستگاه حاکمه علیه ولیعهد برداشت اگر ازمن بپرسند چرا محمد علیشاه با مشروطه مخالف شد و خود را بدامن روسها و مستبدین انداخت بجرئت میتوانم بگویم که توطئه همان چند نفر که از هدفهای محمد علی میرزامطلع شده بودند مخالفت اورا توسعه داده وعاقبت اورا بچنان روزی انداختندکه همه میدانند (۱)

هم‌در توطئه قتل‌اتابك وهم درترجمه احوال‌اتابك درهمین کتاب خواهیم‌دید که همان اشخاص با محمد علیشاه بودند و همان اشخاص زیر پای محمد علیشاه را جاروب کردند.

درموقع تاجگذاری‌محمدعلیشاه‌مشیرالدوله صدراعظم‌بود وقتی‌او تاج کیانرا بر سر محمد علی شاه میگذاشت آورده‌اند که محمد علیشاه گفت عجب سنگین است مشیرالدوله گفت برای سرشما سنگین است محمد علیشاه ازآن دقیقه کینه او رابدل گرفت تا آنکه‌مسموش کرد .

بالجمله‌لباس معمولی میرزا نصرالد خان مشیرالدوله یك لباده شال شیروان شکری زنگ بود که دروه یقه وشانه‌اش را چربی گرفته بود غذایش شب وروز اگر صد رنگ غذا درسفره بود بیادشب باغ ایلچی(۲) او فقط نان وپنیر وانگور میخورد اگر فصل انگور هم تمام شده بود ازهرجا برایش میاوردند .

در حقیقت مظروف مایعی بود که در هر ظرف میریختند بهمان شکل درمیامد وقتی که امین‌السلطان عامل سیاست روس بود او هم روس مآب شد وقتی که

---

۱ ـ تهران مصور شماره ۱۱۴٤

۲ ـ صفحه ۳۰۷ همین کتاب

نور چشمان فراماسون شدند او هم فراماسون شده تابع سیاست انگلیس بود و امتیاز نفت دارسی را با همدستی میرزا حسن خان پسرش به امضای مظفرالدین شاه رسانید و در ازای این خدمت از شرکت نفت انگلیس و ایران پانصد سهم ممتاز گرفت.

پسران میرزا نصرالله‌خان چون باشرکت نفت انگلیس وایران درمنافع شریك شدند درمدت حیات سیاسی خود هرگز کلمه‌ای برضد منافع انگلیس بر زبان نیاوردند واز بی‌خبری جامعه تاآخر عمر وجیه‌الملة ماندند.(۲)

باری مرام جناب مشیرالدوله در زندگی جمع کردن پول وثروت بود چنانکه در آذربایجان و گیلان و خوزستان دهات بسیار معمور تحصیل کرده بود وخانه ها و مستغلات مرغوب در بهترین نقاط تهران مالك شده بود که پس از فوت دارائی شاگردموشی قلیان فروش را به‌بیست وپنج ملیون تومان تخمین زدندکه بین دوپسر و یك دختر تقسیم شد.

جای بسی تعجب است که با این تمول گزاف بطوریکه اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش مینویسد میرزا نصراله ماهی پانصد منات از سفارت روس موظف بوده است (۳).

دوره صدارت میرزا نصراله‌خان

صدارت میرزا نصراله‌خان ده ماه بیشتر طول نکشید (از دوم جمادی الثانی ۲۴ تا ربیع‌الاول ۲۵) همینقدر بودکه فرزندان وبستگانش بتوانند (بارواح مرحوم صدراعظم) سوگند بخورند وبااولاد واحفاد میرزا آقاخان نوری‌که هفت‌سال صدراعظم بود وغالباً همین سوگند را ادا مینمودند رقابت‌کنند.

---

۱ ـ صفحه همین کتاب.

۲ ـ مصاحبه وثوق الدوله با اورنگ درهمین‌کتاب صفحه

۲ ـ مجله این هفته شماره

۳ ـ صفحه ۱۲۰۲ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه

تاریخ بیداری ایران مینویسد « میرزا نصرله پاکدامن بود وطن‌فروش نبود - با خارجه نساخت» زیرا دیگر لازم نبود فرصت هم نبود همه اینکارها را درزمان وزارت امور خارجه کرده بود با آنچه درفوق گذشت حقیقتاً که کلمه (پاك دامن) را خیلی خوب و بجا استعمال فرموده‌اند .

خوابی راکه مشیرالدوله برای منشی باشی‌اش گفته و او برای ناظم الاسلام نقل‌کرده. بسیارجالب است که سه عدد مهر درون کیسه‌ای بوده ومرحوم جدش درخواب باو داده است آقای منشی باشی چنین تعبیر کرده که یکی مهر وزارت لشگر دومی مهر وزارت خارجه و سومی مهر صدارت بوده است بنظر نگارنده این سطور تعبیر مرحوم منشی‌باشی نادرست میاید چون غالباً کیسه مهر امین‌السلطان را (عوضی) در جیبش میگذاشت ومورد استفاده قرار میداد آن‌کیسه هم سه‌مهر داشت امین‌السلطان - صدراعظم- اتابك اعظم.

مرحوم ناظم‌الاسلام شاید فراموش فرموده‌اند موضوع تلگراف به‌عبدالحمید خان یمین نظام نماینده ایران درتحدید حدود سیستان که مشیرالدوله دستور میدهد هرچه ما کماهون از حدود سیستان میخواهد بی‌چون و چرا بدهید یا آنکه موضوع فروش درجات نظامی در مدت وزارت لشگر بهر بی‌سر وپا وموضوع فروش نشان‌های ایران درخارجه بهر یهودی و قهوه‌چی وقتی‌که محتویات پرونده حاجی میرزا حسین شر ف ومقدار مبلغی که ازآن بابت بکیسه مفخم الدوله رفته به‌تحقیق پیوست بهتر از او کسی نبودکه داماد مشیرالدوله شود وبلافاصله وزیر مختار واشنگتن گردد ؟

مرحوم میرزا عبداله خان مستوفی درکتاب شرح زندگانی من مینویسدکه مفخم‌الدوله درهیچ‌جا درس نخوانده وسواد درستی نداشته ولی بسیار باهوش بود شاید برای کسی که باید سیاست مملکتش را در خارجه حفظ کند در دولت آنروز هوش فوق‌العاده کفایت میکرده به‌بنده کمترین هم سعادت شرفیابی خدمتشان دست داده بود ایشان در دوچیزاستاد بودند اول دربازی بریج ودومی دربدست‌آوردن پول‌نقد ازراه رشوه وقاچاق‌شاید درهمه ادوارهمین‌دوصفت برای وزیرمختارشدن کفایت‌میکرده‌است.

فهرست اسماء الرجال

الف

ب پ ت ث

ج چ ح خ

د ذ ر ز ژ

س ش

ف ق

ك گ م

م

ن و هـ ی

فهرست اسماء اماکن

الف

ب پ

ت ث

ج چ ح خ

د ذ ر ز ژ

س ش

ص ض ط ظ

ع غ

ف ق

ك گ ل

م ن

و ه ی

D